

گلهای راه‌نمایی جلد دوم

از تراوشات فکری حشمت الله دولتشاهی، بنمونه وحدت نوین جهانی

چاپ اول: خرداد ۱۳۵۰، تهران

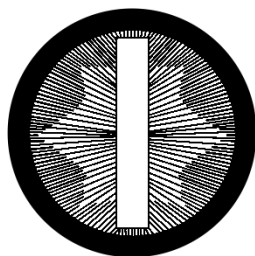
انتشارات انجمن وحدت نوین جهانی اروپا

چاپ: شرکت آمازون

بها: ۲۲ دلار

شابک ۱۳: ۹۷۸-۱۵۱۷۱۸۴۸۹۶

شابک ۱۰: ۱۵۱۷۱۸۴۸۹۴



قلم در کف مرد صاحب بیان
که در زندگی گنج پنهانی است

به از دولت و گنج در هر زمان
پس از مرگ پیدا شود در جهان

حکمت نون، بخش سوم

گلهای راهنمایی

جلد دوم

از تراوشات فکری:

حشمت الله دولتشاهی

(حشمت السلطان)

سیاس و ستایش بی کران یزدان مقتدر مهربان را سزااست که در این شرایط زمانی، امکان تجدید چاپ کتب و نشریات انجمن «وحدت نوین جهانی» را، برای علاقه مندان به این اندیشه مکتب فراهم نموده است.

با توجه به سیستم زندگی امروزه جوامع بشری و کمبود زمان و مشغول و درگیر بودن بیشتر انسانها به روزمره خودشان، تلاش هم گامان و هم پیمانان انجمن وحدت نوین جهانی شعبه اروپا برای تجدید چاپ مطبوعات این اندیشه، شایسته تقدیر است. رشد و شکوفایی تکنولوژی صنعت چاپ، این تلاش را به واقعیت پیوند داده و خوشوقتیست که می توانیم، این منابع را برای علاقمندانی که نتوانسته اند به چاپ اولیه این مطبوعات دسترسی پیدا کنند، آماده و مهیا سازیم.

«حشمت الله دولتشاهی» بنیانگذار و رهنمون اندیشه «حکمت نوین» که بنیان تفکری انجمن «وحدت نوین جهانی» می باشد، کتب و نشریات متعددی را نگارش کرده و انتشار داده است. اصول و بنیان «حکمت نوین» در سه بخش و به صورت زیر تدوین و انتشار یافته:

«مکانسیم آفرینش» به عنوان بخش اول از «حکمت نوین» در تاریخ ۱۳۳۲ خورشیدی

«دینامیسم آفرینش» به عنوان بخش دوم از «حکمت نوین» در تاریخ ۱۳۴۶ خورشیدی

«گلهای راهنمایی» جلد نخست به عنوان بخش سوم از «حکمت نوین» در تاریخ ۱۳۴۹ خورشیدی

«گلهای راهنمایی» جلد دوم به عنوان بخش سوم از «حکمت نوین» در تاریخ ۱۳۵۰ خورشیدی

در راستای جمع آوری و انتشار مطبوعات وحدت، این کتب بدون هیچ گونه تغییری در مطالب و موضوعات و تسلسل آنها منتشر می شود. خود را ملزم دانسته ایم که تنها در چارچوبی ویراستاری نماییم که تنها اشتباهات چاپی اصلاح و ترکیب لغات نگارشی بر اساس دستورالعمل های جاری به روز شود، تا بدینجا که به هیچ وجه در مفهوم و معانی جملات و موضوعات تاثیر و تغییر نداشته باشد.

امید آنکه علاقمندان با مطالعه این مکتوبات با «حکمت نوین» آشنا شده و این اندیشه تازه دلیل و توانایی برای ایجاد صلح و دوستی در عالم بشریت بشود.

با تقدیم احترامات

نورزمان ریاضی

۷.....دعوت نامه وحدت.....	۱۰۷.....شان وحدت لایزال.....
۸.....کتاب، درخواست و مناجات.....	۱۱۲.....وحدت درخشنده.....
۹.....گلهای راهنمایی وحدت.....	۱۲۰.....مظاهر وحدت در جهان.....
۱۱.....حقایق در پیرامون دیانت.....	۱۲۵.....فریاد عشق.....
۱۵.....نکاتی قابل توجه.....	۱۳۲.....صفات نکوهیده.....
۱۷.....وفا و پیمان محبت.....	۱۳۷.....ندای نیرومند درونی.....
۱۹.....چند داستان جالب پراکنده.....	۱۴۵.....تقلب و تزویر.....
۲۳.....خدا را می شناسیم.....	۱۴۸.....وحدت از کیست.....
۲۴.....خدا و آفرینش.....	۱۵۱.....از جدایی بیرهیزید.....
۲۶.....خدا نهان نیست.....	۱۵۳.....راه دوست یابی.....
۲۷.....هستی عالم از اوست.....	۱۵۵.....راه و رسم سخاوت.....
۳۷.....اتصال گذشته با حال.....	۱۶۰.....مژده فصل وحدت.....
۴۱.....یک اعلام جهانی.....	۱۶۱.....عالم چگونه است.....
۴۳.....جلال و کمال وحدت.....	۱۶۵.....رنسانس نوین دانش.....
۴۵.....پایه وحدت بر عشق است.....	۱۷۰.....تحلیلی از وحدت ادیان.....
۴۹.....آرامش وحدت.....	۱۷۳.....مهر یقین.....
۵۲.....وحدت عطیه ی الهی.....	۱۷۴.....لذت دانش نوین.....
۵۵.....دل چیست و خانه کیست.....	۱۷۵.....همگامی دل و گفتار.....
۷۴.....عدم وجود خارجی ندارد.....	۱۷۶.....اتفاق و اتحاد ادیان.....
۷۷.....حل مسئله ی مشکل کثرت و وحدت.....	۱۷۷.....نظراتی از برادران وحدتی.....
۸۰.....عالم چگونه و چه شکلی است.....	۲۰۲.....سخن من چیست؟.....
۸۳.....راز و نیاز با معشوق.....	۲۱۲.....وحدت در جان و جهان.....
۸۹.....گفتگوی بلبل و گل.....	۲۳۸.....آشنایی به علوم ماوراء.....
۹۳.....محبوب من.....	۲۶۷.....کوشش در دوستی و پرهیز از جدایی.....
۹۵.....آئینه ی وحدت.....	۲۷۶.....شعار خدمتگزاری.....
۹۷.....راه محبت و وحدت.....	۲۸۱.....نومیدی خطاست.....
۱۰۶.....سیر الی الله.....	۳۰۶.....لذت پس از رنج حاصل می شود.....

۳۶۵.....	اهمیت قلم.....	۳۱۷.....	دوران بی خبری و شباب.....
۳۶۹.....	پرسش و پاسخ.....	۳۲۰.....	غفلت و زیان آن.....
۴۱۱.....	حقایق الهی اسلام را چگونه باید تبلیغ کرد.....	۳۲۴.....	رهایی و نجات.....
۴۱۷.....	شرحی موجز درباری کتب وحدت.....	۳۲۷.....	سخن گفتن بجا.....
		۳۳۱.....	گلچینی از نظرات همگامان.....

ما همه روشنفکران جهان را از هر دین و آئین دعوت می‌کنیم که دست اتحاد به یکدیگر
دهند و در کلمه مشترک خداپرستی و آنچه اصول همه ادیان درباره آنها متفق و متحد
است بکوشند و در سایه بهترین تعلیمات از ادیان الهی با کمک آخرین پدیده‌های
علم و دانش خداپرستی را به نحوی که قابل فهم و قبول همه افراد جهان مخصوصاً
دانشمندان باشد در جهان تبلیغ کنند.

ما برای تمام ادیان آسمانی احترام قائم و پیروان آنها را خواهران و برادران خود
می‌دانیم و امید داریم که پس از اتحاد و اتفاق و همکاری و همکاری و همفکری و هم
آهنگی در اصول مشترک که اهم آن خداپرستی است علماء و بزرگان و روشنفکران
ادیان جهان در طی سمینارها و کنگرانها و جلسات برادرانه به مندرجات کتب آسمانی
همه ادیان مراجعه نموده و در نتیجه تتبع و تفحص و تحقیق که توأم با اصول بی‌طرفی و
تمسک از دستورات عقل و دانش است، حالی از هرگونه شائبه تعصب جاهلانه
بهترین راه و روشی را که برای خیر و صلاح افراد بشر مناسب‌تر است بیابند و
برگزینند.

کتاب

چو اراده خدا شد به کمال وحدت امروز
چه اگر که حکمت نو شنوی بگوش منطق
به دلیل عقل و برهان بود آیت خدایی
که پیام آسمانی دهدت نوید تازه
ره دین خدای واحد، همه شد بیان بر حق
ز محیط مهر و احسان همه جلوه ها ز یزدان
به کلام دلپسندی چو رسد پیام وحدت
که ز مقتدای عالم شده امر حق مبرهن
بدرخشد آن ستاره، ز لبش شکر بریزد
کتب سبق سراسر به جهان دهم ارائه

به جمال نور عالم به جلال وحدت امروز
به جهان شوی تو حیران ز جمال وحدت امروز
به حقایق مسلم به جمال وحدت امروز
رسد عاشقان لطفش به وصال وحدت امروز
که سعادت نهایی چو به سال وحدت امروز
به کفش مدار عالم به خصال وحدت امروز
که کند سخن سرایی به فعال وحدت امروز
سر حلقه محبان متعال وحدت امروز
ز بیان جان فزایش به مقال وحدت امروز
ز بطون جان «حشمت» به سیال وحدت امروز

درخواست و مناجات

خالق مرا به غفلت یاران جزا مده
امید من به لطف و به رحم و کرامتت
گر کار ما مطابق میل و رضا نبود
چون معصیت مسبب جرم و خطای ماست
باشد به لطف درد نهانم دوا کنی
با عجز و التماس به درگاه کبریات
با قلب سوزناک نیازی به مهر تو است
گویم مجال چون چرا کی بود ترا
چشم انتظار و خیره به درگاهم ای خدا
«حشمت» تو خواستار شدی یار غائبی

ای مقتدر محبت و مهرت رها مده
بر دوری نگار و جدایی رضا مده
قطع امیدواری ما را سزا مده
نا دیده بنگر و نظری بر خطا مده
دریای رحمتی و دوا بسی شفا مده
خواهم نجات و خجالت روز جزا مده
یارب ترحمی بنمای و جفا مده
ما را میان آتش هجران روا مده
پیوسته کن بیار و دلی بی صفا مده
باشد جواب مثبت و منفی خدا مده

ای معبود مشترک ادیان

ای لطف تو زیور جهانی
این مهر تو رحمتی است بر ما
نیروی تفکر و تعقل
آراسته شد به زیور خلق

مهر تو لزوم ناتوانی
رحمن و رحیم جاودانی
در مغز قرار و رایگانی
تقدیر و سرشت زان مکانی

و ز موهبت خدای اعظم
مفهوم مذاهب تواتر
تنویر و توارث پیمبر
هم دیر و کشت هم کلیسا
چون سیر کنم به حکمت نو
بهگر که عیان و آشکار است
یعنی همه واحدند ادیان
پس قصد ز کعبه و کلیسا
شد وحدت عالمی هویدا
مخلوق ستایش تو گویند
اینک که وجود از تو باشد
از روی خرد بیان «حشمت»

مخلوق به حمد و شادمانی
یک واحد و وحدت بیانی
باشد چه توازن زمانی
در کعبه عبادتی معانی
توحید و ثنای در لسانی
پیغام نکو همی رسانی
در نزد خدای مهربانی
الفاظ و تفاوت زبانی
سیاله و وصل با روانی
در فکر و قلوب بالعیانی
هستی تو برای دوستانی
اذکار خدای بر لبانی

گل‌های راهنمایی وحدت

نگارنده از دانش کبریا
نوشتن سطوری به عز و ثواب
چنان سعی و کوشش بشد در کتاب
کتابی ز مهر و بیانی ثمین
چو پیوسته عشقی کران تا کران
چو گل‌های نوروز و روز بهار
نمایان رهی مستقیم و عیان
مقالش سراسر چو عطر و عبیر
زمین گلشن از مظهر بوی اوست
مدون کتابیست همچون سپهر
کلام درونش معرق به علم
مدرج سخنها چو در و گهر
پسندیده گفتار و گوهر نگار
بیانی دل انگیز و شیرین کلام

حکایت نمایم بر اصفیا
برای اکابر شود فتح باب
که این جلد دو، علم آید حساب
همین موضع وحدت اندر زمین
بر اهل زمین و همه کهکشان
درخشید نوری ز یار و نگار
ز اندرز و پند و نصایح چو جان
عبارت چمنزار و سبزی ضمیر
زمان مقصدش ثاقب از روی اوست
پر از اختر و ماه و ناهید و مهر
همه مدغم صلح و مهر است حلم
مزین به یاقوت و الماس و زر
نگارش پذیرفته از وصف یار
ز شهد کلامش شکر شد غلام

مغذی و روح و مفرح به ذات
عطا شد به مهر و فزودم به عقل
در این دفتر آن چیز آمد به کار
ثنا خوان وحدت ز حد و شمار
منم خادم این بشر با خصال
در آخر به پاکی کشانم زبان
مبیناد ز آسیب دوران ملال
که جاوید شاه و پسر شاد باد

که نیروی یزدان بدادم برات
مقالات پر مغز و با علم و فضل
که ادیان شود واحد و بر قرار
نбشته به زر گوهر شاهوار
ارائه دهد حشمت آب زلال
دعای شهنشاه گویم بیان
ولیعهد و بانو شهنشه زوال
سپر دم به یزدان، نگهدار باد

حقیقتی در پیرامون دیانت

یزدان مقتدر دانا و توانا را سپاسگزاریم که پس از چندی که از نشر جلد اول گلهای راهنمایی سپری گردید و در ضمیر علاقمندان و جویندگان حق و حقیقت اثرهای نیکو بر جای نهاد و دوستان راستیها و پژوهندگان صراط مستقیم با آغوش باز آن را استقبال کردند اینک توفیق رفیق آمد و جلد دوم کتاب بزیور طبع آراسته گردید، باشد که همگان را سود افتد.

آنچه لازم است قبل از آغاز کتاب بیان دارم وضع ناموزونی است که اینک در امور معنوی جهان به نظر می رسد که روشندان را سخت اندیشمند و نگران اصلاح ساخته است. عده ای در فضای کثیف خرافات و تعصب و لجاج باقی مانده اند. از مرزهای کهنه پرستی نمی توانند یک قدم فرا نهند. خود را محصور کرده دنیای روشن را تاریک و حیات فکر خود و سایرین را در تنگنای تعصب خشک گرفتار و زنجیر دوران جاهلیت را به پای مردمان بی گناه بسته اند.

این طرز فکر اشخاص بی مطالعه بلیه و مصیبت بزرگی است که علماء اعلام و دانشمندان معظم از وجود آنها بیزار بوده و در عالم اخلاق محلی ندارند. ای کاش گمراهان در امور خودبه راه کج و غلط نروند و در صراط مستقیم باشند. پای از گلیم خود دراز نکرده و بدانند که گفته های آنها باعث تفرقه و تشتت فرق مسلمین ومذاهب و سایر ادیان و انقلاب و تشدید مخالفت بوده و بسیاری مباحث علمی را ضایع نموده و درهای دانش و فهم را به روی خود و سایرین مسدود و قلوب را از تابش انوار معرفت محروم می سازند. انواری که رکنی بزرگ از تمدن و تصفیه اخلاق و تطهیر روحی عالم وحدت است. هر گاه کسی در صدد باشد جلو اشعه درخشان تابناک یزدانی را سد و خاموش بدارد لکه ننگی در تاریخ بشریت بر دامن خود بجای خواهد گذارد. تعصب کورکورانه و غیره منصفانه بر خلاف وجدان و ضمیر باطن و حق و عدالت است. پاداش و اجر آنها با خدای بزرگ.

خدای را به حقیقت قرآن مجید و کتب آسمانی سوگند می دهم که انصاف در قضاوت به همه عنایت فرماید تا در سایه آن فکرها باز، عقلها صائب و روشن بین شوند تا در سایه خود این اختلاف کمر شکن فرق و ادیان برطرف شده وحدت ادیان جامه عمل پوشیده و عالم بشریت از مزایای اتحاد و هماهنگی و یگانگی، مهر محبت و صفا که رضای خداوند قادر متعال و آرزوی هر بشر با فکر متدین با ایمانی است بر آورده شود. بدون تردید کسی که بخواهد راستی چیزی را بفهمد و در صدد بدست آوردن حقیقت باشد با عقل سلیم و فکری خالی از تعصب به کنجکاوی و بررسی مطالب بپردازد به همان اندازه که برایش ممکن و مقدور است از سایر مذاهب استفاده دانشی و اخلاقی و روحی ببرد می تواند از روش علوم وحدت ادیان

بهره مند گردد و اگر منصفانه بخواهد وجدان خود را حکم قرار دهد بی شک و فوری تصدیق خواهد کرد که وحدت ادیان برای جامعه بشریت و مردم کره زمین مفید و واجب و برای یگانگی، صلح، صفا، مهر و مودت لزوم فوری دارد.

تن و جان به حکم ایزد چو به قدر نور امکان
که قدم گذارم اینک به جهان برای اذهان
همه لامع از بیانم همه مشتعل می کنیم
بسکینه گویمت این بسلاسل ای فهیمان

در مدت سه هزار و اندی سال که از تاریخ و روایات و حکایات ادیان می گذرد این طور استنباط می شود که بزرگان هر قوم و دین مطالبی علیه یکدیگر انتشار داده اند که منجر به شکاف عمیق و وسیعی بین پیروان ادیان شده است و از این راه خسارات جبران ناپذیری به عالم بشریت و انسانیت وارد آمده است و برخی از گردانندگان غافل ادیان خرافات و توهمات و عقاید ناروا و ناحق وارد روحیات و اخلاق آدمیت نموده اند. بالتجربه تفرقه و نفاق بین ادیان ظاهر و نگذاشته علم و فکر و عقل مورد استفاده قرار گیرد. از وفاق و محبت و مهر ورزی استفاده ننموده اند تا مانع از جدایی و پراکندگی و تفرقه بشر شوند. اگر پیشینیان دست از تعصب خشک و خرافات برمی داشتند و خوی خودخواهی و لجاج و عناد را کنار می گذاشتند و فکر حریت عقل و رای بشر دوستی را حاکم و سرمشق قرار می دادند از منابع دانش بشر استفاده می نمودند و با شهادت از روش تحقیقی و خدایسند یگانگی و وحدت پیروی می کردند و هیچ گاه در صدد پراکنده کردن افراد جمعیت یک (خانه) به عنوان اختلاف مذاهب برنمی آمدند و این همه کشتار و بی رحمی و سبعیت به همنوع بوجود نمی آمد.

بی خبری پاره ای از آنها سبب شد که خرافات غیر قابل تحملی در میان توده مردمان عامی پدیدار گردد بدین معنی که با تمرینات و تبلیغات ناروا و سهوآمیز ادیان آسمانی را دشمن یکدیگر قرار دادند حق مطلق برای هر دین قائل شده بودند و هر دین عملیات دشمنانه ای با سایر ادیان اجرا کردند و دست به اقدامات بر ضد عالم بشریت و نوع پروری و انسانیت زدند و بدون جهت تعداد بیشماری از بندگان الهی را کشته و از بین بردند که بجز خسارت و فساد نتیجه مثبتی نداشت و نیز خسارت غیر قابل جبرانی به پیکره خدا پرستان همنوع خود وارد ساختند. زمینهای زراعی را تبدیل به زمین بایر نمودند. باغها و درختان جنگلها را سوزاندند، حیوانات را از بین بردند، بچه های معصوم بیگناه آدمی هزاران هزار بدون جهت از بین رفت. در کشت و کشتار بقدری افراط کردند که شاید دو ثلث مخلوقات خدای بزرگ را برانداختند.

هر دین انحصاراتی برای خود تشکیل داد و افراد ادیان قوی،ضعفای پیروان ادیان دیگر را چنان تحت فشار قرار می دادند که از فقر و گرسنگی و بیچارگی جنگ خانمانسوز مذهبی به حالت حیرت و سرگردانی و بیچارگی دچار می شدند و از روی الجاء و اجبار می بایستی بر خلاف عقیده و امیال خود

تبعیت از ادیان دیگر کنند، در غیر این صورت جانشان در خطر بود. در مقابل این حرکات وحشیانه، بزرگان و نیک اندیشان هیچ دارویی ندادند و درمانی نکردند. بدین طریق نائره جنگ و کدورت در میان مذاهب خدایپرست شعله ور می گردید و این روش در هر زمان که باشد برای عالم بشریت بسیار خطرناک است.

باید دانست بدون شک و تردید هر گاه بخواهند حقیقت چیزی را بفهمند و اگر مشکلی به نظرشان رسید با فکری خالی از تعصب بررسی کنند و منصفانه قضاوت نمایند خواهند فهمید که خدایپرستان جهان خواهران و برادران یکدیگر هستند و همه ادیان و پیشوایان از طرف خدای واحدی مبعوث شده و از یک چشمه آب زلال بهره ور هستند. ای برادر عزیز همه میوه یک شجر و از این آب و خاک هستیم. باید پیروان مذاهب با هم سازش داشته با صفا، مهر، وفاق، بدون جنگ و خونریزی همدوش و در غم و تألم هم شریک و در بهبود زندگانی کمک و یار و یاور هم باشند. اگر در بعضی لغزش و اشتباهاتی سر زده مطالب و ضدیت و اختلاف و نفاق ودوری مذاهب را بر خود مشتبّه ساخته آموزشهایی ناروا که به سود عالم بشریت نبوده با تمرینات خاص به مغز عوام ناس فرو برده اند باید دانست گناهی عظیم مرتکب شده اند و از این راه سودی برای اجتماع و عالم بشریت نخواهد بود.

اینک می گویم خالق همه بشر و موجودات و کروات و کهکشانها، آنچه با چشم دیده می شود و آنچه غیر مرئی و از بشر پوشیده است یک خدای واحد و بی همتا است و این حجتی است قاطع. اختلاف مذاهب باعث پراکندگی و اضمحلال خواهد بود. بهترین کار آنست که علما و دانشمندان، بزرگان، اکابر. اعظم مذاهب تجدید نظر و تبادل فکری نموده راهی حساسی و عقلانی در پیش پای افراد بشر نهاده، مورد اختلاف را بررسی و اتحاد و اتفاقی برقرار نموده و بیش از این در صدد اضمحلال و از بین بردن عالم بشریت نشوند. در گذشته چشم و گوش مردم بسته تا حدی عقب مانده و به خرافات و اوهام پایبند بودند و غالباً از هم نفرت داشتند و ادیان و پیروان مذاهب دیگر را نجس می دانستند.

البته این وضع بسیار نامطلوب بود زیرا هر گاه می خواستند سخن حق را گوشزد نمایند افراد مذاهب دیگر حق حضور در مجالس وعظ آنها را نداشتند. آیا فکر نمی کنید که اگر حرف حق را به سمع آنها نرسانید گناهی عظیم است؟ باید در این عصر و زمان بشر دست به هم داده بکوشند زمینه تفاهم جهانی و حسن روابط ادیان مختلفه را فراهم سازند و روح برادری و خواهری و وفاق و یگانگی در جهان وسعت گیرد و در اثر تمرین و کوشش و مجاهدت خواهری و برادری و مهر و محبت میان مذاهب حکم فرما و جهانگیر گردد. بدیهی است که باید ایمان و اعتقاد داشت که بهترین راه معقول آدمیت برای بشر آن است که هر کس معلم خویش باشد و با تمرینات و ورزش مغزی و فکری خود را حاضر و تعلیم و تربیت صحیح کند و از

اختلافات و دشمنی و جنگ نفرت داشته باشد و همگان دارای اخلاق نیکو و کردار حسنه گردند. دامن خود را از لوث دشمنی و آلودگی، عداوت حسد، کینه توزی، ظلم، تکبر، خودخواهی، خودبینی، حرص و طمع، ربا، حيله و مکر، دروغ و غیبت، بدگویی، نفاق، دورویی، غضب، بی همتی، تعصب و خرافات تطهیر کنند.

دیگر آنکه از راه آموزش و پرورش تعلیم وحدت و یگانگی در بین افراد بشر به اطفال داده شود. بهترین راه برای اتحاد و اتفاق و وحدت ادیان همان آموزگاران و دبیران و استادان هستند که می توانند از طفولیت با تمرینات لازم اطفال را آماده و اصلاح کنند. لازم است در مدارس ساعات بخصوصی برای تعلیم و تدریس این مطالب تعیین شود تا با خواست خدای بزرگ دنیا و عالم بشریت از مزایای وحدت و آدمیت برخوردار و کامیاب شود. بطوریکه عدیداً گفته شده از قوای ظاهری و باطنی که خدای بزرگ در نهاد بشر به ودیعت نهاده است با تمرینات و سعی و کوشش می توان به امور بالا فائق آمد.

اینک بهترین تئوری و داروی نجات دهنده اصول مسلم وحدت خداپرستان بر روی کره زمین ارائه می شود. برای یک نظام معقول با یک صلح و صفای جهانی باطنی در جامعه انسانی (وحدت نوین) وضع شده زیرا اگر کلیه افراد بشر تابع عقل و منطق باشند بدون چون و چرا هر فرد این هدف عالی را خواهد پذیرفت چرا که وحدت برای رسیدن به یک زندگی خوب و پر برکت بدون نزاع و جدال است و این تئوری قابل قبول عده ای در جهان قرار گرفته و طرفداران زیادی پیدا نموده و روشن و واضح شده است که این طرح قابل اجرا است و نتیجه بسیار مطلوب بدست خواهد آمد. باید آزادی فکری و عقلی مردم وسعت یابد از اسارت خرافات رها شوند و هر فرد از استقلال عقلی بهره ور شود و آنچه به نظرش می رسد آزادانه بیان و تحریر نماید تا هر کس به نظرش خوب و موافق با خرد بود بپسندد و به کار بندد و اگر با عقل و خرد توازن پیدا نکرد اجتناب کند. هر گاه از بیان نارواییهای گذشته گرد ملال بر ضمیر پاک خواننده نشسته است اینک که دارو و درمان درد با درخشندگی و روشنی آشکار گردید انتظار دارد خورشید منور شادمانی بر قلبها طالع و امیدی سرشار و بی پایان و مالا مال از منبع فیض الهی بر همه دلها بنشیند و همگان با یقینی استوار شاهد بر طرف شدن ابرهای تیره و درخشش روز افزون خورشید نورانی وحدت باشند. همه خواهران و برادران عزیز را به یزدان مقتدر دانا و توانا می سپارم. انشالله بقیه مطالب در صورت توفیق در جلد سوم به عرض می رسد.

مکانی قابل توجه

با کمال توقیر و ادب توجه خوانندگان ارجمند را به بیست و دو نکته زیر معطوف می دارد. امید است مفید و معقول افتد:

- ۱- قدرت و نیروی الهی بی ابتدا و بی انتها همیشه ساری و جاری است.
- ۲- سخن حق و حقیقت بذر تکاملی است که پاشیده می شود و به سوی اصل رهنمون است.
- ۳- باید برابر گردش زمان بذر پاشید و ثمرات انرا به یادگار برای آیندگان باقی گذارد.
- ۴- بنایی که در اثر خرافه و تصرفات جاهلانه و حوادث شکست برداشت باید با تعلیمات اصیل و صحیح اصلاح گردد.
- ۵- زندگی با دیانت و عشق، شوق، مهر، محبت، صلح، صفا به ما لبخند می زند و روح را تجلی می بخشد.
- ۶- اختراعات و اکتشافات تا با معنویات توأم نشود هیچگاه کامل نخواهد شد زیرا مادیات و معنویات لازم و ملزوم و یک واحد مستقل در جهان به شمار می روند.
- ۷- سعادت بشر در اتحاد و اتفاق و یگانگی و مهرورزی است.
- ۸- عقل بی عشق و وحدت بی آرامش منفی است.
- ۹- امواج و سیاله های وحدت بعد ادیان را نزدیک و کوتاه می کند.
- ۱۰- اگر در جامعه خدایپرست بدبینی در بین باشد باید داروی مهر و محبت و خوش بینی را به مخیله آنها وارد نمود.
- ۱۱- اولین لازمه بزرگواری آدمیت در جهان امروز وحدت ادیان با صمیمیت و مؤدت است و بس.
- ۱۲- انسان برای همیشه زنده است و از مرگ (تحول) نباید ترسید.
- ۱۳- هر گاه درجه مهر و محبت در شما بحد کمال رسید یک وحدتی موزون و مسلمی خواهید بود و عامل زشتی بر شما غلبه نخواهد کرد.
- ۱۴- با تطهیر روحی و اخلاقی اول باید خود را اصلاح کرد، سپس در صدد اصلاح جامعه بر آمد (آنها باز انفرادی انجام می شود)
- ۱۵- هر گاه با اراده و با فعالیت و شجاعت توأم و قوی باشید، وحدت ادیان به زودی بر روی کره زمین برقرار خواهد شد.

۱۶- پایگاه ترقی و تعالی انسانیت دانستن واحد بودن روح است که امر پرودگار توسست و جدائی نداشته باشد.

۱۷- تمرین و تلقین با نیکویی بهترین داروی رفع سوء ظن و بدگمانی است.

۱۸- بهترین راه و چاره و خیر عالم بشریت در وحدت ادیان مستتر است و به عقاید خود ایمان دارم.

۱۹- تحول برای دریافت راستی مادیات و معنویات در هر عصر و زمان بجا و لازم است.

۲۰- مهر ادیان چون در کالبد ها پیوند شود همیشه شاداب و ناگسستنی است.

۲۱- عقل سلیم و فکر موزون که صمیمیت و هماهنگی بشریت در آن باشد نور خدا است، سعادت و نیک بختی می آورد.

۲۲- ادیان باید با یک جهش فاصله خود را به همدیگر نزدیک کنند و محیط دوستی ادیان را در سمینارها باید شکوفا کرد.

وفا و ایمان محبت

به عهد و قول جانا تو وفا کن
صفا و مهر کار عاقلان است
بنای پیشه نادان نفاق است
چو با جاهل فتد کارت به اجبار
بتو گویم که هرگز کس میازار
به عقل و عشق و معیار ذکاوت
که در وحدت نباشد بی وفایی
خدای عالم و وحدت هویدا است
ز حلم و حب حسودان دور باشند
چو باشی با ثبات و اشتھاری
بخوان درس محبت کور اخلاق
نگر وحدت که فعلش با حسابست
چو بذری پاشی اندر یک زمینی
و گر بی زحمت و بی رنج باشد
تو چون تخم صفا و مهر کشتی
ز سنگ معدنی گوهر برآید
سرشت و سرنوشت توست این رنج
همین جبر است و گویند اختیاری است
کفیل ارتزاق توست واحد
مقدر شد چو رزق تو ز آغاز
بیا با وحدت ادیان یکی شو

ز خلف وعده پرهیز و صفا کن
نفاق و جنگ خوی جاهلان است
که عاقل در وفاق و اتفاق است
شکیب و صبر کن او را میازار
به دشمن هم محبت کن تو بسیار
به صلح و مهر بر گو این عبارت
قبول وحدت آور چو ز مائی
زنور شهرش ادیان چو پیدا است
بظاهر حی، ولی بی نور باشند
بر این قانون وحدت اعتباری
که تابد سوی تو آن نور اخلاق
کمال لطف او در این کتاب است
توجه گر کنی سودش ببینی
تو در حسرت نهانی گنج باشد
بدون شک تو از اهل بهشتی
بدون رنج گوهر چون در آید؟
به سعی و کوشش آید نزد تو گنج
اگر هست اختیار این رنجهای چیست؟
طبیعت در ضمیر تو مجاهد
ندارد صعوه همچون باز پرواز
ز جهل و نابسامانی بری شو

درباره جلد دوم گلھای راهنمایی

سپیده دمید و جرس داد بانگ
خداوند یکتا و فرد فلک
به یزدان سپاسم که کردم نصیب
به شکر خدایی که دادم بدست
به تسبیح فرد و به فریاد بانگ
در ادیان بود جمله مشترک

به پاکی ذات و به رحمت ادیب
قلم با بیان در جهان نقش بست
ضمیرم درخشد به حکمت عیان
به صلح و محبت به وحدت ندا
چه انسان چه حیوان جماد و نبات
به راهی برفتم که از فضل آن
ره آورد گلها شدم با خرد
ریاحین سرسبز و باغ بهشت
فروزانفر و حکمتی، زر ناب
چراغیست در پیش پای بشر
گزینه کند حکمتم عاقلان
ستودند کارم به طرز ادب
حقیقت شناسان راه صواب
کتابی نکو گر بماند ز کس
کسی را نباشد سخن بر زبان
ز لطف لطیف الطف جسم و جان

که وحدت به دوران گذارد اثر
به عشق و به مهر و به رأفت عیان
به دین و به دانش فروغ و صفا
ز وصلش پدیدار آمد حیات
رسیدم به مطلب، شدم کامران
کتابت نمودم، سخن پرورد
در این جلد دوم کتابم نوشت
بگفتم درخشنده تر ز آفتاب
که تا مانده نورش به عالم اثر
بزرگان و دانشوران جهان
کبیران و روشندلان با حسب
به نیکی بداند قدر کتاب
به گیتی بهین یادگاری است بس
که نادیده استاد گوید بیان
که گوینده گردید «حشمت» چنان
جهان و مکان و زمان سر به سر

راه و روش زندگی

ظفر بی صبر ممکن نیست عاقل	بسیج بی شکیب امری است باطل
صبور و نرم اندر زندگانی	به مشکلهای شوی پیروز کامل
فروزی گر چراغی با شتابی	نگیرد شوق و تاریک است منزل
فروغ و نور باشد با چراغی	که صبر است و بصیرت در مقابل
عیار زر ناب آن کو شناسد	محک زد بر زر و حل شده مسائل
زر ناب است و بیغش وحدت از آن	مراد صابران گردیده حاصل
اگر خواهی صلاح خود از این پس	گرا بر وحدت این فیضی ست شامل
قرین «حشمت» شناسد صبر با عشق	رضا و صبر او مهر است بر دل

که محمود است و پاک است این خصائل

چند داستان جالب پراکنده

یکی از علل غم و اندوه کسالت روحی است که تولید کسالت در جسم می شود زیرا جسم و روح در بدن به هم پیوسته و یک واحد بشمار می روند. کسالت روح باعث ضعف مزاج و عدم علاقه به کار می شود. بر باید همیشه شاد و خرسند باشد و بوسیله تفریحات سالم و نیکو جسم و روح به وجد آید. در میهمانی خواهران و برادران، اقوام و دوستان و نزدیکان با بیانات شیرین و نمکین روح و جسم را شاداب و شکوفا کنید که به روحیه و سلامت شما کمک خواهد کرد. بهترین غذای روح تبسم و ذوق و شادمانی است که در ضمن پند و اندرز سودمند با تعادل شوخی و تفریح برای رفع خستگی و غم و اندوه بسیار نافع و تجدید حیات و نیرو می شود. این دستورات برای سرور و شادمانی در مجالس و کتب و نوشته ها مفید است و رفع خستگی می کند. اینک چند حکایت جالب پراکنده و آموزنده و تفریحی برای خوانندگان گرامی نقل می شود

مطایبه از دستگردی

به منبر واعظی می گفت روزی	که هر کس این دعا یک بار بخواند
خدا حورش به جنت بخشد آنقدر	که از تعداد آن عاجز بماند
به هر دم با یکی عیشی نماند	به هر گه از یکی کامی ستاند
زنی ایراد کرد و گفت: یا شیخ	زنان را پس که در دامن نشاند؟
اگر حور آنقدر باشد فراوان	که ما را آب بر آتش فشانند؟
بگفتا شیخ کای خانم مخور غم	دهان باز بی روزی نماند

مردن آخوند چاره درد نیست: روزی شاگرد مکتبی به درگاه خدا بنالید و مرگ آخوند خود را با تضرع و التماس از پیشگاه خداوندیش می طلبید. آخوند دعایش بشنید و گفت: دعا کن بابا بمیره، والا این آخوند نه، یک آخوند دیگر.

سورخ دعا گم کرده: گویند شخصی در مبرز (مستراح) نشسته به جای ورد استنجا این دعا را که مخصوص وقت افطار است می خواند: «اللهم لك و علی رزقك افطرت» یعنی خدایا برای تو روزه گرفتم و با رزق مقسوم تو افطار می کنم. شخصی از خارج شنید و به گفت: ورد را خوب آورده ای ولی سورخ دعا را گم کرده ای. «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد» باید در مستراح این دعا را خواند: «اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین» (خداوندا مرا در زمره تائبان و پاکیزگان خوین قرار بده) مثنوی معنوی حضرت مولوی این مطلب را چنین بیان فرماید:

آن یکی در وقت استنجا بگفت که مرا بابوی جنت دار جفت
گفت شخصی خوب ورد آورده ای لیک سوراخ دعا گم کرده ای

با توکل زانوی اشتر ببند: روزی شتر سواری حضرت رسول (ص) مفقود شد. پس از زحمت بسیار آنرا یافتند و آوردند. حضرت به غلام فرمودند: مگر در موقع خواباندن شتر زانوهای او را نبستی؟ عرض کرد، نبستم و توکل به خدا کردم و او را خواباندم. حضرت فرمود: «عقل و توکل» یعنی اول زانوی شتر را ببند و بعد توکل کن. مولوی علیه الرحمه این مثل را در یک بیت چنین به نظم در آورده است:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

به ریش خود می خندد: گویند ابلهی شیطان را در خواب دید. ریش او را محکم به گرفت و چند سیلی سخت در بناگوش او بنواخت و گفت: ای ملعون ریش خود را به تزویر بلند کرده ای که مردم را فریب بدهی، الساعه ترا بسزای خود می رسانم. این گفت و خواست سیلی دیگری باو بزند که ناگاه از خواب پرید، ریش خود را در دست خود دید و بخود خندید.

داستان قورباغه و گاو، از لافونتن شاعر فرانسوی: قورباغه ای گاو نری را دید. قد زیبا و بالای رعناى او در نظرش بسی جلوه نمود. چون درشتی خود او به اندازه یک تخم مرغ بیش نبود حس حسادتش تحریک گردید. خود را باد کرد و بر حجم بدن خود وسعت داد که بلکه در درشتی و حجم بیای او برسد، و هر دم به این و آن می گفت: نگاه کنید، خوب ببینید آیا بس است؟ به من بفرمایید، آیا هنوز به اندازه لازم نرسیده ام؟ خیر، حالا چطور؟ به هیچ وجه، اینک چطور؟ هنوز به آنجا نرسیده اید، حیوان به قدری به خود باد کرد که بالاخره ترکید.

تو با این خريت فهمیدی و ما نفهمیدیم: گویند شخصی روزی به طفل خردسالی برخورد دید دو عدد اشرفی در دست دارد و آنها را بالا و پائین می اندازد و با آنها بازی می کند. آن شخص یا «دیگ طمعش بجوش آمد» یا برای میزان هوش و فراست طفل بالهجه ای و آهنگی که در موقع خطاب با کودکان بکار برند باو گفت: آهای بچه جون، یکی از اینها را بمن بده. طفل بسیار زیرک بود، گفت: قدری صدای خر بکن تا بدهم. آن شخص به این سوی و آنسوی خیابان نظر افکند و همین که کسی را در آن نزدیکی ندید، بنای عر و عر کردن را گذاشت و سپس گفت: حالا به عهد خود وفا کن، طفل گفت: عجب، تو به این خريت فهمیدی که اینها چیز خوبی است، ولی من با این «آدمیت» نفهمیدم؟

خیام و دشمنان او: در زمان حجه الحق خواجه امام حکیم عمر خیام عده ای نادان و نابخرد او را کافر و مرتد می گفتند. پس از گذشت هشتصد سال و اندی امروز جهانیان او را مردی عالم و فاضل و دانشمند عالقدر و کاشف بزرگوار می داند و دنیا بوجود این رادمرد عظیم الشان فخر و مباهات می کند. آیا کدام

صحیح است؟ چه خوبست همگی به این مطلب توجه داشته هیچگاه روی حسد و بخل و عناد شخصی نوابغ و اکابر را مورد حمله و تهمتهای ناروا قرار ندهند و قدر نعمت را دانسته آدمیت را شعار خود سازند و به جای تهمت و عناد نوابغ و دانشمندان را مورد مهر و لطف و تشویق قرار دهند نه آنکه همه را تخطئه نمایند.

اینک داستانی از خیام را از مجله جوانان شماره ۲۲۲۲۱ دیماه ۴۹ صفحه ۱۹ نقل می کنم: (نوشته سبکتکین سالور) حجه الحق خواجه امام حکیم ابو حفص عمر خیامی نیشابوری معروف به امام خراسان یکی از برجسته ترین مردان این سرزمین خردخیز و مرد پرور است. او در اواخر قرن چهارم هجری در نیشابور متولد شده و در حدود ۵۰۹ تا ۵۱۷ فوت کرده و در حدود صد و چند سال در این جهان زیسته. دشمنی فقها با خیام: خیام در اثر اینکه اعتقاداتی خاص داشت و با بسیاری از مطالب ظاهری ادیان مخالف بود و معتقد به عیش و نوش و استفاده بردن از لذائذ زندگی بود تمام علمای دینی و فنها را علیه خود برانگیخت. معروفست که یکی از فقهای نیشابور هر روز صبح زود به خانه خیام می رفت و از او درس می گرفت و چون از خانه خارج می شد و به میان مردم می آمد بنا به عادت و تقلید از دیگر علمای دینی به خیام ناسزا می گفت و او را کافر و مرتد و دور از مذهب می خواند. خیام تصمیم گرفت آبروی فقیه مزبور را ببرد. یک روز چند نفر طبال و شیپورچی را در خانه خود مخفی کرد وقتی آن مرد فقیه وارد خانه شد طبالان و شیپورچی ها به دستور خیام شروع بنواختن طبل و شیپور کردند و آنچنان غوغائی برپا شد که مردم از دور و نزدیک به خانه خیام هجوم آوردند و استاد در حالی که فقیه حیران و وحشت زده را نشان می داد گفت: «ای مردم نیشابور این مرد فقیه و پیشوای شماست. او هر روز صبح به خانه من می آید و از من فلسفه و حکمت و فقه می آموزد و چون به میان شما می آید از من بد می گوید. اگر من همان هستم که او می گوید چرا برای درس گرفتن نزد من می آید و اگر چنین نیستم که او می گوید پس چرا از استاد خود بد می گوید؟ مردم مرد فقیه را لعنت کردند و از خیام معذرت خواستند.

نتیجه حکایت بالا: این است راه و روش مردمان که به خیام آن دانشمند بزرگوار آنچنان توهین نمودند. آری این است وضع افراد زمانه، بسنجید و قضاوت کنید. در هر دوره و زمانی مردمان با پیامبران و نوابغ و دانشمندان و بزرگان چنین رفتار کرده اند. این درس عبرتی است که باید همیشه در نظر داشت.

از سخنان حکیمانه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر پس از تصویب لوایح ششگانه بهمن ۱۳۴۱ « ما در این منطقه از دنیا بخواست خداوند و با همت مردم ایران چنان مملکتی خواهیم ساخت که از هر جهت با پیشرفته ترین ممالک جهان برابری کند، مملکتی خواهیم ساخت که کشور آزادگان و سرزمین آزاد مردان و آزاد زنان باشد و در آن نبوغ ایرانی بتواند در محیطی بارور و منزه و دور از فساد قدرت و

خلافت جاودانی خویش را که راز بقای این ملک و ملت است بهتر و بیشتر از هر وقت دیگر جلوه گر سازد».

برادر وحدتی بسیار عزیز/ استوار یکم منوچهر پناهی طی نامه مورخ ۵۰/۲/۲۲ از مشهد نوشته است: در موقع چاپ بولتن یا سایر آثار وحدت در قسمتی که نوشته شده: «به این تذکرات توجه فرمایید» با خط درشت در اولین تذکر نوشته شود: «آثار و کتب وحدت به هیچ حزب و دسته ای وابستگی ندارد. ما هم توصیه می کنیم که به هیچ وجه در امور سیاسی دخالت نفرمائید». اینک عرض می کنیم: «برادر ارجمند وحدتی منوچهر پناهی مغز و فکر خود را بوسیله یقین به خدای بزرگ بینا ساز، خیال را از هجوم شبهات نگهدار، با تصورات باطل پیکار کن، با تمرینات و تلقینات ضمیر باطن را به نیکوئی بیار و فروزان نما، وحدت وحدتیان را پاک و منزه بدان. چه با تطهیر روحی و اخلاقی طاعت تقوی کنند و از کردار نیک توشه بگیرند، پاکدامنی و پرهیزکاری را شعار و شیوه خود دانند. ای عزیز بدان و آگاه باش تشکیلات وحدت اعم از کتب، نوشتجات، سخن گفتن، دانش و اعمالش تماماً پاک و خالص برای توحید و یکتاپرستی است و از هر گونه شائبه و سیاست دور و مبرا است (وحدت نوین جهانی به منظور وحدت ادیان کوشش می کند که آنهم ابتکاری است). براستی سخن می گویم و گواهی می دهم هر فرد از وحدتیان در سیاست مخرب دخالت و بر خلاف مصالح مملکت و دولت وقت رفتار کند مسئولیت مستقیماً متوجه خود او خواهد بود و به هیچ وجه مربوط به وحدت نوین جهانی نیست و نخواهد بود. پس ای برادر گرامی قدر و قیمت کلمات حکیمانه وحدت را درک کن و بشناس و با خلوص نیت بکار برخیز و با فکری بی آلایش و پاک تعالیم و دستورات درخشان خیر محض عالم انسانیت را برای زندگانی بهتر انجام و ذخیره نما. بدیهی است وحدتیان از سیاست مخرب و آشوب باید اجتناب ورزند تا رستگار و درستکار و درست کردار شوند. در خاتمه سپاس ذات مقدس یزدان بی همتا را گویم که ما را توفیق و سعادت عنایت فرمود و به راه راست و درست هدایت کرد تا سطح معلومات و اندیشه ها را بسوی توحید و یکتاپرستی جهش داده و عوام الناس را از خرافه و جهل و نادانی به راه حق و حقیقت که می درخشد و نورافشانی می کند رهنمون دارد. اینک جلد دوم کتاب گلهای راهنمایی با این شیوه و اسلوب از چاپ خارج گردید و در دسترس جویندگان حقیقت و پیروان مکتب وحدت قرار می دهد. امید به درگاه یزدان الطاف آنست به چاپ کتاب سوم گلهای و کتاب مکتب روحی موفقیت حاصل شود. همه را به خدای متعال می سپارم که از لغزش مصون باشند.

خدای رامی شناسم

ای یزدان بزرگ و ای خدای بی همتا و ای واحد پدید آورنده وحدت. تو آگاهی که من اوصاف پاک تو و صفات منزّه تو را با کمک نیروی خردی که بمن عطا فرمودی دریافتم. اگر دیگران در پی وصل تو بر آمده اند من پس از عشقی آتشین و تلاشی جانفرسا به این وصل آشنا شدم زیرا وصل تو را در جسم و جان خود یافته ام. مگر نه آنست که در قرآن مجید فرمود: «و نفخت فیه من روحی» در آدمی از روح خود دمیدم. این است آن نیروی فراگیرنده و شاملی که در همه موجودات دمیده شده، این است آن قدرتی که همه حرکات عالم از آن ناشی می گردد. مگر حول و قوه و نیروئی جز او هست نه تنها در روح بلکه در جسم خود نیز نشانی از قدرت او می یابم. جسم چیست؟ ماده از کجاست؟ مگر چیزی خارج از عالم او وجود دارد؟ پس با توجه و تفکر در روح و جسم خود بخوبی وصل او را دریافتم و رمز این ندای دین را دانستم: «و هو اقرب الیه من حیل الوریث» او از رگ گردن نزدیکتر است.

سعدی علیه الرحمه در تفسیر این آیه می فرماید:

دوست نزدیکتر از من به من است

وین عجب که من از وی دورم

چکنم با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

همچنین می فرماید:

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

حافظ علیه الرحمه می فرماید:

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

آیا از این واضح تر به مردمان آن زمان می توانستند مطلب را بیان کنند؟ این سخن از روی نادانی و جنون نیست، عین عقل و شعور است. چه کسی قادر است آنرا انکار کند. این رمزی ابدی است که از روی عقل دریافته ام. اگر کسی دلیلی برخلاف آن دارد بیاورد. اینهم رمزی بود از وحدت.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

من وصف تو از روی خرد یافته ام

وصل تو به جان و جسم خود یافته ام

دیوانه نیم شعور کافی دارم

از روی خرد رمز ابد یافته ام

خدا و آفرینش

تخیر در موجودات: تکاپوی حقیقت مرا سخت دچار تحیر و التهاب ساخته و وجودم را غرق در تفکر نموده است. ای آفریننده بزرگ چون به جهان می نگرم آن را مملو از موجودات و اشیاء می بینم. این کرات با عظمت و سحابیهای بزرگ که هر کدام هزاران و میلیونها جهان را تشکیل می دهند و هر فلکی پر از مخلوقات و عوامل و اشیاء گوناگون است همگی این صورتهای و اشکال و ظواهر و جلوه های مظاهری هستند که بنا به اقتضای آفرینش به وجود آمده که نقشی را انجام دهند و به پایان برسانند و به شکل دیگر در آیند. خمیره ای که این اشکال و نقوش از آن هست می شود (که اتم و عناصر است) کدام است: جز این خمیره و اشکال مگر چیز دیگری هم هست و این اشکال مگر از خمیره جداست؟ پلاستیکی که به صورتهای گوناگون در آورده می شود صورتش با اصل خمیره پلاستیکی یکی است و از هم جدا نیست. پس حقیقت واحد است هر چند بشر آنرا با الفاظ گوناگون هیولا و صورت نامیده است.

وحدت عالم: حالا که حقیقت واحد و خمیره و اشکال و تحولات همگی یک واقعیت هستند و می دانیم که حقیقتی جز تو در عالم نیست؟ آیا این اشکال و خمیره جز قدرت تو چیزی هست؟ آیا آن ذراتی که جهان را تشکیل داده و آن جهانی است که به لطف و دانش تو بوجود آمده و نام آن مخلوق است جز حقیقت دانش تو کیست؟ از این تفکرات دچار شگفتی شده ام. هر چه بیشتر می نگرم این نکته را بهتر می فهمم که غیر از تو چیزی و کسی نیست «لیس فی الدار غیره دیار» یا: که جز او نیست در سرای وجود، بحقیقت کس دگر موجود.

این تحولات چیست؟ آیا صورتهای متنوع و اشکال گوناگون و تحولات موجودات جز امر تو و روح تو و ماده متعلق به تو که همه جلوه ها و نامهای گوناگون یک حقیقت واحد است وجود دارد. ای عزیز و ای معبود بی همتا خود آگاهی و از هر چیز اطلاع داری و احتیاج بگفتم نیست که در خلوت شبهای تار در دل لیالی با حالت التهاب و حیرت در ذکر توأم تا ترا بهتر بشناسم و بدانم کیستی و این صفات که در عالم در حال تجلی و درخشندگی است چیستند و از کجا آمده اند. هر چه دارم همه تسلیم تو و در راه تو و ذکر تو است. بیاد توام. همواره در صدد یافتن این حقیقتم که روشنائی از کجا است و از کدام منبع بوجود آمده است مگر این عناصری که در عالم برقرار شده جز مهر تو چیزی هست؟ مگر هستی به غیر تو وجود دارد؟ این تکاپوها و این حرکات، این فعالیتها، این عوامل، عناصر و این جنبش و غوغا و این جوش و خروش عالم آیا جز مهر و عشق تو چیزی هست و این فعل و انفعالات گوناگون جز واحدی است که وجود تو می باشد.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

این صورت اشیاء و اتم غیر تو چیست

در خلوت دل ذکر صفات تو کنم

آن ذره و مخلوق جهان غیر تو کیست

این عنصر آفاق به جز مهر تو نیست

خدا نهان نیست

خدای آشکار: فلاسفه و حکما و بزرگان سابق بر حسب موقعیت زمان نکاتی از این مطلب فهمیده و آنرا با ابهام و تاریکی و آغشته به شک و تردید و به وضعی غیر روشن که گاهی متضاد به نظر می رسد کم و بیش بیان می داشتند اما جز عده ای از خواص آنهم با احتیاط آنرا نمی گفتند. چون حقیقت عالم این است و پیشرفت دانش امروز اقتضاء می کند که مردم فهم واقعی پیدا کنند و واقعیات جهان هستی را درک نمایند ناچار این حقیقت را همه جا و به هر طریق به طرزی علنی و آشکار برای همه می گویم که آن هستی مطلق که آنرا غایب و مخفی می گویند پنهان و پوشیده نیست. آن ذاتی که فلاسفه منحصر به یک حقیقت نهانی می دانند آنطور نیست بلکه مجموعه این است که واحد را تشکیل داده که همه چیز و همه کس و همه جا در آن سهیم اند.

غایب نیست: همان حقیقتی که غایب و مخفی می دانند به صورت مظاهر و جلوه ها در همه جای عالم در هر حال ساری و جاری است. هر چه در هر کجای عالم دیده می شود، هر موجود، هر شیئی، هر عنصر، هر ماده، هر چه روح هر چه حرکت، هر چه فعالیت هر چه رنگ و جلوه و خلاصه هر چه و هر چه و در هر حال دیده می شود سریان و جریان امر او و از اوست.

همیشه در حال حرکت: نکته عجیب در این است که این وجود آرام ندارد و یک لحظه نمی تواند قرار گیرد و دائم در حال حرکت و تحویل و تحول است و اگر به موجودات بنگرید تحولات آنها را خواهید دید و اگر با حربه دانش موشکافی کنید ساکن ترین اشیاء را در حال غوغا و حرکت خواهید دید و اگر حرکت نباشد عالم تعطیل خواهد شد. و اما مجموع این جلوه ها و مظاهر که در ظاهر مختلف و گوناگون به نظر می رسد جز یک واحد نیست که همان عالم وحدت است و اگر درست بنگرید عالم مجموعه ذات است که به صورتهای گوناگون در هر آن و لحظه به شکلی جلوه گری می نماید و این جلوه و تحولات ذات پایان ندارد. همیشه بوده و هست و خواهد بود.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

گویم همه جا به عرف توحید عیان	آن هستی مطلق که بگویند نهان
ساری است مظاهر همه جا در هر حال	یک واحد و مجموعه ذات است جهان

هستی‌عالم از اوست

کمال وحدت: آن ذاتی که فلاسفه و حکما و متفکرین سابق فکر می کردند و آنرا کامل باتمام می دانستند و آنرا با ذات واجب الوجود تطبیق می کردند در عین حال که باید قائل به کمال آن بود لیکن اگر آن نحوه کمالی که می پنداشتند در حق آن قائل باشیم دیگر جایی برای کمال باقی نمی ماند و امریست تمام شده و انجام یافته و سراسر تمام شده و انجام یافته ای ساکن و بی حرکت است زیرا حرکت و جنبش و سیر یکی از خصوصیات مشی بطرف کمال است و هنگامیکه چیزی کامل تصور شود هیچگونه جنبش و حیات و حرکتی برای آن قابل تصور نیست زیرا اگر او کامل غیر قابل تکامل انگاشته شود برای چه حرکت کند و برای چه جنبش نماید و فعل و انفعال و تحول را به چه منظور لازم دارد. از شدت سکون و بی فعالیتی بایستی آنرا هیچ دانست.

نشاط زندگی: در این صورت تکلیف این عالم پر جنب و جوش و فعالیت و این نشاط عجیب زندگی که از ذرات تا افلاک را به هیاهو انداخته است چیست و تکلیف انالله و انا الیه راجعون چه خواهد بود؟ دوران حرکت: این حرکتی که از ذرات او شروع می شود (انا لله) و بالاخره به سوی وی ختم می گردد (الیه راجعون)، و این گردش که به مثابه گردش آب در طبیعت همچنان ادامه دارد اگر آنرا امری جدا از سرچشمه و خالق بدانیم معنی ندارد زیرا حقیقت این است که از اوست و از او جدا نیست و جدایی در مقام وحدت او قابل تصور نمی باشد و اگر آنرا جزء او ندانیم ناچاریم مسأله کمال مطلق را آنطوری که می گفتند از فکر بدر کنیم زیرا اگر آن نوع کمال مطلق باشد دیگر احتیاج ندارد یک مسیر و دوره ای را طی کند و از آنجا شروع شود و دوباره به آنجا باز گردد. حل این مسئله چگونه خواهد بود؟ توجه کنید تا در این مقال برای شما بگویم.

تطبیق با عقل: علما و دانشمندان سابق در ضمن تفکر و تعمق در این حقایق فکری متوجه شده بودند که اشکالی در کار می آید که با عقل وفق نمی دهد. این است که برای چاره جویی و توافق دادن حقایق با هم به تأویلات دورودراز و ناصحیح متوسل می شدند و تعبیرهای گوناگون می کردند که بجای اینکه مشکلی را حل نماید بر مشکلات می افزود تا امروز که آن را به صورت یک مسأله متناقض غیر قابل فهم در آورده است.

جدا کردن خالق و مخلوق: برای چاره جویی ناچار بودند مخلوق را از خالق جدا کنند و ذات را تقسیم بواجب الوجود و ممکن الوجود نمایند و ذات اصلی واجب را کامل غیر قابل تکامل دانند و مخلوقات را قابل تکامل ولی جدا از او انگارند. از طرف دیگر به علت‌های دیگر که دلائل آن در مراتب و شئون مختلف

به فکر آنها می رسید، می دیدند مخلوق نمی تواند جدا باشد که برخی دلائل عقلی و نقلی آنرا گفته اند. از آن جمله جدا نبودن صفات از خدا و بودن صفات او عین ذات او و علم هم یکی از صفات است و عین ذات می باشد و مخلوق هم تجلی علم بلکه پاره ای از خود علم است و به صورت عمل در آمدن علم، لذا نمی تواند از ذات جدا باشد.

دلائل نقلی: دلائل نقلی هم در همه ادیان گفته شده از آن جمله آیه «هواقرب من جبل الوريد» از رگ گردن به انسان نزدیکتر است و آیه مبارکه: «و نفحت فيه من روعي» از روح خود در او دمیدم و عبارات مکرر نهج البلاغه مبتنی بر این اصل که مخلوق نمی تواند از خالق جدا باشد. در اینجا برای شاهد قسمت کوچکی از خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه را با ترجمه دانشمند آقای فیض الاسلام نقل می کنم و باید دانست که نظیر این مطلب در کتاب مزبور مکرر ذکر شده است. «الظاهر لا یتقال مما و الباطن لا یتقال فیما لا شیع فیقتضی و لا محبوب فیحوی لم یقرب من الاشیاء بالتصاق و لم یبعد عنها بافتراق» «هویداست که نمی توان گفت از چه آشکار شده. مخفی است که گفته نمی شود در چه چیز پنهان گردیده. جسمی نیست که از دور جلوه گری کرده بعد از بین برود و زیر پرده نیست تا چیزی بر او احاطه داشته باشد. نزدیک بودن او باشیاء به چسبیدن نیست و دوری از آنها به جدائی نمی باشد. در نظر فلاسفه و حکما چون قضیه با این ترتیب حل نمی شد ابهام در کار بوجود آمد و نتیجه آن همین تناقضاتی است که در فلسفه و حکمت دیده می شود.

خداشناسی، چراغهای سوسو زننده: برای اینکه متوجه شوید چگونه ذات خداوندی در عین حال که کامل است مخلوقات و موجودات که در دایره هستی او هستند تکامل می یابند برای روشن شدن ذهن مثالی می زنیم: چراغهایی است که نور خود را به طور متناوب بیرون می فرستد یعنی سوسو می زند مثل فانوسهای قوی دیده بانهای دریا یا چراغ پلیس. این چراغ در حدود خود نورش کامل است و نقصی ندارد ولی بنا بر مصلحت و انجام وظیفه معینی نور را بیرون می فرستد و دوباره جلو نور را می گیرد. چراغ در عین حال که کامل است برای انجام هدف و مقصدی نور را طوری می فرستد که از حالت نقص بسوی کمال رود و از کمال بطرف نقص و این عمل را متناوباً انجام می دهد در حالیکه در باطن خود نور کامل دارد و در عین حال ماشینی که دارد سوسو می زند، همیشه در گردش و سیار است و در یک محل معین نیست. مثلی دیگر می زنم. البته مثالها کوچک است ولی برای روشن شدن فکر ناچارم.

عمل نانوا: یک نانوا آرد، نمک و سایر وسایل را برای پخت نان در اختیار دارد و خود نیز در این فن استاد است و با مهارت کامل این مواد را بهم ترکیب می سازد تا نان بپزد. موادی که نان از آن ساخته می شود و سیر تکاملی متدرجی را می پیماید تا به صورت نان در آید و یک بشر آنرا مصرف کند و

بخورد وقتی نان درست شد دیگر کارش تکمیل شده و به تکامل رسیده است؟ خیر. بعد از آنکه بشر آن را مصرف نمود موادی که نان را ساخت بعداً به صورتهای دیگر در می آید و بعد از طی تحولات زیاد و گذراندن میلیاردها مراحل بشمار باز هم به صورت آرد و نان ممکنست در آید و این حول و تحول همچنان ادامه دارد. وقتی نانوا کارش را امروز تمام کرد آیا دیگر وظیفه اش به پایان رسیده؟ خیر. فردا هم نان می سازد و پس فردا هم می سازد و فرضاً آن نانوا نباشد عمل نانوائی ادامه می یابد و نان پخته می شود و کار نان پختن تمام نخواهد شد. تمام امور عالم اینطور است.

تحولات غیر قابل احصاء: تحولاتی که در همین یک مسئله کوچک در عالم پیدا می شود قابل احصاء و شمارش نیست و نمی توان حدی برای آن معین کرد و گفت که وقتی به این تعداد رسید تمام می شود. اگر بگویم هزار مرتبه صد هزار مرتبه یک میلیارد، صد میلیارد بار گردش کند و تمام شود چنین نیست، پایان ندارد همانطور که ابتدا هم نداشت. اگر این تحولات پایان داشته باشد عالم هم پایان خواهد داشت ولی هیچ متفکری نمی تواند حتی در عالم خیال پایانی برای آن تصور نماید.

بخاطر گردش است: این تحولات برای چیست؟ بخاطر گردش است زیرا همه چیز در عالم باید گردش داشته باشد و حیات به معنی گردش است و تا خون در بدن انسان گردش نکند آنرا زنده نمی گویند و تا تحولات در عالم همیشه در حال گردش نباشد نمی توان عالم را زنده دانست هر گاه این گردشها پایان یابد و روزی متوقف شود دلیل بر این است که عالم ناقص بوده و چون به این نقطه رسید پایان یافت و متوقف شد. اما چنین چیزی نیست بلکه عالم کامل است و دلیل کمال آن این است که دائم در آن تحولات صورت می پذیرد و این تحولات را پایانی نخواهد بود.

حیات عالمی: انجام این تحولات در عالم و این گردشهای بی پایان به منظور مقصد و هدفهای زندگی است و همین حالات است که اصولاً حیات و جنبش و حرکات و فعالیت را در این جهان هستی بوجود آورده است. و اما استاد نانوا بایستی از لحاظ جسمی کامل باشد و هنر او برای کار خودش بی نقص باشد تا بتواند نان را بسازد. اگر فی المثل یکدست نداشته باشد نمی تواند خمیر درست کند و نان بوجود آورد. در این صورت او را یک استاد کامل نمی دانند.

مهندس ناقص و کامل: مهندسی که می خواهد کارخانه ای را راه بیندازد اگر در این رشته کامل نباشد نمی تواند کاری انجام دهد و کارخانه را به جریان افکند. کار او ناقص و نیمه تمام خواهد ماند یا پایانی برای کارش نخواهد بود. اما وقتی علم او کامل باشد هر اندازه محصولات که به دستش ساخته می شود دوران عمر خود را طی کنند و فرسوده و خراب شوند باز هم محصولات دیگری می سازد و جریان

کارخانه او مرتب ادامه دارد. همچنین اگر این مهندس نقصی در کار داشته باشد یا به یک ناتوانی بر بخورد تا آنجا محصول را ساخته و از آن به بعد دیگر قادر به ادامه نیست.

کامل بودن خداوند: خداوند متعال چون خودش مجموعه تمام عالم و بر همه احاطه دارد بایستی کامل و تمام امور عالم را به طرز صحیح بگرداند و بگردش اندازد و کمال او غیر از کمال یک مهندس یا یک نانوا است بلکه او باید مجموعه تمام کمال های عالم را داشته باشد زیرا تمام عالم را به حرکت و حیات انداخته است. چون کامل است و نقص ندارد هرگز از کار نمی ایستد. هر گاه در خداوند نقصی باشد حتمی است که دیگر عالم از کار می ایستد زیرا این نقص سبب می شود که به جائی برسد که به اشکال و ناتوانی بر خورد و قادر به ادامه کار نباشد چون می دانیم که عالم هرگز از کار نخواهد ایستاد پس خدا هم نقصی ندارد و کامل است استادی که عالم را به حرکت می اندازد دانش و قدرتش کامل است به این جهت است که او را استاد کامل و خالق کامل می خوانند. درباره گردش، مردمان قدیم تا حدودی مطالبی فهمیده بودند و بجای اینکه حقیقت را درک کنند آنرا به تناسخ و برگشت انسان به دنیا تعبیر نمودند.

حقیقت بسیط را تفکیک کرده اند: متفکرین که نتوانسته اند حقیقت گردش را درک کنند این تحولات را از پروردگار جدا دانسته اند و لذا اشکالاتی در ذهن آنها پیدا شده است. ولی وقتی بدانیم که عالم خودش در خودش واقع است و از پروردگار جدا نیست این نکته را بخوبی در می یابیم که هر چه هست در داخله خود عالم انجام می شود و مواد و تحولات از او جدا نیست و در این عالمی که مجموعاً کامل است اجزاء بر حسب مشیت و مصلحت و انجام امور معین تحولات و مراحل را سیر می کنند و باز به حال اول بر می گردند و این گردش به مقدار بی پایان ادامه دارد.

مکان ندارد: گفتم که اتومبیل پلیس در عین حال که چراغش سوسو میزند خود اتومبیل هم در حرکت است و نور خود را در همه جا پراکنده می کند و یکجا نمی ماند. این مثال با اینکه کوچک است اما حقیقت را روشن می سازد که نه تنها عمل الهی که تحول مخلوقات است دائم در حالت حرکت و گردش است بلکه خود او هم دائم در حالت و گردش است بلکه خود او هم دائم در حرکت و کار و فعالیت و گردش است به این لحاظ نمی توان برای خدا محلی تعیین نمود و چون محلی برای ذات پروردگار تعیین نمی شود ابتدا و انتهائی برای آن نمی توان فرض کرد زیرا دائماً در گردش است و نمی توان مبدأ و منشأ و آغاز و پایان و خط سیری برای آن یافت. در همه جا و همیشه هست و نمی دانیم بگوئیم کجا است. جز اینکه بگوئیم همه جا هست. اینک به عمل نور افشانی چراغ توجه کنیم: آنچه لازمه نور و روشنی است در این منبع موجود است و اگر چیزی از آن کسر باشد نور نمی دهد و نقص دارد زیرا تنها یک عمل نور دادن مستلزم موجود بودن تمام لوازم آن است و همه چیز در آن مستقر می باشد.

نمی تواند ناقص باشد: همه امور عالم یک چنین حالتی دارند و برای انجام گرفتن لازم است که کلیه امور عالم مرتب باشد تا آن کار انجام شود. پس خوب روشن شد که حتی با مطالعه یک تحول و یک امر کوچک انسان این حقیقت را در می یابد که اگر عالم جزئی نقصی داشته باشد کوچکترین امور قابل انجام نخواهد بود و این است یکی از دلائل کامل بودن عالم الهی.

لزوم کامل بودن: نوری که از چراغی بیرون می آید اگر نقصی داشته باشد کار نمی کند و اطلاق نور به آن نمی شود. اگر قدرت، قوه، نیرو نداشته باشد نمی تواند اثری از خود بروز دهد. پس این اجزاء و تحولات هم بقدر خود در عالم خویش کامل هستند و اگر کامل نبودند قادر به هیچ کاری نمی شدند. از این رو شناختیم که مجموع کامل است و تحولات هم ملازمه کمال است و همه اینها روی هم رفته یک وحدت را تشکیل می دهند که وحدت کامله الهی است.

کمال اشیاء و موجودات: اینک روشن می کنم که چگونه مخلوقات در عین حال که در حدود خود کمال دارند سیر بسوی کمال را هم طی می کنند. یک دانه گندم تا وقتی کمال نداشته باشد نمی تواند زمین را بشکافد و نطفه زند و بارور شود و بروید و رشد او و بیرون آمدن ساقه اش از زمین و به ثمر رسیدن و دانه دادن او خود دلیل بر کمال است. یک گوسفند تا کامل نباشد نمی تواند به صورت حیوانی که می شناسیم در آید. یک نطفه انسان تا وقتی کامل نباشد نمی تواند در رحم رشد کند و به صورت جنین در آید و بعد متولد شود و انسان گردد. همه این رشد و نمو دلیل کمال است. اما با وجود اینکه همه آنها در عالم خود کامل هستند وقتی دوران خویش را طی کردند تحول می یابند. آن گندم وقتی رشد یافت و درو شد آرد می شود و نان می گردد، آنرا می خورند و آن گوسفند را می کشند و گوشت او را مصرف می کنند و آن انسان می میرد در عین داشتن کمال یک سیر تکاملی را پیمود تا تحول پیدا کرد ولی کمال او به همان جا توقف پیدا نمی کند زیرا از انتاج همان دانه گندم در زمین کاشته می شود. دوباره گندم می روید و از همان گوسفند بره ای بوجود می آید و نسل را ادامه می دهد و از آن انسان اولادی تولید می گردد و این عمل همچنان ادامه می یابد و حد توقفی برای آن متصور نیست.

نوری که مخلوقات را می سازد: نوری که از جانب پروردگار دائم در حال فیض و افاضه است و با آن مخلوقات عالم ساخته می شود بطور متساوی بر مخلوقات عالم نمی تابد زیرا اگر مساوی می تابید همه پدیده های عالم یکسان می شدند و عین یکدیگر می بودند. از آن قدرت کل که می تابد یک جا آفتاب درست می شود جایی که کره زمین یکی نپتون، یکی اورانوس، یکی آدمی یکی حیوان، یکی میکروب، یکی ویروس، دیگری اتم و غیره. اگر همه بیک اندازه می بودند چطور می توانستند کار انجام دهند.

درجات و مراتب موجودات: این نور ساطع می شود اما طوری کم و زیاد به اندازه های لازم می تابد که درجات و مراتب و حالات و مخلوقات مختلف عالم وجود را می سازد و همین درجات نسبی خود دلیلی بر کمال است زیرا اگر این اختلافات نبود نمی توانستند کاری انجام دهند و نتیجه آنها به صورت کمال نمی بود. نور الهی دائماً در عالم وجود ساطع می گردد و بعد از انجام مأموریت خود بازگشت می کند و باز هم می تابد و این عمل که آنرا سیر از خدا به مخلوق و از مخلوق به خدا می نامند بطول الی غیر النهایه ادامه دارد. همین امر سرنوشت را هم بخوبی روشن می کند و نشان می دهد که چگونه مراتب و درجات مختلف نور مکانیسم مغزی افراد را تفاوت می دهد تا بتوانند وظیفه خود را انجام دهند. البته افاضه نور بی نظم نیست و با کمال ترتیب و از روی یک نقشه و طرح معین صحیح بدون تخلف کار خود را انجام می دهد و مسئله تقدیر با تفکر در این امر بخوبی حل می گردد.

انواع موجودات: اینک مطلب دیگری درباره اختلاف نسبی و ظاهری آفرینش بیان کنم: گندم انواع و اقسام دارد گندم سفید، زرد و غیره که کشاورزان و علمای نبات شناس می شناسند. اگر اینها را مورد بررسی و تجزیه قرار دهیم می بینیم که از لحاظ خواص مختصر اختلافی با هم دارند. از حیث میزان عناصر تفاوتی بین آنها هست ولی خواص کلی و مشترک همه آنها یکی است که بشر از همه می تواند بخورد و (وحدت ادیان هم همین حال را دارد). اینک می گویم که حبوبات دیگری هم هست مثل جو و ذرت که از لحاظ خواص با هم تفاوت بیشتری دارند ولی باز هم به هم نزدیکند چنانکه یک انسان می تواند نان جو و ذرت بخورد و با آن زندگی کند ولی چون دارای خصوصیات مخصوصی هستند جو را به چهارپایان می دهند چه برای آنها مناسب تر است ولی در مورد انسان هم به صورت نان و مخمر آب جو و غیره مصرف می شود. گندم که برای حیوانات چندان مناسبتی ندارد برای انسان خیلی بهتر است. همینطور است گوشت حیوانات که همگی از لحاظ آنکه خوراک انسان می باشد وجه مشترک با حبوبات دارند ولی خواص آنها مختلف است.

حل مسئله آکل و مأکول: اکنون می گویم چطور عالم وحدت حکمفرما است. یک انسان زحمت می کشد و با رنج و مرارت و تهیه وسائل گندم را در زمین می کارد و چون بعمل آمد آنرا درو می کند و بعد آنرا می خورد. این چه زحمتی بود که کشید و بعد آنرا از بین برد؟ برای اینکه آکل و مأکول است و عالم وحدت است و همه باید در هم داخل شوند. یک انسان زحمت می کشد و با مرارت یک گوسفند را می پروراند و بعد از اینکه خوب پروار شد آنرا سر می برد و می خورد. آن پرورش چه بود و این کشتن چیست؟ برای اینکه عالم وحدت است و باید همه داخل یکدیگر شوند.

عالم در خودش واقع است: این مسئله نکته دیگری را بر ما واضح و روشن می سازد و آن این است که معنی عالم خودش در خودش واقع است را کاملاً روشن می کند. مگر نه آنست که ما خود گندم و گوسفند را پروریدیم و باز همان را خوردیم. این سیکل و دوران در وجود خودمان دور زد و خارجی وجود نداشت. عالم کل نیز نسبت به اجزاء خود همین حال را دارد.

اختلافات موجودات: نیکو بنگرید که آن گندم ها که انواع مختلفی داشتند با اینکه بر حسب مصلحت هر یک از اقسام آن دارای خواص مختلفی بود ولی در باطن تفاوتی بین آنها وجود نداشت و به همه لفظ گندم اطلاق می شد و آن حبوبات هم با وجود تفاوت ظاهری بیشتر اتحاد باطنی با هم داشتند و به همه اطلاق حبوبات شد و قس علیهذا. بشر هم همین حال را دارد و با وجود اختلافاتی که بر حسب مشیت الهی در مکانیسم مغزی افراد انسان قرار داده شده این اختلافات مهم نیست و به همه اطلاق بشر می شود و چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند و عالم وحدت در آنها برقرار است و تفاوت مکانیسم بخاطر انجام وظایف مختلفه این است که باید در دنیا انجام دهند.

آكل و مأكول در عالم وحدت: حال مطلب دقیق تری بشنوید: گفتیم شما گندم می کارید و زحمت می کشید و وقتی محصول بدست آمد آنرا می خورید. همچنین شما گوسفندی می پرورانید و در راه آن دلسوزی روا می دارید. اگر مریض شود و او را دوا می دهید و اگر ضعیف و لاغر شود در فکر چاره سازی می افتید و آخر هم آنرا می خورید. این اعمال روی چه اصلی است؟ برای اینکه این موجودات برای شما مفید است و به شما انرژی می بخشند و زندگی شما را تأمین می کند به این دلیل که خودتان آنرا بوجود آوردید و خودتان صرف کردید. در حقیقت بر حسب مشیت و تقدیر الهی شما خالق او هستید و نمونه کوچکی از قدرت خداوندی را بکار بردید. در این عمل که انجام می دهید قدرت شما با علم شما با نیروی شما و توانائی و کار شما از گوسفند و از گندم بالاتر بود که توانستید آنها را بوجود آورید و پرورید و مصرف کنید.

چرا بشر در خداشناسی تردید می کند: آن حبه گندم خودداری انرژی نسبی و قدرت بوده و الا نمی توانست بوجود آید و با موانع مبارزه کند و وسائل رشد و نمو خود را تأمین نماید و به این صورت که هست درآید. اما با وجود این قدرت شعورش بقدری نیست که خالق خود را که ما باشیم تشخیص دهد و بداندکی او را بوجود آورده است. اما ما نسبت به همین دانه گندم محبت داریم. با محبت و آغوش باز و خوشحالی آنرا می پاشیم و روی آن زحمت می کشیم و سعی داریم درست پرورده شود و آفتی به آن نرزد و از بین نرود. همینطور هم خالق نسبت به ما محبت دارد. افراد بشر هم با وجود اینکه شعور و قدرت نسبیشان از گندم خیلی بیشتر است در شناختن کسی که آنها را بوجود آورده و نیروئی که هستی آنها را

تأمین نموده به علت نارسائی عقل و فهم دچار شک و تردید می شوند و کوششی که اینک برای تأمین این فهم بعمل می آید در حقیقت به مثابه ارتقاء مقام انسان و بالا بردن فکر او بشمار می رود.

وابستگی موجودات به یکدیگر: آن گوسفند و آن گندم هم در عالم خود برای مراتب پائین تر از خویش تا حدودی قدرت نسبی دارند. همینطور در مقامات بالاتر نیز شما در حد خود مقهور قوائی هستید که شما را می پرورند و از شما استفاده می کنند مانند کره زمین که از او بوجود می آید و به او باز می گردید تا حیات و حرکت و فعالیت او را تأمین نماید. این سلسله مراتب همچنان در عالم لایتناهی ادامه می یابد تا به اصل موجودات که ذات پروردگار است می رسد.

وحدت عالم: بنابراین ملاحظه کردید که همه یک وحدت هستند و عمل آنها یکی است و اینکه گفتیم عالم خودش در خود واقع است با ذکر این نمونه های سلسله مراتبی حل گردید.

فایده عشق: دوستی و محبت و عاطفه و عشق همه برای گردش عالم است. اگر شما از روی عشق و علاقه و محبت مزرعه ای را شخم زنید و آبیاری نکنید و تخم در آن نکارید و کود ندهید و علف های هرز آنرا نکنید نمی توانید محصول بدست آورید. خوشحالی و نشاطی که در موقع روئیدن گندم در شما پیدا می شود نشانی از همین عشق و عاطفه است.

محبت به موجودات: اگر نسبت به گوسفند با محبت رفتار نکنید درست پرورده نمی شود و باید با او محبت روا دارید و بعد هم که او را می خورید مرحله از وحدت را انجام داده اید زیرا برای تأمین انرژی خود این کار را می کنید و همه آکل و مأكول های عالم که ما نان آنرا خوردن می گذاریم برای تأمین انرژی و نیرو است و تا این حول و تحویل در بین نباشد انرژی تولید نمی شود و گردشی در عالم پدید نمی آید و زندگی از جریان می افتد. پس مسأله آکل و مأكول امر ناراحت کننده ای نیست و فقط تبادل انرژی است.

احساسات و حقیقت: در بالا گفته شد که هر گاه گوسفندی از شما تلف شود متأثر می شوید و نهایت سعی خود را در سلامت و پرورش او بکار می برید ولی وقتی به حد تکامل رسید او را می کشید. فرض کنیم که شما گوسفند را نکشید، عاقبت چه می شود؟ اگر بخواهید سیر آن حیوان را در آنجا متوقف کنید کار شما راکد می شود. گوسفند بزرگ و چاق و پروار شد، بعد چه؟ اگر خود آنرا مصرف نکنید می میرد و تحول پیدا می کند. لذا آکل و مأكول یک مسئله طبیعی است و باید این سیر و گردش انجام گیرد.

پایه بنای عالم بر عشق است: شما نسبت به اولاد خود محبت می کنید زیرا اگر محبت نداشته باشید اولاد بزرگ نمی شود، این توجه و علاقه و عشق شما است که اولاد را به ثمر می رساند. همین عشق در همه موجودات وجود دارد. یک گنجشک نسبت به دانه هایی که جمع می کند و لانه ای که می سازد و اولادی

که پرورش می دهد عشق می ورزد و اگر نداشته باشد نسل او باقی نمی ماند. یک قرقاول اگر عشق به اولادش نداشته باشد نسل او منقطع می گردد. این عشق ها همه پرتوی از عشق الهی است که منبع کل آن در عالم موجود است و بهر مخلوقی باندازه او داده شده تا رشته زندگی را دنبال کند و سیر حیات قطع نشود. خدا هم نسبت به ما و همه مخلوقات چنین عشقی دارد. در اینجا است که می توان گفت عشق زاییده عقل است و اگر عقل نباشد عشقی هم نیست. بر خلاف آن کسان که عشق را مخالف عقل می دانند این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و عشق محرک و تقویت کننده فرد می باشد. پس همه موجودات و همه عالم روی هم رفته واحد هستند و یک وحدت را تشکیل می دهند و همه یکی می باشند. این است یزدان مقتدر دانا و توانایی که مشترک بین همه ادیان است و وحدت ادیان در حقیقت همین است که خدای مشترک را پیرستند.

مکان را از فکر دور کنید: پس آن ذاتی که در عالم تصور می کنید آنطور نیست که محل بخصوصی داشته باشد و مافوق و بالای همه باشد یا در جایی غیر از این عالم باشد زیرا در این عالم مافوق و بالا وجود ندارد و بالا و پایین به نسبت مکان مشاهده کننده است و در هر کجای عالم که باشیم بالا و پایین ما با جای دیگر فرق می کند بلکه در همین زمین که در حال گردش است دائماً بالا و پایین جای خود را با یکدیگر تعویض می نمایند و محلی که صبح بالا بود شب پایین می شود. پس در اصل بالا و پایینی وجود ندارد.

خارج و داخل: در جایی گفته ایم که عالم خارج نیست برای اینکه تصور نمی توان کرد که چیزی خارج از عالم لایتناهی وجود داشته باشد و هر چه هست در همین عالم است و با توجه به حقایق دینی واضح و روشن کرده اند که خدا خارج از عالم و خارج از وجود موجودات نمی تواند باشد.

تجلی ذات: ذات خارج از این عالم نیست و وحدتی که ما می گوئیم که همان امر متعال است در حکم تجلی و تظاهر ذات اجزاء و اعضاء این عالم و تمام کهکشانها و کرات، فضاها، عناصر، آسمانها و هر چه بفکر بشر می رسد و آنچه بشر تاکنون دانسته و آنچه بعداً خواهد دانست باضافه امر او (امر متعال) می باشد. معرفت واقعی: امید است دانشمندان فکور و مو شکاف متوجه این حقیقت شوند که یک مسأله مبهم و مجهول اینک روشن شده و اصل معرفت و جوهره دانش به عالم عرضه گردید. باشد که همه صاحبان عقل و خرد از آن بهره برداری نمایند. پس تفکیک کردن معنی ندارد زیرا نتیجه تفکیک همانست که آنهمه اشکال و ابهام بوجود می آورد و اگر بگویند موجودات عسک اوست که در عالم بر می گردد مثل تصویری که در آینه بیفتد یا عکسی که روی صفحه فیلم یا شیشه عکاسی ثبت شود یا سایه ای که بر روی زمین بیفتد و انواع و اقسام این قبیل تغییرات صحیح نیست. زیرا در تمام این تشبیهات عکس با عکاس جداست.

آینه با تصویر جدا و دوربین عکاسی از صاحب عکس جدا می باشد و اگر بخواهیم دنبال این تشبیه برویم همان اشکالات سابق پیش می آید یعنی بایستی محلی خارج از این عالم قائل شد و این عالم را آینه آن دانست که آن ذات در آینه منعکس می گردد. آنوقت غیر محدود بودن عالم که حقیقتی ثابت است بر هم می خورد و لغو می شود. لذا برای خدا مکان پیدا می شود زیرا باید در جایی باشد که در آینه عالم منعکس شود و جای او غیر از عالم می شود و این خلاف همه اصول عقلی و نقلی است.

تشبیه غلط است: این اشکالات در نتیجه آنست که اصل تشبیه غلط است و تعیین وجود انطباق یا انعکاس یا تصویر یا مثال که گفته اند و تقسیم به جوهر و صورت و هیولا و عکس و عکاس و این قبیل امور همه غلط است و مثالی بوده است که حقیقت ندارد. این نکته را می توان در یک عبارت کوتاه بیان کرد: هر چه هست اوست و جز او نیست.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

مشمول شئون وحدت امر متعال

ذاتی که ظهور ذات باشد بکمال

تعیین وجود انطباق است مثال

پیدا شده اصل معرفت در عالم

اتصال گذشته با حال

گذشته و حال: قبلاً گفته شد که در عالم چیزی جز نور وجود ندارد و این نور همه پرتوی از منبع بی همتا است. این نور که کاست ندارد و پیوسته برای مشاهده بشر در حال فزونی است و در عالم لایتناهی و بی ابتدا و بی انتها تجلی آن آنی تعطیل پذیر نیست جلوه اش در عالم هست است زیرا هر چه هست هستی است. آن نور در اصل کامل و غیر قابل افزایش است اما برای بشر در حال افزایش می باشد زیرا معلومات و مشاهدات بشر در حال تکامل است. روزی بود که فقط ماه و آفتاب را می دید و بعداً با دوربینهای بزرگ اخیر پی بکهکشانها و سحابیها و نورهای عظیم عالم برد و بهمین ترتیب روز به روز دانش بشر درباره فهم عالم افزون می گردد. پس نور در اصل بی ابتداء و انتها و بی پایان است و لفظ افزایش درباره چیزی می گویند که ناقص رو به تکامل باشد. نور الهی جزء خود اوست و قابل تفکیک نیست زیرا صفات از ذات جدا نیست. این نور همیشه بوده و چون همیشه بوده خواص آنها همیشه بوده و خواهد بود و مهمترین خواص آن تجلی است. همین تجلی که در عالم می بینیم و حس می کنیم. این تجلی تازه نیست همیشه بوده است و نمی تواند تازه باشد چون این غلط است که بگوئیم زمانی خواهد آمد که نور نخواهد بود زیرا اگر چنین گوئیم مثل این است که بگوئیم زمانی بوده که استغفرالله خدا نبوده و نخواهد بود. چه کسی قدرت اینرا دارد که نور و تجلیات آنرا که جزء ذات الهی است از او تفکیک کند و چه کسی توانائی دارد فکر کند که زمانی این نور نبوده است؟ به یقین باید دانست همه چیز در عالم هستی وجود دارد و نیستی لفظ بی معنائی بیش نیست.

همیشه بوده است؛ حالا که روشن شد تجلیات نور یزدانی که همان عالم است همیشه بوده و هست و خواهد بود و این تجلی در پیشگاه دید بشر در حال افزایش است می گوئیم که به وسیله عروه الوثقی^۱ الهی جهانی که همان اتصال و اتحاد طبیعی عالمی باشد به وحدت متصل گردید. به این معنی که این وحدت که ما می گوئیم یک امر محدود و کوچک و منحصر به اتحاد افرادی معین و معدود از گروههای بشری نمی باشد بلکه اتحاد و وحدت تمام موجودات و اشیاء و کرات عالم بوسیله همان نور واحدی است که بنیان زمین و آسمان زمین و آسمان را تشکیل می دهد. این وحدت با آن چنان طناب محکمی با عالم حقیقت بهم پیوسته است. اینکه قرآن می فرماید: «و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» «همگی به

^۱ منظور از عروه الوثقی که اصل آن اروه الوثقی بوده است طناب محکم بهم پیچیده است که باعث ارتباط و انفصال محکم دو چیز به یکدیگر می شود و دیگر از معانی آن کتاب عروه الوثقی است که از مهمترین منابع فقه اسلامی و تعلیمات این دین مقدس است.

ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید نصیحتی است به افراد بشر که از این وحدت عالمی استفاده کنند.»

طناب های اتصال: بنابراین وحدت عالم با طناب ها و ریسمانهای محکم به هم پیچیده و غیر قابل انفصال است. بریدگی و پوسیدگی و جدائی در ماهیت آن راه ندارد. این وحدت به عالم وحدت کل پیوند داده شده و آن دانش که تحت عنوان عروه الوثقی و فقه دین است با همین رشته محکم بر دوش توسن بادپای زمان سیر خود را انجام داده به این وحدت پیوند داده می شود زیرا منظور ما یکی است. آن دستورات با اینکه قرن‌ها از آن گذشته باطناب محکم ورشته استوار جلو می آید و به زمان می پیوندد و وحدت شامل آنست. دانش چیست؟ دانش عبارت از دانستنی و معرفت و معلوماتی است که در جهان روشن می گردد و نیروئی است که دینامیسم عالم را تشکیل می دهد و جهان هستی با قدرت دانش کار می کند همانطور که یک ماشین کوچک بشری هم با قدرت دانش حرکت می نماید. تمام این کرات عظیم و کهکشان های با عظمت و مخلوقات و اشیائیکه آنها را اجزاء آفرینش می نامیم با نیروی دانش الهی در گردش اند که در حقیقت نیروی تحرک و فعاله یا دینامیسم عالم می باشد. اطلاع بر حقایق عالم و نیروهای گرداننده آن همان دانشی است که بشر از ابتدای تاریخ تا امروز در صدد کسب آن بوده و به تدریج و مرور بر او آشکار شده و در آن ترقی و تکامل یافته و در این دوران درخشان یکباره با جهش عظیم پیش خواهد رفت.

دین چیست؟ همانطور که قبلاً گفته شد دین به معنی قبول و پذیرش دل است و دین و دانش که با هم توأم گردد اثر خود را خواهد بخشید. مثلاً وقتی می گویند شخص متدین بدین الهی است یعنی دانشهایی را که آن دین برای بشر ارمغان آورده قبول کرده است. هر کدام از این دو جنبه ناقص باشد اثر مطلوب نخواهد داشت. اگر دانش باشد و دین نباشد چون مورد قبول نیست اثری ندارد. هزارها خروار دانش و هزاران کتاب علم را به مقابل کسی گذارند در حالیکه دل او بدان متوجه و قبول دارنده نباشد فایده ای نخواهد داشت. باید او قبول کند بعد بدنبال آن برود. این است که در مثل قرآنی که با تعبیر لطیف شیخ اجل سعدی علیه الرحمه ترجمه شده می فرماید: نه محقق بود نه دانشمند چارپائی بر او کتابی چند

دانش هر چه انباشته گردد وقتی کسی دنبال نرود و بدان توجه نکند چه سود خواهد داشت؟ بهترین تعلیمات دانش هر دین را جلو کسی بگذارند و او گوش هوش و دل خود را بر آن نبندد نخواهد فهمید و از آن نتیجه نخواهد برد و از گنج آن اطلاعی حاصل نخواهد نمود پس دین و دانش باید توأم باشد اول قبول و ایمان و بعد دانش است. با این ترتیب خوب روشن شد که چون دانش به معنی همه نوع دانش است و دانش دین هم شامل همه نوع دانش می شود پس دین تنها که به معنای قبول است معنی نخواهد داشت و باید هر دو توأم با یکدیگر باشند.

وحدت دین و دانش: وقتی به این ترتیب در دانش و دین وحدت حاصل شد جوهر فرد بدست می آید. به این معنی که روشن و آشکار می شود که در عالم جز یک جوهر وجود ندارد و این همان جوهر یکتای آفریدگاری است که جوهر و ماهیت و هیولای آن با نیرو و قدرت و اشکال و رنگها و صورتهایش فرقی ندارد و تفاوت در جلوه و زاویه دید و اسم گذاری است. باطن و معنی هر چه هست او است و جز او چیزی نیست. آن وجود روشن فرد همان وحدت است که روشنایی آن بر این دنیا از نقطه نظر مشاهدات بشر در حال افزایش است زیرا معرفت واقعی همان روشنایی است که طلوع می کند. حال که معلوم شد دین و دانش به هم پیوسته و از هم جدا نیست قدرت تشخیص افراد نسبت به ادیان و برگزیدن راه راست از راههای ضعیف تر آشکار می گردد زیرا هر دینی که در آن دانش و عقل بیشتر و قویتر و روشن تر و نورانی تر و متجلی تر بود مسلم است که از آن بهتر استفاده می شود.

معنی همه اوست: با این ترتیب روشن و آشکار گردید که (معنی همه اوست) یعنی جز نیروی الهی در عالم نیروی دیگری وجود ندارد. آن وقت بایستی از بدی نجات پیدا کرد. می دانید چطور؟ بدینسان که باید اصلاً لغت بدی را فراموش نمود و مانند یک میکروب ترسناک از آن گریخت و آنرا از صحنه حیات بشر خارج کرد. باید بدی را رها کرد زیرا دیگر موضوعی ندارد. پندار کسانی را که قائل به بدی هستند باید بخود گذاشت و از آن اجتناب نمود.

پلیدی و زشتی چیست؟ به اشاره می گویم: در عالمی که سراسر آن نور است و تاریکی وجود ندارد چطور ممکنست پلیدی و زشتی قائل باشیم. اگر چنین کنیم در حکم همان کسانی خواهد بود که قائل به خدای ناپاکی و اهریمن می شدند چون چاره ای نداشتند. اما وقتی در نظر گرفتیم که این اختلافات که چشم ظاهری ما می بیند مانند سایه روشن های تابلو نقاشی است که اگر نباشد تابلو بوجود نمی آید و ما هنگامیکه فهمیدیم که این اضداد که در ظاهر می بینیم برای جلوه مظاهر خلقت است و اگر نباشد جلوه معنی نخواهد داشت، چنانکه اگر سایه روشنهای نور نباشد اصلاً چیزی به چشم نخواهد خورد و نور تنها، هیچگونه نمایشی نخواهد داشت. وقتی فهمیدیم همه امور از آنچه در اصطلاح خوب یا بد می خواهیم لازم و ملزوم و نقشهای مختلف صحنه نمایش عالم خلقت است، آنوقت مسلم خواهد شد که لفظ بدی جز اسم نیست و بایستی از آن نجات پیدا کرد تا جهان را گلستان ببینیم که گل و خار در آن لازم و ملزوم یکدیگرند. این اثر تجلی دین و دانش در ما است که چنین معرفی از آن زائیده می شود.

نیروی بدی یعنی چه؟ آیا در مقابل نیروی لایزال و بی حدود یزدانی که در عالم چیزی جز آن نیست و همه آن نیکوئی و خیر محض است نیروی بدی و اهریمنی قدرت و توانائی اظهار وجود دارند؟! اینجا است که بایستی استغفار کرد. اگر خدا را می شناسیم و از قدرت او خبر داریم چطور جرأت می کنیم بگویم در

عالم چیزی برخلاف قدرت او و برخلاف تمایل او عمل کند. آیا این عجیب نیست که از یکطرف خدا را قادر و توانا و سرچشمه نیکوئی ها و خیرها بدانیم و به زبان قدرتش را بی انتها بشماریم و از سوی دیگر معتقد باشیم که افراد بسیار کوچک ناچیزی از بشر (یعنی مخلوق یکی از ناچیزترین کرات عالم) و یا امثال این مخلوق برخلاف خواست خدا قیام نمایند؟ فکر کنید تا حقیقت را دریابید. این روش یاران وحدت است. پس با لفظ بدی که در عالم بشری ما مطلع است چه کنیم و آنرا چگونه تعبیر نمائیم؟ حقیقت این است که لغت بدی که در حکم همان سایه روشن است از روی اضطراب و برای نمایش پشت و رو و رویه و استر و جلوه های گوناگون هستی بوجود آمده و بهتر است همان اصطلاحی را که در مورد برق بکار می بریم تعمیم داده بدی را جنبه منفی امور و نیکی را جنبه مثبت بشماریم و این نکته را بخوبی در ذهن بسپاریم که هر چند ظاهراً این دو نیرو بر علیه یکدیگر کار می کنند اما این ضدیت ظاهری بیش نیست و نتیجه و مجموعه کار آنها مثبت و به نفع عالم است. همانطور که چرخهای داخل ساعت به راست و چپ حرکت می نمایند ولی نتیجه آنها نشان دادن ساعت صحیح است. بنابراین هر چه در عالم هست جز نیکوئی نمی توان نامی بر آن نهاد. جز خیر نمی توانیم به بینیم و نمی توانیم بشنویم. چون همه چیز خیر است وحدت مذاهب جهان نیز خیر محض است. این است شعار وحدت نوین جهانی.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

آن روشنی فزوده در عالم هست	آن عروه وثقی که به وحدت پیوست
در دانش و دین جوهر فرد آید دست	معنی همه اوست از بدی باید رست

یک اعلام جهانی

مدار عشق: مدار عالم بر عشق نهاده شده و پیوند عشق تار و پود عالم را ساخته است. تا مثبت و منفی برق بهم نزدیک نگردد از آن روشنایی حاصل نشود. مثبت و منفی تنها با اینکه نامشان برق است چندان اثری ندارند. اشتیاق عظیم آنها به پیوند با یکدیگر است که باعث این غوغای حیاتی جهان است و چون بهم رسیدند چه اثرها از آنان به ظهور می رسد. اتحاد عاشق و معشوق در تمام مراتب وجود چنین است. عاشق و معشوق: عاشق کیست و معشوق کدام است؟ آیا فکر نمی کنید آن کسی که پدید آورنده همه غوغاهای عالم است و این عشق را بوجود آورده تا خود عاشق و مشتاق نباشد این اثر بوجود نمی آید. از خود نمونه گیر. تا بکاری شوق نورزی آیا در پی انجام آن خواهی رفت؟ پس پدید آورنده آفرینش عاشق بوده است و عشق عظیم او به پنهان عظیم عالم وجود است. معشوق کیست؟ همه عالم. در عین حال همه عالم معشوقند و چون خود عالم نیز عشق سیر بسوی کمال و هستی دارد خود نیز به نوبه خویش عاشق است و معشوق او معبود لایزال پس خدا و عالم هم عاشقند و هم معشوق.

صفای عاشق و معشوق: بایستی بین عاشق و معشوق صفا برقرار باشد و این صفا که وسعت آن به عظمت سراسر عالم است در همه مراتب وجود لازم و واجب است و چون با ندای وحدت صفائی در این کره خاکی بین مخلوقات بشری و سایر مخلوقات برقرار می شود در حقیقت ذره ای از همان صفا و محبت کلی و جامع بین خالق و مخلوق و بنده و خداست این صفای کل است که طلعه آن بخوبی احساس می شود.

ندای عشق: به علت نزدیکی عهد این صفا، از حنجره عالم که حنجره عظیمی به پنهان جهان هستی است ندائی بلند است و فریادی از کائنات بگوش می رسد که صدائی فرح بخش و جذاب و روح افزاست. توجه کنید تا آنرا با صفای دل بشنوید. هر صدای خوب و دلنشین هم که از حنجره ای بیرون می آید از هر کس باشد از لطف پروردگار است زیرا هر صدا و نوای خوش اسباب و وسائل و حنجره و تارهای صوتی آنرا خداوند لطیف و مهربان آفریده و موهبتی از جانب یزدان بی همتا است. هر آهنگی از روح نیرو می گیرد و کاملاً روشن است که روح از امر الهی است و امر الهی هم از او جدا نیست. پس هر ندایی که می آید همه از جانب اوست. مگر نه آنست که حنجره یکی از پیامبران (حضرت داوود علیه السلام) را نیکو قرار داد که در راه خدا آوازه‌های نغمه و دلکش می سرود و این از معجزات او بود چنانکه امروز هم صوت داوودی در نزد افراد بشر ضرب المثل و محترم است. صلح و صفا و آرامش همان نظم و ترتیب است و چون مدار عالم وجود بر نظم استوار است هر عملی که موجب برهم زدن آنست یا بر خلاف جریان آن سیر کند مردود و از بین رفتنی است، اتحاد عاشق و معشوق موجب ایجاد نظم و صفا و جدائی آنان به معنی اختلال است.

غوغای عشق: در جای دیگر گفته ام که غوغای بمب اتمی فریادهای دردناکی است که از حنجره اتهامهای عاشق و معشوق که از هم جدا مانده اند برخاسته و این فریادهای سهمگین و غریو ترسناک که بر می خیزد فریاد فراق و دوری است که از میلیاردها موجود زنده برخاسته است. پس جهانیان را مژده باد که از پیوست عاشق و معشوق و برقراری مقررات محبت و وحدت صفائی در جهان پدید می آید که آن غوغاهای هولناک را از بین می برد. این نوید که از حنجره عالم برخاسته خبر جان بخش را به جهان اعلام کرده است. بر این مژده گر جان فشانی رواست

در قبال این حقیقت و تشعشع آسمانی هزاران جان فدا می گردد یعنی ممزوج شده و با یار داخل می شود. فدا شدن به معنای اذعان شدن در یکدیگر است. این فدا و فریاد ندای مرگ و هلاک و نیستی نیست بلکه ندای حیات است و سزاوار است که هزاران زندگی در آن اذعان و کوبیده شود یعنی بدان پیوسته گردد. این ذره از جان من که از آن منبع عظیم لایتناهی است وقتی فدا شود به معنی از بین رفتن نیست بلکه معنی آن ضمیمه شدن و پیوستن است. این است اصل فدای معشوق می شود به معنی آنست که من چنان خالص و مخلص و گرفتار توام که جزء تو میشوم. عاشق عالم نیز داخل عالم و وارد کل عالم می گردد. لذا عاقل آنکس است که درحین مرگ به جای ماتم شادمانی کند زیرا ذره جاننش به منبع عظیم جانان پیوسته است. یار می آید: جهان بیمار را که محتاج طبیب است بایستی مژده داد که از این تحول شاهد سلامت را در آغوش خواهد کشید. وقتی ادغام و بهم پیوستگی حاصل گردد زیبایی حقیقی تجلی خواهد کرد زیرا این منبعی است که همه گلها و گلرخان جرقه و ذره ای از قدرت و زیبایی آنست. از اینرو شفائی پدید آمد و نجاتی به ظهور پیوست. الله اکبر چه خوشی و چه مسرت و نشاطی. این است مژده مسرت بخش واقعی برای جهان، ای عزیز من عاشق شدم و به عشق عالم پیوستم تو هم سعی کن زودتر به عشق عالم پیبندی.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

از عاشق و معشوق صفا می آید	از حنجره یار صدا می آید
در هر قدمش هزار جان شد به فدا	با صحبت گلرخان شفا می آید

جلال و کمال وحدت

قدرت وحدت: وحدت با قدرت و درخشندگی خود، با معلومات پاکیزه و عالی که آموخته و می آموزد با حقایقی که درباره جهان وجود ابراز می دارد، با کمال جلال و شکوه خاص می درخشید و نکاتی از جهان لایتناهی را برملا و آشکار به بشر می گوید که معلومات او را با جهش برق آسا به پیش می برد و باعث گسترش دانش وی می شود. حقایقی است که همیشه در جهان بوده ولی بشر آنرا بطور روشن و جامع نمی دانسته و اینک در معرض اطلاع دانشمندان عالم قرار می گیرد.

وحدت دین: در امر دین نیز وحدت را ارمغان می آورد و می گوید که سوابق و آرشو تمام ادیان بشری را مورد مطالعه قرار ده و بهترین و مترقی ترین را برگزین. بدینوسیله آئین کمال روشن می گردد و در میدان مسابقه و بررسی که همه تعلیمات ادیان بشر تا آنجا که در دسترس و اطلاع انسانیت است عرضه می گردد در عالیترین و بهترین دستورات الهی برگزیده می شود.

کاملترین حقایق: پس از این مقایسه و اطلاع از مجموع آن وقت جامع بدست خواهد آمد و وحدت این سود بزرگ را دارد که کاملترین و بهترین آیین و دستورات دینی را به تمام افراد بشر معرفی می کند و از این بالاتر برای جامعه بشریت خدمتی متصور نیست.

تکمیل دین: این کار در حقیقت همان ندای: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم» نعمتی است و امروز برای جهانیان روزی است که دیانتش تکمیل و نعمت خدائی براوتمام می گردد. این سیر بسوی کمال بمنزله رفتن بسوی تاریکی نیست بلکه غرق درنورشدن است نه تیرگی، غرق دردانش گردیدن است نه جهالت. غرق در حقیقت: مستغرق به معنی غرق کامل است اما نه غرق به آن معنی که در نظر بشر مجسم است که بشر آن را نیستی می پندارد. بلکه این غرق عین زندگی است زیرا آغشتگی و استغراق در نور و حیات است آنهم چه نوری: نور ذات پاک الهی.

غرق در نور: غرق شدن در نور است و این غرق در اثر معرفت بوجود آمده. پس از اینکه نور وحدت به بشر آموخت که همه عالم پرتوی از ذات و مظهری از صفات حق است و هر چه هست از او سرچشمه می گیرد و جز او چیزی نیست. پس از اینکه معلوم شد سراسر عالم نور است و هستی و تاریکی و نیستی پنداری بیش نمی باشد، بشر غرق در این روشنایی شده و این استغراق در اثر اشتیاق به وصل و اتصال است. همان اشتیاقی که دیر یا زود همه افراد را بدانسوی سوق می دهد و کسانی خوشبخت هستند که زودتر پی به این عشق برده و زودتر در اهتزازات و امواج عشق و اشتیاق غرق می شوند بطوریکه سر از پا نمی شناسند. برای کسانی که همه قسمتهای عالم را با استغراق در عین هستی بدست آورده و حاصل

کرده اند سایر لذتها ارزشی نخواهد داشت. بر این مردمان، فریب از راه مال و مقام و ثروت مفهومی ندارد زیرا وقتی کسی کل را حاصل نمود از جزء مستغنی خواهد بود. برای آنها تهدید دیگری مفهومی نخواهد داشت زیرا بزرگترین قدرت یک دشمن این است که طرف را تحویل دهد (به قول مردم بکشد) در حالی که این امر برای آنها شروع سعادت بسیار بزرگتر و یک نوید آسمانی است که مشتاقانه آرزویش را می شکند، بیش از آرزویی که یک مرد و زن برای وصل عروسی می برند. بعلاوه اینها می دانند که هیچ قدرتی در عالم نمی تواند بر خلاف نقشه تقدیر عمل نماید. بنابراین از چه بترسند؟ از اینکه تقدیر عالم انجام شود؟ اینکه ترسی ندارد.

استغراق در ذات: اشتیاق کامل و استغراق در ذات حالتی پر از نور و روشنائی ایجاد می کند که دیگر مجال جزئی ترین تیرگی نخواهد بود. پس نومیدی در کار نیست. این غرقی نیست که نومیدی آورد بلکه غرقی است که حیات ابدی را در نظر مجسم می کند. چرا نومید باشیم؟ چه نگرانی ممکنست وجود داشته باشد. در عالمی که هیچ فنائی نه برای روح و نه جسم و عناصر وجود ندارد دیگر جائی برای یأس و نومیدی باقی نمی ماند. این است که از داشتن این عشق خوشحالم و خوشحالی من مانند عاشقی است که به وصل معشوق رسیده است. فکر کنید عاشقی که پس از مدتها انتظار در تلاش و تکاپوی وصل به معشوق است هنگامی که به مقصود برسد چه لذت و سعادت خواهد داشت. این امر درباره معشوقهای این جهان که پرتو بسیار ناچیزی از عشق عالمی محرک وصل آنها است صدق می کند. حال مجسم کنید برای عشق عالمی و رسیدن بوصال آن معبود بی همتا چه مسرت و سعادت متصور است.

وصل و وصال: این نکته را نیز بگویم که بین وصل و وصال تفاوت است. وصال رسیدن عاشق و معشوق به یکدیگر است که پس از برخورداری از حرارت و شدت می افتد. وصال حاصل می گردد ولی هنوز تا وصل خیلی باقیمانده است. وصل حالت کامل وصال است که عاشق جزء معشوق می گردد. فرق از میان بر می خیزد مثل کاسه ای که به آب دریا پیبوند که دیگر نمی توان گفت آب کاسه است بلکه جزء دریاست و به حالت وصل کامل با دریا نازل شده است. من چنین وصلی در خود دیدم و این حقیقتی است که موجود بوده و هست منتها معرفت وحدت این حقیقت را بمن آموخت و روحم را از دانش آن برخوردار نموده است. تو هم ای عزیز اگر در این راه قدم زنی و تکاپو کنی و کوشش نمایی در این وصل سهیم خواهی شد.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

مستغرق ذات و شید و مشتاق جمال

وحدت بجلال آمد و آیین بکمال

یعنی که رسیده ام بوصل و بوصال

نومید نیم بعشق او خوشحالم

پیروحدت بر عشق است

محرک عالم: همانطور که گردش عالم بر پایه اتم و عناصر و دانش می باشد یکی از پایه های گردش جهان نیز عشق و علاقه است که بایستی آنرا فر با شکوه و جلال عالم لایتناهی بحساب آورد. ما این مطلب را در زندگی خودمان که نمونه ای از زندگی عالم است بخوبی می توانیم دریابیم. همه آزموده ایم که در تمام امور تا عشق و شوق و علاقه نباشد کسی دنبال کاری نمی رود و شما تا شوق نداشته باشید در پی امور زندگی نخواهید رفت ممکنست اینطور خیال کنید که بکاری که مشغولید علاقه ای ندارید اما این اشتباه است چه چیزی شما را به قبول و ادامه و پیگیری و رها نکردن این کار کشیده است. عشق به ادامه زندگانی، عشق به سیر کردن شکم خود، عشق به نگاهداری عائله، عشق به کسب عایدات برای بدست آوردن آنچه بدان عشق و علاقه دارید. خود گرسنگی شکم و اشتیاقی که به سیر کردن خود پیدا می کنید نوعی عشق است. عشق به زن و فرزند که برای خاطر آنها اینهمه زحمت می کشید اگر عشق نیست پس چیست؟ عشق به تأمین درآمد برای فراهم کردن آنچه بدان علاقه دارید نیز عشق است. پس مدار زندگی بشر بر روی عشق نهاده شده و همانطور که گفته شد عشق افسر زندگی انسان است و چه افسر با شکوهی است.

عشق به جنس مخالف: یکی از مظاهر آن عشق به جنس مخالف است که از آن وحدت بوجود می آید. به این معنی که دو فرد که در ظاهر از هم جدا بودند در اثر عشق بهم نزدیک شدند و تشکیل یک عائله واحد دادند و بعداً هم اطفالی بوجود آمد که تحت تکفل یک خانواده یگانه هستند و سلسله مراتب این خانوارها تشکیل جماعات داد. جماعات تشکیل کشورها و کشورها تشکیل جامعه کره زمین می دهد و به سلسله مراتب ادامه دارد تا به وحدت کل می رسد.

تجلیات عشق: این عشق چه غوغا و شوری در جهان وجود بر پا نموده است. تاریخ ادبیات سراسر جهان را از نظم و نثر ورق زبید تا در آن مظاهر عجیب عشق را ببینید. در ظاهر عشق جز یک کلمه ساده نیست. و عجیب در این است که همین کلمه ساده و بسیار مختصر کوچک آنقدر وسیع است که هر چه درباره آن گفته شود باز هم جا دارد و هرگز سخن آن تمام نخواهد شد زیرا عالم تمامی ندارد و عشق عالمی پایان نخواهد داشت و هر چه بشر بیشتر درباره آن شعر و نثر بشنود و حکایت بخواند، رمان و کتاب قرائت کند، فیلم سینما ببیند و تأثر تماشا نماید باز هم دنبال بقیه آن می گردد.

اهمیت عشق در زندگی: تصور می کنیم از همین مختصر که گفته شد اهمیت عشق را در زندگی دانستید و متوجه شدید چه نقشی در حیات بشر بازی می کند. این نمونه را برای عالم قیاس بگیرید و بدانید که همین

وضع در سراسر عالم لایتنهای برقرار است. نخست به موجودات زمین بنگرید. اینهمه جنب و جوش حیوانات و پرندگان و خزندگان و جانوران دریائی حتی نباتات همه بر مبنای پایه عشق صورت می گیرد و این علاقه پایان ناپذیری که بین دو جنس در موجودات برقرار است به هزاران رنگ مختلف در آمده که خلاصه و معنی آن همان عشق و محبت است.

منظور کرات: کرات اگر بی منظور باشند چرا بی تابانه دور هم می گردند، تا مجذوبیتی در کار نباشد چطور این دوران لاینقطع را انجام می دهند. آیا فکر نمی کنید که انگیزه آنها در این گردش با حرکاتی که یک غزال بدنبال مادر و یک میش در پی بره اش انجام می دهد مشابهتی داشته باشد؟

نیروی شگرف عشق: این عشق است که بر همه فشارها و اذیت ها و ناراحتی ها غالب می شود. شما ببینید یک عاشق در راه معشوق چقدر زجر می کشد که حتی کارش بگریبان دریدن و خود شکستن می رسد، چه عذابها و رنجهایی را تحمل می کند، تمام مادیات و هستی خود را در این راه می بازدهد. از نام و شهرت و اعتبار و آبرو و حیثیت می گذرد حتی عزیزترین چیزهای خود را که جان است در کف می گیرد که به معشوق برسد. ببینید عشق چه نیروئی دارد که قادر به این کارهای عظیم است. آیا ممکنست کسی این نیروی شگفت را از نظر دور ندارد و برای آن ارزش قائل نشود؟

پرتو عشق عالمی: عشقهایی که در دنیا وجود دارد پرتو بسیار ناچیزی از عشق عظیم عالمی است همانطور که وجود خود بشر پرتو ناچیزی از وجود عالم الهی است. ببینید این پرتو ناچیز چه شور و غوغا و محبت عظیمی ایجاد کرده و به همین نسبت قدرت عظیم عشق عالمی را دریابید.

سختیها و مرارت ها: این مرارت ها و سختی ها و تلخی ها، و فشارها، رنجها، زحمتها، بدبختی ها، توهینها که در راه زندگی پیش می آید و مردم آنها را متحمل می شود فقط بخاطر قدرت نیروی عشق که در وجود آنها است قابل تحمل است والا چطور ممکن بود بشر اینهمه ناهمواری ها را ببیند و باز ادامه دهد؟ این عشق است که انسان را وادار بهر کاری می کند بلی بهر کار وادار می نماید. در این خصوص خوب فکر کنید.

تجلی عشق در عالم: حالا که عشق را دانستید و فکر خود را از جهان محدود بشر به عالم کرات پرواز داده و تجلی عشق را در آنها متوجه شدید آنوقت فکر خویش را بزرگتر و بزرگتر سازید و به عالم کهکشانها و سحابیها برید و باز هم وسیعتر کنید و در آنها هم عشق را با تجلی درخشنده و انوار تابان آن ببینید و آنوقت به محیط لامحیط عالم حق تعالی برسید تا ببینید عشق در آنجا چه نقشی بازی می کند و چه قدرتی دارد. همینقدر می گویم اگر عشق قدرتمند حق تعالی به مخلوقات نمی بود و عشق مخلوقات برای بازگشت بسوی او تعبیه نمی شد آیا گردش این عالم شگفت انگیز صورت می گرفت؟

شناسائی عشق: اکنون عشق را تا حدی شناختید پس می‌گوییم این عشق پایه وحدت است که در حد کمال می‌باشد و این نیرو انرژی و قدرتی است که تخلف پذیر نیست. منظور از کمال فقدان نقص و انجام وظیفه به سنگ تمام است. آری خداوند این نیروی عشق را طوری ساخته است که بخوبی می‌تواند وظایف خویش را انجام دهد.

وحدت عالم و عشق: وحدتی که ما می‌گوییم و با آن بگانگی تمام عالم وجود و حتی یگانگی روح و جسم و هیولا و صورت و ماده و معنی و انواع این اسم‌گزارها را باثبات رسانیدیم با نیرویی عشق صورت می‌گیرد و شما بخوبی در زندگیهای خودتان هم می‌توانید احساس کنید که چگونه عشق موجب یگانگی است در حالیکه نفاق و نفرت و دشمنی بر هم زنده یگانگی می‌باشد. عشق در واقع درجه‌اعلای مهر و محبت است یعنی مهر و محبت است عمیق و با فر و شکوه و پر سر و صدا و طمطراق که هر چه دامنه وسعت آن بیشتر و قدرت آن وسیعتر و تظاهرات آن عالتر باشد فر و شکوهش بالاتر است. مطالبی که درباره محبت و دوستی و برادری از طرف وحدت برای بشر گفته می‌شود همان سخن عشق است و این امور با عشق جز از لحاظ درجه و شکوه فرقی ندارند.

عشق پاک عالم: عشق عالمی و آن نیروی بزرگی که از پایه‌های گردش جهان است از قلب پاک عالم تراوش می‌کند زیرا تا پاکی در بین نباشد عشق نیست. شما هم نمونه‌ناچیزی از مظاهر پاکی عشق را در عظمت علاقه مادر به فرزند و فرزند به مادر و دوستان به یکدیگر و عاشق به معشوق می‌توانید دریابید. داستانهای که درباره عشاق مشهور جهان گفته شده در ظاهر چیزی جز انعکاس روابط ساده مرد و زنی با یکدیگر نیست ولی مبداء و منشاء آن از عشقی است که از عالم لایتناهی سرچشمه گرفته است. این همه داستانها و گفتگوها به خاطر پاکی و عظمت عشق الهی است، نه به خاطر اینکه پسر و دختری از وصل هم برخوردار شوند.

آینه باطنی عشق: بخاطر پاکی و بزرگی عشق است که بشر خواهان و طالب آنست و در واقع آینه‌ای است که می‌خواهد عشق باطنی خود را در آن بنگرد و از آن عشق لذت برد. لذا او از این داستانهای مکرر بخاطر همانست و مانند بانویی که از دیدن شکل خود در آینه سیر نمی‌شود بشر هم از تماشای انعکاس عشق خویش در دیگران سیر نخواهد شد. و اما عشق او چیست؟ عشق واقعی او همان عشق عالمی، همان عشق به مبداء است لاغیر.

عشق در عالم و آدم: بنابراین قلب عالم وجود پاک است که از آن چنین عشقی صادر می‌شود و بهمین نسبت اگر به زندگی بشر تنزل کنیم چون نمونه مطابق اصل است بایستی قلب‌ها پاک باشد که از آن عشق پاک صادر گردد. وحدت چنین پاکی قلبی را تبلیغ می‌کند و می‌گوید که در اثر وجود این قلب پاک است

که شانس و اقبال و خوشبختی پدید می آید. پس آن گوهر والایی که بشر در طی این همه قرون به دنبال آن در تفحص و تکاپو بود و نمی دانست کجا است، آن خوشبختی که برخی در مال و عده ای در جاه و مقام و بعضی در زندگانی ساده و برخی در زن و عده ای در هنر تصور می کردند و در دنیا توافقی نسبت به مکان آن پیدا نشده است اینک روشن گردید که در قلب پاک نهفته است. قلب پاک در حقیقت همان همای اقبال و سعادت است که بشر در پی آنست. قلب پاک منبع و مأوای دانش پاک الهی و الهام صحیح است و مصدر عشق و محبت پاک می باشد. بشر در اثر قلب پاک است که می تواند اتصال به قلب پاک عالم پیدا کند.

رفع سرگردانی: پس این نکته نیز که فلاسفه اینهمه دنبال آن در تکاپو بودند روشن گردید. آنها می خواستند بدانند از چه راهی بشر بخداوند قادر متعال و مبدء آفرینش اتصال پیدا می کند در این نکته سرگردان بودن و حقیقت بر آنها روشن نشده بود که چطور در بین افراد بشر گاه استعداد و لیاقت و صلاحیت اتصال به مبدء و نزدیکی خدا پیدا می شود و گاه این استعداد به نظر نمی رسد. این است کلید حقیقت که قلب وقتی از آلاشها و پندارها و افکار غلط و سوء ظن های بیجا و پندارهای باطل و خرافات شسته شد و عشق و محبت و دوستی و برادری در آن جای گرفت آمادگی اتصال به حق در آن بوجود می آید. در این حال حکم یک دستگاه رادیو گیرنده دارد که وقتی طول موج خود را بر سر ایستگاه معین گذارد امواج آن ایستگاه را می گیرد. از این تشبیه جالب عبرت گیرید، امواج رادیو در همه جو پراکنده است و اختصاص به محل معینی ندارد و بخیل نیست که در جایی باشد و در جایی نباشد. اما این وظیفه گیرنده است که طول موج خود را با آن مطابق سازد تا بتواند از آن امواج استفاده نماید. امواج عشق و محبت و الطاف ربانی هم در سراسر عالم پراکنده است و هیچ نقطه ای در عالم نیست که از آن خالی باشد منتها وظیفه موجودات است که طول موج دل خود را با آن مطابق سازند یعنی قلبها را پاک و صیقلی کنند تا آن انوار حقیقت را دریافت نمایند. امید است برای خواستاران وحدت این سخنان مفید واقع شود. ای فرزند من قلب خود را در این وادی عشق پاک و صیقلی کردم و انتظار میبرم شما هم به این دستور عمل کنید تا شاهد سعادت را در آغوش کشید.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

عشق افسر زندگی است با عز و جلال	این پایه وحدت است در حد کمال
مهر است و محبتی است بافر و شکوه	زیبائی قلب پاک آرد اقبال

آرامش وحدت

مادیات: کلمه مادیات از ماده می آید و ماده به معنی جسم است. حیات در همه چیز معمولاً تصور می کنند که جسم بی حرکت و مرده و بی حیات است و هر گاه روح به آن بدمد به حرکت و زندگی می افتد. پس حرکت و حیات را از روح می دانستند. این صحیح است اما می خواهم بگویم که همان کالبد هم بدون نیروی حیاتی نیست.

هر جسمی از سلول و گلبول و هزاران اجزاء و یاخته تشکیل شده که هر گاه هر یک از آنها را مستقل بدانیم و تک تک مورد مطالعه قرار دهیم می بینیم خود دارای نیروی حیاتی یا روح هستند. بنابر این جسم تنها هم که آنرا بی روح می دانستند بی روح نیستند و هیچ جسمی بدون روح و حیات وجود ندارد و هنگامی که این اجزاء بهم پیوستند اتحاد آنها خود از روح کلی استفاده می کند. پس ماده بی روحی که آنرا کالبد می خوانند در بین نیست و هیچ جسمی بدون روح یعنی بدون نیروی حیاتی در عالم وجود ندارد و بهمین دلیل است که پس از تحول (مرگ) سلولهای بدن با فعالیتهای دیگری تجزیه شد می پوسند و همین تجزیه و پوسیدگی هم دلیل وجود نیروی حیاتی در آنها است. هر گاه برای آزمایش بتوانند یک یا چند سلول از یک محفظه خارجی زنده نگاهدارند بخوبی می توانند حیات و نیروی حیاتی آن سلولها را دریابند. پس معلوم شد که کالبدی که آنها ماده می خوانند همان نیز دارای نیروی حیاتی یا روح است.

ماده روح دارد: روشن است که آنچه در عالم وجود دیده می شود و آنرا ماده می خوانند از روح خالی نیست و همه چیز دارای روح است و نیروی روح با همه اجزاء عالم کار می کند و روح سراسر جهان لایتناهی را پر کرده و ذره ای نیست از آن خالی باشد و خلاء روحی در بین نیست. اما معمولاً بشر اجسامی را که در دنیا می بیند و آنچه را به شکل بنگرد ماده می خواند و بی روح تصور می کند در صورتی که گفتیم هیچ چیز بدون روح نمی باشد و آنچه را که نمی بیند یا خیلی ریز است و به چشم او نمی آید روح می خواند در حالی که تفکیک و جدائی بین آنها غلط است و آنچه در عالم وجود دارد یک است و حکم وحدت بر آن جاری است زیرا دیدیم که حتی یک گلبول هم دارای روح و نیروی حیاتی است.

اگر جسم را بدون انرژی و نیرو و روح تصور کنید قابل وجود نیست یعنی هیچ است در این صورت چرا ماده بگویند آنرا هیچ بنامند. پس ماده هم متناسب خود او و زندگی است که دارد. علامای طبیعی که سر تشکیل کوه ها و تغییرات ارضی و آبها و عمل آب و باد و یخ و آفتاب را در زمین بررسی می کنند و بسر تحولات مواد زمینی آشنا می شوند زودتر می توانند بوجود روح و زندگی در مواد پی ببرند.

مادیات در زندگی بشر: و اما منظور از مادیات و ماده و سائلی است که انسان در زندگی خود مورد استفاده قرار می دهد و مجموع تجهیزاتی است که در امور روزمره بکار می برد و چون این وسایل با پول تهیه می شود و پول جامع بدست آوردن آنها است لذا مادیات را به معنی پول و امور مالی می دانند.

علت اختلافات: مادیات از جمله اموری است که باعث اختلاف بین افراد بشر می شود و بیشتر منازعات و گرفتاریهای جوامع و افراد بر روی مادیات است. دعاوی بر سر پول، عایدات، شغل، آب، ملک، زمین، خانه و انواع و اقسام آن تقریباً نود و پنج درصد از مشاجرات و اختلافات و دعاوی را تشکیل می دهند. با این دلیل مادیات وسیله گرفتاری و ناراحتی افراد بشر است. از طرف دیگر خاصیتی در روان بشر قرار داده شده که هرگز از مادیات سیر نمی گردد، این مطلب به عنوان ملامت یا عیب ذکر نمی شود زیرا از لوازم و واجبات زندگی است و برای ترقی و تکامل لازم است. اما باید تعادل در این کار باشد. این نکته را بطور روشن در زندگی اکثریت مردم می بینیم و احتیاج به اثبات ندارد به هر چه می رسند بدان قانع نیستند. هدف آنها از مادیات هر چه باشد وقتی بدان برسند دنبال بالاتر و بهتر می روند. اگر منظورشان آسایش زندگی، خوراک، لباس خوب، خانه مجلل، اتومبیل و سایر وسایل باشد پس از رسیدن به آن باز دنبال درجات عالیتر هستند و این تکاپو تا آخر عمر ادامه دارد.

خاصیت روحی بشر: حقیقت این موضوع بستگی به روح دارد و چون انسان از روح الهی برخوردار است این خاصیت روحی وی نیز بارقه ناچیزی از خاصیت روح بزرگ است زیرا روح عالمی با وجود تمام وسایل و ابزار و اجسام و اشیائی که در اختیار دارد باز در پی بیشتر است و به آنچه انجام داده و دارد اکتفا نداشته و همیشه در حال تحول و فعل و انفعال است و فعالیت عجیب عالم خلقت نیز از همین خاصیت سرچشمه می گیرد.

دین هم سیر نمی کند: بنابراین امور مادی موجب سیری و آرامش نیست. امور مذهبی نیز به تنهایی قانع کننده جان انسان نتواند بود. اگر بشر از امور مذهبی قانع می شد و برای او کافی بود این همه مذاهب گوناگون یکی پس از دیگری پدید نمی آمد و آمدن پیامبران پی در پی در اثر طلب و جستجوی بشر بوده است. علت این است که روح بشر به امور دینی هم که دارد قانع نیست و این روح به قدری مایل و عاشق است که هر چند دانش دین و عقلش بیشتر گردد باز راضی نمی شود.

آرامش از چیست؟ حال که چنین است چه باید کرد که آرامش حاصل شود؟ روح که با مادیات سیر نمی شود و با امور مذهبی هم قانع نمی گردد. پس چه چیزی او را آرامی می بخشد؟ تنها چیزی که موجب ایجاد چنین آرامشی است وحدت می باشد، وحدتی که همه عالم نیز مشمول آنست. بدون تردید این وحدت است که بیشتر سکون و ثبات و سکینه می بخشد.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

با ماده هرگز نشود سیر روان

باید که خدا بما دهد آرامش

حتی به امور مذهبی قانع جان

آن حاصل وحدت است بی شک و گمان

وحدت عظیم الهی

اتحاد دو عامل: گفتگوی ما در این مقاله از اتحاد بین جسم و روح است که خود مسأله بسیار مهم و اساسی است. صلح واقعی وقتی در عالم مستقر می گردد که بین این دو عامل و سایر عوامل خلقت صلح برقرار باشد. در عالم وجود بایستی روح و اتم و عناصر و جسم و همه چیز با هم در حال صلح و صفا باشند. اگر جنگ و نزاع و کدورتی در بین آنها باشد دنیای عجیبی پر از گرفتاری و بدبختی خواهیم داشت. دست بشر: هر چند برای بشر امکان ندارد تصور این جنگ و نزاع عناصر و عوامل عالم را در مخیله خویش پیروانند اما چند مطلب می شود که قابل فهم است. به عنوان مثال می گوئیم: یکی همین بمب اتمی است که دست بشر (آنها با هدایت تقدیر) آنرا کمی جای بجای نموده و جدائی بین اتمها افکنده ببینید چه غوغایی برپا می کند که با یک ضربت شهری را ویران و یک کرور نفوس بشری و از آن بیشتر سایر موجودات زنده را به هلاکت و تحول می افکند.

مخالفت در مخلوقات بزرگ نیست: فرض کنید خورشید اندکی (به قدر یک بال مگس) هوس مخالفت و ایذاء بر سرش بزند و به زمین و کرات نزدیکتر شود یا آنها را به طرف خویش بیشتر بکشانند نتیجه چه خواهد بود؟ در مدت کمتر از یک ثانیه زمین با کرات دیگری که اینطور مورد بی مهری قرار گرفته اند ملتهب و مشتعل شده و تمام مخلوقات آن تحول پیدا می کنند.

نظم کرات: فرض کنید نظم عجیب کرات عالم از بین برود و همانطور که بشر در حین جنگ نظم را برهم می زند افلاک یعنی کرات سماوی اذدرجنگ درآیند و مسیر و مدار خود را بر هم زنند. آیا می توانید تصور کنید که برخورد کرات در فضای عالم و جنگ عظیم این موجودات آسمانی چه صورتی خواهد داشت؟ اتحاد عناصر: یا اینکه فرض کنید عناصر که تشکیل اجسام را می دهند از اتحاد و اتفاق با یکدیگر دست بدارند و از در نزاع در آیند. وضع به چه صورتی خواهد رسید و تکلیف مخلوقات چه خواهد شد؟ یا اینکه روح به جای همکاری با اجسام از در مخالفت در آید و اجزاء جسم را مانند سیاستمدار مدبری بر علیه هم تحریک به مبارزه و نفاق کند. تکلیف جسم بیچاره چه می شود؟ این بود نمونه هایی از یک عالم خیالی جنگ و نزاع و اگر حقیقت آن بر بشر آشکار گردد از ترس قالب تهی خواهد نمود. اما بایستی مطمئن باشد که چنین اختلاف و نزاعی نخواهد بود زیرا قانون مقدس خداوندی مقرون به نظم و ترتیب است و هیچ جای نگرانی نیست.

سیاسگزاری از کسب دانش: اینک می گوئیم که برای کسب آرامش و آسایش خیال بشر نیاز به این دارد که از این حقایق آگاه شود و تا چه اندازه باید سیاسگزار حکمت نوین و وحدت نوین باشد که این

دانستیهای بزرگ را در دسترس گذارده و چون اینها حقایق مثبت و اساسی عالم است که به امر و مشیت الهی آشکار می شود بزودی در سراسر جهان بخش خواهد شد و همه دانشمندان گیتی از آن استفاده خواهند برد و بالنسبه مختلفه در دسترس همگان قرار خواهد گرفت و این کار به مرور انجام می شود. حکمت نوین و وحدت نوین که عطا و عطیه حق است این حقایق را به ما آموخت و نشان داد که صلح بین روح و اتم و عناصر و اجسام همه با هم چگونه است و نتیجه صلح آنها وحدت است که به مثابه آرامش کل می باشد دیگر با چه کسی دعوا و نزاع داشته باشند.

صلح واقعی عالم: پس در حقیقت صلح واقعی، صلح عالم و عناصر و روح و اجسام و به قول قدما هیولا و صورت و یا خمیره و نیرو است که یک صلح همگانی است. پس از آن صلح عوالم وجود، سحابیها، کهکشانها و کرات است. این است آرامش حقیقی و آرامش کل. دانشمندی که به سلاح عقل و علم مجهزند و ابزار و وسایل سنجش در اختیار دارند معترف به این صلح هستند. زیرا هر کجا که وسیله آزمایش خود را بکار برده اند جز نظم و آرامش و پاکیزگی و زیبایی ندیده اند. آنها هستند که تا حدودی معنی این آرامش را که وحدت نوین می گوید درک می کنند. صلح واقعی عالم که سازش عوامل و نیروها و عناصر است موجب ایجاد صفای باطن در تمام مخلوقات می گردد و همین است که نظم در عالم ایجاد می نماید. اگر این قاعده در بین نبود این همه اجزاء عالم وجود که حتی آمار آنها امکان ندارد و احصاء تعداد آن برای بشر میسر نیست چگونه می توانست صورت واقعی به خود بگیرد.

در عالم صلح برقرار است: این است صلح واقعی و آرامش حقیقی عالم که وحدت نوین پیام می دهد. این صلح و آرامش کلی عالم است و مطالبی که بشر به عنوان صلح و آرامش می گوید یعنی صلح بین دولتها و ملتها و افراد بشر یک پرتو کوچک و نمونه ناچیز از آنست ولی در عین حال جزء آن می باشد. در اینجا است که وحدت به ما می گوید: «حالا که چنین قاعده عظیم صلح در عالم حکمفرمائی می کند برای کره زمین که جزء بسیار ناچیزی از عالم وجود و یکی از فروغ آنست لازم است که صلح و صفا بین دولتها و ملت ها و افراد و عقیده ها و مذاهب و نژادها و رنگها برقرار باشد و برای سعادت و صلاح و ترقی نوع بشر چاره ای جز این نخواهد بود.» این است خبری که وحدت از عالم می دهد و ندای بیدار باشی که بکره زمین اعلام می شود. این است عطای حق که چون بیان حقیقت است برای عالم دلنشین است و بواسطه حقیقت بارز و قاطع خود در عالم مشهور خواهد گردید.

تلاش مردمان در راه صلح: مردمان جهان امروزه بیشتر تلاششان صلح و آرامش است زیرا از جنگ و نزاع و اختلاف عقیده و نفاق و تشتت و اختلافات دینی به جان آمده اند و منتظرند ندائی از وحدت بگوش آنها برسد و این ندای آسمانی که با جانیشان پیوند دارد چنان دلنشین خواهد بود که جهانیان آنرا با نشاط

تلقی می کنند. این ندا صلح و صفا را که بر هم خورده و مستقر و جهان را منظم خواهد نمود. مانند آب استخری که سنگهایی در آن سقوط کند و سطح آن را با امواج به حرکت در آورد و دوباره آرامش آن برقرار شود بایستی این آرامش در جهان مستقر گردد. صلح را با توپ و تفنگ و بمب اتمی و موشک و سلاحهای دیگری که امروز دنیا انبار این تولیدات سهمگین گردیده، نمی توان پایدار نمود. بلی ممکنست به وسیله سلاح و تهدید و از بین بردن عده کثیری از افراد بشر برای باقیمانده افراد مغلوب صلحی اجباری و موقتی ایجاد شود ولی این چاره واقعی درد نخواهد بود.

قواعد کلی است: این عمل که از جنبه دنیائی بررسی شد در امور کوچکتر هم صادق است و حتی در یک خانواده هم نمی توان بوسیله اعمال زور و قدرت آرامش ایجاد نمود.

جنگ و نزاع بیماری است: ناگفته نماند که ممکنست در بین گلبولها و سلولهای یک بدن گاهی نزاعی درگیرد یعنی میکربها هجوم کنند و گلبولهای سفید به دفاع برخیزند. باید دانست که این حالت نزاع مولود بیماری است و برای رفع علت و مرض انجام می گیرد و وقتی بدن دوباره سلامت خود را بازیافت صلح و سازش و آرامش اجزاء آن نیز برقرار می گردد. جامعه جهانی نیز همین حالت را دارند و علت نزاع و جنگها و اختلافات آنها ناشی از بیماری است و سلامت جامعه جنگ و نزاع و اختلاف را از بین خواهد برد و کسانی که در صدد رفع علت این کدورتها هستند در واقع خدمتگزاران به سلامت اجتماع بشمار می روند و مانند سرم و دارویی که مریض را شفا می بخشد در صدد علاج جامعه بشری برمی آیند. این گفتارها و بیانههای سودمند همگی به مثابه داروی دردهای جامعه می باشند.

خلاصه مطالب در یک رباعی

صلح است و صفای باطن آرد به ظهور	آنست عطای حق بگردد مشهور
قدرت نتواند بدهد آرامش	وحدت بدهد درس محبت به مرور

دل چیست و خانه کیست؟

غزل وحدت

من چه گویم؟ قلب انسان خانه اغیار نیست
می شود فکرم مسجل قابل انکار نیست
می درخشد چشم و بینایی ندارد او همی
عاشق آن باشد که واحد را همی دارد شعار
عاشق و معشوق ممزوجند و در الفاظ دو
عامیان اجلاس کردند از جهالت اختلاس^۲
عارفان کردند بر پرهیزکاری اکتفا
مسلم و مانو^۳ و زردشتی، یهود و عیسوی
مالکی و حنبلی و شافعی و هم حنف
مسجد و بتخانه و محراب و منبر جای عشق
گر نمی خواهی بدانی مردم آزاری مکن
عاکف عشق خدایم هر چه می خواهی بگو
فرصت باقی است گر خواهی بیا ملحق بشو
عاقبت توأم شود عاشق به معشوق ای عزیز
عابد راه حقم گویم تو را اجبار نیست
هوش و ادراک و حواس خود سپر دست خرد

خاطرت آسوده باشد مرکز پیکار نیست
عشق فرد است و دوئی هرگز در آن کار نیست
غافلان کورند زشتی در رخ دلدار نیست
وحدت عشق است جانا غیر او هم یار نیست
وین عجب فکری خردخفته است و خودبیدار نیست
شک و ریبی این ندارد حاجت گفتار نیست
عاقلان را حاجتی بر خرقة و دستار نیست
کنفوسی، شینتو برهما جز احد رفتار نیست
شیعه اثنی عشر در غیر وحدت بار نیست
جان ره وحدت سپردن آنچنان دشوار نیست
گر به گفتارم نظر داری تو آوایم شنو
صحبث از گلزار علم است از جهیم و نار نیست
آدمی را فهم باید. بر دهان افسار نیست
من به وحدت کار دارم دست تو در کار نیست
عابدم چون عیسی و وحشت مرا از دار نیست
«حشمت» بیدار کرد امروز دیگر پار نیست

^۲ - اختلاس به معنی دستبرد زدن به مال دیگری یا دستبرد به علم یا مذهب یا هر چیز دیگر. اجلاس کردند یعنی نشستند و مشورت کردند و برای اینکه کار خود را رونق دهند اختلاس نمودند.

^۳ - مانا مذهبی است که در ژاپون و چین و اندونزی پیروانی دارد. معمولاً به آن مانو می گویند ولی در اصل مانا است. مقصود از کنفوسی پیروان کنفوسیوس است.

سخن از دل و قلب است. این حقیقت روشن را چگونه بیان سازم؟ خداوند تبارک و تعالی کالبد انسانی را با قلبی مجهز فرموده و برای آن دو وظیفه معین کرده است: یکی وظیفه یا جریان طبیعی است که خون را به مغز و تمام نقاط و اجزاء بدن حتی کوچکترین سلولها می رساند، به همه می رسد، به همه رسیدگی می کند و هیچ نقطه ای از مسیر طولانی کالبد را فراموش نمی نماید. جریان دوم روحی است. خداوند قلب را مرکز دوستی و صفا و برادری و نیکی قرار داد. دل خانه محبت است و اغیار در آن راه ندارند و می توانی مطمئن و آسوده باشی که در این مرکز نفاق و دشمنی و کینه توزی نیست چرا که اصلاً برای این کار ساخته نشده است.

خانه اتحاد و برادری: این مرکز به انسان عطا شده تا خانه اتحاد و وحدت و دوستی و برادری و یکرنگی و نوع دوستی باشد و جایگاه عشق و صلح و صفا و برادری و مهر است. این مطلب واضح است و احتیاج به اثبات ندارد و هیچ عاقل متفکری آنرا انکار نمی کند.

عشق چیست و کدام است

عشق یک است؛ اما نکته مهمی که باید جهانیان بدانند این است که عشق یک است و دو نیست. دو عشق و سه عشق و پنج عشق نداریم. می‌گوییم عشق به خداوند، به گل، به حیوانات، به انسان، به دانش، به طبیعیات و هر چه تصور کنیم. ظاهراً مختلف به نظر می‌رسد اما در باطن هر چه عشق است یکی است و دو نخواهد بود.

تقسیم در عشق نیست: عشق را تقسیم به مجازی و حقیقی کرده‌اند ولی این هم خلاف است زیرا هر چه هست جز یک عشق نیست. هر گونه عشقی امر خدا و دستور اوست. پس دو عشق نتواند بود. عشقی که به مخلوق می‌ورزد مگر مخلوق از کیست، مگر گل و بستان. پروانه و شمع و هر چه در مورد حب قرار گیرد جز از خداست؟ مگر عشقی که باعث ایجاد نسل است جز ازدیاد مخلوق خدا و اجرای امر او است؟^۴ عشق از روح است: عشق خود از تراوشات روحی است و تا روح نباشد عشقی وجود ندارد. عشق تا وقتی است که بدن زنده است. وقتی تحول پیدا شد یعنی حیات به این صورت که هست دگرگون گردید و جسم تحول پیدا کرد و به اصطلاح مرد دیگر عشقی باقی نمی‌ماند. بدن مرده فاقد عشق است. زیرا روح با آن کار نمی‌کند. مرده قادر به انجام وظایف یک فرد زنده نیست و چون کاری نمی‌کند عشق و اشتیاق نیز ندارد.

معنی واقعی عشق: معنای عشق علاقه و اشتیاق و توجه است. این عشق یا اشتیاق را در هر قسمت مصرف کنید و روی هر کاری آنرا به ورزش اندازید و در هر کاری علاقه بخرج دهید تراوشات روحی شما در حدود مکانیسم مغزی در آن قسمت بیشتر می‌گردد و شعله عشق شما فزونی می‌گیرد. عشق و عاشق یکی است: به همین لحاظ است که اگر فردی فی‌المثل در علم طبابت مشغول شود و تمام کوشش و توجه و علاقه خود را روی آن متمرکز سازد در حد سرشت شوق و علاقه و عشقش در آن فزونی می‌گیرد. اگر کسی در خلبانی عشق بورزد در همان قسمت قوی می‌شود و عشقش توسعه می‌پذیرد. در شناگری علاقه نشان دهد و تمرین کند و وقت مصرف نماید در همان کار پیش می‌رود و عشق می‌یابد منتها باید با مکانیسم مغزی و سرنوشت توارد داشته باشد. خلاصه عشق و علاقه به هر چه تعلق گیرد و تمرین کند عشق در آن قسمت تجلی می‌نماید و سایر قسمت‌ها ضعیف می‌شود و بدون جلوه می‌ماند.

^۴ - حضرت محمد (ص) فرمود: «تتأخروا تناسلو اباهی بکم الامم» «ازدواج کنید و زیاد شوید تا بین امتهای بر شما فخر کنم.» جای دیگر فرموده هر کس ازدواج کند نصف ایمان را حاصل کرده است. باز می‌فرماید: هر کس که عزب بماند از من نیست.

عشق به اصطلاح «مجازی»: اگر کسی این عشق را روی یک موجود هم نوع از جنس مخالف بکار برد در همان قسم تجلی می نماید. عشقهائی که مجازی می نامند همین رشته عشقها است و اینهمه ادبیاتی که در سراسر عالم بوجود آمده اینهمه لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، وامق و عذرا، رومئو و ژولیت و انواع و اقسام عشاق مشهور، اینهمه غزلها، تصانیف، کتابها، رمانها، فیلمها، داستانها، حکایات که درباره عشق بوجود آمده. اینهمه پی گیرها، عاشق پیشگی ها، اظهار علاقه ها، پیوندها، وصال ها، جدائیها، اینهمه ادبیات که میلیونها و میلیاردها برگ زرین جهان را زینت می کند همه و همه از این قبیل عشق است یعنی توجه یک موجود روی یک موجود دیگر و صرف وقت و علاقه و تمرکز قوای وی درباره آن که هر چه این تمرکز و توجه و صرف وقت شدیدتر باشد عشق آتشین تر و تیزتر می گردد تا آنجا که کار به بیابان گردی و افراط می رساند.

یک باطن و هزار صورت: عجب هم در این است که بقول حافظ شاعر بزرگ:

یک نکته بیش نیست غم عشق و این عجب از هر کسی که می شنوم نامکرر است

همیشه این سخن تازگی دارد هر چند که حقیقت آن یک نکته و یک مطلب واحد است.

عشق به اصطلاح «حقیقی»: و اما اگر کسی از امور شهوانی و جسمانی پا را فراتر گذارد و به معنویات علاقه نشان دهد و وقت خود را در این راه صرف کند، تمرکز قوا را در این قسمت اعمال نماید و در عالم خلقت، در پدیده های آفرینشی فکر کند، راجع به آفریننده در اندیشه باشد، دستورات لازم را در عبادت بکار بندد، عشق او در این قسمت قوی و درخشنده می گردد و روز به روز پیشرفت می کند.

تقوی و پرهیزکاری: توسعه چنین عشقی است که پاکیزگی، تقوی، عرفان، شیفتگی و درجات مختلفه آنرا بوجود می آورد و این همه ریاضتهایی که برای وصول به حقیقت می کشند، عباداتی که می کنند کارهایی که در راه نیل به حقیقت و معرفت متحمل می شوند، این همه ادبیات عرفانی، غزلها، اشعار تصانیف نثرها، کتابها، تعلیمات و درس و خلاصه آنچه در راه خدائی انجام می شود همگی تجلی توجه و علاقه بشر به خدا و عالم آفرینش و تمرکز فکر او به مبدء و منشاء همتی است.

آگاهی از عشق: خوب روشن شد که عشق چیست و منشاء آن از روح است و معنی آن توجه و علاقه و تمرین در مطلب بخصوصی است. پس تقسیم کردن آن به انواع مختلف و گفتن دو عشق سه عشق و صد عشق و غیره جز اتلاف وقت و گم شدن در نیمه راه حقیقت نتیجه ای بار نمی آورد. عشق یکی است و مجازی و حقیقی و غیر آن بسته به موضوعی است که عشق متوجه آنست.

منبع و محرک عشق: آخر فکر کنید. عشق و شور و شوق آنرا چه عاملی در دل انسان نهاده و اسباب آنرا کی آفریده است؟ وسیله اجرای عشق را چه کسی به ودیعت نهاده و راه را نشان داده است؟

عشق ناپاک یعنی چه؟ آنها که عشق را تقبیح می کنند و به پاک و ناپاک تقسیم می نمایند مگر نمی دانند که آنچه بشر می کند از منابع درونی و نیروئی که در او از طرف خداوند به ودیعت نهاده شده سرچشمه می گیرد. چه تقصیری دارد که از طبیعت و غریزه ذاتی خود تبعیت کند؟ چه انگیزه ای برخوردار از هر گونه عشقی را به او آموخته و این حالات از کجا سرچشمه می گیرد؟ جز از طبع و فطرت اوست؟ فطرت را چه کسی جز خداوند آفریده است؟ «فاقم وجهک للذین حنیف فطره الله التی فطر الناس علیها تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون» (سوره روم ۳۰) «پس روی خود را به سوی دین پاکیزه ای بگردان که مطابق با فطرت الهی است که مردمان را بر آن فطرت آفرید. تبدیلی در آفرینش الهی نیست. این است دین استوار ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

میانه روی: البته سخن در میانه روی و پیروی از قانون اعتدال است و منهم با آن موافقم که هر چیز افراط و تجاوز از حد وسطش زیانبخش می باشد. این اصل صحیح است و بر همه چیز جاری است. اما دلیل بر آن نمی شود که عشقها را از هم جدا سازند و برای هر کدام عنوان قائل شوند.^۵

همه عشقها به یک مقصد می رسند: مولوی علیه الرحمه فیلسوف و شاعر بزرگ بلند پایه هم در کتاب خود این موضوع را تا حدی متذکر شده و پس از یک سلسله تجربه که عشقها را از هم جدا کرده معترف است که منبع و منشاء هر دو عشق یکی است و می گوید:

عشقها گر زین سر و گر ز آن سر است عاقبت ما را بدان شه رهبر است

مبنای عالم بر اختصار و روشنی است: و اما بدانید که روش آموزش حقیقی بر کوتاه کردن و مختصر کردن و ساده نمودن مطالب برای فهم است و این خود نیز از مقتضیات وحدت می باشد و چون نقشه های واحدی در جهان بکار رفته است باید همه چیز را در تحت قواعد ساده و کوتاه در آورد نه اینکه به اشکال و بغرنج ساختن و پیچیدگی کار کمک کنیم تا روز به روز این تارها بیشتر بدست و پایمان بیچد و کار را بر ما مشکلتر سازد. به همین دلیل است که علوم آنقدر از سادگی خارج شده و درباره هر رشته علم آنقدر معلومات متفرق و متشتت و ضد و نقیض جمع گردیده که هر مطلب ساده و مختصری تشکیل هزاران کتاب داده و برای درک اصول عالمی لازم است هزاران کتاب بخوانیم سالها صرف وقت کنیم فکر بکار اندازیم، خود را در دالانها و پیچ و خمهای لایتناهی بیاندازیم شاید به نکته ای پی ببریم یا نبریم.

^۵ - همین تفکیک کرده است که مردم را از هم سوا کرده و اشخاص را به طرف مادیت صرف کشیده آنها را از معنویات روگردان ساخته و پنداشته اند که اگر بخواهند به طرف معنویات بروند باید از همه چیز صرف نظر کنند. مسؤول عمده گمراهی های جامعه همین قبیل افکار است. این سخن بگذار تا وقت دگر!!!

عشق ساده است: درباره عشق نیز همین رویه تقسیم بندی و رشته سازی و فرع بندی و شعبه شعبه کردن انجام شده و مطلب را که چنان ساده و روشن و قابل فهم است تا این اندازه مشکل و بغرنج و پیچیده کرده اند. چقدر خوبست این اصل کلی را در نظر گیریم که نقشه تار و پود عالم یکی است و به فرمایش حضرت علی علیه السلام تأسی جوئیم که فرمود: «وقتی کل شئی له آیه تدل علی انه واحد» «در هر چیز نشانه ایست که می رساند او واحد است.»

همه عاشقند: وقتی عشق را آن طور که در بالا معرفی شد شناختیم و با توجه به اینکه تمام راهها بالاخره به مقصد اصلی ختم می شود و منظور و مقصود موجودات در باطن یکی است و زود یا دیر، نزدیک یا دور، ساده یا پر پیچ و خم بالاخره به مقصد و هدف منتهی می شود.^۶ آنوقت متوجه خواهیم شد که همه عالم کم و بیش عاشقند اعم از اینکه به ظاهر این عشق مختلف باشد، اعم از اینکه خود متوجه باشند یا نباشند و اعم از اینکه درجه عشقشان زیاد یا کم باشد.

چشم بصیرت یا حقیقت بینی، توجه و تدبیر: اما اغلب اتفاق می افتد که چشم مردمان می بیند ولی بینائی باطن ندارد^۷ علت آن عدم توجه باریک نشدن و فکر نکردن در کنه امور است. هر چه توجه کند بیشتر بینا خواهد بود. منظور از بینائی باطنی است نه ظاهری زیرا چشم باز است و نور در آن می درخشد ولی از این دیدن بصیرتی حاصل نمی شود و نتیجه ای برای مغز و فکر بوجود نمی آید.

چرا زشتی می بیند: نتیجه این کوری چیست؟ نتیجه اش این است که برخی چیزها را در پیکره موزون و زیبای عالم زشت می بیند در حالی که معمولاً زشتی در جهان وجود ندارد و همه جا حسن است. اگر کسی فکر کند در عالم زشتی حقیقی هست دلیل بر این است که با دیده بصیرت به اشیاء ننگریسته و درباره آن فکر نکرده است.

زشتی هم زیبا است: زشتی هائی که به نظر می رسد هر کدام در محل معین خود بسیار نیکو است. یعنی همان چیزی که زشت دیده اند بایستی همانطور باشد و در حقیقت در جای خود بسیار زیبا و بجا و مناسب است. بهمین لحاظ است که دید اشخاص تفاوت دارد و یک موضوع را همه بیک درجه خوب یابد نمی دانند. بعضی امور در نظر بعضی کسان خوب می آید و کسان دیگر همان را بد می انگارند و همین

^۶ - معنای واقعی انالله و انا الیه راجعون (ما از خدائیم و بالاخره بسوی خدا باز می گردیم) همین است. این آیه مبارکه که قرآنی است که همه می خوانند ولی متوجه معنای آن نیستند .

^۷ - قرآن بارها فریاد می زند: و لکن اکثر الناس لا یعلمون - و اما بیشتر مردمان نمی دانند.

طور برعکس. درجه خوبی و بدی هم از نقطه نظر دید اشخاص فرق می کند. رخ لیلی در نظر مجنون ایده آلی ترین چهره ای است که در عالم وجود دارد ولی ممکنست همین چهره را کسی دیگر زشت ببیند.

معشوق من است آنکه به نزدیک تو زشت است ای سیر ترا نان جوین خوش نماید

سعدی

همه چیز نسبی است: این مطلب دلیل بر آنست که این قبیل پندارها نمی تواند قاعده مسلمی را تشکیل دهد و چون قاعده مسلمی نیست ناپایدار و بی پایه است و چون بی پایه است اصلاً چیزی جز وهم و خیال نیست. بنابراین زشتی و بدی به آن طرز که می انگارند وجود ندارد و نقطه دیدهای مختلف است که زشتی و بدی را بوجود می آورد. عاشق واقعی کسی است که شعارش وحدت و دیدن واحد باشد. یعنی هر چه را می بیند یک ببیند. گفته شد که همه عشقها یکی است و اختلافی ندارد و گفته شد که همه هدفها یکی است و همه کوششها بالاخره به یک مقصد منتهی می گردد. عالم با وجود رنگارنگی و اختلافی که دارد یکی است و وحدت در آن حکمفرماست.

مظهري از يار يگانه: بساط رنگارنگ عالم جز تجلی و تظاهري از جمال و قدرت و نیروی يار نیست. عالم مظهري است از روح که امر اوست و بساطی است از نور که پرتو اوست. پس اگر با عینک وحدت از دیدگاه وحدت بنگرید هیچ اختلافی در انواع عشقها نخواهید دید. عشق واحد است و معشوقی غیر از يار حقیقی در جهان وجود ندارد زیرا همه عشقها و همه فعالیتها، همه کوششها، همه خواستها، همه راهها، همه کارها بالاخره بسوی او منجر می شود. این است که باید گفت معشوقی جز او وجود ندارد.

اتحاد عاشق و معشوق، همه یکی هستند: آنچه تاکنون اینجا بیان شد درباره وحدت عشقها است و ثابت کردیم که آنچه عشق است یکی است. حالا می گوییم که نه تنها عشق یکی است بلکه عاشق و معشوق هم در واقع یکی هستند. این مطالب را از نکات ساده بررسی کنیم. می گوییم فلان کس آنقدر به حرفه خود که طبابت است عشق دارد که از آن منفک نمی شود و در واقع مظهر و تجلی طبابت است. طبابتی است که به صورت گوشت و استخوان و پوست مجسم شده. می گویند به قدری در هنر و صنعت خود غرق است که هنر و هنرمند به صورت واحدی درآمده اند. حقیقت هم همین است.

هنرمند و هنر او: آنکسی که یک نقاش یا طراح قابلی است چون اثر وجودی عمده او همین هنر وی می باشد باید گفت که وجود او و هنرش یکی است و او را در هنرش می توان دید و شناخت.

یک روح در دو بدن: در موضوع عشقهای دنیایی که به اصطلاح آن را مجازی می نامند نیز همان است. مگر نه این است که می گویند عاشق و معشوق روح واحدی در دو پیکر هستند. این اصطلاحی است برای نشان دادن وحدت آنها. مگر نه آنست که ملای رومی می گوید که وقتی فساد بیشتر را بر پیکر مجنون

می زد او می گفت زن که می ترسم اگر نیش بزنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی. این عاشق و معشوق اند که با وجود دو پیکر در هم ممزوج شده اند.

امر شامل و کلی پروردگار: اینک سخن را کلی تر کنید، پایه را بالاتر برید به حقیقت نزدیکتر شوید تا بدانید جدائی بین عاشق و معشوق حقیقی در عالم نیست و در حقیقت همه عاشقها و معشوقها یکی هستند. «قل الروح من امر ربي» (الاسراء ۱۷۶) بگو روح از امر پروردگار من است. پس روح که سراسر عالم را فرا گرفته از امر پروردگار است. این سخن قرآن است و در آن تردیدی نمی توان کرد. این روح است که گرداننده عالم می باشد. همین روح است که بنا به فرمایش قرآن در وجود آدمی به ودیعت نهاده شده است «و نفخت فيه من روحي» سوره حجر ۱۹۶ سوره ص ۷۲ «از روح خود در آن دمیدم» می دانیم که صفات الهی از ذات مقدسش جدا نیست و صفات عین ذات است و این اعتقاد درست است. جاییکه صفات عین او است روح که امر اوست بطریق اولی جزء وی است آیا تردیدی در این می توان کرد؟ آیا این سخن درست نیست؟

عشق از روح و روح از یزدان: و اما در بالا گفته شد که عشق تجلی روح است و از روح تراوش می کند چنانکه مرده عشق ندارد زیرا که روح دیگر به صورت حیات با او کار نمی کند. چون عشق از روح است پس عشقی که همه آدمیان می ورزند و عشقی که همه موجودات دارند و عبادت و تسبیحی که همه و همه بجا می آورند^۸ همه این عشقها از روح آنها سرچشمه می گیرد و گفتیم که روح هم از امر او و خود اوست، پس این عاشقی است که خود بخویش عشق می ورزد و عاشق و معشوق هر دو یکی هستند. آیا این موضوع کاملاً روشن و واضح و بدیهی مثل دو دو تا چهار تا نیست؟ کیست که بتواند در این حقایق شک کند و آنرا انکار نماید. آیا به این ترتیب حقایق واقعی و اعلا آفرینش با زبان ساده و دبستانی در اختیار جهانیان قرار نگرفته است؟ بیائید و ببینید و قضاوت کنید.

به چه عاشق می شویم: به علاوه من و تو و همه بشر و همه موجودات به هر چه عاشق شویم جزء دستگاه خلقت اوست و چون چنین است هر که عاشق شود معشوق هم خواهد بود زیرا همه بهم عاشقند و دنبال

^۸ - «و ان من شئی فی السموات و الارض الا یسبح بحمد ربه» «هیچ چیزی در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه به تسبیح پروردگار مشغولند». حال که این آیه شریفه ذکر شد نکته ای به خاطر رسید که ذکر آنرا لازم می داند، وقتی به ترکیب آیه دقت فرمائید خواهید دید که بر طبق فن لغت و معانی بیان شمول آن قطعی و کلی است، یعنی تمام مخلوقات عالم را عبادت کننده پروردگار توانا می داند و لذا پیدا کردن کافر و استثنا کردن آن از مخلوق خدا که خارج از شمول آیه می گردد. خلاف و قابل تأمل است.

هم می روند. همه به طرف اصل روانند و برای واصل شدن باصل تلاش می کنند.^۹ حافظ شیرین سخن می فرماید:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت
همه در هم مخلوط: پس همه به هم داخل است و در باطن اختلافی نیست و این جدائیا ظاهری و لفظی و به خاطر شناسائی و گردش عالم است. مثل بازیگران یک تآثر در روی صحنه با یکدیگر به جنگ و زد و خورد مشغولند ولی در باطن با هم نزاعی ندارند. چون پیس تمام شود باز هم دور هم جمع می شوند و دست هم را می فشارند و دوستانه زندگی می کنند.

اختلاف ظاهری است: این اختلافات ظاهری و تلاشها و مبارزات و جنگ و جدالها و کشت و کشتارها هم تا وقتی است که در صحنه زندگی مشغول ایفای نقش اند و چون رفتند بین موادی که آنها را بوجود آورد هیچ نزاعی نیست و در باطن سراسر اتحاد است و وحدت.

فکر کنید، بسنجید، دریابید: آیا مطلب به این روشنی و واضحی می تواند منکری داشته باشد؟ آیا فکر به این سادگی و درخشندگی را می توان انکار کرد؟ عجب حقیقتی است و عجب فکرتی. چرا مردم به این حقایق مینگردند و بسوی آن نمی آیند. آیا خردها خفته است و در خواب بسر می برند؟ آیا وقت آن نرسیده که مردم بیدار شوند و حقایق آفرینش را که بسی ساده و روشن است دریابند؟ آیا وقت آن نشده که چشمهای بسته باز شود و این نورها را ببینند؟

علت اختلافات چیست؟ خواننده گرامی نمی تواند این حقیقت روشن را منکر گردد و بدان اعتراف خواهد نمود اما از خود می پرسد: پس چرا اینهمه اختلاف پدید آمده. این تفاوتها و تمایزها چیست و کدامست. چرا اینهمه جنگ و جدالها در الفاظ، در ادبیات، در فلسفه، در اخلاق، در دیانت در حکم پدید آمده است. آخر منشأ و مبنای این اختلافها چیست و کدامست. می گویم هرگز بزرگان و پاکان و روشنفکران در قبول حقیقت استنکاف نداشته اند و ندارند. اختلافاتی که در دنیا می شود از طرف کسانیست که علم و دانش واقعی ندارند و چنانکه باید از نعمت علم استفاده نکرده و از روی جهل اختلاف در وحدت تصور کرده و عالم واحد و آفرینش یکتا را با نظر دو بینی و سه بینی بلکه هزار بینی می نگرند.

پافشاری در رأی غلط: متأسفانه اینها در آراء خود به قدری پافشارند که برای اثبات آن ناچار به تشکیل مجالس و مشورتها متوسل می شوند و نتیجه پیوند افکار را که باید روشن و درخشنده باشد به صورتی مطلبی مصنوعی که بر خودشان نیز روشن نیست در می آورند و می خواهند این مطلب خلاف را به کرسی

^۹ - کل شیئی يرجع الی اصله - هر چیزی به اصل خود بر می گردد.

بنشانند. اختلافهایی که در درک حقیقت پیدا شده همگی بر پایه اینگونه عناد و لجاجت و خودخواهی و با این تشکیلات بوجود آمده و نتیجه آن چنان شده که ابری جلو آفتاب حقیقت کشیده است. برخی نادانان در علوم دیگران دستبرد زده و اختلاس کردند. نتیجه همین راههای غلط است که موجب تجزیه و دسته بندی عشق و نامگذاریهای آن گردیده است.

عمل یک فرد منصف چیست؟ اگر قصد به غیر از این می بود اینها می آمدند و سخن حق را می شنیدند و با عقل و فکر خدا داده بررسی می کردند و آنچه را حق و حقیقت بود می پذیرفتند. ایکاش اینها دستور قرآن را قبول می کردند که می فرماید: «پس بشارت ده به آن بندگانم که سخن را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند. این قبیل کسان آنهایی هستند که خدا هدایتشان کرده و اینها صاحب دلانند». بلی حقیقت خواهان این گونه کسانند که قرآن کریم نیکو توصیفشان فرموده نه آن کسان که وقتی مطلبی را با سلیقه خود ناجور دیدند فوراً بر علیه آن قیام کنن دو برای اجرای رأی ناحق و نظر ناصائب خویش به اجلاس متوسل شوند و از راههای غیر قانونی و غیر شرعی و خلاف نظم و خلاف خواست خدا در صد برآیند جلو سخن حق را بگیرند.

حق پوشیدنی نیست: اما مگر می توان جلو سخن حق را گرفت؟ مگر می شود حقیقت را پوشید؟ مگر آفتاب را با گل می توان اندود؟ محال است. این حقیقت روشنی است که در آن شک و ربی نیست و احتیاج به اثبات ندارد.

پرهیزکاری چیست؟ برخی تصور می کنند که پرهیزکاری و اجرای دستورات خداوندی احتیاج به شکل معین و قیافه خاص و لباس مخصوص دارد و آنرا شعار پرهیزکاری دانستند. در عین حال که هیچیک از لباسها و حالات و شعارها را تخطئه نمی کنم و با هیچکدام نظر بد ندارم، در عین حال که با همه به نظر وحدت و برادری و محبت و صفا و هماهنگی می نگرم اما نمی توانم از این حقیقت مسلم چشم ببوشم که پرهیزکاری یک امر معنوی و انعکاسی است که در رفتار پیدا می شود یعنی انجام دستورات و نظم حقیقت و معنویت و این کار حتماً مستلزم لباس خاصی نیست و هر کس در هر لباس می تواند پرهیزکار باشد. چنانکه حافظ علیه الرحمه فرمود:

مرد خداشناس که تقوی طلب کند خواهی سپید جامه و خواهی سیاه باش.

مردمان عارف یعنی آن کسانی که معرفت واقعی و حقیق دارند به پرهیزکاری اکتفا نکردند و برای این کار صورت و شکل مخصوصی برای خود نساختند و عاقلان نیز برای پرهیزکار بودن حاجت به جامه پشمینه یا خرقة و دستار ندیدند هر چند که در حق همه اینها احترام قائلند.

عارفان کیانند: عارفان دنباله معنویان و علوم الهی رفتند و در اثر پیگیری و توجه و عشق به وحدت آشنا شدند و در گلستان وسیع عالم خود را به رایحه روح پرور پرهیزکاری آراستند و این رایحه از سراسر وجودشان استشمام می شود و با این بوی خوش الهی است که می خواهند جهانی را معطر سازند. آنها گوشه گیری و بریدن از همه چیز را جزء شرایط پرهیزکاری نمی دانند و در عین حال که در دنیا زندگی می کنند و تمام وظایف دنیایی را بسنگ تمام اجرا می نمایند از پرهیزکاری هم که در واقع همان انجام تکالیف دنیایی بوجه احسن است برخوردارند.

ایفای نقش: آنها عقیده دارند که خداوند آنها را در این دنیا آفریده و برای ایفای نقش در این کارخانه خلق شده اند و باید تمام اثر وجودی خویش را ببخشند. اگر خدا می خواست آنها را جای دیگر می آفرید نه در این دنیا اگر بنا بود زندگی ملائکه را داشته باشند یا گوشه گیری و کوه نشینی و دوری از مردمان و فرار از خلق خدا را پیشه گیرند خداوند آنها را به این جهان و در میان این اجتماع نمی آورد. اگر بنا بود از وسائل و لوازم و آلات و ابزاری که خداوند در بدن آنها قرار داده استفاده نکنند چه لزومی داشت که این وسائل برای آنها خلق شود.

برای زندگی دنیا: پس آنها در همین دنیا زندگی می کنند، از تمام لوازم و وسائل جمعی و روحی خود بهره می برند، منتها در حد وسط و اعتدال و رمز سعادت و موفقیت و معنی واقعی پرهیزکاری هم همین است. اینها قاعده سلامت را در نظر دارند و قدمی که بر علیه سلامت باشد بر نمی دارند و چون جسم آنها سالم است فکرشان و عقلشان همیشه سالم است و درست عمل می کنند و خطا و انحرافی ندارند. رأیشان صائب، نظرشان درست، فکرشان صحیح، سخنشان شیرین و راست، رویشان خوش و خندان، قیافه شان باز و با نشاط است. از زندگی به معنای واقعی برخوردارند و از دنیایی که خدا آنها را در آن آفریده لذت می برند و شکر واقعی آنها همین بهره برداری از دل و جان است که بر زبان دعا هم جاری می شود. این است معنای پرهیزکاری واقعی. آیا این سخن درست نیست؟ فکر کنید و بگویید.

کلی بین باشید: برخی کسان که بوئی از حقیقت برده و گوشه ناچیزی از آنرا دیدند به همان متمسک شدند و فقط همان را گرفتند و دیگر هم به غور و تدبیر و فهم آن نپرداختند. فکر نکردند این گوشه دامن که از لای در بیرون مانده متعلق به لباسی است که به تن کسی برازنده است. همان را دیدند و درباره همان به قلم فرسائی و سخنگویی مشغول شدند. برای این کار ناچار اختلاف انداختند و از همه خوبیها فقط پرهیزکاری خشک را قبول کردند و پرهیز را این پنداشتند که گوشه ای بنشینید و از همه چیز دامن فراقینند و دیگر هیچ نکنند. اما آنها که عاقل بودند برای فهم حقیقت احتیاج بگوشه گیری نداشتند.

وحدت در همه چیز

معنی واقعی اختلاف: وقتی در سخنهاى بالا به قدر كافى دقت و موشكافى كنى و وحدت عالم را در مخیله خود بسنجى، وقتى كه بدانى اختلافات آنچه هست در ظاهر است و باطن نیست، هنگامى كه اختلافات عالم را آنچنان كه گفتیم مانند نزاعهاى هنرپيشگان در حین اجرای نقش و دوستى آنها در پشت پرده در نظر گرفتى آنوقت به حقیقت بزرگترهاى واقف خواهى شد و آن این است كه در باطن راههاى كه به سوى خداست اختلافى نیست و همه يكى است.

انالله و انا اليه راجعون: مگر نه آنست كه در بالا ثابت كرديم كه همه چیز از خداست و بخدا منجر مى شود چنانكه آيه شريفه قرآن مجيد هم ذكر شد مگر گفته نشد كه همه هدفها و مقاصد در باطن يكى است فقط راهها با هم فرق دارد.

وحدت در همه اديان، راههاى مختلط مقصد واحد: آرى راهها با هم تفاوت دارد. همين است ولى همه راهها به آن مقصد منتهى خواهد شد، مقصد كلى، مقصد اساسى، مقصدى كه بسوى او باز مى گردد (اليه راجعون) اين راهها در ظاهر با هم اختلاف دارد. بعضيها کوتاه ترند بعضيها دورتر، برخى صاف و آسفالته هستند و برخى سنگلاخ و پر كلوخ و صعب و دشوار، برخى مستقيم و راست هستند برخى پر پيچ و خم اما با وجود اين اختلافات ظاهرى عاقبت و آخر آنها همه يك مقصد است. پس نمى توان اختلاف ظاهرى را كه در راهها ديده مى شود دليل بر اختلاف دانست، استغفرالله ربى و اتوب اليه. كدام پيرو اديان آسمانى است كه جرأت داشته باشد چنين عقیده ابراز كند كه راهى هست كه به غير خدا منتهى شود يا خلاف (اليه راجعون) باشد. مگر جز او چیز هست؟

ندای توحيد قرآن: اين است ندای توحيد و وحدت كه در قرآن هم خوب و روشن آمده است: «قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمه سواء بيننا و بينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئاً» (آل عمران ۶۴) خوب به معنى آن توجه كنيد: «بگو اين صاحبان كتاب بياييد بسوى آن كلمه مشترك، آن مقصد مشترك، آن هدف مشترك اتحاد و انفاق كنيم و با هم عهد ببنديم كه همه ما از هر دين و فرقه خدايى را جز آن خدای واحد نپرستيم و چيزى به او شريك نياوريم.»

نام هاى متعدد خدای يكتا: برخى تصور مى كنند شريك آوردن بخدا اين است كه خدايى مثل خدا تصور كنند و آنرا شريك او بياورند مگر چنين چيزى ممكنست. اصلاً خدائى واحد متصور نيست. اگر در زبانهاى مختلف در اديان مختلف، ملل مختلف، الفاظ مختلفه اى براى خدا هست^{۱۰} دليل بر اين نيست كه خدا هم

^{۱۰} - هزاران لفظ براى ناميدن خدای واحد در دنيا موجود است .

متعدد است اینها الفاظ مختلفه یک حقیقت واحدند پس معنی شرک آن نیست که خدایی در مقابل خدا بتراشند چون چنین چیزی ممکن نیست.

شرک چیست؟ معنی شرک واقعی آنست که در عالم یک عامل و یک قدرت دیگری غیر از خدا تصور کنند و چنانکه در تعلیمات اسلامی هم آمده است: «لا مؤثر فی الوجود الا الله» هیچ چیزی جز خدا در حرکت و زندگی عالم مؤثر نیست «یا لا حول و لا قوه الا بالله» یعنی هیچ تحول و هیچ نیروئی جز از جانب خدا نیست. شرک به معنای واقعی آن گونه افکار نارسا و غلط است و دعوتی که اسلام به اتحاد ادیان کرده بر این پایه است که همه مردمان جهان از آنگونه شرک بپرهیزند و بگریزند همه را به اینگونه وحدت واقعی فرا می خواند که همه عالم را نیروی الهی بدانند.

وحدت ادیان: پس در معنی و مقصد اختلافی بین پیروان ادیان نیست اعم از اینکه مسلمان یهود و عیسوی باشند. ممکنست ایراد کنند که این کار فقط برای اهل کتاب صادق است. اما حقیقت این است که این دعوت عمومی است. اهل کتاب آلهائی هستند که فعلاً کتاب مدون پیامبرشان در دست است اعم از اینکه آمیخته یا خالص باشد. ولی بالاخره کتابی دارند. این است حقیقت وحدت ادیان.

بت پرست چه می کند؟ اما آنها هم که کتاب ندارند حقیقت مقصد و باطل حرکتشان طبق همه مطالبی که در این مقاله بیان شد بسوی خداست زیرا نمی تواند غیر از این باشد. برخی می پندارند که بت پرستان بت را می پرستند و این قطعات سنگی و چوبی را که به اشکال مختلف می سازند و می تراشند خدای خود می انگارند. زهی تصور باطل، چطور ممکنست بشری که صاحب عقل است و از این عقل برای گذراندن مراحل حیات خود استفاده می کند آنقدر نادان و بی فکر باشد که خودش قطعه ای سنگ یا چوب یا گل به شکل انسان یا حیوان و سایر چیزها بسازد و آنرا که بخوبی می داند خود ساخته و پرداخته است خدای خویش بیانگارد؟ آنها در زمانیکه قمر مصنوعی به کره ماه می فرستند.

بت را مظهر خدا می دانند: اما حقیقت این است که بت پرستان این آلات چوبی و سنگی را مظاهر خدا بشمار می آورند و می گویند اینها ما را به سوی خدا رهبری می کند. هنگامی که از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفرید متفق القول می گویند خدا. پس چرا این بتها را می سازند؟ برای اینکه آنرا مظهری از صفات و قدرتهای الهی می دانند. یکی را مظهر مثلاً خورشید، یکی را مظهر باد، یکی را نشانه طوفان، یکی را علامت جنگ می دانند و برای هر بتی یکی از مظاهر الهی را نام گذارده اند. به همین لحاظ است که بتها متعدد است و در مکه در زمان ظهور اسلام ۳۶۰ بت بزرگ وجود داشت.

پرستش حیوانات و مظاهر و ارباب انواع: همین فکر است که در اقوام بدوی نیز دیده می شود و حیوانات را می پرستند مثلاً گاو، ببر، مار و میمون را مقدس می دانند زیرا آنها را دارای صفات و مظاهر الهی

می انگارند. همین مطلب است که در اساطیر یونانی و ارباب انواع آنها تجلی کرده و برای مظاهر عالم خدایانی از قبیل ونوس برای زیبایی، مریخ یا مارس برای جنگ و غیره و غیره می تراشند.

وظیفه ما با بت پرستان: پس بت پرست هم در واقع و حقیقت معتقد به مبداء غیبی و نیروی عالم هست منتها فکرش کوتاه است و فقط این اندازه فهمیده که برای هر چیز مظهري بسازد. آیا نباید به وسیله محبت و مهربانی و صلح و صفا او را هدایت کرد و فکرش را روشن نمود و حقیقت را بر او تفهیم کرد؟ آیا وقتی حقیقت را درک کرد به این وحدت که روشن کننده افکار است ایمان نمی آورد؟

هدف یکی است: پس در واقع و حقیقت در هدف تفاوتی بین ادیان و عقاید مختلف هر چه و هر دسته و هر نوع که نام گذارند وجود ندارد و همه دنبال حقیقتی واحدند چنانکه بعضی از عرفای ما نیز این مطلب را تا حدی متوجه شده و اشعاری لطیف پرورانده اند، شیخ بهایی می گوید:

منظور من از کعبه و بتخانه توئی تو منظور تویی کعبه و بتخانه بهانه

اتحاد باطنی ادیان: تمام ادیان و شعبات ادیان و مذاهب و فرقه ها نیز باطن و هدفشان یکی است و غیر از وحدت چیزی بر آنها بار نیست. اما ادیان هر چه بیشتر به طرف وحدت متوجه باشند هر چه به توحید و یکتاپرستی نزدیکتر شوند ارزش آنها در مقابل عقل و علم و حقیقت بیشتر است، راه کوتاهتری به سوی هدفند، راه آسانتر و نزدیک تر و صافتر و روشنتر و آسفالته به طرف مقصد بشمار می روند. هر چه بیشتر به وحدت نزدیک باشند بیشتر به حرم یار راه خواهند داشت و بیشتر نزدیکی به حقیقت عالم دارند و تاج پر افتخار بر سر آنست که از وحدت و توحید دم می زند و وحدت در حقیقت شاخص ارزش ادیان است. وسیله و راه مهم نیست: وقتی که این حقیقت را خوب درک کنیم و مقصد و هدف را یکی ببینیم آنوقت وسیله ها در نظرمان زیاد مختلف جلوه گر نمی شود و همانطور که شاعر گفته: همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت. با در نظر گرفتن این حقیقت در نظرمان روشن می شود که مسجد و کلیسا و محراب و منبر و بتخانه همه جای عشق است، عشق به مبداء عشق به آفریننده، منتها در انتخاب نوع راه اختلافاتی وجود دارد.

فداکاری در راه دوست، جان دادن شیرین: و اما کسیکه این حقیقت را به خوبی دریافت و عالم را عالم وحدت چنانکه هست دید آنوقت درک می کند که در راه این وحدت جان دادن چندان سخت نخواهد بود. زیرا این جانی که داده می شود در راه دوست باخته شده.

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

مگر این نیست که روح از امر اوست؟ این روح مدتی با این بدن کار کرد بعد هم این بدن فاسد شده و از کار افتاد و روح بکار دیگر و وظیفه دیگر پرداخت. این برق تا وقتی رادیو سالم است با رادیو کار کرد و

وقتی رادیو خراب شد با آلت دیگر انجام وظیفه نمود. پس روح جایی نرفته همانی که بود هست و وقتی من یا تو جان سپردیم جان ما جایی نمی‌رود و در همین عالم وحدت به انجام وظیفه دیگر مشغول است. لامپی شکسته است ولی برق موجود است.

جسم کجا می‌رود: جسم ما جایی نمی‌رود بلکه اجزاء آن که از همین عناصر دنیا بوده دوباره تجزیه می‌شود و تحول پیدا می‌کند یعنی چیزهای دیگر از آن بوجود می‌آید. پس از چه بترسیم؟ مگر مردن چه چیزی از من و تو می‌گیرد و چه چیزی از ما کم می‌کند. گیرم در این صحنه در مدت معینی نقش معینی را بازی کردم و حالا استاد کارگردان نقش را عوض می‌کند و کار دیگری به اجزاء وجود من محول خواهد کرد. نه عزیزم مردن چیزی از من و تو کسر نخواهد کرد. چون عالم وحدت است جدائی در بین نیست و من و تو گفتن معنائی ندارد.

بیا تدبر کن و بسنج: اینک ای خواننده گرامی و ای عزیز اگر این سخنان در دل تو نیکو نشسته و آنها را پسندیده ای اگر نوری از حقیقت از پرتو این کلمات در نظرت طالع گردیده، اگر راهی بسوی راستیها و درستی‌ها از این مطالب استنباط کرده ای بیا و سخنان نرم و روشن مرا بشنو، بیا برادر، بیا ای دوست گرامی همه را دعوت می‌کنم به همه خوشبینم، همه را برای بررسی این حقیقت می‌خوانم. اینجا صحبت از تهدید و ترساندن نیست. اینجا دیگر موضوع آتش و سوختن و عذاب ابدی نمی‌باشد بلکه گلستانی است پر از گلهای زیبا و ریاحین روح پرور با عطر فرح انگیز. این گلستان می‌دانی چیست؟ این باغ و بوستان دانش است.

گلستان واقعی: پس اینجا گلستان علم و عقل است و همه شما خوانندگان را به این گلستان دعوت می‌کنم: می‌گویم که هر چه از این سخنان و هر سخن دیگر و هر فکر دیگر با عقل و علم مطابق بود آنرا بپذیر و هر چه مخالف بود قبول نکن بشرط اینکه تدبر و تفکر و توجه نمایی، آیا این گلستان نیست؟ بدان که مینا و پایه وحدت بر روی علم گذارده شده است.

از حقیقت ناراحت می‌شوید: اما ممکنست کسانی باشند از باغ و گلستان انگیز و بهجت‌نا ناراحت شوند. ممکن است کسی باشد مانند آن صباغ داستان که وقتی به بازار عطر فروشان می‌رسد بوی عطر بجای اینکه زنده اش کند او را به حال غش و ضعف دچار سازد. از همه نوع مردمان در جهان ممکن است باشند. شاید افرادی از دیدن گلهای زیبا و بوئیدن رایحه مطلوب آن دچار سردرد شوند. همینطور احتمال

می رود کسانی باشند که سخن حقیقت در نظرشان تلخ جلوه کند، کلامی که مطابق با علم و عقل است در دیده آنها وارون نمایش داده شود مانند کسی که به بیماری دیدگان مبتلاست رنگها را دگرگون ببیند.^{۱۱} اینها هم گروهی هستند: پس هیچ بعید نیست کسانی باشند که این سخنان واضح و روشن را نپسندند و اصلاً نخواهند بدانند. یعنی چشم خود را ببندند تا چیزی نبینند، گوش خود را ببندند تا چیزی نشوند و جلو عقل خود را سد نمایند تا چیزی نفهمند. بین علم و خودشان حجاب و پرده ای کشند تا حقیقت را درک نمایند و اصلاً با عناد و لجاج سر خود را بالا بگیرند و بگویند: نه می خواهم بدانم نه می خواهم بخوانم و نه می خواهم بشنوم.

مانع بهره دیگران مشو: بهمین لحاظ روی خود را به سوی این مردمان گردانیده می گویم: ای عزیز، اگر هوای گلستان در نظر تو مطبوع نیست، اگر رنگهای قشنگ و بهجت انگیز گلها در پیش چشمت زیبا جلوه نمی کند و اگر بوی لطیف گلها در دماغت خوش نمی آید پس لااقل گلها را لگد مال نکن گلستان را آتش زن، هوای آنرا مسموم نما. سر و صدا و غوغا در آن راه مینداز و مردم آزاری مکن و بگذار حالا که خود استفاده نمی بری دیگران لااقل از این نعمت بهره مند شوند.

حربه انسان عقل و علم است: عزیز من، دوست من، برادر من، یک فرد بشر بایستی با حربه فهم و علم کار کند انسان را عقل و فهم باید نه خوی حیوانی. آدمی با حیوان تفاوت دارد هر چند که حیوان هم در مقابل محبت و تربیت رام می شود. افسار متعلق به حیوان است و عقل زینت آدمی است. آیا شایسته بشری هست که عقل را فرو گذارد و عمل حیوانی انجام دهد؟ این عمل که کسی خود از نعمتی بهره نبرد و نگذارد دیگران هم از آن استفاده کنند چه نام دارد. این سخن که کسی خط قرمز بطلان بر روی عقل و علم بکشد معنیش چیست؟ این سخن که انسان آنرا که مدعی عقل و علم اند و حقایق را در نور علم به معرض افکار مردمان میگذارند تخطئه نماید آیا صحیح است، خداپسند است، دین پسند است، قرآن پسند است، وجدان پسند است؟

باز هم سخنی از قرآن: بیائید و باز سخنی از قرآن بشنویم: «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالو اسلاما» (الفرقان ۶۳) بندگان خدای مهربان آلهایی هستند که بر روی زمین با آرامش راه می روند و هنگامیکه نادانان با آنها به مجادله بر می خیزند بر آنها سلام می کنند. وظیفه من خدمت است: اینک روی خود را به این قبیل کسان که بوی خوش سرشان را ناراحت می کند و دیدن گل در آنها آشفستگی ایجاد می نماید نموده می گویم: ای برادر گرامی و ای یار ظاهراً دور تو هر چه

^{۱۱} - بیماری این اشخاص را در اصطلاح طبی دالتونیزم می گویند که رنگها را عوضی می بیند. (Daltonisme)

می خواهی در اینباره بگو. کار و وظیفه ای که من دارم جز وحدت و دل و هستی و همه چیز خود را در این راه صرف کرده ام و با اینکه در زندگی دنیائی نیز قصوری ندارم اما در حقیقت معتکف و نشسته در راه عشق خدایم و آن ایده آلی را که یک رهبان دارد من در دل می پرورانم و در عمل دنبال آن هستم بدون اینکه راه زندگی او را اختیار نمایم.

مرا با وحدت سر و کار است: آری من به وحدت کار دارم. چه کنم که تو وارد این مطلب نیستی و نمی توانی حقیقت را چنانکه هست دریابی و آنطور که حقیقت ایجاب می کند و من می بینم در آن وارد شوی و دنبال آن بیائی. تنها سختی که می توانم بگویم این است که اگر با عقل و خرد و انصاف بنگری تو هم این حقیقت را خواهی شناخت.

دست از عناد بردار: اما می گویم ای برادر دست از عناد بردار، حجابهایی را که مانع دیدن حقیقت است پاره کن، چراغ علم و عقل را فرا راه خود بگیر و با این چراغ تاریکیها را رفع کن و آنوقت در نور چراغ عقل و علم که تو هم از آن برخورداری تا فرصت باقیست و از دست نرفته و تا از نعمت عظیم حیات و مجال برخورداری بیا و اگر میل داری به این وحدت ملحق شو.

لا اکراه فی الدین: می گویم اگر میل داری چرا که در این کار هیچ اجبار و اکراهی نیست «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» (بقره ۲۵۶) هیچ اکراهی در بین نیست چرا که راه راست از راه کج و گمراهی کاملاً روشن و آشکار است. بیا و بدان که من از این سخنان هیچ قصدی ندارم، هیچ نظر ریاست و تحکم و استفاده و بهره برداری و مرید و مرادی و این قبیل امور که ممکنست در اذهان مجسم شود در بین نیست چرا که من عابد راه حقم همین و بس. برای رسیدن به سعادت و حقیقت باید از فرصت استفاده کرد. تا گلستان تازه و شاداب هست بایستی از میوه های آن چید و رایحه آن را زینت جان و تن کرد.

باید هدف را دید: آنها که به دنبال مادیات هستند و تمام همت و قدرت خود را صرف این راه می کنند آنهایی که در افکار پیش داوری شده متحجر و منجمد شده اند و عقل و فکر و مغز خود را در یک محفظه بی منفذ مسدود کرده و نمی گذارند هوای فرح بخش عقل عالمی وارد آن شود، آنها که همت این را ندارند که وارد عالم دیگری غیر از عالم تصویری خود شوند، هر چند که عالم دیگر بهجت انگیز و فرحزا باشد هر چه می خواهند بگویند و هر چه می خواهند بکنند. جوابی جز اینها که گفته شد نمی گویم.

بالاخره یکی می شویم: خلاصه سخن که در بالا بتفصیل بیان گردید این است که ما هر چه و هر که باشیم، هر فکری در مغز خود وارد کنیم هر راهی که اختیار نمائیم، هر طریقی که برگزینیم بالاخره به حکم قانون بزرگ عالم «انا لله و انا الیه راجعون» (بقره ۱۵۶) به سوی یار برمی گردیم و بالاخره عاشق و معشوق به یکدیگر می رسند و همه به یک مبداء ملحق خواهیم شد.

پس چه ترسی هست: حالا که چنین است علیه السلام را چه وحشتی از داراست. کسیکه حقیقت را شناخته و دیده چه وحشتی از تحول که تغییر نقشی در عالم لایتناهی است دارد آنکس که چون حضرت محمد (ص) وظیفه خود را عبادت معبود می داند از مرگ چه باکی دارد؟ آنکس که فکرش مانند حضرت علی (ع) غرق در عشق معبود لایزال است جز آنکه هنگام شهید شدن در محراب عبادت بگوید: «فزت و رب الکعبه» (قسم به خدای کعبه که به سعادت رسیدم) چه اندیشه ای در سر دارد؟

عشق نفسانی و غیره ندارد: همان کسی هم که عشقها را نفسانی دانست و از یکدیگر تفکیک کرد و برای عشق انواع قائل شد و آنرا ناپاک شمرد هم خود او و هم آن عاشق و هم آن معشوق و همه عاشقها و همه معشوقها که شما می گوئید و هر چه هست بالاخره بمنبع لایتناهی ذات بی همتائی ملحق می شوند. پس کجای این نفسانی است؟ فکر کنید و بگویید.

وسایل و راهها: شخصی که به قصد سفر به دیار معینی از راههای طولانی طی طریق می کند در این راه از وسایل مختلف و مرکوبهای مختلف استفاده می کند یکی با اتومبیل می رود یکی با هواپیما، دیگری با جت، یکی هم با گاری و الاغ. در این راه ناچار است غذا بخورد و بیاشامد، وظایف حیاتی خود را انجام دهد و خلاصه هر کاری را که یک بشر می کند بجا آورد. اما همه این اعمال مختلف فروع و وسیله هائی است. خوابانیدن شب در هتلها یا کاروانسراها، خوردن غذا، تجهیزات و غیره همه وسائل است و مقصد همانا رسیدن به آن شهری است که در نظر دارد. وقتی هم که با آن شهر رسید تمام آن وسائل و فروع و اعمالی را که در ضمن راه انجام داده محکوم نمی کند، تخطئه نمی نماید، بد نمی شمرد و نمی گوید که چون این کارها با رسیدن به شهر رنگ دیگر دارد همه بد بود. بلکه همه را لازم و واجب می شمرد زیرا وسیله انجام هر کاری مثل خود آن کار عزیز و محترم است. پس آنچه ما در راه رسیدن به دوست و معشوق حقیقی انجام می دهیم، همه راههایی که در طریق (الیه راجعون) بجا می آوریم محترم و عزیز است و دیگر تفاوتی بین حقیقی و مجازی باقی نمی ماند. آیا سخن من روشن و روشن کننده نیست؟

ای عزیز دقت کن: پس مرا وحشتی از تهدید و مرگ و این قبیل امور نیست زیرا عابدی هستم در راه معبود. چه افتخاری بالاتر از این؟ امر و دستور الهی را بجا می آورم. سخنم سرسری نیست و خودخواهی در کار نمی باشد. اینک ای یار عزیز و دوست گرامی که این سخنان را بخوبی شنیدی و درک کردی. قوای خود را متمرکز کن، توجه خود را معطوف نما، هوش و ادراک و حواس خود را بدست عقل بسپر و از فرمان عقل پیروی کن و آنچه شنیدی مورد تعمق و تدبر و موشکافی قرار ده.

آهنگ بیداری و مسئولیت پس از دریافت حق: من بدین وسیله آهنگ بیداری نواختم. امید است این آهنگ مؤثر شده باشد و همه را از خواب گران برانگیخته باشد زیرا امروز روز بیداری است. امروز دیروز

نیست. انسان تا وقتی مطلبی را دریافت و نشنید مسئولیتی ندارد ولی به محض اینکه اطلاع یافت و دانست مسئولیت او شروع می شود این است که قرآن فرموده: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (الزمر ۹) آیا آنها که می دانند با آنها که نمی دانند مساویند؟ البته که نیست. حالا که حقایق را دانستی و درک کردی پس وظیفه خود را دریاب خدایا ور یاورت باشد.

عدم وجود خارجی ندارد

تصور باطل: کسانی که می گویند عدم در عالم وجود دارد برخلاف عقل و علم سخن گفته اند. لابد می گوئید کسی نیست که چنین رائی ابراز کند. چگونه ممکنست کسی هستی را عدم بگوید. این از بدیهیات است که کسی چنی سخن نخواهد گفت.

الفاظ بدون معنی: اما حقیقت این است که چنین می گویند. می گویند عالم از عدم بوجود آمده است یعنی این خمیره و ماده ای که تمام موجودات و اشیاء عالم از آن ساخته می شود و مانند مومی که در دست مجسمه ساز است اشکال مختلف و تحولات بخود می گیرد یا مانند خمیر شیرینی ساز به صورتهای گوناگون در می آید روزی عدم بوده است و یکباره از عدم بوجود آمده. می پرسیم چگونه ممکنست از عدم بوجود آمده باشد؟ عدم یعنی چه؟ یعنی نیستی. نیستی به معنی هیچ است و اصلاً معنی ندارد و لغتی است که بشر اختراع کرده تا پندار باطلی را با آن مجسم کند. مثلاً چیزی را گم کرده می گوید نیست در حالی که هست ولی نمی داند کجاست. موجودی از بشر تحول پیدا کرده می گوید نیست و رفته در حالی که هست زیرا هم روح یعنی مواد لطیف و الطف و گازهای سماوی که او را تشکیل داده موجود است و هم عناصر بدن او به صورتهای دیگر در عالم برقرار است. چیزی را سوزانده، دود شده و به هوا رفته و خاکسترش را به آب داده در حالیکه هم مواد و عناصری که دود شده در جو عالم موجود است و به صورتهای دیگر در آمده و هم خاکستر آن تحول یافته و جزء موجودات و اشیاء دیگر عالم گردیده است.

مفهوم ندارد: پس لفظ عدم و نیستی بی معنی است. مفهوم آنهم غلط است. چگونه ممکن است چیزی که اصلاً نبوده یکباره هست شود؟ از کجا آمده و این فضائی که ظرف آن گردیده چطور بوجود آمده. گفتن الفاظ خیلی آسان است و همه چیز را می توان گفت. با لفظ می توان هر پندار غلطی را بیان نمود اما حقیقت با لفظ فرق دارد. ادعای به اینکه موجودات از عدم آمده اند درست نیست زیرا چیزی از هیچ بوجود نمی آید و چیزی هم هیچ نمی شود. این عقیده که روزی موجودات فنا می شوند نیز غلط است. چطور ممکنست فنا شوند. با آنها چه بکنند. کجا بگذرانند که نباشد. چه بلائی بر سر موجود بیاورند که نیست شود. نه تنها عمل آن امکان ندارد بلکه تصورش هم امکان پذیر نیست.

اصلیت موجودات: پس بدانید که موجودات نه از عدم آمده اند و نه به عدم می روند بلکه حقیقت این است که خمیره و اصل موجودات که همین عناصر و اتمها و غیره است از قدرت خداوند قادر متعال می باشد. همیشه بوده و تا ابد هم خواهد بود منتها به امر و مشیت الهی (همان امر که به کن فیکون تعبیر گردیده) تحولات می پذیرد و به صورت موجودات و اشیاء عالم در می آید. زمانی عناصر و عوامل با ترکیبات

معین و وضع خاص دست بهم می دهند و موجودی به نام کره زمین یا مریخ از زهره یا موجودی به نام انسان یا اسب یا نباتات و یا سنگها و آبها و همه چیزهای دیگری که می بینیم و می فهمیم یا ندیده ایم و دانش ما بدان راه ندارد میسازند و بعد از انجام وظیفه معین و سیکل یا دوره معین بحالت تمامیت یا پیری می رسند و آن تجمع و اتصال و اجماعی که داشتند از بین می رود و از عناصر آنها برای ساخته شدن موجودات و اشیاء دیگر استفاده می گردد.

خمیره عالم: این خمیره مربوط به اصل مادیات عالم است و گرداننده و زنده کننده آن روح است که وقتی اشیاء و موجودات ساخته شد به هر صورتی که هستند با آنها کار می کند و این روح و جسم که دو چیز جداگانه به نظر می رسد از لحاظ فهم و نامگذاری تفکیک شده ولی در باطن یکی است و همه متعلق به منبع پدید آورنده عالم یعنی ذات خداوندی است و از آن جدا نیست و وحدت به مفهوم وسیع و اصلی خود به همین معنی است.

در اشتباهند: بنابر این کسانی که وجود را آمده از عدم تصور کرده اند خواه نام آنها را عالم یا فیلسوف گذارند و به هر عنوان و ترتیبی که این سخن را ادا نمایند رایی بر خلاف عقل داده اند که با خرد سازگار نیست و باطل است.

قائلین به نیروی دو گانه: اینها مانند همان کسان که دو نیروی خیر و شر و یزدان و اهریمن تصور کردند و قدرت دیگری غیر از قدرت وحدت در عالم پنداشتند عالم را مقرون به تباهی و ظلمت دیدند و با اینکه خود را خداپرست می دانند و در حق خداوند توحید و احترام لفظی بسیار قائلند اما از معنی آنچه می گویند و می پندارند غافلند. این جهان را مقرون به ظلمت و تیرگی و تباهی می بینند. می گویند در عالم شر وجود دارد و در آن تاریکیها و جنایات و اعمال نکوهیده دیده می شود. اینها می پندارند که این شر و ظلمت برخلاف خواست الهی است زیرا وجود الهی را منزله و از شر و بدی می دانند. بنابراین آنچه شر اتفاق می افتد بر ضد اراده خداوندی انجام می شود. آفرین بر این شر چه قدرتی دارد که برخلاف نیروی عظیم گرداننده عالم قیام می کند! آیا در معنی آنچه می گویند درست فکر می کنند؟ اینها خیال می کنند در این عالم زمینی که بشر در آن جولان دارد، در این زمینی که یک ذره بسیار ناچیز و بی مقدار از عظمت مخلوقات الهی است کارهائی صورت می گیرد که خلاف نظر خداوند است، اشخاصی حکومت می کنند که خداوند به حکومت آنها راضی نیست، مردمانی فعالیت می کنند که به خلاف رضای خدا عمل می نمایند و شرهائی صورت می گیرد که در حکم قیام بر علیه اراده و خواست خداوندی است.

قدرت کامله خدا: همه می دانیم قدرت لایزال خداوندی حد و اندازه ندارد بلکه کامل می باشد و آنها خود نیز به این حقیقت اعتراف دارند ولی آنرا چگونه با این پندار توافق می دهند؟ و آیا ممکن است کسی باشد

که قدرتش حد و اندازه نداشته باشد و هیچ مرزی برای قدرتش نباشد با این حال یک موجود بسیار کوچک ناچیز و یکی از کوچکترین بندگان و موجودات عالم او گردن کلفتی نشان دهد و بر علیه خواست و اراده او قیام نماید، آیا این خنده آور نیست؟ اگر بگویند این اعمال که به زعم آنها برخلاف اراده خدائی انجام می شود خداوند قادر متعال قدرت به رفع و دفع آنها ندارد. در زمینه معتقدات خودشان هم بزرگترین کفر را انجام داده اند زیرا قدرت خدا را محدود و کوچک دانسته اند. این چه خدائی است که یک بشر ناچیز بر علیه او قیام می کند؟ اگر بگویند قدرت به دفع آن دارد ولی از روی مصلحت چیزی نمی گوید و به آنها مهلت می دهد، این سخن در واقع تعبیر منحرفی از همین مطلب است که ما می گوئیم که مصلحت او و خواست او انجام همین امور است و هیچ چیز در عالم برخلاف خواست او نخواهد بود.

شر کدام است؟ بنابراین نه شری وجود دارد و نه ظلمتی و کسانی که به هر نحوه و ترتیب خواه به صورت ثنویت و وجود اهریمن و شیطان و به هر ترتیب دیگری ظلمت دیده اند بخاطر پرده غفلت یعنی موانعی است که در مقابل دیده بصیرت آنها کشیده شده و حاجب رؤیت حق و حقیقت است. این کوشش که به عمل می آید در حکم دریدن پرده غفلت است که دیگر کسی موجود را که ذات و خمیره عالم است عدم تصور نکند و سازمان عالم وجود را آنچنانکه هست دریابد و بداند که سراسر عالم چیزی جز وحدت نیست.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

باطل بخلاف علم و عقل انگارند

آنانکه وجود را عدم پندارند

موجود خمیره را عدم بشمارند

در پرده غفلت همه ظلمت دیدند

حل مسئله مثل کثرت و وحدت

در جستجوی حقیقت: جوینده ای سرگردان در دریای حیرت غرق و به هر گیاهی متشبث می گردد و سر به اینسوی و آنسوی می گرداند شاید حقیقت را در میان این همه سخنان متضاد که در طی دهها قرن از متفکران بشریت ارائه شده ولی روح را سیراب نمی کند بدست آورد. بیچاره و حیران از این سوی به آن سوی می شتابد. در پی گمشده خود به هر کوی و برزن سری می زند و هر جا دری باز می بیند از روی الجاء و اجبار بدانجا پناه می برد شاید گمشده خود را آنجا بیابد.

به کجا چنگ بزنیم: این جستجو و تکاپو او را بیچاره کرده نمی داند چه کند. در حالی که در میان حیرت دست و پا می زند، با یکدست به آنجا چنگ می اندازد و با دست دیگر دامن مدعی دیگری را می گیرد و با یک پا می خواهد خود را از سقوط در گرداب گمراهی برهاند و با پای دیگر محکم خود را نگاه می دارد که رشته او با حقایق پاره نگردد. ایوای این بیچاره سرگردان که گناهی جز طلب معرفت و جستجوی حقایق ندارد در چه حالی دچار و بچه حیرتی گرفتار است.

عطش معرفت: پس از مدتها سرگردانی در بیابان خشک و بی آب و علف در حالی که از تشنگی نزدیک است هلاک شود از دور منظره ای زیبا و پر سبزه و آب در نظرش جلوه می کند دوان دوان بسوی او می رود ولی می بیند سرابی بیش نبود. این بار از سوی دیگر کسی او را می خواند و بدان توجه می کند، اندکی آب در اختیار می گذارد لبی از آن تر می نماید ولی می بیند نتیجه آن هم جز افزایش تشنگی چیزی نیست. این است حالت کسانی که برای کشف حقایق به این سوی و آن سوی می روند، زمانی به نوشته حکما و فلاسفه متوسل می شوند و زمانی به کتب ادیان مختلف پناه می برند و گاهی به مکتبها و مسالک گوناگون روی می آورند. در اینجا اجازه دهید حالت چنین کسی را مختصراً تشریح می کنیم.

کثرت و وحدت: در شرح و تفسیر حکما و فلاسفه اینطور خوانده که موجودات عالم مظاهر کثرت هستند یعنی وجود واحد پروردگار که در مخلوقات تظاهر نموده صورت کثرت پیدا کرده است. اینهمه رنگ ها و اشکال، تحولات و اندازه ها و فرم های مختلف که عالم می بینیم چیزی جز کثرت یعنی تکثیر وحدت نیست. برای اینکه اشخاص غیر آشنا به این فکر تا حدی آشنا بشوند مثالی می زنم که یک کلیشه در چاپخانه واحد است ولی ممکنست به صورت میلیونها نسخه در آید که نسبت به آن کلیشه واحد، کثرت است. با همین حرف الفبا که یک مجموعه واحدی است میلیونها بلکه میلیاردها ترکیبات گوناگون از آن به وجود می آید که نسبت به وحدت آن کثرت است. یا تصویر شخصی که در صدها آئینه مختلف به صورتها و رنگ های مختلف منعکس شود. البته اینها تشبیهی بیش نیست ولی منظور از کثرت در نظر حکما آنست

که ذات واحد الهی در مخلوقات تجلی کرده و صورتهای گوناگون بی شمار یافته است و کثرت به معنی زیادی، در مقابل وحدت به معنی یگانگی است.

آیا کثرت است؟ بنابراین آن فرد سرگردان که این همه مخلوقات گوناگون را می بیند و آنها را به رنگهای مختلف و اشکال متفاوت و صورتهای متنوع می نگرد ناچار فریاد می زند، کثرت است.

نه چنین نیست: اما ندای فکر و حقیقت به او نهیب می زند: نه اینطور نیست. اینها در ظاهر چنین به نظر می رسند و در ظاهر مختلف و در باطن یکی هستند. اختلافی که در آنها می بینی اختلاف واقعی نیست زیرا عناصر در همه یکی است، اتم در همه یکی است، روح در همه یکی است، در یک فضا شناورند، از یک نوع عناصر ساخته شده اند و یک رشته قوانین واحد بر آنها حکومت می کند. اختلاف شکل آنها دلیل اختلافشان نیست چنانکه از خمیر واحدی می توان اشکال گوناگون ساخت. اختلاف رنگ آنها دلیل اختلافشان نیست زیرا نور سفید را که بر منشور بتابانی رنگ های مختلف نشان می دهد. پس همه یکی هستند و همه ابواب جمع من می باشند. جویای حق وقتی که این حقایق را می شنود آنها را با فکر می سنجد و به حقیقت آن واقف می شود. می گوید: بسیار خوب قبول کردم. وحدت است و جز وحدت نیست. هیچ چیز جز او وجود ندارد. حالا که من در کثرت گیجم وحدت فکرم را قانع کرد و قبول کردم که همه با هم یکی هستیم و این درست است و تو واحدی.

هر چه هست یکی است: این مطلب تصدیق می شود و ندائی به گوش عقل می رسد که هر چه هست یکی است و آنچه در عالم به نظر می رسد از من و برای من و جزء خود من است. آنگاه شخص جویای حق می گوید: حالا که چنین است پس کار تمام شد و تو واحدی و عین وحدتی و دیگر مطلبی در بین نیست. جواب می رسد: نه اینطور نیست. مطلب تمام نشده. این روح متصل یک پارچه تفکیک ناپذیر که از امر من است وقتی وظایف گوناگون پیدا می کند و گرداننده میلیاردها میلیاردها کهکشانها و افلاک و کرات و مخلوقات و موجودات و اشیاء می گردد از من جدا است و اگر جدا نباشد نمی تواند کار مستقل انجام دهد و قضیه شلوغ می گردد.

کدام است: آنوقت شخص طالب حقیقت گیج و مبهوت شده می گوید: نمی دانم چه بگویم. می گویم کثرت است جواب می رسد وحدت است. می گویم وحدت است جواب می آید نه روح جدا است. پس معلوم می شود که یکی نیستی دو هستی. منظور او از این سخن همین مظاهر مختلفه ایست که به صورت مثبت منفی، روح و جسم، شب و روز، بالا و پایین، زیر و رو، خیر و شر، رحمن و شیطان، نیک و بد و غیره جلوه می کند که به صورت زوج است و همانطور که در قرآن می فرماید همه اشیاء عالم به صورت زوج

خلق شده است «و خلقنا من کلی شیئی زوجین» (الذاریات ۴۹) معلوم می شود که حقیقت این است که همه چیز دو تا است و نمی توان به توحید قائل شد بلکه باید همه را دو تا دانست.

باطن امر چیست: آنوقت جواب می رسد: این ظاهر امر است و برای گردش عالم است و الا باطن همه یکی است و اختلافی در بین نیست. برق همان برق است که برای کار کردن به صورت مثبت و منفی جلوه می کند. شب و روز مظاهر مختلف کم و زیادی نور است. روح و جسم هر دو از خدا است، زیر و رو بالا و پائین همه نسبت است و قابل تغییر. بنابراین اسم گذاری بیش نیست، خیر و شر اسم گذاری است و جز خیر چیزی در بین نیست. شیطان و رحمان هم تعبیر است و الا همه قدرت در دست اوست. نیک و بد هم نسبت است زیرا قطعیت ندارد و قابل تغییر است. کشتن عمل بدی قلمداد می شود اما در میدان جنگ توسط یک سرباز شجاع عمل ممدوح و در زمان صلح توسط قاضی محکمه که حکم قتل می دهد و جلاد که آنرا اجرا می کند کاری صحیح و بجا تلقی می گردد همه چیز اینطور است، پس همه چیز نسبی است. حالا که چنین است آنچه دوئی به نظر می رسد جز ظاهر نیست و حقیقت وحدت است و خدا یکی و عالم هم از او جدا نتواند بودن.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

گفتم: کثرت، گفت: که جمع مرا	گفتم: وحدت گفت: یکی هست مرا
گفتم: تو یکی، گفت: که روح است جدا	گفتم: که دوئی گفت: یکی هست خدا

عالم چگونه و چه شکلی است

زیبایی عالم: آنچه به عالم نظر انداختم و به هر کجا روی نمودم و بهر سوئی نگرستم همه جا مخلوقات و موجودات و مظاهر دیدم که هر یک در عالم خویش بسیار زیبا و کامل و تمام بودند. هر چه را دیدم راستی زیبا و نیکو یافتم چه این زیبایی هایی که دیدم آنها را فقط از پرتو ذات بی همتای الهی می دانم چگونه ممکنست در آن زشتی موجود باشد؟ بر هر چه نگرستم جز ذات چیزی نبود و تفکیکی که دیگران می کنند درست نیست.

نیروی باطنی: نیروی باطنی تمام موجودات عالم روح الهی است و می توان آنرا تشبیه به برق کرد که خود دیده نمی شود ولی ماشینها و اجسام بسیار را به حرکت می اندازد و یا مثل حرارت است که قابل رؤیت نیست اما وقتی بر یک آهن بتابد آنرا سرخ می کند و قابل رؤیت می سازد. هر چند برق و حرارت را نمی بینیم ولی وقتی در جسم تأثیر کرده اند قابل رؤیت می شوند. روح الهی هم وقتی با اجسام کار کند حرکات آن قابل رؤیت است.

آیا برق و حرارت جداست؟ این که گفته شد تشبیه است و برق از اجسامی که بکار می اندازد ظاهراً جداست و حرارت از جسمی که گداخته می شود ظاهراً جدا می باشد ولی روح از اجسام عالم جدا نیست و همه اجسام نیز چون پرتوی از علم الهی هستند و علم هم از او جدا نیست لذا هم روح و هم جسم که مجموعه ای زنده را تشکیل میدهند خود در حکم ذات است. زیبایی و لطفی که در مخلوقات دیده می شود خود نشان گویائی از آن یار است. البته ذات را بطور کلی نمی توان دید همانطور که یک گلبول ناچیز خون ما نمی تواند جسم ما را بنگرد و یا اصلاً اطلاعی از شکل و ترکیبات جسم ما داشته باشد و انتظار دارد اگر آدمی می بیند آن را به شکل خویش مشاهده کند. بشر هم که ناچیز تر از یک سلول نسبت به بدن زمین است مسلماً قدرت مشاهده کل عالم را ندارد. اما هر چه می بیند جز نشانی از یار نیست.

تجلیات یار: تجلیات یار در سراسر عالم وجود پرتو افکننده کوچکترین نقطه حتی یک اتم یا کوچکترین از آن وجود ندارد که از ذات خالی باشد. تمام این مظاهر و تجلیات بهم پیوسته و متصل است و عالم کامل بهم پیوسته و متراکم می باشد و اصلاً خلاء در عالم وجود ندارد و هیچ جائی نیست که از وجود خالی باشد و چون وجود هم وابسته بذات است لذا سراسر عالم لایتناهی مملو از وجود الهی و ذات اوست.

وضع عالم: ذات حق همانطور که در ادیان هم اشاره شده و فلاسفه کم و بیش به نکاتی از آن پی برده اند ممزوج با جهان است اما نه ممزوج از آن نوعی که ما در جهان می شناسیم که ترکیب بوجود می آورد زیرا نمی توان برای ذات حق ترکیبی قائل شد و بسیط می باشد چون همه چیز از اوست و همه اجزاء متعلق به

اوست دیگر ترکیب معنی ندارد. شما وقتی مثلاً به مربا ترکیب می گوئید که شکر و سیب و آب و گلاب و سایر اجزاء آن را در نظر گرفته اید و چون می دانید که مربا چیز مستقلی نبوده و به خودی خود وجود نداشته بلکه ترکیبی از اجزاء مختلف است آنرا ترکیب می دانید.

ترکیب نیست: در عالم لایتناهی هم هر چند همه مظاهر وجود صورتهای گوناگون و اشکال مختلف، رنگها و خواص و حالات متفاوت به نظر می رساند ولی در باطن هیچیک از ذات جدا نیستند و بدان پیوسته اند و چون باطن آنها یکی است نمی توان امتزاج آنها را ترکیب دانست. از اینرو عقیده اسلامی هم مبنی بر اینکه ذات الهی مرکب نیست کاملاً صحیح است زیرا ذات بسیط است، فقط جلوه های گوناگون و مختلف نشان می دهد و این لازمه تظاهر در دنیا و کار و فعالیت است.

حق کجا است؟ پس نمی توان گفت اینجا یا آنجا حق است چون جدایی پیش می آید و اتصال و وحدت ایجاد می نماید که حق در مجموع عالم است و وقتی با همه عالم باشد با هر یک از مخلوقات و مظاهر آن هم هست منتها هر کسی به قدر خود و به قدر ظرفیت و گنجایش خویش سهمی از این مظهر و تجلی دارد و آدمی نیز از این نعمت برخوردار است و این همان معنی تعبیر قرآنی است که می فرماید: «خداوند از رگ گردن به انسان نزدیکتر است» «و نحن اقرب الیه من قبل الورد» (سوره بقره ۱۶) همان سخن است که روشن و واضح بیان می گردد و اسرار آن شکافته شد.

همه جا تظاهر: حال که چنین است و ذات در همه عالم به صورت مظاهر زیبا جلوه گری می کند اگر همه عالم یعنی مخلوقات و حیوانات و نباتات و جمادات و آبها و گازها و اتم ها و فضاها و عناصر و کرات و سحابها و کهکشانها را روی هم بگیری آیا می توانی تصور کنی چه شکلی دارد و مجموع آن ذاتی که به این صورتهای جلوه گری کرده چه صورتی است؟ برای روشن شدن ذهن می گویم کهکشان ما یعنی سحابی نزدیک عالم که منظومه شمسی ما هم جزء آنست میلیونها خورشید دارد و چند میلیون سال نوری طول آنست. وقتی از پهلوی بنگرند به صورت یک خط بسیط بنظر می رسد چنانکه در کتب هیئت و در نتیجه استنباطی که علمای نجوم از مشاهدات خود کرده اند همین حقیقت را دریافته اند. حال می گویم که مجموع عالم نیز صورت یک خط بسیط دارد که اصل اسرار در همین موضوع بسیط بودن آنست زیرا نامحدود می باشد.

صورت عالم: منظور این است که به صورت دایره و مربع و اشکال مختلفه هندسی نیست و حتی به شکل هذلولی یا پارابولیک که علمای اخیر تصور کرده اند نمی باشد زیرا همه این اشکال دارای حدود است صفر هم نمی توانیم بگوئیم زیرا معنی صفر پوچ است و محدود نوار هم نیست زیرا نوار بالا و پایین و ابتدا و انتها دارد و محدود است و عالم نمی تواند از هیچ سوی محدود باشد بنابراین خطی نیست که دارای

ضخامتی باشد و هر ضخامتی داشته باشد حکم همان نوار را پیدا می کند. این یک خط هندسی است که بعد ندارد و از دو طرف هم نامحدود است زمان و مکان را هم در آن راه نیست و از هر سوی تا الی غیر النهایه امتداد دارد. یک خط بسیط است که هست و جز او نیست. این است تجلی ذات وحدی که اصل وحدت عالم است. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

دیدم بلعن صباحت ذات فقط	در جمله عالم و جدائیست غلط
ممزوج جهان حق است و حق در آدم	یک خط بسیط است و هما باشد خط

راز و نیاز با معشوق

حیف کردی تو پریشان دل این رهگذرت
از دل رهگذرت هیچ نباشد خبرت
دل بشد آتش سوزنده ز بی مهری تو
وہ چه سوزد دل خون گشته من از شررت
به که گویم غم این دل که چنین سوخت است
ویژه این راز نهان تو، کجا شد اثر
آتش عشق تو اینگونه عجب نیست از آنک
خلق عالم که بسوزند هم از خشک و ترت
عقل آن است که انسان نرود در آتش
وین عجب فکر من آن است که گیرم ببرت
به رهم چونکه مقدر همه جا همگام است
جذب وحدت شده در پیکره ی شعله ورت
همه زیباست بسوزیم و بسازیم عشق
درک معنی است همی ویژه صاحب نظرت
دم فرو بند و مکن فاش تو «حشمت» اسرار
همه افلاک و زمان فرد بود در بصیرت

از عشق صحبت کردیم و چون عشق پایان ندارد باز هم ناچار از عشق سخن می گویم.

وادی بی پایان عشق: در وادی بی پایان و پهنه بیکران سرگشته ای تشنه و نالان دست دعا و تمنا برداشته و چنان در آتش اشتیاق می سوزد و در لهیب عشق فروزانست که گویی تمام اعضاء بدنش فریاد شوق بر می آورد و همه ذات وجودی او با ناله جانسوز مترنم است. چنان بخود می پیچد که گوئی مار گزیده است که چنگهای خود را برای رهایی از درد به این سوی و آنسوی می کشاند یا دردمندی است که با دیده های ملتمس و چشمان رنجیده از پزشک حاذقی که صدایش را می شنود خواستار شفای عاجل است.

در پی کیست؟ این عاشق سرگردان دیوانه وار در طلب یار در جهان می گردد و همه جا را زیر پای می نهد و می خواهد به سوی معشوقی رود که ای عجب وصل بخود اوست، در صدد اتصال بیاری است که کسی نزدیکتر از وی به او نیست، عزیزی را می خواهد که در خانه قلب او است ولی او گرد جهان در طلبش روان است. او معشوقی را می خواند که اداره کننده تمام کائنات است و چنان عظمتی دارد که با وجود وسعت لایتناهی و سلطه و سلطنت عالمگیر خویش به فرد فرد مخلوقات نزدیک و با آنها همراه است، محبوبی را می جوید که تمام نیروها و قدرتها و سطوتهای عالم در کف با کفایت وی است.

معشوق کیست؟ کیست که همه عالم از اوست اما عالمی که همه یک است و خارج از ذات آن بزرگوار نیست. او کل است و عالم جزء اوست. و ما پرتوی از علم او هستیم که وظیفه ای از این عالم به عهده هر یک از این ذرات که مائیم محول گردیده. اما آیا آن کلی که همه چیز است به این جزئی که چنین ناچیز است توجهی مبذول می دارد؟

سخن عشق: این سخن عشق است، راز و نیاز با معشوق آنهم چنین معشوق بی همتایی که همه عالم وجود خواه ناخواه و دانسته یا ندانسته در طلب اویند و بسویش روانند و در پهنه گیتی ذره ای نیست که برخلاف جهت رهنوردی بسوی این محبوب قدمی بردارد. لیکن ممکنست پرده غفلت که بر چشمها در اثر توجه به امور زندگی و مادیات کشیده می شود این حقیقت رهروی را از نظرها مستور دارد. چنانکه انسان نداند به کجا می رود و به کدام سوی روان است. از کدام چشمه جوشان است و به کدام دریا می ریزد. اما خواه ناخواه سیر زندگی و تکامل حیات که به تحول (مرگ) می انجامد این نکته را روشن می کند که ما از کجا آمده ایم و به کدام سوی روانیم و آن نغمه آسمانی که رجعت بسوی حق است جز بیان دل سوخته نیست.

چه کسی می فهمد؟ آری این سخن را تنها کسانی می فهمند که به این سوز و آتش درونی مبتلا شده اند و چون این سخنان از دل عاشقی بر می خیزد که مجنون و مجذوب یار است باید سنخیتی یافت تا حقیقت آن درک گردد. این عاشق از جانب همه سوخته دلان آگاه سخن می گوید و زبان او زبان حال همگان است، ای کاش همگان به این راز واقف شوند و در این پژوهش درونی با ضمیر خودآگاه شرکت جویند.

دلهای پر از عشق: دلهای آگاهان جهان از عشق او مالا مال است. دستهای تمنا به سوی او بلند است. آیا او از آتش سوزنده درونی که در التهاب است آگاهی دارد؟ آه! این عشق با دل سوزنده چه کرد و چه بر سر آن آورد. چیزی که مایه تسلی است آنست که همه افراد بشر، همه حیوانات و نباتات و کهنکشانها و عالم لایتناهی را در این عشق با خود شریک می بیند و حتی تمام ذرات کائنات را مملو از این عشق می داند و بخوبی واقف است که همه عالم از خشک و تر در عشق می سوزند هر چند متوجه نباشند و سرگشتگی خود را به صورتهای دیگر تعبیر نمایند. مگر نه آنست که همه غوغاهای جهان همه حرکتها، تکاملها، جنبشها، گردشها جذب و انجذاب ها در اثر نیروی عشق است. همان عشقی که بلبل به گل دارد و پروانه به شمع می ورزد و همه عشقهایی هم که نامهای مختلف بر آن می نهند پرتوی از همین عشق است.

به عاشق گوش دهید: ای دوستان مشتاق بیائید گوش خود را به دهان عاشق نزدیک کنید. باشد که سخنان ملتهب و کلمات پر سوز و گدازش را بشنوید. این است کلماتی که جسته و گریخته از دل پاک و با صفایش بیرون می آید. آیا میل دارید راز و نیاز عاشق دل سوخته الهی را بشنوید؟

مناجات عشق: او می گوید، ای معشوق بی همتا، من از آتش عشق می سوزم، لهیب آتش درونم را چنان مشتعل کرده که به چیزی جز این عشق نمی توانم پرداخت. اما این سوزش جز سوختن درون نیست. این آتشی است که انسان را تجلی و نور می دهد. آن سوختنی که دیگران می پندارند نیست زیرا آن سوختن در ظاهر وجود را تحول می بخشد و به مرگ می کشاند اما این سوختن زندگانی و حیات می دهد. این

شعله نورانی و تجلی الهی است. ای عزیز تو خود گواهی در درونم چه آتش پر نوری افروخته است. ای کاش می توانستم سوز درونی خویش را به همگان ارائه دهم.

نهیب عقل: گاهی عقل به من نهیب می زند که دست به آتش مزین مبادا لطمه بینی. اما من خود را بی پروا در آتش این عشق افکنده ام و آنرا جانانه در بر گرفته ام. آیا از اینکه به سخن عقل گوش نمی دهم مرا خطاکار می شمارند؟ آیا از این کشمکش ظاهری که بین عقل و دل برخاسته و دل پیروز گردیده مغبونم؟ چرا خود را کورکورانه تسلیم دل کرده و در این آتش افکندم و به سخن ناصح خود توجهی مبذول ننمودم. هر گاه که گوش فرا می دهم باز هم پندهای عقل مکرراً در درونم طنین انداز می شود که بهوش باش ناثره آتش وجودت را خاکستر نسازد. می گوید مگر مجنون شده ای که خود را در این ورطه می افکنی؟

شعله عشق: اما من چاره ای نمی بینم جز آنکه به عقل بگویم: چه کنم که این کار از دست من خارج است. این جذابیت و شعله آتش است که مرا به سوی خود کشیده و از خود اراده ای ندارم. غرق این کانون و این نور و آتشم. ای عقل اگر می توانی نجاتم ده و از این وطه مرا بیرون آور. آیا می توانی این اندرزهای پی در پی خود را با عمل دمساز کنی و مرا از آن برهانی؟ بیا و همتی کن

خطاب به خرد: اما می بینم که ترا قدرتی نیست که در این وادی توفیقی حاصل کنی تو که در اینجا کور و کر هستی. از تو چه ساخته است؟ برو دست به دلم مگذار و رهایم کن ای عقل، ای خرد از من منصرف شود. سوختم، سوختم. از تو چه کاری ساخته است ای عقل که این همه ادعاها داشتی و می گفتی من فکرم. عقلم، شعورم؟ معلوم شد که در این امر هیچ کاری از تو ساخته نیست و ناتوان تر از هر ناتوانی. پس برو و مرا به حال خود بگذار. برو دور شو. مزاحم من مباش.

از سوختن نگران نیستم: بلی می سوزم. چه سوختنی. در این سوزش و التهاب بسی شادمانم. از این سوختن نگران و اندوهناک نیستم. زیرا این عشق او رحمت بی پایان وجودی است که تمام کائنات از آن اوست. پس با این عشق یک سره به همه کائنات پیوسته ام و با همه یکی شدم. قطره ای بودم و با اقیانوس بی پایان ملحق گردیدم. جرقه ای بودم و به خرمن من آتش اندر شدم و فروغ تجلی این نار مقدس مرا در خود حل کرد و صفت خویش را بمن بخشید.

عشق را رها نخواهم کرد: پس چرا این عشق را رها کنم. نه! محال است آنرا از کف بنهم بلکه با تمام قوا و با همه نیروی وجودی خویش بدان چنگ می زنم و به هیچ قیمتی حاضر نیستم آنرا رها سازم آری من خود را پیدا کردم، بهشت خود را یافتم و مقصد خویش را دیدم. بگذار تا بسوزم همین است و همین. راه این است. ای عقل برو که ترا دیگر نمی خواهم زیرا در این محل برایم مضر خواهی بود. دور شو که در راه عشق بحق سخن ترا نخواهم شنید.

مجنون در نظر عقل: اگر میل داری مرا مجنون بخوانی مختاری. دیگر مرا پروای نام و ننگ و تهمت تو نیست. من از این مراحل جسته ام و قدم از این نردبانها بسی بالاتر نهاده ام. ببین به چه کان عظیمی دست یافته ام. ببین به چه دریای بی پایانی راه پیدا کردم.

خطاب عقل: در اینجا عقل به سخن من نهیب زد و پرسید: ای انسان عاشق. آیا سرگشتگی تو از روی جهالت و بی شعوری است و آیا نادانی ترا وادار به این عمل نموده است.

جواب من: گفتم: نه حاشا و کلا که چنین باشد. عملم از روی شعور است. می دانم چه می کنم و همین دانستن دلیل بر آنست که از نادانی بدورم.

نهیب خرد: در اینجا عقل خنده ای کرد و گفت: «چه کسی ترا از نادانی رها نموده و شعور در تو ایجاد کرده؟

شرمندگی: از این سخن عقل خجل شده گفتم: راست می گویی، توئی که مرا به این راه سوق دادی. پس تو از این عشق دور نیستی و مخالف با آن نبوده ای بلکه محرک و منشاء آن هستی.

پاسخ قاطع: عقل گفت: البته که هستم. من به عظمت عشق آگاهم و منم که ترا به این سوی رهنمون شدم و منم که در هر قدم دست تو را می گیرم و راهنما و راهبرم. منم که ابتدا کمال و جمال و حقیقت را تشخیص دادم و سپس ترا در اختیار عشق نهادم.

همگامی عقل و عشق: چون سخن بدینجا رسید و دانستم که آنچه درباره دشمنی عقل و عشق می پنداشتم بی اساس بود بالعیان بر من روشن گردید که عقل و عشق دست به یکدیگر داده و با یک همکاری و همگامی تخلف ناپذیر مرا به سوی محبوب و معشوق ازلی کشانیدند.

راز و نیاز: حال که همه قوای خود را مساعد برای استغراق در این عشق یافتم روی به معشوق ازلی نموده گفتم: ای محبوب عزیز و ای مالک عالم لایتناهی مرا زودتر نجات ده که هر چه بیشتر واصل شوم. مرا به این عشق بیشتر بسوزان که هر چه بیشتر حیاتم متجلی تر و زندگیم فروزان تر و درخشان تر خواهد گردید. عشق مرا بیش و بیشتر ساز، سوز مرا بیفزای، بر آتش درونم اکسیژن رحمت خویشتن را بدم تا این نار شعله ورتر گردد و نور آن جهانی را خیره سازد. آه که چه وادی بهجت افزایی است. بیائید نزدیک شوید. بنگرید، تماشا کنید که من به چه بهشت حقیقی دست یافته ام. چقدر آسوده شدم. چقدر راحت گردیدم مسافری بودم که در طلب مقصد، جهانی را زیر پاهای خسته و تب آلود و پر آبله خویش در نور دیده و اینک به گلستان طوبای آرزوی خویش واصل شدم. چشم باز می کنم و هر چه را می بینم رحمت است و محبت و شفقت و نور.

همه را مبتلا کن: ای پروردگار عزیز و ای معشوق عالمیان همه را به این عشق مبتلا کن و همه را در این آتش نورانی بسوزان. همه را به این لذت بی پایان آشنا ساز. لذتی که ذکر آن با بیان میسر نتواند بود. چقدر لغات و کلمات برای توصیف این رحمت عاجز و ناتوان است. ابزار و وسیله ای برای شرح و توصیف جز این واژه ها ندارم و اینها نیز یک گوشه ناچیز از دنیای با عظمتی را که من یافته ام نمی تواند بیان سازد. پس تنها چنین می توانم بگویم که هر کس می خواهد حقیقت این نور فروزان را دریابد باید به آن نزدیک شود تا صفحه دلش با آن خو گیرد و جانش با جانان انس پذیرد. چنین کسی را دیگر نیاز به شنیدن کلمات و وصف نیست زیرا در عین مراد غرق شده است.

هر چه خواستم یافتم: یافتم، آنچه را که سالیان دراز و ایام و لیالی پی در پی به دنبالش بودم یافتم. آنچه را می خواستم در اینجا دیدم. این مقام تحصیل حاصل و نیل به مراد است. عقل و سرنوشت و تقدیر و هر چه در عالم می گفتند و اشاره می کردند همه اینجاست. این دریائست که هر چه بخواهی در آن توانی یافت. چه خوشبختم که به منبع و منشاء اصل دست یافتم. چه خوب پناهگاهی پیدا کرده ام. ای کسانی که در تکاپوی حقیقتند بکوشید شما هم به این منبع دست یابید و در این دریای نور غرق شوید. این است حقیقت عشق و تجلی محبت. این است مقام عابد و معبود و خالق و معشوق که به نقطه اتصال می رسد. اینک که کلماتی از دهان واله و شیدای حق بر شنیدید بگذارید سخن دیگری هم در این وادی بر زبان آورم.

عشق در عالم وحدت: سرنوشت و تقدیر که برنامه زندگی هر فرد از مخلوقات عالم و راه و مسیر خود ماست این نکته را نیز روشن می سازد که هر چه هست در داخل عالم انجام می شود، همه به هم پیوسته ایم و هر چند در ظاهر خود را جدا بدانیم حقیقت ما اتصال و پیوستگی است. در عشق به یار نیز همیشه پیوسته ایم و دوری جز ظاهری نیست. فتری را که می کشند هر چند از پایه خود به ظاهر دور می گردد اما پیوسته تاملش به بازگشت به اصل است و بالاخره به اصل هم بر می گردد. دوری او از پایه اش تنها به خاطر انجام وظیفه است و چون تکلیف خود را صورت داد بازگشت می کند. ما بشر هم نسبت به عالم خلقت همین حکم را داریم. فتر میل دارد به حالت اول بازگردد و فشار و کشش آنهم به خاطر همین میل است. همه مخلوقات هم خواه بدانند یا ندانند همین میل به بازگشت را دارند و همین است که آنرا عشق و جذبه و محبت الهی می خوانند.

منشاء همه عشقها یکی است: در احوال حضرت موسی علیه السلام می نویسند که سالیان مدید در خدمت شعیب (ع) به کار پراخت به این وعد که پس از نقضای خدمت دخترش را بزنی بگیرد. ببینید عشق چگونه می کشاند و به کار می اندازد. همه عشق ها از یک مبداء و یک ماهیت است هر چند که صورت آن فرق

دارد. عشقی که در همه مخلوقات وجود دارد بخاطر جذبه وحدت است. همان پیکره بی همتای عالم که ما همه جزئی ناچیز از آنیم جذبه ای قوی دارد که همه را به سوی خود می کشد چنانکه علمای هیئت هم این حقیقت را یافته اند که هر چه جسم سماوی بزرگتر باشد نیروی جذبش بیشتر است قوه جذب و جاذب این عشق بازگشت به اصل است.

محرک عشق: اگر شعله عشق در بنی آدم است چون انسان پرتوی از وجود آفریننده و بارقه ای از نور اوست عشقها همه از یک جنس است به این لحاظ است که قطره مایل بازگشت به دریاست. اصل با نمونه یکی است. سوزی که در آتش زمین می بینیم نمونه ناچیزی از شعله های ملتهب آفتاب است که ایجاد کننده این حرارت ها و منبأ و منشاء آنست سوزش آفتاب نیز جرعه ای از آتش های بالاتر از اوست و این سلسله مراتب همچنان تا منبع ادامه دارد. حالا که بنای عالم بر این اصل است و ما و همه مخلوقات و اجزاء و اشیاء این عشقها را در درون خود داریم، حالا که همه ذرات و اتم های عالم را نیروی عشق کورکورانه به حرکت افکنده است و همه سرگشته در این راه شتابان و در جنبش و اهتزازند حالا که همه مالا مال از عشق پاک عالمی هستند پس سوزش من و تو و سوخته دلان عالم جز آن نیست که به منبع و منشاء حیات و زندگی و فروزش و پایداری دست یابیم.

رمزی از جهان: صاحب دلان و روشن بینان و ذی نظرانی که این سخن را می خوانند رمز و کنه این مطالب را به خوبی دانستند و فهمیدند که در بیان سرّی را گفته ام که اصل همه اسرار عالم است. تو هم ای گرامی خواننده، خوب بنگر و توجه کن، بررسی نما، تفکر کن، آزمایش کن، هر چه می خواهی بکن تا بر این حقیقت بهتر واقف شوی که همه کرات و همه مخلوقات و همه اشیاء و هر چه هست یعنی آنچه نام آن را هستی می نهند جز یک نیست. اما یکی است که دو ندارد و یکی است که تصور دو بودن در آن ممکن نیست.

گفتگوی بلبل و گل

تو گلی و دلفریبی چه خبر ز عندلیب
مگر ای گل معطر ز علائم بهشتی
همه زاهدان مؤمن بر بوده ای تو دل را
چه شود اگر بگیری به صفا تو دست ما را
به جهان نماند کس را همه جمع عاشقان را
چه کند خبر نداری تو ز عاشقان بی دل
به کمند مو بسته ای گل اگرم برانی از قهر
به مریض دردمندی سزدش دوا نمائی
ز نشاط وصل آن گل به گرفته کام بلبل

دل من ربودی از من ز فراز و ز نشیبت
که ظرافت و لطافت شده لوحه ی ادیبت
چه تو اختری درخشان نبود کسی رقیبت
به ره خدا نوازی من عاشق شکیت
به جز آنکه از لقایش بشود دمی نصیبت
که بریزد اشک حسرت ز فراق آن حبیب
نروم از پیشگاهت نهراسم از نهیبت
بودش شفا هر آن کس مکد آن لب طبیبت
به غزل سرود «حشمت» همه جا بود لبیبت

بلبل ای گل زیبا و دلفریب که دل مرا ربوده ای و همه اندام و روح تو با جاذبه ای که در آنست مرا واله و شیدا بسوی خود جلب نموده است. آیا هیچ می دانی که این ظرافت و لطافت که تو داری از زیباترین خامه نویسندگان و لطیف ترین شعر شاعران در نظر من بهتر است؟ این همه لطافت را از کجا آورده ای؟ گویا در بهشت زندگی کرده ای و این رنگ فریبنده و این بوی محصور کننده از علائم آن فضای پر نکبت است که با خود داری؟ گل ای بلبل این کلمات را زیاد شنیده ام و همه بلبلانی که با من ملاقات می کنند نظیر سخنان تو را می گویند. الفاظ تو برای من تحفه نوظهوری نیست و این زیبایی و لطافت من است که باعث این همه غوغا و جلب توجه شده است.

دست از من بدار که ارمغان تو برای من جالب نیست. بلبل ای گل مگر فراموش کرده ای که این لطافت و زیبایی را که داری خود نساخته ای بلکه دیگری به تو عطیه داده است. این تو نیستی که خود را چنین بوجود آورده ای بلکه محبوب ازلی است که ترا این طور ساخته. بشکرانه این نعمت عظیم آنقدر سختگیر و جفا کار مباش و عاشقان را از خود مران.

آیا می دانی که تو از همه زاهدان و مؤمنان نیز دل برده ای و با این شکوهی که دارای چون ستاره ای درخشان در میان همه اختران می درخشی؟ گل ای بلبل شرم کن و از این سخنان دست بدار. من فردی منزهم و از عشقبازی مبرایم، من گلی پاکم که دامنم آلوده به عشق نمی شود، برو و مرا به حال خود گذار. بلبل ای عزیز. مگر نه آنست که این زیبایی را خداوندی که همه چیز را آفریده بتو ارزانی داشته؟ مگر نه آنست که این عطر جان بخش را او در تو قرار داده؟

آیا فکر نمی کنی که این زیبایی و لطافت حکمتی دارد و بخاطر خاصیتی در وجود تو آفریده شده است؟ اگر بنا باشد کسی از این نعمات که بتو داده شده استفاده نکند چه لزومی داشت که آن را بتو دهند. این زیبایی و عطر اگر تنها برای خودت باشد، ارزش ندارد و به کارت نمی آید. این رنگهای قشنگ، این لطافت، این پاکیزگی آسمانی که در تست به خاطر آن است که دیدگان را بسویت متوجه کند و آن نکته آسمانی که از نو تراوش می نماید برای آنست که همگان را به جانب تو بکشاند.

بدان که خداوند بدون علت و جهت این وسایل جذب و جلب را در تو قرار نمی دهد. اینها از آن تو است ولی برای استفاده دیگران است. در وجود هر فردی در دنیا خواصی قرار داده شده که باید آنرا در معرض استفاده بندگان خدا و عالم الهی قرار دهد.

گل بسیار خوب فرض کنیم چنین باشد. تو چه می گویی؟ آیا این تمایل تو به من از روی شهوت و امیال جسمانی نیست؟ آیا با این کار خود عمل پلیدی انجام نمی دهی؟ بلبل ای گل از این سخن که گفتی استغفار کن. آن طور که تو می گوئی نیست. هیچ می دانی که چه چیزی است که مرا بسوی تو می کشاند؟ چه نیرویی است که مرا اینطور واله و حیران کرده چنانکه مطالب خود را زیر پای گذارده و زندگی و کار شخصی را پشت سر انداخته مجنون وار بسوی تو روی آورده ام. مگر جز عشق و جذبه است که در وجود من می باشد؟ آیا این عشق را من خود بوجود آورده ام و خود در نهاد خویش قرار داده ام؟ هرگز. مگر من قادرم چنین کاری انجام دهم.

مرا چه نیروئی هست که یک چنین قدرت مغناطیسی عظیم در وجود خویش پدید آرم. بدان که این عشق از من نیست و از جانب معشوق حقیقی است. همان کس که در تو زیبایی و لطف و عطر و جذبه آفرید در من هم عشق و علاقه گذاشت تا مرا به سوی تو بکشاند و قوه ای مثبت و منفی ایجاد نماید تا با آن جهان را آبادان کند. این امر اوست که به مغز و مکانیسم حواس من تابیده و مرا عاشق و شیده کرده است. اگر روح او در من بود و جسم از طرف او بمن بخشیده نمی شد این عشق هم بوجود نمی آمد. این عشقی که در من است از خداست و با عشق همه عالم موزون و همراه است و در حقیقت عشق واحد و وحدت است که در همه مخلوقات به صورتی تجلی می کند.

همین عشق است که موجب وصل به خدا و وحدت است. همین عشق است که نتیجه آن پیوند و اتصال می باشد. هر پیوندی نیز رو بسوی وحدت میرود پس بدان که عشق من عشقی الهی است. در این صورت بیا و از روی صفا دست مرا بگیر و این عاشق بی شکیب را در راه خدا بنواز. گل ای بلبل، پاکیزه سخن می گوئی و دلایلت چنان دلنشین است که انسان را دعوت به قبول می کند. اما من در صحت ادعای تو مشکوکم. می دانی علت شک من چیست؟ علت همین بی اعتنائی من نسبت به تو است. همین حالتی است

که تو آنرا جفا می خوانی. اگر راستی این عشق تو از خداست و این لطف و زیبایی من هم از اوست بایستی به محض ازار عشق تو من تسلیم شوم و به آغوش پناه برم. به چه دلیل من حاضر به قبول عشق تو نیستم؟ آیا این سخن درست نیست؟

بلبل نه. تو اشتباه می کنی. این جور و جفای تو دلیلی بر رد ادعای من نتواند بود این جفاکاری تو نیز حکمتی دارد که از جانب یزدان است. می دانی چرا. برای اینکه اگر جفاکاری نباشد عشق تجلی نمی کند. این ناز و عشوه و غمزه و بیوفائی و جفاکاری همه وسائلی است برای اینکه عشق جلوه نماید و فروزان شود. اگر عاشق فوراً و به سادگی به معشوق بیوندد آن شور و شوق و التهاب فرو می نشیند و دیگر درخشندگی و تجلی نخواهد داشت اما هر چه جفای معشوق و کناره گیری و دامن فراییدنش بیشتر شود لهیب شوق عاشق تیزتر خواهد شد و هر چه او دوری کند این فروزان تر می گردد.

بدان که این همه تجلیات عظیم عشق در ادبیات جهانی، این همه فریادهای بلند که به صورت نثر و شعر در عالم بوجود آمده تماماً بخاطر جفای معشوق و سختی وصل است. اگر وصل به آسانی میسر می شد کشی از عشق نمی نالید و درد دل نمی کرد و حال آتش درونی را بیان نمی نمود و همه این عشقهائی که در عالم در کتابها و اشعار و سخن ها، داستانها و فیلمها بیان شده همگی اظهار همین درد و آتش نهانی است. پس سخنان تو درست نیست زیرا همان مصلحت الهی که عشق ترا در من و زیبایی را در تو آفرید جفا را هم در تو گذاشت تا چنین اثری کند و آتش مرا تیزتر کرد تا از پای نشینم و دنیا را با عشق خود روشن سازم. پس بدان که اینهمه عاشقان که تو داری و لحظه ای لقای تو در آنها آنهمه شوق و اشتیاق افروخته است بخاطر حکمتی است که بیان گردید.

گل، مثل اینکه درست می گویی و دلایلت صحیح است. با تمام این احوال در خود تمایلی نمی بینم که عشق ترا قبول کنم. بلبل، ای گل بدان که این سخن هم از ناز است. می دانم که تو هم در دل خود تمایلی به من داری اما ناز از خواص تست و بایستی با این ناز آتش مرا تیزتر کنی و مشتاق ترم سازی. اما چه گویم که تو از دل عاشقان بی خبری که در چه التهابی هستند. نمی دانی چگونه دوست از فراق تو اشک حسرت می ریزد. نمی دانی چه غوغائی در دل یار بخاطرت بر پا است. تنها فکر و ذکر تو آنست که ناز و عشوه را بیافزایی.

آیا هیچ می دانی که اگر هم مرا از خود برانی هرگز به حال قهر و جدایی از پیشگاه تو نخواهم رفت و از تهدید و نهیب تو هم نخواهم ترسید. بس است. دست از جفا بردار و بسوی من توجه کن و به این بیمار دردمند لطفی بنمای و بوسه ای از لب شیرینت عطا کن. گل، این چه سخنی است که می گوئی، چرا حیا را کنار گذارده و پرده شرم را پاره کرده ای. بوسه یعنی چه؟ تو خود می گوئی عشق الهی و خدایی من است

و اینک از بوسه سخن می‌گویی و می‌خواهی آنرا با شهوت بیامیزی. زود از این خیال خام منصرف شو. بلبل، ای گل می‌بینم باز هم در گمراهی هستی. اینکه می‌خواهم ترا ببوسم درست است که دهان من بوسه می‌زند اما در حقیقت دهان من نیست. این دهان را چه کسی در من قرار داده و این عشق آتشین را که به بوسه می‌انجامد کی در من نهاده. این بوسه تجلیات روح الهی است. روح است که این بوسه را می‌زند. اگر روح او را نداشتم قادر به بوسه نبودم. پس آنها که این عمل را عیب می‌دانند غافلند که تمام وسائل آنرا خدا به من ارزانی فرموده و جذب و لطفی که باعث کشش من بسوی تست نیز از جانب او است صورت می‌گیرد. همه اینها از جانب دیگری است و در آن هیچ عیبی نخواهد بود.

وقتی سخن بلبل به اینجا رسید گل که به دلائل و کلمات او تسلیم شده و در عین حال جذبه و عشق الهی او را به سوی بلبل کشانده بود به بلبل پیوست. لذتی که از بوسه و وصل آنها حاصل می‌گردد همان لذت وحدت و پیوند عالمی است چون اصل عالم وحدت است هر چیزی که به طرف اتصال و پیوند باشد به هر صورتی که هست لذت بخش است و اینکه بوسه و وصل این همه لذت می‌دهد بخاطر همین وحدت است. دو نیروی الهی که در دو ظرف جسد ظاهراً از هم جدا بودند بهم می‌پیوندند و از برخورد این دو سیم مثبت و منفی جرقه‌ای از شوق بر می‌خیزد که باعث بقا و به هجت جهان است.

ای عزیزان علت اینکه هر گونه اتحاد و پیوستی شیرین است جز به خاطر لطف وحدت نیست. وه چه لذت بخش و شیرین است وصال عاشق و معشوق که پس از مدتی جدائی به هم می‌رسند. آیا فکر کرده اید که داستان ساده و عادی عاشقان مشهور مثل لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، وامق و عذرا، رومئو و ژولیت، و امثال آنها چرا آنقدر دلنشین شده که سراسر عالم بشریت آن را به کرات و دفعات بی‌شمار می‌خوانند و لذت می‌برند؟ علت همان بارقه وحدتی است که از آنها تراوش می‌کند می‌دانید چرا میلیاردها شعر و نثر و کتاب و داستان و قصه و تأثر و فیلم و رمان همه درباره عشق سخن می‌گویند و مردم آن را مکرر در مکرر می‌خوانند، و خسته نمی‌شوند؟ بخاطر همین شوق وحدتی است که از آنها متجلی است. وقتی بلبل و گل بهم می‌رسند در واقع تجلی خداوندی در آنها ظهور می‌کند. بشر هم همین حال را دارد. عوام می‌گویند وقتی دو دل بهم می‌رسد سومش خداست و دیگر بیش از این ندانسته و نیروی سومی قائل شده‌اند. این حدود فهم آنهاست در حالیکه نیروی دوم و سومی در بین نیست و یک نیرو و عین وحدت است. همان مثبت و منفی است که بهم می‌پیوندد و وحدت می‌پذیرد. این است شعار وحدت و ایده آل وحدت که جز خدای بی‌همتا را نمی‌شناسد.

محبوب من

عشق تار و پود جهانیان است و محور عالم وجود بر حول عشق می گردد و چنانکه گفته شد نامهای مختلفی که بر عشق می نهند مانند عشق حقیقی و مجازی و فروعاتی که در این رشته پدید آمده مثل اشتیاق، شوق، علاقه همه جزء عشق است و درجات مختلفی قوی و ضعیف آنست که نامهای مختلف گرفته لیکن ماهیت آن یکی است.

گردش کرات: نمونه این عشق و سرگشتگی همانا گردش کرات به دور یکدیگر و گردش آنها در فضا است که با نظم معین صورت می پذیرد و یا گردش این ذره ریز و ظاهراً ناچیز و دیده نشده بنام اتم است که با یک سرعت عجیب به دور هم می چرخند. همه چیز در این غوغا و عشق شریک است و حتی نور، که در پاکی و لطافت به از آن نمی بینیم در این گردش و چرخش با همه عالم همراه است و فوتون ها و ذرات نامرئی آن گردشی برق آسا دارند.

جذبه مرد و زن: جذبه و کشش نر و ماده در بشر، در حیوانات، در نباتات و همه مظاهر خلقت که باعث بقا و پایداری عالم است همه از روح که امر خداست نیرو می گیرند و چون ماشینها و آلات مختلف یک واحد سازندگی که همه از توربین واحد نیروی خود را دریافت می دارند همه مخلوقات جهان نیروی خویش را از آن می گیرند و دلیل آن چنین است که هر گاه جسمی بدون روح باشد (که به آن مرده اطلاق می کنند) قادر به عشق بازی نمی باشد. اگر چنین قدرت و نیروی در جهان نمی بود تمام کارهای عالم میخوابد و اصلاً حرکتی در بین نبود تمام حرکات و جنبش ها و فعالیت ها از نیروی عشق قدرت می گیرد که آنهم نیروی از روح است در این خصوص تفکر کنید تا حقیقت را دریابید.

منبع عشق: این منبع عشق کجا است. منبع همان عالم لایتناهی و وجود محبوب و معبود کل است که همه چیز از او پدید آمده و به سوی او بازگشت می کند و همه حول ها و تحویلها و قوتها از جانب اوست. از منبع لایتناهی و پایان ناپذیر عشق اوست که بتمام پدیده های عالم خلقت بخشیده شده تا آنها را به انجام وظیفه وا دارد.

درد و دارو: این عشق هم درد است و هم دارو. درد است برای اینکه شخص را به تکاپو و جنبش و فعالیت اندازد و در پی مقصد و هدف و نتیجه روان سازد. تا درد نباشد، کسی جنبش نمی کند و به فکر چاره نمی افتد. پس از اینکه درد شدت گرفت و صاحب خود را به راه انداخت آنگاه که به مقصد رسید آن عشقی که جنبه درد داشت خود مبدل به دارو می گردد و باعث راحت جسم و روان است.

تراوش قدرت: پس می گوئیم که آن محبوب گل و یار عزیز عالمی من که محبوب جهان است داروی جسم و جان همگان نیز می باشد و پرتوش چنان متجلی است که در مقابل نور آن سخن از خورشید و ماه نتوانم گفتن زیرا ماه و خورشید تراوش ناچیزی از قدرت اوست و میلیاردها میلیارد مخلوقات برتر از آن دارد. پس تشبیه این نور با این الفاظ بشری از ناچاری و به علت نداشتن دسترسی به تعبیر صحیح است.

جلوه کامل: چه توان کرد؟ لغاتی ندارم که با آن بتوانیم حقایق را چنانکه هست بیان کنیم. لذا ناچار از تعبیّرات و اصطلاحاتی که در دسترس است بکار می برم و امثالی را که نویسندگان و شاعران و گویندگان می گویند در این مورد بیان می کنم. می گویم که گل و لاله از این کشش محبوب بهتر نیستند اما چه بگویم که چندی نمی گذرد که انسان از آن خسته می شود. اینها چیزی نیستند که قلب آدمی را تسخیر نمایند. اما محبوب و معشوق بزرگ عالمی من کسی است که قلب همه جهانیان را برای همیشه تسخیر کرده و این حقیقتی روشن است که احتیاج به اثبات ندارد. مگر نه آنست که روح همه از اوست و عاریتی از منبع لایتناهی او بدانها سپرده شده. این امانت عاریتی که اتصالش از اصل هرگز قطع نمی گردد دائم در اختیار وی است. از این روست که بنده واله و حیران در مناجات، ای کسی که جانم در دست تست. سر رشته تمام علائق بندگان در ید قدرت وی است، چه تسخیری از این بالاتر و استوارتر توان یافتن؟

اسارت عشق: اسارت و رشته در گردن داشتن و در بند بودن را در این دنیای ما مذموم و موجب ناراحتی می شمارند، اما می گویم که به داشتن این رشته در گردن و این بند در پای افتخار می کنم، بدان می بالم، از آن شادمانم و اگر روزی در مخیله ام سایه این پندار نقش بر بندد که رشته اتصال و کشش و علاقه از یک جانب سست گردد آن روز را لحظه بدبختی و بیچارگی خود می شمارم. پس روی خویش به جانب معبود گل گردانده می گویم: ای عزیز مغناطیسی که مرا این طور به سوی تو می کشد قوی تر ساز، این رشته ای که مرا بدان سوی می برد محکمتر کن و مپسند که آنی این اتصال از صلابت و پیوند نیرومندی که دارد سستی پذیرد.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

با پرتو رخساره کند ماه نهان

محبوب من است داروی جسم و روان

یعنی که نموده قلب تسخیر عیان

گویم که گل و لاله نباشد به از آن

آئینه‌ی وحدت

آخر تو کجائی من دلخسته غریبم	بهر چه نیائی مه تابنده حبیبم
مردم ز جدایی به عیان رحم نداری	ای مایه هستی تو غیائی و طبیبم
مشکل شده دیدار، ظریفاً بکجائی	دیوانه‌ی نور رخ زیبای لبیبم
ظاهر بشو از روی وفا بر من مسکین	خونین دلم از درد و غم و غصه نصیبم
ایشان کنم جان برت ای جلوه خالق	بی مر زنمت بوسه ز کانون لهیبم
بگذشت ز شب نیم و نیامد ز در آن یار	ای کعبه عشاق زند طعنه رقیبم
از روی بصیرت دهمت پند و تذکر	آئینه وحدت ندهد شیخ فریبم
جاهض بشو اشراق بکن نغمه وحدت	بنما به کرامت بر «حشمت» که ادیبم

محبوب عالم، یار نهان: یاری که نهانش می‌پندارند ولی دیده ظاهر و باطن آن بالعیان در همه مظاهر وجود می‌بیند، یاری که هدف همه موجودات خواه ناخواه آنست که بسوی او روند، یاری که همه پیامبران و بزرگان، بشر را دعوت نموده اند که بدو چنگ زنند در حقیقت وصل به او و هدف زندگانی همه مخلوقات است و همه به سوی او رهسپارند همچنانکه از جانب او آمده اند.

راهنمایان طریق عشق: ای یاران و پیشوایان راه توفیق، ای کوشندگان راه یزدانی و راهنمایان دین حق، ای آدم، ابراهیم، نوح، ای موسی و ای عیسی، ای محمد (ص) و ای علی (ع) و ای رهبر زمان در این راه وحدت به سوی خدا کمک و یاری دهید تا با یاران، راه این وادی را طی کنیم و اسراری را که از این منبع فیض می‌گیریم بخاطر نجات و بقای عالم پخش نماییم.

دوست معنوی: ای دوست معنوی و عزیزی که مدتی با من دمساز بودی و مرهم بر دل خسته من می‌گذاری، ای کسی که با راهنمایی و رهبری خود دل سرگشته و حیران مرا به سوی خود می‌خواندی چه شد که از من دور شده‌ای. این بیمار سخت محتاج پزشک است. بیا و از محبت خود دلم را سیراب کن. ای دوست عزیز و ای کسی که از طرف ذات پروردگار مأموریت اصلاح خلائق و برقراری دین الهی را به عهده داری. ای مصلح بزرگ ملل و ای عزیزی که با نرمش و محبت عالم را به سامان اخلاقی خواهی آورد. چرا مانند خورشید بر عالم نمی‌درخشی؟

دردمندی مشتاقان: بزرگان عالم و روشنفکران و خردمندان در همه جا مشتاقانه انتظار اصلاح را می‌برند و همه منتظر اصلاح اخلاقی جهان هستند. پس با اقدام خود همه را شادمان کن. جلوه الهی که در تست همه عالم را شیفته و واله ات ساخته و از دل مشتاق همگان لهیب عشق معنوی بلند است. ای کعبه آمال

عشاق راه حق وای قبله اصلاح طلبان به وسیله گفتار و نصیحت و اندرز جهان را از سقوط در گمراهی اخلاقی نجات ده. کسانی را که غرق در خرافات شده و از تمسک در تعصب به جهالت اندر شده اند رها ساز. ای آئینه وحدت و ای مظهر یگانگی و نیروی حق. از مخالفت مردمان ریاکار و آلوده به خرافات بیم مدار. نغمه وحدت را با اشراق الهی که بر تو می تابد ساز کن و به این خادم راه حق که ادیب راه تست مکرمت فرمای. امروز روزی است که جهان احتیاج به وحدت دارد و با شتاب به سوی تو می آید. مشتاقان را بیش از این در انتظار تسلیح اخلاقی خود قرار مده. و اتحاد ادیان را برقرار فرمای. از آنجا که هر دین و آئین و هر کیشی انتظار اصلاح اخلاقی جهان را می برند همین عمل دلیل قوی وحدت آمال و وحدت هدف و وحدت انتظار ادیان است.

راه محبت و وحدت

فروزنده اختر به دام سروش	که غافل مشو پند من دار گوش
محبت طلب کن فرازنده باش	به عبرت نظر کن ز بد چشم پوش
به نوع بشر کن تو خدمت به صلح	سخن کاید از جنگ بنشین خموش
حذر کن ز انواع آشوب و جنگ	به مهر و نشاط خلاق بکوش
ره دانش و معرفت جلوه ده	ز پند حکیمانه ام رخ میوش
تعالیم وحدت بکن جستجو	ز جام محبت به عزت بنوش
که وحدت شود مرد را رهنمون	بسوی نکوکاری و فروهوش
گرامیایه گفتار چون زر ناب	سعادت چو خواهی بجان بر نبوش
ز گفتار «حشمت» جهان شاد شد	دلیرانه گویم سخن پر خروش
که آواز حی گوشرذ می نمود	با اخلاص در راه وحدت بکوش

سخن حق: ای فرزند این سخن از من بپذیر و پندم را آویزه گوش ساز و آنی از اجرای آن غافل مشو زیرا هر چه بر سر انسان آید با تو به تقدیر از غفلت است. همه اشتباهاتی که بدست انسان صورت می گیرد، همه اعمال زشت و نامطلوب در اثر غفلت بوجود می آید. غفلت مانند پرده ایست که جلو چشم یک راهرو را می گیرد. کسیکه پرده در مقابل چشمش باشد پیش پای خود را نمی بیند و دچار مخاطره می شود.

در تکاپوی محبت: بهترین رفتاری که می توانی در زندگی پیشه سازی این است که دائماً در جستجوی محبت باشی زیرا محبت اساسی ترین مایه زندگانی، بهترین وسیله آسایش، عالیترین وظیفه خدائی، برترین شرافت انسانیت و زیباترین تجلی حیات است. پس هر چه در راه محبت و عشق بکوشی نه تنها زیانی نبرده ای بلکه جز سود چیزی حاصل نکرده ای.

بلند همتی: دیگر اینکه بلند نظر و با همت باش. مقام روح و شخصیت آدمی بس بزرگ است. این شاهین بلند پرواز را در خرابه ها اسیر کثافات و هوسها مکن. قدر خود را بشناس و از پستی و دون همتی و افکار کوچک و آراء باطل و ناچیز بپرهیز. بقدر ظرفیت مکانیسم مغزی خود استفاده کن و همیشه تمرین اندیشه های بزرگ و عظیم در مغز خویش جای ده تا سر فراز و عزیز باشی.

دقت و موشکافی: خداوند بخشایشگر دو چشم را به انسان داده و عقل را در وراء آن قرار داده تا با نظر عبرت بر امور جهان بنگرد و از آن پند گیرد. برای مرد عاقل صاحب نظر و موشکاف هر واقعه و اتفاقی در

زندگی ولو کوچک و ناچیز به نظر رسد درس عبرتی است. چه بسا بزرگان از اتفاقات بسیار خرد زندگی که کس را بدان التفات نیست درسهای بزرگ فرا گرفته اند و آن مطلبی که دیگران ناچیز انگاشته و از نظر دور داشته اند برای آنها مبنای خیر عظیم گردیده است. پس بایستی در همه امور دقت کرد. فرضاً که همه اتفاقات برای راه زندگی رهنمای مهم نباشد اما یافتن و برگزیدن نکات موشکافی می خواهد مبدا از نظر دور بماند. آنهایی که سابقاً در میان رودخانه های آمریکا در پی یافتن طلا بودند دهها خروار شن را زیر و رو می کردند، می شستند، از غربال می گذراندند بلکه در بین آنهمه شن هر کسی به اندازه سرنوشت و قسمت خود دانه هائی از طلا بیابد. مرد حقیقت بین نیز در زندگانی سوانح را همانطور سبک و سنگین می سازد شاید از بین همه آنها آن وقایع اساسی زندگانی را که سازنده مسیر او هستند درک کند.

بهره برداری از فرصت: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «الفرصة تمرمر السحاب فانهزوا فرص الخير.» «فرصت مانند ابر در گذر است پس فرصت های نیکو را دریابید. این است فایده نظر عبرت به جهان انداختن.»

از بدی درگذر: و اما این نکته را همواره آویزه گوش قرار ده که از ناروائی ها در گذری و آنها را فراموش کنی. این مطلب دو وجه دارد. یکی آنکه اگر در حقیقت عمل زشتی کردند در صدد تلافی و جزا مباش و آن را حمل بر اشتباه و نادانی طرف کن در حالی که حقیقت هم همین است و جز این نیست. بلکه با تلافی و پاداش نیکو در صدد اصلاح طرف بر آی زیرا بهترین جزای اشخاص زشتکار نیکوئی و مهربانی است. کسانی که بد می کنند محرک آنها غفلت و نادانی است. سعی کن بر نفس خود غلبه کنی و از این قبیل نادانی ها درگذری و با تمرین حس انتقال را خاموش کنی و از تلافی کردن ناروائیهائی که در حق شخص تو می شود چشم پوشی کنی و همواره این نکته را در نظر بسپاری که عالم وحدت است و اگر اتفاقاً دست تو در اثر یک حرکت غفلتی اشتباه آمیز به چشمت صدمه زد و یا دندانت به اشتباه لب و زبانت را گزید مسلماً آنقدر عاقلی که دست و دندانت را به جرم این غفلت تنبیه نخواهی کرد. بدیهای مردم را نیز این طور تلقی کن. آخر تو با آنها متصلی و پیوسته و از آنها جدا نیستی و آدمیت حکم دست و پا و چشم و گوش و اعضاء یکدیگرند.

احتراز از زشتی: دیگر اینکه اگر موقعیتی در سر راحت قرار گرفت که عملی انجام دهی که آنرا عمل زشت نام می گذارند با تمام قوا فکر خود را تمرین و ورزش ده تا از این موقعیت چشم پوشی و از آن بگذری و با جهشی که از روی ان کنی آن کار را پشت سر گذاری و بدان آلوده مشوی. اگر در ضمن راه به چاه یا جوی آب یا مرداب و گندابی برخوردی مسلماً داخل آن نخواهی شد بلکه یا از روی آن می پری یا آنرا دور می زنی و در هر حال از آن اجتناب می کنی که بدان آلوده نشوی و دچار لطمات و عواقب آن

نگردی. عمل زشت هم همینطور است. در مسیر زندگی چاه ها و گندابهایی ممکنست پیش آید. مرد عاقل کسی است که از روی آنها می جهد و یا آنها را دور می زند و مرد نادان آن کسی است که در آنها می افتد و بدانها آلوده می شود و دچار لطمات آنها می گردد. (البته تقدیر را هم نباید فراموش کرد).

جنگ و صلح: این سخنان را مکرر گفته ام اما اینک از تو می خواهم در نظر خود مجسم کنی که اگر به جای جنگ و ستیز و دشمنی که در بین افراد بشر حکمفرماست صلح و خدمت و همکاری برقرار باشد چه ترقی بزرگی پدید می آید. اگر بگویم در می دانی صدها اتومبیل وجود داشته باشد که اینها را دو دسته کنند و از یک مسافت دور آنها را بسوی هم برانند و با هم به جنگ اندازند تا در اثر تصادف و برخورد همه آنها خورد شود و از بین رود شاید آنرا تخیلی کودکانه و جاهلانه پندارید در حالی که هر گاه این اتومبیلها همه به موازات یکدیگر با یک نظم و روش مرتب پهلو به پهلو حرکت کنند و از همه آنها برای حمل بار و مسافر استفاده شود، اتومبیل همان اتومبیل است ولی در صورت اول نتیجه و عمل آنها صفر است و در صورت دوم صد در صد.

روح بشر: اینکه در بالای صفحه گفتم افسانه است که بشر عاقل آن را به صورت عمل در نمی آورد. اما چه می گوید از اینکه بشر امروز با ماشین وجودی خویش این عمل را انجام می دهد زیرا به جای اینکه همه افراد بشر در روی جاده ترقی و تکامل و پیشرفت زندگی به موازات هم حرکت کند و دست همکاری با یکدیگر بدهند دسته بندی تشکیل داده دنیا را بلوک های متخالف تقسیم کرده اند که سعی می کنند نیروی این بلوکها با هم مساوی باشد. این نیروها با زحمت و مرارت تدارک می شود و سرمایه و نیروی انسانیت صرف تهیه آن می گردد برای اینکه روزی این دو بلوک به جان هم افتند و همدیگر را از بین ببرند. آن افسانه اتومبیل ها را دور از عقل و جنون آمیز می دانند ولی ماشین عزیز وجودی خود را در این راه غلط مصرف می نمایند و خود را در کمال صحت عقل و تدبیر می شمارند. این است بشر امروز.

صلح و صفا: پس ای فرزند در راه حقیقت و درستی هر بشری وظیفه دارد خدمت به صلح نماید و از جنگ بگریزد و هر جا سخن جنگ است خموش باشد زیرا موافقت مراحلی دارد. موافقت عملی مشارکت مستقیم و فوری است که باعث کمک به آشوب می گردد. موافقت با سخن نیز باعث تشویق طرف می شود و هر کس طرفدار زبانی پیدا کند تا حدی قوی و در انجام کار جری می گردد و حتی موافقت فکری نیز که در حکم تلقین و تشویق است تأثیر بزرگ دارد. پس هر جا سخن از اختلاف و نزاع و دشمنی و جنگ است خاموشی بگزین و حتی از موافقت فکری خودداری کن. بر عکس هر کجا صحبت سازش و صلح و مداراست طرفدار و پشتیبان آن باش. یک قدم تو و یک موافقت به سوی صلح برای سعادت دنیا ارزش

دارد زیرا کفه افکار را به این طرف سنگین می کند. منظور از جنگ، تنها جنگ بین دولتها و بلوکها و قدرتهای بزرگ یا کوچک نیست مقصود هر گونه نزاع و اختلاف و ستیز و آشوب است.

جنگ و فساد: مقصود ماهیت جنگ و آشوب است. چه کوچک باشد و چه بزرگ. یکدانه کوچک سیب یا گلابی در حقیقت همان درخت بزرگ و پر شاخ و برگ و میوه آنست و تفاوت در حجم است که در اثر عامل زمان و استفاده از عوامل طبیعی رشد پیدا می کند. بلکه چون مسئله وراثت و تولید نسل را در نظر گیریم. یکدانه سیب همان بستان پر از درخت سیب است که منشاء آن همان دانه کوچک بوده است. پس تفاوتی در بزرگی و کوچکی مطرح نیست.

اختلاف کوچک و بزرگ: جنگهای بزرگ از اختلافات کوچک سرچشمه می گیرد. همین تفاوت سلیقه ها و تعصبهایی که مردمان در ایده تئوریهای اجتماعی و مرامی و دینی دارند روی هم جمع می شود، تعداد زیاد می گردد، تبدیل به یک ملت و ملتها تبدیل به بلوک می شود. اختلافات نژادی، اختلافات مذهبی، اختلافات مرامی و مسلکی و هر نوع اختلافی که امروز در دنیا وجود دارد ابتدا از بین افراد سرچشمه می گیرد و تعداد که انباشته شد صورت ملی و جهانی پیدا می کند. امروزه بایستی کوشش کرد که هر چه زودتر و هر چه بیشتر اختلاف بین پیروان ادیان برطرف شده و یک وحدت دینی عالی برقرار گردد.

تصادم منافع: جنگ منحصر به همین نیست. اختلافاتی که در راه منافع فردی اشخاص با هم پیدا می کنند قابل اجتناب است. مختصری گذشت و فداکاری و قبول منطق این اختلافات را حل می کند و به جای آن صلح و صفا و آشتی مستقر می شود. دیده اید برخی جهال بر سر یک موضوع بسیار کوچک مانند ادای یک کلمه ای که طرف را ناخوشایند بوده یا به خاطر آنکه چرا او جلوتر از وی رفته و چرا قدم پیش گذارده یا چرا یک لقمه بیشتر خورده به جان هم می افتند یا همدیگر را مضروب می سازند و لباسهای هم را می درند و لطمات جبران ناپذیر به مزاح و اعصاب و گردش خون و قلب خود و طرف می زنند و نه تنها آن نتیجه را که به خاطر آن جنگیده اند بدست نمی آورند بلکه ضرری ده بار بدتر و گرانتر از آن می برند. این روش جهال است که عقلا به آن می خندند. اما در زندگی اینگونه اختلافات با درجات مختلف برای همه پیش می آید و هر کس که توانست از آنها اجتناب کند میزان قدرت و رشد عقلی خود را با ثبات رسانیده است.

مرافعات و دعاوی: بسیاری از مرافعات و دعاوی دادگستری بر مبنای لجاجت و نادانی و عدم گذشت و خودبینی تنظیم شده و طرفین در راه احقاق یک حق موهوم و ناچیز ده برابر آن ضرر می کنند و سالها کارشان به طول می کشد و وقت عزیز و پول و جان آنها و اعصاب و فعالیتشان صرف این نزاع مهمل می گردد. چرا بشر عاقل از طریق خلاف سیر کند و چرا نیروی خود را بهدر دهد؟

مواجهه با نادانان: روش صحیح این است که اگر جاهلی در برخورد زندگی خواه کوچک و ناچیز یا بزرگتر با تو موجه شد و از روی نادانی بر تو توهینی کرد یا ضرری رسانید به جای این که با آن تلافی کنی کمی عاقل باش و بدان که تلافی دامنه آتش کینه را وسیع می کند زیرا او هم عمل به مثل می نماید و این

حمله های متقابلہ آنقدر ادامه می یابد تا یکی از طرفین را از پا در اندازد. جنگ دو جاهل در میان بازار و کوچه از یک کلمه شروع می شود و به جرح و زخم و شاید قتل می رسد. اگر دیدید طرف با گذشت و بزرگواری و خلق نیکو دست از عمل ناروا نمی کشد تنها چاره آنست که مطابق مقررات قانون به مقامات صلاحیت دار مراجعه شود.

عمل یک عاقل: روش عاقل این است که به عمل نادان اعتنا نکند بلکه آنرا با محبت و تواضع و دلجوئی جبران نماید. این است که قرآن فرمود: «و اذا خاطبهم الجاهلون قالو اسلاما» (الفرقان ۶۳) «یعنی هنگامی که نادانان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می کنند.» وظیفه بشر آنست که در هنگام برخورد به عمل لغو که از ناحیه نادان صادر می گردد بزرگوارانه بگذرد. «و اذامروا باللغو مرو اكراما» (الفرقان ۷۲) «هنگامی که به عمل لغو و بیهوده برخوردند روش یک شخص متین بزرگوار را اتخاذ می کنند.»

جنگ و نزاع زیان بخش است: هر گونه نزاع و جنگ مضر و هر گونه آشوب به معنی بر هم زدن نظم و ترتیب هر کاری است. یک میز مرتب منظم که برای غذا خوردن چیده شده اگر آنرا با تندى و خشونت و نادانی بر هم زنند در حکم آشوب آن میز است. ایجاد اختلال و بی نظمی در جامعه نیز آشوب نام دارد. هر جامعه دارای نظم و سازمان و تشکیلاتی است و خداوند متعال همانطور که در میکروپها نظم آفریده و در بدن انسان ترتیبات منظم خلق فرموده و کرات آسمانی را نظم عظیم و بزرگ داده جامعه را نیز به وسیله مقرراتی نظم بخشیده است برای اینکه نظم جامعه حفظ شود افراد ناچارند از قانون اطاعت کنند. اینکه سقراط جام شوکران را که قضات برای او مقرر کرده بودند نوشید و از کمک دوستانش که می خواستند او را از زندان فرار دهند و از مرگ نجات بخشند صرف نظر کرد به خاطر رعایت قانون بود. او می گفت اگر من قانون را بشکنم قدرت آن در جامعه ضعیف می شود و چون قدرت قانون ضعیف گردید جامعه دچار آشوب و هرج و مرج خواهد شد و لطمه آن به تمام افراد خواهد رسید و چون این گناه بزرگ از قانون شکنی من (من نوعی) آغاز می گردد پس من گناهکار و متخلف خواهم بود.

بلی واقعاً چنین است. هر جامعه سازمانی دارد و دارای زمامداری است که بر طبق سنت هر جامعه به ترتیبی بر آن حکومت می کنند و نظم آنرا تأمین می سازند. در یک حکومت دموکراسی یا مشروطه می توان از راه صحیح و درستی که در قانون معین شده در آرامش و نظم ملت دخالت نمود. اما آنارشی و

هرج و مرج طلبی همیشه و در تمام ادوار و در منطق همه مردمان عاقل زیان بخش بوده زیرا از آشوب نتیجه صحیح درست بدست نمی آید.

آشوب و هرج و مرج: هر آشوبی در عالم اینطور است و افراد که به سلیقه خود و بر مبنای تعصبات و افکار غلط در صدد آشوب بر می آیند یا در اثر اغوا و فریب و تلقینات عده ای استفاده طلب آلت دست می شوند و خود را به هلاکت و زیان می اندازند جز نادانی و غفلت کاری نکرده اند. اغلب اغوا کنندگان و رهبران این آشوبها در گوشه امنی نشسته و دیگران را آلت دست ساخته و به جبهه اول خط گسیل می دارند و هیچ پروائی ندارند که آنها کشته و محبوس و بیچاره شوند زیرا منظورشان بهره برداری شخصی از این اقدام ساده لوحان ساده دل است. این بی انصافان بی رحم از ایمان و ساده دلی و پاک طینتی و القآت بی در پی آنقدر در گوش آنان می خوانند که ایشان را وادار به عملی می سازند که بعد از انجام جز پشیمانی سودی ندارد. مثلی مشهور می گوید: چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

خود را آلت دیگران مساز: چرا نباید این برادران پاک دل ساده لوح کمی فکر کنند و ببینند چگونه آلت دست شده اند. چرا فکر نمی کنند که در اثر مقدمه چینی و ترتیب دادن و ردیف کردن یک مشت سخنان بی مغز حقیقت را در نظر آنها وارونه جلوه داده و آنها را برای انجام عمل خطرناکی تحریک کرده اند؟ چرا این دوستان پاکدل اهل حساب نیستند که فکر کنند عاقبت این عمل بسود چه کسی تمام می شود و با این حساب روشن از اول حقیقت را دریابند نه بعد از انجام کار پشیمانی سودی نخواهد بخشید.

نتیجه گیری غلط: بدبختانه تحریک افراد به آشوب و انجام عمل خلاف نظم منحصر به مواردی که دیگران را اغوا کند نیست بلکه گاهی خود شخص روی مقدمه چینی غلط فکری و افکار نابجا و تعصبات نادرست و منطق غلط که در فکر خود تهیه می بیند از این مقدمات نابجا نتیجه گیری می کند و غافل از آنست که عمل صحیح مولود مقدمات صحیح است و افکار غلطی که زائیده تعصب می باشد نمی تواند نتیجه صحیح درست ایجاد نماید.

یک واقعه عبرت انگیز: در اینجا به عنوان شاهد مثالی می آوریم: در سال ۱۳۴۵ فیلمی رنگی و زیبا از مراسم حج که توسط چند تن از متخصصین تهیه شده بود به معرض نمایش گذارده شد که به زبان عربی و انگلیسی هم دوبله شده و در سایر نقاط جهان آنرا نشان دادند. ارزش این فیلم تنها از جنبه زیبایی و مدرک نبوده بلکه چون برداشتن فیلم و حتی عکس در اماکن مقدسه عربستان سعودی قدغن است تهیه کنندگان آن با زحمت کسب اجازه کرده بودند. البته فیلم نواقص زیادی داشت ولی روی هم رفته بسیار زیبا بود و مردم هم از آن استفاده کردند و عده کثیری آنرا دیدند. برای خیلی اشخاص این فیلم مشوق زیارت بود و در هر حال عظمت اسلام را مجسم می کرد. اما یک جوان اراکی که گویا به اغوای چند نفر

صاحبان کاروان حج که تصور کرده بودند نمایش این فیلم باعث می شود که مردم را از رفتن به زیارت مستغنی می سازد و از این راه لطمه به منافع آنها می خورد به تهران آمده پس از چندین روز کمین کردن و زحمت و مرارت بالاخره سازنده اصلی فیلم را با ضربه چاقو مجروح ساخت.

خوشبختانه چاقو به محل حساسی نخورد و ایشان در بیمارستان معالجه شد. اما در بازجویی جوان مزبور همان مطلبی را گفت که در گوشش خوانده بودند: این فیلم سبب می شود که اشخاص از رفتن به حج منصرف شوند. ملاحظه کنید که بر چه مبنای غلطی این جوان تلقین و تحریک شده بود و این عمل را انجام داد. اگر سازنده فیلم می مرد و این جوان را به قصاص او اعدام می کردند چه عملی صورت یافته بود جز اجرای نظر آن افرادی که به خیال واهی فیلم را بضرر مالی خود می دیدند. چرا این جوان از عقل پیروی نکرد و فریب اغواگران را خورد؟ این خود درس عبرتی برای ساده لوحان متعصب آتشین مزاج تواند بود.

خودداری از بدگمانی: پس ای فرزند از بدگمانی بیجا که بر پایه محکم و منطقی و علم و اطلاع کامل استوار نیست بپرهیز مبادا ترا به عملی کشاند که خسران دنیا و آخرت در آن باشد. بجای کوشش در راه اختلاف و آشوب سعی تو بر آن باشد که هر چه بیشتر ایجاد مهر و محبت نمائی. چه خوشبختند آن کسانی که مانند باغبانان الهی تخم و بذر محبت و مهر را در عالم میباشند. اینها کسانی هستند که ثواب مادی و معنوی نصیبشان است زیرا نخستین محصول این بذر را خودشان درو می کنند و دیگر آنکه به خلق خدا سودها می رسانند. پس شعار تو در زندگی و روش در رفتار و اعمال مانند این کشاورزان راه حقیقت باشد و همواره تخم نیکی در عالم بکار و تا آنجا که قدرت داری این بذر را در جهان پخش کن. سعی کن همیشه محیط نشاط در عالم ایجاد کنی نه حزن و پریشانی و بدبختی. آنها که بخیال رفتن راه اخلاق و درستی می پندارند که موظف به ایجاد غم هستند در اشتباهند. آنها فکر می کنند خنده و نشاط در ردیف ابتذال و هزل قرار دارد و زندگی را بدینسان باید جدی تلقی کرد که ابروها را در هم گره نموده، عبوس شد، قیافه گرفت، از نشاط و شادمانی چشم پوشید و وجود خود را آلوده با ابرهای غم و حزن ساخت تا دیگر مردمان او را جدی بدانند. زهی اشتباه و زهی غفلت.

معنی رضایت از خداوند: آیا فکر نمی کنند که خداوند بشر را در این دنیا خلق فرموده و انواع نعمات را در اختیارش قرار داده برای اینکه از این نعمت راضی و خشنود و شاکر باشد تا خدای مهربان هم از او راضی گردد. (راضیه مرضیه الفجر ۲۸) علامت رضایت و خشنودی، حسن خلق، بشاشت، شادمانی و نشاط است. این یک مسأله بسیار ساده و ابتدایی است که هر کودکی می فهمد که قیافه گرفته و محزون، خلق تنگ و به هم رفته علامت ناسپاسی و نارضایتی و چهره بشاش و شادمان و ابروهای گشاده علامت

رضا و سپاس است. آیا آن خداشناسانی که خود را معتقد کامل و صد در صد می پندارند و در عین حال روش حزن و ترشروئی را اختیار کرده و به مردم تبلیغ و تلقین می کنند از این حقیقت بزرگ آگاهند که چطور با این عمل خود کفران نعمت الهی را به جای می آورند؟

دنیای نشاط: خداوند دنیا را پر از نشاط و خنده و گشاده روئی آفریده است. به سبزه های درخشان و براق نگاه کنید که چطور می خندند و حتی از اشک باران که بر آنها می بارد خنده و نشاط و شادابی آنها فزونی می گردد. به شکوفه های درخشنده زیبا بنگرید که چگونه با زبان حال فریاد نشاط و خنده و شادمانیشان بلند است و به گلهای رنگارنگ که دهان خود را باز کرده و مثل انسانی که از ته دل می خندد و شکوفان و شاداب است توجه کنید. به دریای آرام و اقیانوسهای با نشاط و رودخانه های زمزمه کننده که آواز مسرت حیات را می خوانند و مرغان خوش آوازی که از بامدار تا شامگاه فریادهای نشاط بر می آورند و در هوای آزاد نغمه زندگی را با لحن خوش سر می دهند و به هوای پاک لطیف لاجوردی که عمق بی پایان آن در صحنه آسمان سراسر روح و نشاط است نگاه کنید. به آفتاب خندان که بر هر جا بتابد شادی میآفریند بنگرید، بقدرت شکافتن دانه در زمین و غنچه بر روی گیاه نگاه کنید که همه دهان را به تبسم گشوده اند. آنوقت عبرت بگیرید که این جهان سراسر پر از نغمه های نشاط است. این است آفرینش خداوندی.

حزن و نشاط: آنوقت چه می گویند اشخاصی که اخلاق و دیانت و جدی بودن را در حزن و گریه و زاری و غم و قیافه گرفته و ترشروئی می دانند؟

تبلیغ دانش: انسان نه تنها بایستی راه دانش را بییماید و معرفت کسب کند بلکه باید مشوق و مبلغ آن باشد و با عمل و رفتار خویش این راه را جلوه دهد و در نظر ما مطبوع و زیبا سازد. این پند حکیمانه ایست که می گویم و سعادتت ایجاب می کند که در راه اجرای آن بکوشی.

تعالیم وحدت: ای فرزند برای سعادتمند شدن بایستی در پی تعالیم وحدت باشی یعنی بایستی بدانی که سراسر عالم آفرینش یک واحد است و به هم پیوند دارد و هیچ گونه جدائی و انفصال در آن نیست و جهان هر چه هست در خود اوست و خارجی وجود ندارد و همه یک واحد را تشکیل می دهند و مکمل یکدیگرند و خمیره وجود یکی و روحی که عالم را می گرداند و نیروئی که جهان را به گردش آورده یکی است و این تحولات که در داخل عالم به صورت موجودات و اشیاء انجام می گیرد دائماً در تغییر است. تغییرات و دگرگونیهای است که در داخل خمیره عالم انجام می شود و همیشه بوده و هست و خواهد بود. این حقایق را بایستی چنان درست بخوانی و بفهمی و چنان در وجودت تکرار گردد که جزء وجود تو شود و بدون احتیاج شده که هر خوبی به دیگران کند به او نیز سود می رسد. وحدت بسوی بزرگی فرا

می خواند زیرا کسی که از تعالیم آن پیروی کند رفتار پاکیزه و صحیح اختیار می نماید و محبوب خلق می شود و در امور مادی و معنوی مورد اعتماد می گردد. چه فر و شکوهی بهتر از این احترام متقابل وجود دارد؟ بسوی هوش و دانش رهبر است زیرا همیشه در هر حال مبلغ و مشوق دانش است و آنرا نیروی گرداننده و دینامیسم عالم می داند.

گفتار با ارزش: این است گفتاری گران قدر و پر ارزش که قدر آن از زر خالص بیشتر است و اگر می خواهی سعادت را در آغوش کشی باید از آن پیروی نمائی. این گفتار که با دلیری و وضوح و بدون پرده پوشی به این ترتیب در جهان پخش می گردد باعث شادمانی جهان است و در خاتمه می گویم که این سخن که از من می شنوی ندای هائفی است و بیان لغوی نیست. این ندا به جهان می گوید: در راه وحدت با اخلاص کوشش کنید، این ندا می گوید که ای بشر با وجود اختلاف ظاهری و کوچک در عقاید و ادیان دست اتحاد و اتفاق به یکدیگر بدهید و چون از نظر خداپرستی و حقیقت همه یک هدف واحد دارید پس یک نیروی واحد تشکیل دهید.

سیرالی الله

دوران حیات: درباره برخاستن انسان از خمیره عالمی و طی کردن دورانهائی از زندگی و بازگشت مجدد بسوی منبع و منشاء اصلی سخن گفته شده ولی آنرا دیگران یک مطلب دور از واقعیت زندگی و یک مرحله بسیار بعید که معلوم نیست چه وقت خواهد بود تصور کرده اند. گفته شده انالله و انا الیه راجعون (ما از خدائیم و بسوی او باز می گردیم) اما چگونه از خدائیم و چطور از سوی او آمده ایم و چه وقت بسوی او بازگشت خواهیم نمود و این سیر را طی خواهیم کرد آنقدر این مطلب را بعید از زندگی پنداشته اند که در حکم افسانه ای به نظر می رسد در صورتیکه قضیه به همان سادگی است که ظرفی از آب اقیانوس بردارند و دوباره بدانجا بریزند.

اشتیاق به حق: بلی قضیه به همین روشنی است و من که این حقیقت را به خوبی دیده و در نظرم مجسم گردیده است چنان در اشتیاق رسیدن به حقیقت هستم که روح خود را در زندان جسد می یابم و در چنان حالتی دچارم که هر لحظه این مرغ آزاد می خواهد از قفس فرار کند تا به معشوق واصل شود. این حقیقتی است زنده و روشن.

عمری تلاش: من خود می دانم که عمری دور زده ام و پس از تحولات و طی مراحل و تحمل هزاران مشقت و سختی و ناراحتی و بیچارگی و فشار تازه بسر راه رسیده ام و اکنون خود را آزاد می بینم. این است واقع و حقیقت حال، می خواهی بپذیر یا رشک و حسد ببر اما نباید ناگفته گذارم که در تمام سختیها و مرارتها قانون نشاط را فراموش نکرده و سعی داشته ام تا آنجا که مقدور بوده متبسم و خندان و مسرور باشم. کسانی که در حقایق وحدت موشکافی کرده درست آنرا بیاموزند می توانند به آنچه می گویم برخوردند و بدانند که وقتی کسی از عظمت یک گلستان بهجت افزا آگاه باشد آنوقت به یک قفسی که در گوشه ای از باغ آویخته باشند قانع نخواهد بود و روح او با اهتزاز و بی تابی پیوسته خواهان و آرزومند و مشتاق پرواز و آزادی است. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

روح بشده اسیر زندان حسد	خواهد بگریزد که به معشوق رسد
عمری زده ام دوره رسیدم سر راه	آزاد شدم گر نبری رشک و حسد

شان وحدت الازال

این وحدت نوین جهان لایزال باد	نافذ ز نور رحمت عین الکمال باد
دهرت بساط نغمه وحدت بگسترده	بر خلق حق گذار پیام زلال باد
برخیز و گوش و هوش بده بر ندای حق	بر شأن وحدت آیت قدر و جلال باد
نور غیاب حق بدرخشیده در جهان	بر روی عاشقان حقیقت وصال باد
در روزگار منشاء الهام وحدت است	ابلاغ یوم کامل دین بی زوال باد
منت خدای را که به فرمان ایزدی	پاشیده بذر وحدت دین، اتصال باد
باید قبول کرد به وحدت زنیمن جنگ	راه سعادت اعتصومیت دلال باد
با فتنه و فسون نتوان زیست در جهان	برنامه لازم است که صدر کمال باد
دوران این زمان که ستیز است و اختلاف	نجم خجسته مظهر صبح وصال باد
وین اقتصاد ناقص و آشفته ی جهان	تبشیر راه اعظم و پر اعتدال باد
«حشمت» بیان روشنی از لوح می کند	بر طالبان راه حقیقت بذال باد

دعا و تمنا: امید است پایه بزرگ وحدت ادیان که حقیقت جهان است و تنها در اثر فهم و هوش و علم مردم در عالم استقرار و گسترش خواهد یافت تا ابد برقرار بماند و دیگر مجال پیدا نشود که از فکر و مغز اشخاص خارج گردد و پس از اینکه راه رشد و هدایت را دانستند دیگر از آن بازگشت نکنند.

پیوند با آفریننده: چون وحدت ادیان وابسته به همه ادیان جهان است و پیوند و اتصال ناگسستنی با آفریننده دارد نفوذ و عمومیت و پخش آن نیز با بالهای نور رحمت خداوند انجام می گیرد. عین الکمال یکی از بهترین اوصاف الهی است زیرا آنچه در عالم است بخودی خود کامل نیست و همیشه بسوی تکامل روان است. اما وجود الهی که شامل عموم عالم است قابل تکامل نیست زیرا عین کمال است و کلیه تکاملها برای رسیدن به آن کمال در حرکتند.

جویندگان: این حقیقت را بطور روشن می گویم چون نیتم خالص است و از روی حقیقت بیان شده برای قبول دارندگان پیام من گوارا و شیرین خواهد بود. این پیام این است که اگر می خواهی مشی وحدت را بفهمی نظری دقیق و موشکاف به عالم ببنداز زیرا حقیقت وحدت را از جهان باید فهمید. چه آزمایشگاهی بهتر از جهان برای درک این معانی خواهی یافت؟ احتیاج به آن ندارد که همه جهان را آزمایشگاه بدانی بلکه بهر گوشه و به هر قسمت و بخش که بدان دسترسی داری با نظر دقیق توجه کن تا این نکته بر تو روشن شود که عالم وحدت است. به یک برگ ساده درخت نظر کن تا بدانی که از صدها عناصر مختلف و

آب و هوا و خاک و مواد گوناگون تشکیل شده و حتی نیروی آفتاب و سایر کرات به آن ضمیمه گردیده و همه این نیروها دست به هم داده تا یک واحد برگ را ساخته اند و هزاران از این واحدها به یکدیگر متصل شده تشکیل واحد درخت را داده اند و هزاران واحد درخت بهم پیوند یافته واحد یک باغ را بوجود آورده اند و به همین ترتیب واحدهای مختلف جهان به زمین پیوسته و زمین نیز به فضا متصل است و با سایر کرات پیوند دارد و همه اینها روی هم تشکیل عالم را می دهد. بنابراین با دقت کردن در یک برگ درخت ناچیز می توان حقیقت را بخوبی دریافت نمود.

همه جا وحدت است: به هر قسمت که بهتر می توانی در آن دقت کنی و هر بخش که بیشتر بر آن تسلط فکری و علمی داری همان را مورد دقت قرار ده. هیچ فرق ندارد. همه جا وحدت است. می خواهی در لاابراتوار اندیشه خود به وضع بشر و روابط افراد انسان با انسان یا وضع موجودات زمین، یا نبات یا کرات یا هماهنگی عناصر در عالم یا تشکیل عالم از اتم، یا آب یا هوا، به هر چه میل داری فکر و قوای دماغی را تمرکز ده تا ببینی چگونه وحدت در آنها حکمفرماست. در حقیقت سراسر عالم مثل یک میدان هنری است که از هر سو نغمه ای از وحدت بگوش می رسد. وحدت ادیان نیز همین حال را دارد.

نغمه عالمی وحدت: وظیفه ما در قبال این موسیقی الهی نشاط انگیز که در پهنه جهان هستی بلند است چیست؟ آیا باید از شنیدن آن صرف نظر کنیم و گوشهای خود را بر نغمات آن ببندیم؟ آیا بایستی مانند آن مسافر خواب آلود از شنیدن صوت دلکش مرغان صرف نظر نمائیم؟ سعدی علیه الرحمه می فرماید:

دوش مرغی به صبح می نالید	عقل و صبرم بیرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

اگر هوشیار و عاقل باشیم چشمهای خود را باز کرده تجلیات وحدت را در عالم وجود خواهیم دید و گوشهای خود را تیز کرده آهنگهای دلفریب آنها خواهیم شنید. صدای آن صدای حق و حقیقت است زیرا حقیقتی جز وحدت نیست. توحید و وحدت و اتحاد همه از یک ماده و اصل آنها حاضر راستی و حقیقت موجود است.

چرا مبارک است؟ به همین لحاظ است که وحدت و هر چه در این حیطه باشد و هر که در این راه بکوشد و هر قدمی که در این راه برداشته شود مشمول رحمت و قدرشناسی و عظمت است زیرا چیزی است که مستقیماً با مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت سر و کار دارد.

آشکارتر از آشکار: عرفا می گویند که خداوند از شدت وضوح و آشکاری از نظرها مخفی است چنانکه خود نور، اگر شیئی نباشد که بر آن بتابد پیدا نیست و این به علت وضوح و کمال آشکاری آن نور است.

منظورشان این است که اگر بخواهیم نور را ببینیم لازم است چیزی مقابل آن گذاریم و تجربه آن اینطور است که شب هنگام نور افکنی را بسوی هوا متوجه کنیم. تا وقتی چیزی در مسیر آن قرار نگیرد پیدا نیست اما هرگاه مثلاً پرده ای یا شیئی دیگر مثل هواپیما و غیره جلو آن قرار گیرد سفیدی پرده وجود نور را نشان می دهد یا دسته اشعه ای هم که برخی اوقات از نور افکن های استحفاظی هواپیماها دیده می شود ذرات هواست که توسط نور روشن می گردد.

به عقیده آنها ذات مقدس پروردگار هم تا در مخلوق تجلی نکند قابل رؤیت نیست و این همه تجلیات گوناگون که در سراسر عالم وجود از اشیاء و مخلوقات دیده می شود مظهر وجود او و نشانه اوست. ما هم می گوئیم که برق بخودی خود قابل دیدن یا لمس کردن یا شنیدن یا بوئیدن نیست اما وقتی در اشیاء و آلات مختلفه برقی تجلی نماید بر حسب سازمان آن آلات قابل دیدن، شنیدن و بوئیدن است چنانچه این نوع تجلیات به منزله لامپ است به محض اینکه به برق اتصال یافت تجلی و تراوش می کند. تجلی ذات باری هم در عالم به وسیله روح که امر اوست به همین گونه است.

چرا غایب گویند: بنابراین با اینهمه وضوح خدا را غایب می دانند برای اینکه نمی توانند همه عالم را یکجا بنگرند و بشر چنین احاطه و قدرتی ندارد فقط تجلیات آنرا تا آنجا که برایش میسر و مقدور است می نگرد و ای عجب با اینهمه مظاهر ذات بی چون پروردگار را غایب می دانند در حالیکه واضح و روشن و آشکار و تابان است. در هر حال آن نور آشکاری که غایب می دانند اکنون در جهان درخشیده و روشن شده و همه از آن آگاه می شوند و غیبت به ظهور رسیده است و جای آن دارد که عاشقان حقیقت از این مژده وصال که آنرا فراق و غیبت می پنداشتند جانها بیافشانند. خوشوقتم این حقیقت را بگویم که وحدت ادیان برای جهانیان منشاء الهام گردیده و با صدای رسا حکم: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی.» «امروز دین را بر شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.» (مائده ۳) را بر جهان ابلاغ می کند و آنرا اصلی بی زوال و از بین نرفتنی اعلام می دارد.

بذر وحدت: همچنین یزدان مقتدر دانا و توانا را سپاسگزار است با کمال توفیق بذر وحدت دینی را در جهان پاشید و اتصال ادیان جهان را پایه گزار و مسبب گردید.

وحدت و اسلام: مسلمانان عزیز از همه ادیان دیگر برای قبول این حقیقت آماده ترند و بهتر به وحدت چنگ می زنند زیرا راهنمای آنها فرمایش بزرگ قرآن مجید کتاب پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله است که فرمود: «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» این فرمان عمومی است و مخصوص مسلمین تنها نیست. اگر منظور تنها مسلمین می بود می فرمود: ای جمیع مسلمین چنین اتحادی داشته باشید. ندا عام است و جنبه کلی تام دارد و به تمام افراد بشر خطاب شده است. منظور از ریسمان خدا

چیست؟ منظور همین روابط و پیوندهائی است که عالم وجود را به هم متصل می سازد و همه مخلوقات را به یکدیگر و به آفریننده اتصال داده است. برای تعبیر چنین پیوند محکم و استوار و ناگسستنی وحدت با در نظر گرفتن وضع زمان و شنوندگان و عامه مردم که مخاطب این سخن هستند لفظی بهتر از حبل یا طناب به نظر نمی رسد. بنابراین همه بشریت باید گوش به ندای اتحاد ادیان دهند و از آن پیروی کنند و از مراتب اتصال و پیوند عالمی موجودات تبعیت نموده و خود را به این اتحاد عالمی محکم سازند. البته در اصل اتحاد هست چه بخواهیم و چه نخواهیم منتها مسأله در درک و قبول و فهم است که در عمل می آید و رفتار انسان را با وحدت عالمی موزون و هم آهنگ می سازد.

فتنه و فسون: امروز می بینیم اکثر روابط اجتماعات از کوچک یا بزرگ بر روی پایه های لغزانی بنا شده است. با اینکه همه به چشم می بینند دنیای امروز تا حدودی اتصال و اتحاد را در عمل اجرا کرده و ارتباطهایی در تمام شئون در جهان برقرار گردیده لیکن چون به کنه و ریشه وحدت عالمی وارد نشده اند پایه اتحاد را نیز بر روی ستونهای لرزان نفاق و کینه و خودخواهی و ستیز قرار داده اند. بدین جهت نمی توانند چنانکه باید از مزایای اتحاد بهره برداری نمایند. یعنی به جای اینکه از این قسمت ارتباط و برقراری وصلت استفاده شایان ببرند و معذک چون دقت کافی و تمرکز لازم را مبذول نمی دارند باز هم در صدد نفاق بر می آیند.

برنامه محبت: برنامه وحدت بر اصول محبت و عشق استوار گردیده و پیوند و اتصال آن مهر عالمی است ولی تنها محبت برای درمان دردها کافی نیست و عوامل دیگر هم می خواهد که برنامه را تقویت کند. پس از دانستن حقیقت وظیفه بزرگان و پیشوایان ملتها در همه جهان و علماء و دانشمندان و روشنفکران کلیه اقوام و ادیان است که این حقیقت را درک کرده و وحدت را در بین جامعه خود شایع کنند و ملتها را از این نعمت بزرگ محبت و اتحاد و برادری و برنامه های منظم آن برخوردار سازند تا وحدت و صلح جهانی بطور عملی برقرار شود.

اقتصاد خانواده: بایستی خانواده در امور اقتصادی و مالی برنامه صحیح و قوی داشته باشند و پایه اصلاحات از آنجا شروع شود زیرا اساس اختلافات هم از این امر ناشی می گردد. سپس باید روابط همسایه ها و افراد جامعه بر محبت و حسن نیست و کمک و فداکاری متقابل بنا گردد و وقتی این اصول در خانواده و جامعه اجرا شد به طریق اولی در روابط بین ملتها و دولتها هم تأثیر خواهد بخشید و به جای ایجاد فتنه و آشوب یا انجام اعمال خدعه آمیز پایه کار بر خدمتگزاری به بشریت استوار می شود و چون نیتها پاک شود عمل هم بسیار آسان و روشن و صریح خواهد بود.

شب تاریک و سحر روشن: این نکته بر روشنفکران مشهود است که اگر روزی بحران فعلی بشدت رسید و جرقه های آتشی که در هر گوشه پراکنده است به انبار باروت اصابت کند و جنگ اتمی در عالم برقرار گردد چه مصیبتی عظیم بار می آورد. پس بر زمامداران عاقل و روشنفکر است که با توجه به این حقیقت جلو این بلیه را بگیرند. امید جهان بر پایه این حقیقت است که وحدت را درک کرده و از نعمت آن استفاده کنند و مانع از آن شوند که آتش جنگ و اختلاف عالمگیر گردد. بنابراین ستاره درخشانی که در این تیره شب به نظر می رسد مژده می دهد که صبح وصال نزدیک است کسانیکه در بیابان در ظلمت شب گرفتار آمده و طلوع ستاره درخشان سحری را درک کرده اند معنی امیدواری و مژده روشنائی را خوب می دانند.

هرج و مرج اقتصادی: بی نظمی فعلی اقتصادی که در دنیا حکمفرماست مولود همین بی نظمی است که در واحد خانواده وجود دارد. جوامع نمی توانند بودجه خود را اداره کنند و با وام گرفتن امور خویش را انجام می دهند و ملل نیز تعادل بودجه ندارند و کارشان وام گرفتن از یکدیگر است. عدم تعادل اقتصادی در همه جای دنیا دیده می شود بطوریکه برخی جوامع از زیادی تولید دچار هراس شده و به بحران های سخت دچار می گردند که گاهی مجبورند در اثر این بحران محصولات خود را به دریا ریزند یا بسوزانند در حالی که ملل بسیاری در جهان با گرسنگی دست به گریبانند. در اثر استقرار وحدت و برادری و محبت تعادل بین این افراط و تفریط ایجاد شده و همه دنیا از این نعمت عظیمی که تصور سعادت آن امروز مشکل است برخوردار می شوند. هرج و مرج اقتصادی به انواع صورتها در دنیا وجود دارد و این همه مکتبهای مختلف و راه حل های گوناگون که پیشنهاد شده خود نشانه ای از این هرج و مرج و عدم تعادل است و در عین حال این اوضاع آشفته و بی بند و بار که حکمفرماست بشارتی است که راه معتدلی بوجود خواهد آمد زیرا هر چیزی که به افراط برسد عکس العمل خواهد داشت. این است مطالب روشن و واضح و آشکاری که بی پرده از حقایق الهی بر طالبان راه حقیقت عرضه می دارم و امید است مورد قبول قرار گیرد.

وحدت در خنده

گویم به تو این نکته، چون مصلحتی باشد
بر درگه او بنشین، با صبر توجه کن
ملجاء و پناه توست، آن نور درخشنده
ثابت چو شود بر تو، الطاف خداوندی
هر کس که به او رو کرد، رانده نشود هرگز
آنگاه بیاراید، دل را چو ارم پر گل
عشقی است در آن مامن، مهر است و صفایی مر
وصلیم و به هم پیوند، وحدت همه عالم
ذرات پراکنده، حاصل شده اش واحد
هستی بود از عنصر، افلاک همه هستی
ما آتش و هم آبی، هم باد و همی خاکیم
تاریکی مطلق نی، روشن بود و سایه
عالم همه یکرنگیست، گر نور پدید آید
اشرف به قلم آرد، احکام تجلی بخش
رهبر چو شهاب آمد، در وحدت نورانی
حشمت به غزل گوید، الواح الهی را
مداح و ثنا گوین، بر وحدت امر حق
پیش سخن: اشعار فوق الذکر در تاریخ ۸ / ۹ / ۴۵ گفته شده و به منظور روشنی بیان توضیحی نیز درباره
آن ذکر می گردد و امید است خوانندگان با تعمق و تدبر مطالب بیشتری از آن استنباط کنند. نخست سخن
آنکه این حقایق که گفته می شود جزء حقایق دانستنی است و تا مصلحت و صلاح در ذکر آن نباشد ممکن
نیست از دهان و قلم جاری گردد زیرا هدفی جز خدمت به خلق خدا و سودبخشی و ایجاد محیط رفاه و
سعادت ندارم.

خون و منبع نیرو: علمای مادی می گویند که قدرت بشر در خون او و اجزاء خون است. این سخن تا
حدی درست است. در واقع نیرو بخشی بدن تا حد زیادی از خون پدید می آید و گردش خون است که
حیات به او می بخشد. قدرت لایزال روح که امر یزدانی و نیروی دمیده شده الهی در بشر است به وسیله

آلات و وسائلی که یکی از اهم آنها خون است کار می کند و مرکز این نیرو هم قلب است که مرکز حیات به شمار می رود. بنابراین گزاف نیست که قلب را به خانه خدا تشبیه کنند و تا هنگامی که زندگی برپا است زندگانی و استعدادی که در بشر از طرف خداوند موهبت گردیده بشر را آماده این فیض عظیم ساخته که قلبش خانه خدا گردد و این کار وقتی حاصل شود که هر فرد جامعه نیز با اطاعت از امر خالق و رفتن بسوی او و توجه داشتن به این موهبت قلب خود را قابل اخذ فیض کند تا فیض و لطف و موهبت او را بسوی خود جلب نماید و چون این کشش از دو جانب باشد منبعی از لطف و موهبت برقرار می شود. نیروی الهی در این خانه فعالیت و عمل می کند.

در واقع علت اینکه قلب را مرکز نیروی الهی می دانند آنست که تقسیم خون که در نظر بشر منبع و منشاء حیات است از آنجا سرچشمه می گیرد و نیروی حیات از آنجا پخش و تقسیم می شود و از آنجا است که ماده حیات بخش خون به تمام اعضا و جوارح انسان می رسد لذا مرکز نیرو آنجا است و همانطور که یزدان را منشاء نیرو و فیض بخش عالم وجود می دانند قلب را هم که مرکز وجود آدمی شمرده می شود تشبیهاً خانه نیرو و یا خانه خدا می شمارند.

روح یا منبع نیرو: از آنجا که امر الهی در سراسر عالم برقرار است هر در و خانه ای را خانه او خواهی یافت زیرا چیزی در جهان نیست که قدرت الهی در آن نباشد. پس بیا و فکر خود را متمرکز کن و عبادت از راه تصفیه اخلاق پیش گیر. صبر بورز و عجله را از خود دور نما. با قدرت صبر و حوصله توجه کن و برای کشف حقیقت و پذیرش به این درگاه بنشین و بدان که اگر خود را آماده سازی مشمول مرحمت او خواهی شد و سعادت نصیب خواهد گردید.

بکجا پناه بریم: همین در است که پناهگاه و ملجاء می باشد. کدامست آن نیروی عظیم درخشنده که می شود بر آن اتکاء نمود؟ آن نور درخشان است که هر گاه نقصان یا آشفتگی یا پریشانی یا خللی در موجودات پدید آید فوراً به او خواهد رسید و می توان بهترین پایگاه روح را آنجا جستجو کرد.

دوری از غرور: اما وقتی این مزیت و نعمت عظیمی را بدست آورد و لطف الهی بر او روشن و ثابت و آشکار گردید بایستی از غرور و خودپسندی و تکبر کناره گیری کند و این لطف را بهانه فخر فروشی قرار ندهد تا بوسیله این فروتنی و تواضع و خشوع روز بروز بر منزلت و مرتبت او افزوده شود. این را یقین باید دانست که هر فردی از افراد بشر که بسوی خدا رود محال است او را برانند و دست رد بر سینه اش زنند. هر چه بیشتر به این سوی رود بیشتر از مزایای لطف سیراب می گردد و شایسته منقبت و بزرگداشت و تمجید خواهد شد. چنین شخص موفق خواهد توانست دل خود را رفته رفته با انوار پاک ایمان زینت دهد و قلب را چون باغ ارم لطیف و پر از ریاحین عبیر آمیز سازد و آن را چون بوستانی آراسته با گلهای

زیبا و عطرهاى لطیف بیاراید و به اینطریق صاحب قدر و مقامی خواهد شد. اما غرور خورد کننده است و باعث شکستن انسان می گردد و او را از پای در می آورد.

منبع بی پایان هستی: اینک ای عزیزان، ای صاحبان هوش و ادراک به شما می گویم: در آن مرکز لطف الهی منبع عشق و صفا و پاکیزگی را بی شمار خواهید یافت بی عدد، و بی انتها و بی اندازه زیرا بعدی و حدودی در بین نخواهد بود. از عالم محدود شخصیت قدم به عالم بی انتهای بی بعدی باید گذارد به شرط اینکه در اینباره کسب فیض و معرفت شود.

عالم بی بعدی: می دانید این بی بعدی کدامست و چگونه حاصل می شود؟ همان اتصال و وحدت عالم است زیرا ما همگی با اینکه جدا و منفرد و مستقل بنظر میرسیم بهم اتصال داریم. نه تنها با سایر افراد بشر بلکه با همه مخلوقات و موجودات متصلیم. در اقیانوس بسیاری موجودات از گیاهان و حیوانات و میکروبها و ذرات وجود دارد که همگی آنها از همان منبع اقیانوس به وجود آمده اند و همه در آن زندگی می کنند و می میرند و تحول می یابند.

اتصال و پیوستگی: با اینکه موجودات دریا در ظاهر از هم جدایند ولی به هم متصلند، بهم مخلوط می شود، باز از هم جدا می گردند، و باز بهم می پیوندند و یکی می شوند و باز از هم فاصله می گیرند و باز فاصله از بین می رود ولی یک نفر ناظر که از بیرون اقیانوس را می بیند به آسانی در می یابد که این همه واحدهای جدا که در آنست در حقیقت جدا نیستند و به هم متصلند و یک واحدند. وحدت آنها بوسیله همان اقیانوس تأمین می شود که خود یک واحدی است به نام یک اقیانوس.

وسایل پیوستگی: ما هم در این عالم اینطوریم و بوسیله هوا، موجودات هوایی، اتمها، اشعه، انوار و بسیاری کمربندها و اتصالهای نامرئی در زمینه ای شبیه به همان آب اقیانوس به سایر موجودات پیوند داریم و اصلاً جدایی در بین نیست بلکه به هم متصلیم و پیوسته یعنی وحدت. وحدت ما و سایر عناصر عالم و اینهمه پدیده های ظاهراً جدا و منفصل و باطناً متحد بوسیله وحدت عالم بی انتها تأمین می گردد که می توانیم در عالم حقیقت آنرا یک پیکر ببینیم و بصیرت و قوه دید قوی فکر ما می توانیم این پیکر نامتناهی را که عالم نام دارد در مغز تصور کند.

نتیجه واحد: هر چند ذرات و اجزاء ظاهراً پراکنده اند و دور از هم زندگی می کنند ولی حاصل کار و زندگی آنها واحد است. هر کجا بنگریم عدد و افراد خواهیم یافت. مثلاً این بدن انسان است که از میلیاردها سلول و میکروب و اجزاء ریز زنده ترکیب گردیده که هر یک بکار خود با نهایت جدیت و علاقه مشغولند و شاید اصلاً پی نبرند که برای چه کار می کنند و شاید ندانند که حاصل تمام زندگی و کوشش آنها صرف واحدی می شود که بدن انسان نام دارد.

در ظاهر جدا و باطن مربوط: اگر هر کدام از این ذرات را جدا جدا مورد توجه قرار دهیم آنرا مستقل خواهیم یافت. وقتی یک دانشمند زیست شناس به بدن انسان می نگرد در قسمتهای مختلف آن بسیاری از انواع این موجودات زنده را پیدا می کند. این چیست؟ گلبولهای قرمز و سفید خون است، غدد لنفاوی است. این چیست؟ سلولهای است که سلسله اعصاب را تشکیل می دهد. سلولهای است که گوشت و پوست او را می سازد، موجودات زنده ای است که استخوان او را درست کرده. انواع و اقسام در آن موجود است.

عالمی در یک انسان: به راستی خود یک عالمی است. بدن انسان که در هر گوشه از آن موجودی با خصوصیات و شکل جداگانه مشغول کار است در هر قسمت میلیونها و میلیاردها از این کارگران فعال بدون اینکه بدانند چه می کنند و برای کی کار می کنند با نهایت قدرت اثر وجودی خویش را بروز می دهند و وظیفه خود را به منصف ظهور می رسانند.

حاصل ذرات پراکنده: عجب غوغائی است. یک عالم کوچک با تمام عجایب و با کارگران بی شمار مشغول کارند. اما این همه ذرات پراکنده حاصلش چیست؟ یک واحد که آنرا بدن انسان می نامند. بلی یک واحد، همین بدن من و بدن شما و بدن هر فرد که شما تصور کنید. این بدن واحد، عالم پر غوغائی است که از ذرات پراکنده تشکیل شده و نتیجه همه این ذرات پراکنده این واحدی است که می بینید. عالم را نیز به همین ترتیب قیاس کنید زیرا بدن انسان عالم کوچکی نظیر عالم بزرگ است.

هر کدام در عالم خود عالمانند: نه تنها انسان بلکه هر حیوانی، هر نباتی هم عالمی در خود پنهان دارد. راستی این است، که نقشه واحدی بر همه عالم حکمفرمائی می کنند و وقتی ما توانستیم مثلاً اسرار وجودی یک بشر را بیابیم، به یک الگو و نمونه دسترسی یافته ایم و از روی این الگو می توانیم سایر پدیده ها را هم بفهمیم و نمونه کل عالم را از این جزء که شبیه آنست در یابیم. به همین لحاظ است که گفته اند: هر که خود را شناخت خدای خود را شناخته است «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

هر کسی مشغول کار خود: پس واحد را در انسان شناختید در حالی که این انسان از میلیاردها ذرات پراکنده که هر یک نوعی هستند ترکیب یافته که همه دست به هم داده اند همکاری می کنند هماهنگی دارند، کارشان موزون است. به یک هدف و مقصد و یک نتیجه می رسد که همان گذراندن زندگی انسان است. ذرات عالم وجود نیز اینطور است. با اینکه هر کدام در مقام خود مشغول کارند و شاید از همدیگر و از کل عالمی که برای آن کار می کنند خبر ندارند اما مانند سلولها، گلبولها و میکروبهای بدن انسان نتیجه کار همگی به نفع عالم تمام می شود و از این همه ذرات پراکنده وحدتی بوجود می آید که همانا وحدت کلی است. آیا این موضوع یک مژده پر مسرت و پر قیمت برای عالمان نیست؟ حالا که دانستیم کل عالم

از ذرات پراکنده متحد المقصد و یک هدفی بوجود آمده اجازه می خواهم کمی مطلب را بشکافم و مورد تجزیه قرار دهم تا مراتب روشنتر گردد.

عوامل تشکیل دهنده هستی: گفته شد که آنچه در عالم وجود است با وجود ظاهر متفاوت و قیافه ها و اشکال گوناگون و خواص مختلفه همگی دست به هم داده عالم را بوجود می آورند که مرا از آن همان هستی است: مجموعه هستی اما این هستی از چه تشکیل گردیده؟ هستی از عناصر بوجود آمده که در واقع سربازان مختلف الشکل و در باطن متحدی هستند که برای هر یک وظیفه ای جدا معین گردیده و هر کدام بخاطر انجام وظیفه ای که دارند به شکل مخصوص ترکیب شده اند. عناصر همانهایی است که آنها را امروز element یا عنصر می گویند و تعداد قریب یکصد عدد آن کشف شده از قبیل اکسیژن، هیدروژن، طلا، مس، گوگرد، هلیوم و غیره و غیره که بشر هر چند یک بار بنوع جدیدی از آن پی می برد و بر فهرست عناصر شناخته شده می افزاید و تعداد آن را می توان در واقع تقریباً ۲۳۶ عدد دانست که بعداً همه کشف خواهند شد. این عناصر است که با ترکیبات بیش و کم خود همه اجسام عالم را بوجود می آورند. در هر جسمی که شما در عالم می بینید همه این عناصر موجود است متنها کم و بیش دارد و ترکیبات آن جسم و مقدار عناصر موجود در آن (از لحاظ کمی و کیفی) با یکدیگر متفاوت است. اما در باطن همه از عنصر است. واحدهای افلاک و کرات: واحد مهمی که بایستی نخست مورد توجه ما قرار گیرد افلاک و کرات است که نزدیکترین آن به ما همین کره زمین است که در آن بسر می بریم. این کره مثل همه چیز از عناصر بوجود آمده که مقدار و ترکیب عناصر آن به طرز خاصی است که مخصوص زمین می باشد. وجود ما و شمه افراد بشر و وجود حیوانات و درختان و آنچه موجود که شما جاندار می شناسید و آنچه که بی جان می دانید (که آنها هم از روح و حیات باندازه خود برخوردارند) جزء این زمین هستند. یعنی چه؟ یعنی اجزائی هستیم که بدن واحد زمین را تشکیل می دهیم.

واحدی به نام زمین: همانطور که سلولها و گلبولها و یاخته ها و میکروبیهای پراکنده رویهم جسم ما را بوجود آوردند ما موجودات مختلف به ضمیمه همه حیوانات، همه حشرات، همه نباتات و هر چیز دیگر جسم زمین را تشکیل می دهیم و این زمین هم یک موجود واحد زنده ایست که زندگی مخصوص بخود دارد حرکت می کند انواع حرکات مختلفه دارد، در دلش مثل درون ما غوغایی از حیات و حرارت است و برونش مثل برون ما پر از موجودات و میکروبیها و سلولهاست. نسبت ما به زمین شاید در حدود نسبت بزرگی یکی از میکروبیهای پوست به بدن شما بلکه کوچکتر باشد. بلی ماها جزء بدن زمین هستیم بدون اینکه بدانیم. همانطور که میکروب جزء بدن ما هم از بدن ما خبر ندارد. زمین هم از فرد فرد ما خبر ندارد کما اینکه ما از فرد فرد میکروبیهای بدن خود بی خبریم.

افرادی به نام کرات: این بود مختصری از جریان واحدی که زمین نام دارد. واحدی را به نام بشر که خودتان باشید تجزیه کردیم. واحد بزرگتری را به نام زمین که از آن آگاهی مختصری دارید دانستید. اینک بدانید که واحدهای دیگری هم هست به نام افلاک. یعنی همانطور که در زمین تنها بدن شما نیست بلکه میلیاردها از امثال شما وجود دارد واحد به نام زمین یا فلک هم تنها نیست و میلیاردها از آن در عالم وجود هست. اینها هم مثل بشر تشکیلاتی دارند، اجتماعاتی دارند که وضعشان بعلت اقتضای وجودی خیلی مرتب تر و منظم تر از بشر است. مثلاً منظومه شمسی با افلاک و اقمار فرعی یک خانواده را تشکیل می دهند که آنهم خود واحدی است. میلیونها از این واحدها دست به هم داده تشکیل کهکشان را می دهند که آنهم یک واحدی است: به نام یک کهکشان. هزاران کهکشان دست بهم داده تشکیل مجموعه سحابی را می دهند و خلاصه همینطور تشکیلات سلسله مراتب پیش می رود تا اینکه تشکیل عالم واحد را می دهند. اجزاء عالم هستی: پس ملاحظه فرمودید که هستی از عناصر است و افلاک که مجموعه جهان را بوجود می آورند هستی هستند و اجرامی که جهان را بوجود می آورد از همان اجرامی است که در بدن ما هست. هم ما جزء اجرام جهان هستیم و هم اجرام جهان از ماست و ما از آنهایم و آنها از ما هستند و همه اینها بهم مخلوط و در هم ادغام هستند و این وحدت بهترین عدالت و معدلت است و عدالت واقعی و ایده آلی که ممکن است به تصور آید همین است. آیا این درس بزرگی برای جهانیان نبود؟

عناصر قدیم: همان طوری که بیان شد همه عناصر در وجود ما هست و عناصر نیز در بالا بیان گردید در زمان سابق عناصر را چهار می دانستند. آتش و آب و باد و خاک اگر عناصر را منحصر به همین نیز بدانیم در بدن ما همه آنها وجود دارد. آتش همان حرارت است که زندگی و حیات ما بسته به آنست. دائماً بدن ما احتراق بوجود می آید، اکسیژن می سوزد، خون می گردد و گرم می شود. اگر این گرما از بین برود حیات به این صورت هم از بین خواهد رفت. بدن انسان از آب تشکیل شده و اگر چند روزی آب به انسان نرسد خواهد مرد در حالی که طاقت گرسنگی او بیش است. باد منظور همان هوا و موجودات هوایی است که دائماً استنشاق می کنیم و خاک منظور عناصری است که بدن را بوجود آورده اند ما از آن اجرام هستیم و بدن ما حال مزرعه ای را دارد که این مواد در آنها بثمر می رسد، کشت می شود، محصول می دهد.

مسئله نور و تاریکی: نکته مهم دیگری که یکی از بزرگترین مطالب اساسی عالم خلقت است و مدار دین و فلسفه و حکمت و علم بر آن می چرخد خدایی است که در عالم تاریکی مطلق نیست زیرا سراسر عالم نور و درخشندگی و حیات و فعالیت و حرکت است. آنچه تاریکی به نظر ما می رسد نسبی است. مثلاً کره زمین پشت به خورشید می کند موقتاً از نور محروم است ولی در همین تاریکی هم عنصر روشنائی هست

چنان که دید اشخاص نسبت به یکدیگر تفاوت دارد. دید مردمان سابق که این نورهای مصنوعی را نداشتند خیلی تیزتر از امروز بود. دید مردمان بدوی و بیان نشین در تاریکی غیر از دید شهر نشینان است که چشمان آنها در اثر اعتیاد به نور چراغ ضعیف شده. روشنائی بیابان غیر از شهر است. دید حیوانات با هم فرق دارد و حیوانات بدون چراغ می توانند راه خود را پیدا کنند. پس تاریکی در بین نیست و باید آنرا روشن و سایه نام نهاد. چراغها و منابع نورهای شهر مثل چراغ برق، چراغ نفت و غیره نیز که عملشان اشتعال و احتراق یا فعل و انفعال الکتریسته است آنها هم از منبع نیروی عالم سرچشمه می گیرند.

نور مطلق است: پس تاریکی اصلاً نیست و هر چه هست سایه و روشن است. عالم مرکب از همین سایه و روشنها است و اصلاً تاریکی مطلق در بین نیست. این نکته را تنها در ظاهر نباید نگریست در باطن نیز چنین است. در افعال و صفات نیز همین حکم جاری است. بدی مطلق وجود ندارد. شر در بین نیست زیرا شر و بدی عدم است و عدم چیزی نیست و وجود ندارد. همه چیز خیر و خوبی است منتها سایه روشنهایی است. سراسر هستی تابنده است و این خود بزرگترین مکرمت و لطف الهی برای بشر است و علامت و نماینده وحدت است زیرا همان نور واحد است که به صورت سایه روشن جلوه می کند. همین اشاره کافی است تا موقعی که مصلحت باشد مطلب بهتر شکافته گردد.

این است عالم وحدت: آری این است عالم وحدت و این است عالم یکرنگی که از نور بوجود آمده است. این نور سراسر عالم وجود را فرا گرفته و منبع نیروی تمام موجودات همین نور است. قدرت و نیرو از او است. زیرا روح از اوست روحی که از امروز فرمان او طلوع کرده است. نیروی انسان نیز از همین روح است این است. یک مسئله بزرگ و بزرگترین مسئله بشریت.

سخن پایان: آن کس که این کلامها را به رشته تحریر در آورده با کمال اشتیاق بدین کار پرداخت چرا که مصلحت وجودیش این است. بلی این است وحدتی نورانی درخشنده و تابان که چون تیر شهاب به عالم تجلی کرده.

خواننده عزیز این بود سخنانی از حق و حقیقت که به صورت شعر و نثر بیان شد امید است که در آن حقایق را روشن بینی چرا که این مکاشفتی است و مرا که از شوق و خلوص درونم مشتعل است مداح یزدان یکتای واحد و ثناگوی وحدت عالم خواهی دید. شما هم ای خواننده عزیز امید است از این موهبت الهی استفاده کنید و از این فیض بی پایان عالم بهره برداری نمائید. بفرمائید درها باز است و آغوش عالم برای پذیرائی مخلصان گشاده است.

نتیجه: نتیجه ای که از مقاله فوق گرفته شد وحدت موجودات عالم با وجود تنوع ظاهری آنها بود. حال که بر ما ثابت شد که وضع عالم چنین است آیا جای آن ندارد که بگوییم ادیان که از هر لحاظ و هر حیث به

هم نزدیک و شبیه اند و جملگی فرستاده از جانب خدای یکتا هستند و ایده آل همه آنها در تمام دوران بشریت یکی یعنی خدانشناسی و خداپرستی و سپاس از ایزد یکتا و خدمت به عالم بشریت بوده است کاملاً با یکدیگر وجه مشترک دارند؟ لذا بایستی وحدت داشته و پیروان آنها متحد و برادر وار در راه حقیقت و خدانشناسی و ترقی معنویات بر طبق دانش روزگارم بردارند و دستجمعی بسوی خداوند قادر متعال حرکت کرده در این قرن مشعشع بازار دین را چنانکه باید گرم و فروزان دارند و همه پیغمبران را فرستاده از جانب یزدان مقتدر مهربان دانسته و به آنها احترام گذارند.

مظاهر وحدت در جهان

آنکه در کشتی نشیند بی خبر باشد ز حال هر غریق تا نگرده غرق در دریای وحدت کی کند طی طریق
از عنایت جلوه از حق می نماید اتحاد معنوی با خلوص نیتی درک معانی کن تو با فکری عمیق
اتقادی کن ز وحدت تا بیاموزی دروس معرفت این نشان مظهر نور ظهور است و حسابی بس دقیق
بعد ظلمت روشنی آید به مانند شب و روز جهان پس به اخلاق و صفات محسنه تجهیز شو مرد شفیق
انعکاس عشق اکبر در اتم بین تا کنی تصدیق ما اشتیاقی بر لقای حق بود معلول وحدت ای رفیق
لکثرون عاشق صفت گردد به دور هسته در قلباتم گز جدا سازند آنها راز وحدت آنچنان آرد حریق
بذرافشانی کند «حشمت» چو خوراند رطلوع صبحدم هان به عزم استواری شوپی تحقیق با قلبی رفیق
تأمین در کشتی: آن کس که در کشتی امن و امان نشسته است از آنکه در دریا غرق و مشغول دست و پا
زدن است خبر ندارد مثلی است معروف که می گویند سیر از گرسنه آگاه نیست و داستان گلستان را به
خاطر دارید که غلامی از کشتی می ترسید و بی تاب می کرد و هر چه خواستند ساکنش کنند فایده
نبخشید تا اینکه دانشمندی که در آنجا بود دستور داد او را در آب افکندند و بعد او را گرفتند. این بار
چون مژه غرق را چشیده بود وجود کشتی را مغتنم می دانست.

زمینه الهی وحدت: اگر زمینه الهی برای آموزش بشر فراهم نمی گردید دنیای امروز نمی توانست با سخن
و تبلیغ معنی وحدت را بفهمد. سوانحی که در دنیا اتفاق افتاده و جنگها و اختلافاتی که پیش آمده و دنیا را
به حال غرق در باتلاق افکنده است بهترین درس عملی برای بیدار ساختن بشر و آماده کردن او برای قبول
وحدت است. امروز در دنیا دو حالت متضاد حکم فرماست که بسیار عجیب است. از یک طرف چون بر
حسب مشیت الهی عالم بسوی وحدت پیش می رود دنیای امروز هم از هر لحاظ و جهت به این حقیقت
نزدیک می شود.

اعمالی در راه توفیق و اتصال صورت می گیرد که بسیار پسندیده است مانند کوشش زمامداران ملل
مختلفه برای توافق در کم کردن سلاح ها و جلوگیری از جنگ اتمی و میکربی و ممانعت از آزمایشهای
مضره هسته ای. اما از سوی دیگر جرعه های اختلاف در نقاط مختلف جهان بروز می کند به طوری که
شیخ خطر را در مقابل چشمها مجسم کرده است.

وحدت می گوید که آن رشته اعمالی که به نفع اتحاد و اتصال است ممدوح است و آنچه موجب اختلاف
می باشد مضر و ناشایسته و اگر زمامداران محترم و روشنفکر و بشر دوست دول بجای اختلاف و جنگ
همت خود را صرف ایجاد وحدت و اتحاد و جلوگیری از جنگ نمایند. بسی بهتر و نیکوتر خواهد بود.

ساعت H: فرانسویان مثلی دارند که وقتی یک امری ضرورت فوق العاده و آنی داشته باشد آنرا ساعت H می نامند و می گویند ساعت H فلان موضوع فرا رسیده است. ما هم می گوئیم در دنیای امروز ساعت H وحدت فرا رسیده زیرا اختلافات و تنازع و دشمنی در افکار که مستقیماً به زیان بشریت است خطر بزرگی برای موجودات جهان بشمار می رود.

تعصب در افکار: اگر متمسکین و طرفداران مرامهای گوناگون درست فکر کنند می بینند به مطالب کوچک فرعی بی ارزشی تعصب یافته اند و در اصول با یکدیگر اختلافی ندارند و با دقت و تعمق خواهند دید که همه طالب یک هدف و روان بسوی یک مقصدند منتها راه های مختلف و وسایل نقلیه مختلفی اختیار کرده اند. آیا سزااست افرادی که به یک مقصد روانند ولی از راه های مختلف می روند با هم مبارزه نمایند؟ آیا بهتر نیست که راه الهی مستقیم و کوتاه جستجو کنند و دریابند و نیروی خود را صرف رفاه و آسایش جهانیان نمایند.

اختلافات دینی: اختلافات دینی و عقیده ای با اینکه در اثر پیشرفت علمی بشر و ضعف کلی ادیان کم و ضعیف گردیده هنوز به قدرت و قوت خود باقیست و گاهی با نهایت شدت بروز می کند هنوز در تخیل اکثریت مردم جهان نظر کینه و بغض و نفرت و نجاست نسبت به پیروان سایر ادیان برقرار است. هنوز در هندوستان فرقه ای از ابناء بشر را که مثل همه مردم روح و جسم دارند نجس می دانند و به آنها دست نمی زنند و اجازه نمی دهند که شغل آنها را اشغال کنند بلکه باید به پست ترین کارها پردازند. هنوز پیروان یک دین به پیروان ادیان دیگر به نظر یک فرد عجیب و غریب مانند یک حیوان یا یک موجود شیطانی و خارق العاده نظر می کنند.

وضع فکری بشر: منتسکیو عالم شهیر اجتماعی فرانسوی در کتابی بنام «نامه های ایرانی» که به بهانه مکاتبه یک ایرانی مقیم پاریس با یک ایرانی مقیم ایران بسیاری اشتباهات اجتماعی عهد خود را بیان می سازد در یک جا چنین می گوید که ایرانی مزبور توسط یکی از دوستان فرانسویش به یکنفر فرانسوی دیگر معرفی شد. وقتی که شخص مزبور گفت: «این آقا ایرانی است» طرف با نهایت تعجب اظهار داشت: آقا ایرانی است، عجب! چطور ممکنست ایرانی بود؟ فکر کوچک آن مرد نمی توانست قبول کند که غیر از فرانسویان کسان دیگری هم در دنیا هستند. همین طور افرادی که به یک دین معتقدند نمی توانند قبول نمایند که دیگران که به آن دیانت معتقد نیستند آنها هم جزء طبقه انسان و مخلوق خداوند سبحان هستند. غرق شدن دنیا در این گونه اختلافات که اشاره ای به آن شد بخاطر آنست که قدر وحدت را بشناسد همانطور که آن غلام پس از افتادن در آب قدر کشتی را دانست. از این سوی مسئله که نظر کنیم می بینیم قدر این وحدت را نیز کسی می شناسد که در آن کاملاً وارد شود و در حقیقت در معنی آن غرق شود و

لذت آن را بفهمد و آنرا آزمایش کند و الا با شنیدن توصیف و تعریف دو را دور نمی توان به حقیقت پی برد مگر به وحدت ببینند، و آنرا سرمشق زندگی خود سازد.

تفکر در مجموعه مخلوقات: اینک این حقیقت بزرگ را در معرض افکار روشنفکران دل آگاه قرار می دهیم و می گویم: به همه مخلوقات بنگر که در عین حال که دارای جسم اند اما به خود قائم نیستند و تا نیروئی به آنها فیض ندهد به جنبش و زندگی نمی افتند. در عالم مادیات هم همین حکم جاری است. مثلاً در دنیا هواپیما زیاد است و ممکنست صدها هزار عدد از آن در سراسر جهان وجود داشته باشد که هر کدام به تنهایی هواپیمائی مستقل مشاهده می شود اما اینها به خود قائم نیستند. حرکت آنها در اثر سوخت (بنزین) می باشد. پس این هواپیماها که ظاهراً جدا هستند از لحاظ نیروی حرکت و زندگی و سوخت بهم متصلند زیرا از یک منبع فیض برخوردارند.

اجسام عالم همه همین حکم را دارند و دور عین جدائی و تنوع و اختلاف ترکیب و شکل و رنگ و هیئت و اندازه نیروی محرکه همه آنها روح است که می توان آنرا انرژی، قدرت یا حرکت خواند و تغییر نام در ماهیت آن تغییری نمی دهد. این است که از لحاظ فیض معنوی هم بهم پیوسته اند. این بود اتحاد معنوی همه موجودات و اشیاء عالم که جلوه ای از عنایت حق می باشد که اگر با خلوص نیت و تمرکز و توجه در این باره تفکر عمیق و موشکافی نمائی درک خواهی کرد.

نه تنها از لحاظ روح بلکه اجسام عالم از لحاظ عناصر هم بهم پیوسته اند و همان عناصر در همه بیش یا کم وجود دارد. از لحاظ ذرات و هوا و عوامل جوی هم به یکدیگر پیوسته اند زیرا همه از اتم ترکیب یافته اند. پس بگوئید جدائی کجاست و چطور می توان آنها را جدا دانست؟ کدام قدرتی است که بتواند بین آنها جدائی بیفکند یا جدائی بین آنها تصور کند؟

درس معرفت: این است دروس معرفت که از ناحیه وحدت بیان می گردد و کسی که می خواهد از این دروس نتایج درخشان برگیرد بایستی با فکر و عقل و تدبیر اطاعت و انقیاد را هم پیشه سازد زیرا با سرکشی و خودبینی هیچ کس موفق به ازدیاد دانش خویش نخواهد گردید.

توجه به این حقیقت موجب پدیدار شدن روشنائی است و این روشنایی نشانی از روشنائی کل عالم است که در دنیا ظاهر می گردد و در واقع مظهر ظهور است که با حسابی دقیق معین شده و با سرنوشت عالم توارد و تطبیق دقیق پیدا کرده است.

این قاعده دنیا است که بعد از هر تاریکی روشنی بوجود می آید و این درس را از شب و روز کره زمین می توان گرفت که همیشه شب آستن روز است یکی از شعرا می فرماید:

پایان شب سیه سپید است

در نومیدی بسی امید است

در یأس امیدواری است: بنابراین کسانی که از ظلمتهای اخلاقی جهان دچار یأس شده دل به نومیدی داده و می گویند دیگر اصلاح نخواهد شد و روز بروز دامنه فساد و خرابی بیشتر می شود و هیچ امیدی به بهبودی نمی توان داشت و کار از کار گذشته و جهان رفته رفته بیشتر بسوی تاریکی می رود باید خوشبین باشند و بدانند که خداوند جهان را بخود وانگذاشته و زمام آنرا رها نکرده و قدرت حضرتش بالاتر از این است که بگذارد فساد پیکره جهان را فاسد نماید. مشیت الهی بر این است که این ظلمت ها و نورها را پشت سر هم ظاهر کند تا عبرت جهانیان باشد. خواست خداست که بعد از شب تاریکی روز روشن پدید آید. بعد از هم و غم و حزن شادمانی و سرور ایجاد کند و بعد از خرابی آبادانی آورد.

چرا نومیید باشیم: این قاعده کلی جهان هستی است و به هر کجا بنگرید مظاهر آنرا می بینید و استثناء ندارد. پس چرا نومیید باشیم و دل به یأس بسپاریم. وظیفه ما این است که اکنون که جهان دوران ظلمت را گذرانده و لاجرم وارد روشنائی می شود با خرسندی و سرور و آغوش باز خود را برای این دوران ظهور تابناک آماده سازیم همانطور که پس از خواب شب از بستر خمودگی بر می خیزیم، نماز می خوانیم، ورزش می کنیم، شستشو و استحمام می نماییم و خویشتن را برای زندگی روز تازه ای آماده می سازیم. بلی پس از شب تیره نیز بایستی برای روز روشنی که در پیش است حاضر شویم و حاضر شدن ما به این ترتیب است که خود را با اخلاق حسنه مجهز سازیم.

اگر دیگران خود را با اسلحه مخرب و خانمان برانداز و برادر کش تجهیز می کنند و برادران نوعی را دشمن می شمارند ما خود را با سلاح اخلاق، محبت، انسانیت، وحدت، دوستی، مدارا، صفا و صلح مجهز می کنیم و آنقدر بر این تجهیزات الهی می افزاییم که نیروی ما در هنگام طلوع روز روشن بسیار ارزنده و قوی خواهد شد.

قدرت اسلحه طرف را می کشد و پیش می رود اما نیروی ما دشمن را دوست می کند و هر قدم که جلو می رود بر قدرت اتحاد و محبت خود می افزاید و با پیوستن دلهای بیشمار دوست و دشمن لحظه به لحظه قوی می گردد و همچنان بر قدرت خود می افزاید و باز هم قویتر می شود تا جائیکه با قدرت وحدت نورانی خود تمام دلهای را تبدیل به یک نیروی واحد که هیچ سلاح مخربی یارای مقاومت در برابر آن نیروی عظیم نخواهد داشت می سازد.

ادیان الهی که امروز قدرتهای پراکنده ای هستند بهم متصل شده نیروی عظیمی در طریق خداشناسی و خداپرستی بوجود خواهند آورد و خدا ناشناسان را تحت الشعاع قرار خواهند داد. ای یاران وحدت و عزیزان من این است سلاح معنوی شما و قدرت روحی پاکیزه ای که حاصل خواهید نمود.

عشق اکبر عالم: بدانید که تقدیر و اجبار و عشق اکبر عالمی است که اتم ها را مبتلا به محبت کرده است. گردش الکترونها به دور هسته برای چیست؟ گردش کرات به دور شمس خود به چه منظور است؟ اینهمه گردش ها که از ذره تا افلاک انجام می شود به چه مقصود صورت می گیرد، همه اینها انگیزه عشق است. نیروی شگرف: پس از اینکه به نیروی شگرف عشق پی بردید آنوقت قانع خواهید شد که عالم بر مدار عشق استوار شده و حرکت کلیه موجودات عالم به خاطر لقای حق و ملاقات و وصل است.

درس اتم: گردش اجزاء اتم بر دور هسته و گردش کرات به دور یکدیگر که بشر امروز به نیروی علم و تجربه دریافته است درس بزرگ اخلاقی و معنوی نیز به شمار می رود. این درس با صدای رسا به ما می گوید که افراد بشر نیز بایستی مانند اجزاء اتم به دور یکدیگر مشتاقانه بگردند و دایره محبت را حفظ نمایند و از نفاق و جدائی بپرهیزند.

در این صورت که با فطرت و طبیعت عالمی هماهنگ خواهند بود. بر عکس اختلاف و جدا شدن آنها از یکدیگر به منزله جدائی اجزاء اتم از یکدیگر است که ایجاد بمب وحشتناک و خانه برانداز اتمی خواهد کرد. این پندی است که به ما می آموزد که باید بین عالم بشریت همیشه وحدت و یگانگی و صمیمیت برقرار باشد. هرگاه از یکدیگر جدا شوند همان حال اتمهای بمب اتمی را پیدا خواهند کرد. این است حقایقی که طلعه ها و نور پاشیهای مقدماتی و اولیه آن که مانند طلوع آفتاب در هنگام بامداد است بیان گردیده و امید است با عزمی استوار و تصمیمی راسخ در پی تحقیق برائی تا حقیقت را دریابی و بوحدت نوین جهانی جنگ زنی تا کامیاب گردی.

طرز تحقیق: در اینجا لازم است نکته ای را تذکر دهد که در هر امری ولو تحقق علمی یا اخلاقی یا فلسفی در عین استواری عزم و قدرت تصمیم بایستی قلب رقیق داشت یعنی از خشونت و آزار ولو به عنوان علم خودداری کرد نه مانند کسانی که حیوانات را زنده تشریح می کنند یا در تبلیغ اخلاقی خشونت و سرزنشهای تند به خرج می دهند.

مخصوصاً این درس عبرتی است برای آن دانشمندان که به خاطر تحقیقات علمی موجودات را زنده زنده تشریح می نمایند یا در معرض شوکهای برق و آزارهای مختلف قرار می دهند. آیا اینها قلب آهنین دارند و رقتی به حال حیوانات بی گناه که حق حیات در دنیا ندارند نمی کنند. البته اینها مدعی هستند که موجودات کوچکتر را باید فدای مصالح بزرگتر بشر و عالم ساخت. این درست است ولی بایستی بکوشند همان نتیجه را با طریق دیگری بگیرند که موجب آزار حیوانات بی گناه و بی دفاع نشوند. وحدت چون همه موجودات را دوست می دارد این عمل را شایسته انسانیت نمی شمارد. تو خواه از سخنم پند گیر و

خواه ملال

فریاد عشق

اگر که چشم گشائی صلاى عشق بر آرى
چه گویمت که رهیدن ز دام و از همه قیدی
بگو به پیک خرد، هان که عشق بر دور بودت
عنان عقل ستاند نه صبر ماند و نه طاقت
بقای عالم عشق است و هم روان شنو ای دل
به لحن عشق ببندیش و بین سخن که چه گویم
چنین بود چه کند عاشق وظیفه شناسی
در استان عطا «حشمت» ار زند سر دعوی

فریادی از عشق: هر گاه این مطالب را که بیان گردید با چشم بصیرت بررسی کنی و بدانی که با اصل عالم چه رابطه داری و پس از انجام این مأموریت جهانی به کجا می روی و اصلت کجا است آنوقت فریاد عشقت بر می خیزد و هر چه درک و بینائی و تفکر و تفقه و موشکافیت در استنباط واقعیات بیشتر باشد فریاد این عشق بیشتر خواهد شد.

تو هم توجه کن: حالا که درى گشوده شده است بیا کنار هم بنشینیم، در گوشه ای صحبت کنیم تا وحدت با کمال شکوه برقرار شود. این در رحمتی است که در مقابل بشر گشوده می شود. درباره آن دقت و توجه کنیم تا بهتر بفهمیم منظور وحدت هم عین یگانگی و یکرنگی است. در اصل یکی هستیم و باید وحدت را بفهمیم.

بدون خواست الهی برگ از درخت نمی افتد: اینکه مردم می گویند فلان کس را می کشم از بین می رود تا حدودی درست است و تا حدی درست نیست. مثلاً در یک جنگ عده ای کشته می شوند. این افراد در اصل از بین نخواهد رفت بلکه روح آنها باقی و پایدار است چون جزء روح کل عالم است و چیزی نیست که اختصاص به آنها داشته باشد. نیروی کل عالمی است و نیرو از بین رفتنی نیست. جسم آنها هم که از عناصر ترکیب یافته از بین رفتنی نیست زیرا عناصر آنها تبدیل به اجسام دیگر می شود و در داخل همین عالم حول و تحویل می باید لذا مرگی در بین نیست.

مردن بزرگان: این افراد گمنام مانند هزاران سربازی که در جنگ کشته می شوند از لحاظ شخصیت دنیائی که در این عمر حاصل کرده بودند از بین می روند و فراموش می شوند. اما آنها که در راه خدا و در راه شعله عشق او فعالیت می کنند و برای اصلاح جامعه و عالم که همان پرتو خداست در کار و فعالیت اند و

شعله جاویدان اویند از بین رفتنی نیستند. این است که قرآن می فرماید: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء ربهم یرزقون» (آل عمران ۱۶۹) «پندار آنها که در راه حق کشته می شوند مرگان هستند بلکه زندگانی می باشند که در نزد پروردگار خود ارتزاق می نمایند.»

شخصیتهای جاویدان: می دانید چطور جاویدانند؟ فرض کنید مردم جاهل آنها را از بین برده اند همانطور که بسیاری از پیامبران و مصلحین و نیکوکاران عالم را کشته اند. اما گفته های آنها از بین نمی رود و نوشته آنها قابل اضمحلال نیست. بر قرار است، ناطق است صحبت می کند، جامعه را ارشاد می نماید و به هیچ قیمتی خاموش شدنی نیست. این است که قرآن مجید آنرا تعبیر به ارتزاق نزد خدا بیان فرموده یعنی در نزد خداوند زنده اند و در حال استفاده از روزی الهی می باشند. بعد از چند هزار سال باز سخنشان در جامعه باقی است و آثار آنها برقرار است و ارشادشان ادامه دارد. اصلاً قابل خاموشی نیست. چه کنند که جلو پیشرفت آنها را بگیرند؟ چطور بگیرند. چیزی است پخش شده و در عالم منتشر گردیده چگونه می توان مانعش گردید. فرض کنید هزاران نسخه از کلمات و افکار آنها از بین بردند و فقط یک نسخه در زاوایای عالم باقی مانده. همان یک نسخه کافی است که روزی تکثیر و شایع شود. اصلاً خاموشی در بین نیست. چیزی که در عالم پخش و شایع گردیده چه قدرتی می تواند مانع از اشاعه اش گردد؟

سعدی زنده است: دانشمندان هم این طورند. هفتصد سال است شیخ اجل سعدی علیه الرحمه تحول یافته. ولی حالا که شما گلستان یا بوستان او را می خواند مثل این است که سعدی زنده است و برای شما حرف می زند. علت این است که سعدی همان گلستان و بوستان و افکار اوست نه خورد و خواب و عملیاتی که در زندگی داشت و نه شکل او. این خور و خواب را همه دارند و همه در این قسمت با او شبیه و شریک اند. اما سعدی در حقیقت همین آثار اوست که هنوز هم زنده و پایدار است. بر این پایه است که خود او می فرماید: سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

همه دانشمندان زنده اند: همه دانشمندان چنین هستند. بعد از دو هزار سال ارسطو و افلاطون و سقراط و فلوطین زنده اند. بعد از صدها سال دکارت و سایر فلاسفه زنده اند و با مردم حرف میزنند. آثار آنها خودشان هستند. عین خود آنها هستند و ما از آنها چیزی جز آثارشان توقع و اصراری نداریم که خورد و خواب و شکلشان را که مثل دیگران است ببینیم. افکار و آثارشان برای ما اهمیت بیشتر دارد و ما آن افکار را در اختیار داریم.

رمز زنده بودن: این است رمز زنده بودن. یک مبلغ و یک مصلح یا پیشوا در زندگی خود خطابه ای می گوید. همین خطابه را در کشورهای مختلف در حیات او می گویند و نقل می کنند. نوشته ها و کتابهایش را در همه جا می خوانند و به یکدیگر توصیه می نمایند. بعد از مرگ او هم همین کار ادامه دارد

و در هر جا همان افکار را می خوانند. پس زندگی و مرگ او چه فرقی کرد؟ اصلاً مرگی در کار نیست. آن نادان بیچاره ای که تصور می کند با کشتن یک دانشمند یا مصلح او را خاموش کرده اشتباه می کند و سخت در اشتباه است زیرا این عمل آهن سرد کوبیدن است. او با اقدام جنون آمیز و نابخردانه خویش گوشت و پوست او را از این صورت که هست از بین میبرد اما کجا دسترس به آثار و عقاید او که در جهان پخش شده است دارد. گفتار و سخن و نوشته از بین رفتنی نیست و تا عالم باقی است باقی خواهد ماند. مگر اینکه بر حسب مشیت الهی کره زمین تحول پیدا کند و از این مرحله از زندگی تغییر نماید و آثاری از زمین باقی نماند. کلمات نیکوی حق و خداپرستی که در دنیا گفته یا نوشته شود در عالم پخش می گردد و نور می دهد و همیشه خواهد بود.

از بین بردن جسم چاره نخواهد کرد: فرد نادانی که حضرت امیر علیه السلام را ضربت زد شاید تصور می کرد با از بین بردن جسم آن بزرگوار فکر و ارشادش را نیز از بین خواهد برد در حالی که بعد از ۱۴۰۰ سال درخشندگی تعلیمات آن حضرت را آشکار می بینیم. نه تنها از بین نبردند بلکه امروزه صدها میلیون مسلمان به نام نامیش افتخار می کنند و پیرو عقاید درخشان آن حضرت اند. از آنجا که پیامبران و مردان بزرگ الهی آگاهند و می دانند که به اصل باز می گردند و ایمان دارند که پس از تحول به دوست نزدیکتر می شوند خوشحال و شادمانند که هر چه زودتر این راه را طی کنند و به مقصد برسند و به معبود عزیز اتصال بیشتر یابند. اینها می دانند که روح از پروردگار است و به پروردگار ملحق می شود. لذا شایق شهید شدن اند تا زودتر به این سعادت نائل آیند و این را برای خود خوشبختی و افتخار می دانند در حالیکه اشخاص نادان تصور می کنند با شهادت آنها لطمه ای به ایشان وارد کرده اند و جلو پیشرفت عقاید الهی آنها را گرفته اند.

مصالح معنوی و دنیائی: این نیک مردان عاشق ذات مقدس الهی بودند و در این راه هیچ چیز را ارزش قائل نمی شدند و از جان مصالح دنیوی و سایر چیزهائی که مردم عادی جزء عقل و عاقبت اندیشی و سیاست زندگی می دانند تحت الشعاع قرار می گیرد. بهمین دلیل است که عقلا و صلحا و مصلحین و پیشوایان بشر و پیامبران و راهنمایان مصالح معنوی و اخلاقی را مافوق و مقدم بر سیاست و سیادت زندگی خود قرار می دادند. چون مردم زمانه عقل را مآل اندیش در امور معاشی و سیاست مالی به شمار می آورند این است که به پیامبران و مصلحین نسبت جنون می دهند و آنها را دیوانه می خوانند. بلی از دیدگاه آنها مجنون اند زیرا مصالح زندگی خود را ناچیز شمرده و در راه تبلیغ حقیقت خویش را به آب و آتش می زنند. در راه پخش تعلیمات ناچارند از منافع مادی و پول و مقام بگذرند و این عمل در نظر مردمی که همه عقلشان تنظیم امور زندگی است جنون می آید و این تعجبی نیست.

مقصود مقام نیست: پس بر خلاف کسانی که می‌پندارند رادمردان راه حق و حقیقت در ابلاغ و تبلیغ اوامر الهی قصد کسب مقام و برتری و جاه دارند چنین نیست. زیرا این امور برای آنها جز زحمت، رنج، دردسر، فشار، تحمل، صدمات، طعنه، فقر، بی‌پولی، خرج سرمایه، نطلبیدن اجزاز مردم و پخش ثروت و فداکاری در راه خداوند هیچ ندارد و بهمین لحاظ است که به زندگی هر یک از پیشوایان معنوی و مصلحین بنگرید آن را توأم با رنج، فشار، قتل، آزار، ایذاء فقر، گرفتاری مالی و انواع و اقسام رنجهای می‌بینید. همین امر بهترین دلیل است که محرک آنها در بیان سخن حق کسب جاه و مقام و مال و منال نبوده است بلکه انگیزه عشق به حق آنها را وادار به اینهمه فداکاری می‌کرد. این است دلیل بارز و حقانیت و درستی گفتار آنها.

فداکاری بزرگان: این بزرگواران برگزیده در انجام وظیفه و مأموریت خود مصالح مادی زندگی را پشت سر نهاده و در راه ابلاغ اوامر الهی و تصفیه و تطهیر اخلاق عالم بشریت صبر و طاقت را شعار خود قرار می‌دهند. راستی آتش عظیم عشق و سوز آنان باعث تعجب و شگفتی است. این عشقی است که در آن شرمساری راه ندارد بلکه توأم با افتخار و سربلندی است. حقیقت حکم می‌کند که عشق مجازی و غیر مجازی ندارد و هر جا بروز کند از همان عشق پاک عالمی است. عشق به خدا و وحدت و اصلاح اجتماعی شرمساری ندارد بلکه خوشحالی و افتخار هم دارد. عشق بکار و فعالیت و خدمت در راه عالم بشریت عین افتخار و سعادت است.

معنی وسیع عشق: حقیقت این است که عالم بر روی عشق بنا شده و مقام آن بر پایه عشق است و این سخن را قبلاً هم گفته ایم. اگر خداوند عشق به آفرینش نداشته باشد آفرینش را بوجود نمی‌آورد زیرا تا کسی شوق و علاقه بکاری نوزد دنبال آن نمی‌رود. باید یک عشق بسیار قوی و ملتهب و آتشین موجود باشد تا این دستگاه عظیم و رنگارنگ و پر فعالیت عالم بوجود آید. در اینجا معلوم می‌گردد که عشق از روی عقل است زیرا خداوند عقل کل است و چون تشخیص داد که آفرینش لازم است عشق به آن پیدا کرد. پس روشن شد که عشق از روی عقل است و جرأت نداریم بگوئیم که عشق از روی نادانی است. عشق خالق بزرگ به مخلوقات در همه کائنات ظاهر و بارز است مخلوقات هم همین عشق را به خالق دارند که شتابان در راه بازگشت به سوی او در تکاپویند. بقای عالم بر این عشق قرار داده شده است.

وجود روان نیز که همان نیروی واحد بهم پیوسته تفکیک ناپذیر غیر قابل انفصال است نیز ضامن بقای عالم است زیرا این نیرو با هر شیئی و موجودی که از عناصر لایزال عالم تشکیل شود کار توأم با عشق و شوق انجام می‌دهد و تار و پود عالم بر این وحدت بنا گردیده است، همان وحدتی که این همه درباره آن سخن گفتیم و تازه مختصری از حقایق آن بیان شده است. وحدت جزء فطرت و خمیره و طبیعت موجودات است و بشر نیز که از موجودات عالم است مشمول آن می‌باشد منتها تفاوت در آگاهی و اطلاع از این

حقیقت است و باید همگان با آن بخوبی آشنا باشند و سخنانی که در اینجا بیان می گردد به منظور پخش همین آگاهی است و از خداوند مقتدر توانا می خواهم ما را در این خدمت توفیق بزرگ عنایت فرماید.

مشخصات آدمیت

مراتب انسان و حیوان: همانطور که بزرگان از قدیم گفته اند مزیت آدمیت به زیبایی ظاهر و یا لباس گران قیمت و خوش منظر نیست زیرا بسیاری حیوانات و پرندگان از لحاظ ظاهر از انسان بسی زیباترند و لباس و جواهر و تزئینات را هر کسی که پول بدست آورد می تواند برای خود فراهم کند.

مزیت انسانیت: تنها مزیت بزرگ انسانیت اخلاق نکو و خوی پاکیزه است که انسان را در جامعه مشخص و محترم می سازد. اموری که موجب جلب احترام اشخاص می گردد نسبت به جوامع و محیط ها کم و بیش تفاوت دارد. مثلاً در جایی مقام و شخصیت اجتماعی و در مورد دیگر زیبایی و برازندگی و در برخی موارد لباس آراسته و نفیس باعث جلب احترام است. اما چیزی که در آن هیچ اختلافی نیست و همه جا مورد قبول می باشد تواضع و فروتنی و اخلاق نیکو است که هر کس داشته باشد مورد احترام است. صاحبان صفات حمیده و اخلاق پاکیزه نه تنها در نزد خلائق محترم هستند بلکه آنها چیزی را بدست می آورند که با هیچ رخ زیبا و اندام برازنده و لباس نفیسی نمی توان حاصل کرد و آن جلب محبت و دوستی و فداکاری است، چنانکه گفته اند که آدمی هوشیار را نمی توان به دام و دانه اسیر کرد و تنها راه اسیر کردن دیگران محبت است.

البته کسی که خمیره وجودیش را محبت تشکیل می دهد از این اسارت قصدی به ضرر دیگران و سود خود ندارد بلکه محبت و انسانیت شعار اوست و خمیره وجودیش با محبت عجین شده و این خاصیت طبیعی مانند آهن ربائی دیگران را به خود می کشد و قصد سوئی از این کشش نیست.

اخلاق حمیده: بنابر این کسانی که دارای روی گشاده و تبسم و مهربانی و خلق نیک، صبر، مدارا، گذشت، عفو و اغماض، انسانیت، مهر و محبت و فداکاری و خدمت به خلق هستند گوی سبقت را در زندگی این دنیا می ربایند و نزد خلق محترمند و مسلم است که وقتی خلق آنها را دوست بدارند خدا هم آنها را دوست می دارد زیرا در عالم وحدت و احاطه الهی به مخلوقات محبت خلق در حکم محبت خالق است و به طور قطع آن کس که خالق او را دوست می دارد در زندگی پس از تحول (مرگ) نیز خوشبخت خواهد بود.

رمز انسانیت: این است رمز انسانیت. مطلب دیگر که باعث مزیت انسانیت است سخن نیکو است. معمولاً مردمان در مصرف پول خود نهایت دقت را بجای می آورند که بیهوده از دستشان نرود اما متأسفانه در بکار بردن نیروهای بدنی خود که باعث سخنگویی است ابداً نظارتی نمی کنند. مگر نمی دانند که حرف

زدن نیروهائی از مغز و فعل و انفعالات الکتریکی آن و انرژی های سلولی بدن و نیروی عضلانی زبان و بسی قوای دیگر را بکار می برد. پس باید لاقفل در مصرف این نیرو عاقلانه رفتار کنیم و حداقل متوجه باشیم و تمرین کنیم که آنرا بیهوده از دست ندهیم.

نظارت زبان: بسیاری مردمان زبانشان کنترل و نظارت ندارد و سخنان بیهوده، از دهانشان مرتب جاری است. حرف می زنند بدون اینکه فایده آنرا در نظر گیرند. شایعاتی از دیگران شنیده و بدون تفکر در اینکه درست است یا غلط بازگو می کنند و به این ترتیب شایعات سوء را در جامعه گسترش می دهند، بدون فایده و منظور از اشخاص بدگویی می کنند، غیبت و سخریه و تحقیر و کم کردن ارزشهای دیگران و عیب جویی از مردم عادت آنها است بدون اینکه متوجه عواقب آن باشند.

اعمال بی فکرانه: اینگونه کلمات بی فکرانه از دهانشان خارج می شود. چنان خودکار شده که اصلاً برای بیان آن از فکر استمداد نمی کنند و درباره تأثیر کلام خود و عاقبت آن نمی اندیشند تفکر نمی کنند که آیا ادای آن غیبت یا بدگویی یا عیب جویی چه اثری خواهد بخشید و چگونه فکر شنوندگان را نسبت به آن شخص که هدف تهمت بیهوده شده مشوب می سازد و عده ای را نسبت به آن غایب بیچاره بدبین می کند در حالیکه او مستحق این بی مهری نیست. آخر چرا باید زبان انسان آنقدر بی نظارت و بی بند باشد که مرتباً تیرهای زهرآگین و مسموم از آن به هر سوی و هر جهت پرتاب شود.

عمومیت غیبت: آیا فکر نمی کنند که این روش که متأسفانه عمومیت دارد بسیار ناچیز و مذموم است؟ بایستی بشر بیاموزد که زبان خود را کنترل کند و قبل از ادای سخن فایده آنرا بسنجد و ببیند این سخنی که می گوید و برای آن انرژی مصرف می کند و نیرو به هدر می دهد آنقدر فایده دارد که لاقفل جبران چنین اتلاف نیرو را بکند؟

هدف چیست؟ بایستی هدف انسان از سخنگویی فایده رساندن به دیگران باشد و تمرین و سعی نماید هر کلامی از دهانش بیرون می آید نه تنها باعث زیان و ضرری نگردد بلکه هر چه بیشتر از آن سود حاصل شود. کسانی واقعاً از لحاظ آدمیت ارزش دارند که این حسابشان درست تر و سنگین تر باشد. ملاک ازدیاد ارزش در جامعه همین ارزش نتیجه سخن تواند بود. به این جهت باید اینگونه سخنان نغز را به روضه رضوان یا باغ بهشت که تشبیهی از زیبایی و لطافت و عظمت است مانند نمود. این بود دو خاصیت مهم آدمیت.

صفات زشت: گفتیم که انسان باید خلق نکو و سخن خوش داشته باشد. البته این صفات بایستی از روی نیت خیر و محبت و انسانیت شعار آدمی قرار گیرد چه اگر شخصی بخواهد با ظاهر آراسته و ماسک دروغین اخلاقی و سخنان فریبنده باطن پلیدی را پنهان کند بسی خطرناکتر از آن مرد ترشروی درشت

سخن خواهد بود و علت آن واضح است زیرا شخص عبوس و کج خلق و تندگوی با اخلاق خود سپری ایجاد می کند که مردم بالطبع به او نزدیک نمی شوند و از وی دوری می گزینند و با این ترتیب از گزندش مصون می مانند اما شخصی که با پوشش شیرین و خوش ظاهر تلخی درون خود را می پوشاند و مردم را فریب می دهد او گرگی است در لباس میش و سمی است که با روپوش شیرینی پوشیده شده و با این ظاهر خدعه آمیز اشخاص به او نزدیک می شوند و در دام حيله و تزویر او می افتند.

دو روئی: بنابراین اشخاص دو رنگ و ظاهر الصلاح و دو رو را که ظاهر و باطنشان با یکدیگر فرق دارد نباید انسان خواند و از دسته و زمره کسانی که در بالای این مقاله نامبرده شد نیستند. بلکه در ظاهر انسان و در باطن مانند حیواناتند. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

اخلاق نکو خصلت انسان باشد	در نغز سخن روضه ی رضوان باشد
آنانکه دو رنگی اند و ظاهر به صلاح	نقش آدمی و مغز چون حیوان باشد

صفات نکویده

برخی تصور می کنند که طرفداری از سرنوشت و تقدیر مساوی با قبول روح بی حالی و سکون و انتظار پیش آمدها است و مخصوصاً غریبان که در این قسمت مطالعات صحیح ندارند بیشتر اشتباه کرده و اشخاص تنبل را فاتالیست یا جبری می خوانند. در صورتیکه این موضوع وقتی صحیح فهمیده شود کاملاً به عکس است و قبلاً در موارد مختلفه در کتب دیگر مطلب توضیح داده شده است.

سستی زشت است: با داشتن مطلب بالا و با اعتقاد راسخ و محکم و استوار که ما به سرنوشت و تقدیر داریم می گوئیم بی حالی و سستی بسیار زشت است. فردی که به این حالت دچار شود مثل این است که سند بدبختی وی را بدستش داده اند و یا او را در زندان فکری حبس کرده و پای او را برای زندگی بسته اند. هر موجودی در عالم موظف است اثر وجودی و مکانیسم مغزی خویش را به منصف ظهور برساند. اگر نظری به موجودات عالم بیافکنیم می بینیم همین حیواناتی که بشر آنها را ناچیز و بی عقل می انگارد و آنها را برای وجود خویش به انواع صورتهای استثمار می کند و همین نباتاتی که با نظر حقارت به آنها نظر می نماید وظایف خود را به خوبی انجام می دهند.

نظری به عالم طبیعت: هرگاه در زندگی حیوانات دقت کنید می بینید همه آنها با کمال قدرت منتهای قوای خویش را در انجام وظیفه آفرینشی به کار می برند. حتی پرندگان بیابانی مثل کلاغ و جغد که شاید ما آنها را زائد تصور کنیم دائماً در حال انجام وظیفه تصفیه و جلوگیری از ازدیاد حشرات و ممانعت از زیان آنها و انتظام امور نباتات و سایر وظایفی که هنوز بشر بدان پی نبرده هستند. مورچه که صدها هزار از آن به اندازه حجم سر یک بشر نمی شود. خودتان می بینید چه فعالیتی از خود بروز می دهد و چطور در تمام اوقات روز مشغول سعی و کوشش و جمع آوری دانه و کشیدن آنها به لانه است و در لانه او چگونه انتظام کامل برقرار است. نگاهداری اطفال، انبار کردن آذوقه زمستانی، تنظیف و تهویه، توجه از تخمها و سایر کارهای مربوطه به دقت انجام می شود و کار بین آنها تقسیم شده هر فردی کار خود را در نهایت سعی و دقت انجام می دهد. آیا در عمر خود مورچه ای را دیده اید که بیکار در مقابل آفتاب یا هوا ایستاده باشد و وقت خود را به بطالت و سستی بگذراند؟ آیا شنیده اید که مورچگان بر فرض داشتن آذوقه با خیال راحت وقت خود را تلف کنند و به ولگردی بپردازند؟

زندگی زنبوران: همچنین زنبوران از هنگام طلوع آفتاب تا غروب بر طبق تقسیم وظیفه ای که به طور طبیعی در بین آنها مقرر است هر کدام با کمال جدیت و دقت به انجام وظایف خویش مشغولند بدون اینکه ذره ای سستی و بیحالی روا دارند و در عین حال از سرنوشت خود خارج نیستند.

زنبور عسل: آیا زنبوران عسل را در روی گلها در حال مکیدن شیر گل دیده اید که چگونه بدون آنی غفلت و سستی از این گل به گل دیگر در پروازند و بالهای کوچک آنها دائماً در حال زدن است؟ آیا پشه های ریز تابستانی را دیده اید که چگونه با این جثه کوچک و بالهای نازک لاینقطع در حال بال زدن و پرواز هستند. اگر بشر موظف بود با مقایسه تناسب جثه خود چنین فعالیتی از خویشتن بروز دهد می بایستی دائماً دیوانه وار در حال دویدن و چرخه زدن باشد. بشر که خود را اشرف مخلوقات می شمارد خوبست که از لحاظ فعالیت نمونه باشد. اما می بینیم متأسفانه از بسیاری مراتب از موجودات دیگر عقب می ماند.

وضع نباتات: به نباتات بنگرید که چگونه بدون جزئی تخلف و سستی هنگام بهار شکوفه می کنند برگ می دهند و سپس با نظم کامل میوه های آنها می رسد و در موعد خاص بدون اینکه خلف وعده نمایند یا در وفاداری آنها جزئی سوء ظن باشد میوه های شیرین و پر آب خویش را دو دستی تعارف می کنند. وجود خود را در معرض استفاده بشر قرار می دهند و وقتی وظیفه آنها تمام شد از زرد شدن و ریختن برگ هیچ ناراحت نیستند و در عین حال که در زمستان ظاهراً در خواب بسر می برند فعالیت باطنی آنها در زیر خاک و در دل درخت ادامه دارد و خود را برای فعالیتهای بعدی آماده می سازند.

درس نظم: آیا بشر نبایستی درس نظم و ترتیب و فعالیت را در انجام وظایف حیاتی از همین درختان و نباتات فرا گیرد؟ آیا نباید اصول ایفای به عهد و وفاداری را از آنها بیاموزد؟ اگر در بین افراد بشر اشخاص وظیفه شناسی باشند که وعده های خود را درست به موقع انجام دهند و در رسم وفاداری نسبت به انجام وظایف وجودی خویش بکوشند، ما آنها را افرادی فوق العاده و قابل تکریم می شماریم ولی در عمل می بینیم که افراد زیادی هم هستند که از این اصل ساده طبیعت که جزء تکالیف انسان است خودداری می نمایند اما در عالم حیوانات و نباتات می بینیم که در انجام وظیفه و وفاداری نسبت به ابراز اثر وجودی و بروز استعدادها و ثمره شخصی تخلفی ندارند و اگر اشتیاقی نسبت به این اصل دیده نشود در اثر بیماری و سوانح و این قبیل امور غیر عادی است که مانع از به ثمر رسیدن کوششهای آنها می شود.

نظری به اطراف: حالا که عالم طبیعت اینطور است و کوشش و فعالیت یک اصل عمومی طبیعی و عالمی است و حتی در آب رودخانه ها که با کمال نظم و بدون تعطیل و سستی دائماً جاری است و در سنگ کوهها و خاکها و همه مظاهر طبیعت انجام وظیفه را بطور کامل مشاهده می کنیم آیا به من حق نمی دهید بگویم که بشر اگر بی حالی و سستی در انجام وظیفه بخرج دهد بسیار زشت و نارواست؟ آیا این است مزایای اشرف بودن و این است نتیجه لاف برتری زدن؟ این سخن برای هر بشر متفکری عبرت و آموزش است.

جدایی و نفاق: به همین ترتیب باید دانست که جدائی و نفاق و دوری و دشمنی هم برای بشر زشت است. آدمی صاحب عقل و ادراک و دانش به این نکته پی می برد که در عالم وحدت زندگی می کند و پیوند ناگسستنی با موجودات جهان دارد و در این جهان با عظمت که همه چیز از مایه واحد تشکیل شده و حرکت آن در اثر روح بزرگ واحد تفکیک ناپذیر بوجود می آید، در این جهانی که همه ما بوسیله اتمها، عناصر هوا، فضا و سایر عوامل بهم متصل و پیوسته ایم اگر کسی ادعای جدائی کند یا در عمل و رفتار خود این رویه جدائی را بروز دهد عملی خلاف سنت طبیعت انجام داده و زشت است. کلیه اعمال و رفتاری که انگیزه آن حسد و دشمنی و نفاق و اختلاف می باشد باعث جدائی افراد بشر از یکدیگر است و برای انسانی که ادعای عقل و دانش می کند این امور نارواست. وحدت ادیان نیز فرعی از این درس بزرگ طبیعت است.

وظیفه بشر: بشر موظف است که در زندگانی مدارا و محبت و نرمش و فداکاری داشته باشد. وقتی با عقل و خرد بر این حقیقت واقف گردید که همه افراد بشر از لحاظ طبیعت و خلقت به یکدیگر پیوسته اند در این صورت متوجه خواهد شد که هر لطمه ای که به دیگری بزند مثل این است که بخود وارد نموده و هر سودی به دیگران رساند مثل آنست که به خود رسانده است.

یک داستان: در اینجا داستانی به خاطر رسید. می گویند مردی به دکان عطاری رفت و زعفران خواست. عطار سنگ ترازویش را گم کرده بود و به جای سنگ مقداری قند که قبلاً وزن شده بود در یک کفه ترازو گذاشت و زعفران را در کفه دیگر قرار داد. وقتی عطار روی خود را برای انجام کاری چرخانید مرد که آدم نادرستی بود قطعه ای از قندهای ترازو را برداشته به دهان انداخت و این کار را چندین بار تکرار کرد. آن بیچاره تصور می کرد که با این کار به خود سود رسانیده و از مال عطار مجاباً استفاده نموده است غافل از اینکه هر چه از قندها بر می داشت زعفرانی که در آن طرف ترازو متعلق به خودش بود و پول آنرا تمام و کامل می داد کسر می گردید.

لطمه زدن به دیگران: انسانی هم که به دوست یا رفیق خود لطمه می زند بدون اینکه بداند همین حال را دارد و در واقع به خود لطمه زده است. بنابراین اعمالی از بی رحمی و بخل و بیوفائی و کلاهبرداری و نیرنگ و خدعه که اشخاص به خیال منافع شخصی به ضرر دیگران انجام می دهند زشت و خلاف عقل سلیم است. بشر که موظف به محبت و دوستی است چرا باید با بی رحمی مخلوقات را بیازارد؟ آیا حاضر است دیگران در حق وی چنین کنند؟ پس به چه مجوزی این عمل را انجام می دهد؟ بخل چه معنی دارد؟ برای هر بشری بر طبق سرنوشت کار معین و وظیفه ای تعیین گردیده که باید آنرا انجام دهد. در این صورت بخل ورزیدن و حسد بردن به وضع دیگران نه سودی خواهد داشت و نه با عقل تطبیق می کند و

هر گاه انسان، مبتلا به این امراض اخلاقی باشد موجب اختناق روحی او است و باید همگان به این نکته متوجه باشند و اگر آثاری از این امراض را در خود یافتند در صدد معالجه و جلوگیری برآیند.

اگر برای ما امکان دارد که برادران و خواهران نوعی را از نعمتهائی که داریم تا حدی که ممکن است برخوردار سازیم، از این وظیفه نباید خودداری نموده و همه چیز را برای خود بخواهیم. اشخاصی هستند که بخل آنها تا درجه ای شدت دارد که دانش و معلومات معنوی را هم برای خود می خواهند و از آموختن آن به دیگران خودداری می کنند و با این حال ادعای عقل و علم می نمایند. آیا این عمل در عالم وحدت که هستیم درست است؟

بی وفائی: همینطور موضوع بی وفائی و بی علاقه بودن به انجام تعهدات است که از یک انسان بسیار ناروا است. در اوایل این بیان گفتم که همه موجودات در وفاداری که همان انجام استعداد و ثمره طبیعی خودشان در موعد معینه هستند می کوشند. تنها برخی افراد بشر است که از این اصل ساده آفرینشی خودداری می کنند. بی وفائی شامل بسی از صفات زشت مانند دروغ و خدعه و نیرنگ و خیانت را به دنبال می کشد. در عالمی که همه موظف به دوستی با هم هستند آیا سزااست که موقعیتی برای اتحاد و پیوند برای انسان فراهم شود و بعد از روی نادانی آنرا بر هم زند و از دوستان ببرد؟

وفا در حیوان: سگ حیوانی است که بشر با نظر پستی به آن می نگرد و وقتی می خواهد به کسی توهین کند او را «سگ» می خواند. با این حال وفای این حیوان را بنگرید که بعد از سالیان دراز ارباب خود را می شناسد و جان در راه او می بازد و اگر لقمه ای نان به او بدهید و ده بار او را بیازارید آن لقمه را فراموش نخواهد کرد. آیا وقت آن نرسیده که این بشر اشرف مخلوقات وفاداری را از یک حیوان بیاموزد؟ دستور خالق: آفریننده بزرگ بوسیله پیامبران در هر زمانی دستوراتی برای سعادت بشر نازل فرموده که توسط آن بزرگواران ابلاغ گردیده. هر بشری که متولد می شود و به سن بلوغ می رسد در باطن موظف است پیمانی با خدای بندهد که دستورات الهی را که صرفاً به خاطر سعادت اوست مو به مو به مورد اجرا گذارد. تفکر و تعقل در این دستورات می تواند راه صحیح را به انسان نشان دهد و وقتی بر آدمی مسلم گردید که دستوری درست و صحیح است و این نکته را نیز فهمید که خداوند این اوامر را برای سعادت بشر در دسترس او قرار داده آنوقت عدم اطاعت از امر خدا و سستی و ناروایی و غفلت در انجام آنها براستی زشت است و این حقیقت را شخصی که دارای عقل سلیم و روح ایمان است با کمال وضوح و روشنی می تواند دریابد.

وحدت ادیان: مطالبی که در این مقال نسبت به اتحاد و اتصال افراد بشر و شرافت انسانیت گفته شد ما را به این حقیقت بیش از پیش مؤمن می سازد که وحدت ادیان لازم و واجب است زیرا با وجود این حقیقت

که وحدت بشر امری طبیعی است به طریق اولی وحدت در عقیده که از سرچشمه خداپرستی آب
می خورد کاملاً مسلم و روشن است و احتیاجی به اثبات ندارد. پس همگی در راه اتحاد ادیان بکوشیم
خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

بیرحمی و بخل و بی وفائی زشت است

در امر خدای ناروائی زشت است

بی حالی و سستی و جدائی زشت است

گر عقل سلیم و روح ایمان داری

ندای نیرومند دینی

وین در عجبم کعبه آمال جهانم
مرغ دلم از محفظه جسم نمایان
دل در جهش سیر تکامل همه ادیان
گویم که به عالم همه یک گوهر یکتاست
با صبر و تحمل همه شب ناله زارم
شاید که بیاید ببرم باز نمودار
از کعبه و آتشکده و دیر و کلیسا
اینک ز سخن گفتن من سیر تکامل
بر من بنگر حال که من عاشق زارم
ای مرد چه کوشی به پریشانی وحدت
«حشمت» که غریب است در این شهر به ظاهر
آزرده تو کردی که پریشان تر از آنم
بشکسته یکی راز و برآمد ز دهانم
چون دوست به وحدت بکشد سخت عنانم
و ز کثرت آفاق گریزد تن و جانم
بر درگه او زار چنان اشک فشانم
من چشم به راهم که کند شاد روانم
با حسن خرد سوی همه خانه روانم
عالم به عجب آمده از قدر بیانم
هر شب به خدا دست به فریاد و فغانم
بر حالت من بنگر و اسرار نهانم
آوازه مهرش به جهان پر شده دانم

راز عظیم: رازی است نیرومند، فاقد، قوی، قاطع که مانند مرغ بهشتی بسیار قوی قفس نازک را شکسته و از آن بیرون آمده است. نیروی شگفت انگیز آن از روح است یعنی همان نیروئی که عالم را به فعالیت و جنبش و حرکت انداخته است. آری او به قدرت اعظم روح مربوط است و از این کارخانه برق عظیم نیرو می گیرد.

قابل زندان نیست: با این قدرت چه کنم و چگونه مرغ راز را نگاه دارم. چگونه بتوانم این پرنده قدرتمند را که قوت آن اتصال به نیروی جهان دارد در میان تن خود حفظ کنم و مهر دهانم را قفس نگاهداری آن کنم. آخر چگونه می شود؟ این مرغی است که از پشت میله های قفس همچنان نمایان بوده و وقتی که صلاح دانسته قفس را شکسته و با کمال نیرومندی از دهان بیرون آمده است.

سیر تکامل بشر: در مسیر طولانی سیر تکاملی بشر که چون رودخانه مرتب و منظمی همچنان جریان دارد و خواهی نخواهی به پیشرفت خود ادامه می دهد همه چیز بشر جهش دارد و در حال تکامل است. این یک سیر طبیعی غیر قابل اجتناب است، عقل و فکر، دانش، تمدن، قدرت، نفوذ و طبیعت و سایر عوامل عالمی همچنان در حال پیشرفت است و هیچ نیروئی نمی تواند جلو آن را سد کند.

سیر تکاملی ادیان: در زمره این سیرهای تکاملی پیشرفت تدریجی ادیان است که از ساده ترین شکل به نام بت پرستی شروع و از پرستش ارباب انواع گذشته به نیایش مظاهر گوناگون رسید و به شکل ثنویت و

تتلیث و سپس به صورت توحید در آمد. اما بعد از همه این سیرها به جائی آمد که رودخانه واحد ادیان که از یک سرچشمه آغاز یافته بود مسیرهای گوناگونی در سرزمینهای مختلف طی کرد و هر کدام به سوئی رفت و هر شعبه آن در نقطه ای جاری شد و چون هر گروهی فقط به یکی از شعبات این رودخانه نظر داشت سایر شعبات آنرا از نظر دور داشتند و آنرا نادیده گرفتند بلکه از خود جدا دانستند و به این جدایی اکتفا نکرده با کسانی که در پیرامون شعبات این رودخانه می زیستند نظر دشمنی و عداوت آغاز کردند، به انتقاد از آنها پرداختند و حتی به کشتار و خونریزی یکدیگر مشغول شدند و در این مبارزات و برادرکشیهای بی پایان اصلاً فکر نکردند که آب رودخانه دین خودشان با رودخانه دیگران همه از یک سرچشمه جاری شده و به یک منبع می پیوندند.

دشمنی ها در یک امر مشترک: این مبارزات ادامه یافت، همچنان به طول انجامید، به درازا کشید. توسعه گرفت، به صورت ننگ آوری در آمد. در یک جا می دانی از جنگ می بینیم که هزاران نفر از پیروان یکی از ادیان پیروان شعبه دیگری از همان دین را قتل عام می کند. در جای دیگر عداوت و مبارزات آنها را بطور دامنه دار از این نقطه به آن نقطه و از این سوی به آن سوی مشاهده می کنیم. در هر گوشه از سواحل شعبات رودخانه این جنگها و دشمنیها ادامه دارد. همه جا نفرت، همه جا مخالفت، همه جا بدبینی و عدم همزیستی. ای وای چقدر غافلند!!

تماشا از موشک هدایت: اما اینکه من بر موشک هدایت نشسته از این مناطق محدود بالا می روم، این نقاط را ترک می کنم باز بالا می روم، رودخانه و پیرامون نشینان آنرا گذاشته از سطح آن اوج می گیریم. اینکه مجموع این رودخانه و اطراف آن از پنجره موشک کوچک به نظر می رسد و به همین نحو سایر رودخانه ها را هم با حاشیه نشینان آن می بینم و باز بالا می روم. ای عجب! اکنون تمام کره زمین در زیر پای من است. همه رودخانه ها و همه ساکنان را یکجا می نگرم.

منبع و منشأ واحد: اینجا است که در موشک هدایت می توانم همه رودخانه ها را یکجا بنگرم که ابتدای آنها به یک سرچشمه منتهی می شود. آن سرچشمه را هم می بینیم و به خوبی بر من روشن است که این آنها از یک منبع سرازیر می شود و سپس بنا به مصلحت دنیا در زمینهای مختلفه جاری می گردد. آری این وحدت را می بینم و چیزی که مرا به وحدت می کشد ریسمانی است که بر گردن من افکنده شده و دوست و معشوق واقعی و یگانه عالم مرا بی اختیار با موشک هدایت بسوی این وحدت می کشاند و همه را به من ارائه می دهد.

تنه و ریشه یگانه: اینجا است که تنه واحد این شاخه های متعدد درخت را که در زمین گسترده شده می نگرم و به وحدت ادیان واقف می شوم. اینجا است که پی به اشتباهات بشر می برم و به هر شاخه ای که

دقیق می شوم می بینم چقدر مردم در اشتباهند که خود را از برگهای شاخه های دیگر این درخت جدا می بینند و نمی دانند که تنه درخت و ریشه درخت یکی است.

کثرت قابل تحمل نیست: این تماشای حقیقت و روشن شدن وحدت چنان جانم را از قدرت نور خود بر افروخته که به هیچ وجه نمی توانم دیگر کثرت را تحمل کنم. در آن موشک هدایت فضا پیمای همه چیز را می بینم. در آنجا کره زمین که مسکن این همه اختلافات و تفاوت سلیقه و جدائی و چند گونه بینی است به نظر من به شکل یک توپ کوچک جلوه گر می شود که در فضای لایتناهی با اطاعت و فرمانبرداری مشغول گردش و انجام وظیفه است.

تماشائی بر عالم وحدت: موشک عالم پیمای من به این اکتفا نکرده همه جای فضا را طی می کند. همه جا نشانی واحد می بینم. همه جا را شبیه بهم می یابم. این عناصر را که در کره زمین می دیدم همانها را در همه جا در همه کرات، در همه فضاها می نگرم که شکل مخلوقات متنوع و ترکیبات گوناگون و هیئتها و رنگهای متنوع پیدا کرده اما باطن و اصل همه آنها یکی است. بیاد می آروم که در دریا دیدم از یک آب واحد دریا و عناصر آن هزاران موجود گوناگون و مختلف الشكل و مختلف اللون به اندازه ها و نسبتهای گوناگون پدید آمد و مدتی بنا بر مصلحت زندگی کرد و باز تحول یافت و داخل آب دریا شد.

موجودات متنوع دریا: ای عجب این فضا را مثل همان دریا می بینیم که در آن موجوداتی به اشکال متنوع اما از اصل واحد به نام کرات، کلهکشانها، سحابیها در آن شناورند. در میان این دریای بیکران و بی انتها همه در گردش و آمد و شد و حرکتند. «و کلی فی فلک یسبحون» (ی س ۴۰) همه در فضای فلک مشغول شنا هستند.

فریب اشکال را نمی خورم: اما من فریب اشکال متنوع را نمی خورم. از دیدن این تنوع ظاهری منحرف نمی شوم. از مشاهده این گوناگونی ها از حقیقت دور نمی گردم. همان درسی که از مشاهده دریا گرفته بودم که همه موجودات بی شمار و مختلف از یک گوهر یکتای دریا بوجود آمد اینجا فکرم را روشن می سازد و می فهمم که این ظواهر متنوع از یک منشاء سرچشمه گرفته. در همه آنها، آری در همه آنها، در همه جای آنها، در کلیه آنها نشانی از آن گوهر یکتا و واحد می بینم. مارک وحدت را در تمام مصنوعات این کارخانه عظیم مشاهده می کنم بلکه می بینم هر چه هست جز همان گوهر یکتا نیست. این باطن واقعی را از توجه و تدبر و دقت در همه چیز دیدم و بر من روشن شد.

گریزان از کثرت: به این لحاظ از خیال کثرت آفاق که مخالف این حقیقت است سخت گریزانم. گریزانم زیرا می بینم که مخالف با آن گوهر راستی است که دل و جانم را تصرف کرده. می بینم نوری که دلم را روشن کرده توهم کثرتها بر آن سایه می افکند. این سایه ها که بر زلال باطنم تیرگی ایجاد می کند مرا آزار

می دهد. راستی آزار می دهد. اما من چراغی نیرومند و نورافکنی بس نافذ دارم که وقتی آن را بر این سایه ها متوجه می کنم آن را از بین می برد و تیرگی را ذوب می نماید و از سایه چیزی نمی نماید و آن را به نور تبدیل می کند. یعنی می بینم که سایه و سیاهی جز ظاهری نبود و باطن آن همان نور است منتها محتاج نورافکن قوی فکر و توجه و تدبیر بود تا بفهمد این تیرگی ظاهر است و باطن روشنی است، احتیاج به فهم بود که بداند کثرت نبود و آنچه کثرت نامند ظاهری بود و درون آن وحدت است و وحدت. همین و بس. پس به من حق می دهید که از کثرت آفاق که جز لفظ نیست بگریزم. چگونه می توانم وقتی حقیقت واحد و گوهر یکتا را می بینم باز دنبال کثرت روم؟

وضع موجود جهان: اما وضع موجود جهان چیزی است و آنچه با روشنی بالعیان می نگرم چیز دیگر. اینکه من می بینم و در نظرم آنقدر روشن و ساده و منطقی می رسد که جز آن حتی در عالم تصور نمی توانم چیزی را فرض کنم با کمال تأسف می بینم که این حقیقت روشن هنوز در جهان درست تجلی نکرده و بشر را کاملاً روشن نساخته است. چقدر رنج می برم که می بینم چیزی آن قدر ساده و روشن و بدیهی و غیر قابل انکار است اما افراد بشر با وجود ادعای علم و تعقل و تفکر به آن نرسیده اند و همگی آنرا در نیافته اند. چرا؟ چرا؟

چرا توجه نمی کنند؟ چرا این بشر که با مغز پیشرفته خود کلیدهای بسیاری از علوم و دانشها را گشوده به این مطلب توجه نکرده؟ می دانم چرا. برای اینکه اصلاً به این سوی متوجه نبود. تدبیر و دقت خود را متوجه امور دیگر کرده، رشته های دیگر دانش را گرفته و در آن بررسیها و موشکافی ها نموده و به نتایج درخشان رسیده اما در این موضوع اساسی، در این مطلب اصلی که اساسی ترین رمز آفرینش است، در این نکته مهم که با وحدت عالم لایتناهی یعنی بزرگترین و یگانه موضوع مهم هستی سر و کار دارد نه توجه کرده و نه چیزی یافته در حالیکه روشنی هائی به این درخشندگی در این سرای نورانی موجود است.

رنج و فشار درونی: این مطلب مرا رنج می دهد. جانم را تحت فشار و آزار قرار داده و شبها در آن ساعاتی که هر کس در خواب ناز به سر می برد من گرفتار ناله و فغان هستم و در دل خود را از این موضوع زمزمه می کنم و بر درگه بی چون آن نیرو دهنده عالم هستی که وجودم را تحت تسلط خویش در آورده دریای اشکل سرازیر می کنم.

انتظار روشنی همیشگی: آری از اینکه بشر از حقیقت دور مانده رنج می برم و در ضمن چشم به راهم که باز موشک حقیقت و هدایت مرا در بر گیرد و روانم را شاد سازد و حقایق را بیش از پیش در نظرم روشن نماید. برای روشن کردن عالم راهی بر من نمایان کند و مرا به آگاهاند که بتوانم وظیفه را انجام دهم.

نورافکنی به من دهد آن قدر نیرومند که بتوانم وظیفه را انجام دهم. نورافکنی به من دهد آن قدر نیرومند که بتوانم بر تمام سایه ها و تاریکیهای ظاهری نفوذ کنم و نشان دهم که جز نور واحد چیزی در عالم نیست.

سیری در معابد: باز دست راهنمای حقیقت به یاریم رسید و مرا در همه جا سیر داد و به هر سو روان ساخت. همه پرستشگاهها را از نظرم گذراند. از کعبه و کلیسا و کنیسه و دیر و آتشکده بازدید کردم. به هر خانه ای که صحبت دین و خدا بود سر زدم در حالی که مغزم انباشته از حقایق نیکوی وحدت بود و همه را با معرفت تجزیه و تحلیل می کرد.

کعبه ساده و روشن: در این سیر گوناگون عبادت خانه های مختلف دیدم که هر کدام حالتی مخصوص داشت. یک جا کعبه را به شکل یک بت سنگی ساده که بر روی آن پارچه سیاهی کشیده بود دیدم که حاکی از پاکی و سادگی پرستش مظهر یکتا یزدان مقتدر بود و میلیونها نفر را در پیرامون آن در حال طواف مشاهده کردم در حالیکه دلهای آنها مالا مال از عشق به خداوند واحد بود و با ایمانی عجیب لبیک گویان بدور این خانه چون پروانه ای به دور شمع می گردند.

کلیسای پر جلال: جای دیگر کلیساهای مجلل و پر رزق و برق به اطاقهای بسیار بلند، شیشه های رنگین و نقاشی شده و پنجره و صفا پر نقش و نگار و زیور مرصع از طلا و جواهر با کشیوها و اسقفهای مخفی در زیر جامه های زرین و مجلل مشاهده کردم و گروهی مرد و زن خوش لباس و مرتب در روی صندلیها دیدم که با ایمانی کامل سرها خم کرده دستها به روی قلب به هم قلاب نموده و با حالت توجه به موعظه روحانی گوش فرا می دادند.

کنیسه عبادت: سپس به جای دیگر رفتم. اینجا کنیسه ای دیدم بزرگ و بلند و مجلل با قالیهای زربفت و خاخام و روحانی پیرمرد با ریش بلند سفید در گوشه ای نشسته با حالتی پر خلوص کتاب مقدس را در جلو نهاده می خواند و گروهی مرد و زن و کودک در آن سوی نشسته آنرا زمزمه می کنند در حالی که دلها و روح آنها متوجه خداست.

آتشکده روشن: آنگاه به آتشکده و معبد زرتشتیان سری زدم و روحانی سفیدپوش را که ردای سفید و کلاه سفید بر سر نهاده و جلو دهان خود را با پارچه پوشانده که نفس او انوار نیران را آلوده نسازد مشغول دعا خواندن به درگاه یزدان است و گروهی مرد و زن در آن سوی زانو زده و با این زمزمه آسمانی مشغول حکایت و ترنم هستند و دلهای آنها نیز به سوی یک حقیقت واحد متوجه است.

بت خانه های پر زیور: از آنجا هم گذشته به معابد عظیم هندوستان که با ارتفاع عجیب و هزاران هزار مجسمه و حجاری و زینت ها چون صندوق بسیار بزرگی از جواهرات است رفتم. به معابد آنکوروات در

کامبوج سر زدم و معبدهای عظیم تایلند را بازرسی کردم. همه جا رفتم و در همه جا گروهی با ایمان در حال سجده و رکوع و زمزمه و ترنم به درگاه معبود یافتیم.

همه جا تشریفات: چه بگویم همه جا رفتم و همه جا را زیر پای گذاردم. همه معابد را بازدید کردم. همه بتخانه ها را دیدم و حتی در قبایل وحشی آفریقا و اقیانوسیه و آمازون در جنوب آمریکا مناظر و مظاهر پرستش را به دست جادوگر قبیله و روحانی تیره رنگ آنجا تماشا کردم. آری همه را دیدم و با اینکه این منظره ها بسیار متنوع، بسیار مختلف بود، با اینکه هر کجا یکرنگ، یک نمایش، یک شکل و یک تشریفات و آداب خاص خود را داشت اما در همه آنها یک وجه مشترک به نظر رسید. آن وجه مشترک یعنی همان چیزی که شما هم اکنون حس می کنید.

وحدت بشر: بشری است واحد و یکنواخت. قیافه اش با هم تفاوتهای اندکی دارد. رنگ پوستش کمی متفاوت است، لبها و بینی او با هم از لحاظ شکل و اندازه کم و بیش است شکل مویش با هم فرق دارد، آن یکی مجعد است و خشن و این یکی نرم و طلایی. اما در زیر این تفاوتهای اندک یک قلب بشری می تپد، یک دل در کار است، یک خون گردش می کند یک احساس موج می زند، یک رشته اعمال به نام زندگی صورت می گیرد که کاملاً به یکدیگر شبیه است بلکه یکی است.

احساس واحد: در میان این رشته احساسات و حواس متشابه و یکنواخت یک حس قوی را می بینم که آن را حس ارتباط به عالم لایتناهی می نامم. این حس همان نیروئی است که قطره جدا شده از دریای وجود یعنی بشر را بسوی دریا متوجه می سازد و او را بالاخره به دریا می پیوندد. آری این حس مشترک در همه افراد بشر اعم از آن سرخ پوست آمریکای جنوبی یا سیاه پوست قلب آفریقا یا اسکیموی شمال اروپا یا زرد پوست چینی وجود دارد.

حس ارتباط به مبداء: این حس او را متوجه مبداء و منشاء وجود می سازد. این حس است که می توانید آنرا حس خداجوئی، خداشناسی، خداپرستی و تکاپوی مبداء بنامید. هر چه بنامید ماهیت آن فرق نمی کند. این حس است که در همه وجود دارد و در شما هم که این نوشته را می خوانید اکنون با کمال نیرومندی در قلبتان موج می زند و شما را به آن حقیقت واحد متوجه می سازد.

حس دینی و حس مبداء جوئی: این حس را نباید با حس دینی اشتباه کرد. مختصر تفاوتهایی دارد. حس دینی تمایل به ادیان و تشریفات مختلف آنها است که افراد را به این آداب چنان متصل می سازد که خود را جدا از سایر افراد می بینند در حالی که در باطن جدائی نیست. اما حس اتصال به مبداء و حس ارتباط به عالم لایتناهی، حس پیوستگی به عالم وحدت و عالم یگانه است. چون این وجود که مدت کوتاهی به صورت یک بشر در عالم جولان و انجام وظیفه می کند از این عالم وحدت منشاء گرفته لاجرم نشانی از

آن به همراه دارد و این نشان آنی او را آرام نمی گذارد دائماً او را مثل قطب نما به آن سوی، به آن قبله، به آن منشاء می گرداند و بالاخره هم پس از طی مراحل گوناگون حیات و تحولات به آن وحدت می کشاند. حقیقت پرستش: حال که بشر را اینطور مطالعه کرده و این وحدت باطن را در زیر قیافه های گوناگون و متنوع و بروشنی و وضوح کامل دیدم حقیقت پرستش هم در نظرم روشن شد دیدم که در دل همه همان حس واحد می طبد. آنگاه روشن گردید که آن اختلاف و تنوع که در معابد می دیدم ظاهری بیش نیست. همه یک هدف: در زیر آن بناهای مختلف، در آن محیط های رنگارنگ، در میان آن تشریفات متنوع با آن لباسهای گوناگون با آن آداب که هر کدام یک رنگ دارد، در تحت رهبری روحانیونی که هر کدام خود را به یک صورت آراسته اند این پیروان که ردیف نشسته و با توجه عمیق متوجه دعا و ثنا هستند قلبشان همه متوجه یک حقیقت است. روحشان به یک سوی متمرکز است، آری همان حس ارتباط به عالم لایتناهی، همان حس واحد، همان توجه به مبدأ و منشاء در دل همه آنها فروزان است.

بیان حقیقت روشن: این حقیقت است که بالعیان یافته و روشن و ساده به زبانهای مختلف بر بشر بازگو می کنم. چون راستی ساده و روشن است و از سیر تکامل بازگو می کند دنیا آنرا قبول می نماید و در شگفت است که چرا تاکنون از شنیدن این حقایق محروم مانده است. چرا این مطالب کاملاً روشن و بدیهی را نتوانسته درک کند.

غافلان معدود: از این گفته ها استقبال می کند و آن را با جان و دل می پذیرد، قدر آن را می داند. اما نخست روشنفکران و روشندانند که این حقیقت را می فهمند. هنوز هستند افراد بسیار معدود و انگشت شماری که غرق در تعصب و پیچیده در تاریکیها و تیرگیها نمی توانند نور را چنانکه هست بنگرند. آنها چشمان خود را بسته اند که روشنی را نبینند و گوشهای خود را به عمد مسدود می کنند که آوای حقیقت را نشنوند و حال آنکه نمی توان خود را از نور مخفی کرد.

اینها هم برادران هستند: این است که از فکر این افراد معدود که آنها هم از برادران و خواهران بشری هستند دلم می سوزد و چون عاشق وحدت هستم و همه را از خود می دانم و خود را به همه متصل می بینم و جدائی بین خود و هیچکس و هیچ چیز نمی توانم فرض کنم این است که بخاطر این عشق شدید تألم شدیدی هم از دیدن این جدائی که اشخاص ممکنست برای خود ایجاد کنند در خویش حس می کنم تا آنجا که هر شب از وجود چنین حالتی دست به دعا بر می آورم و فریاد و فغان سر می کنم.

پندی به برادر غافل: از این رو به این برادر عزیز و گرمی که در عالم وحدت به هم متصل هستیم اما او خود متوجه نیست، به این برادر ناشناخته که سعی در پریشانی عالم وحدت دارد روی کرده می گویم: «ای عزیز غافل از حق. تو چگونه می توانی به وحدت جهان لایتناهی که یک حقیقت واقع است لطمه زنی؟

چگونه می توانی با مخالفت خویش این سیل خروشان عالم را سد کنی؟ آخر کمی فکر کن. اندکی بنگر و توجه نمای. بر این پریشانی و شیفتگی من نگاه کن و حال مرا دریاب و آنگاه بر این اسرار روشن که آشکار می شود و قابل انکار ورد نیست تعمق و تدبر نمای تا حقیقت را دریابی. ببین که در این شهر به ظاهر غریب و دور افتاده در نقطه ای از کشور حقایقی ظاهر می شود. تا این حقایق درست و حقیقی و بارز و روشن نباشد این گونه جهانگیر نخواهد شد. همین قبول عامه از طرف مردم گوناگون، تمدنهای مختلف، نژادهای متنوع، مذاهب مختلف، سلیقه ها، شغلها، درجات، طبقات و افراد مختلف آیا دلیل روشن و ساده ای بر اصالت و صحت آنها نیست؟ خداوند یار و یاورت باشد و به راه حق و حقیقت رهبریت فرماید.»

تقلب و تزویر

یک خیال واهی: راه تقلب و تزویر در خیال یک راه آسانتر و کوتاه تری برای رسیدن به مقاصد مادی به نظر می رسد. مثلاً یک نفر خواربار فروش ممکن است در خیال خود مجسم و فکر کند که با تزویر در مواد مورد احتیاج مردمان و غل و غش در آن هزینه تولید را کمتر و منافع خود را زیادتر خواهد ساخت و با این ترتیب در مدت کوتاه تر خواهد توانست ثروتی برای خویش فراهم آورد و تمتع خود را از دنیا بیشتر کند و برای خود ذخیره ای فراهم سازد که مانع از فقر و احتیاج او گردد. چنین کسی نمی داند که این حسابها غلط است و ممکن است مدتی شخص را فریب دهد و به ادامه این روش وادار سازد. اما این کار عاقبت ندارد و روزی عمل او برملا و روشن خواهد شد و از او روی خواهند گرداند.

اثر مخرب تزویر: عمل تزویر عکس العمل شدیدی دارد که آینده فرد را خراب خواهد ساخت و این واکنش یا مستقیم است یا غیر مستقیم. مستقیم آنست که دیر یا زود مردمان اینگونه اشخاص مزور و دروغگوی را خواهند شناخت و از گرد آنها پراکنده خواهند شد و از هر لحاظ مخصوصاً از حیث معاملات و روابط اقتصادی تنها خواهند ماند و این تنبیه بسیار بزرگی است.

زیانهای فریب: دیگر آن است که از راه غیر مستقیم انتقام شخصی گریبان او را خواهد گرفت. در کتابهای درسی قدیم مثالی گفته اند که آموزنده است: می گویند شیرفروشی بود که همه روز در شیری که به مردمان می فروخت مقداری آب مخلوط می نمود و هر چه دوستانش او را منع می نمودند التفاتی نمی کرد و فقط حال و ظاهر را می دید و می گفت: «من سود خیلی بیشتر می برم در حالی که مشتریانم چندان تفاوتی به حالشان ندارد». دیری نگذشت که در آن ده که گوسفندان او در حال چرا بودند سیلی مخوف برخاست و تمام گوسفندان او را از بین برد. وقتی در دریای غم فرو رفته و به سر و روی خود می کوفت و مرتباً با خود زمزمه می کرد که: «این سیل کجا بود که آمد و مرا بدبخت ساخت». یکی از دوستان دل آگاهش به او پاسخ داد: «می دانی این سیل از کجا آمد؟ آن آبهایی که در شیر می ریختی جمع شد و روی هم انباشته گردید و بعد به صورت سیلی درآمد و این طور جزای ترا داد».

انتقام گریبان می گیرد: البته انتقام به این صورت نیست و این تشبیهی است ولی از لحاظ معنی صحیح است. همان تقلبهای کوچک که تکرار و روی هم جمع می شود بی اثر نمی ماند و اثرهای آن در عالم روی هم گرد می آید و ممکنست مدتی اثر آن ظاهر نشود و لطف حق مدتی با انسان مدارا کند. اما وقتی زیاد تکرار گردد، شخص جری شود و همچنان روش ناپسند خود را ادامه دهد تمام آن عکس العملها

دست به دست هم خواهد داد و تمام آن انتقامهای کوچک روی هم انباشته می شود و یک قدرت بزرگ را تشکیل می دهد که به صورت سیلی بر او فرود خواهد آمد.

آتش سوزنده این است نتیجه تقلب و تزویر که مانند آتشی که بر ساختمانی در افتد از بالا تا پایین و تا زیر پایه و بنای ساختمان را در هم فرو خواهد ریخت. آتش انتقام هم مثل همان سیل است. این شعله های آتش که در ابتدا کوچک است و بعد رفته رفته بزرگ می شود و زبانه می کشد در حقیقت عکس العمل و جوابگوی آن غل و غشها و تقلبها است.

استواری یک بنا: استحکام بنا در آن نیست که در زمینی وسیع با ظاهری آراسته و مصالح فراوان بدون توجه به بنیان و اساس بنا یک قصر بسازیم و آنرا مصون از آفات روزگار بدانیم. آن قصری که پایه های آن سست و ناتوان باشد و بر اساسهای ناستوار و لرزان قرار داده شده باشد هر چند عظمت و ظاهر آن چشم را خیره سازد و انسان را باعجاب آورد به زودی فرو خواهد ریخت و همه زیباییهای آن از بین خواهد رفت در حالی که یک کلبه کوچک که با قاعده صحیح و استوار بنا شده باشد پایدار خواهد ماند و قابل توسعه و ترقی هم خواهد بود.

یک مثل ارزنده: در قرآن کریم مثلی از کار نیکو و ناپسند به عنوان آب آرام رودخانه و کف های آن زده شده. کف ها در اثر برخورد سریع امواج به تخته سنگها و جار و جنجال و سر و صدا و آمد و شدهای افراطی و خلاصه تظاهرات یک نمایش شگفت انگیز از قدرت نشان می دهند. کفهای سفید و درخشان به مقدار زیاد از آنها بر می خیزد و کنگره هایی روی آب و کنار صخره ها تشکیل می دهد و عظمتی ظاهری می سازد. اما به زودی این کف ها از بین می رود و پس از مدت کوتاهی اثر هم از آنها نخواهد ماند. در حالی که آب آرام رودخانه همچنان بر جای خود باقی است و براه خود بی صدا و بی تظاهر ادامه می دهد.

فرق آب و کف: در قرآن مجید اعمال پر تظاهر و ناسودمند و جنجالی را به آن کف و کارهای سودمند برای بشر را به آب رودخانه تشبیه کرده می فرماید: «فاما الزبد یذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض» (الرعد ۱۷) و اما کف به زودی محو خواهد شد و از آن چیزی نمی ماند و بر عکس آنچه برای بشر مفید است در زمین پایدار خواهد ماند.

عبرت برای بشر: این درس عبرت بزرگی است برای بشر که قابل انطباق با مادیات و معنویات هر دو می باشد و در هر موردی می توانیم امثله آن را در پیرامون خویش بجوئیم. همیشه قاعده دنیا بر این است که قصرهایی که با تزویر و ریا و مال مردم خوری برپا شده باشد از بین می رود و کلبه های راستان روز به روز بر آبادیش افزوده خواهد شد.

درس تاریخ: نظری به تاریخ گذشته بشر این حقیقت را روشن تر خواهد ساخت. جباران و سفاکان تاریخ که افراد بشر را از دم تیغ می گذرانند و در راه هوی و هوس خود دنیائی را تسخیر می کردند و برای رسیدن به مقصود از قتل و عام و کشتن و آزار ابائی نداشته همه رفته اند و جز یک خاطره تلخ و دردناک توأم با تنفر از آنها باقی نمانده بر عکس مصلحین و بزرگان عالم بشریت و پیامبران با آنکه از شدت فقر و ناتوانی حتی قدرت بنای یک کلبه گلی برای خود نداشتند، نه نیروئی، نه سلاحی، نه وسیله ای جز پاکی و خلوط در درگاه خداوند مایه دست آنها نبود امروز می بینی که به یادگار آنها هزاران و میلیونها بناهای مجلل و پر ثروت که مهمترین، ثروتمندترین، عظیم ترین شاهکارهای عالم بشریت است بنام مسجد، کلیسا، معبد و غیره باقی مانده است. آیا همین امر دلیل کافی و روشن و واضح نمی باشد؟

درسی از ادیان: توجه به تاریخ ادیان جهان و رهبران و پیام آوران الهی این حقیقت را روشن می کند که همه آنها در پاکی نیت، وحدت هدف، بزرگی مقصود، از خود گذشتگی، فراموش کردن مصالح فردی به نفع مصالح اجتماعی، فداکاری تا حداکثر امکان در راه انجام مقصود الهی، گذشت، بزرگواری، اخلاق حسنه، و پاکیزگی معنوی، حسن خلق و تواضع و حسن معاشرت متفق و متحد بوده و این صفات عالییه در همه آنها به مقدار بیشتر یا کمتر تجلی داشته است. همین امر درس دیگری نیز به ما می آموزد که وحدت ادیان را بیش از پیش ثابت و مبرهن می دارد و این درس وحدت اخلاق و رفتار پیشوایان ادیان است که از لحاظ عمل و رفتار و معاشرت و هدف واحد و مقصود مشترک همگی یگانه و متحد بوده اند. کدام مطلب است که نتواند وحدت ادیان را اثبات نماید؟

خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت

آشیان ثقلب و تزویر	عاقبت آتش افکند بر زیر
کلبه راستان شود آباد	قصر تزویر می رود بر باد

وحدت از کیست؟

مناجات: ای نور الانوار و ای منبع نیرو و عشق عالم لایتناهی. عشق تو در مکان تقدیر منزل کرده و در جاده سرنوشت. وجود این عشق معین شده و به عنوان نیروئی که زندگی را به حرکت می اندازد تلقی گردیده است و وجود این عشق به خاطر آن ست که مسیر حیات را از انالله تا الیه راجعون طی نماید. سرنوشت جهان: پس اگر پرسند که این راه وحدت که راه عشق است از کیست و از کجا آمده جواب این است که این سرشت و سرنوشت جهان و این نیروئی است که برای حرکت عالم داده شده است.

دنیای آمد و شد: در یک ایستگاه که در آن ترنهای برقی در آمد و شد هستند و جنبش عظیمی برپا است. عده ای از ترنها با بار زیاد و مسافرها بایستگاه وارد می شوند، عده ای با محموله های سنگین خارج می گردند و برای یک ناظر که از خارج می نگرد یک دنیا کار و فعالیت و آمد و شد نشان می دهد. آن کس که به کنه و اصل این حرکات وارد است می داند که تمام قدرتهای این ترنها در کارخانه برقی نهفته که نیروی ترن را تولید و با سیمهای هوایی به آنها انتقال می دهد.

توقف نیرو: حال فرض کنیم در اثر سانحه ای یکباره برق قطع شود. نتیجه چه خواهد بود؟ تمام این جنب و جوشها از کار خواهد افتاد، تمام ترنها خواهند ایستاد، بارها و مسافرین در جای خود متوقف می مانند و خلاصه آنچه حرکت و حیات در آن بود خاموش می گردد.

روح و حرکت: هر چند که تشبیه نارسا است ولی تا حدی می تواند اذهان را روشن نماید. روح که قوه محرکه عالم هستی است و از امر الهی می باشد همه اشیاء و مخلوقات جهان را بحرکت و زندگی وادار می نماید. روح نیز برای حرکت و فعالیت انگیزه هایی دارد که مهمترین آنها عشق است و اگر عشق متوقف شود و از بین برود یکباره عالم مثل آن ترنها از کار خواهد افتاد بلکه از هم می پاشد زیرا موادی که تشکیل اشیاء عالم را می دهند و آن اتمهای پر حرکت و فعالیت که هسته و بنای اشیاء عالم هستند نیروی حرکت سریع السیر حیاتی آنها به دور هسته از عشق سرچشمه می گیرد و وقتی عشق از بین برود و نابود شود آنها هم از حرکت باز می مانند. در نتیجه کلیه اشیاء و عناصر عالم از اصل متلاشی خواهد گردید و دیگر نه جهان باقی می ماند نه و اشیائی و نه بنائی و نه زیر بنائی، هر چه هست مضمحل خواهد گردید.

جریان عظیم عشق: این عشق مثل رودخانه عظیم و لایتناهی که از سرچشمه ذات الهی منشاء گرفته بر جهان جاری گردیده و شعبات و شاخه ها و فروع آن در سراسر ارکان هستی به حرکت افتاده و آنها را به زندگی انداخته است.

جریان خون: همانطور که خون از مرکز قلب سرچشمه گرفته ابتدا در رگهای بزرگ جاری و بعد وارد رگهای کوچکتر می شود و سپس در شاخه ها و فروع وارد می گردد و بعد در رگهای ریزتر و از آن کوچکتر شده و سپس برگهای موئین داخل می شود و همه سلولهای بدن را که تعدادشان چندین میلیون میلیارد است سیراب می سازد رودخانه عظیم عشق هم که از قلب عالم امکان سرازیر شده به تمام شاخه ها و شعب و رگها و رگهای موئین عالم وجود وارد گردیده و همه را به جنبش و فعالیت انداخته است و اگر در عالم خیال روزی این سیل خشک شود مثل انسانی است که گردش خون او بایستد که چنین انسانی تحول خواهد یافت و به صورت دیگر در می آید. راستی که دستور من عرف نفسه عرف ربه، هر کسی خود را شناخت خدای خود را شناخته است چقدر دقیق صحیح، جاری و عمومی است.

منشاء عشق: همانطور که گفته شد منبع و منشاء عظیم عشق از ذات لایتناهی و چشمه لایزال آفریننده است چه اگر او خود عشق نمی داشت این همه مخلوقات بی شمار و بی حساب را در عالمی که نه کران دارد و نه اندازه و هیچ قدرتمندی قادر به درک عظمت آن نیست بوجود نمی آورد. از عشق اینها را آفرید و در هر یک همان عشق را تزریق کرد و آن را نیرویشان قرار داد و باعث کشش و کوشش آنها شد.

تجلیات و آثار عشق: اگر عشق در تو نمی بود چگونه بار زندگی را تحمل می کردی؟ این همه رنج و فشار حیات که در راه تأمین آسایش زن و فرزند و خویشاوند و دوست می کشی، آنهمه ناراحتی و شب ن خوابی ها و اذیتها و رنجهای بدنی که مادر در راه بزرگ کردن فرزند متحمل می شود، آن فشار فوق العاده و فداکاری عظیمی که بشر در راه عشق به معشوق بر خود می خرد و خلاصه هر چه نام آن حیات است مگر انگیزه ای جز عشق دارد و اگر عشق نمی بود چه قدرت و نیروئی می توانست صحنه حیات بشر و سایر موجودات را پر از اینهمه فعالیت و حرکت و جنبش سازد و آنرا حفظ و نگهداری کند.

تقدیر یزدانی: این است مهر و عشقی که به تقدیر یزدانی در عالم مکان گرفته و معشوق کل که مورد خواست و محبت سراسر مخلوقات است راه و روش آن را دقیقاً ترسیم نموده است و آنرا سرشت و سرنوشت جهان ساخته است. همین عشق است که مایه وحدت می گردد زیرا مانند آهن ربائی عظیم و لایتناهی است که تمام را به یک نقطه می کشد و جذب می کند و در همه ارکان عالم که ظاهراً به صورت کثرت اند یک وحدت به وجود می آورد. پس روشن شد که این وحدت از کیست و از چه منبعی بوجود آمده است.

عشق همگانی: این عشق انحصاری نیست. این عشق محدود نیست و همه افراد بشر مثل همه موجودات عالم از آن برخوردارند. همه افراد بشر بسوی معبود لایزال می روند و به آن عشق می ورزند. مقصود همه از کعبه و بتخانه اوست و فقط اوست. همه عبادتها برای او و بسوی او و بخاطر اوست هر چند که در

مسجد و کلیسا و کنشت و دیر و بتخانه انجام پذیرد. همه او را می جویند هر چند که هر کس نامی به او می دهند و خیالی از او در سر مجسم می کند. پس حالا که همه یک مقصود و یک هدف و یک منظر و یک دیدگاه دارند آیا سزاوار نیست بگوئیم وحدت ادیان امری قطعی و مسلم و تخلف ناپذیر و بدون چون و چراست؟ ای عزیز پند گیر و بسوی یزدان مقتدر دانا روی آور.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

معشوق کشیده راه و ترسیم زمان	چون مهر تو در منزل تقدیر مکان
گویم که سرشت و سرنوشت است جهان	پرسند زمن این ره وحدت از کیست

از جدائی پرهیز

اصل وحدت: پس از اینکه روشن شد که اصل عالم بر پایه وحدت استوار است و اتصال و پیوند ناگسستنی، خدا و عالم لایتناهی را به هم پیوسته آنگاه باید جدائی مصنوعی و موقت را مخوف و وحشتناک دانست همانطور که جدائی افکندن بین اتمها در بمب اتمی موجب اینهمه غوغای شگفت انگیز و خرابیهای پر دامنه می گردد.

از جدائی پرهیزیم: پس همه ما باید این اصل را در نظر بداریم و مخصوصاً پس از اطلاع یافتن از این حقیقت تصمیم بگیریم که از هر عملی که موجب جدائی و نفاق و دوری از یکدیگر می شود جداً پرهیزیم. آری برای آنها که از حقیقت آگاه شده اند دانستن این موضوع مهمتر است زیرا کسی که می داند با آنکه نمی داند مساوی نیست و اینها تفاوت بسیار با یکدیگر دارند. همین اندازه که انسان از چیزی آگاهی یافت به همان مقدار بار مسئولیت تبعیت از آن دانستن بر او بار می شود و بایستی آداب آن امر را کما هو حقّه انجام دهد.

مراقبت دائم: اطلاع از این حقیقت یک احتیاط و مراقبت دائمی را ایجاب می کند مثل مراقبت کسی که مأمور حفظ یک انبار باروت است که باید شبانه روز بیدار و هوشیار باشد. بایستی از هر عملی، سخنی، و حتی پنداری که خلاف وحدت و اتصال باشد خودداری نمود. باید از هر کاری که موجب ایجاد جدائی و فاصله می گردد جلوگیری کرد. نبایستی با زبان یا رفتار دوستان و نزدیکان را رنجاند و دوری ولو موقت ایجاد نمود.

دوری در نظر روشنان: و اما آگاهان عالم که از حقیقت وحدت در جهان لایتناهی آگاهند بیش از همه دوری دوستان رنج می برند و زخمی که از این دوری بر دل آنها می نشیند علاج ناپذیر است. رنج آنها تنها از دوری نیست بلکه آنها می دانند که این دوری در اثر جهل و خودخواهی و غفلت بوجود آمده است. از زیانهای دوری: چون اتصال برقرار است دوری باعث رنج عده ای که از آنها جدائی حاصل شده می گردد. دوری باعث بریدن مسیر منظم کارها است و انسان را مثل کور سرگردان می سازد. نه تنها خود در حالت حیرانی می گذراند بلکه عده ای را هم از راه منحرف می کند. این است که باید همیشه این نکته را در نظر داشته باشیم که از هر اقدامی که ولومختصر و موقت و کوتاه باعث جدائی و بریدن است خودداری کنیم.

اتصال با همه افراد بشر: امری که درباره دوری بیان گردید، محدود نیست بلکه مشمول اتصال با همه افراد بشر است. حالا که طبیعت یزدانی آنقدر به هم پیوسته و نزدیک است که جدائی در بین نیست و دوری و

فاصله فقط ظاهر امر است آیا شایسته است که بشر به بهانه اختلافهای ظاهری رنگ که در اثر دخالت محیط و آب و هوا است و به خاطر نژاد که وابسته عوامل جغرافیائی است و به خاطر اختلاف دین و به بهانه اینکه دستورات واحد الهی را اشخاص مختلفی ابلاغ کرده اند از یکدیگر فاصله گیرد و جدائی گزینند؟ امر و مشیت الهی چیست؟ در حالیکه امر و مشیت الهی از ابلاغ دیانت، تربیت و هدایت بشر است و این راه واحدی است که در هر زمان بر حسب مقتضیات زمانی و مکانی توسط رهبرانی از قوم بیان گردیده آیا شایسته است که ما وحدت و دستور وحدت مقصد وحدت در هدف را فراموش کرده به بهانه اینکه پیام آوران الهی از هم جدا بوده اند اصل وحدت، دین را در بوته اجمال گذاریم بلکه به خاطر اینگونه اختلافات جغرافیایی راه دشمنی و نفاق و دوئی پیش گیریم؟ پس ای برادر عزیز عهد کن که از هر گونه دوری و جدائی پرهیزی و از هر نفاق و دشمنی پرهیز کنی تا به خدای خود نزدیک شوی. بدان که داروئی برتر و بالاتر از وحدت ادیان وجود ندارد.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

از دوری و فرقت چو ناسور شدم

یک چند ز دوری تو رنجور شدم

سرگشته بروزگار چون کور شدم

نادانی و خودخواهی و غفلت باعث

راه دوست‌یابی

بهترین راه دوست‌یابی: بهترین طریق دوست‌یابی و محبوبیت و ادامه پیوند و اتصال در جامعه احسان و کرم است. این راه و روش الهی است. همان عملی است که دائماً از طرف آفریننده نسبت به بندگان انجام می‌گردد. احسان خداوندی بی دریغ در همه احوال شامل حال همه کس است و دستور خدائی است که بشر نیز در زندگی خود این راه را برگزیند.

دستور برای بشریت: این دستور در همه ادوار بشریت به وسیله همه ادیان ابلاغ گردیده است چنانکه در آیین مسیح در انجیل متی فصل ۵ آیه ۴۳ می‌گوید: «هر کس از تو سؤال کند بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد روی خود را مگردان.» قرآن مجید در سوره بقره آیه ۱۱۰ می‌فرماید: «در نماز پابرجا و در صدقه عامل باشید. هر چه را از عمل نیکو به پیش فرستید آنرا نزد خدا خواهید یافت زیرا خداوند نسبت به اعمال شما بصیر است.» کنفوسیوس در کتاب منیسوس فصل دوم می‌گوید: «آن چیزهایی که من به آن مجهز گردیده‌ام عبارتست از نیکوکاری و درستی. یگانه اصل مهم من این دو می‌باشد.» در امثال سلیمان نبی فصل بیست و پنجم می‌فرماید: «اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان بخوران و اگر تشنه باشد او را آب بنوشان.» خلاصه همه ادیان نیکوکاری را از ارکان اولیه دین دانسته‌اند و این یک قاعده عمومی و همگانی است که انعکاس آنرا در همه ادیان الهی خواهی یافت.

نشانی از وحدت ادیان: همین امر به خوبی نشان می‌دهد که هدف ادیان و تعلیمات اصلی آنها واحد است مثلاً در موضوع نیکوکاری و اعمال خیر همه ادیان همین هدف را بالنسبه و طرق مختلفه بیان داشته‌اند. همچنین است در سایر صفات پاکیزه و اخلاق حسنه که همه ادیان بدان توصیه کرده‌اند. مشترکات ادیان بسیار است و موارد اختلاف آنها جز در امور فرعی و بی‌اهمیت نیست.

انتظار نیکوکاری: بشر همواره متوقع و مترصد احسان از معاشرین است و حتی بهترین دوستان و یاران و نزدیکترین خویشان انتظار محبت و نیکوکاری دارند و اگر راه و روش محبت در پیش گرفته نشود و خلاف آئین کرم و مروت رفتار گردد دوست جدا خواهد شد و همین قطع احسان باعث ایجاد شکاف و جدائی می‌گردد.

کسب نیرو با نیکوکاری: بر عکس به وسیله محبت و سخا دشمنان را می‌توان دوست کرد. بشر حاضر نیست بطوع و رغبت زیر بار هیچ زنجیر و بند و قیدی برود و اگر هم به اکراه تن در دهد هر وقت فرصتی دست دهد خود را از این قید آزاد می‌سازد. اما احسان و کرم تنها زنجیری است که آدمی را به میل و رضا بنده احسان‌کننده می‌سازد، دشمنها را رام می‌کند، دورها را نزدیک می‌سازد. همین اندازه که یک دشمن

که به عللی از تو دوری گرفته و جبهه مخالفی با تو تشکیل داده احساس کند که محبتی از جانب تو نسبت به او به عمل آمده است روش او تغییر خواهد کرد و کینه و عداوت تبدیل به صلح و صفا می گردد. اکسیر معجزه آسا: پس این چه اکسیر معجزه آسایی است که اگر آنرا در نظر نگیری بیماری جدائی پیش می آید و دوست و محب را از تو می برد و اگر آنرا با دشمنان بکار بری آنها را نزدیک می سازد. آیا از این معجون شگفت تر تاکنون دیده و شنیده اید؟

راه عقل کدامست؟ اینها که راه عقل و خرد را اختیار کرده و با روشهای خردمندانه زندگی خود را زینت می بخشند داروهای بسیار مجرب مؤثری بدست آورده اند که اثر آنها قطعی و جازم است. حال اختیار با تو است ای خواننده عزیز که چه روشی را برگزینی.

راه صحیح: برای دوست کردن دشمنان و به راه آوردن آنان و جلب دوستیشان این راه پاک الهی در اختیار توست. آیا آنرا بر می گزینی یا طریق جدال، مرافعه، مراجع به دادگستری، زحمات طاقت فرسای اقامه دعاوی طول و دراز و پر خرج، رنج مبارزه و نبرد را روش خود قرار می دهی. اگر مایلی هر دو را امتحان کن تا نتایج آنرا ببینی یا به عقل مراجعه نما. خداوند یار و یاور نیکوکاران و کسانست که راه خدائی را بر می گزینند.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

احسان و کرم کن که ز آیین خداست	گر یار نبیند کرمی از تو جداست
آن کس که به تو عدوست با مهر و سخا	چون درک محبتی کند صلح و صفاست

راه و رسم سخاوت

راه محبوب شدن: بهترین راه و رسم محبوب شدن در میان خلق و جلب محبت خالق اعظم همانا احسان و اکرام است. آن کسی که خواستار است مفهوم خطاب و لقد کرّمنا بنی آدم آدمی را با خلعت کرامت آراسته کردیم (الاسراء ۷۰) آراسته شود، آن کسی که می خواهد در میان مردم زمان خود در بین معاشرین، آشنایان و آنکسان که در زندگی با آنها مربوط است دارای شخصیت و محبوبیت و قدرت گردد، آن کسی که می خواهد خداوند او را دوست بدارد و بندگان خداوند نیز وی را دوست داشته باشند بایستی سخاوت داشته باشد.

شرایط سخاوت: اما سخاوت شرایطی دارد. تاکنون خوانده و شنیده اید که برای سخاوت مثلثائی می زنند و اشخاصی را از قبیل حاتم طائی و معن ابن زائد شاهد می آورند و در حق آنها مطالبی حقیقی یا افسانه می گویند و به عنوان درس سخاوت به مردم تلقین می کنند.

داستان حاتم طائی: مثلاً کسی به نزد حاتم طائی آمد. اسب محبوب او را که ده ها هزار دینار می ارزد و حاضر نبود به هیچ قیمتی از آن جدا شود خواستار گردید. شب که وارد شد چون حیوان دیگری در دسترس نبود حاتم دستور داد آن اسب را ذبح کنند و برای مهمان شام تهیه نمایند و بعداً که مهمان مقصود خود را بیان کرد حاتم با عرض مراتب تأسف گفت که همان اسب را دیشب برای تهیه غذای تو ذبح کرده ام.

داستان معن ابن زائد: یا درباره معن ابن زائد می گویند که شاعری در پشت قصرش در کنار جوی آبی که داخل قصر می شد نشسته بود و قصیده ای در مدح او گفت و روی آب گذاشت. معن در داخل قصر کنار جوی بود و وقتی که آب شعر را آورد هدیه بزرگی برای شاعر فرستاد. شاعر وقتی این جود را دید عمل را تکرار کرد و باز جایزه ای دریافت نمود و آنقدر این کار تکرار شد که معن گفت اگر تمام زندگی مرا می خواست به او می دادم.

داستان پیرزن: یا درباره پیرزن صحرانشینی می گویند که تمام دارائیش فقط یک بز بود که از شیر آن زندگی می کرد و هنگامی که شبی مهمانانی به او رسیدند (که حاتم هم جزء آنها بود) چون چیزی برای پذیرائی آنها نداشت دستور داد پسرش همان بز را بکشد و نزد مهمانان آورد. حاتم تصدیق کرد که این زن از وی سخی تر است.

اینها سخاوت نیست: به طور خلاصه با ذکر اینگونه امثله که به منظور درست کردن مقام برای حاتم طائی و دادن سرمشق برای سخاوت است، می خواهند راه و رسم جوانمردی را بیاموزند در حالی که اگر افراد بشر

تصمیم بگیرند که از این روش تبعیت نمایند کارشان به تباهی می کشد. زیرا این اعمال سخاوت نام ندارد بلکه روش جنون (سادیسیم) است. اگر کسی به خاطر یکشب پذیرایی از مهمان یک مالی را که چندین هزار دینار می ارزد از بین برد یا یگانه مایه زندگی خود را بی فکرانه و دیوانه وار بکشد نام این را جز جنون چه باید گذارد؟ اگر به خاطر پرداخت صله به یک شاعر بی کار تمام ثروت خود را می بخشد آیا روش عقل و خرد است؟ اگر اینها را خرد بنامیم اسم عقل را رسوا کرده ایم.

اسراف و تبذیر است: اگر اینها را سخاوت می نامند پس اسراف و تبذیر که در همه ادیان و روشهای اخلاقی تقبیح شده، چیست؟ مگر نه آنست که در قرآن فرموده: «ان المبذرين كافوا اخوان الشياطين» (الاسراء ۳۷) اسراف کاران برادران شیطان هستند.

داستان است نه حقیقت: این قبیل امثله که به خیال خود برای هدایت بشر و دادن سرمشق سخاوت ساخته اند صحیح نیست. به همین دلیل است که اثر خود را نبخشیده و تنها به عنوان یک داستان شیرین برای وقت گذرانی مورد استفاده قرار گرفته و آموزنده اخلاق نبوده است.

سخاوت نه اسراف: سخاوت عمل بسیار خوبی است ولی جنبه افراطی آن که تبذیر و اسراف نام دارد نه تنها مستحسن نیست بلکه بسیار زشت است زیرا بر هم زننده نظم زندگی و از بین برنده تعادل و مانع گذشتن عمر بخوشی و راحت و باعث ایجاد دردسر و رنج و انواع و اقسام ناراحتی ها است.

اعتدال در سخاوت: در سخاوت باید اعتدال را نگاه داشت و با حساب صحیح و منظم زندگی باید مقرون باشد و مانع نظم اقتصادی خانوادگی نگردد. درباره تنظیم زندگی اقتصاد خانواده بعداً به تفصیل در کتاب خاصی بحث خواهد گردید و این روش اقتصادی وحدت خواهد بود که زندگی خانواده ها را نظم می بخشد و با آن نظم زندگانی اجتماع هم منظم خواهد شد.

تنظیم بودجه زندگی: وقتی بودجه خانوادگی بر اساس این نظم درست و صحیح که با حساب ریاضی منظم می گردد مرتب گردید و سهم هر فرد از مرد و زن و اطفال معین شد شخص اگر خواست و توانست از سهمیه خود که مازاد بر احتیاجات ضروری اوست ببخشد و احسان کند بسیار خوب و به جا است و تجاوز کردن از آن و مخصوصاً بخشیدن از سهمیه زن و فرزند یعنی حق دیگران نه تنها سخاوت نیست بلکه تجاوز به حق کسان است. این موضوع در کتاب اقتصادی با تفصیل بیشتر بیان خواهد شد.

سخاوت نهایی: نکته دیگری که باید در سخاوت مورد توجه گردد سخاوت نهانی است. هر چند وحدت مخالف با عمل خیر به طور علن نیست بلکه آنرا تجویز می کند و موافق است که از آنجائی که اعمال خیر انجام می دهند تشویق و تقدیر به عمل آید تا سرمشق سایرین گردد و عمل خیر شایع شود و در جهان نظیر بسیار پیدا کند اما کسانی که حس خداپرستی و انسانیت آنها قویتر است و مایلند فقط به خاطر خدا و

شرافت بشریت عمل خیر انجام دهند سخاوت خود را پنهانی به صورت عمل در می آورند و حتی کاری می کنند که آن کس که منتعم از لطف آنها شده است مطلب را نداند و نفهمد که چه کسی به آنها صحبت و کرم کرده که از بیان تشکر علن هم معاف باشد.

یک داستان آموزنده: یکی از نویسندگان در شرح حال خود می نویسد که روزی از کنار چمنی عبور می کردم. فقیر زنده پوشی را دیدم که از سر و لباس او استیصال و بیچارگی نمایان و قیافه پژمرده و نحیف و رنگ پریده اش نشان می داد که مدتهاست غذای سیر نخورده و محرومیت بسیار کشیده است. او خفته بود و سنگی به زیر سر نهاده. خیلی دلم می خواست کمکی به او کنم. ابتدا خواستم بیدارش کنم ولی بارقه انسانیت بر سرم نهیب زد که اگر کمک پنهان کنی بسی بهتر است. پولی که کفاف چندین روز خرج او را می کرد برداشتم و آهسته در جیب شلوار او که همچنان دهانه اش باز مانده بود گذاردم و با قدمهای خیلی نرم از آنجا دور شدم.

حفظ عزت نفس دیگران: آن وقت با خود فکر کردم که این بیچاره وقتی با نومییدی از خواب بر می خیزد و نمی داند که برای ادامه زندگی خود چه کند بر حسب اتفاق دست بر جیب خود خواهد کرد و ناگاه خش خش کاغذی را در نوک انگشتان خود حس می کند. کنجکاویش تحریک می شود آن را بیرون می آورد و یکباره با یک اسکناس که کفاف زندگی چندین شبانه روزش را می دهد مواجه می شود. در آن حال چه فکر می کند و درچه اندیشه هائی فرو می رود کاری ندارم همین اندازه می دانم که یک شعف زائدالوصف به او دست می دهد هم خوشحالی سراپای وجودش را می گیرد و آنگاه که مدتی با فکر خوش آینده ای که با آن پول خواهد گذراند سرگرم شد آنگاه بفکر کسیکه چنین عمل خیری درباره او کرده می افتد.

بالاخر از پول: او کسی را نمی بیند که از او تشکر کند و احتیاجی نمی بیند که شخصیت و عزت نفس خود را برای بیان امتنان و قدردانی کوچک سازد. خیر احتیاج به لفظ تشکر و بیان شکر ندارد اما دل او مالا مال از امتنان است و قلبش مقرون با یک دنیا شکر می طپد. شکر نسبت به کی؟ نسبت به یک انسان، نسبت به یک نیکوکار ناشناس، نسبت به یک برادر ناشناخته بشری که دست کمک دهنده اش را بسوی برادر محتاجی دراز کرد.

اثر موج عظیم تشکر: حال می گویم این موج عظیم تشکر که در دریای وجود این شخص بوجود آمده و این خوشحالی بسیار که سیاله های آن سراسر کالبد یک بشر را احاطه کرده است بی اثر نیست. چون عالم وحدت است و همه به هم اتصال دارند این سیاله ها از وجود این شخص تجاوز می کنند و چون هیچ چیزی در عالم بی حساب نیست در هر کجای جهان با هر فاصله و مانعی که باشد وجود نیکوکار مسبب

تشکیل این حالت را پیدا خواهی کرد و او را غرق در موج خود خواهی ساخت و خشنودی خداوند به همراه این سیاله است.

موج قدردانی: به همین لحاظ است که در وجود شخص نیکوکاری که ناشناس عمل خیر انجام داد، آن چنان شعف و نشاط ملکوتی در ضمیر باطن خواهی یافت که نظیر آنرا در هیچ جای دیگر و هیچ حال دیگر نمی توان جست. اگر چنین حالت سرور و رضایت باطن و تسکین قلب و نشاط روحی در بین نبود کسی حاضر به انجام اعمال خیر نمی شد. اگر نیکو کاریهای نهانی در جامعه صورت می گیرد و ما آن را می شنویم، اگر فداکاری از اشخاص در راه انجام عمل خیر صورت می گیرد که از مایه آسایش و لذت خود می برند و ناشناس در دریای نیکوکاری جاری می سازند بدون اینکه حتی منتظر لذت حق شناسی و تقدیر باشند همه بخاطر آن مسرت و رضایت باطنی است که در ضمیر باطن اشخاص پدید می آید.

آنها که لذت نچشیده اند: اما آنهایی که این لذت را نچشیده و درباره آن بررسی نکرده و به آن نزدیک نشده اند نمی توانند مزه آن را بدانند. مثلی عامیانه می گوید: «حلوای تن تنانی تا نخوری ندانی» اعمال خیر خالص نیز همین حال را دارد و تا کسی مزه آن را نچشد به شیرینی آن پی نمی برد. بیان و سخن ما هم به خاطر همین است که اشخاص را تشویق به قبول اینگونه اعمال ملکوتی سازد تا خیر و خوبی در جامعه تعمیم یابد و یک اجتماع ایده آلی در جهان بوجود آید.

اعتدال در همه چیز: همانطور که در بالا بیان گردید در سخاوت نیز مانند سایر صفات بایستی جنبه اعتدال رعایت گردد. همه ادیان درباره سخاوت کم و بیش سخن گفته و آن را توصیه کرده اند و هر یک به نحوی آن را ستوده اند اما وقتی دستورات همه آنها را روی هم جمع کنیم و معدل همه را بگیریم یک اعتدال پاکیزه درخشنده از آن بیرون می آید که دستور برای بشریت است و این هم یکی از فواید بزرگ اتحاد و اتصال ادیان می باشد.

یک دستور عملی: قبل از خاتمه دادن به این بحث می گویم: «ای دوست عزیز، هرگاه سخاوت را پیشه خود ساخته و خواستید آن را عملی سازید بهترین راه این است که برای یک شخص درمانده محتاج سرمایه ای به عنوان قرض تهیه کنید و مطابق با استاندارد و توانائی و ذوق و قدرت عمل او دکانی برایش باز کنید یا کسب کوچکی تهیه نمایید و او را به کسب و کوشش و سعی و عمل وادار سازید. این گونه سخاوت بهتر است بلکه بهترین انواع سخاوتها است زیرا باعث نجات اشخاص خواهد شد.

فواید این عمل: از فوائد مهم آن این است که اثرش مداوم است نه موقت زیرا کمک پولی در اندک مدتی تمام می شود اما کسب ادامه دارد. دیگر اینکه شخصی را از تنبلی می رهااند و به سعی و عمل وادار می سازد. دیگر آنکه شرافت و عزت نفس را در وی پرورش می دهد. به غیر اینها اگر سرنوشت شخص در

این عمل باشد راه ترقی را برای او باز می کند و وسیله فراهم می شود که شخص به سرنوشت خود نائل آید. این است بهترین راه انجام سخاوت که راد مردان و خدا دوستان پیش می گیرند. خداوند یار و یارو و پشتیبان شما باشد و همیشه در امور خیر از مدد و لطف یزدانی بهره مند باشید.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

شکوفان خلاق در زمین و هم زمان باشی	اگر خواهی که انسانی منظم در جهان باشی
سخاوت بایدت باعتدال و در نهان باشی	محب خالق و محبوب قلب این بشر گردی

مژده فصل وحدت

آئین وفاق و مهر وصل وحدت

یا رب برسان مژده فصل وحدت

برخیز و بزن چنگ باصل وحدت

تا چند نفاق و جنگ و دشمن توزی

وحدت ادیان: بار خدایا حال که وحدت این چنین روشن و تابان است و آئین وحدت عالم جز وفاق و محبت چیزی ندارد کمک فرمای و این وحدت را در عالم بگستران و دلهای همه افراد بشر را بسوی آن بگردان و متوجه ساز تا از این اطلاع همگانی جهانی به هم متصل شود و دست در دست یکدیگر دهد و عالمگیر گردد و وحدت ادیان کاملاً عملی شود.

آهنگ بیداری: آخر تا کی بشر باید از حقیقت غافل بماند و در لجنزار نفاق و جنگ و دشمنی غوطه خورد؟ تا چند این بشر مدعی عقل و علم باید به این کارها ادامه دهد؟ تو ای بشر خردمند و روشنفکر، وحدت را دریاب و چون آنرا دانستی مردانه برخیز و بر آن چنگ بزن و آنرا روش زندگی خود ساز.

عالم چکونه است

چگونه بی پایان است: درباره عالم و پایان نداشتن و لایتناهی بودن آن زیاد سخن گفته ام اما این سؤال ممکن است در مغزها باقی بماند که چگونه عالم پایان ندارد؟ چرا و چطور بی پایان است؟ استدلالهایی را که در کتابهای دیگر به تفصیل بیان داشته ام اینجا تکرار نمی کنم.

عالم بسیط است: اما می گویم که عالم بسیط است نه مرکب. بسیط چیزی است که اصل آن واحد است و ترکیب در آن راه ندارد و آنچه تنوع در آن دیده می شود جلوه های گوناگون یک اصل یگانه می باشد ماهیت عالم یکی است و از یک واحد بوجود آمده منتها برحسب مشیت الهی و مقتضای آفرینش تنوع و رنگها و جلوه های گوناگون به آن داده شده و این صورتهای مختلف در ظاهر با هم ترکیب می شوند و تحولات پی در پی و نوین بوجود می آورند. این تحولات باز تحولات دیگری را ایجاد می کنند و به تعداد بی شمار و بی حساب نمایشهای مختلف و جلوه های گوناگون به ظهور می رساند که نام آن زندگی عالم می شود.

ماده اصلی بسیط: اما اصل تمام این امور همان ماده اصلی و بسیط است و چون آن ماده به مقدار بی نهایت موجود است دائماً در حال کار و گردش است و حدی بر آن متصور نیست. و هیچ سده و مانعی به هیچ صورت وجود ندارد که حرکت آنرا را متوقف سازد.

اصل حرکت: علمای فیزیک و مکانیک می دانند که هر حرکتی در اثر مانعی توقف می کند. مثلاً چرخشی را که به حرکت اندازید یا گلوله ای را که روی زمین صاف رها کنید در اثر سایش محور یا جدارهای آن به زمین بالاخره می ایستند. تویی که به بالا افکنده شود در اثر جلوگیری هوا بالاخره می ایستد و بر می گردد و گلوله توپ هر چقدر نیروی برد آن قوی باشد بالاخره در اثر فشار هوا و کشش زمین در حدی متوقف می گردد و سقوط می کند.

عالم را کرانه نیست: اما همه این موانع جزء اجزاء بسیط عالم است که به صورتی در آمده که موجب فعل و انفعال و عمل و عکس العمل است در حالی که در عالم لایتناهی و ماده بسیط آن سدی نمی تواند باشد. عالم مثل محوطه ای نیست که در لبه ها و کناره های آن سدی بر پا کرده باشند و دیواری ایجاد شده باشد. هیچگونه سده ولو سد هوایی و گازی ندارد که مانع گسترش مدار آن گردد.

اگر عالم کرانه داشته باشد: عقل سلیم این حقیقت را قبول می کند که عالم سده ای و کناره و کرانه ای ندارد زیرا اگر کرانه داشته باشد پشت آن کرانه و ورای آن دیوار و سده چیست؟ جز آنست که آن هم جزء عالم است. زیرا چیز دیگری جز عالم نیست. پس عالم همچنان ادامه دارد و نمی توان برای آن حدودی

یافت. هر چه را حدود فرض کنیم آن هم جزء عالم است. اما ماهیت این بی حدودی و بی مرزی را عقل چگونه درک می کند و با تفکر از راه عقل و هوش چگونه می توانیم این حقیقت را برای خود حل کنیم؟ شباهت عالم به دانش: بهترین تشبیه که می تواند ذهن را روشن کند این است که عالم را به دانش تشبیه نمائیم. همانطور که دانش پایان ندارد و برای آن آخری نمی توان تصور کرد عالم نیز چنین است. با بررسی و تعمق در سابقه علم در جهان می توانیم این حقیقت را بیازمائیم که در همین کره خاکی ما از ابتدای زندگی بشر مرتباً دانش در حال رشد و ترقی و توسعه بوده و در تمام شئون زندگی اعم از خوراک، پوشاک، مسکن، وسایل حمل و نقل، وسایل رفاه، بهره برداری از حواس و غیره دانشمندان روز به روز ترقیاتی پدید آورده اند و دانش آن فن وسعت گرفته است. آیا فکر می کنید روزی این سیر متوقف گردد و دیگر ترقی در آن پیدا نشود و به همین جا که هست در جا زند؟ هیچ عقل سلیمی بر طبق سابقه و تجربیاتی که دارد چنین ادعائی را نمی کند.

نظر بشر نسبت به کرات: روزی بود که کرات را مثل میخ نقره می شمردند و بعد عظمت آن را کشف کرده اند و دانستند افلاک مثل زمین و بالاتر از زمین هستند ولی رفتن به سوی آنها را برای بشر حتی تا ۳۰ سال قبل غیر ممکن و خیال واهی می انگاشتند اما علم همچنان پیش رفت تا اینکه بشر به سوی کره ماه سفر کرد و در آنجا پیاده شد. این رشته همچنان ادامه دارد و ممکن است صد سال دیگر به مریخ بروند دو هزار سال دیگر از آن هم رد شوند. سیر همچنان پیش می رود و ممکن نیست متوقف گردد. در هر رشته از دانش تفکر کنیم همین حال را خواهیم دید و بر ما مسلم و روشن است که سیر دانش در عالم بی پایان است و همچنان مد دارد یعنی کشیده می شود و جلو می رود. اکنون که حقیقت دانش را یافتی بدان که عالم هم چنین حالی دارد و مثل دانش است و برای آن پایانی تصور نمی توان کرد.

تجلی دانش در مادیات: با اینکه دانش نتایج مادی می دهد و بر مادیات پیاده می شود اما خود دانش یک امر بسیط یعنی (معنی) است ولی معنایی است که دائماً در ذات پیاده می گردد و تظاهر می کند. هر چند که ما برای دانش نمی توانیم جسمیتی قائل شویم و مادیتی برای آن تصور نمائیم اما هر وقت که بخواهیم می توانیم آنرا در تظاهرات مادی که پیدا می کند مجسم کرده آثار آنرا ببینیم چنانکه همه اختراعات و اکتشافات تجسم دانش است. دانش مثل روح است که در کالبد مادیات ظاهر می شود و جلوه می کند. همانطور که جسم و روح را نمی توان از هم تفکیک کرد و هر دو در واقع دو شکل مختلف از نیرو هستند دانش و تجسم آن نیز چنین است. بسیار خوب. این دانش با چنین حالتی اعم از اینکه آنرا بسیط یا مادی بدانیم در حال پیشروی است و بسط و مد (امتداد) و دنباله آن مسلم است. اما در کجا پیشروی می کند، در چه محلی توسعه می یابد و کجا امتداد دارد نمی توان دانست و نمی توان تصور کرد.

نظر ما نسبت به دانش و عالم: با اینکه ما خود عمل بسط و توسعه دانش را خوب می فهمیم و خوب تلقی می کنیم اما توجهی به محل و بسط آن نداریم و با اینکه مکانی برای آن در نظر نگرفته ایم عمل بسط بر ما خوب روشن و واضح است. عالم نیز چنین است و این وضع را دارد. بسط آن کاملاً روشن است بدون اینکه احتیاج داشته باشیم درباره مکان فکر کنیم. با اینکه سراسر جهان را نمی توانیم ببینیم ولی به این ترتیب بی انتهای و بی پایانی آنرا بخوبی درک و احساس می نمائیم.

دانش از صفات الهی است: گفته شد که دانش از صفات الهی است و از ذات او قابل تفکیک نیست و نمی توان آن را از خداوند جدا دانست. عالم نیز یک چنین وضعی نسبت به خداوند دارد و نمی توان آنرا از ذات الهی تفکیک نمود زیرا به محض تفکیک و جدائی حدود و مرز و محدودیت پیش می آید در حالی که محدودیت برای آن قابل تصور نمی باشد چرا اگر مدعی شدیم که کیل دانش روزی پر و لبریز می شود و دیگر گنجایش ندارد باید گفت که عالم هم پر می شود و کیلش تمام می گردد در صورتی که چنین نیست. دانش توقف پذیر و قابل مهار کردن با هیچ قوه و قدرتی نیست و محال است بتواند آن را در جائی حبس و محدود سازند. عالم هم همین حال را دارد.

جریان رودخانه عظیم دین: حالا که سخن به اینجا رسید می گویم ادیان نیز همین وضع را دارند یعنی قاعده طبیعی بر اصل دین هم که در زمره دانش به حساب می آید جاری است. مسیر رودخانه عظیم دین از جانب مبدء لایزال و سرچشمه بی پایان هستی بخش همچنان در حال جریان بوده است و خواهد بود و چون دانش و راهنمایی الهی بی پایان است برای سیر دین نمی توان حدودی قائل گردید. این رودخانه عظیم از زمانی که ابتدائی برای آن تصور نمی توان کرد همچنان جاری بوده و در هر زمان و هر مکان متصدیان و نگهبانانی بر این رودخانه الهی از جانب خداوند منصوب شده اند که آب زلال دانش دین را به بندگان برسانند. هر کجا رودخانه با آلودگی ها و زوائد مخلوط شده و آب آن از صافی و گوارائی خارج گردیده خداوند متعال کسی را برای تصفیه و پاکیزه کردن همان آب اصلی لایزال مأمور فرموده است.

وحدت ادیان و روشنفکران: حال که چنین است چه اختلافی بین راهنمایان و نگهبانان آب زلال دین الهی می توان جستجو کرد؟ مگر جز آنست که همه خادم این حقیقت و نگهبان این طریقت و کمک دهنده و یاری کننده به امر الهی بوده اند؟ پس چرا باید پیروان آنها به بهانه های غیر قابل قبول از یکدیگر جدائی گزینند و راه دشمنی و نفاق در پیش گیرند؟ به همین دلیل است که مردمان روشن آگاه که حقیقت را با عقل می سنجند و ظواهر و افکار پیش داوری شده را کافی برای یافتن حقیقت نمی دانند به این مطلب ایمان داشته و راه وحدت ادیان را بهترین راه برای چاره دردهای امروز بشر می دانند.

پس با ما همگام شوید تا این راه درخشان را همه با مساعدت یکدیگر در جهان گسترش دهیم تا به نتیجه مطلوب برسیم. خداوند یار و یاور یاری کنندگان است.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

پیوسته بگردش و ندارد سدی

عالم چو بسیط است ندارد حدی

ماننده دانش است و دارد مدی

با هوش و خرد درست گر فکر کنی

رنسانس نوین دانش

پیشرفت دانش قرن پسین	شاهد گفتار باشد بعد از این
علم باشد قدرت و نیرویمان	چون جهانبان بشکفت رازی بهین
در دل هر دانشی رازی نهان	روشنی بخش و درخشان بر زمین
حیرت انگیز و جدید آید علوم	نو درخشد نور وحدت ذره بین
علم نیرو گیرد از این نور تاب	جلوه گر بهگر نمایان و رزین
مظهر دانش منور در جهان	مطمع و مطروح مطلق دوربین
فیض بخش و فیصله در امر حق	قائل و قائم ظریف و بر یقین
زین طلایع شاد زی «حشمت» و زین	شادمانی آورد بخت قرین

قرن شگفت انگیز: در قرن شگفتی زندگی می کنیم که پیشرفت برق آسای علم چنان اذهان را خیره و تسخیر کرده که مجال تفکر در هر چیز را سلب نموده است. خیرگی خورشید نورانی علم چنان اذهان را به خود مشغول نموده که آن کسان که رابطه علم و معنویت را از نظر دور داشته اند از ظاهر پیشرفت علم تصور کرده اند که علوم مادی جای معنویت را هم گرفته است.

تاریخ علم: مطالعه قرون گذشته از تاریخ بشر از لحاظ علمی و اجتماعی بسیار آموزنده است. یک دوران طولانی که به نام قرون وسطی موسوم است از تاریکیها و محدودیت ها و کندی پیشرفت علم است. در این دوره به خاطر دیواره های تعصب و خرافات دینی که دورادور افکار کشیده بودند دانش مجال آن نداشت آن چنان که لازم است گسترش یابد این است که معلومان بشر بکندی تمام پیشرفت می کرد و دنیا از لحاظ ترقی و تمدن و دانش بسیار ضعیف بود.

دوره رنسانس: آنگاه دوره رنسانس با توالد پیش آمد که در اواخر قرن ۱۸ و در اوایل ۱۹ به شدت خود رسید. محدودیت های فکری و تعصبات کم شد و دیواره های جهل را شکستند. به جلوگیری و اختناق فکری اعتنایی نکردند. سده های نادانی را خراب کردند و پرده های تعصب را دریدند محفظه های محدودیت را پاره کردند و تخم دانش را در افکار کاشتند. آنگاه به مطالعه و تحقیق و آزمایش و تجربه پرداختند. دانش رشته رشته شد و هر گروهی به تحقیق در رشته خاص مشغول گردیدند. در نتیجه این نهضت عظیم علمی از هر سو دانش پیشرفت کرد. مانند سیلی که سد را شکسته باشد و از همه طرف آب به اطراف جاری نماید، رودخانه علم در هر سو جاری گردید و روز بروز نیرومندتر و قویتر شد.

شاهد بارز: در هر حال هر چه بود پیشرفت عظیم علم در قرن ۱۹ خود نشانه و شاهد و دلیلی روشن است که وقتی موانع از جلو بشر برداشته شود و جلو راه باز گردد و پرده تعصبات دریده شود و مجال تحقیق و بررسی و کاوش در اختیار قرار گیرد و ابزار علم در لابراتوار مجهز به وسایل در دسترس گذارده شود چه پیشرفتهای عظیمی پیدا خواهد شد.

پیشرفت برق آسا: در مدت پنجاه الی هفتاد سال چنان پیشرفت برق آسائی در علم پدید آمده که تصور آن در دو قرن قبل محال می بود و حتی در انتشارات بسیار پیشرفته علمی سی سال قبل رفتن بشر را بکرات آسمانی با دلائل علمی و ریاضی که بخیال خودشان متقن و مسلم بود محال می دانستند اما گذشت روزگار و پیشرفت علم این نکته را روشن نمود که حتی آن چیزی که محال می نمود روزی صورت واقع و عمل به خود می گیرد. در این مدت بسیار کوتاه که هنوز به یک قرن نرسیده پیشرفت علم به قدری سریع بوده که چندین صد برابر مجموع پیشرفت علمی در تاریخ دو هزار ساله مدون بشر به شمار می رود. آیا دلیلی روشن تر و بهتر از این برای ترقی جهش وار و انفجاری علم می توان ارائه کرد؟

دینامیسم عالم: احتیاج به تکرار ندارد که علم نیرو و دینامیسم عالم است. این سخن در کتابهای پیشین به اثبات رسیده و در این باره سخن رفته و تکرار را جایز نمی داند. علم قدرت است. علم نیرو است. علم عظمت است و نیروی چشمگیر عصر حاضر با علم صورت وقوع یافته است. به همین لحاظ است که دول بزرگ و معظم جهان با صرف هزینه های هنگفت و سرسام آور می کوشند علم را پیشرفت دهند و تفوق علمی را حاصل نمایند.

سرنوشت علم: سرنوشت عالم نیز همین پیشرفت علم می باشد و تا سرنوشت ایجاب نکند بشر حاضر نیست اینطور با عمل شتاب آمیز و جنون آسا در راه پیشرفت علم بکوشد. می بینید چه می کند. چگونه دارائی خود را چشم بسته صرف توسعه علم می سازد و بودجه های عظیمی در این کار صرف می نماید. می بینید چگونه نیروی عظیم بشریت را در این راه تجهیز می کند.

این همه زحمت و هزینه چرا؟ برای فرستادن هر موشکی چند میلیارد دلار آمریکا بکار می رود و چند صد هزار دانشمند و متخصص و عالم و صنعتگر و کارگر شب و روز بکار مشغول می شوند و نتیجه این همه هزینه و این همه صرف وقت چیست؟ از اینکه بشر مثل مگسی که از کف اطاق به سقف بنشیند لحظه ای در ماه فرود می آید و سنگی بر می دارد و بر می گردد چه نظر دارد و چرا برای این کار که نسبت به عالم لایتناهی بسیار کم ارزش است اینهمه پول و نیرو صرف می کند؟

علاقه بشر به دانش: چرا عالم بشریت این طور نگران و واله و شیفته این جهش های دانش است بطوری که در شب فرود آپولو ۱۱ در ماه شاید نیمی از افراد بشر در روی کره زمین خواب را بر خود حرام کردند تا اخبار این اقدام بشری را بشنوند و بخوانند؟

سرنوشت زمان: اینها همه دلیل بر آن است که سرنوشت زمان پیشرفت علم را ایجاب می کند. در نظر یک موحد پاک سرشت و یک وحدتی آگاه کاملاً روشن است که هیچ عملی در عالم لایتنهای بدون خواست و تقدیر یزدان انجام نمی شود برگی در درخت نمی جنبد و مورچه ای بر زمین حرکت نمی کند. این عقیده هر فرد توحیدی است و درست هم هست. زیرا کار کارخانه خلقت باید بر طبق نقشه مهندس کارخانه پیش رود. در این صورت آیا جز این است که کوشش بشر در راه پیشرفت دانش در این قرن نشان سرنوشت و مقدر الهی است و مشیت یزدانی چنین ایجاب کرده که امروزه علم با چنین قدمهای برق آسایی پیشرفت نماید؟

علم نیرو است: علم قدرت و نیرو است. چنانچه می بینیم بشر در راه توسعه و شکوفائی آن قدرت و نیرو خرج می کند، مال و دارائی را که مبنای نیرو است در این راه می ریزد و نیروی انسانی را که اساس قدرت است در این راه مصرف می کند تا علم را بدست آورد چرا که علم خود نیروئی شگرف و بالاترین نیروها است.

نیروی علم: این است که می گویم علم در همه جا قدرت و نیرو است. در این عهد درخشان علم به همان نیست تصاعدی که از زمان رنسانس تاکنون پیشرفت نموده بلکه با نسبت و سیری بی نهایت بیشتر علم ترقی خواهد کرد و قدرت خود را آشکار خواهد نمود. علت پیشرفت دانش در زمان رنسانس آن بود که کلیدهایی برای پیشرفت پیدا شد از آن جمله تحقیق و تجربه و تخصص. اما در عهد نو کلیدهای نوینی بدست می آید.

کلیدهای دانش: کلیدهای واقعی علم در محفظه هائی است که می توان آنرا غنچه راز نامید. این غنچه سر بسته ای است، این همان غنچه هائیکست که عالم و عارف آگاه و بزرگوار شیخ بهائی در ترجیع بند خود فرمود: «غنچه نشکفته این باغ که بوید؟» این غنچه ها هنوز نشکفته و در زیر محفظه پنهان است و صاحب جهان و پدید آورنده دانش این رازهای بزرگ علم را خواهد شکفت و با شکفتن غنچه ها اسراری برملا خواهد شد که مبنای ترقیات عظیم دانش خواهد بود.

دانش قطعی یا مبهم: حقیقت این است که دانش با وجود تمام پیشرفت و عظمت درخشنده اش در تمام موارد جنبه قطعی ندارد و دائماً در حال تغییر است. به طور مثال می گویم زمانی بود که فرضیه لاپلاس را امری مسلم و قطعی می شناختند که منظومه شمسی از قطعه گازی بوجود آمده مذاب که کم کم سرد شده و

زمین و کرات منظومه قطعاتی از خورشیدند که جدا شده و در پیرامون کره ما به گردش در آمدند یا اینکه ماه جسمی سرگردان در فضای دور بوده و وقتی به حیطه جاذبه خورشید در آمد به این صورت در اطراف آن به گردش پرداخت. این نظر را قطعی و مسلم می دانستند اما پس از آوردن سنگ و خاک ماه توسط آپولو در کنفرانسی که هشتصد تن دانشمند از ۲۵ کشور شرکت کرده و هر کدام به نحوی خاص در لابراتوار خود با وسایل مخصوص خود سنگ و خاک کره ماه را تجزیه کردند به این حقیقت واقف شدند که فرضیات سابق مردود است. پروفیسور رینگوود استاد دانشگاه ملی استرالیا در کانبرا می گوید: «باید برای پیدایش منظومه شمسی دنبال فرضیاتی غیر از فرضیات سابق که ماه را جسم جدا شده از زمین یا سرگردان در فضا و جذب شده توسط آفتاب یا جسمی کوچک از زمین بدانیم. بلی غیر از این است». در مجله نیشنل جیوگرافیک ماگازین شماره دسامبر ۱۹۶۹ مقاله «از سنگهای ماه چه فهمیدیم» به قلم کنت ویور در صفحه ۷۸۹ می گوید: «سنگهای ماه نشان داد که تاکنون هیچ بشری بطور کامل فکر صحیحی درباره ماه نداشته است و وجود آنها بیش از آنچه جوابگوی مشکلات باشد خود مشکلاتی مطرح می کرد».

رازهای دانش: این موضوع و صدها شواهد نظیر آن نشان می دهد که آنچه درست از علوم کشف شده قطعی نیست و منتظر روشنائی است که بر آن نور بتاباند و آنرا شکار کند و حقیقت آن را نشان دهد. رازهایی در دانش هست که کلید آن به دست آفریننده و بانی و موجد دانش است و اوست که در مواقعی که مقتضی می داند این رازها را می شکافد و بشر را روشن می کند. هر چند که بشر امروز خود را در دانش مادی غرق ساخته و از توجه به آفریننده دانشها غافل مانده است اما سرنوشت عالم کار خود را می کند اعم از اینکه متوجه باشند یا نباشند. راستی این است که در دل هر دانشی رازی پنهان است که کلید آن دانش به شمار می رود و این راز مثل چراغی است که تمام زوایای تاریک دانش مزبور را روشن می سازد و آن را بر زمین آشکار و درخشان می کند.

کلید دانش چگونه روشنگر است: یک اطاق مجهز و آماده که در آن همه وسائل موجود است در تاریکی پنهان است. وقتی چراغی به داخل آن بیاورند چیزی بر اطاق اضافه نکرده اند و همان خواهد بود که هست منتها نور چراغ تاریکی را بر طرف می کند، سایه ها را از بین می برد و همه زوایا را روشن و آشکار می سازد. در پرتو چراغ همه می توانند همه چیز را ببینند در حالیکه قبل از آوردن چراغ همه در اطاق بودند ولی نمی توانستند چیزی را درست تشخیص دهند.

رازهای روشنگر: ناظرین اطاق همان بودند و اطاق هم همان بود که هست فقط چراغ کمک به دید کرد و حقایق آنرا روشن نمود. رازهای اساسی دانش هم که در دل دانش پنهان است همین حکم را دارد و مثل

چراغی تمام زوایای علم را روشن خواهد نمود و بر بشر عرضه خواهد داشت. آن وقت که این کلیدهای نوین بدست آمد خواهند دید چه شگفتیهایی تازه ای در علم موجود بود و چه اسراری در لابلای آن نهفته بود که به کمک چراغ الهی روشن گردید. آن وقت است که انوار نوین و بسیار درخشنده علم بر جهان می تابد و نور وحدت مثل ذره بینی حقایق این علم را روشن خواهد کرد. ذره بین چه می کند؟ دیدنیها را بزرگتر و قویتر می نماید و آن را برجسته و نمایان می کند تا بهتر روشن گردد.

حقایق وحدت: حقایق وحدت و اتصال و اتحاد عالم و واقعیات نوینی که درباره وحدت عالم آشکار می شود و حقایقی که درباره وحدت ادیان بیان می کنیم در حکم ذره بینی است که با آن می توان همه علوم را بهتر دید، بهتر سنجید و بهتر درباره آنها قضاوت نمود.

علم قدرت می گیرد: پس از اینکه چنین نور درخشانی زوایای تاریک علوم را روشن کرد علم از این نورافکن قدرت می گیرد و توسعه می یابد زیرا دیدن باعث فهم و فهم انگیزه تحقیق می شود. وقتی دانشمندان با چراغ شگفت انگیز روشن کننده علوم همه پیچ و خمهای علم را دیدند دنبال آن را می گیرند، در آن بررسی می کنند با، اطلاع و بینش بیشتر درباره آن می کوشند در راه گسترش آن اقدام می کنند و به این ترتیب علم را روز به روز نیرو و قدرت می دهند. چنان قدرتی که پیشرفت برق آسای آن هیچ تناسبی با آنچه دیده و شنیده اید نخواهد داشت.

روزنامه اطلاعات چهارشنبه ششم خرداد ماه ۱۳۴۹، شماره ۱۳۲۰۱ صفحه ۳

سنگ بی نظیری که از ماه آورده شد.

هوستون، دیروز اعلام شد که یک تکه سنگ ماه به اندازه لیمو در میان سنگهایی که از ماه آورده شده یافت شده که از لحاظ شیمیائی بی نظیر است و بشدت رادیو اکتیو می باشد. عمر این تکه سنگ ۴/۵ میلیارد سال است و قدیمی ترین سنگی است که در ماه یافت شده است. این سنگ بیش از ۲۰ برابر سنگهای دیگر ماه اورانیم، توریوم و پتاسیم دارد. رنگ این سنگ بر حسب زاویه ای که به آن نگاه کنند فرق می کند. این سنگ توسط فضا نوردان آپولو ۱۲ به زمین آورده شده است.

تحلیلی از وحدت ادیان:

یهود و کافر و گبر و مسلمان	همه تسبیح خوان بر فرد یزدان
خلیل و هم مسیح و دین زرتشت	بود یزدان پرست و صلح جویان
همی گویند در تحلیل ادیان	هماهنگی، که وحدت هست ایمان
بر آن باید که وحدت آرد احسان	که هر امر از وفاق افتد چه آسان
اگر خواهی جدا باشی ز وحدت	درخت تفرقه بر داده خذلان
بباید بود اندر شرق و در غرب	به زیر پرچم وحدت فروزان
سپهری رهنما باشد سپهری	کند ابلاغ «حشمت» سوی جانان

هدف واحد ادیان: چنانکه در مقاله ندای نیرومند درونی بیان گردید وقتی با نظر دقت و توجه و خالی از تعصب و خودبینی بنگریم این نکته بر ما روشن و آشکار می شود که همه پیروان ادیان خواه بدانند یا ندانند هدفشان پرستش یزدان مقتدر تواناست و هر کدام با زبان و لسان و طرز خاصی خدای سبحان را ستایش می نمایند.

تسبیح همه موجودات: جایی که همه موجودات تسبیح آفریننده می گویند مسلم است که مسلمان و حنیف و مسیحی و یهود و گبر و حتی آن شخصی که کافر می خوانند در باطن امر چون بنده یزدان یکتاوند در حقیقت تسبیح خدای را می گویند. همه آنها در درون خود یزدان پرستند هر چند که این موضوع را نتوانند بیان کنند یا نزد خود مجسم نمایند.

فریاد یزدان پرستی: درون آنها با صدای رسا فریاد می زند که ما یزدان پرستیم و جز به آفریننده یکتا توجهی نداریم. باطن آنها حکایت می کند که انسانند، بشرند و از لحاظ بشریت تفاوتی بین آنها نیست و از نظر هدف پرستش نیز جز بخداوند توجهی ندارند. هر چند در اسم و نحوه تجسم خداوند با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

باطن صلح جوی: همه آنها در باطن صلح جویند و طالب ستیز و جنگ با برادران بشری نیستند. این تعصب و تمسک بخودبینی است که انسان را آماده ستیز و دشمنی می کند اما باطن و درون مایل به آتش و همزیستی است.

خدای یکتا را می خوانند: باطن آنها با صدای بلند فریاد تحلیل (لا اله الا الله) را بر می آورد زیرا ممکن نیست بشری که صاحب عقل و شعور باشد نیروئی جز خداوند یکتا مجسم نماید هر چند که از روی جهالت و اشتباه و غفلت مظهري برای این قدرت نزد خود بتراشد و مجسم کند. آنها ب زبان دل یکتائی

خدا را می ستایند و در یک مسئله هماهنگ هستند و وحدت دارند و آن مسئله ایمان است که در همه مشترک می باشد. همین ایمان است که آنها را در خلال کش و قوس زندگی و امور مادی منحرف ساخته بسوی معنویات می کشاند و از ظواهر بر می گرداند و به باطن خداجوئی سوق می دهد. این ایمان است که هر فرد را وادار به فداکاری می کند. غازی اسلامی را با اشتیاق به میدان شهادت می فرستد و مسیحی با ایمان را در میدان رم جلو شیرهای درنده خنده کتان بسوی تحول روان می سازد و یهودی مؤمن را در مقابل ارتش نیرومند فرعون قرار می دهد و بودائی از خود گذشته را وادار می سازد که در راه ایمان فداکاری کند.

شعله و نور ایمان: این شعله ایمان هر چند که مظاهر و اعمالش در ظاهر فرق دارد اما شعله آن یکی است و حرارت آن یکی است. همان برق و نور است که وقتی در اشیاء مختلف ظاهر می شود اعمال گوناگون و جلوه های مختلف نشان می دهد و کارهای متنوع از آن به ظهور می رسد اما باطن همان الکتریسیته و نور است نه چیز دیگر.

ایمان یکی است: ایمان هم یکی است چنانکه مولوی فرمود:

مؤمنان بسیار لیک ایمان یکی جسمشان چندین ولیکن جان یکی

آری ایمان یکی است هر چند که به صورت های گوناگون در نزد فرق گوناگون مذهبی جلوه نماید. آن مسلمانی که در جبهه جنگ از خود بیخود شده جان خود را فدا می کند یا آن فرد مسیحی یا کنفوسیوسی که در راه دین جانفشانی می نماید. انگیزه شان ایمان است و ایمان چون تحلیل گردد یکی است و تفاوتی ندارد.

آسانی در سایه وحدت: حال که حقیقت پرستش این است و در مدار وحدت دور می زند بایستی در این راه کوشید که در سایه وحدت آسانی در زندگی بشر پدید آید. این آسانی از طریق همکاری و هماهنگی و دوستی و وفاق و کمک به یکدیگر پدیدار است. نتیجه چنین وحدتی احسان است، احسانی که سایه چتر آسای آن بر سر تمام افراد بشر افکنده شده و خواهد شد.

راههای تسهیل امور: برای آسان شدن امور راههای بسیاری هست اما هیچکدام کاملاً ثمربخش و سودآور بالتمامه نیست و هر یک گوشه ای را ترقی می دهد اما یک راه عمومی و همگانی یک راه کاملاً ثمربخش که در همه جا نتیجه می دهد یک امری که متفق علیه همه کس در هر زمان است اتفاق و اتحاد و همکاری است که کارها را بسیار سهل و آسان می سازد و این امر جز از طریق مخصوصاً وحدت ادیان به طرز کامل انجام پذیر نیست.

وحدت امر طبیعی است: وحدت امری طبیعی است و هیچکس نمی تواند در عالمی که بنا و ساختمان آن بر وحدت پایه گذاری شده از وحدت جدا باشد و این کار امکان پذیر نیست. هیچکس نمی تواند خود را از عالم جدا کند. یک فرد که در اجتماعی زندگی می کند ناچار است که همراه آن اجتماع باشد و با آنها متفق و همکار گردد. اگر بخواهد خود را منفرد و جدا گیرد، تکروی کند، راه خودخواهی و خودبینی پیش گیرد قابل زندگی نیست و به زودی از دایره حیات خارج می شود.

جدائی امکان ندارد: جائی که در یک اجتماع جدائی امکان ندارد چگونه می خواهید از وحدت طبیعی عالم کسی بتواند خود را جدا کند. اگر هم به کوه ها بگریزد و به دریاها سفر کند و در بیابانها سرگردان باشد باز از وحدت گریزی ندارد. این است که فرمود: «یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تتفدوا فی اقطار السموات و الارض فانفذوا الا تتفدون الا بسلطان» (الرحمن ۳۳) ای گروه جن و بشر اگر می توانید که از کرانه های آسمانها و زمین خارج شوید و نفوذ کنید بکنید. چنین کاری نتوانید کرد مگر آنکه نفوذی داشته باشید.

از وحدت گریز و گریزی نیست: پس کس را از وحدت گریز نیست، چنین عملی امکان ندارد. اما اگر کسی پیدا شد که در فکر خود چنین تصویری کرد که از وحدت جدا ماند بزودی بر او آشکار خواهد گردید که درخت تفرقه و جدائی و خودبینی جز نومیدی و بی ثمری نتیجه ای بار نمی آورد.

سخن را روی با بشر هوشمند است: حال که وحدت امری طبیعی و مسلم و روشن است روی خود را بسوی نوع بشر گردانده می گویم که ای انسان غافل و هوشیار و متفکر و دانشمند. حال که وحدت امری طبیعی است و از آن گریزی نیست پس بیائید همه در شرق و غرب بزیر پرچم طبیعی وحدت قرار گیریم و این پرچم را فروزان کنیم. این حقیقت را در نظر بگیریم که از وحدت گریزی نداریم زیرا وحدت امری طبیعی است. این آسمان بلند پایه، این فضای بیکران و بی حدود و این پدیده های پی در پی از علم و دانش طبیعت که بر ما روشن می شود راهنمای ما برای فهم حقیقت است که بر ما روشن می شود راهنمای ما برای فهم حقیقت است که وحدت امری آسمانی است که بسوی روشنفکران عزیز و هوشمند بشریت بیان می گردد.

وحدت ادیان: اکنون که وحدت آنقدر مسلم، آنقدر فطری، این اندازه غریزی و طبیعی است دلیلی نیست که ادیان که پیروان آن همین افراد بشر هستند و برادران و خواهران نوعی یکدیگر به شمار می روند از هم جدا باشند و با حجاب مصنوعی نفرت. دشمنی، افکار نامناسب، خیالات باطل از هم دور و بعید بمانند. پس در راه وحدت ادیان بکوشید تا با طبیعت و فطرت الهی همگام باشید.

مهرتین

ای برادر بشری و ای خواهر انسانی: در هر کجای جهان زندگی می کنی، از هر نژاد و هر رنگ و هر طبقه و رسته ای که هستی این را به طور مسلم بدان که دل یک نفر وحدتی با ایمان محبت تو را به طور محکم و استوار در خود جای داده و آنرا امری مسلم و قطعی و حتمی می شمارد نه خیالی زود گذر و سست. این محبتی نیست که به زبان بگویند تا طرف خوشدل گردد بلکه امری ریشه دار و حقیقی است که پایه آن در دل گذارده شده و خرد آن را آبیاری کرده و حقایق بر آن کود پاشیده و آن را رشد داده و روز به روز آن را توسعه می دهد.

آری دل وصال به برادران و خواهران بشریت را اینطور تلقی می کند. او می داند که عالم وحدت است و جدائی بین اجزاء آن نیست، دلی که خود راحتی بکرات و کھکشانها و فضاهاى بیکران متصل و پیوسته می داند چطور خود را از برادران و خواهران هم‌نوع جدا می پندارد. این است نظر او در راه وصال عالم. این حقیقت از آن روی بر من روشن شد که دل و دینم بدان‌ش و حکمت نوین اتصال یافت و حقایق وحدت بر من آشکار گردید آن چنانکه می گویم بر تو هم آشکار گردانم.

پس از آن به طور کامل و یقین وحدت عالم را دانستم و یقین من بر آن استوار گردید و دانستم که هر چه در عالم است یا تمام تنوع ظاهری جز مظاهر و جلوه های گوناگون یک وحدت کلی نیست که وحدت ادیان مظهري از آنست. پس همگی با هم برای اتصال و اتحاد ادیان بکوشید تا در محبت عالم کامروا شویم.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

دل مهر تو را به جان و زین می داند	خود را به وصال این چنین می داند
تا شد دل و دین به دانش نو ملحق	وحدت به کمال بالیقین می داند

لذت‌دانش‌نویں

هر گاه خرد ترقی کند دستخوش سرور می گردد و هر عاقلی از کسب دانش نوین شادمان است زیرا از خستگی ابتذال و کهنه گی بیرون آمده و نو می گردد. اگر در طی قرون انواع و اقسام معلومات بر روی هم انباشته شده و مانند صفحه ای که قشرهای پی در پی رنگهای متنوع بر آن اندوده باشند صفحه سنگین شده و از حالت سادگی و پاکیزگی در آمده اینک که نور درخشنده پاکیزگی می درخشد و عظمتها و تیرگی های صفحه صاف دل را می شوید و بر آن با صفا مستقر می گردد این دل را که از انباشتگی های گوناگون سخت خسته و ناراحت و رنجور شده بود آزاد می سازد. مانند کسی که پس از مدتی محرومیت استحمام کرده و تن را می شوید و آن را پاکیزه می سازد و از این نظافت شادمان و روح او خوشحال است آن کس هم که در میان انبوه عظیم دانشهای در هم بر هم و متخالف و متضاد گذشته گرفتار آمده بود و نمی دانست در میان آن همه تارهای عنکبوت چه کند و چگونه بگریزد اینک که حقیقت را درک کرده و نور قوی وحدت از میان همه تیرگیها گذشته و همه را زدوده و پاک کرده و در خانه دل خوش مستقر گردیده سروری ملکوتی در خویش احساس می نماید. این نور تجلی بخش هر گاه سوی دل تو آید وجودت را روشن می سازد. این نور ترا بسوی وحدت راهنمایی می کند و چون به سوی وحدت آمده دیگر از تو جدائی ندارد. عالم وحدت چیزی مصنوعی نیست که نبوده و ایجاد شود. حقیقتی است موجود که همیشه بوده و هست و خواهد بود. عالم وحدت خواه بدانی یا ندانی بتو پیوسته است و تو هم بدان پیوسته ای. اعم از اینکه آگاه باشی یا نباشی جزء عالمی و سخت پیوند داری و تصور امکان جدائیت از عالم محال است. همیشه از این وحدت بوده ای و همیشه به آن متصل خواهی ماند. اما این دانش که به تو عرضه می شود گامی است که فکر تو و توجه تو را بسوی وحدت نزدیک می کند و با این حالت طبیعی پیوستگی واقف می شوی و چون این آگاهی همگام با حقیقت و انعکاس و بازگو کننده حقیقت موجود است این است که وقتی یک گام بسوی وحدت آمدی و در راه وحدت ادیان که بهترین مظهر وحدت است کوشیدی دیگر نمی توانی جدائی از آنرا فرض کنی. این است حقیقتی از دانش وحدت. شاد باشید تا رحمت خداوندی شامل حالتان گردد.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

بینش بدرخشید به دل خسته تو

گویم بخرد دانش نو رسته تو

یک گام بوحدت است و پیوسته تو

چون نور تجلی بتو رخشان گردد

هکامی دل و گفتار

تا که سازت هست بنواز ارغنون

لم تقولون مالا تفعلون

با تعقل گفتن عین ذات اوست

هان بگوئید آنچه انجامش نکوست

چرا می گوئید آنچه را نمی کنید (آیه ای از قرآن مجید سوره الصف آیه ۲) «اری لم تقولون ما لا تفعلون؟» مگر این ابزار که به بشر داده شده برای انجام کار و وظیفه نیست؟ بیل برای آنست که زمین را شخم زنی و ابزار برای آنست که از آن سودی برگیری. آن کسی که ابزار را همچنان هرز بگرداند و از آن کاری بر نگیرد جز عمل جنون آمیز انجام نداده. یا اگر کسی تنها به تعریف و تحسین از ابزار پردازد چه بهره ای می برد؟ این زبان برای آنست که رموز و نقش دل خود را برای اطلاع هموعان بازگو کنی و حکایت از حقیقت درون خود بنمائی. اما اگر این زبان را بیهوده بگردانی و سخنان گوئی که انعکاس باطن تو نیست و با آنچه در درون می اندیشی تفاوت دارد، اگر مطالبی بگوئی که در صدد اجرای آن نباشی و آن را به عمل نیاوری یا قدرت عمل کردن آنرا در خود نمی بینی چه سودی دارد که این کلام را بر زبان بگردانی؟ چرا چیزی را بگوئی که انجام نمی دهی؟ اما می گویم حال که اسباب جمع داری و وسائل انجام خدمت را عالم خلقت بتو اعطا نموده حال که توانایی داری که وظیفه بشری خود را انجام دهی پس کاری کن و گوئی در این میدان بزن. ای که دستت می رسد کاری بکن.

تو که اسباب جمع داری چرا بکوی عشق گذاری نمی کنی؟ وقتی ساز آماده در دست داری و قدرت نوازندگی در تو هست چرا از زدن آن خودداری می کنی؟ چرا ایستاده ای؟ چرا چیزی را می گوئی که عمل نمی کنی؟ اگر نمی توانی بکنی نگو که می خواهم بکنم. اگر کاری را برای انجام نیکو نمی دانی حرفش را نرنی و نکنی بهتر است. اما آنچه که اطمینان داری خوبست یا مگو که می کنم یا اگر نگفتی بکن. لیکن اگر تعقل را بکار بردی و توجه کردی و دقت و بینش نمودی چون به این ترتیب با حقیقت عالم اتصال عقلی می یابی و با دانش حقیقتی که عین ذات است پیوند روحی را درک می کنی پس چرا دیگر تردید و تأمل روا داری و چرا در اجرای حقیقت اقدام نکنی. پس در راه اتحاد ادیان بکوش. این حقیقتی است که ساز مقدس همه ادیان الهی بدان مترنم بوده است و با یک اتفاق و اتحاد نظر در این باره بشر را پند داده اند. برخیز و حقیقت را شعار خویش ساز تا کامیاب شوی.

اتفاق و اتحاد ادیان

با ناله مشتاق شفائی برگیر

از وحدت ادیان تو صفائی برگیر

با مسلم متفق عطائی برگیر

زردشتی و عیسوی، بودائی و یهود

صفای دل: ای دوست حالا که حقیقت وحدت ادیان را دانستی و فهمیدی که راه هدایت این است تنها به اطلاع از آن اکتفا نکن بلکه با جان و دل بسوی آن توجه نمای تا صفائی را که لازم است از آن حاصل کنی. طلب مشتاقانه: از روی اشتیاق در این راه به درگاه لایزال بنال و از آن سوی هدایت را بطلب. تنها به یک طلب فریاد آسا اکتفا مکن بلکه خروش مداوم و ناله های متصل از ته دل برآر و از پیشگاه معبود کل، همان منبعی که همه دلها بسوی او متوجه هستند بخواه. این ناله را از ژرفای قلب خویش از عمق روح و باطن خود سر بده. بخواه، بخواه و از این خواستن لبیک را بشنو و صفای دل مشتاق خود را بدست آور. وحدت در پرستش: در عالم اتحاد و وحدت با ادیان، با علاقه برادرانه به کسانی که مثل تو متوجه خدای واحد هستند و هدفشان با تو یکی است متوجه شود به عیسوی، یهود، زردشتی، بودائی و سایر پرستندگان خداوند در پرستش یکتا یزدان مقتدر دانا و توانا همصدا شو و همچنین با مسلمانان فرق گوناگون که دست اتحاد به یکدیگر می دهند متحد و متفق باش و همگی با هم از درگاه یزدان مقتدر عطیه هدایت را که از جانب خداوند رسیده است بگیری و از حقایق بهره مند شوی.

نظراتی از برادران وحدت نوین جهانی

نظر یک دانشمند ارزنده و با ایمان اسلامی: جناب آقای حسین نوری دانشمند محترم و مؤلف ارجمند که در بین طلاب مجاهد حوزه مبارکه علمیه قم از افراد برجسته و از نویسندگان بنام است پس از خواندن کتاب دینامیسم آفرینش نامه زیر را مرحمت داشته اند که با عرض تشکر از ایشان چاپ می شود.

بسمه تعالی

«حضور مبارک دانشمند محترم جناب آقای حشمت الله دولتشاهی دام مجده العالی برادر معظم و محترم از درگاه خداوند متعال مزید توفیقات و تأییدات را در نشر معارف اسلامی خواستارم. ضمناً کتابهایی که ارسال فرموده بودید و اصل و مورد مطالعه و استفاده اینجانب قرار گرفت مخصوصاً کتاب ارزنده دینامیسم آفرینش که حقاً در تألیف آن زحمت فراوانی کشیده اید بسیار جالب و مفید است. جزاکم الله خیراً. موضوع وحدت جهانی نیز یکی از آرمانهای هر انسان واقعی است و این موضوع را دین جامع و کامل اسلام بطور روشن و اساسی پی ریزی کرده است. امید که انشاء الله به این آرزوی انسانی با توفیق خداوند بزرگ تحقق ببخشید. فرمایشی که انجام آن مقدور اینجانب باشد اطاعت خواهد شد امید که انشاء الله در قم به فیض حضور مبارک نائل شویم».

حسین نوری حوزه علمیه قم

به قلم وحدتی: عبدالله مدبر: دوستانی از حقیر می پرسند: چگونه وحدتی شده ای؟

شکر خدا که از مدد بخت کارساز بر منتهای مطلب خود کامران شدم

بسم الله الرحمن الرحيم

فقیر در شب سیزدهم ماه مبارک رجب المرجب سال ۱۳۰۳ هجری قمری از پدر و مادری با سواد و متدین به دین حنیف اسلام و معتقد به عقاید در یس شافعی علیه الرحمه متولد گردیده و پا به این دنیای دینی گذاشته و در تحت تعلیمات دینی آن مرحومین که خداوند از آنها راضی باشد بوده و تا به سن ۱۷ سالگی خود را یک فرد مسلمان گهواره و مقلد به تعلیمات توریتی می شناختم و شائق بودم که از ماهیت این عالم و خالق آن تا سر حد توانائی و امکان آگاهی حاصل نمایم.

در کتب عدیده دانشمندان، ادبا و عرفا خوانده بودم که هر کس خود را شناخت خدا را شناخته است لذا به مفاد آیه «و من جاهد فیناله دینهم سبلاً» با یک عشق و علاقه مفرط قطعی کردم که در جستجوی استاد سفر کرده و روشن ضمیری باشم در آن ایام اسمی از وسائط نقلیه موتوریزه و اتومبیل نه تنها در ایران بلکه در غرب نیز به جز راه آهن چیز دیگر نبود و به سبب وجود سارقین قطاع الطریق یاغی مسافرت از شهری

به شهری دیگر به سختی انجام پذیر بود. حقیر ناگزیر بودم که در مسقط الرأس خود سندیج جویای استادی عالی مقام روحانی وارسته باشم و مدتی مدید در این فکر بودم تا شب مبعث حضرت ختم المرسلین در بیست و هفتم رجب سال ۱۳۲۱ هجری در غرب ایران خصوصاً در شهر سندیج در این ليله مسعود مبارک تمام مساجد و تکایا با چراغ های گوناگون و پارچه های مخملی و زربفت و فالیچه های قیمتی مزین می شوند و خوانندگان و وقزنهای طریقه علیه علویه با سرودهای روحانی مترنم و اهل جماعت نیز به سماع و ذکر تا دمام صبح مشغول می شوند و در شب معروضه فوق فقیر نیز طبق سنن مرسومه که هنوز در کردستان ادامه دارد.

به تکیه مرحوم شیخ عبدالله بالدار خالصی که در نزدیکی منزل پدر حقیر قرار دارد رفتم و پس از انجام فریضه عشا به جماعت در گوشه صحن مسجد دیدم شخصی معمم سر به جیب مراقبه فرو برده. از یک نفر پرسیدم که این شخص کیست؟ گفت این شخص محمد شیخ قسیم است. نماینده شیخ عبدالله بالدار خالصی قادری می باشد. شخصی بسیار متقی و بیدار دل و صاحب کشف و کرامات است و مأمور ارشاد عباد. پس از شنیدن این خبر با اشتیاق کامل و هزار خواهش و التماس عاقبت با شروط مفصل و مخصوص باصطلاح درویشان توبه از معاصی مشرف بطریقه مذکور گردیده و از همان شب طبق دستور شروع به تقوی و عبادت و سلوک و ذکر خفی و جلی نمودم و بعد از مدت یکسال به خدمت مرحوم شیخ عبدالله که در آن وقت ساکن قریه عایشه دره که در جوار شمالی جوانرود است رسیدم و مدت یکسال و اندی در خدمت آن استاد به انجام فرائض و وظایف مرجوعه مشغول بودم و الحق و الانصاف روشنی قلب و روشن بینی زائد الوصفی را تحصیل نموده بودم.

در آن وقت غفلتاً خبر ناخوشی ابوی ضمن نامه برادرم به من رسید و با اجازه شیخ به سندیج مراجعت نمودم و پس از چند روز پدر دار فانی را بدرود و به رحمت ایزدی پیوستند چند ماه بعد از فوت پدر به خیال ازدواج افتادم. روزی در خانه خواهر مرحومه ام تحفه چشمم به دختری به نام کشور افتاد و به مجرد دیدن چشمهای آن دختر چنان دلباخته و شیفته او شدم تو گوئی که تبدادی بود چراغ افروخته روشنی بخش درونم را فوری و بکلی خاموش گردانید.

عاقبت با زحمت بسیار نامبرده را به حباله نکاح خود درآوردم و پس از مدت شش ماه والده نیز به رحمت الهی پیوست. بعد از فوت پدر و مادر ثروت متناهی به دستم رسیده بود. لیکن من به علت عشق سوزان مجازی رنگین تمام هستی خود را در مدت سه سال در راه خانم محبوب هوسبازم صرف و چون به کلی از هستی فاقد گشته بودم مشارالیه را مطلقه و مانند فیلی که هوای هندوستان به سرش بزند برای بدست آوردن مجد و سرمایه معنویت از دست داده خود به قصد زیارت استاد استادم قطب اعظم ارشاد مرحوم

جنت جایگاه حاج شیخ علی ملقب به غوث ثانی خالصی کرکوکی طالبانی قدس سره العزیز عازم کرکوک عراق که آن وقت در تصرف عثمانیها بود شدم و موفق به عتبه بوسی استان معلائی آن علامه بزرگ و محدث شهر گردید و از نو مشغول انجام آداب شریعت و سلوک در طریقت شدم و به قدر وسعت فکر مدرکه که از آن چشمه فیاض مستفیض گردید.

پس از سه سال و ششماه یک شب به فکر ادامه تحصیل ابتدائی خود افتادم و با اجازه پیر با پای پیاده عازم اسلامبول شدم و پس از سه ماه کشیدن رنج سفر به اسلامبول رسیدم و با زحمت زیاد و کوشش طاقت فرسا و لطائف الحیل گوناگون چون عاقبت جوینده یابنده است داخل در دبیرستان سلطانیه اسکی سرای که واقع در باب السعاده اسلامبول است شدم و تا چهار متوسطه تحصیل نمودم.

جنگ جهانی اول (سفر برلک) واقع شد. دست از تحصیل کشیدم و به دنبال تحقیقات در ادیان و عقاید فلاسفه و روحانیون و مدعیان مذاهب مختلفه رفتم. مقداری از هند و مصر و سوریه و لبنان و فلسطین را دیدم و در این سیر و سیاحت هر جا و در هر مکان نام عارف یا دانشمند یا مدعیان دین و مذهب قدیم و جدید را می شنیدم به خدمتش می رسیدم و از چشمه کمالاتشان لبی تر می نمودم، سیراب نگشته به دنبال دیگری می شتافتم.

چهره های درخشان را دیده تشنه وار بر سرچشمه و چشمه سارهای روشن و صاف و زلال نشسته و جرعه ای نوشیده و تا حدی خود را شناخته و پی به اولویت و برتری دین مبین اسلام محمدی (ص) برده ام. بسی چشمه های مکدر آلوده را نیز مشاهده نموده ام و آنچه که برای من در طول عمر خود دیده تعجب آور و حیرت انگیز بوده است، این است که اکثر اهل این مسکونه مانند مور و ملخ از آب ناگوار و آلوده اینگونه چشمه سارها استفاده می نمایند و ابداً در جستجوی آب بی غل و غش روان بخش نیستند. خلاصه کلام در مدت سیاحت عجیب و غریب ۲۳ ساله و دیدن دو جنگ خانمانسوز جهانی و مضار و فساد اخلاقی و کشت و کشتارهای بی جهت و بی سبب آن قلباً ناراحت و افسرده خاطر و متفکر بودم و همیشه با این ایمان و عقیده عمر خود را طی می نمودم تا پارسال گذشته سال ۱۳۴۷ شمسی مطابق ۱۳۸۸ قمری هجری در اواخر آبان ماه یک روز بعد از ظهر بود که غفلتاً دوست دیرین عزیز و محترم خودم آقای علی کوشا کارمند بانک ملی کرمانشاه که امروز نیز با من برادر وحدتی هستند به خاطر آمد و چون مدتی گذشته بود که از سلامتی و حال و احوال ایشان بی خبر بودم بر خود لازم می شمردم که به خدمت ایشان عریضه ای تقدیم دارم.

فوراً مبادرت به نوشتن نامه و ارسال آن نمود پس از یک هفته از ناحیه مشا الیه به دریافت یک نامه به انضمام یک جلد کتاب به نام گلهای ششگانه که به قلم توانای تحریر معظم و رجل ملهم حضرت حشمت

الله حشمت السلطان دولتشاهی بود مفتخر گردید و از ابتدا تا انتها با دقت آن را مطالعه نمود و یقین کامل حاصل کردم که مؤلف این گله‌ها همان کسی است که من جويا و خواهان آنم. با اشتیاق زیاد به کرمانشاه به منظور شرفیابی به خدمت معظم له رفتم. اتفاقاً در همان روز حرکت من ایشان به تهران عزیمت می‌فرمایند. حقیر مدت یک هفته در انتظار مراجعت آن بزرگوار متوقف شدم و این توقف سبب گردید عزیمت می‌فرمایند. حقیر مدت یک هفته در انتظار مراجعت آن بزرگوار متوقف شدم و این توقف سبب گردید با برادر مکرم محترم وحدتی عالیقدرم جناب آقای مسعود ریاضی آشنائی نزدیک حاصل نمودم. مصاحبت ایشان موجب تنویر افکار و رهبری بسوی دریای موج معانی کتاب دینامیسم آفرینش از تألیف آن مغز بزرگ افروخته ربانی آقای دولتشاهی گشتم. کتاب عجیب مذکوره را من البدو الی لنهايه با مذاقه و تمعن قرائت نمودم در نتیجه با خود گفتم که درست فرموده اند (من طلب شیء وجد وجد) عاقبت آنچه را از خالق می‌خواستم نمرده یافتم و بالاخره به مقصود و مطلوب خود رسیدم.

بدون توقف در روز ۱۳ آذر ماه ۱۳۴۷ به تهران برگشتم و در روز ۱۴ توسط جناب آقای دکتر شهاب پور و جناب آقای علی اشرف کشاورز که از شخصیت‌های برجسته و مؤسسين و بنیانگذاران وحدت نوین جهانی و یاران بسیار نزدیک حضرت حشمت الله دولتشاهی هستند. شرفیاب حضور آن حبر مکرم و نابغه محترم شدم و به افتخار عضویت در جمعیت وحدت نوین جهانی مفتخر گردیدم.

در خاتمه از خداوند متعال مسئلت می‌نماید که فرزندان هوسباز آدم از خر شیطان پیاده شوند و دست از مراسم بدوی جاهلانۀ جنگ و کشت و کشتار بردارند و همه با هم برادروار با مغزی روشن بین و قلبی پاک آکنده از محبت و انسانیت و صلح و صفا و صدق و وفا بر سر سفره گسترده الهی که جمیع مایحتاج زندگی موقت زود گذر ما را بدون کم و کاست بر آن چیده و فراهم فرموده است. با اتحاد و یگانگی مجتمع و از نعمت بی دریغ اش از روی یک اسلوب و قواعد صحیح متنعم شویم و جهانی نوین را با عقل و علم خداپسند بسازیم. و هو بکل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الحق و الهدی.

کلب آستان علی وحدتی حقیر فقیر عبدالله مدبر ۴۸/۲/۳

برادر وحدتی و دانشمند معظم جناب آقای دکتر سید مهدی خراسانی، رئیس جمعیت اسلامی شیعیان در انگلستان لندن: اگر تردید و شک را درباره عملی بودن این طرح کنار بگذاریم مسلماً نتیجه مفیدی برای تأسیس یک حکومت عادل که رهبری نوع بشر را برای یک زندگانی مرفه در پرتو اخلاق حمیده دور از حرص و طمع بوده باشد خواهیم گرفت. البته توضیحات کافی برای مخالفین این هدف مقدس لازمست بیان گردد تا همگان در خدمت ایجاد چنین مرکزی مهیا گردند، از خداوند متعال توفیق بیشتری برای خادمین و مؤمنین این کانون مسئلت می‌دارم. کتاب سودمند میکانیسم آفرینش به جهت وصول بخشیده و

از آنهمه حقایق و گلهای پر عطر فلسفی که دانشمند بزرگ حضرت دولتشاهی که در علم و حکمت دولت بسیاری را دارا هستند و در فضیلت حلم و اخلاق شاه دوران می باشند تحریر فرموده اند استفاده خواهم کرد. انشاء الله تعالی. همانطور که قبلاً هم خاطر عاطر را مستحضر نمودم درباره نشریات نور دانش و فکر وحدت جهانی تبلیغات متین و فراوانی لازم است بعمل آید و در این باره توجه حضرت عالی را جلب می کنم. خدمت استاد بزرگوار بعرض سلام مصدع موفقیت و بی گیری خداپسندانه وحدت جهانی را خواستارم.

برادر وحدتی سرهنگ علی اکبر دولت پناه دیانت اسلام: سپاس و ستایش بی حد یزدان توانا را که دعایم را اجابت و توفیق خیرم عنایت فرمود تا دیده ام بنور حقایقی چند در کتاب مکانیسم آفرینش منور گردید و آرزوی دیرینه ام برآورده گردید. اینک که طبق تقاضای شخصی و موافقت مقامات ارتش شاهنشاهی و توشیح فرمان مبارک همایونی بافتخار بازنشستگی مفتخر گردیده ام بهترین شانس نصیبم گردید که در این دوران فراغت پیروی از مکتب مقدس وحدت نوین جهانی تحت رهبری آن دانشمند عالیقدر شاهراه حق و حقیقت که سرلوحه برنامه اش انسان بودن و نوع دوستی است و ریشه آن منطبق با اوامر الهی و آیا مبارکه قرآن مجید است پیبندم. استدعا دارم چنانچه شایسته ام دانند مرا با سعادت ابدی قرین و افتخار عضویت را ابلاغ فرمایند.

ضمناً تقاضا دارم فهرستی از نشریات و مجلات ارسال فرمایند با تعیین مبلغ تا بتوانم تعداد مورد احتیاج خویش و برادران و خواهران هم کیش را به پیوست وجه آن تقدیم دارد. برگه همگامی برای برادر وحدتی سرهنگ اکبر دولت پناه فرستاده شد و اینک شرحی مرقوم و امضاء فرموده و ارسال داشته اند: نظرات عالی و نوع دوستی گردانندگان و سران وحدت نوین جهانی که چکیده از آیا مبارکه قرآن کریم است که در چهارده قرن پیش پیامبر بزرگوار اسلام مردم را به یکتاپرستی و برادری و برابری فرا می خواندند و اینک این حقیر پس از یک عمر حیرانی مانند تشنه به دنبال سراب همیشه و دنبال حق و حقیقت سرگردان بودم امروز بسی خود را مفتخر می بینم که با موافقت آنجناب در ردیف خواهران و برادران وحدتی منظور می فرمایند. از خداوند بزرگ مسئلت دارم عضوی مفید باشم.

خواهر الکساندر ۵۳ ساله پرتستان: مقیم برونویل نیویورک آمریکا ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: «این مطلب مورد علاقه من است اما نمی دانم که در پشت آن چه نیروئی است و کی پول آنرا می پردازد و همچنین چگونه اسم مرا پیدا کرده اید». آنچه مورد علاقه من است این است که یک دوست خانم برای مبادله نامه و مطبوعات داشته باشم و به این ترتیب با یکدیگر دوست شویم و اطلاعاتی درباره وضع کشورهای خود بدست آوریم.

برادر کریستوفر هیلز مؤسسه سنتر هاوس، مجمع جامعه مرکزی کنزینگتون لندن، ۴۷ ساله دین، جهانی ملیت؛ تابع جهان: دوستان عزیز پس از چندین ماه غیبت و مسافرت در آمریکا به تازگی برگشته و نامه بخشنامه شما را ملاحظه کردم. بطور کامل با کوششهای شما موافقت داریم و خودمان هم عملی نظیر کار شما از چندین سال پیش تاکنون انجام میدهم. لذا دوست می داریم که با شما پیوند داشته باشیم. پسر من در حدود ماه فوریه آینده هنگام مسافرت به هندوستان از کشور شما بازدید خواهد کرد. نامبرده درباره پایه های اولیه کار ما با شما صحبت خواهد کرد و ضمناً نشانی های کسانی که با ما مربوط اند به شما خواهد داد. عقیده ما بطور تفصیل در اوراق مدارک پیوست که صد در صد تأیید کننده افکار شماست بیان گردیده است قدمهای بعد ما عمل است نه حرف. امید است که بتوانیم در طی سال ۱۹۷۰ عمل خود را به معرض اجرا در آوریم.

برادر جمس سیبرگ، ۳۱ ساله، کاتولیک رومی، ملیت، آمریکایی مقیم کاماکورا ژاپن استاد تمام وقت دانشگاه کاناگاوا در ژاپن ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: یکدینیا، یک برادری، یک خدا.

برادر مسعود احمد خان، ۱۹ ساله، مسلمان، پاکستانی، مقیم لاهور: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: دبیر کل وحدت نوین جهانی، دوست عزیز از دریافت نامه شما بسیار خوشوقتم. یقین دارم که شما مرا دوستی نیکو خواهید یافت زیرا همان هدفهایی که وحدت دارد من هم دارم. به شما قول می دهم که برایتان نشانیهای دوستان خود را که همین احساسات وحدت را دارند بفرستم. لذا از شما تقاضا دارم اوراقی برای توزیع بین آنها برایم بفرستید و هر گونه مطبوعی که برایم می فرستید متشکر خواهم بود. دو قطعه عکس خود را نیز تقدیم داشتم. بسیار خوشحالم از اینکه فعالیتهای وحدت نوین جهانی را دانستم. وحدت نوین جهانی نقش خوبی برای ایجاد وحدت بین همه افراد بشر بازی می کند.

برادر سجاد حسین بخاری، ۲۴ ساله، مسلمان، مقیم کامپ بامپور پاکستان غربی، لیسانسیه و دبیر مدارس عالی کامپ بامپور: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: دوستان عزیز من در این باره موافق هستم و امیدوارم که شما نهایت کوشش خود را برای به ثمر رساندن هدفهاییکه توسط وحدت ابراز شده بکار برید و حتی در این راه از فداکاری خودداری نکنید. هر عملی برای رسیدن به هدفها خوب است امید است خداوند شما را در این فعالیتها که خالی از خودخواهی و نفع طلبی و تعصب دینی است یاری فرماید. می توانیم بگوئیم که هدف بشریت همین است. درنامه دیگر می نویسند: آقای کشاورز عزیز سلام نامه شما را چند روز قبل دریافت داشتم. از شما بسیار تشکر می کنم. واقعاً خوشحالم از اینکه مرا به عضویت وحدت خودتان دعوت کرده اید من با هدفها و مقاصد وحدت شما موافقم. امیدوارم که برایم برخی مطبوعات بفرستید که آنرا بین دوستان تقسیم کنم. به راستی از شما خیلی متشکر خواهم بود اگر بتوانید

برخی نشانیهای اعضایتان را برای ما بفرستید در این صورت دوستی و برادری را بوسیله مکاتبه توسعه خواهیم داد و به این ترتیب در راه پیشرفت هدفها قدم بر می داریم. بهترین سلام ما را به دوستان خود برسانید.

خواهر آناماریا براون، مقیم مونیخ: خوشحال خواهم بود با وحدت نوین جهانی از راه مکاتبه با اعضا همکاری کنم.

برادر جان محمد محمد عظیم، ۲۶ ساله، مسلمان مقیم سوکور پاکستان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسند: وحدت بایستی عقیده علمی خدانشناسان را نیز منظور بدارد و کار آن نبایستی محدود به کنفرانس و میتینگ باشد بلکه بایستی مبارزه و اقدام وسیعی برای آزاد کردن دنیا از هرگونه استعمار و فشار و ترور بنماید.

برادر پرفسور گورکار، مسلمان، ۴۵ ساله، دکتر در ادبیات استاد زبان فارسی و اردو و تعلیمات اسلامی در دانشکده سن اگزاویه بمبئی هندوستان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسند: هیچ چیزی ندارم اضافه کنم مگر اینکه بگویم به برادری جهانی بشر ایمان دارم.

برادر قاسم حاج حسن المندیلاوی، ۴۳ ساله، شیعه، مقیم پراک چکوسلوواکی، دکتر تربیت بدنی از شهر براتیسلاوا: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: اداره وحدت نوین جهانی تهران ریاست محترم بعد از سلام بر شما و رحمت و برکات خدا در تاریخ ۶۹/۱۲/۲۹ دعوت شما را برای شرکت در مقررات وحدت جهانی به منظور صداقت دریافت کردم و برای من افتخار است که یکی از اعضا این سازمان منظم مبارک باشم. اینجانب آماده ام که هر گونه خدمتی را که از من بخواهید در حدود قابلیت و استطاعت و طاقت خود انجام دهم. خلاصه هر خدمتی که یک برادر به برادر می تواند انجام دهد.

برادر ریچارد جانسون، ۳۳ ساله، آمریکائی، مقیم اسکاتلند انگلستان، مرکز معبد تبتی: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: این سخن مطبوع تر از آن است که بیان گردد: کلیه ادیان ملتها، اشیای خدایان، ملائکه، سرزمینها، جهانها را من قبول دارم چون تسلیم به این امور هستم. می کوشم اصول را رعایت کرده و پیاموزم و اجازه دهم که انرژیهای بی پایان در من عمل کند بدون اینکه بخواهم یا اراده داشته باشم (یعنی خود را تسلیم سرنوشت می کنم) پروژه شما هنگامی که بر چهره آن می نگرند ایده آلی ترین کوششی است که در دنیای امروز می توان انجام آنرا بعهده گرفت پس ای برادران من با شما هستم، خوب بعد چه کنم؟

به قلم وحدتی مسعود ریاضی: افکاری در طریق وحدت نوین جهانی: با اینکه بر طبق سرنوشت خود را از قدیم وحدتی می دانم لکن از زمانی که سعادت تقدیم در خواست عضویت وحدت نوین جهانی از طرف

یزدان مقتدر دانا نصیبم شده دقیقه به دقیقه آرامش خاطر و اطمینان قلبم افزون و ایمانم نسبت به ذات اقدس پروردگار و مبانی و اصول دیانت مقدس الهی بیشتر می شود. خدا را بقدر عظمت و قدرت و رحمتش سپاس می گویم که سرنوشت مرا اینطور مقدر فرمود که در زمره معتقدین به وحدت و خدمتگزاران وحدتیان هستم. به راستی چه سعادتمندم و چقدر از سرنوشت خود راضی و خشنود، سحرگاه شب پنجشنبه ۲۸ فروردین ماه ۱۳۴۸ چنین سروده ام:

هر که در خیالی خوش، من بیاد تو شادم	هر کسی به بندی بند من بیادت آزادم
پای دل رهانیدی از هزار و یک بندم	در دو عالم آزادم چون به بندت افتادم
جز یکی نبیند دل از هزار و یک منزل	وحدت آمده شامل ملک کثرت آبادم
گر دو عالمش گفتم جز یکی نمی بینم	کثرت آید از وحدت یک شد اصل اعدادم
روح عالم و آدم. علم و قدرت عالم	جز یکی نمی دانم، کو نموده ایجادم
او شعور این عالم، عالم و شعورش او	روح و نفس و جسم کل یک حقیقت ای آدم
سه نباشد آن یکتا بگذر از سر تنلیت	اهرمن چه و یزدان؟ این نگفته استادم
هر چه باشد او باشد، هر چه بینم او بینم	من کیم که او ببیند او بداده این یادم
او به حشمت الله گفت درس وحدتم گوید	با حضور اشرف او بسته عهد و میعادم
با عطای مهر آئین راه وحدتش پویم	نور روی او جویم من بعشق او زادم
رهبرم بود حشمت مکتبش بود وحدت	چون «ریاضی» از لطفش زنده اش که آزادم

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت و با خواست و مشیت یزدان مقتدر دانای مهربان عهد بسته ام که همه نیروی مادی و معنوی خود را که یزدان عطا فرموده در خدمت وحدت و وحدتیان بگذارم و وجود ناچیز خود را وقف خدمت به بشریت نمایم. پیمان بسته ام که جز طریق حق و صراط مستقیم وحدت راهی نیویم بلکه جز این راه راست راهی نمی بینم و نمی جویم لذا چنین سروده ام:

تجدید عهد با وحدت

عشق وحدت از ازل در دل و جانم بنشست	تا ابد راه حقیقت نگذارم از دست
راه حق گر طلبی جانب وحدت بگرای	گر بدیدی همه جا جلوه حق، حق بیرست
غیر حق در دل ما جلوه دیگر نبود	وحدتی از غم دنیا، طمع عقبی رست
کبریائی نبود در خور کس غیر خدای	زان سبب کبر و غرورم همه یک جا بشکست
می دنیا ندهد نشأه بدل ای عاقل	وحدتی کی شود از ماده دنیا سرمست
در ازل با سر زلف تو بیستم عهدی	تا ابد نشکنم ای دوست من آن عهد الست

گر که عهد ازلی را کنم اکنون تجدید
بهر ایزار وفاداری و تذکار دلست
همچو آئینه گرفتم ز رخ حشمت نور
دامن بهگر وحدت ندهم من از دست
یا رب از کبر و غرور و ز هوسها برهان
دل مشتاق «ریاضی» که به وحدت پیوست

تهران ۱۸ فروردین ماه ۱۳۴۸

قبل از اینکه از حقیقت راه وحدت نوین جهانی آگاه شوم در آتش اشتیاق دیدار حق می سوختم، آرام و قرار نداشتم، هیچ باده ای از مال و مقام و شهرت و زن و فرزند و محبت دوستان و صفای باغ و بوستان و سفر و حضر دل خمارآلوده را مست نمی کرد. همیشه در رنج و التهاب و یأس و اضطراب بودم. شبی که از این همه سرگردانی و بی هدفی و دل نگرانی در آتش یأس و حرمان میسوختم و حال طلب غلبه و آتش اشتیاق دیدار محبوب ازلی و وصول مقصود لم یزلی از کانون سینه شعله ور شده بود این عزل را سرودم:

طلب

کاش با جلوه ای از غصه نجاتم بخشی
جلوه ای کردی و رفتی که بجوئی بازم
خضر راهم توئی و حیف شدی غیب ز چشم
من که گمراه شدم از چه رهم بنمودی
تو که در عین خماری لب من تر کردی
کوثر عشق و هدایت نشود خشک ز می
من که پا در گرو موی هزاران اصنام
راه توحید نه این است که من می سپرم
خرمن عشق و گدائی «ریاضی» دیدم
همت پیر خرابات اگر گیرد دست
با همه ظلمت دل پرتو ذاتم بخشی
در ره عشق بیا تا که ثباتم بخشی
چه شود دیده بینایی ذاتم بخشی
کاش در راه خدا خط براتم بخشی
چه شود باده ز مینای صفاتم بخشی
گر تو یک جرعه از آن آب حیاتم بخشی
دارم از لطف تو خواهم که نجاتم بخشی
مگر از لطف تو بر لات و مناتم بخشی
شاید از خوشه توحید زکوتم بخشی
در حیات ارکه نبخشی به م ماتم بخشی

۱۶ آذر ماه ۱۳۴۵ نفت شاه

تیر دعای من سوخته دل به هدف اجابت اصابت کر د. دریای رحمت موج زن شد وجود مضطرب و طوفان زدهام را موجی که ارتعاش آن نوای محبت سر داده بود در برگرفت و به ساحل نجات رسانید. آن موج مقدس نفس عیسی وش وجود نورانی دانشمند روحانی آئینه مصفای حق نما وحدتی حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان) و آن ساحل امن و امان حصار مقدس وحدت ادیان یا وحدت نوین جهانی بود. چنان از خورشید جمال آن رهبر صاحب دل روشن شدم که با همه ناچیزی و کوچکی خود چنین

سرودم:

روی تو عیان دیدم چشم از دو جهان بستم
یاد خم ابرویت در دل به نماز آمد
از کوثر عشق تو یک جرعه بنوشیدم
گر خوابم و بیدارم یاد تو در افکارم
بی جلوه مهر تو تیره رخ مهر آمد
سوزد ز غمت جانم چون شمع شبستانم
چون نافه مشکینم آغشته به خون دل
بس کن تو دل آزاری صد کشته چو من داری
پروانه به پای شمع بر اشک ریای شمع
هان ای بت طنازم من عشق تو می بازم
حاجی به ره کعبه آثار خدا جوید
من در دل هر ذره روی تو عیان بینم
غم نیست «ریاضی» را گر جان برهت بنهد

با موی تو پیوستم از غیر تو بگسستم
محراب و نماز و دل از عشق تو بشکستم
تا روز حساب و حشر از نشأه آن مستم
گر مستم و هشیارم بر دامن تو دستم
گر مهر نفرمائی بی مهر چو شب هستم
می سوزم و خندانم چون عهد تو نشکستم
چون آهوی تاتارم از تیر تو من خستم
ای ماه بلند اختر چون خاک رهت پستم
می سوزد و می خندد گوید که زخود رستم
گر فاش نشد رازم دانی که زبر دستم
گوید به درخانه از عشق تو بنشستم
ز آن روی بجر رویت چشم از همه بر بستم
تا جان و دلی دارم با روح تو پیوستم
آبان ماه ۱۳۴۶ کرمانشاه

از برکت ارادت و مصاحبت آن استاد روحانی اصول عقاید بر قاعده حق استوار و دلم از نور جمال یار
روشن شد لذا در مهرماه سال ۱۳۴۷ چنین گفتم:

من نشان از نقش روی پاک جانان دیده ام
یک تجلای جمالش صد هزاران مهر و ماه
وحدت ذات و صفاتش عین هستی جهان
نور بر نور است دریای پر از نور جهان
چونکه دانش دینامیسم عالم بی منتهاست
دانش حق عین ذات اوست پس عالم همه
دین و دانش اصلی هستی ذات یزدانی بود
دانش و دین توأمند و واحد و بی حد و بعد
این دو اصل وحدتی را کس مجزا کی کند
در کتاب دینامیسم آفرینش راز حق
دوره علم الیقین بگذشت و در عصر نوین

با دو چشم جسم خاکی نقشی از جان دیده ام
هر دمی صد جذبه اش با چشم ایقان دیده ام
وحدت موجود و هستی ذات رحمان دیده ام
جلوه ها با نور دانش در دل و جان دیده ام
روح عالم دانش ذاتی یزدان دیده ام
دانش بی منتها توأم به ایمان دیده ام
این دو اصل وحدتی را ذات یزدان دیده ام
هستی مطلق همه از علم و ایمان دیده ام
دانش بی دین و ایمان جهل دو نان دیده ام
با دلیل روشن و فطری و عریان دیده ام
معرفت عین الیقین باشد که اینسان دیده ام

حشمت الله پرده از اسرار عالم بر گرفت مکتب وحدت ره حق بهر انسان دیده ام
چون خدای عالم و آدم یکی و بی شریک بی جهت در اختلاف اهل ادیان دیده ام
تا «ریاضی» پیر و حشمت بشد در راه عشق در عطا و اشرف ایمانها به یزدان دیده ام

۱۳۴۷/۷/۸

اکنون یقین دارم بشریت به حقیقت متوجه و بدان فرشته وحدت متوسل و خود را با این حبل المتین محکم الهی از ورطه جنگ و جهل و بدیختی نجات خواهد داد. افتخار می کنم که در اثر لطف و بزرگواری خداوند تبارک و تعالی وحدت ادیان از شهر کرمانشاه در کشور عزیز ایران که دارای شاهنشاهی رؤف و مهربان می باشد که خداوند بر قدرت و عزتش بیفزاید پدیدار شد. آری امروزه در جهان دوره تاریکی به سر آمده و نور یزدانی طالع شده و از روشنی سحرگاه سفیدی صبح سعادت درخشنده بشریت پیداست. خداوند متعال به بانی وحدت نوین جهانی پاداش عظیم عنایت فرماید و نیروی کامل بخشاید و عمر و عزت وحدتی حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان) وحدتی دکتر عطاء الله شهاب پور وحدتی علی اشرف کشاورز را بیفزاید و وحدتیان را جلوه دهد تا بشریت از این چراغ هدایت بهره بگیرد و به سعادت رسد، آمین. درود فراوان به حقیقت خواهان و وحدت پژوهان.

کرمانشاه صبح شنبه ششم اردیبهشت ماه ۱۳۴۸

برادر محمد نعیم الله، ۲۷ ساله، مسلمان، مقیم حیدرآباد ا. پی هندوستان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: من کلیه ادیان دنیا را محترم می شمارم و از روی قلب معتقدم که پیروان آنها برادران و خواهران ما هستند و همچنین معتقدم که ما بایستی صفای مطلق، تطهیر مطلق، فداکاری مطلق و محبت مطلق داشته باشیم و در راه برادری بین المللی و ایجاد روح همفکری و تسامح و مساوات بین هر بشری با بشر دیگر بکوشیم و همه ما بایستی در راه پیشرفتهای همه جانبه بین مردمان طبقات مختلف جهان در زمینه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، صنعتی فنی و غیره کوشش مبذول داریم. من با کمال صداقت نسبت به اساسنامه و برنامه شما موافقم و از جناب شما خواهانم که عضویت سازمان محترم خود را به من اعطا فرمائید.

برادر گاری سامسون، ۳۱ ساله آمریکایی، مقیم سانفرانسیسکو آمریکا: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: چگونه ممکنست که کسی در این شعار محبت، صلح و برادری و همکاری موافق نباشد؟
برادر کمال کمار تاندون، ۲۱ ساله، هندو، مقیم مرداد آباد هندوستان: من با برگه همگامی که فرستاده اید موافقم و نظرات شما را در راه برادری دوست می دارم.

برادر ایوی ژان ریچارد ۸۱ ساله، دارای دین تصوف و عقلانی، مقیم برکلی کالیفرنیا، دانشجوی تعلیمات استاد د. کا (استاد تبتی): ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: عقیده دارم که این کوشش و هدف زیبایی است و فکر می کنم که این کوشش و هدف زیبا مربوط به عهد نوین است.

برادر نیهال دوسیلوا، بودائی، سیلانی، مقیم شهر نوگه گودا، ۲۲ ساله: ضمن موافقت با نظریه وحدت مینویسد: هدفهای وحدت نوین جهانی عالی است و من کوشش خواهم کرد وحدت نوین را به نیل اهداف او یاری دهم بوسیله ارسال نظراتی از دین بودائی (هیناینا) که پدر من روحانی آنست. من دین مسیح را تا حدودی می شناسم.

برادر ارنست ت. ج. تاپ، ۷۸ ساله، عیسوی، متدیست انگلیسی، مقیم هامپشایر: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: اینجانب به عنوان کسی که سالیان متمادی برای وحدت عالم عیسویت قدم برداشته ام شخصاً وحدت نوین جهانی را خوش آمد گفته و کوششهای آنرا پشتیبانی می کنم. برای ایجاد وحدتی باز هم وسیع تر در این عقیده که حقایق اصلی در کلمات مسیح ما را بهتر نزدیکتر و همه ادیان دیگر را بهم پیوست می سازد.

برادر سعید احمد قریشی، ۲۴ ساله، پاکستانی، مقیم کراچی: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: دوستان عزیز بسیار متشکرم برای نامه ای که به من ارسال داشته و به طور خلاصه هدف وحدت نوین جهانی خود را در آن مرقوم نموده اید. من از افکاری که شما در نامه خود بیان داشته اید قدردانی می کنم و از یزدان متقدر توفیق شما را خواهانم بهترین تبریکات من به همه شما برای سال جدید با بهترین آرزوها.

خواهر آوریل موریل، ۳۹ ساله، عیسوی، انگلیسی مقیم شهر آمیرشام ایالت بوکینگهام: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: من در اصول با نظر بالا موافقم و تنها درباره ذکر شمول کشفیات علم مشکوکم هر چند که این کشفیات برای همه قابل قبول و ارزشمند باشد. برخی کارهای علمی اصول مشکوکی دارند و بسیاری از آن خطرناک و متأسفانه بسیار بی رحم است. زیرا حیواناتی برای آزمایش بکار می برند در تحقیقات علمی امروز. به این دلیل میل دارم که به جای ذکر آن سخن درباره علم، شما حیوانات را مشمول قرار دهید زیرا بدون شناسائی آنها نمی توانیم صلحی داشته باشیم. عالیجناب شویتزرز به حق همه موجودات زنده را مشمول قرار داده بود.

محمد حسن حائری ضمن قبول مرام وحدت و امضای برگه همگامی شعر زیر را فرستاده که توشیح است و حروف اول ابیات آن به نام (حشمت سلطان) موشح می باشد.

(ح) حجاب جسم را از جان بدر کن به راه عشق جانا ترک سر کن
 (ش) شقاوت را و بخل و عجب و کینه به یک دم جملگی از سر بدر کن
 (م) متاع نفس را با آب وحدت بشوی و محو از کین و خطر کن
 (ت) تعاون در ره عشقت یارا به وحدت آی و جانت را سپر کن
 (س) سپاه عشق را در راه یزدان بلای عشقبازان را نظر کن
 (ل) له الدنيا و لا موجود غیره نباشد غیر او یاری زیر کن
 (ط) طواف کعبه عشق و محبت بسان عاشقان با زیب و فر کن
 (ا) اگر خواهی که حق را در بیابی یکی مرشد بیاب و ترک سر کن
 (ن) نباشد رهبری چون مرشد ما به نامش شعر را نیکو نظر کن

۴۸/۱۱/۱

برادر محمد اسقائی کرمانشاه: اینجانب محمد اسقائی از روزی که نام مقدس وحدت را شنیده و بر هدفهای بشر دوستانه اش واقف گشته ام عشقی عمیق و قلبی نسبت به گردانندگان معظم آن در خودم احساس می کنم. چنین تصور می کنم که نوری عمیق که جز نور ایمان به آن قدرت مافوق نمی تواند باشد بر ذرات وجودم مستولی شده است. کمتر عقل سلیمی است که از وجود چنین انجمن بشر دوستانه ای که وحدت ادیان را بنا نهاده اطلاع حاصل کند و آرزوی عضویتش را نداشته باشد، انجمنی که راهی را به بشریت تقدیم می کند که تنها وسیله نجات از چنگال چند دستگیها و اختلافات و خرابی اوضاع کنونی می باشد. لذا من نیز آرزو دارم که وحدت نوین جهانی تقاضای عضویت را بپذیرد. ضمناً من با عضویت فرزندم منوچهر اسقائی در وحدت نوین جهانی و شرکت او در مکتب روحی تحت سرپرستی و رهبری استاد معظم جناب آقای مسعود ریاضی قلباً راضی بوده و کاملاً موافق هستم. امیدوارم که روزی خود و خانواده ام بتوانیم در اشاعه هدفهای صلح طلبانه وحدت نوین جهانی سهمی داشته باشیم.

با تقدیم شایسته ترین احترامات

آقای دکتر عطاء الله صرافیان: دکتر داروساز از برادران کلیمی مقیم کرمانشاه که از وحدتیان است می نویسد: اولاً همیشه یزدان پاک را ستایش نمودم و به قدرت لایتناهی او ایمان داشته و دارم و مخلوق او را دوست دارم و از اینکه کار مفیدی برای جامعه خود بنمایم لذت می برم. ابناء بشر را دوست می دارم و از هر دین یا فرقه ای باشند آنها را محترم می شمارم و آنها را مثل پدر و مادرم، خواهرانم و برادرانم و اولادانم دوست دارم و آرزو دارم تمام آنها هم حق را بشناسند و ایمان کامل به یزدان پاک داشته پرده ریا

و تزویر را دریده و هر آنچه هست به دیده حقیقت بینی بنگرید. آیا لذت از این بالاتر هست؟ خیر. آرزو داشته و امیدوار بودم مکتبی باشد که این حقیقت واضح را به آنها بنمایاند و بنده هم به کمک آن این آرمان بشر دوستی و خدایپرستی را بهتر بشناسم. همیشه این آرزو را از خالق مقتدر و توانا می خواستم تا اینکه مدتی پیش هر آنچه را می خواستم یافتم. علت آن توجهات بی شائبه استاد عزیز آقای مسعود ریاضی و راهنمایی نمودن بنده به چنین مکتب مقدس یعنی «وحدت نوین جهانی» بود. لذا بنده را عضو خدمتگزار آن قبول فرموده تا بتوانم بیش از پیش وظیفه ای انجام داده باشم.

برادر یدالله روشن، ۴۳ ساله، مذهب اسلام شیعه جعفری، اهواز: به عقیده بنده به وجود آمدن این سازمان بزرگترین ایده آل هر فرد انسان مصلح می باشد بنابراین تقویت این سازمان مقدس از هر لحاظ و به هر طریق ضروری است و ضمناً یک نشریه بسیار زیبا بطور ماهانه به زبانهای زنده مانند انگلیسی، فرانسوی، عربی، اردو، فارسی لازم دارد تا در آن نشریه مداوم فعالیتهای جهانی خود را منتشر نماید همانطوریکه انجمن تبلیغات اسلامی و نشریات نور دانش وابسته انجمن تحولی در اذهان و افکار عمومی ایرانیان بوجود آورد که بزرگترین اثر آن همین تشکیل سازمان فعلی می باشد.

برادر بزرگوار عالم دینی و مبرز علی محمد اژی، ۶۷ ساله، دیانت اسلام جعفری، اصفهان: بلی تمام مطالب فوق مطابقت دارد با تمام کتب آسمانی مخصوصاً قرآن کریم که آخر کتابی است که نازل شد به طریق وحی ربانی. دیانت مقدسه اسلام و دین اسلام دین جهانی است و باقی است الی یوم القیامه و مطالب عالیه اسلام مخالف با جهل و نادانی بشر بلکه با تمام خرافات دارد و البته بر تمام برادران و خواهران دینی واجب است که متابعت نمایند از این رفتار و دین السلام علی من اتبع الهدی.

برادر عبدالحسین میرزائی، ۱۹ ساله، کرمانشاه، مذهب اسلام: اینجانب نه تنها با نوشته های وحدت نوین جهانی موافقم بلکه آن را از جان و دل می پذیرم و همچنین از استاد بزرگ خودم جناب آقای مسعود ریاضی بی اندازه سپاسگزارم که این بنده حقیر ناچیز را مورد لطف قرار دادند و این اوراق مفید و گرانبها را در اختیار من گذاشتند تا بتوانم عقیده ای را که سالها به دنبال آن بوده ام پیدا کنم و آرزوئی که از مدتها قبل در قلبم جای گرفته بود جامه عمل پوشانیده و آماده خدمت بخدایپرستان دنیا و جامعه بشریت می باشم.

برادر غلامرضا اژدری، ۴۸ ساله، کرمانشاه، مذهب اسلام جعفری: به عقیده اینجانب خوشوقتم تمام روح و جانم را در راه وحدت بگذارم و این کارها عمل خدایسندانه است امیدوارم ما همگی دارای دلبستگی و یگانگی و برادر باشیم و در راه خدا و دین قدم برداریم.

بسم الله الرحمن الرحيم، با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت. به عقیده این جان نثار چنین درک نموده ام که این راهی را که می پیمایم راه درست و با ایمان کامل قدم گذاشته ام و امیدوارم که وحدت جهانی ما را قبول و اجازه دهند در ردیف برادران وحدتی قرار گرفته و این افتخار نصیب من گردد و این موهبت الهی پیام آور یکتاپرستی و رضای اوست که انواع ادیان را بهم نزدیک کند.

جان نثار وحدت جهانی غلامرضا اژدری.

برادر منوچهر مظفریان؛ تهران، مذهب اسلام، لیسانسیه ادبیات فارسی، دبیر: اعتقاد من این است که همه ادیان و مذاهب جهان در دنیای پر شر و فساد کنونی که مبادی اخلاق و فضیلت انسانی مورد تهاجم بی امان مادی گریست باید گرد هم جمع شده عوامل تفرقه و تضاد را کنار گذاشته هماهنگ در راه احیای کلمه حق به نشر فضائل ارزنده بشر بکوشند و بدین ترتیب دنیا را از سقوط در منجلا بخرابی و فساد که منجر به انهدام است برهانند.

برادر سید حسین آقا میری، ۳۰ ساله، دیانت جعفری، دزفول: اینجانب با تمام برنامه های مذهبی به بالا بردن سطح معلومات و اتحاد به وحدت جهانی که تشکیل شده و خواهد شد مایل، آنچه که درخور استعداد بنده می باشد انجام خواهم داد و از خداوند متعال توفیق درک این وظیفه و احساس مسئولیت بیشتری را در این راه جهاد مقدس مسئلت می نمایم.

برادر محمد جدید طواف، ۴۷ ساله، دیانت اسلام، نوشهر، رئیس کتابخانه عمومی نوشهر: مطلب بالا و تمام کلمات و جملات آن با حق و واقع و حقیقت مطابق است و در دل هر مسلمان و بلکه هر انسان اثر عمیق دارد و مبنای فکر و آرزوی من همیشه همین بوده است.

برادر صادق هاشمی، دیانت مسلمان، تهران: من مرام وحدت نوین جهانی را مطالعه کردم. و افکار بلند مرتبه استاد محترم جناب آقای حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان) مرا سخت تحت تأثیر قرار داد و این عقاید را مورد ستایش می دانم و از صمیم قلب به گردانندگان این وحدت نوین جهانی درود می فرستم که پیشنهاد برادری و برابری می کنند و بر مصداق مثل مشهور گر نظر پاک کنی کعبه و بتخانه یکی است تعصبهای ناروا را کنار گذاشته اند و ما را بسوی عالمی می خوانند که از ستیزه جوئی و تبعیضها و رنگ و ریاضا به دور است و این آمال و آرزوی هر بشری است.

برادر ریموند. و. رایس، ۳۸ ساله کاتولیک، مقیم کشور برزیل، آمریکای جنوبی: خیلی متشکرم که کارت تبریک برایم فرستاده اید. در مقابل من هم بهترین تمنیات خود را در سال جدید به شما اعلام می دارم. میل دارم با یک خانم جوانی از کشور شما مکاتبه برقرار کنم. او می تواند به زبان فرانسه هم با من مکاتبه کند.

برادر آرماندو ترونی، ۵۹ ساله، کاتولیک مقیم رم ایتالیا: ضمن پر کردن برگه همگامی وحدت نوین جهانی شرح حال مختصری فرستاده اند که ترجمه آنرا در زیر می خوانید: نویسنده ایتالیائی، عالم اقتصادی و سازمان دهنده بین المللی متولد در پالرم ایتالیا، تحصیلات در دانشگاه پالرم در سالهای ۲۸۱۹۳۳. دارای دکترا در علوم اقتصاد دبیر کل و عضو هیئت مدیره و مؤسس ۱۵ سازمان بین المللی در کشورهای مختلف مقالات بسیاری برای جراید و مجلات ایتالیا نوشته است محقق اقتصادی بازرش شهرداری سیسیل در امور بازیها دبیر کل مؤسسه تحقیقاتی بین المللی سنتر و اسکامبی معاون مجله بین المللی اخبار فرهنگی جهانی عضو آکادمی سلطنتی کردوا (اسپانیا) و آکادمی علوم و ادبیات و هنرهای دیژون (فرانسه) عضو افتخاری کمیته وحدت و عمومیت جهانی فرهنگ (ایتالیا) شورای جهانی فرهنگ (آلمان) کمیته فرهنگی (آرژانتین) پرفسور افتخاری جغرافیای اقتصاد در دانشگاه مذهبی سنت آندریو (لندن). دارای مدال طلای مجمع ادبی (ژن ایتالیا) و مدال طلای کمیته ارزش یابی منابع اقتصادی (یونان) و دارای صلیب لاتران. تألیفات: گفتگوی زمان (۱۹۳۵) فلسطین (۱۹۳۷) کامبیال (۱۹۳۹) بولونبا (۱۹۴۰) کانال سوئز (۱۹۴۱) شبه جزیره هند (۱۹۴۲) فلیپین (۱۹۴۲) تاریخ ژاپن (۱۹۴۲) دانتو و محمد (ص) (۱۹۴۸) ترکیه جدید (۱۹۵۳) ترعه کورنت (۱۹۵۴) ترجمه عربی کمدی الهی مادرید (۱۹۵۷) رادیو و تلویزیون در ژاپن (۱۹۵۸) تأثر مدرن ترک به زبان فرانسه (۱۹۶۲) کنفرانسهای خارج مادرید (اسپانیا) لوزان (سوئیس) نیس و پاریس (فرانسه). مقالات آرماندو ترونی به بسیاری از السنه خارجی ترجمه و چاپ شده است از قبیل کشورهای آرژانتین، انگلستان، آمریکا، کانادا، فنلاند، آلمان، یونان، ایران، هلند، پرتغال، رومانی، اسپانیا و ترکیه.

برادر لوی کاس دمتریوس، ارتدکس یونانی، مقیم شهر آتن: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: عقیده دارم که وحدت نوین جهانی مهمترین وحدتهای جهان است. شما بایستی هر کس را که خواهان آموختن است کمک نمائید. به محض اینکه او عزم آموختن بگیرد کم کم شروع می کند به دریافت یک دنیای جدید.

برادر نیک. آ. پوپوف، ۶۳ ساله، کانادائی مقیم بلین لیک کانادا: من بطور استوار ایمان دارم که صلح و برادری به صورت واقع در خواهد آمد. حرکت آن کند است ولی ایمان روشن کننده است.

برادر توم لونروت، ۱۹ ساله، مسیحی اهل فنلاند (هلسنکی): ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: میل دارم یکی از افراد شما باشم. عضو بودن طبیعتاً معنیش این است که نامم در دفاتر شما ثبت شود و حدس می زنم به همین دلیل است که از من عکس خواسته اید. متأسفانه اکنون در دسترس ندارم. اگر عکس انداختم برای شما می فرستم. وظیفه من چیست؟ و سپس منم سولاتی چند از شما دارم. سیستم کار شما در تهران چیست؟ موجد یا موجدین وحدت کیستند؟ آیا عیسوی هستند؟ درباره منشی و اعضاء

وحدت: چه عده ای هستند؟ آیا بین آنها عیسوی، مسلمان و بودائی هستند؟ و وحدت اکنون چگونه کار می کند و نشانی مرا چگونه بدست آورده اید؟ و آیا در تمام کشورها کار می کند؟ دوستی در ژاپن دارم که مذهبی است و دختری است که فکر می کنم درباره دین و حقوق بشری و امور مشابه علاقه دارد. نام و نشان خانم سومید کیمورا برای من امکان این نیست که درباره وحدت نوین جهانی با او صحبت کنم اما شما می توانید مستقیماً وحدت را به او معرفی کنید. به این ترتیب خودش خواهد توانست در این باره فکر کند و لطفاً تقاضای مرا نسبت به یافتن طرف مکاتبه که در برگه شماره ۳ نوشتم از خاطر نبرید. در انتظار جواب شما، اراتمند هستم. میل دارم طرف مکاتبه من غیر مسیحی مثلاً مسلمان باشد.

برادر امیل پالیاتکا، مسیحی، ۱۹ ساله، مقیم شهر نیترا چکسلواکی: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: بسیار سعادتمندم از اینکه عضو وحدت نوین جهانی شدم. آرمان و هدفهای وحدت نوین جهانی بسیار خوب و برای بشریت امروز در قرن بیستم سودمند است من با کمال مسرد در وحدت نوین جهانی فعالیت می کنم.

برادر دنیس کولاتیانوس، ۳۳ ساله، ارتدکس مقیم یونان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: زندگی کنید و بگذارید زندگی کنیم زندگی کنید و بدهید زندگی و محبت، زیرا محبت نور زندگی است. در نامه ای نوشته است: دوستان عزیز بسیاری تشکرات برای اوراق و آرزوهای شما من با تمام نظرات شما درباره همکاری و برادری و صلح موافقم چند نشانی داده است که مطبوعات برای آنان فرستاده شود.

برادر ناندالال آ. ب. دوسیلوا، ۲۳ ساله، بودائی مقیم نوگودا سیلان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: این بهترین قدمی است که تاکنون از طرف یک جمعیت برای ایجاد سعادت و سرور در افراد بشر برداشته شده است. امید است تفاهم صحیح و درست را در بین ملتها در کمترین مدت ممکنه ایجاد کنید زیرا ما اکنون در دنیای پر از ترسی زندگی می کنیم. امیدوارم که به موفقیت کامل برسید.

برادر خواجه محمد احمد، ۶۲ ساله، مسلمان هندی، مقیم حیدرآباد: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: این ایده آلهه به منتها درجه قابل تقدیر است و برای صلح و حسن نیت در بین بشر اساسی می باشد. دوستان عزیز از دریافت مطبوعات شما راجع به وحدت نوین جهانی خوشحالم. ایده آل این مؤسسه عالی است لازم است که آنرا از سیاست جدا نگاهداریم. هدفهای اساسی همه ادیان این است که یک برادر جهانی سالم ایجاد نمایند. اگر این هدف صورت عمل به خود گیرد صلح جهان تضمین است. در صورتی که موافق باشید می توانید مطبوعات خود را به نشانیهای بفرستید.

برادر نارایانا هندی ۳۵ ساله، برهنم مقیم سیلوانانداناکار هندوستان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسند: ای روح بسیار مقدس پرستش و تعظیم. ببخشید مرا آقا به نظرم یک امر بسیار نیکوئی

می رسد که قبول کنم که فقط یک دین جهانی در سراسر عالم وجود دارد زیرا من یقین دارم که معنی دین عبارتست از حقیقت. اما حقیقت فقط یکی است برای همیشه و هرگز دوتا نخواهد بود و لذا هر گاه آن روح مقدس فقط توجه بحقیقت عالمی روح داشته باشند. با وضعی که بالا نوشته اید من چیزی ندارم اضافه کنم: به حقیقت مطبوع نیکوکاری برای همیشه با احترام همه جانبه راه حقیقت و عدم شدت و (براهماچاریا) یعنی تجرد و سه تائی عشق در عالم الهی و غیره و غیره و همچنین (سواپا نیشکاناکارما) به معنی خدمتگزاری بدون انتظار پاداش است از آن روح مقدس برای رهبری به طرف خیر و خوبی تشکر می کنم با احترام غبار فروتن پای باقلای مقدس خدا و گورو (مرشد).

خواهر ماری دریفوس، ۷۱ ساله، انگلیسی، دین نزدیک به بودائی، مقیم ساسک انگلستان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسند: هدفهای وحدت بسیار عاقلانه و قابل قبول به نظر می رسد اما مشمول حقوق مخلوقات دیگری که اینقدر توسط بشر استثمار شده اند نیست. اگر هست بایستی بکوشد که از استثمار مخلوقات بی آزار جلوگیری کرده و راه را به دیگران نشان دهد. تصادفاً من مجموعه ای نوشته ام بن هام «جنایت بر علیه عالم خلقت» قیمت اصلی آن ۲۵ شیلینگ بود اما آنرا به ۲۱ شیلینگ تخفیف دادم. این کتاب خیلی قابل استفاده است و به کسانی که می خواهند به نفع حقوق حیوانات و برای بیداری بشر نسبت به این کشتار خودخواهانه کمک کنند بسی مفید است. آیا شما علاقه به آن دارید؟

به قلم وحدتی، سرهنگ نورالدین مدرس چهاردهی:

تاریخی از وحدت ادیان

دوست فرزانه ام آقای ریاضی، بالغ بر سی و پنج سال است که در ادیان و مذاهب علمی و عملی تحقیق و بررسی می نمایم. چهار سال انجیل و فلسفه ادیان را نزد کشیشان تلمذ کرده و غسل تعمید یافتم و عشای ربانی به جای آوردم. به پاکدینی گرایش پیدا کردم و در اثر محرمیت با کسروی تبریزی متوجه شدم که مطالب را دیگران به وی می دهند و کسروی با قلم خود به رشته تحریر می آورد.

مذهب شیخیه و ازلی و بهائیت را نزد مبلغان این مذاهب فرا گرفتم. گرایش خاصی به تصوف پیدا نمودم و در صدصد عزیمت به هند بودم که به استاد کیوان قزوینی بار یافتم و چون یکی از خواص شاگردان او محسوب شدم. یکی از سلاسل تصوف با نفوذ اجتماعی خود دشمنیهای ناجوانمردانه با من نمودند که به استان حضرت رضا علیه السلام رو آوردم و از معدن کرامت آن حضرت رفع ظلم از من گردید. در چهار سلسله از سلاسل نعمت الهی و سلسله سهروردی و چشتی و قادری و خاکسار عملاً وارد سلوک شدم و سالها رنج بردم.

دو سال تمام به طریق سلوک زرتشتیان گام برداشتم که همان طریق شیخ اشراق است. ضمن تتبع در سلسله خاکسار به درویش نقطوی برخورد کردم و به مقام بابا رسیدم و از چند سلسله اجازه ارشاد گرفتم دو سال و اندی مذاهب هند را نزد پروفیسور شوشتری درس خواندم و از این سبب به کتب عرفای اسلامی هند و فلسفه جوک آشنا شدم و در فلسفه جوک عملاً و علماً زحمتهای طاقت فرسا را بر خود هموار ساختم و ریاضات دور از باور همگان را اجرا کردم.

به مذهب سیکها و صبی ها و اهل حق و شیطان پرست و نقشبندی پی بردم فقط اساس تصوف و مکتب روحی مورد اعتنای من قرار گرفت و برای تکمیل تحقیقاتم خود را نیازمند آن دیدم که به بلاد مختلف ایران مسافرت کنم و با صاحبان مسالک مشافهتاً برخورد کنم.

در کرمانشاه به آن دوست روشندل برخورد نمود و از بخت خود شادمان شدم و در نتیجه دریافتیم: که مرد خردمندی با تمکن مادی رنج تحقیق دور از باور عموم طی چهل سال بر خود هموار ساخته، لب فرو بسته، خودی و بیگانه را به خود راه نداده و جوهر نهائی وجود خود را به فعلیت در آورده است و بانوای رسا اعلام وحدت نوین جهانی را بگوش پرهوش خردمندان جهان رسانیده است.

این عجیب مرد، حشمت الله دولتشاهی بود که به یمن همت دوستی شما رادمرد با نام او آشنا شدم و آثار ارزنده او را به دقت مطالعه کردم تو گوئی از زبان این ناچیز سخن می گوید. آفرینها بر او گفتم و سپاس فراوان به ساحت ایزد منان عرضه داشتیم که خدا توفیقم داد، مرد وارسته راه رفته ای را ببینم و سر تعظیم به استانش سایم.

دوست خردمند من، اکبر شاه هندی که معاصر شاه عباس صفوی و از پادشاهان به نام هند بود در صدد این عنوان بر آمد و با کمک شاگردان آذر کیوان پیشوای مذهب بهدینان، وحدت ادیان را پیشنهاد سازد ولی متأسفانه خود دینی به نام دین الهی بنیاد نهاد و دردی جانگداز بر دیگر غمهای بشریت افزوده گشت. دارا شکوه شاهزاده هندی که به کمک پنجاه دانشمند هندو اوپانیشاد را از سانسکریت به فارسی ترجمه نموده خود این نیت را داشت و در کتاب مجمع البحرین سعی نمود که میان مکتب هند و اسلام را سازش دهد. نادر نیز در صدد بر آمد که اختلافات شیعه و سُنی را از بین ببرد و دینی از فصل مشترک ادیان بوجود آورد و در این راه کوشید ولی کاری از پیش نبرد.

سید جمال الدین افغانی نیز لوای اتحاد اسلام برافراشت ولی آلوده سیاست گشت اگر خردمندی به تحقیق ادیان پردازد متوجه می شود که برای پذیرش هر دین اعتقاد به توحید و روح و بقاء روح ضرورت دارد و این اصل مسلمی است تخلف ناپذیر و دین اسلام میان مدارک موجود از طرف پیشوایان که عرضه می شود بهتر از همه توانسته یک نیرو را که بر جهان هستی پرتو افکنده معرفی کند که همه جهان خلقت از پرتو او

وجود آمده است. نژاد و زبان و مذهب ملاک نیست مرد موحد به خلقت بایستی عشق بورزد و خود را خدمتگزار خلقت شمارد نیروی لایزالی را خالق جهان شناسد. نه رب مسلمین نه رب یهود نه رب مسیحیت.

شرح حال خود را با جزئیات که مسلماً برای افراد محقق جالب نظر خواهد بود در کتاب (من و دین) به رشته تحریر در آورده ام و نارسائی اغلب مکتب ها را با زبانی ساده بیان کرده ام تا یار که را خواهد و میلش به چه باشد. اکنون که فاضل پر مایه آقای دولتشاهی دامن همت بر کمر زده و از قیل و قال این و آن نهرا سیده و قد مردی بر افراشته و سخنان خود را بطور موجز و روشن بیان داشته است درخور تحسین است، بایست بیاری او بکوشیم تا مورد توجه انوار لایزال گردیم.

دورد بر تو، نورالدین مدرسی چهاردهی، ۱۳۴۹/۳/۲۲ اهواز

برادر احمد کارآمد، ۱۹ ساله، از شهرستان رضائیه، دیانت اسلام، محصل سال چهارم طبیعی: با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت. برای من موجب نهایت مسرت و خوشوقتی است که پیشگاه دانشمندان و استادان عالیقدر وحدت نوین جهانی نامه می نویسم و درود بی پایان خودم را به ایشان می رسانم. خدای بزرگ را سپاسگزارم که این افتخار را برایم ارزانی داشت که با شما تماس بگیرم. به یاری پروردگار مهربان سعی و کوشش خودم را در راه وحدت خواهم کرد. بدین وسیله از شما تقاضا می کنم این افتخار را به من داده مرا به عضویت وحدت نوین جهانی بپذیرد که به خواست ایزد یکتا و توجهات شما استادان و مربیان شریف بتوانم خود را اصلاح نموده و برای جهان انسانیت عضو مفیدی باشم.

خواهشمندم شرایط عضویت و چیزهای لازم برای عضویت را برایم ارسال فرمائید و مرا با سایر کتب و انتشارات وحدت و انتشارات نور دانش آشنا گردانید. ضمناً مژده جان بخشی که در کتاب مکانیسم آفرینش چاپ سوم داده اید بسیار تشکر می کنم و تقاضای خود را برای استفاده از آن دو کتاب (گلهای راهنمایی و کتاب دیگر درباره علوم روحی و مانیتیسیم و هیپونوتیسیم و تلپاتی و ارتباط با پریسپری) اعلام می دارم.

بنده با فواید اعتقاد به روح که جناب آقای دولتشاهی در کتاب دینامیسم آفرینش درج فرموده اند کاملاً موافقم و اگر چنانکه نشریاتی در این مورد در دسترس عموم قرار بدهید بسیار مفید خواهد بود درود بی پایان به طالبان حقیقت و برادران و خواهران وحدتی.

برادر اصغر محبی زاده، ۴۸ ساله، مسلم آبادان: ضمن امضاء برگ همگانی می نویسد: خدمت دانشمند محترم جناب آقای دولتشاهی اینکه بنده با کمال دقت فکر کردم و مطالعه نمودم و همچنین واقعاً تصدیق

می‌کنم که راهی بهتر از این راه و هدفی بهتر از این هدف شما در این دنیا یافته نمی‌شود. البته راه شما حق و راه صلح و راه وحدت است. علم شما توأم با دین اسلام و ایمان حقیقی است. هدف بزرگ شما یعنی وحدت نوین جهانی که برای اولین بار صدا و زنگ رسای آن در تمام جهان بلند می‌شود برای تمام انسانها مایه سعادت و درخشنده است و توفیق آن دانشمند محترم را از خداوند بزرگ خواهانم. با تقدیم احترام فائقه

برادر محمد حسین شمالی، ۳۰ ساله، مذهب اسلام، دوحه قطر: پس از امضاء برگه همگامی می‌نویسد: بسمه تعالی شأنه، جای بسی خوشوقتی است که در کشور عزیزمان ایران چنین اقدامی شده، اقدامی که آرزوی دیرینه هر فرد مسلمان خصوصاً مذهب حقه جعفری است. بنده از شادی در پوست نمی‌گنجم و برادرانی که باعث و بانی چنین کار خداپسندانه ای شده اند مهرشان در قلبم جای گرفته و از صمیم قلبم جای گرفته و از صمیم قلب توفیق ایشان را از درگاه قادر متعال خواستارم و افتخار می‌کنم که بنده نامم در اسامی چنین افرادی خیرخواه نوشته شود.

برادر یحیی طبقی، ۲۴ ساله، مذهب اسلام تهران: پس از امضاء برگه همگامی می‌نویسد: چون مطالب فوق پاسخگوی به ندای واقعی قلبم می‌باشد و همیشه آرزو دارم که بین کلیه افراد بشر صلح و دوستی و محبت باشد و از جنگ و ستیزه متنفر بوده و مرامم فوق با ایده ام یکی است لذا آن را با دیده احترام نگریسته و از جان و دل قبول دارم.

برادر علی خدیو، ۳۵ ساله، دیانت اسلام، تهران: پس از امضاء برگه همگامی چنین می‌نویسد: چون احساس می‌کنم که تمام موجودات از یک منبع کلی عالم به نام خدا نور و روشنایی گرفته که هستی بخش دل هر ذره ای بنابراین در اصل یکی می‌باشم لذا با جنگ و خون ریزی مخالف و صلح و دوستی را تنها راه نجات ابناء بشر می‌دانم و چون راه فوق پاسخگوی به تمام مشکلات دنیائی می‌باشد لذا با خلوص نیت از آن مرام مقدس استقبال می‌نمایم.

برادر محمد حسن علی قلی، ۲۸ ساله، دیانت اسلام، اصفهان: ضمن برگه همگامی که امضاء فرموده اند نامه هم مرقوم داشته اند که عیناً درج می‌شود: حضور محترم جناب آقای علی اشرف کشاورز دبیر محترم وحدت نوین جهانی پس از اهداء سلام موفقیت و شادکامی عالیجناب را از درگاه ایزد متعال خواستارم و برای من کمال مسرت است که از مؤلف محترم نشریات وحدت نوین جهانی یعنی جناب آقای حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان) و همچنین از جناب آقای دکتر عطاء الله شهاب پور رهبر عالیقدر وحدت نوین جهانی که مبلغین دین مبین اسلامند و برای دعوت نمودن دین و آئینهای مختلف برای ادیان الهی و خداپرستی می‌کوشند بی نهایت سپاسگزارم نمایم و چند کلمه ای هم درباره وصف الهی که توسط اینجانب

محمد حسن علی قلی (کوشا) سروده شده برای تقدیر به وحدت نوین جهانی تقدیم دارم. امید است مورد قبول آن مؤسسه قرار گیرد:

سپاس بیکران گویم، همی از فضل او پیویم همی درگاه او جویم، چه هر صبح و مسا باشد
چنان مسرور هستم مکه نی مسرو، مستم من ولی مست الستم من، که تا جود سخا باشد
چه بسیار چه کم باشد چه از خشک و چه نم باشد به هر جا هر اتم باشد بدست او صفا باشد
اگر از آب دریاها، اگر از کوه و جنگلها ز دنیا هم زما فیها فقط امر خدا باشد
بدان هفت آسمان باشد که هر یک را جهان باشد ستونی نی عیان باشد که بر آنها بنا باشد
هم او شاهی است بی پایان، کمالش را نشد نقصان که در هر جا و هر دوران نه ملکش انتها باشد
دلایل در زمین باشد، که بر اهل یقین باشد بدان در خلقت انسان ز هستی خدا باشد
همی در سوره فصلت نموده جملگی را ثبت چو اندر آیه خمسین و ثالث هم بجا باشد
شده مذکور در قرآن نه اینکه بلکه هر دوران خدا را بیشریکش دان که غفلت کی روا باشد
الا ای خالق اکبر، ثنا گویم ترا دائم که مثلت نی بود دیگر ز هر فردت ثنا باشد
تو ای الله ربانی، به مظلومان تو رحمانی به بیماران تو درمانی، بهرجا، هر کجا باشد
الا ای خالق ذوالمن، ز لطف خود نظر افکن بروی حشمت السلطان که طبعش را علا باشد
خدای عالی اعلی نظر از مرحمت بنما تو بر این ذاکر (کوشا) ترا هر دم ثنا باشد
برادر ناصر زرهگر، ۳۹ ساله، مذهب اسلام، کارمند اداره راه استان پنجم کرمانشاه: پس از امضاء برگه
همگامی نوشته اند: هدف بزرگ و مقدس وحدت نوین جهانی که برای اولین بار صدای رسای آن در جهان
بلند گردیده است آرمانی پسندیده می باشد امید است عالم بشریت در زیر لوای این هدف به سر منزل
مقصود و مراد خود برسد.

خواهر خدیجه قوچانی، مذهب اسلام جعفری: ضمن امضاء برگه همگامی شرحی مرقوم داشته اند: پدیده
بسیار عالی است که از طرف یزدان به بشریت اهداء شده است. وحدت نوین جهانی اینجانب قلباً خوشحالم
از اینکه می توانم در وحدت نوین جهانی شرکت نمایم و امیدوارم بتوانم در این راه پر ثمر و دینی موفق
شوم به اینکه ایمانی محکم و توشه ای برای آخرت خود اندوخته باشم و بتوانم فردی مفید و با ارزش
برای بشریت به شمار آیم و تا سر حد امکان بشردوست و خدایرست باشم و امیدوارم اینجانب خدیجه
قوچانی را به وحدت قبول نمائید. آری چنانچه سرنوشتم اجازه دهد اینجانب را به عضویت وحدت نوین
جهانی قبول فرمائید.

خواهر ایران علیدخت، ۴۴ ساله، دیانت اسلام جعفری: ضمن قبول همگامی و امضاء آن مرقوم داشته اند: وحدت نوین جهانی اینجانب با تمام قلب و قوا در اختیار وحدت نوین جهانی هستم و این برنامه عظیم خداپسندانه را ستایش می کنم. با آنکه فردی از افراد این اجتماع بشریت و یک بنده خدا هستم استدعا دارم اینجانب ایران علیدخت همدانی را عضویت وحدت قبول فرمائید تا بتوانم ایمان محکمی را در سایه پروردگار پیدا کنم.

خواهر راشل پینی، ۵۹ ساله، جوینده انگلیسی مقیم لندن: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: من تمام وقت خود را در این کار صرف می کنم. بهترین آرزوهایم را به ضمیمه کتابچه کوچکی درباره کار خود می فرستم. قسمتی از آن روشن است برای از بین بردن برخی از اشکالات روانی همانطور که شما در این کار سعی می کنید این روش اثر می بخشد.

خواهر آلیس شیندلر، مسیحی، ۶۷ ساله و آقای گوستاو شپرد، یهودی ۶۰ ساله اهل شهر چیزلهورست انگلستان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسند: عقیده ما این است که وحدت شما عالی است به شرط اینکه کار کند. ما عقیده داریم که تطهیر زندگی مبنای درک خیر در زندگی است. پاکی جنسی یک امر مطلق اساسی است. آیا ممکنست نام و نشان برخی از دوستان خود را در ایران و سایر کشورها بدهید که با آنها درباره ایده آلهای شما مکاتبه کنیم؟

برادر جفری رجینالد ژوزف بوند، ۴۹ ساله، متدین به شاکتا ادو آی تین کویکر، مقیم بریستول انگلستان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: ما که عضو انجمن حقیقت هستیم در راه توسعه برادری بشر و شناسایی وحدت بشر با طبیعت کار می کنیم و به این حقیقت واقفیم که کلیه ادیان شامل بیانیهای ارزنده از حقیقت بوده و ابراز مشارکت بشر در امور نادیده است و همچنین معتقدیم که صداقت و تفاهم ما را بسوی انجام عمل پیش می برد و عقیده داریم که حقیقت در هر کجا به صورت خاصی نمایان است ولی دارای جنبه ها و جبهه های مختلف به نسبت جستجوی بشریاست و باور داریم که محبت بسوی هماهنگی احتمالی که قلباً آنرا می خواهند، هدایت خواهد کرد. (تأسیس شده در هندوستان)

برادر ویلیام والنسیا، کاتولیک، مقیم مدلین کشور کلمبیا آمریکای جنوبی: من با وحدت نوین جهانی موافقم زیرا فرصت بزرگی است برای شناختن ادیان و بهترین تعلیمات آنها.

مدیر مؤسسه دانیل کمپانی، در آشینگدون ایالت اسکس انگلستان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: ما برای کار نیکوی شما همه نوع موفقیت خواهانیم. بهترین آرزوی ما برای سال ۱۹۷۰.

برادر گوپال سینغ نیالی، هندو، مقیم شهر واراناسی، عضو دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه هندی بنارس (هندوستان): ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: در این ترس و عدم اطمینانی که امروزه جهان ما را

فرا گرفته دیانت یگانه وسیله ایست که می تواند به مردمان اطمینان الهام نماید و آنها را در راه برتری قوانین اخلاقی زنده نگاه دارد. اما دین به تنهایی با خطر تفرقه مواجه است زیرا تمایل ما بر این است که به نیروهائی که باعث جدا کردن ما از یکدیگر می گردد بیش از حد لازم اهمیت بدهیم در حالی که توجه ما بایستی یک زمان باشد (منظور فلسفه اساسی است که مشترک بین ادیان است و بشریت را از طریق محبت و عشق به هم می پیوندد). امروزه احتیاج فوری برای برقراری وحدت ادیان موجود است. این است یگانه راه نجات نوع بشر.

برادر آوریل موریل، ۳۸ ساله، عیسوی، آمرشام انگلستان: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: فکر می کنم که وحدت می بایستی محبت و احترام خود را به عالم حیوانات توسعه دهد. و موضوع گیاهخواری را به دنیای صلح و وحدت توصیه کند و از تشریح زنده حیوانات و سایر بیرحمی ها ابراز تنفر نماید. زندگی یکیست و لذا هر کجای آن دچار رنج و ناراحتی شود مثل این است که به یک پیکره کل عالم لطمه رسیده است. این امر سبب برقراری صلح و مخالفت با جنگ خواهد شد.

برادر سوتومو فورو ساکو، ۳۰ ساله، بودائی و شینتو، ژاپن: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: از اینکه به من نامه نوشته اید تشکر می کنم. در نامه خود راجع به وحدت نوین جهانی صحبت کرده اید. می خواهم درباره آن بیشتر بدانم.

برادر ایوان رامیرز، ۳۱ ساله، کاتولیک، مقیم شهر مدلین کلمبیا آمریکا: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: لطفاً مطبوعات خود را بفرستید تا بین دوستان تقسیم نمایم. من می توانم اگر مایل باشید نام و نشانی بسیاری دبیران اینجا را (کلمبیا) برای شما بفرستم. کلیه افرادی که به وسیله دیانت با همدیگر وحدت خواهند یافت باعث ایجاد صلح در بین بشریت خواهند شد.

برادر اشمیت کا.ا، ۶۵ ساله، آلمانی، دین: همه، مقیم رتلینگن آلمان غربی: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: من آرمانهای وحدت نوین جهانی را که از ۴۵ سال قبل تا اکنون برای این آرمانها مشغول فعالیت است تأیید می کنم. من به عنوان نماینده افکار جدید ملت آلمان و همکاری در وحدت و بسیاری از جهت های بشر دوستانه دیگر در سراسر جهان به شما نامه می نویسم. من وحدت روحی بشر و برادری بشر را تحت عنوان بندگی خدا و روح عالمی محبت لایتنهای تأیید می کنم و خواستار همکاری تمام ادیان و فلسفه ها هستم. من نصایح مسیح را در روی جبل و همچنین کتاب بهاگاوات گیتا و قرآن مجید و کتاب مائوتسه کینگ لائوتسه و کتب مقدس تمام ادیان و کتب عرفانی همه ملل و همه زمانها را با روح وحدت تأیید می کنم لذا من با کار شما که مشمول رحمت الهی است موافقم و بهترین آرزوهای خود را برای پیشرفت و توسعه آن در جهان می فرستم.

برادر مئیر هانری، ۸۱ ساله، کاتولیک، اهل لوکزامبورگ، شهر اچ آلزت: من موافقم و برای شما خوشبختی در تمام سال آرزو دارم.

برادر ساناندا سانان کومار، مقیم کالیفرنیا آمریکا: ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: دوستان عزیز و خردمند. هدفهای شما ظاهراً شبیه هدفهای ما است لذا این کاغذ را پس از اینکه با دقت کامل مطالعه کردیم پر کرده می فرستیم. ممکنست شما مایل باشید مطبوعات ما را به منظور حسن تفاهم و اتصال کوششها در این راه دریافت دارید.

برادر چونی رفیق، ۱۹ ساله، مسلمان، مقیم جزیره موریس: می نویسد: فکر می کنم این راه بهتر است برای پخش برادری و تعلیمات اخلاقی و ایجاد صلح در سراسر جهان.

برادر کریستوفر اون، ۱۷ ساله، در حال مسلمان شدن، مقیم ساری انگلستان: می نویسد: من به هر گونه سازمانی که باعث پیشرفت دوستی به وسعت و اندازه باشد علاقمندم و چنین مؤسسه را با آغوش باز می پذیرم.

برادر مهدی ابهری، ۳۵ ساله: بسیار متشکرم از اینکه محبت کرده و مرا برای عضویت چنین مؤسسه ای دعوت نموده اید. عضویت جمعیتی با چنین عقیده همانا انجام آروژها و خواسته بزرگ من است این همانست که مردمان امروز بدان محتاجند.

برادر رینجو بیشی، ۴۲ ساله، دین شینتو، ملیت ژاپنی، مقیم توکیو ژاپن: ضمن موافقت با برگه همگامی می نویسد: اصولی که شما دارید عالی و شرافتمندانه است و من از روی کمال قلب با پیشنهادات شما موافقم. معذک می ترسم روح تعصب و فکر اینکه (مال من بهتر است) چنان در مغز اکثریت پیروان ادیان استقرار یافته و جایگیر شده باشد که ندهای حقیقت مانند ندای شما در میان احساسات خودخواهی دسته جمعی در بیشتر کنفرانسها و ملاقاتهای بین ادیان پایمال گردد. با این حال من ثبات شما را در بلند کردن ندا در این بیابان بی سر و ته تقدیر می کنم.

سخن من چیست؟

من چه گویم: وحدتی و عاقل و فرزانه شو
گر که خواهی با سعادت زندگانی بگذرد
چونکه نیت خیر باشد، زندگی شیرین شود
دوری از آشوب و فتنه پندگو بر جاهلان
کن تو دوری از خرافات و حقیقت را پذیر
بس تعمق کن ضمیر باطن خود را ببین
تا درخشد نور وحدت در جهان چون آفتاب
عهد و پیمان برقرار و خاطری آسوده دار
گر چه جاری شد به دنیا سیل وحدت بالعیان
«حشمت» نیکو سیر در مدح وحدت این سرود
اخلاق و اتحاد ادیان: از آنجا که هدف همه ادیان الهی پاکیزگی اخلاق بشر و تطهیر روحی و مشی در
طریق صلاح و سعادت و خدمت به خلق و تخلق به اخلاق نیکو بوده است این نکته روشن و واضح
می گردد که تفاوتی در هدف ادیان و پاکیزگی اخلاقی نیست و یکی از هدف های وحدت نوین جهانی،
اتحاد ادیان و استقرار و استحکام اخلاق پسندیده در جهان است که هدف واحد کلیه ادیان بوده و همه یک
سخن را به زبانها و تعبیرات گوناگون برای بشر بیان فرموده اند.

وحدت ادیان چیست؟ وحدت می گوید هر کسی در عمل به مذهب خودمختار و آزاد است و می تواند
تمام قوانین مذهبی خود را رعایت کرده و هر طور می خواهد عمل کند و وحدت کاری به آن ندارد. فقط
وجه مشترک ما خداشناسی و خداپرستی و اخلاق و اصول کلی است. این مرام وحدت است. صلح جویی،
محبت و وداد، برادری، یگانگی نصیحت قلمی و زبانی، اجتناب از جنگ، برقراری صلح و صفا در روی
کره زمین و کمک به هموعان بحد توانائی این خلاصه مرام وحدت است. وحدت می گوید فرد وحدتی
کسی است که پاک، خلیق و خیرخواه اجتماع باشد.

وحدت در جامعه: باید در بین افراد جامعه طوری وحدت باشد که گویی همگی در یک کالبد زندگی
می کنند. رفتار همه باید متناسب و همگی خیرخواه یکدیگر باشند. باید همه یکدیگر را تشویق به تمرین و
ورزش روحی و جسمی نمایند تا وحدت در عالم برقرار و استوار باشد. به غیر از تمرین و ورزش راهی
برای دوام و قوام وحدت نیست. اگر اشخاص خود را حاضر نکنند و تصمیم نگیرند و همیشه بخود تلقین

نکنند نتیجه مطلوب حاصل نمی گردد. در اینجا مسئله فشننگ و توپ و اسلحه نیست. مسئله داشتن قدرت فوق العاده نیست. تنها باید مراقب بود که دستورات اخلاقی وحدت را هر کسی عمل کند و دیگران را تشویق به عمل آن نماید. هر فردی باید بکوشد نخست خود را اصلاح نماید و بعد خانواده اش را درست و اخلاقی کند و بعد این عمل نیک را در دیگران شیوع دهد و به پایه جهانی تا آنجا که می تواند برساند. خلاصه باید بکوشد مردم را بحد توانائی و مقدر تربیت کند.

وظیفه انسانیت: هر گاه کسی را می بینیم که دچار اضطراب یا نگرانی و فشار روحی و ناراحتی است وظیفه انسانیت ما ایجاب می کند که درباره او تحقیق کنیم و اگر بتوانیم باری از دوش او برداریم و درد او را علاج سازیم و با او همدردی نماییم و تا آنجا که قدرت داریم در تسکین وی بکوشیم.

رفتار یک نفر محب وحدتی: پس یک وحدتی که مدعی اخلاق است باید چنان انقلاب روحی در خود حاصل کند که رفتار و حرکاتش نمونه و شاخص باشد. باید طوری نرم و مهربان و خوش اخلاق و متین باشد که همه مفتون او شوند. تغییر و تشتت و فحش و ناسزا و حرکات ناپسند کار یک وحدتی نیست و نمی توان با بد اخلاقی مردم را به دیانت و اخلاق فرا خواند. باید وحدتیان سرمشق دیگران باشند که از دیدن رفتار آنها همگان پند و عبرت گیرند و درس بیاموزند تا جامعه بشریت رفته رفته اصلاح گردد.

تحول عظیم: باید هر فرد از شما در خود تحولی عظیم بوجود آورد و در حسن خلق و اخلاق نیکو از دیگران گوی سبقت را بیرید تا مردم از شما سرمشق بگیرند و بیاموزند. یک وحدتی که به وحدت ادیان و اشتراک هدف پیامبران معتقد است باید تمام آرمانهای پیامبران را جامه عمل ببوشاند و در حسن خلق و اخلاق نمونه و سرمشق باشد. گذشت داشته باشید. هر گاه فشاری به شما وارد می شود بایستی با قدرت اخلاقی آنرا تحمل کنید، صبور باشید، بخود دائماً تلقین کنید و صبر و مدارا را در خود یاد نمایید.

معالجه بیماران روحی: هر گاه به تیمارستانها بروید و در آنجا با دقت بررسی کنید خواهید دید که دیوانگان نسبت به برخی از پرستاران و متصدیان امور که با آنها محبت می کنند شیفته هستند و امرشان را اطاعت می کنند در حالیکه نسبت به پرستارانی که کج خلق و عصبی هستند بغض و کینه دارند. یکی از دکترهای تیمارستان مشهد آقای دکتر اخوان به یکی از برادران وحدتی (آقای جنیدی) چنین گفته است که پس از بررسیهای زیاد و تجربه و مطالعه بر ما ثابت گردیده که یگانه داروی معالجه دیوانگان همان محبت است. راستی ببینید این معجون شگفت انگیز چقدر شفابخش است که حتی در مردمانی که از حیلۀ عقل فقیر هستند اثر می بخشد.

وحدتی کیست: خلاصه کلام من این است که با عقل و خرد و دانش وحدت را بپذیرید. چرا؟ برای اینکه همه صفات نیکو و پاکیزه در یک وحدتی باید جمع شود. تمام فضائل و اخلاق درست که برای یک بشر برآورده است در او گرد آید لذا وحدتی در واقع شخصیتی پاکیزه صفات و نیکو خصال و آگاه است.

چگونه باید وحدتی شد: اما چگونه وحدتی؟ توقع ندارم سخنان مرا کورکورانه قبول کنی. این خلاف است بگویند کورشو و کر شو و تعقل مکن. خلاف است که گویند تعبدی بپذیر. می گویم عاقل باش، از عقل خداداده استمداد کن. در کوچکترین نکات فکر و عقل را بکار انداز و در همه امور زندگی فرزانه باش.

روش مهر ورزی: روش تو باید مهرورزی به ابناء بشر باشد و باید چنان خوی مهر و انسانیت در تو قوی باشد که کهتران و کوچکتران از خود را در مهر و احترام و رأفت مقدم بداری و مظهر مهربانی برای همه مخصوصاً ضعیفان و زیردستان باشی. باید این خوی و خصلت چنان در تو بدرخشد که مورد علاقه و مهر و محبت کلیه مردمان شوی و شاخص گردی.

یک محیط سعادت: فکر کنید جامعه ای که اکثر افراد آن به همه خصال نیکو مجهز باشند و در خوبی و نیکوکاری شاخص شوند چه جامعه پاکیزه و خوبی خواهد شد. این است هدف وحدت از کوشش شبانه روزی و پی گیری که انجام می دهید.

زندگی قرین سعادت: هر گاه خواستی زندگانت قرین سعادت گردد بایستی وحدت ادیان را قبول کنی تا خاطر تو و خاطر جهانی که اکثریت آن چنین فکری را پیدا می کنند از هر حیث آسوده گردد. بر دنیای قدیم بنگر که چگونه ابناء آن دیوانه وار بر سر اختلافات جزئی و سوء تفاهم بر جان یکدیگر آهنگ کردند و چه لطمه ها به هم زدند. به دنیای امروز نیز تماشا کن و ببین با اینهمه ادعا چگونه باز بهانه اختلاف در عقیده موجب خونریزیها و سبیت بین نوع انسان می گردد.

هر کسی در معرض لطمه است: هر چند ممکن است که تو در قلمرو لطمات این وادی به طور مستقیم نباشی یعنی عداوتها و مخالفتهای عقیده ای و مرامی و ایده ئولوژیکی را در زندگی خود صاحب تأثیر مستقیم ندانی اما بطور قطع و یقین از آن خسران میبری زیرا دنیائی که مشغول این گونه مخالفتها و گرفتاری های اختلاف نظر است مسلماً از ثمرات شیرین همکاری بهره مند نخواهد شد و چون محروم ماند همه افراد آن در این محرومیت سهمی دارند و تو هم در آن سهمی داری.

نفع و ضرر عاید همه می شود: به علاوه مگر فراموش کردی که عالم واحد است و همه پیوسته به یکدیگرند و نفع در هر کجا باشد عاید همه و ضرر هر کجا باشد عاید همگان است. پس بدان که از لطمه اختلاف عقیده چه خود مستقیم وارد آن باشی و چه دور از آن، سهمی خواهی داشت. وظیفه انسانیت برای خیر اجتماع و برای خیر جامعه بهم متصل و پیوسته است. پس بکوش که در این راه پیشقدم شوی و هر

چه زودتر وحدت ادیان را که اساس چاره سازی دردهای جهان است قبول کنی و چون پیشقدم شدی به حکم الفضل للمتقدم هر چه سریعتر و زودتر و جلوتر قبول کننده باشی مقامت والاتر خواهد شد و در این وادی قریبی و منزلتی در بین بشر خواهی داشت. پس هر چه زودتر بکوش که جلوه این خانه و خاندان بشریت شوی.

اهمیت قصد و نیت: دست دراز کردن اگر مقصود زدن باشد از نظر مسئولیت وجدانی بد است. فرق نمی کند به طرف اصابت کند یا اصابت نکند. کسی برای دیگری تیر خالی می کند چه خطا کند چه به هدف بزند یکی است. نقطه مقابل این موضوع عمل نیک است که اگر قصد کردی و به دنبال انجام آن هم رفتی و موفق نشدی مثل این است که انجام داده ای پس قصد و نیت در همه کار شرط است و این مطلب به طور یکسان شامل کار خوب و زشت می گردد.

اثر نیت خیر: زندگی هر فرد و هر جامعه وقتی نیکو و پاکیزه و شیرین می شود که نیت شخص خیر باشد. بزرگ مرد اسلام فرمود: «انما لاعمال بالنیات» «همانا که ارزش اعمال را به نیات می سنجند» بزرگترین عامل و نخستین عامل هر خوبی نیت خیر است و او است که اول پدیده می آید و تا نیت نباشد کار نیکو صورت پذیر نخواهد بود. نیت چون خیر شود دیگر عمل چندان به حساب نمی آید اعم از آنکه انسان در عمل به نیت نیکوی خود موفق شود یا نشود مثاب خواهد بود زیرا اصل در کارها نیت است.

اثر نیت در تمرین: انسان وقتی در کاری نیت می کند باید بداند که نیت مقدمه تمرین است. مثلاً کسی که برای خواندن نماز نیت می نماید مرادش این است که برای انجام فریضه الهی قصد تمرین دارد. در هر کاری نیت به این معنی و به این خاطر است. حال اگر ضمن انجام آن تمرین تردید و شکی در کار پیدا شد تمرین در مسیر آن تردید و شک کار می کند و آثرا قوی می نماید. در بحبوحه عمل ممکنست تمرین دوباره به مسیر انجام نیت برگردد و در آن راه تمرین را ادامه دهد و باز هم تردید پیدا شود و در مسیر تمرین دوباره به مسیر انجام نیت برگردد و در آن به مفاد «مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء» (النساء ۱۴۲) «متردد بین این دو مطلب نداند این سرو نداند آن سر کدام را برگزیند» همچنان متحیر بماند. در بهاگوات گیتا کتاب مقدس هندو می گوید: «آن کسی که بر خود مسلط نیست نمی تواند مغز خود را منظم کند و آنکس که بر خویش تسلط ندارد ثبات کافی برای تعقیب دانش باطنی ندارد. آنکس که مذهب است و آرام نیست چگونه تواند سعادتمند باشد؟» در آئین بودا کتاب دهمامپادا می گوید: «چه نیکو است که سیر افکار خود را که نگاهداری و تمرکز آن مشکل است و مانند امواج به هر سوی هجوم می کند رام کنیم. فکر رام شده سعادت می آورد؟ هر گاه افکار یک انسان غیر ثابت باشد و قانون حقیقی را نداند و آرامش فکری وی دچار اضطراب گردد هرگز دانش او تکمیل نخواهد شد.» در آئین کنفوسیوس در کتاب

آنالکت می گوید: «مرد بزرگ و عالی راضی و منظم است و مرد پست همیشه دچار اضطراب. خردمند از نگرانی آزاد است. پاکیزه خوی از پریشانی و شجاع از ترس معافند و مرد بزرگ نه مضطربست نه خائف. در امثال سلیمان نبی باب ۲۷ می فرماید: «کسی که بر روح خود تسلط ندارد مثل شهر منهدم و بی حصار است». در کتاب وندیداد (زند اوستا) از دیانت زرتشت می گوید: «از هیچ چیز مضطرب مباش زیرا آن کس که از اضطراب رنج برد و فکر و روحش برای بهره برداری از مزایای دنیا مستقیم نیست و تضاد در کالبد او و در روحش پدید می آید». اما نتیجه کار چنین خواهد بود که اگر تمرین در راه نیت سیر کند موفقیت در آن کار حتمی است و اگر در راه تردید سیر نماید بطور قطع موفق نخواهد شد. این است مضار شک و تردید در کارها و فایده یقین و رأی مستقیم. پس بایستی موقع نیت تردیدی به خود راه ندهیم و تمرین در همان قسمت انجام شود.

تأثیر نیت زشت: تمام گرفتاریها و اختلافات و سختی ها و جنگ و جدالها در اثر نیت نامناسب بوجود می آید. نیت می کند که این مال را که متعلق به دیگری است تصاحب کند و در اثر این تصمیم جنگ و اختلاف و کشتن و اضمحلال و ویرانی به وجود می آید بطوریکه هم طرف را محروم از یک خبر کرده و هم خود محروم شده. نیت می کند مقام و یا مزیت کسی را تصاحب کند و این نیت به جنگ و آزار می کشاند و محیط دشمنی و عداوت و کینه به وجود می آورد. نیت می کند زمین دیگری را تصاحب کند و خاک آن را اشغال نماید و در نتیجه جنگ و جدال و کشتن انسانها و خرابی تمدنها و ویرانی آبادانها پیش می آید.

نیت زشت و تردید در آن: همان مطلبی که درباره نیت خیر گفته شد در مورد نیت زشت هم صادق است. ممکنست در اثر عواملی چون خودخواهی، خودبینی، نفع طلبی و مادیگری افکاری نامناسب در مغز پیدا شود که به دنبال آن نیتهای زشتی بوجود آید. اما اگر در راه انجام آن تردید پیدا شد، این مرتبه چنین تردیدی نیکو است زیرا مانع از عملی شدن نیت زشت می گردد. این ندای وجدان و انسانیت است که به او نهیب می زند و او را وادار می کند که از انجام آن عمل دوری گزیند، صرف نظر نماید، دنبال آن نرود. حال اگر این تمرین در تردید را که از وجدان برخاسته ادامه داد از آن افکار سیاه و تیره منصرف شده مغز او پاک خواهد شد و وجودش مصون خواهد ماند. بر عکس اگر در انجام نیت خویش اصرار ورزد کار تاروا را انجام می دهد.

دخاله شیطان چیست؟ در زمان قدیم به این موضوع تا حدودی پی برده بودند. این است که وقتی تمرین در نیت زشت و یا تردید در انجام نیت خیر پیش می آید می گفتند شیطان در رگ و پوست شخص رفته است که البته مقصود همان تمرین در کار نامناسب است که هر چه پیگیری و دنبال شود نوعی عمل

شیطانی تلقی می گردد. به همین لحاظ می گفتند که وقتی چنین افکاری پیدا شد بایستی به شیطان لعنت کرد. مقصود از این کار بود که شخص از تمرین بکار بد منصرف شود و دنبال کار نیکو را بگیرد. حال می پرسیم اگر شخص در موقع پیدا شدن افکار سیاه و ناستوده در صدد تمرین و رفع آن برآید، در راه افکار نیکو تمرین و تلقین قوی به خود کند همان عملی را که از لعن به شیطان مقصود بود بدست می آورد. اینگونه تلقین به معنی منحرف و منصرف کردن تمرین از راه زشت و متوجه کردن تمرین در راه راست و طریق نیکو است و دیگر احتیاج به لعن شیطان نیست.

عکس العمل خیر: وقتی نیت خوب باشد هرگز گرفتاری در بین نخواهد آمد. نیت خیر می کند کمکی به هم نوع کند، چیزی به او ببخشید، کار نیکویی در حقش انجام دهد، گاهی از کار برادری یا خواهری بگشاید و بار سنگین را از دوش کسی بردارد. عکس العمل این نیت نه تنها زیان ندارد بلکه نخستین اثر آن یک سرور و بهجت ملکوتی است که در وجود شخص نیت کننده به عمل می آید و وقتی به انجام خدمت خود موفق شود این سرور به حد اعلاء و اکثر خود می رسد. لذتی است که بالاتر از آن قابل تصور نیست و حتی نظیر آن در بین تمام لذتها یافته نمی شود. لذتی است خالص، پاکیزه، درست و صحیح.

محیط محبت متقابل: اثر بعدی آن ایجاد محبت متقابل در کسانی است که نسبت به آنها عمل خوبی انجام شده است. بارها دیده ام اشخاصی که مورد محبت و کمک بی غرض و بی شائبه و پاک و انسانی قرار می گیرند چگونه پروانه وار در پیرامون نیکوکار می گردند و می خواهند به هر ترتیب که شده پاداش نیکویی به این شخص بدهند در حالی که انسان پاک نیکوکار منتظر پاداش نیست و عمل نیک را به انتظار جزای خیر انجام نداده بلکه آنرا در دجله انداخته و می داند که خداوند پاداش آن را در بیابان باز پس می دهد. تو نیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

اصل کمک مانع غرور است: وقتی افراد بشر خدا را در نظر داشته و اور را در وجود خویش حاضر و ناظر ببینند و وقتی شعار خویشتن را کمک و یاری به یکدیگر بدانند دیگر غرور و خودبینی پیدا نمی شود. تکبر وقتی است که انسان احساس برتری برای خود نسبت به دیگران کند و فاصله ای بین خود و آنها ببیند و هر چه این فاصله را زیاده تر بنگرد غرور و تکبرش بیشتر است. اما وقتی روح کمک و یاری نسبت به یکدیگر در مردم پیدا شد دیگر مجالی برای غرور و تکبر پیش نخواهد آمد زیرا حس هم نوع دوستی و تعاون فاصله را بر می دارد و ارتباط را نزدیک می کند و آن عواملی را که باعث ایجاد شکاف یا اختلاف سطح است کم می سازد و در نتیجه به جای تکبر و غرور حس محبت و دلجویی بوجود می آید.

توسعه تصاعدی نیت: اما همین حس محبت و قدرشناسی و تشکر که در آن اشخاص وجود دارد و همین حس روز افزون انسانیت و لطف و دوستی و مهر که در شخص نیکوکار در تزیاید است و موج می زند در

دنیا بی اثر نیست. اینها موجهائی است که در عالم اثر می کند و باقی می ماند. چگونه ممکنست امواج هرترزی رادیو در همه زمین موجود باشد و دور کره گردش کند و اثر داشته باشد اما این امواج پاک که از قلب و روح انسانی بر می خیزد و همراه با الکتریسته قوی حیاتی بشر و برق شدید ولی تابناک است در عالم بی اثر و خنثی باشد.

محیط پر از مهر: به طور قطع و یقین اثر دارد و از اثر آنها است که در دنیا یک محیط پاکیزه صحیح بوجود می آید. محیطی که پر از مهر و محبت متقابل، پر از حسن نیت متقابل، پر از انسانیت متقابل و پر از عشق متقابل است. دائماً امواج مهر از طرفی صادر و از طرف دیگر پاسخ داده می شود. چطور ممکنست دیگر در این محیط امواج کینه و جدال و جنگ حکمفرما باشد.

زندگی شیرین: پس بدان که با همین یک عمل و یک حالت که توصیه کردم یعنی اتخاذ نیت خیر محیط زندگی خود و جامعه شیرین خواهد گردید. و با همین تصمیم پاکیزه و مقرون به صواب عالم بشریت حالتی خواهد یافت که از جنگ و دشمنی و کینه و نفرت بیگانه خواهد شد.

خطر فتنه و آشوب: بر تو است ای عزیز که از هر گونه فتنه و آشوب بر حذر باشی. فتنه به هر صورت باشد خطرناک است. فتنه مادر و مسبب تمام قتلها، خونریزیها، دشمنیها و جنگها است. قرآن کریم فرمود: «الفتنه اشد من القتل» (بقره ۱۹۱) «فتنه از قتل هم شدیدتر است.» پس پرهیز، زنهار پرهیز از هر گونه فتنه، از هر نوع تفتین.

در کتاب وندیداد (زند اوستا) از دین زرتشت می گوید: «هیچ بشری نباید سعادت و بهره خود را در ناراحتی کسان دیگر بجوید چه کسی بدترین گناهکاران است؟ کسی که خود را تسلیم فتنه گری نماید.» در آئین کنفوسیوس کتاب شوگینگ می گوید: «بلاهای آسمانی قابل اجتناب است لیکن بلاهائی که بشر به سر خود می آورد فراری از آن نیست.» در همین آئین در کتاب منسیوس می گوید: «هنگامی که بلا از آسمان فرستاده می شود راهی برای فرار از آن می توان جست ولی هنگامیکه بشر خود بلا درست کند دیگر راهی برای ادامه زندگانی در بین نیست.» نمایی کردن، بدگویی، تهمت، غیبت کردن، سخن چینی و خبرچینی همه اینها فروع فتنه است و همه اینها در حکم آتش زنه هائی است که انبارهای باروت را محترق می کند و دنیا را به آتش می کشد. لذا از این آتش پرهیز و دوری کن. با آتش بازی مکن که ترا و کسانت را می سوزاند. محیط تو را به جهنم خود ساخته مبدل میسازد. از آشوب کردن پرهیز.

مدار جوامع: مدار مشیت الهی بر نظم و آرامش و ترتیب است و جامعه قواعد و قوانین فطری و طبیعی دارد که عالم خلقت برای ترتیب و نظم آن مقرر داشته. باید جامعه منظم باشد تا همگان مرفه و آسوده باشند و

زندگی به خوشی بگذرد. باید زندگی پاک و شیرین باشد و وظیفه همه ما آنست که در ایجاد نظم و پاکیزگی و شیرینی زندگی اجتماع و هموعان خود بکوشیم تا البته خود نیز سهمی از آن داشته باشیم. زیان آشوبگران: وای به حال کسانی که به جای کمک در برقرار نظم و ترتیب و ازدیاد پاکیزگی، در صدد آشوب و بهم زدن آن بر می آیند. چه نادانند آن کسان که آب صاف زلال را با سنگهای آشوب به هم می زنند و از صافی بیرون می آورند. البته جاهلان و نادانانند که در صدد چنین کاری بر می آیند زیرا آنها از قوانین خلقت خبر ندارند. وظیفه خردمندان عالم بشریت آنست که بر این نادانان پند گویند و آنها را آگاه سازند.

عمل طفل نادان: وقتی طفلی ناآگاه کبریتی بر می دارد و با آن بازی می کند و خطر این هست که سرائی را به آتش کشد وظیفه یک شخص بالغ آنست که او را پند دهد و از آن کار بازدارد هر کس از افراد جامعه بشریت در حد خود مسئول است که رفتار خویش را پاکیزه سازد و در تطهیر اخلاقی تمرین کند و در مسابقه نیکویی سعی نماید گوی از میدان بر باید. وقتی همه افراد جامعه و عالم بشریت چنین شدند دیگر مجالی برای انجام کار ناروا نخواهد ماند. در واقع بایستی همه افراد بشر چنان عاقل و آماده شنیدن حقایق باشند و آن قدر بر این راه مشتاق شوند و آنقدر تمرین و ورزش در کار نیکو کنند که به حلقه مهر و الفت جهانی چنگ زنند تا یک محیط سعادت درخشنده در عالم برقرار شود و آنچه سرنوشت و سرشت زمان است به طور درخشان تجلی نماید.

با خرد بسنج: از هر گونه خرافه و آنچه با عقل و خرد منافات دارد در هر کجا باشد دوری کن. اسلام به پیروان خود می فرماید: «و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا» (الاسراء ۳۶) «از آنچه ترا بر آن علم نیست پیروی مکن که اگر چنین کنی گوش و چشم و دل همه مسئول است.» در کتاب بها گوات گیتا از آئین هندو می گوید: «با شمشیر دانش افکار نارسا و نامناسبی که مغز شما را انباشته و مخصوص نادانی است ویران سازید. پرستش کنید. از خواب برخیزید.» در زند اوستا کتب خرد دینای مایونگ می گوید: «آن کس که چشمش بینا است ولی دانش و فهم ندارد و آنچه به او می آموزند قبول نمی کند از یک شخص کور بدتر است.» در کتاب امثال سلیمان نبی می فرماید: «حکمت را تحصیل نما و فهم را پیدا کن آن را ترک منما که ترا محافظت خواهد نمود. آن را دوست بدار که ترا نگاه خواهد داشت حکمت از همه چیز افضل است پس حکمت را تحصیل نما.»

از خرافات بگریز: پس از خرافات بگریز و از آن دور شو و در عوض هر چیزی را که حقیقت است بپذیر و سخن حق را از دهان هر کس و در هر کجا هست بشنو و قبول کن. آری خرافات را رها کن تا ترا انسان عاقل فرزانه و روشنفکر و روشن روان بخوانند.

تنفر و دشمنی را ترک کنید: از تنفر و انزجار نسبت به هر کس هست خودداری کنید. اگر دیدید برخی از پیروان ادیان سخن مخالف حق می گویند و پیرو خرافات هستند قبول نکنید بلکه آنچه را با عقل موافق است بپذیرید. وظیفه آگاهان آنست که افراد خرافی را با زبان لین و خوشرفتاری و محبت به راه راست هدایت کنند بدون اینکه با مخالفت و ناسزا و بدگویی لطمه به ایمان آنها زنند. با سخنان درست و صحیح محیطی مناسب از محبت و وداد و همفکری ایجاد نمایند تا کلمات حقه آنها بتواند زمینه ای برای قبول در ضمیر آنان پیدا کنند.

حامی برادران بشری باش: پس به جای دشمنی و مخالفت حامی آن برادر و خواهر نوعی که از لحاظ انسانی مثل تو است، پاره تن تو و خویشاوند بشری تست باش و با معجون معجزه آسای محبت بی شائبه و پاک آنها را بسوی وحدت جلب کن تا امکان هر گونه هدایت برای همه فراهم آید.

روانکاو در ضمیر باطن: اینک ترا فرا می خوانم که در ژرفای ضمیر باطن خود فرو روی و به مطالعه روانی یا روانکاو واقعی نفس خود پردازی. با این مطالعه که راهنمایی آنرا در مقالات دیگر این کتاب خوانده ای خواهی دانست که جدائی بین تو و عالم نیست و بین عاشق و معشوق و عابد و معبود فاصله ای نمی باشد، یار در خانه است پس بیهوده گرد جهان مگرد، آب در کوزه است، لبان خود را تشنه نگاه مدار و از آن استفاده کن. یار از تو بتو نزدیک تر است پس ای عجب تو چرا خود را از آن دور می پنداری. وقتی این حقایق را دریافتی و وحدت خود را با عالم و با آفریننده درک کردی آن وقت یکتائی عالم را که تو هم جزء آن هستی خواهی دانست و خواهی فهمید که گوهری یکدانه هستی.

آفتاب درخشان وحدت: پرتو درخشنده وحدت چون آفتاب سراسر جهان را روشن خواهد کرد و اکنون طلوعه صبح آنست که تازه انوار بامدادی بر فراز نقاط مرتفع و افکار روشن و فہیم تابیده است اما آفتاب بامدادی به همان حالت نخواهد ماند و رفته رفته پهن تر خواهد شد و به جایی خواهد رسید که تمام سطح دشت و دمن را خواهد گرفت و جهان را خواهد پوشاند.

طلوعه بامدادی: اکنون که در طلوعه بامدادی این اشعه بسر می بری بیا و با وحدت آشنا شو، از آن معلومات بگیر، با آن خو کن و با اشعه آن گرم شو و از مکتب آن استفاده بر، با آن تماس داشته باش و اتصال پذیر و پیوند خود را با آن همواره حفظ کن تا مستانه این وحدت شوی و برای روزی که آفتاب وحدت جهان را فرا می گیرد آموخته و آگاه باشی.

عهد و پیمان نیکو: بیا و عهد کن که از این مکتب وحدت با ایمان و علاقه استفاده کنی و خاطرات آسوده باشد که هیچ رنج و نگرانی نخواهی داشت. از این تعلیمات روشن که با زبان ساده گفته می شود آموزش حقیقت بگیر و مانند پروانه ای که به دور شمع عاشقانه می گردد تو هم عاشق این حقایق باش تا از آن

بهره‌برگیری. خوب روشن و واضح و مبرهن است که در سراسر عالم چرخش وقایع و گردش ایام بر حسب مشیت حق تعالی بگرد وحدت دور می‌زند و از هر سوی این حقیقت پیداست این وحدت عالم و ادیان را در اختراعات و اتصالات ها از قبیل تلویزیون، رادیو، بی‌سیم، ماهواره‌های مخابراتی، جراید، پست، مسافرتها و وسائل سریع السیر سفر از یکسو و از علاقه عالم به سرنوشت یکدیگر از سوی دیگر به خوبی می‌بینی.

قبول وحدت در عالم: از طرف دیگر نظر وحدت ادیان به خوبی روشن است که چگونه در سراسر عالم با حسن قبول تلقی شده و این حقیقت پاک خدائی همه جا با آغوش باز پذیرایی می‌شود این جزر و مدی که در عالم پدیدار گردیده. بیا در این جزر و مد فعالانه بکوش و شادمان باش تا دردانه شوی.

سخنی خطاب به بشریت: این سخنان را خطاب به عالم بشریت می‌گویم و روی خود را به همه افراد انسان از هر نژاد، هر رنگ، هر ملت، هر کشور، هر قاره و هر جمعیت و هر طبقه می‌کنم که، ای انسان، جنگ و اختلاف بس است، دوران دشمنی و خصومت را سپری کن و اینک که چاره‌ای جز صلح و محبت برای بقای هستی خود و ترقی عالم نداری در این راه مقدس با عزم مردانه بکوش تا همه افراد جهان از عالم وحدت ادیان و یگانگی و دوستی و محبت و مزایای آن بهره‌مند و برخوردار شوند.

دو نکته درباره این مقاله

- ۱- چون مقاله نور الانوار مندرج در کتاب گلهای راهنمایی جلد اول ارتباط نزدیک با این مقاله دارد لطفاً قبل از خواندن این مقاله آنرا مرور فرمائید
- ۲- خواهشمند است این مقاله را یا نخوانید یا با کمال صبر و حوصله از ابتدا تا انتهای آن را بخوانید و حتی یک سطر از آن جا نگذارید.

وحدت در جان و در جهان

جامع عمر خود همی صبر بود دوا و بس
در دو جهان به جای او نیست کسی کنون مرا
هر نفسی که می کشم ذکر تو می کنم بیان
به جان تو در دل من عشق تو بوده است و بس
به بندگیست حاضرم گویم انا الحق از وفا
از سر من نمی رود صحبت وحدت خدا
صحبت رجعت از کنی باز روی بسوی او
زنده و جاودان تویی، مرگ نباشد ای عزیز
«حشمت» با صفا نگر موقع رفتن از جهان
جز ره وحدت و صفا عشق نباشدم به کس
در دل آتشین من سوخت به سینه ام قفس
حاضر در ولای تو سر بنهم کشم نفس
صلا زخم به وصل تو برسم ناله جرس
عقل و خرد نمی شود قانع حرف خار و خس
فاش بگویم همه یک، گر همه کس شود عسس
از قفست رها شوی مرغ اسیر بلهوس
گر که شود تحولی پیش تو آید این سپس
غرق سرور می شود چون که رهد از این قفس
جریان یک عمر: هر گاه عمر هر فردی را محدود بگیریم و برای آن ابتدا و انتهائی فرض کنیم که مثلاً از روز اول تولد یا پیش از آن روز انعقاد نطفه آغاز و در هنگام تحول یا مرگ خاتمه می یابد مجموع این عمر و تمام سرنوشتها و حوادث و پدیده های آن را بشر باید طی کند و ناچار است تمام سوانح و حوادث آن را بگذراند، حالا خواه خوب یا غیر خوب، مطلوب یا نامطلوب باید همه طی شود (در باطن همه این حوادث خوب و درست و بجا است چه بشر را خوش آیند باشد یا نباشد). برای گذراندن این دوره عمر چه باید کرد و چطور بایستی آن را طی نمود. با چه ترتیبی باید آن را گذراند و چه حکمت و دوائی برای این کار لازم است. تنها حکمت و دواى آن صبر و مدارا و شخص نمی تواند عجله کند و آن را یکباره طی نماید بلکه باید صبر کند تا جریان طبیعی خود را بگذراند.

تنها راه صبر است: تنها راهی که برای گذراندن عمر هست صبر می باشد زیرا سوانح و حوادث سرنوشت بایستی همچنان مراحل منظم خود را طی نماید. قضیه ای که بایستی یکساعت دیگر پیش بیاید نمی توان حتی یک دقیقه آن را جلو آورد.

طی مراحل طبیعی: گلی پیوند می زنی یا تخمی می پاشی. بایستی صبر کنی تا مراحل طبیعی خود را طی نماید و هر چه بی صبری نمائی و پیراهن بدرانی نمی توانی در روئیدن آن تعجیل کنی هر کدام برنامه معینی دارد و در مدت معینی می روید و به سن رشد می رسد و ثمر می دهد تا موقعی که پیر می شود. به غیر از این سلسله مراتب هیچ چاره ای نیست. هر چه عجله کنی نمی توانی در نیل به آن زودتر از موسم توفیق یابی. تمام سوانح عمر اینطور است. بایستی با کمال عقل و درایت و صبر منتظر گذشتن آنها بود و به هیچ ترتیب امکان ندارد که یک دقیقه عمر را جلوتر آورند. سوانح و حوادث زندگانی به همان ترتیبی که هست پیش می آید و این مائیم که بایستی با آنها بسازیم و شاهد گذشتن آنها باشیم و در راه آن شکیبائی ورزیم. این است جامع عمر انسان.

نتیجه عجله: عجله کردن در این راه، خود خوردن و پریشان شدن و تحمل سختی فوق العاده است که هیچکدام ثمری ندارد و جزئی فایده ای بر آن مترتب نیست مگر انسان را بیشتر حزین و افسرده و عصبی و ناراحت سازد. عقل در صبر است. کسی که خود را تسلیم شتاب می نماید شکیبائی نورزیده که ببیند پایان سختی به کجا خواهد انجامید، او نمی داند که آن گرفتاری بالاخره تمام خواهد شد و ناخوشیها از بین خواهد رفت و خوشی در پی آن خواهید آمد. اما افسوس که تسلیم ناشکیبائی شده و ممکنست در صورت توارد با تقدیر طناب عمر را قطع کند و قبل از اینکه تحول یابد در آخرین دقائق عمر می گوید: نمی دانید خودکشی چقدر سخت است ولی پشیمانی فایده ای ندارد. پس می گویم ای عزیز هیچگاه با الم و سختی که بتو روی می آورد قصد خودکشی مکن و خود را مبارز و در مقابل سختیهای روزگار مقاومت نمای و بدان که مشکلات دنیا هر چند سخت باشد گذران است و روزی بر طرف خواهد شد. استقامت بخرج ده و تحمل کن. گرفتاری که آن را لاینحل تصور می کنی از بین خواهد رفت و روزگار خوشی جایگزین آن خواهد شد.

نشان عجله: عجله نتیجه اش خودکشی و به اصطلاح مردم به پرتگاه نیستی افتادن است. گر چه خودکشی هم نوعی تقدیر است ولی مردم در اصطلاح می گویند: برای این کار عجله کرد همه او را ملامت می کنند که اگر صبر می کرد گرفتاری می گذشت و چاره برای کار پیش می آمد. رانندگانی را که تند و بی احتیاط می رانند با هم تصادف می کنند. می گویند این ماشین به قدری سرعت داشت که این اتفاق پیش آمد و راننده آن خود را از بین برد. می گویند آیا اگر صبر می کرد و آهسته می رفت بهتر بود یا اینکه این مصیبت پیش آمد؟

چاره جز صبر نیست: برای رسیدن به هر کار و نتیجه ای که با تقدیر و مشیت موافق است چاره صبر و بردباری است. باید صبور باشیم و شکیبائی بورزیم. پر طاقت باشیم. به قول شاعر شیرین سخن: سنگ زیرین آسیا شویم و فشارها را تحمل نمائیم تا به مقصد برسیم.

صبر یگانه داروی عمر است: بشر بایستی مسیر عمر را طی کند اعم از اینکه برای او مطلوب باشد یا نباشد. به چه وسیله ای این کار انجام می شود؟ با صبر و مدارا. داروی بشر صبر است و نمی تواند عجله کند و عمر را یکباره طی نماید بلکه باید صبر کند تا کم کم بگذرد. حتی قدرت آن را ندارد که یک دقیقه در آن تعجیل روا دارد و آن را جلو بیاورد. لذا ناچار است آن قدر صبر کند تا جریان عمر بگذرد. اما اگر عجله کرد و فرض کنید اقدام به خودکشی نمود البته اگر مقدار او نباشد این خودکشی به ثمر نرسیده عمری را باید دچار گرفتاری و عوارض آن عمل زشت بگذراند. هم نتیجه مطلوب از عمر خود نگرفته و صبر نکرده ببیند عاقبت کار چه خواهد شد و منتظر نشده ببیند که بعد از این سختی ها روزهای خوشی در پی خواهد آمد. بدیهی است افسوس این کار را می خورد ولی فایده ندارد.

فرق صبر و کاهلی: صبر آن نیست که تبلی کنی و دست روی دست نهسته منتظر پیش آمد باشی. تبلی با صبر خیلی فرق دارد. منظور از صبر تأمل و تعمق و دیدن جوانب کار و تفکر و عجله نکردن است. بلی تبلی و کاهلی را نباید با صبر اشتباه کرد. صبر با عقل و فهم لازم است تا راه حل کامل امور پیدا شود و رشته و شیرازه کار بدر نرود اما اگر برای چاره کار اصلاً اقدام نکنی این امر کاهلی نام دارد.

صبر و کوشش: در عین صبر باید برای کار کوشش کرد. در همین دقیقه باید برای امروز کوشش کرد. برای کاری که امروز باید انجام گیرد باید جدیت به خرج داد. هر روزی کوشش خود را دارد. اما اگر کاری مقدر است یکسال دیگر انجام شود بایستی صبر کنید که این یکساله آهسته بگذرد و ایام یکی پس از دیگری سپری گردد. بهار برود، تابستان بیاید، پائیز فرا رسد، و زمستان را نیز درک کنیم. چطور می توانید آنها را جلو بیاورید؟ پس چاره ای ندارید. اگر در دل خود عجله کنید جز خودخوری نتیجه ای ندارد. اگر در فکر خود شتاب ورزید جز ناراحتی حاصلی نخواهد داشت. اما اگر صبر کردید آنچه منتظرید خود به خود می آید. فرض کنید در بهار مدتی انتظار تابستان را می کشید که هوای گرم بیاید. وقتی تابستان آمد تازه از آنها ناراحتید و می گوئید گرم است و سپس انتظار پائیز و زمستان را می برید تا هوا سرد شود. در آن هنگام هم از سرما می نالید.

کوشش هر روز برای خود: پس تنها چاره صبر است و هر روزه کوشش برای همان روز لازم است. اینکه امروز کوشش کنی دلیل بر آن نیست که فردا کوشش نکنی. فردا هم باید کوشش کرد. کوشش هر روزه تازه و نو می شود. پس صبر با کوشش توأم است و هر چند در ظاهر متضاد به نظر می رسند ولی متضاد

نیستند. لازم و ملزومند. صبر آن است که فردا را نمی توانی به امروز بیاوری. کوشش این است که باید امروز بکوشی و فردا که رسید فردا نیز کوشش نمائی. کوشش تمام شدنی نیست منتها هر روز نو می شود. اما هر چه کوشش کنی که فردا را به امروز بیاوری نمی شود و محال است. بایستی فقط صبر کنی تا فردا بیاید. نه تنها فردا بلکه هر چه سعی کنی نمی توانی یک ثانیه دیگر را هم جلو بیاوری. بایستی صبر کنی تا آن ثانیه خود فرا رسد. در این صبر و انتظار باید کوشش مربوط به حال را انجام دهی. کوشش غلط آنست که سعی کنی فردا را جلو بیاوری و این باطل است.

توضیح و تشریح مطلب: مثلاً شما فردا باید به مسافرت بروید. اگر شب را به خود فشار بیاورید و نخواهید و خود را ناراحت سازید که این سفر جلو بیفتد چه نتیجه دارد. فردا که رسید و به مسافرت رفتید و گذشت خواهید دید که مطلب مهمی نبود. این عمل نسبت به گذشته هم صدق می کند یعنی هر چه بکوشی گذشته را نمی توانی برگردانی. پس باید گفت صبر در همه امور صدق می کند و همه جا به کار می رود شامل همه است.

هر دقیقه کوشش خود: وحدت مکتب خمودگی و فقر نیست. بلکه مکتب نشاط و آراستگی و زندگانی و کار و فعالیت و کوشش و شکفتگی است. شما امروز که غذا خوردید و سیر شدید دیگر میل به خوردن غذا ندارید مگر غذا هضم شود و گرسنه شوید. نمی توان در یک روز غذای ده روز را خورد و ذخیره کرد. امروز که غذا خوردید برای امروز فعالیت کرده اید که خوراک به بدن بدهید تا زندگی ادامه یابد. اگر شما صبر کنید و فعالیت نکنید و بگویید بدون کوشش غذا به دهان من بیاید محال است. اما حالا که غذا خورده اید این غذا با صبر و مرور در بدن شما هضم می شود و تا چند ساعتی برای شما کافی است. بعد از آن باز باید غذا بخورید. برای وعده دیگر هم باید غذا خورد و این کار ادامه دارد. یعنی کوشش شما برای غذا خوردن مرتباً ادامه پیدا می کند اما هر موقع برای خودش نه اینکه غذای ده روز را یکجا جلو بیاورید و پیش بینی کنید. این است معنی صبر که نتیجه آن سلامت و نشاط و آسایش است.

صبر داروی عجله: حالا اگر عجله کردی و زیاده از حد معمول غذا خوردی ضرر آنرا می بینی و مریض می شود. آنگاه باز هم باید صبر کنی و برای جبران آن عجله بیشتر صبر کنی تا نتیجه بگیری. کوشش می کنی و غذا تهیه می نمایی یا زحمت می کنی پولی تهیه می کنی و به مهمانخانه می روی و غذای چند روز را یکجا با فشار و زحمت می خوری. شکی نیست که حداقل مریض می شوی و ناچار باید دارو بخوری که آن غذاها را هضم کند و از غذا خوردن معمولی هم تا اعاده سلامتی باز می مانی. این تنبیهی است که بر اثر عجله عاید می شود و همانطور که عجله در خوردن غذا کردی در خوردن دارو هم همان

عجله پیش می آید. اگر صبر می کردی چنین بیماری اتفاق نمی افتاد. اکنون بگوئید داروی صبر خوبست یا آن بیماری و تب و انواع ناراحتی ها و داروهای تلخ؟

فایده صبر در امور: این مطلب کاملاً روشن است که در هنگام برخورد به گره ها و مشکلات داد و فریاد راه انداختن و خود خوری و ناسزا گفتن و این قبیل امور هیچ گرهی از کار باز نمی کنند و فایده ای نخواهد داشت. بر عکس با صبر کردن همه مشکلات حل می گردد. اینکه گفته اند «الصبر مفتاح الفرج» بسیار متین است. صبر معجون بسیار عجیبی است که هزاران رموز دارد. شما باید حتماً غذا بخورید مقدر این است که غذا را با صبر و آهستگی تهیه کنید و حتماً در دهان بگذارید و حتماً بجوید، در معده برود و شیره آن به بدن شما داخل گردد و سلامت شما ادامه یابد. با اینکه صبر شما در این مورد تقدیر است اما غذا در معده خوب هضم می گردد و عمل گوارش درست انجام می شود. بر عکس اگر عجله روا داشته و تند تند غذا خوردید معده شما زیان می بیند در حالی که همان تقدیر هم انجام شده است. پس در این کار و خوب جویدن غذا و آرام غذا خوردن تمرین باید کرد تا سلامتی بیشتر شکفته گردد.

اثر دیگر صبر: فایده و اثر دیگر صبر جلو خشم و غضب را گرفتن است. انسان خشمگین ممکن است حربه ای در دست داشته باشد و حتی با یک چکش و یک قیچی و امثال آن طرف را بکشد. اهمیت صبر در اینجا خوب معلوم می شود. فرض کنید شما به منزل می روید. خانم شما که اعصابش سست است مشغول داد و فریاد است. اگر شما هم مثل او سر و صدا راه بیندازید کار بدتر می شود. فریاد هر دو بلند و بلندتر می شود تا آنجا که مستمعین می گویند اینها دیوانه شده اند. هر کس این وضع را ببیند یا بشنود ولو نزدیکترین افراد شما باشد از این حال ناراحت می گردد و نسبت کم ظرفیتی کم شخصیتی و جنون به هر دو می دهد. حال اگر شما داد و فریاد خانم را تحمل کردید و صبر روا داشتید خشم وی در همان ابتدا خاموش می شود و هر دو از عوارض وخیم آن در امان خواهید بود.

صبر و قدرت: البته نباید فراموش کرد که صبر در مقابل قدرت ارزش دارد. یعنی اگر کسی زور تحکم و اذیت کردن به زیر دست و مردم آزاری دارد و نکند و صبر را روا دارد این شخص صاحب ارزش و شخصیت است نه کسی که اصلاً قدرتی ندارد. اگر کسی دارای نیروی شهوت بود و توانست خود را در مقابل جنس مخالف نگاه دارد و کف نفس کند او ارزش داد و الا کسیکه اصلاً فاقد شهوت است خودداری او مفهومی نخواهد داشت. اگر کسی رهبانیت اختیار کرد و به کوهها گریخت و از اجتماع دوری گزید مسلم است که زیانش به کسی نمی رسد. این شخص عمل فوق العاده ای انجام نداده است. هنر آنست که در میان جامعه و در بحبوحه فعالیتهای دنیوی باشد و به کسی آزار نرساند.

دو نوع بیماری: اصولاً بیماری دو چیز است یا دو نوع اثر دارد. یکی بیماری جسمانی و دیگر بیماری روانی و یا فشارهای روحی است. در قبال ابتلای به این بیماریها کسی که تمرین نکرده داد می زند، فریاد بر می آورد. خلق خود و دیگران را ناراحت می سازد. اما آنکس که تمرین کرده و صبر و مدارا را در خود پرورش داده مقاومت می کند، درد را تحمل می نماید. هر دو نفر تقدیر خود را طی کرده اند. این یکی نه خود را اذیت کرده و نه دیگران را ناراحت نموده در حالی که آن دیگری هم خود و هم دیگران را اذیت کرده و هر دو هم تقدیر خویش را طی نموده اند.

فرق دو انسان: آن مرد صبور که بیمار شده وقتی از او می پرسند آیا سرت درد می کند با صدای ضعیفی می گوید: بلی درد می کند ولی آن یکی فریاد می زند و ناله های بلند بر می آورد به طوری که پرستار و اطرافیان سخت ناراحت می شوند. از رفتار او این طور پیداست که به همه اعلام می کند حالا که من دچار فشار و مشقت هستم همه باید ناراحت شوید و در درد و سختی من سهیم باشید. اما آن کسی که تمرین کرده درد را با صبر و تبسم و حسن خلق رد می کند و دیگران هم متأذی و آزرده نمی شوند و خیلی بیشتر راغبند به او خدمت کنند تا به آن که داد و فریادش بلند است.

در مصائب تمرین تبسم کنید: تبسم یکی از چیزهایی است که حزن را از بین می برد و گرفتاریها را از نظر سهلتر و آسانتر جلوه می دهد، خلق را خوش می کند و تنگی و غم را می زداید. وقتی شخص تمرین تبسم و خنده کند در عین حال که دیگران را با عبوسی و خلق تنگ ناراحت نساخته خودش هم بیشتر شاد و خوشحال می شود. علت عمده اخم کردن و عبوسی فقدان سلامت است ولی عده ای هم هستند که تمرین در خشم می کنند مثل اشخاص متکبر که اگر هم از مطلبی خنده شان می گرفت بر روی خود نمی آوردند و تمرین خشم می کردند.

آموزش خوشخوئی: وحدت این پایه را می گذارد که از طفولیت به اطفال در مدارس تلقین و آموزش به عمل آید که در خوشخوئی تمرین کنند. به این ترتیب وضع جامعه فرق زیاد خواهد کرد امروز چون اشخاص در این قسمت تمرین نمی کنند ضعیف می شوند. اگر تمرین خوشروئی نمایند در آن قسمت هم قوی خواهند شد. مثلاً شخصی با خود فکر می کند که اگر با اشخاصی با خنده روبرو شود دیگر دستورات او را تمکین نخواهند کرد و از خلق او سوء استفاده می کنند. از ابتدا بطور مصنوعی خود را جلو آنها می گیرد و اخم می نماید اما این کار شدت پیدا می کند زیرا عمل مزبور تمرین در ترشروئی است.

اختلافات چطور است؟ اختلافات هم همین حال را دارد. اختلافات کوچک و داخلی اینطور شروع می شود و توسعه می گیرد. مثلاً مرد فریاد می زند زن کوتاه می آید و این کار کم عادت مرد می شود

و در این قسمت قوت می گیرد. این خود تمرین است مثل سایر تمرینها و روشهای دیگر و اثر حتمی دارد و هر چه بیشتر در این قسمت عمل کنند شدیدتر خواهد شد.

چاره چیست؟ اگر شخصی به این ترتیب بیمار شد معالجه اش چیست؟ معالجه او با تمرین است یکی از راهها این است که نصایح و شعارها را بطور مختصر و کوتاه بنویسد و دائماً بدان مراجعه کند تا رفته رفته این عادت در او مستقر و پایدار شود و احتیاج به تذکر نباشد. مقصود از نوشتن شعار فراموش نکردن و بیاد مطلب بودن است و اگر کسی این روش را انجام دهد دیگران هم از او تقلید می کنند و یاد می گیرند. جبهه صبر و خنده: کسانی که در صدد انجام کارهای بزرگ هستند مسلماً مواجه به مخالفت عده زیادی که ظرف مغزشان قدرت درک وسعت کار آنها را ندارد خواهند شد. هر چه کار بزرگتر باشد مخالفت بیشتر خواهد بود. آن اشخاص پایدار و مصمم در مقابل این مخالفین بایستی جبهه ای بسازند که می توان آنرا جبهه صبر و خنده و خوشروئی نامید. اگر کسی با آنها مخالفت کرد، توهین نمود، فحش داد و ناسزا گفت و آنها در مقابل خندیدند دیگر آن شخص چه کند؟ کاری نمی تواند انجام دهد؟ ناچار است جلو جبهه را باز کند و عقب نشینی نماید. این بهترین جبهه برای پیشرفت کار است و باید آن را جبهه صبر در مقام وحدت نامید.

صبر در مقابل گرفتاری: در هنگام گرفتاریها و بلا یا بایستی خیلی آرام و خونسرد و بدون خودخواهی بود. البته نباید غفلت کرد و باید کوشید کار درست و صحیح انجام گردد اما اگر در اثر خطائی کار خراب شد خودخوری کردن و اظهار ناراحتی نمودن نه تنها کار را اصلاح نمی کند بلکه بدتر خواهد ساخت. فهم و صبر: خداوند قادر متعال به انبیاء و اولیاء خود فهم و صبر عطا فرموده است تا با این دو نیرو کار کنند. اگر یکی از آنها نباشد کار درست در نمی آید. هر کدام به تنهایی فایده ندارد. صبر و فهم لازم و ملزوم یکدیگرند. علت خرابی کارها در این است که صبر و فهم را با هم توأم نمی کنند.

اهمیت صبر در علم: هر علمی که انسان دارد یا در پی کسب و توسعه آن است بدون انجام صبر از آن نتیجه مطلوب نمی گیرد بلکه باید در آن صبر روا دارد. هیچ چیز فوری درست نمی شود. در تمام کارها دستور صبر داده شده است. تا علم با صبر توأم نگردد نتیجه مطلوب نمی دهد. دانشمندی که به نتایج خوب رسیده اند در اثر حوصله و تعمق و تفکر دقیق موفقیت را کسب کرده اند. مخترعینی که به اختراعات جالب موفق شده اند در اثر صبر به این قسمت رسیده اند و مکتشفین در اثر تفکر عمیق پی در پی و صبر و دقت نتایج درخشان بر گرفته اند. مثلاً اگر صبر کردیم و حوصله به خرج دادیم می توانیم روزی به کره مریخ و سایر کرات سفر کنیم. اما با عجله و شتاب این کار انجام پذیر نیست در هر کاری صبر و حلم

لازمست. کار هر چه مهمتر و عظیمتر باشد صبر بیشتر برای آن ضروری است زیرا از راه صبر است که به قوت و قدرت می توان رسید. بر عکس عجله مخرب همه کارها است.

در زمانهای گذشته درباره صبر چه فکر می کردند: در زمان قدیم تا حدی متوجه صبر بودند ولی رموز آن کاملاً روشن نشده بود. می گفتند اگر هم شخص بخواهد ثروت نزد او می آید بشرط اینکه مقدرش باشد: دیده بودند که ندرتاً بعضی کسانی دست روی دست نهسته بودند و ثروت به ایشان می رسید. اما همین اشخاص اگر کوشش می کردند و با فعالیت ثروت مقدر را به چنگ می آوردند لذت و سرور بهتری می داشتند.

مقدر و صبر: نباید فراموش کرد که صبر باید با تقدیر همراه باشد و در عین حال که مقدر صورت می گیرد بایستی آنرا با صبر توأم نمود. یک نفر نانوا در ده مقدرش آن است که از راه نانوائی امرار معاش کند. برای انجام این مقدار لازمست کوشش کند یعنی صبح زود به دکان برود و آرد را برداشته آب فراهم نماید و آنها را خمیر کرده نان بپزد. اگر نکوشد و کار نکند و همین طور بنشیند و به آرد و تماشا کند آیا نان خود به خود پخته خواهد شد؟ پس با سعی و کوشش و صبر او نان بوجود می آید. نانوا نمی تواند در انجام مقدر خود عجله روا دارد زیرا کار او خراب می شود و به او لطمه می رسد. بایستی به مرور و صبر کامل وظیفه خود را به انجام رساند. نانوا اصولاً نمی تواند از انجام این کار خودداری کند زیرا گرسنگی و فکر اراده عائله و انگیزه های دیگر که در واقع مقدر و جبر است، بوجود می آید و او را وادار بکار می کند.

مقدر یک کبوتر: مقدر یک کبوتر آن است که شکمش را سیر کند و جبر او همان گرسنگی است که او را به فعالیت و جستجوی دانه می کشاند. برای سد جوع به این سوی و آن سوی آن قدر پرواز می کند و دنبال طعمه می رود تا بالاخره معده خود را سیر نماید و راحت شود. جبر آن است که اگر گرسنه نبود دنبال کار نمی رفت. این دستگاه هاضمه که گرسنگی در او بوجود می آورد از طرف چه کسی به او عطا شده و آیا به جبر به او داده نشده است؟ چه کسی این وسایل را به او تفویض کرده است؟

جامع عمر چیست؟ پس جامع عمر ما این مطلب بزرگ است که در جریان امور صبر کنیم و شتاب روا نداریم. منظور از جامع عمر جمع عمر از ابتدا تا انتهای اقامت در این دنیا است که گذراندن و رد کردن آن تنها چاره اش بردباری و عجله نکردن و شکیبایی ورزیدن و جز این نیست.

چاره وحدت صبر و مرور است: عشق در وحدت مستلزم صبر است. مگر نه این است که همه ما باید به اصل برگردیم؟ آیا رسیدن به این مراد و به این وصل بزرگ چاره ای جز بردباری دارد؟ آیا راه دیگری هست که تمام سوانح زندگی و اتفاقات روزمره را دقیقه پشت دقیقه طی کنیم و وظایفی را که محول شده انجام دهیم تا در پایان این عمر به وصل نزدیک گردیم؟ چاره این عشق به واحد پیراهن دریدن نیست

بلکه صبور بودن. طاقت داشتن و تحمل کردن و استقامت نمودن است و بایستی با شاعر گرانمایه هم صدا شده بگویم که تا سنگ زیرین آسیا نشویم و فشار و مشقات زندگانی را تحمل نکنیم به مقصد نخواهیم رسید.

اصل وحدت: معنای همه این امور به وحدت توفیق می گردد. مگر جز خداوند کسی صاحب وحدت است؟ پس در اصل مطلب اوست و وحدت از اوست. چه کسی بشر را وادار می کند که دیوانه وار به امید دانه ها و طعمه هائی که در نظرش جلوه داده اند فعالیت نماید و در راه عالم وحدت بکوشد؟ این شور و عشق و شوق را چه کسی در مغز افراد قرار داده که هر کدام به خیالی بدوند و بکوشند ولی کار همه در راه یک دستگاه عالمی انجام شود؟ پس همه اینها وحدت است هر چند در ظاهر تفاوت جزئی به نظر می رسد.

یاور واقعی کیست: افراد بشر در ضمن محاورات و درد دلها می گویند که: «در عالم هیچ کس را به جز فلان که شفیق من، خویشاوند من، پدر و مادر من یا فرزند من است ندارم و زندگیم بسته به وجود اوست و جز او مرا دلسوزی نیست و اگر کمکهای او نباشد من زنده نیستم». این سخن را با الحان مختلف و با درجات و شدتهای مختلفه از دهان خیلی کسان شنیده اید. اما من می گویم که در جهان هیچ کسی جز خدا ندارم زیرا بر من روشن شده که عالم یک پارچه و متصل به هم و همه متعلق به اوست؛ پس منم جزء عالم او و او هستم و حق دارم که بگویم جز او کسی ندارم. آخر چه کسی داشته باشم؟ هر کسی را هم دارم متعلق به عالم اوست و هر کسی به هر کسی علاقمند باشد از عالم وحدت است و خارج از آن نیست. پس حقیقت را یکباره درک کرده و خیال خود را آسوده نمودم و می گویم: جز او کسی ندارم. شما هم این طورید و همه موجودات چنین اتصال و پیوندی دارند منتها فرق در درک مطلب و فهم این حقیقت است.

خود شناسی و خدا شناسی: گفته اند: «من عرف نفسه عرف ربه» «هر کس خود را شناخت خدای خود را شناخته است» این مطلب در صورتی صحیح است که اذعان کنیم بشر جرقه ای از خرمن نور الهی است و اگر چنین نباشد چگونه از خودشناسی، خداشناسی به دست می آید. اگر خلاف این مطلب باشد این سخن از بزرگان ادیان مختلفه و فلاسفه بازگو کرده اند مفهومی پیدا نمی کند.

بازگشت به اصل: از آنجا که به این حقیقت واقف شده و آن را درک کرده ام اشتیاق وصول به اصل و بازگشت به سرچشمه اصلی چنان در وجودم شعله ور شده که دلم را در قفس سینه سوخته است. به این لحاظ ای بزرگ پروردگار وحدت هر نفسی که بر می کشم ذکر ترا بر دل می آورم و به زبان جاری می سازم و سر در ولای تو مینهم و ترا حاضر و ناظر می بینم و پرتو وجود ذی جودت در وجود خود احساس می کنم. قسم به حقیقت تو که در دل من تنها عشق تو بوده است نه چیز دیگر و این همه فریاد و صلائی که بر می آورم و مانند صدای زنگ به طنین می اندازم فقط به خاطر رسیدن به وصل تو است.

بندگی خدا: این است که می گویم به بندگیت حاضر و آماده ام و همین بندگی همه را از روی وفا و دلبستگی به کوس انالحق زدن و امید دارد و اینجاست که باید درنگ نموده حقیقت را برای شما خواننده عزیز بشکافم و سخنانی را که تاکنون در لفافه بیان داشتیم باز نمایم.

بسوی خدا باز می گردم: شما این مطلب را شنیده اید که ما از خدائیم و بسوی خدا باز می گردیم. این ندای اسلام است که با صوت جلی در قرآن طنین انداز است که: «و نحن اقرب الیه من حبل الوريد» (سوره ق ۱۶) «خداوند از رگ گردن به انسان نزدیکتر است.» و می دانید که این تشبیه بهترین تعبیر زمان برای نشان دادن نزدیکی و یگانگی خدا با بشر است. باز هم این سخن را از قرآن مقدس شنیده اید که: «نفخت فیه من روحی» (الحجر ۲۹) «از روح خود در آدمی دمیدم.» و از احادیث اسلام هم دریافته اید که: «عبدًا طعنی اجعلک مثلی» «ای بنده من مرا اطاعت کن تو را مثل خود قرار می دهم.» در انجیل یوحنا فصل چهارم (آیین مسیح) می فرماید: «خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی پرستد». در کتاب ایوب باب نهم می فرماید: «اینک او از من می گذرد و او را نمی بینم و عبور می کند و او را احساس نمی نمایم».

حقایقی از آفرینش: اینک می پرسم که آیا حاضر هستید بدون چون و چرا و از روی عقل و با تطبیق به مدارک فوق الذکر این حقیقت را از من بشنوید و واقعیتی عریان از دانش را قبول نمایید؟ اگر می گویند «انا الیه راجعون» «ما بسوی او باز می گردیم» این رجعت بسوی اصل است و باز بسوی همان طرف که از آنجا آمده ای می روی.

حقیقت است: بهوش باش. عرفان نمی بافم، فلسفه نمی گویم، تعبیرات صوفیانه نیست. عین حقیقت علمی است که برهنه و بی پرده در معرض اطلاع شما می گذارم. من و شما و همه بشر و مخلوقات و اشیاء زمین و خود زمین و آفتاب و منظومه های شمسی و ستارگان و کهکشانها و سحابیها و همه عالم جزء عالم او و جزء وجود او هستند و جدایی ندارند. پس کوس (انالحق) زدن مطلب بعید الذهن و عجیبی نیست، بیان این حقیقت عالمی است. اینکه می گویند خدا همه جا هست و هیچ جا نیست به معنی آنست که در سراسر عالم وجود احاطه دارد ولی آن چنان نیست که بگویند اینجا است یا آنجا یعنی محلی برای او تعیین کنند بلکه همه جا است. همه جا و همه جا و نه یک جای بخصوص. اینکه می گویند خدا همه کس هست و هیچ کس نیست یعنی همه کس روی هم (همه عالم با هم) از او و اوست ولی یک فرد تنها یا یک انسان، یک درخت، یک سنگ، یک بنای سنگی، یا یک کره مثل خورشید خدا نتواند بودن و مکان خدا هم نمی تواند باشد. ولی می توان گفت از نیروی الهی و ذره ای از اوست.

انالحق یعنی چه؟ پس حقیقت روشن شد و روشن تر می گویم: یک کرم که در درون سیب بوجود آمده است می تواند بگوید که من از سیبم و درست هم هست اما مقدار ناچیزی از سیب است و از همان سیب تولید شده است. پس هر کسی می تواند انالحق بگوید یعنی خود را جزء عالم الهی و خدائی و از پرتو نور او بداند. ولی اگر بگوید من خدا هستم و ادعای خدائی کند این غلط و بی معنی است کما اینکه یک گلبول قرمز نمی تواند بگوید من انسان هستم بلکه می تواند بگوید جزء آدمی و از حقیقت سازمان انسان هستم. بحث در انالحق: انالحق به معنی (من خدا هستم) نیست. معنی آن این است که من جزء حقیقت وجود هستم زیرا حقیقت دارم. یک اقیانوس از آب تشکیل شده و یک قطره هم از آب است و می تواند بگوید که من آب هستم. معنی آن این نیست که من تمام آب اقیانوسم هر چند که اقیانوس هم جز آب چیزی نیست.

منصور حلاج و دیگران: این حقیقت قبلاً از دهان اشخاصی مانند منصور حلاج، شمس تبریزی، ابوالحسن خرقانی، جلال الدین رومی، شاه نعمت الله ولی، محی الدین عربی، سرمد کاشی، شیخ محمود شبستری، حسن بصری، مالک بن دینار، حبیب عجمی، ابوهاشم الصوفی، سفیان ثوری، ابراهیم ابن ادهم، داود طائی، عبدالوحید بن زید، رابعه الادریه، فضیل عیاض، شقیق بلخی، معروف کرخی، ابوسلیمان دارائی، عبدک الصوفی، بشر حافی، محاسبی، ذوالنون مصری، ابوتراب نخشبی، ابن کرام خراسانی، سریع تقتی، یحیی بن معز رازی، بایزید بسطامی، ابوحمزه بغدادی، حمدون کسار خراسانی، سهل تستری، ابوسعید خراز، ابوالحسن النوری، جنید بغدادی، سمنون بغدادی، ابن عطا بغدادی، ابوبکر الواسطی، ابوبکر شبلی، و عده بسیاری دیگر امثال آنها صادر شده بود و تا حدودی بارقه ای از راستی بر مغزشان تابیده بود اما خودشان هم در موضوعات مات بودند و نمی توانستند حقیقت را دریابند و بفهمند به این لحاظ چون توضیح کافی و قانع کننده نداشتند دچار شکنجه و مرگ شدند. انواع و اقسام از این قبیل صحبتها در عالم گفته شده که روشن نبوده و اینک بیان علم با زبان آسان و بی پرده آن را می شکافد. پس بدانید اعظم و اکبری چون منصور حلاج و سایرین که در بالا نامبرده شد مردمان بد و خطاکار و کافری نبودند و گناهی نکردند بلکه مردمانی روشن بین و خداشناس و نابغه بودند منتها نتوانستند حقیقت را برای مردم باز کنند و موشکافی نمایند و آنها را درست تفهیم سازند. این بود که برخی از آنها قربانی محیط خسوف فکری شدند. بعلاوه در آن زمانها هم وضع طوری نبود که اگر مطلب صحیحی در اینباره می دانستند بدون پرده و آشکار در معرض اطلاع جهانیان قرار دهند. لذا ناچار شدند حقایقی در لفافه و در پوشش ایماء و اشاره بیان دارند.

سطح دانش بالا رفته: امروز چون سطح فکری بالا آمده و دانشها ترقی کرده می توان این حقیقت را به جهانیان گفت و واقعیات عالم را بدون هیچ ترس و واهمه ای به آنها شناسانید. این سخن بر میزان عقل و خرد و فهم بیان شده است به این جهد در دل دانشمند روشنفکر به خوبی می نشیند.

عالم از علم خداست: مگر عالم از علم خدا ساخته نشده است؟ چیزی که محصول علم باشد عین آن علم است. چنانکه کارخانه برق که محصول علم نظری الکتریسیته است در حقیقت خود آن علم به شمار می رود و از آن جدایی ندارد. پس محصولات دانش الهی از خود دانش او تفکیک ندارند و اگر قائل به تفکیک و جدایی شویم در توحید خلل وارد می آید و این نکته نیز روشن و در علوم اسلامی بقدر کافی اثبات شده که صفات حضرت باری عین ذاتش هستند و از او جدائی ندارند و علم که یکی از صفات پروردگار داناست عین ذات اوست. پس می توان گفت محصول علم باری تعالی عین علم او و علم او عین ذات اوست. با این مقدمات که جزئی تخلفی از نظر حقیقت ندارد روشن است که عالم و مخلوقات که محصول علم یزدان بی همتا هستند عین ذات اویند. این همان مطلبی است که در قرآن کریم به عنوان نزدیکتر از رگ گردن بودن بیان شده است. پس ملاحظه کردید که لغت کفر و توهینی نبود.

قدرت و روح خدا: حال که حقیقت چنین است می گویم مجموعه ذات الهی و نیروی او و قدرت او و روح او که در اوست و عالم که محصول علم و دانش اوست همه و همه یکی است و دو نیست و نمی تواند دو باشد و وحدت حقیقی به این معناست. حالا مراد و منظور عظیم از وحدت را دانستید؟ یک انبار عظیم لایتناهی شکر را در نظر بگیرید که از لحاظ عظمت حدود و ثغوری نداشته باشد. یک قاشق از این شکر جدا می شود تا مأموریتی انجام دهد. آن وقت این شکر به زبان آمده می گوید: «ای انبار بزرگ شکر و ای انبار عظیم لایتناهی من جزء توام و بنده تو هستم».

بنده یعنی چه؟ اینجا سخن قاشق شکر را قطع کرده معنی بنده را که او می گوید برای جهانیان روشن می نمایم. تاکنون خیال می کردند که بنده جدایی و تفکیک را می رساند و در حالی که بنده بهترین لفظ و لغت برای نشان دادن اتصال است. بنده از بستن مشتق شده است و معنی آن بسته شده و پیوند یافته است. بند هم که چیزی را با آن به چیز دیگر متصل می سازند. بنابراین بنده به معنی کسی است که به ارباب و اصل خود متصل و پیوسته و مربوط باشد. در امور دنیائی هم وضع به همین منوال است. یک سلطان که بندگان متعدد در اختیار دارد این بندگان پیوسته او هستند. درست است که از نظر قدرت و مقام بسی برتر از همه آنهاست اما بالاخره آنها هم از لحاظ جسم و روح به او شبیه هستند. از اویند و به او پیوند دارند و به دستگاه وی مربوطند و از او جدا نیستند. بنده یک سلطان معنی ذره ای از قدرت خود سلطان می باشد و اعمال قدرت وی از اوست. آیا چنین نیست؟ فکر کنید و بسنجید. اگر جدایی می بود دیگر بیان لفظ

«بنده» معنی نداشت. وقتی گفت من بنده ام یعنی اتصال دارم با تو بند و پیوند دارم و بتو بسته ام. در حقیقت اگر نگوید بنده و خود را بنده نداند اظهار جدائی و انفصال نموده است.

دنباله بیان قاشق شکر: به ادامه مناجات قاشق شکر گوش بدهیم: آری من بنده تو یعنی وابسته توام ای شکر قدرتمند، من جزئی از تو هستم و درست است که فعلاً برای مصلحتی و انجام مأموریتی قدری دور شده ام ولی این دوری ظاهری پیوند مرا از تو نبریده است بلکه مثل فتری که بکشند و رها کنند به آنجا باز می گردم. وقتی مأموریت من تمام شد و دوباره داخل تو می شوم پس همیشه جزء تو بوده ام و هستم و خواهم بود و رواست که کوس انالحق زنم یعنی منم جزئی از حقیقتم، عین حقیقتم، غیر از حقیقت چیزی نیستم. کیست بتواند ثابت کند جدا هستم و کیست که بتواند انفکاک بین تو و من بدهد و ما را جدا سازد؟ چنین قدرتی در عالم نمی بینم. همان خاصیت ترا ای انبار شکر منم دارم منتها مقدارم بی اندازه کمتر از توست و جزئی بسیار ناچیز از کل هستم که تمام خواص کل در آن هست. اصلاً جدائی ندارم و دور هم نشده ام و این دوری ظاهری بخاطر انجام وظیفه است.

جزء و کل: حال می گویم این یک قاشق شکر که از انبار برداشته شده تمام خاصیتهایی که در اصل شکر هست، در آن هم وجود دارد منتها به اندازه خودش. اگر آن قدرت دارد، روح دارد و شیرینی دارد این هم دارد. اگر در آن عناصر هست در این هم هست. این به مقدار خیلی کم و آن به مقدار لایتناهی. آنچه در آن هست در این هم هست ولی امروز که ظاهراً جدا شده نسبت به آن بینهایت کوچکتر است بنده آنست از آن ظاهراً قدری فاصله گرفته است (فاصله ظاهری والا فاصله ای در بین نیست زیرا هر فاصله ای هم که باشد در داخل خود عالم است و در دل عالم لایتناهی انجام می شود و لذا فاصله معنی ندارد) تا وظیفه ای را انجام دهد ولی در حقیقت جزء اوست.

در ظاهر جدا شده است ولی چون از عالم او خارج نشده جدا هم نیست و این جدائی ظاهری می باشد. بنده اوست یعنی پیوند و وابسته به اوست. وقتی هم که دوباره شکر روی انبار ریخته شد باز خود اوست و جزء اوست. این تشبیهی بود که رابطه خداوند و بندگان او را به خوبی روشن می سازد. این حقیقتی است که مدت هزاران سال است به این روشنی بیان نشده بود و اینک شکافته و ارائه شد. پس بارالها من هم بنده تو هستم و از بندگی تو سر پیچ نیستم و از تو هم جدائی ندارم مرا به راه راست هدایت فرموده ای و از گمراهی نجات بخشیده ای و می خواهم زودتر به تو واصل شوم.

هم خدا و هم بنده: پس هم خدا بود و هم بنده، همه خود اوست. این مطالب بطور کلی حل گردید این است یک وحدت کامل. گویی شکری بود آن را از انبار برداشته و دوباره به انبار ریخته اند که وحدت و اتصال

کامل پیدا کند «انالله و انا اليه راجعون» «از خدا بود و به سوی خدا بازگشت» چه کسی می تواند بگوید واحد نیست؟ مگر جز وحدت چیزی هست؟

خاصیت کل در جزء: گفتیم که یک قاشق شکر عین خاصیت همه انبار را به مقدار کمتر داراست، یک طفل به قدرت خود سنگ یک کیلویی را بلند می کند و تو که بزرگتر هستی سنگ بیست کیلویی را بر می داری و یک نفر ورزیده وزنه صد کیلویی را حرکت می دهد. همه یکی است و یک نیرو است منتها قدرت و مقدار فرق می کند.

تمام خواص آن انبار شکر در این قاشق شکر هم هست و اینکه مردم موضوع را درک نمی کنند و در قبول این حقیقت تردید دارند به خاطر آن است که توقع دارند یک قاشق شکر کار یک انبار از آن را انجام دهد و یک مثقال باروت کار یک انبار باروت را بکند و یک قطره آب کار یک اقیانوس را انجام دهد. این محال است. هر چیزی حدود و اندازه و قدرت نسبی دارد و بایستی به اندازه خود او از وی توقع داشت. پس یک بنده نمی تواند کار خدا را انجام دهد چون به اندازه او نیست ولی از او هم دور نیست و به اندازه حد خویش همان قدرت را دارد. در همان یک قاشق شکر خواص یک انبار شکر و در همان یک مثقال باروت خواص انبار باروت و در یک قطره آب خواص اقیانوس هست. منتها به علت کمی مقدار آن قدرت و نیرو را ندارند. هیچ فرقی با هم ندارند جز از نظر مقدار. دلیلش هم این است که همان یک قاشق شکر یا مثقال باروت یا قطره آب را که به منبع اصلی بریزند جزء آن می شود و باز عیناً همان خواهد شد با همان خواص و با همان قدرت و همان نیرو. پس خوب روشن شد که خدا کیست و ما چیستیم.

قطره و دریا: ممکن است ایراد کنند حالا که خاصیت این قطره در دریا هم هست پس چطور می شود که خدا صفات بشری را داشته باشد. بشر جبار، متکبر، مکار و بی رحم است. خدا هم می شود اینطور باشد؟ می گویم قرآن کریم را باز کنید و ببیند برای خدا تمام این صفات جبار متکبر مکار و غیر اینها را بیان فرموده است. این است دلیل دینی.

روشن بینی و غیب دانی: حال توجه شما را به مطلب دیگری جلب می کنم. می گویم آیا خداوند قادر متعال و صاحب عظیم و لایتناهی عالم بی پایان هستی دارای قدرت روشن بینی و آگاهی بر غیب هست یا نه؟ اگر قائل باشیم که خداوند فاقد این قدرت است و از عالم خود و بندگان خویش اطلاعی ندارد او را استغفرالله خدای عاجزی دانسته ایم. اما اگر قائل باشیم که او بزرگ یزدان متقدر و عالم الغیب و الشهاده می باشد و از تمام امور عالم آگاه است اعتراف کرده ایم که آگاهی و بینش و قدرت روشن بینی آن منبع عظیم عالم هستی بی نهایت و خارج از حد بیان است.

از طرفی چون ثابت شد که افراد بشر و همه موجودات به حکم همان قاشق شکر که از انبار لایتناهی شکر برداشته شده تمام خواص منبع شکر را دارند و دارای همان خواص، همان کیفیت و همان عناصر می باشند لذا بایستی بشر که وابسته و بنده خداوند متعال است دارای حس روشن بینی و اطلاع از غیب تا حدودی که متناسب با حجم و اندازه و میزان کالبد اوست باشد. البته اگر منتظر باشیم که یک بشر به اندازه نیروی عظیم لایتناهی خداوند تبارک و تعالی حس بینایی و روشن بینی داشته باشد فکر عبثی است همانطور که یک قاشق شکر نمی تواند به اندازه یک انبار شکر شهد داشته باشد اما به اندازه خود، همان شیرینی و همان خواص را دارد.

قاشقها از لحاظ ظرفیت با هم متفاوت اند یکی ۵ گرم گنجایش دارد دیگری ۱۰ گرم و دیگری ۵۰ گرم و وقتی آنها را از انبار شکر پر کنیم هر کدام به قدر ظرفیت خود دارای شهد هستند ولی نباید توقع داشت یک قاشق ۵ گرمی به قدر سی گرمی شهد داشته باشد و نباید از یک قاشق پنجاه گرمی انتظار داشت که شهد یک انبار داشته باشد اما در همه آنها چه بزرگ و چه کوچک همان خواص موجود است. پس بشر هم که ذره ناچیزی از قدرت لایزال خداوندی و دارای همان خواص است از حس روشن بینی یزدانی به اندازه ظرفیت خود برخوردار است ولی نباید انتظار داشته باشد که به قدر خدای بزرگ بینش و روشن بینی در او تجلی کند بلکه به قدر ذره بسیار ناچیزی که در مقام مقایسه صدها میلیارد مرتبه از اتم هم کوچکتر است یعنی به اندازه ظرفیت و مکانیسم خود از آن خاصیت داراست.

این نکته را باید دانست که مانند همان قاشقها که ظرفیتشان مختلف بود و هر کدام به قدر ظرفیت از انبار شکر استفاده می کردند بشر هم از این لحاظ متفاوت است و همه یک اندازه از این نیروی روشن بینی برخوردار نیستند. برگزیدگان الهی و مخترعین و مکشفین و روشنفکران هر کدام به اندازه ظرفیتی که خداوند قادر متعال به آنها عطا فرموده از این خاصیت بهره می برند و به بشر سود و بهره می رسانند و این همان مطلبی است که در کتاب مکانیسم آفرینش اشاره کرده، روشن بینی را به عنوان حسن یازدهم ذکر نموده و گفتیم همه افراد بشر کم یا بیش از آن دارا هستند.

منتها برخی قویترند و برخی ضعیف تر بعضی تمرین کرده اند و برخی تمرین نکرده و نمی توانند درست انجام دهند. حیوانات نیز از این حس برخوردارند و به اندازه ظرفیتشان از حس روشن بینی دارند چنانکه مشاهده شده قبل از وقوع زلزله اسبها و سگها و گاوها و بزها و گوسفندان از آغل فرار می کنند. این بود مطلبی درباره حس روشن بینی که در حاشیه شرح بالا بیان گردید.

قادر مطلق یعنی چه؟ و اما دلیل عقلی مطالب پیش گفته آنست که هر چه هست در عالم او انجام می شود و خارج از او نیست به علاوه اگر ما حضرت پروردگار را قادر مطلق توانا می دانیم چه کسی جرأت دارد

بگویند اعمالی که در جهان انجام می شود و ما آنها را (بد) می خوانیم برخلاف قدرت و میل اوست؟ می گویند شتر سواری دولا دولا ندارد. یک چیز را نمی شود گفت هم هست هم نیست. شما نمی توانید بگویند هم خداوند قدرت تام و تمام و بلاشرط و کامل و بی حساب و لایتناهی دارد و هم بگویند فلان عمل بر ضد اراده خدا انجام گردید.

سایه روشن عالم: و اما حقیقت این است که امور عالم همانطور که در بیان شعر دیگر گفته ام و احتیاج به تکرار نیست مانند سایه و روشن یک تابلوی نقاشی است. رنگهای سفید را خوب و رنگهای سیاه را بد و رنگ خاکستری را نیمه خوب دانستن خلاف عقل است. زیرا همه اینها برای زیبایی تابلو لازم است و اگر این سایه و روشن نباشد اصلاً تابلویی بوجود نمی آید بلکه تابلو به رنگ سفید مفهومی ندارد و هیچ نیست هر چند که سفیدی و درخشندگی را همه مظهر پاکی و خوبی می دانند و می گویند دامنم سفید است، بی لکه است سابقه ام درخشان است.

با این حال هیچ کس قبول ندارد که یک تابلو فقط سفید باشد بلکه می گویند تابلو باید حتماً سیاهی و رنگهای دیگر و لکه هم داشته باشد تا نام تابلو به آن اطلاق گردد. البته لکه موزون که همان تصویر است نه لکه نا موزون. عالم هم لکه ناموزون ندارد مطمئن باشید به علاوه سفیدی وقتی جلوه گر می شود که در مقابل آن سیاهی را در نظر گیرند و بدون وجود سیاهی که مفهوم مخالف سفیدی است اصلاً جلوه برای آن نیست. پس رنگ سیاه است که به سفید جلوه می دهد و اگر یک سفید تنها بود جلوه ای نداشت. حال دانستید که وجود سیاهی و همه رنگهای دیگر لازم و ملزوم یکدیگرند.

وجود همه چیز لازم است: بنابراین وجود همه چیز حتی آنها را که خلاف می دانند برای گردش عالم لازم است و این همان قانون زوج (شب و روز، سفیدی و سیاهی، بالا و پایین، زیر و زیر، بزرگ و کوچک، مثبت و منفی) برای گردش عالم لازم است و شرح بیشتر آن خارج از حوصله این مقال است. نباید فراموش کرد که این اسم گزارها قرارداد بشر است و الا در اصل عالم تفاوتی در بین نیست.

سوانح و بلايا: برق هزاران نفر را می کشد. آیا می توان گفت برق جانی است؟ این خاصیت اوست. زلزله و آتشفشان، رعد و سوانح و طوفانها و گردبادها و سایر بلیات ارضی و سماوی هزاران نفر را از بین می برند. این کار را چه کسی انجام می دهد؟ آیا خارج از عالم است یا از نیروهای همین عالم وحدت می باشد؟

آیا اینها خیانت کارند؟ چه کسی جرأت دارد این قدرتها را بد و خیانتکار بخواند جز مردمانی که درست توجه ندارند؟ طوفان نوح عده کثیری را کشت، صاعقه و باد بسیاری شهرها مثل سدوم و کمور را از بین برد و افراد بشر در این سوانح از بین رفتند. چه کسی این طوفان را آورد؟ مگر همه کتب مذهبی ایجاد این

طوفان را به خداوند متعال نسبت نمی دهند؟ آخر این بشر هم جزء اوست. حال دانستید که این حقیقت روشن گردید. در اینجا است که موضوع کار نیک و بد معلوم می شود. همه بشر دیر یا زود حقیقت آنرا خواهند یافت و آگاه خواهند شد.

محبت و عشق یعنی چه؟ می گویند فلان شخص محبت روا داشت و مهربانی کرد و عشق ورزید. این عشق و محبت را از کجا آورد که این طور بی دریغ خرج نمود؟ آیا جز این است که ذره ای از محبت خدائی است که این شخص مبذول داشته؟ آیا می خواهید نمونه ای از محبت الهی را در نظر شما مجسم کند؟ این گلهای زیبا و درخشان و سبزه های لطیف را چه کسی برای منظره من و شما و مخلوقات آن قدر جالب و دوست داشتنی کرده است؟ این میوه های لذیذ را چه کسی برای لذت طعم و ذائقه و ادامه حیات و تأمین عناصر بدن ایجاد نموده؟ این بساط رنگارنگ و زیبا را که هر گوشه از آن مشحون از جهان و مملو از زیبایی است چه کسی خلق نموده؟ آیا جز این است که این امور ذره ای از تظاهرات محبت عظیم اوست؟

مخلوقات نامطلوب: در مقابل این گلها و لاله ها و نمایشهای دل انگیز می پرسیم آن خار و خسها و موجوداتی که بشر نامطلوب می خوانند مانند مار و افعی و عقرب و سایر چیزهایی که بشر از آن ناراحت است آیا خالق آنها بشر است یا آنها را هم خداوند قادر متعال یا بقول طبعیون طبیعت (در اسم مناقشه نیست) خلق فرموده است؟ آیا اینها مخلوق بشرند و آنها مخلوق خدا؟ اگر بگوییم اینها خلق شده به دست بشر هستند امری علیحده است. در این صورت دو نیروی خلاقه قائل شده ایم و اگر بگوییم همه را خداوند تبارک و تعالی خلق کرده می دانیم که یک نیروی واحد است و همه لازم و ملزوم یکدیگر بوده اند و همه درست و صحیح و موزون است و در خلقت هر یک از آنها فایده ها و مصلحت های بسیار موجود بوده است.

بشر به نسبت خود خالق است: ممکن است بگویند اگر بشر صفات خدائی را دارد پس چرا خلق نمی کند؟ چه سؤال مناسبی که فرصت جواب آن اکنون موجود است. می خواهید بدانید چطور جزء خدائید و صفات او را دارید. می گویم شما هم از صنعت خلق کردن بهره مندید منتها آن نکته را که قبلاً گفته شد فراموش نکنید. شما به اندازه خودتان و او به قدر خود. اگر توقع داشته باشید قاشق شکر عین انبار شکر باشد و قطره آب عین دریا، توقع بی جایی است ولی خواص هر دو یکی است و همان شیرینی شکر در قاشق و همان صفات آب در قطره هم هست.

صفت خلاقیت بشر: صفت خلاقیت هم در شما هست به نسبت و اندازه خودتان. البته شما نمی توانید گلها را ایجاد کنید و میوه ها را بیافرینید. اما شما به قدر ظرفیت خودتان مأموریت خلق دارید یعنی دانه گل و

هسته میوه را می‌کارید، زمین مناسب با عقل و خرد خود که بارقه‌ای از خرد خداوند است برای آن پیدا می‌کنید، به موقع آنرا آب می‌دهید، کود مناسب روی آن می‌گذارید، آنرا تربیت می‌کنید، توجه می‌نمائید و در نتیجه میوه را بدست می‌آورید و گل را حاصل می‌کنید. در قدرت خلقت شما همین بس که به وسیله ترکیب، تربیت، فعل و انفعال، انواع پیوند زدن‌ها افزایش و کاهش مواد شیمیائی، اضافه کردن نور، قرار دادن در گلخانه‌ها، تنظیم نور و هوا و سایر اعمال به اجبار موفق شده‌اید که میوه‌های بسیار درشت آیدار بدست آورید.

گلایی به وزن یک کیلو با رنگ درخشنده پر آب، خوشمزه حاصل می‌کنید در حالی که گلایی‌های کوهی و خودرو کوچک و سخت و تیره و بی‌آب است. گل‌های درشت به وجود می‌آورید که به طور خودرو به آن ترتیب نمی‌روید و به وسیله پیوند رنگ گل‌ها را عوض می‌کنید، رنگ‌های تازه و بدیع ایجاد می‌نمائید و گل‌های کم‌پر را پر می‌کنید، چند میوه را با هم پیوند کرده از آن میوه جدید بدست می‌آورید. یک نگاه به گل‌های خودرو که کوچک و بی‌رشد و کم‌پر هستند با گل‌های باغچه و باغبانی این تفاوت را نشان می‌دهد. اگر اسم اینها خلق نیست پس چیست؟ منتها شما به قدر ذره‌ای که هستید و نیروئی که به شما داده شده و یزدان مقتدر دانا و توانا به قدر کل لایتنه‌ای که هست خلق می‌کند. هرگز نسبت را از یاد نبرید.

قدرت بشر هم از قدرت الهی است: در اینجا نبایستی سوء تفاهم شود که محصول طبیعی الهی مثل گلایی میوه‌ای سخت و کوچک است که در کوه و جنگل به عمل می‌آید و محصول زحمت یک انسان میوه درشت و پر آب می‌باشد. حقیقت این است که آن نیروئی که یک باغبان را قادر ساخته محصول عالی تربیت کند که از قدرت الهی است. چه کسی این نیرو را داد. چه کسی این فکر را به او داده که این راه و روش را برگزیند، چه کسی این وسائل و ابزار و کودها را در اختیار او قرار داده که به کمک عقل و فکر خداداد آنها را بکار اندازد و از آن بهره‌برداری نماید تا میوه‌های درشت بوجود آورد.

بشر برای خود ساخته: نکته دیگر این است که این محصول که بشر بوجود آورده برای مصرف خود او مناسب است و به راهنمایی خرد خداداد و سرنوشت آن را برای نیروبخشی خویش بوجود آورده زیرا دارای ویتامین‌ها و قدرت بیشتری نسبت به میوه‌های طبیعی است و لذا با زحمت و فکر آن را تولید کرده تا خود بیشتر از آن استفاده برد. مانند آن است که برنج و گوشت و کدو و گوجه‌فرنگی و سایر موادی که از آن غذا ساخته می‌شود در طبیعت وجود دارد اما بشر برای مصرف خود و به نفع خود به کمک عقل خداداد این مواد را به تناسب نیکوئی به هم ترکیب می‌نماید، غذائی لذیذ می‌سازد که برای او خیلی خوب است ولی همین غذا برای برخی حیوانات مطلوب نیست. و اما حیوانات وحشی که بشر راه استفاده از میوه‌های پرورده خویش را بر آنها بسته و آنها را به داخل شهرها راه نمی‌دهد از همان میوه‌های

صحرائی استفاده می کنند و مواد آنها برای آن حیوان کافی و مطلوب است و این تقسیم بندی مثل هر تناسب دیگر در عالم محفوظ و منظم است.

قدرت باغبان: می گویند ما قدرتی نداریم. اما اگر باغبان یک گل شاداب را چند روز آب ندهد و پرورش نکند آن گل از بین خواهد رفت. پس خودداری او موجب مرگ و تحویل گل شد و همین عمل از جهت عکس هم صحیح است یعنی توجه و آب دادن و پرورش وی موجب حیات گل و جلوه و طراوت او گردید. یعنی اگر این عمل باغبان نباشد وجود و جلوه و طراوت و حیات و شکفتگی بوجود نمی آید پس همه اینها وابسته به عمل باغبان است و عمل او در حکم خلقت است. آیا این درست و صحیح نیست؟ فکر کنید و بگویید اما اگر این قدرت و این فکر و قوه خلاقه این نیرو را خداوند قادر مطلق باجبار در بشر نگذاشته بود اما قادر بکاری نمی بود. پس این نیروی خلاقه را هم بشر خودش برای خود ایجاد نکرده بلکه به اجبار به او داده اند.

تولید پرندگان: در مورد حیوانات هم همینطور است. این بشر است که با ترکیب پرندگان و حیوانات نسلهای جدید از آنها بوجود آورده. بوسیله جفت گیری چند پرنده با هم از نژاد مرغان و خروس مرغهای قویتر بدست می آورد. از نژاد سگ ده ها نوع نژاد زیبا و عجیب تولید می کند، نژاد گاو و گوسفند را روزه روز بهتر و قویتر و پر شیرتر و بارورتر و سودمندتر می سازد و انواع و اقسام این قبیل امور که اگر شرح دهم مفصل می شود.

همینطور در باغ وحشها از پیوند برخی وحوش با یکدیگر توانسته اند حیوانات جدیدی بدست بیاورند مثلاً حیوانی که از شیر و ببر بوجود آمده است. مگر نه این است که همین بشر از وصلت و پیوند اسب و الاغ ماده توانسته حیوان جدیدی به نام قاطر بوجود آورد؟ امروز بشر به علت اختراع ماشین تا حد زیادی از کمک حیوانات برای باربری و شخم و زراعت و سایر خدمات سنگین مستغنی شده لذا از تولید آنها خودداری می کند در حالی که زمانهای سابق که به آنها احتیاج داشت آنها را تولید می کرد. اگر این عمل کمک در خلق نیست پس نامش چیست؟ فکر کنید و بسنجید.

این مطالب را قدما به نام اختیار خوانده اند غافل از آنکه این اختیار را خداوند تبارک و تعالی به جبر به بشر عنایت فرموده که وقتی به نتیجه برسیم می بینیم اجباری است که برای بشر معین شده. این تفکر، این عقل، این نیرو این روشن بینی و تمام این عوامل به جبر به بشر داده شده که آنرا بکار بیاندازد و برای امور دنیوی از آن استفاده برند اما اختیاری در بین نخواهد بود.

صفات الهی در بشر: پس دانستید که همه صفات الهی حتی قدرت خلاقه و آفرینش که مهمترین صفات وابسته به علم و قدرت است در هر بشر نیز به اندازه و تناسب خودش موجود است این امور با سلسله

مراتب در عالم برقرار است و هر کس به نسبت خود مقداری از قدرت را دارد کما اینکه زمین هم که موجود اصلی و مادر ما است از این قدرت برخوردار است و آفتاب بیشتر از او، بهمین لحاظ خلق و مرگ ما در درجه اول وابسته به زمین و عوامل او و در درجه بعد وابسته به آفتاب و نیروی وی است و اگر مدتی آفتاب اشعه خود را کاملاً دریغ دارد زمین با تمام موجودات آن خواهند مرد. پس او هم قدرت خلق و تحول دادن به تناسب خود دارد و همینطور به سلسله مراتب در دنیا برقرار است و مجموع این امور عالم وحدت است و وحدت یک چنین معنی وسیعی دارد نه اینکه آنرا فقط به معنای اتحاد بین گروه هائی از بشر بدانیم چنین معنی برای وحدت خیلی کوچک و ناچیز است.

کوشش بشر نتیجه می دهد: گفتم گل را می کاری یا دانه را در زمین می گذاری، کود می دهی، آبیاری می کنی، قلم می زنی، توجه می نمائی و در این راه تو به قدر قدرت و توانائی خودت خلق می کنی و خدا هم به قدر عظمت و بزرگی لایتناهی خودش می کند. اما اگر تو این کار را نکنی و سهم خود را انجام ندهی جلو این خلقت گرفته می شود. از این چه می فهمیم؟

اول معنی آن است که شما و همه افراد عالم در این خلقت سهمی دارند و بدون سهم نیستند و داشتن سهم دلیل بر این است که جزء خود او هستند زیرا اگر جزء نبودند ناچار می بودیم برای خدا شریک قائل باشیم و این غلط است. به علاوه از این مطلب حتماً معنی کوشش و مقدر را خوب می فهمیم و کوشش هم روشن شد. شما باید کوشش کنید، زمین را آماده سازید، زیر و رو کنید، شخم بزنید، هوا بدهید، کود بدهید و بعد دانه بکارید و به موقع علف های هرز را بچینید (گرفتن علف هرز و تصفیه زمین مثل تصفیه های طبیعت است در مورد سوانح و بلایا) و بعد سایر کارهای مربوط به گیاه از قبیل قلمه زدن، توجه از گل و میوه، دفع آفات، سمپاشی و غیره را انجام دهید تا نبات بروید و آنگاه که میوه داد و ثمر آن رسید آن را بردارید و از آن استفاده کنید. این معنی کوشش است.

و اما تقدیر چیست؟ تقدیر این است که این گل سفید داوودی مقدرش این است که گل سفید داوودی شود. نمی توان آن را عیناً تبدیل به گل چای کرد یا از آن عیناً شمعدانی رویانید و نمی توان آن را به رنگ دیگر در آورد (اگر بوسیله پیوند یا اعمال شیمیائی برخی خصوصیات آن را تغییر دهی آن هم جزء مقدر گل است که بدست تو انجام شده). در هر حال سرنوشت گل را نتوانستی بهم بزنی و ماهیت آن را عوض کنی. اما کوشش کردی، آبش دادی، عمل آوردی، درشت و زیبا شد، قدرت و جلال بیشتری پیدا کرد.

این نتیجه کوشش توانست که با مقدر او توأم شد. مقدر او آن است که گل داوودی باشد و نمی توانید مقدرش را تغییر بدهید. هر کاری که بدانه و تخم آن کنید قدرت تغییر این مقدر را ندارید اما با کوشش

شما و توجه و آب دادن سرنوشت آن تمام می شود و گل می دهد. آن مقدر است و این کوشش موضوع مقدر و کوشش که درباره گیاه مثل زده شد به همه چیز صدق می کند و شامل حال بشر هم می شود. قدرت خلاقه بشر: درباره قدرت خلاقه بشر باز سخن بگویم. این نکته را نگفتم که بشر هم صفت خالقیت دارد منتها باندازه و تناسب خودش. به همین لحاظ است که خالق اشیاء می شود مثلاً صندلی و میز می سازد، آجر می سازد پارچه بوجود می آورد، ماشین درست می کند، اتومبیل و طیاره می سازد، خالق قمر مصنوعی است که به آسمان می رود و گردش می کند خوب متوجه شده؟ این بشر قمر مصنوعی می سازد که مانند قمر طبیعی به آسمان می رود و دور کرات گردش می کند و اعمالی را مانند قمر طبیعی انجام می دهد منتها نسبت را در نظر بگیر.

قدرت خلاقه این به قدر خودش و خلقت خداوند مقتدر به قدر خودش می باشد، نسبت محفوظ است. این قمری می سازد و به آسمان می فرستد به وزن یک یا پنج تن با آلاتی دقیق و یزدان توانا قمری به اندازه ماه ساخته است و هزارها از آن بزرگتر. چون قدرت یزدان بی همتا نسبت به قدرت بشر بیرون از حساب است و این یک قاشق شکر بسی کوچکتر است از انبار لایتناهی شکر، پس بیش از این قدرت خلقت ندارد. اما ببین که با وجود این قدرت کم چه ساخته و چه عملیاتی به جا می آورد، تلویزیون می سازد، رادیو درست می کند، رادار تهیه می نماید، مغز الکترونیکی اختراع نموده است. در اینجا عزیزم باید دانست که این فکر و مغز را خود بشر بخود نداده بلکه عطا شده از طرف یزدان یا طبیعت یا هر نامی است که می گذارند. پس حالا می گویم تمام این اختراعات و اکتشافات به اجبار است نه اختیار.

زندگی و اختراعات: اگر می گویی اختراعات بشر حیات ندارد و اختراعات یزدان زندگی دارند می گویم اگر منظور از زندگی حرکت و انجام وظیفه است اختراعات بشر هم حرکت می کنند و انجام وظیفه می نمایند. تلویزیون وظیفه خود را خوب انجام می دهد و تصویر و صدا را از مسافت دور منعکس می سازد و از او همین توقع هست.

رادیو با یک پیچ کوچک هزاران ایستگاه مختلف را می گیرد و تحویل می دهد و از او همین را می خواهند زیرا وظیفه او جز این نیست. مغز الکترونیک با آلات دقیق در مدت چند دقیقه محاسباتی می کند که مغز یک بشر در مدت چند سال قادر به انجام آن نیست. از اینجا نیز نکته ای استنباط می شود و آن این است که آلات دقیق و عجیبی چون تلویزیون و مغز الکترونیکی و همین لونا ۱۶ که به کره ماه فرستاده شد و خاک آن را برداشت و با حساب دقیق و درست به زمین بازگشت از خود اختیاری نداشته و ندارند بلکه این بشر متفکر است که به آنها قدرت و نیرو به اجبار بخشیده است تا آنها وظیفه محوله را

انجام دهند و بشر فایده و نتیجه برگیرد. آنها به اختیار خود این عمل را انجام نداده اند بلکه کوچکترین اختیاری هم نداشته اند.

آری عزیزم بشر هم چنین است و اعمال و افعال و اختراعات او بخشش و عطیه مقام دیگری است که ما را به این کره مأمور فرموده و حدود کارها و عملیات ما را معین کرده که به اجبار این قبیل اعمال را انجام دهیم و از خود اختیاری نداشته و نخواهیم داشت زیرا مغز و فکر و عقل ما را دیگری به ما داده است و خود برای خویش تهیه نکرده ایم.

همین وضع به سلسله مراتب لایتناهی از هر دو سوی صدق می کند یعنی اگر بشر ماشینی اختراع کرده آن ماشین تابع و مجبور اوست و اگر آن ماشین هم محصولی بدهد آن محصول تابع ماشین است و به همین ترتیب به سلسله مراتب رو به پائین ادامه دارد و به همین نحو رو به بالا تا الی غیر النهایه. بنابراین هر اختراعی در حدود وظیفه ای که برایش معین شده تکلیف خود را انجام می دهد. اختراعات الهی و مخلوقات هم همینطور است.

از گیاه استفاده معینی که باید برسد می رسد ولی نمی تواند راه برود چون وظیفه او همین است. حیوانات و بشر هم همین طورند و جز در حیطه قدرت اعطائی به آنها کاری نمی توانند بکنند. بشر بدون وسائل نمی تواند پرواز کند در حالی که پرنده قدرت این کار را دارد و بدون وسائل نمی تواند دائم در زیر آب زندگی کند و حال آنکه ماهی به آسانی این عمل را انجام می دهد. بنابراین هر مخلوقی برای کاری که ساخته شده قدرت دارد و مخلوقات و مصنوع بشر نیز قدرت خود را در حدودی که برای آن معین شده انجام می دهند به علاوه تفاوت قدرت محدود بشر و قدرت لایتناهی را در نظر بگیر. هر چه این سخن را تکرار کنم باز کم گفته ام.

اختراع به معنی چیست؟ اگر ایراد کنی بشر برای اختراعات خود از عوامل و وسائل این دنیا استفاده می کند مثلاً از الکتریسیته که در عالم موجود است یا حرارت یا انرژی یا اتم موجود در عالم و یا نیروی هدایت سیالات جوی برای رادیو بهره برداری می نماید می گویم اختراعات الهی هم از وسائل دیگری که خود او فراهم ساخته استفاده می کنند. مگر بشر برای زندگی از جو و هوای کره زمین بهره نمی برد. مگر از نباتات و حیوانات تغذیه نمی کند؟ مگر نشو و نما و حیات او در این محیط نیست؟ پس همه یکی شدند و تفاوتی نیست مگر بنزین و آلات و آهن و غیره همگی از عالم خداوند نیست؟

پس بشر هم خالق است: اینکه اختراعات بشر از محیط موجوده الهی بهره می برد، مهم نیست، زیرا گفتیم خود بشر هم متعلق به این محیط و جزء این محیط است و همه آنها یکی است زیرا محیط وحدت

می باشد. پس دیدید که این بشر هم خالق شد هم بنده شده هم کوس انا الحق زد و هیچکدام خلاف نیست بلکه همه این وظایف واحد است. تفکر کنید که وحدت چقدر قوی و روشن و منطقی است.

حس سازندگی در بشر: بشر هنگامی که پا به دنیا می گذارد از همان اوان زندگی شور و شوق در او پیدا می شود. می خواهد کارهائی بکند، از همان اوان طفولیت سازندگی او شروع می شود. این خاصیت با ساختن آدمک از برف، از تخته، از کاغذ شروع می گردد و ادامه می یابد تا به هنر، صنعت، نقاشی، مجسمه سازی، اکتشاف و اختراع می رسد. این نشان آن است که این جنس از همان قماش اصلی خلقت است که خاصیت خلقت و ابداع هم در وجود او هست، از آن آتش عظیم جرقه ای دارد و می خواهد اعمالی انجام دهد. این خاصیت روز به روز از او بیشتر تراوش می کند.

انرژی ماشین و موشک: اگر این خاصیت را ندارد پس چطور خلق می کند و چطور می تواند قدرت و انرژی و روح به ماشین خود بدهد؟ روح همان نیرو است و شما آن را هر چه تصور کنید باز خارج از انرژی و روح نمی شود. اگر حرارت است. الکتریسیته است، عمل اتم است، سوخت بنزین است، قدرت آبشار است، قدرت باد است بالاخره انرژی است و گفتیم که روح جامع قدرتها و انرژیهای عالم است پس ماشین هم روح دارد. همین قمر مصنوعی که می سازد روح و انرژی دارد. اگر نداشته باشد نمی تواند حرکت کند. همین که بشر به دنیا می آید به فعالیت مشغول شده و شروع بکار می کند و این دلیل بر آن است که از وجود او قدرت تراوش کرده و او جزئی از نیروی وحدت عالم است.

توجه به یک ساعت: مثلاً همین ساعت که اختراع کوچکی به نظر ما جلوه گر می شود محصول بدیعی از خلاقیت بشر است. چون به آن عادت کرده ایم اهمیت آن را در نمی یابیم. در یک فضای محدود به وسیله تعدادی پیچ و دنده و چرخ و مهره و عقربه حرکتی منظم و دقیق پدید می آید به قدری مرتب که در ۲۴ ساعت به قدر یک ثانیه تخلف ندارد (در ساعتهای دقیق که مظهر ساعت صحیح است).

چه چیزی این قدرت را به ساعت می دهد؟ تشکیلات دقیق و منظم و درستی که برای آن تعبیه شده است به کمک نیروی فنر که از قدرتهای عالم گرفته شده. چه کسی این قدرت را به ساعت داده است؟ می گوئید با قدرت فکر بشر بوجود آمده. می گوئیم منبع فکر بشر کجاست؟ مگر جز این نیست که جزئی کوچک از منبع فکر و انرژی فکری عالمی و خدائی است؟ پس منبع در عالم و قدرت در عالم و سرچشمه قدرت در عالم است و این بشر هم بخش ناچیزی از آن را دارد که با آن خلق می کند. همین ساعت کوچک حرکت دارد، قدرت دارد، راه می رود، و در یک محدوده ای که به اجبار برای آن معین شده به اجبار در تکاپو است. آن هم چه فعالیتی مانند فعالیتی که کرات در گردش و حرکت خود دارند.

گردش ساعت در محور: حال ما درس دیگری از این مطلب می گیریم. اگر این ساعت در حدود خودش دارای فکر و مغزی به قدر وسعت مغز بشر باشد اینطور فکر می کند که محدود است زیرا در این محدوده که میان قاب و صفحه شیشه ای محبوس است درگیر شده و خیال می کند عالم همین است و هر چه هست همین عالمی است که در محدوده گردش خود می بیند.

فرض کنیم این ساعت فکرش را وسعت داد و قوی کرد که جیب شما را که میان آن قرار دارد شناخت. آنوقت می فهمد که عالم محدود به آنچه فکر می کرد نیست و وسیع تر از آنست. اگر باز هم فکر خود را وسعت دهد و بشکافد و با زحمت و مرارت دنبال کند خواهد دانست اطاقی هم وجود دارد که خودش و صاحبش که شما باشید در آن قرار دارید.

اگر باز هم فکرش را با تمرین و ورزش و تکاپوی دانش بشکافد و وسیع کند می داند که این اطاق هم محدود نیست و جزء عمارتی است و همینطور پله پله فکرش ترقی می کند تا می فهمد عمارت جزء یک شهر و شهر جزء یک کشور و کشور جزئی یک قاره و قاره جزء زمین و زمین جزء منظومه و منظومه جزء کهکشان و کهکشان جزء عالم و همینطور به سلسله مراتب الی غیر النهایه ادامه دارد.

پی بردن به حقیقت: به این طریق در اثر کوشش و پی گیری و دنبال کردن دانش حدود فکر وسعت یافت و دانست که عالم محدود به آن محیط کوچک او نیست و روز به روز فکر وی نسبت بوجود عالم توسعه پیدا کرد و قوی شد تا بالاخره شناخت همان عالمی که محدود تصور می کرد یک عالم لایتناهی بی حدود است.

مثالی از سرنوشت بشر: این در واقع سرنوشت بشر است. روزی بشر عالم را (مثل همان ساعت) محدود به زمین خود می دید و افلاک را چراغها یا میخهای نقره ای میخکوب شده در دوایری که به دور زمین می گردند می پنداشت. در اثر توسعه دانش و دنبال کردن و پیگیری و تجربه و خلق و تکمیل آلات توانست عظمت عالم را، تا حدی که امروز می شناسد، درک کند و حالا تازه ابتدای کار است و وقتی رسیده که فهمیده عالم لایتناهی است و حد ندارد.

اینکه هنوز هم برخی افراد بشر هستند (حتی از بین افرادی که خود را دانشمند و فهیم می نامند) که عقیده دارند عالم محدود است، فکر آنها درست مانند فکر محدود آن ساعت است که در چهار دیواری قاب خود محبوس هستند. هر فکری که بشر درباره محدودیت کند در اثر محدودیت محیط خود اوست و اشتباه است. اگر فکر خود را وسعت دهد خواهد فهمید که اصل نامحدودی است. این همه اختراعات و اکتشافات و پدیده هائی که در بالا گفته شد همه از تراوش فکری بشر است و روح بشر از امر یزدان و امر یزدان

خود اوست. پس دیدید که همه یک پیکر و یک واحدند. بدین ترتیب وحدت در عالم تجلی می کند و همه به هم اتصال دارند و جدایی در بین نیست.

جامع عالم لایتناهی: گفتیم بشر خالق است و هم مخلوق. همه چیز در اوست. اگر من و تو قدرت داریم پس یزدان هم دارد. اگر من فکر و عقل دارم پس او هم دارد و اگر او دارد پس منم دارم. من به قدر خود و او به قدر خود. البته شکل و جسم مثل بشر ندارد و بری از جسم و شکل است. شاید هم شکل داشته باشد که از قدرت و فهم بشر خارج است.

می دانید چرا؟ برای اینکه بشر یک جزء بسیار ناچیز است و او نمی تواند بشکل یک جزء باشد همانطور که در بدن شما گلبولها و سلولها و یاخته های مختلف الشکل وجود دارد که شما شکل هیچ کدام نیستید و جامع هم هستید. خدا هم جامع تمام مخلوقات، تمام اشیاء تمام کرات، تمام سحابیها و تمام عالم خلقت است. پس حماقت است که او را به شکل یکی از اجزاء بسیار کوچک خود که بشر نام دارد بپنداریم. بلکه او جامع جمیع عالم لایتناهی است.

اصل فهم و دانش: حال می گویم وقتی عقل و خرد و دانش به میان آمد و چیزی از روی فهم مورد قبول واقع گردید مطلب تمام شده و دیگر عقل و فکر بسوی عقب رجعت نمی کند. راهی است طی شده و مطلبی درک شده و تمام شده و پرونده ای است بسته شده، دیگر توجه به عقب و توجه به سخنانی که خلاف عقل و منطق گفته می شود معنی ندارد و مخالف عقل سلیم است از این رو می گویم که محال است عقل و خرد و دانش در مقابل سخن هر خار و خس تسلیم گردد. این صحبت زور و اجبار نیست. گفتگوی منطق است و دو دو تا چهار تا یعنی صحبت عقل است و فهم و خرد.

عقیده استوار من: بنابر این فکر وحدت یزدان از سر من بدر نخواهد رفت و عقیده ام را فاش می گویم هر چند که تمام عالم عسس شوند و از روی جهل این سخن را تخطئه کنند. مگر می شود صحبت توحید و وحدت را از سر بدر نمود!

رجعت به چه معنی است: اینکه شما هم گفتگوی رجعت می کنید و عقیده به الیه راجعون دارید و می دانید که بسوی او بر می گردید همین حقیقت است که من تجزیه و تحلیل نموده باز کرده و شکافته ام و به شما ارائه دادم و می گویم ای مرغ اسیر بوالهوس که بر یک رأی ثابت نبوده ای و این همه تزلزل داشته ای و آثار شک و تردید و تزلزلت در خروارها کتاب که نوشته ای آشکار است، حقیقت را بشنو و بپذیر و از بوالهوسی آسوده شو و از قفس خود را آزاد کن و به عالم لایتناهی بپیوند و بدان که کوچک نیستی. چه خوش است در اینجا از حضرت امیر علیه السلام پیروی کرده بگویم: «اتزعم انک جرم صغیر و فیک

انطوی العالم الاکبر» «آیا می‌پنداری همین جسم کوچک هستی: در حالی که عالم اکبر یعنی جهان لایتناهی در تو است.»

ای بشر تو کوچک نیستی: پس بدان که تو کوچک و ناچیز نیستی بلکه جزء عالم لایتناهی و پیوست به آنی. پس زنده و جاودانی و مرگ معنی ندارد و اگر تحولی پیدا کنی، که آن را مرگ نام می‌گذاری، روح تو و قالب مثالی با پریسیری یا ضمیر باطن تو به عمرت ادامه می‌دهند و عناصر تشکیل دهنده بدنت که جزو عالم است فوراً مشغول به ساختن اجسام دیگر می‌شوند و انجام مأموریت تو تا ابد ادامه دارد و هرگز مرگ و نیستی را بر آن راه نیست.

کلام پایان: پس بنگر که حشمت از روی محبت، صداقت، تسلیم و صفا، در موقعی که چون قاشق شکر او را روی انبار می‌ریزند و به اصل کل می‌پیوندد چقدر شادمان و مسرور است زیرا می‌داند که از این قفس تن که در مدت معینی برای انجام مأموریت خاصی محبوس بوده آزاد شده و در عالم لایتناهی به پرواز در می‌آید. این بود معنای وحدتی که ما می‌گوییم.

آشنایی به علوم ماوراء

آنانکه بصیر و با صفا گردیدند ورزنده به علم ماوراء گردیدند
آگاه شده ز قهر و زشت و زیبا رخشنده از انوار خدا گردیدند

حواس انسان: هر چند افرادی که جز به مادیات و علوم مادی آشنا نیستند شاید نتوانند این حقیقت را باور بدارند لیکن مسلم است که در بشر حواسی وجود دارد که بغیر از حواس ظاهری است و این حواس جزء حواس ۲۱ گانه ایست که در کتاب مکانیسم آفرینش مختصری درباره آن شرح داده ام.

یکی از حواس مزبور حس الهام و روشن بینی است که مظاهر آن در زندگی اکثر اشخاص اتفاق مشاهده شده است. خود شما ممکنست در زندگی حوادثی از آنرا دیده یا از خویشان و نزدیکان و دوستان خود شنیده باشید. بارها اتفاق افتاده است پدر یا مادری در اثر نگرانی و به اصطلاح «دل شوره» قبلاً از حادثه ای که برای فرزندشان در نقطه ای دور اتفاق افتاده مطلع گردیده اند. بارها دوستی مرگ یک دوست را که در اثر سانحه یا جنایتی پیش آمده از فاصله دور دیده یا احساس نموده است. رؤیاهای دیده شده در عالم خواب نیز قسمتی از تجلیات این حالات است.

بسیار اتفاق می افتد: در جراید خبری و مجلات و برخی کتابهای روحی جهان نظیر این چنین وقایع بسیار نقل شده است. اشخاصی که در خواب قبلاً واقعه ای را دیده و بعد عین آن بر ایشان اتفاق افتاده یا به وسیله الهام و روشن بینی وقایع را احساس نموده اند به علت شوق و شگفتی که از این حادثه به آنها دست داده آن را دهان به دهان نقل می کنند که گاهی دامنه آن به جراید و خبرگزاریها می رسد.

علوم روحی: خوشبختانه امروز علوم هیپنوتیسم و مانیتیسیم و رابطه با در گذشتگان و علم الروح تجربی و نیروی انتقال فکر یا تلپاتی و امثال این قبیل علوم در مغرب زمین بسیار متداول گردیده و درباره آن کتابهای بسیار نوشته و مجلات متعدد انتشار می دهند و صدها هزار نفر جداً در این علوم وارد شده و برخی از رشته های آن یعنی هیپنوتیسم و مانیتیسیم را تا حدی در علم طب داخل کرده و از آن برای معالجه و بیهوشی استفاده می کنند و به قدری شایع گردیده که هر فرد با سوادى که با مطبوعات آشنا است کم و بیش از آن آگاه است. این مطلب دلیل آشکاری است نسبت به موضوعی که مورد بحث ما است.

تمرین و تقویت حواس: نکته مهمی که باید متوجه بود این است که حواس انسان به توجه به سرشت و سرنوشت در اثر تمرین و توجه تقویت می گردد و کسانی که این رشته از حواسشان از بدو تولد قوی است یعنی استعداد طبیعی برای این کار دارند چون متوجه آن نیستند و موقعیت بکار بردن حواس برای آنها پیش نیامده و مصرفی برای آن تصور نمی کنند قدرتشان همچنان در بوته اجمال مانده است در حالی که

وجود این حواس به قدری در زندگی سودهای خاص خود دارد که اگر بر طبق روش صحیحی در مدارس از همان اوان کودکی اطفال را متوجه وجود این حواس و سود آن سازند و تعلیماتی برای تمرین و تقویت آن مقرر دارند و آنها که صاحب استعداد در فن هستند در این رشته قوی شوند آن وقت دنیا متوجه خواهد شد که از این نیروئی که یزدان توانا در بشر آفریده و بالقوه در او موجود است و از آن بهره کافی حاصل نگردیده چه منافی بدست خواهد آمد.

ماوراءالطبیعه نداریم: در هر حال علمی که خارج از دایره پنج حس ظاهری و معموله بشر می باشد و افراد بشر با آن آشنا نیستند، به علوم ماوراءالطبیعه نامیده شده اند در صورتی که این لفظ غلط است و ماورائی وجود ندارد زیرا آنچه در عالم وجود هست طبیعت است منتها قسمتی از طبیعت از ما می توانیم ببینیم. حتی در مورد دیدنیها هم قدرت ما حدود دارد چنانکه اجسام بی نهایت ریز به چشم ما نمی آید تا اینکه میکروسکوپ اختراع شد و میکروها را دیدند ولی هنوز ویروس دیده نشده بود بعداً با میکروسکوپ الکترونیکی ویروس هم دیده شد ولی هنوز اتم را با این میکروسکوپ هم ندیده اند. همینطور در مورد اجسام بی نهایت بزرگ مثل کرات به وسیله اختراع تلسکوپ که از گالیله شروع شد کم کم توانستند کرات دیگر را ببینند و اختراع تلسکوپ روز به روز پیشرفت کرد. دیدنیهای بسیار هست که هنوز به آن دسترسی ندارند و رادیو تلسکوپ که بوسیله امواج رادیوئی ما را از وجود عوالم دورتر آگاه می سازد گواه این مطلب است.

جسم هم از چشم پنهان می شود: می گویم اشیائی در عالم هست که به علت لطافت و ظرافت فوق العاده، چشمان ما با وضع عادی قادر به دیدن آنها نیست مانند هوا که چشم ذرات آنرا نمی بیند. اما همین هوا وقتی آن را به صورت مایع در می آورند قابل رؤیت است. حقیقت دیگری را که روشن کننده این مطلب است به عنوان مثال ذکر می کنم. حتی اشیاء بزرگ را از مسافت دور با آنکه زمین هم مسطح باشد با چشم ظاهری نمی توان دید هر چند که مادی است. یک مجسمه بزرگ مثل مجسمه رامسس دوم در مصر در بیابان مسطح وسیعی قرار دارد که وقتی در مقابل آن بایستیم عظمت آن طوری است که گردن انسان برای دیدن آن به عقب خم می شود. حال از این مجسمه دور می شویم و کم کم به عقب می رویم. می بینیم که مجسمه رفته رفته در نظر ما کوچک و کوچک تر شد. هر چه از آن دورتر شویم کوچکتر می شود و ریزتر می گردد تا اینکه پس از مدتی که کاملاً از آن دور شدیم به کلی از چشم ناپدید می شود.

مثل موجودات لطیف: عمل کوچک شدن این مجسمه مربوط به خود مجسمه نیست و حجم مجسمه کم نگردیده بلکه این چشم ما است که به علت دور شدن آن را کوچک دیده است. این کوچک شدن تدریجی در واقع مثل لطیف شدن ذرات است که اگر به مقدار معینی ثقیل و متراکم باشند به چشم ما می آیند و هر

چه لطیفتر و ریزتر شود کم کم در دیدگان ما کوچکتر و کوچکتر به نظر می رسد تا جائی که به کلی محو می گردد. از لحاظ قوه دید ما هر دو مورد شبیه به هم است و البته این محدودیت مصلحتی دید ما است که اشیاء را چنین می بیند نه اینکه خود اشیاء خارج از طبیعت باشند.

ماوراءالطبیعه نیست: اینجا است که روشن می گردد همه چیز جزء طبیعت است و ماوراءالطبیعه در بین نیست و اینکه بشر ماوراءالطبیعه قائل است در اثر محدودیت قوه دید و فهم و درک او است. در مورد مثالی که بیان گردید آیا آن مجسمه که کم کم از نظر ما محو گردید از صورت مادی به صورت معنوی در آمد که از چشم غایب گردید؟ خیر، مجسمه مادی بود و مادی هم هست و خواهد بود ولی این چشم ما بود که به علت ضعف در اثر دور شدن قدرت ادامه دید آن را از دست داد. آیا این مجسمه نابود شده یا هست؟ می دانیم که مجسمه یا همان قطر و حجم موجود است ولی دید چشم ما رسا نیست که آن را ببیند. پس ذرات کوچک هم با همان قطر خود در همین جو اطراف ما وجود دارد که چشم ما قادر به دیدن آنها نیستند نه اینکه وجود ندارند. پس بطور قطع منکر اینگونه امور نباید بود. در مورد اجسام لطیف هم وضع همینطور است و ندیدن آنها به خاطر این نیست که معنوی یا در ملک یا قلمرو و ماوراءالطبیعه هستند بلکه این محدودیت چشم ما است که نمی تواند آنها را ببیند و لذا نام ماوراءالطبیعه به آنها داده است.

درجات دارد: حال می گویم قدرت دید اشخاص نسبت به همین مطلب با هم تفاوت دارد مثل اینکه همه قوای مختلف مردمان در همه چیز دارای درجات و تفاوتهایی است. مثلاً در آن موقعی که در اثر دور شدن از مجسمه چشم یکنفر، دیگر قدرت دید مجسمه را ندارد و به کلی از نظرش محو گردیده است شخص دیگری هست که آن مجسمه را بطور واضح و قابل تشخیص می بیند و فرد دیگر آن را بزرگتر و کس دیگر کوچکتر می نگرد و به همین نحو به درجات هر کسی نوعی مشاهده می کند.

این مطلب در همه امور صادق است و اینکه می گوئیم حس روشن بینی در برخی کسان قویتر است و بهتر می توانند به امور ظاهراً مخفی آگاهی یابند به همین دلیل است. چنین اشخاص که استعداد قوی دارند با تمرین بسیار قویتر می شوند و کسانی که به طور طبیعی و فطری در این قسمت ضعیفند در اثر تمرین با همان نسبت نیرومندتر خواهند گردید.

غایب و مخفی یعنی چه: در بالا گفته شد که شخص مستعد چیزی را که ظاهراً مخفی است می بیند. این در واقع همان غایب است که می گویند برخی اشخاص قدرت دید غیب و غایب را دارند یعنی اگر کسی مدعی گردد که غایب را می بیند منظورش یک چنین مخفی ظاهری است نه اینکه چیزی را که وجود ندارد دیده است.

مدعیان و منکران: عده ای افراد در مسافت خیلی دور از آن مجسمه بزرگ ایستاده اند. چند نفر از آنها به علت دوری چشمشان یارائی دیدن مجسمه را ندارد و چند نفری هم که چشمشان قویتر است آن مجسمه را به اندازه های کم و بیش ملاحظه می کنند. و اما آن کسان که مجسمه را می بینند به آن ایمان دارند لیکن آنهایی که چشمشان قدرت دیدن آن را ندارد می گویند دروغ است و چنین چیزی وجود ندارد. هر چند که آن مشاهده کنندگان اصرار کنند برخی از آنها باور ندارند.

تمرین و مجهز کردن چشم: تنها راه برای اینکه منکران باور نمایند این است که چشم خود را مجهز کنند با تمرینهای مناسب انجام دهند تا خودشان هم تا حدودی به آن کسان که قوی هستند و می بینند نزدیک شوند ولی باید دانست که این عمل مشکل است زیرا مکانیسم و قوای اشخاص با یکدیگر تفاوت دارد. این است علت انکار. آن کسی که نمی بیند تقصیری هم ندارد، دلش می خواهد حرف کسی را که مدعی دیدن است باور کند و میل دارد تمرین نماید ولی چون تمرین مشکل است و شاید بزودی موفق نشود. این انکار تا مدتی باقی می ماند.

تمرین مغناطیسی: یکی از تمرینها برای مجهز شدن، همانا خواب مصنوعی است که این عمل را انجام می دهد. وقتی کسی به خواب مصنوعی می رود چون در اثر خواب روشن بینی و وجدان باطنی او در مسیرهای معینی اضافه می شود حکم همان مجهز شدن چشم را دارد و مخلوقاتی را که در حالت عادی نمی دید اکنون به چشم او می آید و آسانترین راه آن همین است. مجهز کردن قوا و چشم خود شخص هم همین حال را دارد و در اثر تمرین و مداومت و توجه و استقامت و پیگیری می توان تا حدودی به این قسمت آشنا گردید.

نصحیت و اندرز: در طی این کتاب روشن گردید برای قوای روشن بینی اشخاص درجاتی وجود دارد که آن را معین کردم. پس فرزندان عزیز اینها حقیقتی است که به طور روشن و واضح بیان شده و منکر حقیقت نمی توان گردید. آیا اگر کسی چیزی را دید و من و شما و عده ای آن را ندیدیم، دلیل بر آنست که آن شیئی وجود ندارد؟ خیر، وجود دارد ولی عده ای به علت نداشتن وسائل و قوا و تمرینات کافی آن را ندیده اند و عده ای هم هستند که قوه دیدن و درک آنرا ندارند.

ماوراء حواس ظاهری ما: بنابراین در ماوراء این دیدنیها و شنیدنیهای عالم چیزهایی هست که بشر هنوز ندیده و نمی داند. اگر ماوراء الطبیعه را به معنی اینگونه (ماوراء) یعنی ماوراء معلومات و مشاهدات فعلی بشر بنگریم درست است، ولی اگر آن را به معنی چیزی در پشت طبیعت و خارج از آن معنی نمائیم غلط است زیرا هر چه هست در زیر و رو و پشت و بالا و غیره (این لغات نسبی و وابسته به موقعیت مشاهده کننده است و حقیقت ندارد) همه آنها طبیعت است و چیزی از آن خارج نمی باشد.

بعد و بی بعدی یعنی چه، یکرنگی در همه جا: مغز بشر که در محفظه ای معین و محدود قرار دارد ذره بسیار بسیار ناچیزی از قدرت عالم است که اگر در مقام حساب و مقایسه با عالم لایتناهی بدان بنگریم شاید بتوان گفت آن ذره که در حساب ناید همان است. اما چگونه می شود که این مغز با تمام کوچکی ظاهری خود می تواند پی به عظمت و وسعت عالم لایتناهی ببرید؟ علت همان وحدت است که در عالم نقشه واحد، طرح واحد، نمونه واحد و قدرت واحد وجود دارد و وقتی که بشر با همین قوه فکری خود به نمونه این طرح و نیرو پی برد در حکم آنست که به همه آن پی برده است.

مثال برق: برای مثال برق را ذکر می کنم. ما می بینیم که در اثر پیدایش عواملی در جو فعل و انفعالاتی بوجود می آید و برق در آسمان تجلی می کند. اولاً این نکته بر ما روشن است که این برق از هیچ بوجود نیامده بلکه جو پر از آن به مقدار معین وجود دارد منتها عوامل و وسایلی نبود که به نظر انسان برسد و وقتی عوامل پیدا شد انسان توانست آن برق را مشاهده کند. به علاوه می دانیم که برق منحصر به همین محلی که اکنون هستیم نیست. بلکه اگر فی المثل به هلند هم سفر کنیم یا به استرالیا و زلاند نو برویم یا به ژاپن رحل اقامت افکنیم، باز هم همین برق زدن را می بینیم و بر ما مسلم می شود که تفاوت در برق نبود و همه جا از آن وجود داشت و این ما بودیم که نمی توانستیم بدون فراهم شدن عوامل و وسایل آن را بنگریم.

بعد در بین نیست: پس اگر درست بیندیشیم می بینیم این برق بعدی ندارد و مسافتی برای آن نیست چنان که در ایران در اروپا، در آمریکا و در هر کجای کره زمین برق همان برق بود و جزئی تفاوتی نداشت و این ما بودیم که به علت محدودیت جسم احتیاج به مسافرت یعنی طی بعد و مسافت داشتیم و خود برق بعدی ندارد و همانست که هست و هیچ گونه تفاوتی در آن نیست و در هر کجا که موجبات فراهم گردد برق خود را ظاهر و مرئی می سازد. برقی که در قاره استرالیا می زند با برقی که در قاره آسیا تجلی می کند هر دو یکی است و هیچ بعد و مسافتی برای آن مطرح نیست.

کمک تفکر: تا آنجا که مشاهدات و وسائل بشر امکان به او می دهد خواهد دید که در این برق تفاوتی نبوده و نیست و نخواهد بود و اینها تغییر ناپذیرند. معنی واقعی «لن تجد لسنه الله تحویلاً یا تبدیلاً» در سنتهای الهی تغییر و تحویلی نیست همین است. حال فرض کنید بشر وسائل بدست آورد و مثل اقدامات اخیر فضائی به ماوراء جو سفر نمود و به کرات دیگر رفت. خواهد دید که همین برق در همه جای عالم لایتناهی هست منتها هر جا بر حسب مقتضیات عوامل به صورت و شکلی خاص است. اگر بر حسب مقتضیات تفاوت عامل و عناصر جزئی تفاوتی در آن مشاهده شد دلیل نفی اصل موضوع نیست. اما اینکه قوای بشر محدود است و قوه متفکره او نیز حدودی دارد می تواند دنباله رشته فکر را بگیرد و آن را یک

خط نامحدودی تصور کند که به دنبال آن برود، پیش بتازد جلو رود و حرکت کند و همچنان این حرکت را ادامه دهد، باز هم خواهد دید که آنچه دیده همان است یعنی نمونه هائی که درک کرده همانها به مقدار بینهایت در عالم وجود دارد و می فهمد که از نمونه این مشتی که دیده خروارها را هم می تواند ببیند و تفاوتی در اصل در بین نیست.

نسبت فهم عالم لایتناهی: به این ترتیب است که عالم لایتناهی درک می گردد یعنی وقتی فهمیدیم حقایق در همه جا همانطور که درک کرده ایم وجود دارد و به هر کجا برویم به قول ضرب المثل آسمان همین رنگ است این نکته بر ما روشن می گردد که بعد و مسافتی در بین نیست زیرا عالم لایتناهی و همه جای آن پر از قوائی است که ما با فکر محدود خود آنرا شناختیم. برق را به عنوان مثال گفتیم.

همه چیز را می توان اینطور شناخت و دید. حیات، روح، قدرت، نیرو، نور و هر چه هست عالم از آن مالا مال است و هیچ حدود و ثغوری برای قلمرو و تسلط آنها نیست و به هر اندازه که قدرت فهم و دید و مشاهده ما اضافه شود از همان نمونه ها متنها به مقدار بیشتر دیده می شود. به همین جهت است که عناصر کرات به هم شبیه است و سنگهائی که از کره ماه آورده اند دارای همان عناصر زمینی است متنها با ترکیب متفاوت.

خداشناسی و خدایینی: حال که همه قوا و نیروها و نورهای عالم اینطور است و همه جا از آن گسترده شده و پر و مملو است و خلاقی موجود نیست پس مسئله بعد از بین می رود و می فهمیم که بعد در اثر محدودیت قوای بشری است که برای فهم و مشاهده ناچار به طی مسافت و سفر و تکمیل آلات و روش مشاهداتی است.

عالم یک است و وحدت است و همه جای آن در حکم همه جای دیگر می باشد. اینجاست که خداشناسی بلکه خدایینی حاصل می گردد زیرا اگر یزدان و نیروی لایزال آنرا در یک گوشه از همین زمین در قلمرو مشاهدات خود دیدیم، اگر قدرت او را در تجلی مخلوقات مشاهده کردیم بسی روشن و واضح است که مثل همان برق، همان نور که نمونه آنرا دیده بودیم در حکم آنست که همه آنرا دیده ایم. پس بشر محدود ظاهراً کوچک با مغز محدود خویش می تواند یزدان را با تمام عظمت و قدرت بنگرد و بشناسد. این است درسی از خداشناسی.

روزنامه اطلاعات پنجشنبه ۷ آبانماه ۱۳۴۹ شماره ۱۳۳۳۲

۷۰ عنصر شیمیائی در خاک ماه

مسکو خبرگزاری فرانسه «الکساندر وینو گرادف» معاون آکادمی علوم شوروی در یک مصاحبه مطبوعاتی درباره نتیجه آزمایش سنگریزه ها و خاکی که سفینه خودکار «لونا ۱۶» از کره ماه به زمین آورده است

توضیحاتی داد و گفت که ایستگاه خودکار جمعاً یک صدم گرم از نمونه سنگ ریزه و خاک کره ماه را همراه آورده بود که از جنبه های علمی در آزمایشگاههای شوروی مورد بررسی دانشمندان قرار گرفته است. رنگ سنگ ریزه های ماه خاکستری است ولی بر اثر کمی یا زیادی نور تغییر رنگ می دهد. وی گفت در نتیجه بررسی خاک کره ماه وجود هفتاد عنصر شیمیائی در نمونه های خاک و سنگهای ماه ثابت شده است.

چگونگی وحدت عناصر، مثالی از اغذیه: برای روشن شدن مطالبی که در بالا بیان گردید ناچارم مثالی از اغذیه که به ذهن نزدیکتر است بیان دارم و امید آن هست که خوانندگان گرامی آن را به خوبی دریابند. یک آشپز انواع آشها را می پزد از قبیل آش شله قلمکار، آش سبزی، آش ماش، آش عدس، آش کلم و غیره یا اینکه انواع خورشها را تهیه می کند از قبیل خورش آلو، خورش سیب زمینی، خورش سیب درختی، خورش بانجان و غیره. در ظاهر این آشها با یکدیگر تفاوت دارند و این خورشها هر کدام نوعی هستند زیرا دارای خواص گوناگون می باشند. یکی از آنها مثل خورش اسفناج به قول قدیمی ها سرد است و خورش فسنجان به قول آنها گرم است و به عقیده اطباء امروزی کالری و حرارت کمتر یا بیشتر دارد.

اما وقتی خوب به موضوع دقت کنیم و آن را بررسی و موشکافی نمائیم خواهیم دید که همه از حیث اصالت یکی است و کلیه آنها از عناصر مختلفه به حد معین که در سبزیها و میوه های تشکیل دهنده آن غذا موجود است تشکیل شده است منتها در بعضی از آنها برخی عناصر بیشتر و برخی کمتر است و همین تفاوت ترکیب مواد که عناصر را به مقادیر مختلف افزایش و کاهش داده خواص غذا را هم تغییر داده است و الا در اصل آنها تفاوتی نیست و اینطور نباید فکر کرد که آشپزی موادی بی سابقه از خود ایجاد کرده باشد.

شباهت با علم: این مطلب در عالم مشاهده می شود مثلاً جوانه های مختلف کرات از همان مواد و عناصر معین تشکیل شده اند منتها در برخی از آنها برخی عناصر بیشتر است و در بعضی از آنها عناصر دیگر فزونی دارد مثلاً اگر در جو زمین اکسیژن، اسید کربنیک و ازت تفوق دارد و تئون و هلیوم به مقدار خیلی کمی هست در جو یک کره دیگر اکسیژن کمتر می باشد و مثلاً هلیوم خیلی زیاد است.

به همین دلیل است که این بشر نمی تواند در جو آن کرات تنفس کند زیرا ترکیب مواد عناصر آن کرات مطابق و متناسب با ترکیب مواد و عناصر در بدن بشر نیست. یعنی مواد تشکیل دهنده کرات از نظر ترکیب عناصر تفاوت دارد اما از همه عناصر در همه کرات هست. مثلاً دلیل اینکه در کره زمین عناصری که خاک و سنگ را به این صورت تشکیل می دهند بیشتر است، این است که خاک در اینجا فراوان است. در یک کره ممکنست عناصر طلا و یا سرب تفوق داشته باشد لذا وضع آنجا را به صورت متفاوتی در می آورد و

مخلوقات آنجا هم ظاهراً با هم اختلاف دارند در حالی که بدن و مادیت همه آنها از همان عناصر تشکیل شده است.

تفاوت خاصیت: در اثر تفاوت عناصر خواص هم فرق می کند مثلاً ترکیبی که از عناصر در کره زمین به عمل آمده مقرر می دارد که بدن انسان در حدود ۳۷ درجه حرارت داشته باشد و بدن حیوانات هم با اندک تفاوتی در این حدود باشد.

تمام عوامل جوی و زمینی متناسب با حرارت و این نوع زندگی است و اگر غیر این می بود مخلوقات زمینی تفاوت دارد اما باز هم همان عناصر عالمی را در آنها می توان یافت. تفاوت ظاهری در همه جا و همه مخلوقات دیده می شود و در زمین بین پستانداران و پرندگان و ماهیان دریا و ذو حیاتین و حشرات هم چنین تفاوتهایی هست منتها نسبت تفاوتشان کمتر از مخلوقات زمین با سایر کرات است. مثلاً حیوانات دریایی موجود زنده هستند و همه نوع فعالیت حیاتی دارند ولی به علت محیط خاص زندگی حرارت بدنشان کمتر از موجودات خاکی است و لذا در علوم طبیعی آنها را حیوانات خونسرد می گویند.

میوه ها هم چنین هستند: همین شباهت در میوه ها هم دیده می شود. مثلاً اگر خوب دقت کنیم یک هلو یا یک گردو در حکم یک کره است. پس از اینکه شکوفه ها ریخت و پرچم گل به صورت نطفه میوه باقی ماند مثل نطفه یک انسان این موجود ظاهراً در حکم یک شیئی کوچک غیر قابل اعتنایی است. اما رفته رفته در اثر گذشت زمان از عوامل زمینی به وسیله لوله کشی طبیعی درخت و از عوامل جوی و آفتاب بر آن اضافه می شود و گلبولها و یاخته های بی شمار اطراف میوه را می گیرد و میلیونها ذرات و اتم بدان افزوده می شود تا اینکه به صورت میوه در می آید.

توجه در میوه: پس این میوه به صورت یک کره تشکیل شد و عوامل پراکنده و لطیف و الطف عالم را بخود کشید و در خود جمع نمود و با نظم و ترتیبی معین آنها را در خود انباشت و به صورت انباری از انرژی و عناصر در آورد. حتی انواع مخلوقات هم در این کره کوچک که یک میوه است وجود دارد که برخی از آنها مثل کرم و غیره درشت و قابل دیدن است و برخی به قدری ریز است که با چشم غیر مسلح دیده نمی شود مانند ویتامینها که خود زنده هستند و جان دارند و قدرت و نیرو می دهند و دلیل زندگی آنها همان نیروبخشی است.

این میوه در واقع مثل یک کره است و همان عناصر کره را به مقدار بسیار ناچیزتر دارد و از بسیاری جهات به آن شبیه است و این خود نشانی از وحدت است. حال بشر این میوه را می خورد یعنی با ضربات دندان و فعل و انفعالات گوارش آن اتمها و ذرات به هم پیوسته را دوباره به صورت ذرات لطیف و الطف در می آورد و پراکنده می سازد. (در حقیقت پراکنده نیست چنان که در صفحات بعد به طور تفصیل بیان

خواهد شد. چون پراکنده به نظر می‌رسد به این لفظ بیان گردید) این فعل و انفعال تشکیل و اضمحلال یک میوه مثل سایر اعمال خلقت است که در مقاله نورالانوار در کتاب اول گلهای راهنمایی بیان گردیده که چگونه عناصر به صورت ذرات مجتمع و بعد پراکنده می‌شود. در همه جای عالم این حول و تحویل و تغییر عوامل و عناصر و ترکیب آنها به صورتهای مختلف انجام می‌گیرد و مسئله خلقت همین است.

مقام مقایسه: گفته شد که میوه، بشر، کره و هر چه هست همه از عناصر معینی تشکیل شده‌اند و اختلاف آنها در میزان ترکیب است، مثلاً اگر می‌بینیم که گردو دارای چربی خیلی زیاد و کالری کثیر است، هلو هم بدون کالری نیست منتها در مقام مقایسه مقدار چربی آن خیلی کمتر است. این مطلب را می‌توان با کره خورشید و زمین قیاس کرد که کالری خورشید خیلی زیاد و کالری زمین در مقام مقایسه با آن خیلی کم است.

هر چه هست همانست: در اینجا این نکته روشن می‌گردد که آنچه مواد عالم را تشکیل می‌دهد همین عناصری است که در زمین و در موجودات زمینی هم هست و چیزی اضافه وجود ندارد. یعنی اگر بشر روزی بتواند تمام عناصری را که در یک هلو موجود می‌باشد بدون کم و زیاد کشف کند سپس برای کشف عناصر در انسان بررسی نماید و آدمی را مورد تجزیه قرار دهد می‌بیند همان عناصر در بشر هم وجود دارد و سپس در کره زمین به اکتشاف دقیق بپردازد می‌بیند همان عناصر با مقدار مختلف معین در کره زمین هم هست و اگر سنگهای ماه را مورد تجزیه قرار دهد همان را در آنجا خواهد دید و قس علیهذا. بررسی چه نتیجه می‌دهد: بنابر این بررسی چنین نتیجه می‌دهد که آنچه در عالم موجود است از همین عناصر تشکیل شده است. از این درس چه می‌فهمیم؟ بسیاری مطالب از این حقیقت بر ما روشن می‌شود. اولاً می‌فهمیم که ما می‌توانیم خداشناس و عالم شناس باشیم زیرا وقتی دانستیم همه عالم از همین مواد بوجود آمده برای شناسائی یزدان و عالم کافی است به هر گوشه بنگریم تا همه عالم را بشناسیم، کافی است سنگی را برداریم و تجزیه کنیم، میوه‌ای را درست بررسی نمائیم بشری را مورد موشکافی قرار دهیم تا از همین بررسی همه جهان هستی و خدای هستی را بشناسیم. این است رمز خداشناسی.

نکته دیگری که بر ما روشن می‌گردد آنست که این حقیقت در مغز ما تجلی می‌کند که در سراسر عالم لایتنهای بطور قطع و یقین یک گوشه یا محلی نیست که مخفی گاه یا محل پنهان کردن عناصر ناشناخته و عوامل دیگری باشد که خارج از دید و شناخت ما گردد زیرا اگر چنین فکری کنیم آن وقت تشکیلات وحدت عالم بهم می‌خورد، آن وقت نمی‌توانیم برای عالم یک وحدت، یک نقشه، یک طرح و یک حقیقت قائل باشیم.

آن وقت است که عوامل مرموزی در فکر تجلی می کند که فکر وحدت را بهم می زند و شرک حقیقی و واقعی این است که نه اینکه شرک فقط آن است که یک بت گلی و چوبی مصنوع بشر را شریک خدا بشمارند. پس دانستیم که عالم هر چه هست از همین عنصرها تشکیل شده که خداوند قادر مطلق و لایزال از خزانه لایتناهی خود بی دریغ به مخلوقات به مقادیر معین و مشخص بخشیده است و معنی لطف و محبت و بذل و بخشش واقعی همین است.

شباهت در همه چیز: گفته شد که یک میوه با داشتن میلیاردها ذرات و سلولها حکم یک بشر را دارد و به همان ترتیب از حالت کوچکی و صورت نطفه بزرگ می شود و رفته رفته رشد می یابد و علت نیازمندی بشر هم به آن میوه ها همین است. یک کره هم به همین صورت متولد می شود و به همین صورت کم کم رشد می کند. یک بشر هم همینطور است و وقتی نطفه او تشکیل شد عواملی از خون و از غذای مادر و از هوا و سایر عوامل باو رفته رفته اضافه می گردد تا به صورت یک بشر به این دنیا پا می گذارد. از این مطالب شباهت عالم روشن شد و اکنون سخنی درباره پیوند عالم بشنوید.

میوه های یک درخت: یک درخت هلو را بنگرید که بسیاری میوه داده است. هر یک از این میوه ها را به طور مستقل نگریسته و آن را شبیه به یک کره نمودیم. همه میوه ها همین حال را دارند و این میوه ها تنها نیستند بلکه بوسیله دمکها به شاخه های کوچک و آن شاخه ها به شاخه های بزرگ و همه به درخت وصلند. آن درخت هلو که صدها میوه دارد در واقع یکی است و یک پارچه است و همه آن میوه ها بوسیله درخت به هم پیوسته اند. اما آن درخت هم تنها نیست. بوسیله زمین و خاک و عوامل جوی و نوری و هزاران عوامل دیگر به سایر درختان پیوسته و همه آنها به کره زمین اتصال دارند و کره زمین به وسیله فضا و عوامل و عناصر و موجودات و شعاعهایی از نورالانوار که قسمتی از آن مانند نور خورشید و سایر انوار مرئی است به سایر کرات و ککهکشانها متصل است.

همانطور که میوه ها به وسیله شاخه به هم اتصال دارند کرات و موجودات هم بوسیله شاخه هایی از موجودات و انوار و عوالم جوی در عالم لایتناهی بهم متصل و پیوسته اند و همه اینها به نیروی نورالانوار متصل است که همه را اداره می کند و همه در اختیار اوست. این است اسرار وحدت عالم که تا آنجا که مجال و حوصله مقال بود بیان گردید.

رابطه نور الانوار و مخلوقات و کیفیت وحدت عالم

همه جا اشعه نور الانوار، این عالم وسیع لایتناهی و این موجودات بی شمار لاتعد و لانتحصی که هیچ استاد ریاضی و آمارگری قدرت آن را ندارد که حتی پی به وسعت و عظمت آن برد. با تمام توسعه و بزرگی که دارد بوسیله اشعه نورالانوار بهم پیوسته اند و شبکه نیرومند و بی پایان نورالانوار همه موجودات

را به هم متصل کرده منتها میزان و نیروی اشعه و رشته های نور یکسان و یکنواخت نیست، بلکه مانند شعبه ها و رشته های رگهای بدن یک انسان از لحاظ قدرت و ضخامت فرق دارد و همانطور که شریانهای بزرگ و اصلی گردن و فقران و بازوها و پاها وجود دارد و اینها رفته رفته منشعب و باریکتر می شود و باز هم باریکتر می گردد تا به رگهای موئین (شعری) می رسد و به همه سلولها خون می رسان اشعه نورالانوار هم از مصدر و منبع عظیم و لامکان یزدانی بسوی همه موجودات فرستاده می شود و هیچ موجودی نیست که فاقد آن باشد.

تشبیه به نور آفتاب: می توان تشبیه ناقصی به عمل آورد و آن را با اشعه خورشید مانند نمود که از مسافت به آن بعد و دوری فوق العاده یکدسته شعاع نوری که به زمین می تابد بر یک انسان بر می خورد و آنرا بهره مند و سیراب می سازند و در عین حال که این شعاع مربوط به آن انسان و همراه و متصل با اوست از منبع اصلی خورشید هم جدا نیست بلکه با آن پیوسته است. به این ترتیب همه موجوداتی که غرق در نور و اشعه آفتاب هستند در حین بهره مندی فردی از آن انوار جان بخش بوسیله همان نور هم به خورشید و هم به یکدیگر متصلند. اتصال موجودات به نورالانوار بطور تقریب و تشبیه ناقص که از روی ناچاری بیان می شود این طور است. در حقیقت نور خورشید هم مثل همه چیز دیگر تصویر و تجلی و فروغی از نورالانوار است.

اگر نباشد می گسلد: خلاصه این شد که برای هر موجود شعاعی از نورالانوار فرستاده می شود که شعاع اصلی است و به وسیله همین شعاع است که به یزدان یعنی منبع نورالانوار متصل می گردد. هیچ موجودی در عالم نیست که این شعاع و این اتصال را نداشته باشد. همه مخلوقات بوسیله این اشعه با یزدان متقدر مربوطند و اینکه می گویند خداوند از رگ گردن به انسان نزدیکتر است به همین دلیل است و اگر چنین حقیقتی نباشد معنی نزدیکی و اتصال روشن نمی شود.

گسستنی نیست: این شعاع گسستنی نیست و بنا بر قول قرآن مجید: «لأنفصام لها» «برای آن بریدنی قابل تصور نیست.» زیرا اگر خداوند متعال شعاع را از موجود رها کند مانند نخ کوکی که لحافی را بهم دوخته اگر رها شود لحاف از هم خواهد گسیخت، هر گاه شعاع نورالانوار پاره شود نه تنها آن موجود از بین می رود بلکه رابطه و اتصال عالم از هم پاشیده خواهد شد و چنین چیزی ممکن نیست.

قوه جاذبه چیست؟ قوه جاذبه آن طور که آن را نامیده اند و کشف آن را به دانشمند بزرگ نیوتون نسبت می دهند بر طبق نظریه وحدت به قرار زیر است، یک آهن ربا که یک قطعه آهن را به خود می کشد در اثر آنست که نیروی کشش در هر دو وجود دارد منتها نیروی آهنربا بیشتر از قطعه آهن است لذا آن را به خود جذب می کند کره زمین و سایر کرات هم اینطورند. نیروی بیشتری از موجودات خود دارند لذا اگر

موجودی از زمین جدا شود یا به هوا پرتاب گردد آن قوه بزرگتر قوه کوچکتر را به خود می کشد. این است سرّ جاذبه.

تشریح قوه: ما چون از کره زمین هستیم و تمام موجودات دنیای ما از کره زمین هستند وقتی شئی از این کره دور شود دوباره به مبدأ اصلی باز می گردد. و اینکه گفته اند «کل شئی یرجع الی اصله» «هر چیزی به اصل خود باز می گردد» به این معنی هم ناظر است.

اصل قوه چیست؟ این قوه که آن را مغناطیس یا جاذبه می گویند در اصل چیست؟ همان قدرت و نیروی نورالانوار است که زمین را محافظت می کند و اجزاء آن را به هم اتصال داده و همه را با فشار به هم متصل می سازد. این است که وقتی موجودی یا شئی از زمین دور شود مثلاً به وسیله فلاخن سنگی پرتاب کنند یا بوسیله توپ یا تفنگ گلوله ای را رها سازند قدرت بزرگ نورالانوار که در زمین به تناسب معین خود هست آن را دوباره بر می گرداند و نمی گذارد از زمین جدا شود مگر اینکه به قدری دور گردد که از دسترس نیروی زمین خارج شود آنگاه قوه نورالانوار از کره یا جای دیگری آن قطعه را جذب می نماید.

قدرت حرکت: باید دانست که قدرت جذب نورالانوار در هر شیئی به نسبت آن شئی می باشد. اگر تنها قدرت نورالانوار زمین را در نظر بگیریم به قدری قوی است که باید بشر را مثل سنگ در خود نگاه دارد و مانع حرکت او شود. اما نیرویی که بشر را زنده نگه می دارد و در او حرکت و گردش خون و سایر عوامل زندگی را ایجاد می نماید آنها هم نیروی نورالانوار است که به تناسب از نیروئی که باید بشر را در زمین میخکوب کند قویتر است لذا بشر از زمین کنده شده به حرکت می افتد. همین طور است که یک هواپیما که با وجود قدرت جذب نورالانوار زمین در اثر قدرت حیاتی که در سوخت موتور طیاره وجود دارد قدرتی بیشتر از قدرت جذب آن جرم معین را تشکیل می دهد و طیاره را به حرکت می اندازد. به همین علت است که یک دوچرخه در حال حرکت به زمین نمی افتد اما به محض اینکه بایستد خواهد افتاد. قدرت پای سوار که آن را به حرکت وامی دارد با قوه رکود دوچرخه مبارزه می نماید و آن را به حرکت وامی دارد.

همه چیز زنده است: حال که از این مطلب سخن رفت لازم است بگویم که همه چیز زنده است و همان هواپیمایی که مصنوع بشر می دانند قوه سوختش از موجودات زنده تشکیل شده و تا نیروی این موجودات نباشد حرکتی در بین نیست. منتها نیرویی است که بشر به قدرت آن پی برده و از آن استفاده می کند.

به تناسب هر موجود: انوار اتصال به موجودات به تناسب هر موجودی ارسال می شود که مانع از هم جدا شدن موجودات است و مثل رگهای موئین بدن هر چه موجود ریزتر شود این شعاع ها به همان نسبت

ریزتر شده به همراه آن تقسیم می گردد و ممکن نیست از هیچ قطعه و تکه ای (از تقسیم بندی آنها) جدا گردد بلکه فراگیرنده کلیه آنها است.

یک مثال: فرض کنید تکه بزرگی سنگ نمک یک پارچه دارید و بوسیله پتک سنگی بر روی آن می زنید. قطعاتی از این نمک که در اطراف پراکنده می شود به خود رها نمی گردد بلکه هر چه ریزتر شود نورالانوار با آن همراهی می کند و از آن جدائی ندارد هر تکه بلکه هر ذره ای از آن فاصله گیرد نور هم همراه آن هست. به این ترتیب است که کوچکترین ذرات عالم وجود از خود عالم جدائی ندارد و به وسیله اشعه نورالانوار همه چیز و همه کس و همه نیروها به هم اتصال دارند و معنی واقعی وحدت این است.

قدرت موجودات: در حقیقت قدرت اساسی موجودات و نیروئی که از منبع لایزال ربانی دریافت می دارند، همان مطلبی که در دعای روزانه مسلمانان به صورت «لا حول و لا قوة الا بالله» «هیچ تحول و هیچ نیروئی نیست مگر بوسیله خداوند» بیان گردیده همین نیروئی است که از اشعه نورالانوار دریافت می شود و قدرت روح و نیروی انسان و موجودات و همه نیروهای عالم از این اشعه است که بدید ظاهری بشر نمی آید (مگر اینکه به وسایلی مجهز شود) و چون مرئی نیست تا کنون کسی پی بوجود آن نبرده است.

رشته های نورالانوار: هر چه موجودات تقسیم و پخش شوند و قطعاتی از آنها جدا گردد، به هر کجا بروند و هر صورتی پیدا کنند و هر تحولی بیابند رشته نورالانوار به تناسب با آنها همراه است. حتی میوه ای که می خورید و وارد بدن شما می شود رشته هائی از آن نور به همراه دارد که وارد بدن انسان می شود. به همین دلیل است که میوه و غذا و آشامیدنی و سایر چیزها نیرو می بخشند و تولید انرژی می کنند. اگر چنین نیروئی به همراه نداشت نمی توانست نیروبخش باشد.

قدرت اتمی: قدرت اتمی هم به خاطر همین انوار است زیرا اشعه نورالانوار به مقدار بسیار ریز و لطیف متناسب با اتم همراه خود اتم، همراه اجزاء اتم و تقسیمات اتم در اتم وجود دارد. قدرت عجیب و فوق العاده ای که در اتم بسیار ریز وجود دارد به خاطر همین است. نیروی شگفت آور آن که با یک حجم بسیار کوچک یک شهر عظیم را زیر و رو می سازد از همین رو است نیروئی عظیم که به بشر نشان داده می شود در حالی که تاکنون به آن پی نبرده بود این است رمز حیات و وجود خداوند که بر همه چیز مسلط است و هر موجودی در عالم نشانی از آن به همراه دارد.

وحدت و انرژی: تفکر در این مطلب وحدت همه عالم را به خوبی ثابت می کند زیرا همه عالم به وسیله شبکه عظیم لایتنهای نورالانوار بهم پیوسته و این نورها آتی از آن جدا نمی شود. این است رمز انرژی و قدرت در همه چیز و آنچه قدرت است در این نیرو مستتر است.

قدرت بشر: همین قدرت است که در بشر تولید نیرو و قوه می نماید و همین نور و حرارت قوی است که به خون قوت می بخشد. اگر چنین قدرتی نباشد خون نمی تواند گردش کند نمی تواند تجزیه گردد و فوایدی را که برای بدن لازم است برساند. حرارت بدن در اثر این نیرو است و قوه الکتریکی که بدن را بکار می اندازد چیزی جز این قدرت نیست.

برق و حرارت: در حقیقت حرارت و قوه الکتریکی و نیروی علم لایتناهی است که به یک موجود بشری در کره زمین یا سایر موجودات این کره یا مخلوقات کرات دیگر و خود کرات وصل می گردد و در آنها حرارت و نیروی برق ایجاد می کند و اگر چنین قدرت و نیروی عظیمی در سراسر عالم وجود نمی بود چگونه مخلوقات نیرو می گرفتند و در واقع حکم یک کارخانه بزرگ الکتریسته را دارد که به دست بشر ساخته شده و از انشعابات و نیروهای همین کارخانه تعداد بیشماری کارخانه های کوچک و بزرگ و لامپهای مختلف و آلات متنوع برقی نیرو می گیرند. مخلوقات هم از کارخانه عظیم و لایتناهی خود بهره می برند. این است معنی واقعی لا حول و لا قوه الا بالله. این است رمز قدرت بزرگ یزدانی.

جریان خون چیست؟ دانشمندان امروز معتقدند که وقتی خون در بدن انسان است منجمد گردد مرگ حاصل می شود زیرا به عقیده آنها در اثر انجماد خون حرارت از بین می رود. مطلب چنین نیست بلکه بر عکس است. مرگ وقتی حاصل می شود که حرارت از بدن قطع شود و وقتی حرارت قطع شد خون منجمد می گردد. زیرا دیگر فشار حرارت خون را به حرکت نمی اندازد. در این حال مثل دیگی است که روی آتش می جوشد و تمام اجزا و محتوای دیگ در حال جوش و خروش و حرکت هستند و به این سوی و آن سوی می روند و در جنبش اند اما پس از اینکه حرارت زیر دیگ خاموش شود فعالیت و حرکت محتویات دیگر قطع می گردد. پس نرسیدن حرارت است که موجب خشک شدن خون است و علت نرسیدن حرارت یا خرابی دستگاه بدن یا علل مختلفی است و همین است که مرگ یا تحول ایجاد می نماید. در اینجا به خوبی نشان دادیم که نیرو و حیات بدن از خون نیست بلکه قدرت و نیروی دیگری است که هم به خون حرارت و گردش می دهد و هم به کالبد زندگی می بخشد.

روح یا نیرو: این نیروی نورالانوار که بیان گردید همراه همه مخلوقات هست. می خواهید شما اسم آن را روح بگذارید یا نیرو یا قدرت یا قوت یزدانی. اصل مطلب این است و اختلافی بر سر اسم نداریم.

یک مثال روشن کننده: برای اینکه همراه شدن نورالانوار را با اشیاء خوب درک کنیم آنرا به ذرات و جرقه های یک ترقه تشبیه می کنیم. وقتی بوسیله پتک یا چکش بر روی یک ترقه می زنید صدای انفجاری از آن بر می خیزد و ذراتی از آن به اطراف پخش می شود. اولاً روشن است که این نیرو که در یک ترقه کوچک هست از خود او نیست بلکه از همان نیروی عالمی است که در اثر ضربت چکش اینطور

تظاهر کرد و خود را نشان داد. صدای آن دلیل زندگی و نیروی آنست و پخش شدن جرقه ها دلیل پخش نیرو به همراه ذرات می باشد. این یک مثال بارز نمایان بود که چشم بشر قادر به دیدن نور آن است و الا باید گفت همه چیز اینطور است. حتی یک هسته هلو که با یک پتک بر روی آن بزنند صدائی از آن بر می خیزد و ذرات آن با همان صدا در اطراف پخش می شود و همین عمل هم کار نورالانوار است منتها درخشندگی و نمایش مثل ترقه ندارد. همه چیز عالم چنین است و مشمول همین قاعده می باشد. اگر انرژی و نور همراه آن نباشد اصلاً صدائی هم بیرون نمی دهد و قطعات آن به اطراف نمی پرد. برای نشان دادن همراهی صدا و نور توجه شما را به تولید الکتریسیته ساکن جلب می کنیم که وقتی یک میله شیشه ای را به پارچه پشمی می مالید و به یک شیئی یا نوک بینی یک شخص نزدیک می کنید جرقه هائی به همراه صدای خفیف بیرون می دهد یا شب هنگام وقتی پیراهن نایلون از تن بدر می کنید در تاریکی نورهای زیادی به همراه صدای جرق جرق برق از آن می شنوید. اینها همه دلیل روشن و مبین بر مطالبی است که گفته شد.

تبادل نیرو: تبادل نیرو در همه عالم انجام می گردد. اینکه کره خورشید به زمین نور می تابد و زمین به ماه مشمول همین قاعده است و نیروی آنها همان نیروی نورالانوار است که قدرتهای خود را با این فشار که بیان گردید به هم تحویل می دهند. خورشید به زمین و کرات نور می فرستد. زمین و کرات هم نور خورشید پس می دهند و به یکدیگر نیرو می فرستند. همه موجودات عالم در حال تبادل نیرو به یکدیگر هستند. همه به هم نیرو می دهند و از هم می گیرند. پس جدائی از کجاست و چگونه می توان آنها را از یکدیگر سوا دانست؟ آیا اینکه بیان گردید عین وحدت نیست؟

نیروی بشر: حال با بیان دقیق تری ثابت می کنیم که چگونه «لا حول و لا قوه الا بالله» یعنی چگونه هیچ نیروئی در بشر و در هیچ موجودی جز از طریق یزدان مقتدر نیست. وقتی خون بشر در اثر حرارتی که از نورالانوار رسید به حرکت و گردش در می آید به وسیله گردش و حرارت انوار بسیار ریز اشعه نورالانوار به تمام اعضای بشر می رسد و باعث حیات و حرکت و انجام وظیفه آنها می گردد. وقتی به مغز رسید در مغز ایجاد فکر می کند وقتی به مکانیسم مخصوص عقل وارد شد و نور به آن تابید خرد به حرکت می آید و می تواند فکر کند. وقتی آن نور به گوش رسید گوش می شنود، وقتی به چشم رسید چشم می بیند وقتی به حافظه رسید حافظه کار می کند و کلیه این نیروها در بشر به خاطر اشعه آن انوار است که توسط خون منتقل می گردد نه اینکه به قول علمای طبیعی عامل اجرای آن خون باشد. خون واسطه انتقال است و عامل همان حرارت است یعنی نورالانوار تولید حرارت می کند و حرارت با این اشعه چنین وظایفی را انجام می دهد.

سخن از کیست؟ اینجاست که جبر خلقت معلوم می گردد و اینکه قرآن مجید می فرماید: «و ما رمیت اذرمیت ولكن الله رمی» «به انداختن تیر اقدام کردی تو تیر نینداختی بلکه خدا انداخت» سوره انفال آیه ۱۷ یعنی چه در واقع این نیروی یزدانی نورالانوار است که به وسیله بشر کار می کند. این نطق که انسان از گلو و حنجره و دهان خود خارج می سازد درست است که به ظاهر از دهان او بیرون آمده اما نیرو از جای دیگر است و همان اشعه نورالانوار است که چنین قدرتی به مغز داد و سپس حنجره و دهان و لبها را نیرو بخشید و آن را به حرکت انداخت و فکر را مجهز کرد و بکار افکند تا از مجموع آنها نطق پدید آید. نطق به ظاهر از بشر است اما در باطن از او نیست. ناظر به همین مطلب است که حافظ شیرازی علیه الرحمه فرماید: در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم

خرابی دستگاه: حال می گویم همانطور که در مکانیسم آفرینش به اشاره بیان گردید وقتی ظروف مخصوص حواس خراب شود نمی تواند حرارت و نور را برسانند و آن بهره حاصل کنند. مثلاً وقتی ظرف حافظه فرسوده گردد بخاطر اینکه نمی تواند درست حرارت و نور را منتقل کند حافظه کند می شود. به همین دلیل است وقتی این قبیل نیروها ضعیف گردید به انسان مواد فسفات دار می دهند که قدرت و حرارت را تا حدی ترمیم کند و چون حرارت زیاد می شود دوباره تا حدودی کار جریان پیدا می کند و البته نمی تواند به ظرفیت اولیه برسد ولی تا حدی بهتر خواهد شد. باید دانست که مواد فسفاتی که تولید انرژی می کند آنها هم از نیروی نورالانوار قدرت می گیرند.

درسی از خداشناسی، نیروی نورالانوار یا روح: از آنچه در این مقال بیان شد روشن گردید که نیروی نورالانوار در سراسر عالم لایتناهی مشغول کار و فعالیت است و هیچ جا نیست از آن خالی باشد و هیچ موجودی نیست که این نیرو به تناسب در او تجلی ننماید. در واقع نیروی حیاتی و قوه محرکه و زندگی و حرکت و حرارت همه موجودات از این نیرو است که آنرا روح و نیرو و از این قبیل اسامی نامیده اند.

روح از امر خدا: قرآن مجید و کتب سایر ادیان و بزرگان و فلاسفه بزرگ کم و بیش به زبانها و عبارات و تعبیرات مختلفه روح را از امر الهی دانسته اند و در حقیقت آن را نیروی یزدانی معرفی کرده و گفته اند روح از امر خداست. یعنی همان نیروئی که همه موجودات را به حرکت می اندازد از منبع امر الهی و از خود خداوند سرچشمه می گیرد و چون امر خدا از او جدا نیست پس در واقع نیروی خداوندی است که موجودات را به حرکت می اندازد. این مطلب درست است.

موضوع دیگر هم هست: اما در اینجا اشکالی پیش می آید و آن این است که نیروی روح یا نورالانوار برای حیات مخلوقات به تنهایی کافی نیست زیرا دانستیم که باید اجسام و کالدها و ماشینهایی به نام موجودات در عالم باشد که این نیرو به آنها بتابد و آنها را بکار اندازد. لذا همین موضوع سبب می گردد که

ظاهراً تفکیک و جدائی پیش بیاید و سه چیز در نظر ما جلوه گر می شود: ۱- نیروی حیات بخش نورالانوار.

۲- کالبدها و اجسام و اشیائی که این نیروها در آنها حیات ایجاد می نماید. ۳- گازهای سماوی که تشکیل پریسپری را می دهند.

از طرف دیگر تفکر در موضوع همین اجسام نشان می دهد که آنها از نیروی خداوند جدا نیستند و به وسیله او خلق شده و حیاتشان از آن منبع است. اینجاست که موضوع در نظر پیشینیان قدری مخلوط و مبهم شده قائل به دو یا سه نیرو شده و چون می توانستند بگویند یکی است آنها را متصل غیر قابل جدائی و جدائی که جدا نیست و متصلی که چسبیده نیست نامیده و این قبیل تعبیرات برای آن قائل گردیده اند.

موضوع روشن می شود: اینک به امر و مشیت همان نیروی لایزال موضوع روشن می گردد که همان قدرت حیات بخش نورالانوار یا روح که از منبع لایتناهی یزدانی سرچشمه گرفته جدا از اجسام و پریسپری ها نیست و همه آنها روی هم و بطور ابواب جمعی منبع هستی یزدانی را تشکیل می دهند. زیرا خداوند متعال خود می داند که تنها با نیروی نورالانوار حیات عالم تشکیل نمی شود بلکه ماشینها و اشیاء و وسایل و اجسام لازم است تا زندگی در آنها تجلی کند. این است که به مقدار بی نهایت به اشکال متنوع، به صورتهای مختلف این اجسام و پریسپریها را در عالم وجود خلق فرموده و با نیروی خود در آنها تجلی می کنند و به آنها حیات می بخشند و بطور خلاصه این غوغای عجیب و شگفت انگیزی را که در عالم می بینیم به راه انداخته است.

سه نوع نیرو: لذا از شرحی که تاکنون گفته شده این حقیقت که به طور فهرست بیان می گردد روشن و آشکار است که تجلی حیات در عالم لایتناهی از سه قسمت ظاهراً مجزا که در باطن یکی است تشکیل شده است: ۱- نیروی روح که از امر پروردگار (نورالانوار) است. ۲- اتمها و گازهای سماوی که تشکیل دهنده پریسپریها است. ۳- مواد ثقیل و عناصر مرئی که اجسام عالم را تشکیل می دهد. باید دانست که حرکت و حیات و تجلی همه این عوامل به امر یزدان متقدر دانا و تواناست.

یک مثال روشن کننده: گفته شد که اگر اجسام در دسترس نباشد قوه روح و نورالانوار تا آن حد که برای بشر قابل مشاهده است تجلی نمی کند. برای فهم حقیقت آن یک دستگاه فرستنده رادیو یا تلویزیون را مثال می زنیم. این دستگاه مشغول فرستادن امواج است. اگر دستگاه گیرنده ای نباشد چه کسی این امواج را بگیرد. می بینیم که این امواج در قسمتی از کره پخش می شود. اگر در معرض قلمرو آنها صداها و هزاران و میلیونها گیرنده قرار دهیم همه آنها امواج را می گیرند و منعکس می کنند. هر مقدار که گیرنده اضافه کنیم به همان مقدار از نیروی فرستنده بهره می بریم. تجلی نیروی نورالانوار هم به همین ترتیب است

و هر چه اجسام در دسترس داشته باشد به شرط آنکه آن اجسام سالم و بی عیب باشند طبق استعداد خود از نیروی خداوندی بهره می برند و حیات را منعکس می کنند.

منبع لایزال: پس آن منبع لایزال و بی پایان و بسیار عظیمی که در مقالات قبل بیان کردیم و گوشه ای از آن نشان داده شده بود اینک به طور وضوح روشن و آشکار می گردد. این همان گنج شایگان لایتنهای است که سراسر عالم را مملو داشته و آثار آن در هر گوشه بلکه در هر ذره نمایان است. تمام عالم مالا مال از این قدرتهاست بدون اینکه یک ذره جائی را بتوانیم در جهان هستی بباییم که از آن خالی باشد. این منبع از عقل سرشار است یعنی عقلی بی پایان دارد و وقتی ذره ای از آن در یک مخلوق مثل یک انسان یا حیوان بتابد عقل در او تجلی می کند. عالم انباشته از این عقل است و به همین لحاظ است که بدون توجه به اصل مطلب به عقل کل قائل شده اند. عقل کل در حقیقت منبع بی پایان عقل است که یک اتم آن مثلاً در یک موجود جلوه می کند و او را شخصی فکور، مخترع، مکشف، فیلسوف تحویل جامعه عالمی می دهد. منبع همه چیز: نه تنها عقل بلکه همه حواس مثل بینش، شنوایی، ذائقه، تفکر و همه صفات در این نیروی عالمگیر بی حدود وجود دارد و هنگامی که اجسامی در سر راه آن قرار می گیرند مثل همان گیرنده های رادیو و تلویزیون یا آلای که این اجسام دارند آن قدرتها را جلوه می دهند. چشم ها از بینایی می درخشند خواه چشم بشر باشد یا یک آهو یا عقاب یا ماهی و یا یک حشره. اما منبع همه بینایی ها از بینایی کلی عالم است. گوشها از آن منبع نیرو می گیرند، می شنوند و همچنین سایر حواس و سایر صفات. علت دخالت عناصر مختلفه: در سخنان قبل مکرر گفته ایم که بدن انسان و حیوانات و نباتات و مخلوقات کره زمین و سایر کرات و کهکشانها از کلیه عناصر عالمی که مقدار آنها خیلی بیشتر از ۱۰۵ عنصری است که بشر شناخته است و بوجود آمده. منتها در هر یک از مخلوقات بر حسب ضرورت و اقتصادی زندگی و وظیفه ای که دارند برخی عناصر بیشتر و برخی کمتر است. مثلاً در کراتی که نور و حرارت بیشتر دارند عناصر ایجاد کننده نور و حرارت مثل فسفر و گوگرد بیشتر است و قس علیهذا چون یک فرد بشر دارای حواس و اعضاء مختلف است هر یک از اعضاء برای تجلی و کار کردن بایستی از عناصر معینی به مقدار بیشتر استفاده کنند. مثلاً مغز قدرت فسفری بیشتر به کار می برد و چشم چربی بیشتری لازم دارد مانند ویتامین A، و استخوان از کلسیم لذا در یک فرد بشر همه عناصر به تناسب و ترکیب لازم موجود است که همه عناصر او بکار افتد و تجلی کند. به همین ترتیب سایر مخلوقات و سایر کرات نیز از عناصر استفاده می کنند.

نیروی واحد یا وحدت: آنچه در بالا گفته شد نشان داد که در ظاهر سه نیرو موجود است که یکی نیروی نورالانوار یا روح است و دیگری نیروی پریسپری و سومی نیروی اجسام و همین سه نیرو بوده که ادعای

تثلیت را موجب شده در صورتی که باطن هر سه نیرو یکی است، و چون ظاهر امر تفکیکی بین آن سه نشان می دهد لذا متفکرین و بزرگان پیشین ناچار شدند یزدان را از مخلوقات تفکیک کنند و نیروی روحی را به خدا نسبت دهند و مخلوق را از او جدا دانند زیرا ظاهر جدائی بین این دو قسمت مجلای جز به این گونه فکر تفکیک نمی داد. اما عده ای که روشن بودند چنانکه گفته شد تعبیراتی مخلوط از جدایی و اتصال توأم بیان داشتند. حقیقت این است که همه از یزدان مقتدر توانا است. هم آلاتی که ساخته و در عالم لایتناهی پراکنده است و هم پریسپری و هم نیروئی که برای زندگی آنها بکار می رود. همه اوست و جز او نیست. این است درس واقعی خدانشناسی و خداپرستی و این است معنی منبع هستی.

خداپرستی یعنی چه؟ خداپرستی و پرستش خداوند در حقیقت وابسته به شناسائی یزدان است و هر دو یک معنی را می رساند زیرا لازمه پرستش که به معنی دوستی فوق العاده است آنست که شخص را بشناسیم تا بتوانیم او را بپرستیم. بدون شناسایی چگونه پرستش می آید؟ پرستش مجهول چه معنی و چه لطفی دارد؟ باید بدانیم که نیرو و قدرت چیست و آنگاه او را دوست بداریم و بپرستیم.

خود را دوست می داریم: اما نشانه تجلی خداپرستی این است که هر فرد بشری خود را دوست می دارد. حب نفس و حب ذات نشانی از خدانشناسی است زیرا آثار و تجلیات یزدانی است که در نفس وجود دارد و ما عاشق آن تجلیات هستیم اعم از اینکه متوجه این معنی باشیم یا از این حقیقت غافل بمانیم اما از دوست داشتن خود دست برنخواهیم داشت. وقتی حقیقت در اذهان روشن شود و همه بدانند که همان آثار نورالانوار که به نفس یک بشر قدرت می بخشد همان نیروی و به همه افراد بشر، قدرت می بخشد همان نیرو و به همه افراد بشر به همه مخلوقات به کره زمین، به همه کرات و خلاصه به سراسر عالم وجود نیرو بخش است. پس یاد می گیریم که همه را دوست بداریم و چون متصل به همه هستیم و هر چه هست از یک سرچشمه است عشق ما بخودمان تبدیل به یک عشق عالمی و یزدانی می گردد.

حقایق پراکنده بهم متصل می شود: حقایقی که در طی سالیان دراز درباره خدانشناسی و روح و سازمان عالم طبیعت در مطبوعات مختلف پراکنده و جدا جدا در کتابها و مجلات و مقالات بیان داشته ام هر کدام بر حسب مقتضی روز و حوصله خوانندگان و اقتضای زمان سخنانی ابراز گردیده که اینک همه آنها پراکنده ها جمع شده و یکجا تحویل داده می شود. لذا اگر در برخی مقالات مانند مقاله سالنامه نور دانش ۱۳۴۸ منبع هستی را به صورت گزاهای لطیف و الطف معرفی کرده و نشان داده ام یا در جاهای دیگر توضیحات و بیانهائی از این قبیل ذکر شده همه برای فهم و درک و تجزیه و تحلیل و شکافته شدن مطالب بوده و اینک مجموع آنها به عنوان ارمان تقدیم می شود. در حقیقت مثل این است که یک ماشین عظیم را قطعه قطعه کرده هر کدام از آلات و ابزار و پیچ و مهره ها و اجزاء آنرا از هم باز نموده یکی یکی تشریح و

معرفی کرده و اینک که وقت فرا رسیده کلیه این آلات را به هم پیوسته ام تا یک ماشین قوی و بی انتها و لایتناهی تحویل جامعه دهم.

همه عوامل همزمان است: یک نکته دیگر که لازم بود یادآوری کنم این است که ساختمان همه مراحل عالم همزمان است. توضیح اینکه: قدامی پنداشتند که مثلاً جسم قبل از روح ساخته می شود همانطور که یک کوزه قبلاً تهیه می گردد و بعد آن را از آب پر می کنند. آنها فکر می کردند که بعد از ساخته شدن کالبد مخلوقات روح در هر کدام وارد می شود و آنها را بکار می اندازد. اما حقیقت چنین نیست بلکه تمام عوامل که آن را تحت سه تقسیم بندی: روح، پریسپری و جسم بیان داشتیم همزمان بوجود می آید و از لحاظ تاریخ و تقدم و تأخر تفکیکی بین آنها نیست.

یعنی در همان حالی که نورالانوار روح می تابد تحول عناصر جسمی هم در همان حال صورت می گیرد و پریسپری هم در همان موقع توأم با آن بوجود می آید. و هر چه جسم رشد می یابد تحول پیدا می کند، تغییر می نماید و دستخوش دگرگونیها می شود نیروی روح و نیروی پریسپری بدون جزئی ترین فاصله زمانی یا مکانی متصوره با آن همراه است و از هم تفکیک ندارند.

این حقیقت را امروز می توانیم مجسم بباییم به این معنی که یک کارخانه که دستگاه فرستنده را می سازد در عین حال که قطعات آن دستگاه را تهیه می کند در گوشه دیگری از آن کارخانه قسمتهای گیرنده را آماده می نماید و همه را با هم سوار می کنند و وقتی فرستنده شروع بکار می کند در همان زمان هم گیرنده ها آماده و مشغول کارند و پی در پی از هر دو با هم ساخته می شود نه اینکه یکی را در یک موقع بسازند و بعد از مدتی دیگری را تهیه کنند.

کسب علوم روشن بینی

توسعه دانش با حواس: کسب علوم معنوی که مربوط به حواس الهام و روشن بینی است از لحاظ معنی و توجیهی که اینجا درباره ماوراء کردیم و آن را علوم ماوراء نام نهادیم درجات دارد و هر چه بیشتر در این زمینه زحمت و ورزش و تمرین انجام شود موفقیت بیشتر است.

فهم وحدت: کسانی که دارای استعداد طبیعی در این قسمت بوده و ضمناً روش خود را در کلیه امور مشاهده و دقت و موشکافی و تمرینات فکری کنند و سعی نمایند به باطن و علل امور دسترسی یابند و ضمناً با اتخاذ روشهای نیکو و اخلاق پاکیزه صفای درون حاصل نمایند، قدرت و حواس خود را در علوم «ماوراء» کشف و درک کرده به تمرین و تقویت آن بپردازند و از این طریق در راه خداشناسی پیش بروند کم کم ابواب معرفت بر آنها گشاده می شود و حقایق عالم را می فهمند و آگاه می شوند که اگر در دنیا قهر یا زشت یا زیبا وجود دارد روی چه حکمت و فلسفه ایست.

این مردمان روشندل دیگر از وجود سوانح و اتفاقاتی از قبیل زلزله ها، طوفانها، و پیش آمدهای ناگوار و یا وجود زشتی ظاهری و بدی نسبی ناراحت نشده از اسرار آن آگاه می شوند و بسی روشنیها از انوار الهی در عالم می بینند که اشخاص تمرین نکرده قادر به دیدن آن نیستند و همانطور که نور معمولی وقتی تجزیه شود و به صورت طیف درآید رنگهای متنوع پیدا می کند و علاوه بر سری رنگها (که آن را به نسبت رنگ اصلی نامیده اند) الوان، مادون قرمز و ماوراء بنفش دارد که گاهی به تیرگی و سیاهی جلوه می کند. انوار پاک الهی هم وقتی در دنیا به صورت زندگی و حیات موجودات در می آید انواع رنگها را نشان می دهد که در ظاهر برخی از آنها تیره و تار و بعضی کمرنگ تر، بنفش، آبی، زرد روشن است. اما وقتی باز مجموع آنها را به هم ترکیب کنند همان نور درخشان سفید و یک وحدت کامل بین رنگها از آن به دست می آید. یعنی همان بود و همانست که هست.

استفاده از حواس باطنی: بنابراین روشندلانی که حقیقت را تا حدودی فهمیده اند مانند این است که مستقیماً مشمول اشعه نورانی یزدانی شده اند و از این اشعه روشن و ساطع گردیده اند. این است که در قیافه آنها نور مخصوص مشاهده می شود که آن را به نور حق تعبیر می کنند و رسوم ملل بر اینکه اطراف سر مقدسین خود هاله ای از نور می کشند ناظر به این اصل بازر است که حقیقت آن همان سیاله ها و انوار کالریهاست که از بدن قوی آنها خارج می گردد.

استفاده کنندگان از حواس الهام و روشن بینی ممکن است در دنیا بسیار باشند و همیشه هم بوده است و کاهنان مصر و ساحران سابق تاریخ که اعمالی خارق العاده از آنها صادر می شد و این همه بزرگان علوم روحی و غیبگویان که در تاریخ ملل از آنها یاد شده کسانی هستند که کم و بیش از این حواس استفاده کرده اند. امروز چون تا حدی به وجود منظم این رشته از استعداد، بشر پی برده و آن را به صورت دروس علمی در آورده اند افرادی که در ملل مختلف از آنها استفاده می کنند، بسیارند.

حتی اشخاص زیادی هستند که از هیپنوتیزم و مانیتیزم و تلقین و القاء در حالت بیداری که آن را به (چشم بندی) موسوم کرده اند و خواندن افکار بوسیله تلپاتی دیدن و خواندن اوراق پنهانی استفاده کرده آن را برای خود شغلی قرار داده اند و در تأثرها و اماکن عمومی از آن بهره برداری می نمایند. در صورتی که این کار برخلاف است و کسیکه دارای این استعداد می شود بایستی از به کار بردن آنها در طریق باطل خودداری کند.

روشنان عالم: همچنین افراد پیشرفته تری از آنها در هندوستان و جنوب شرقی آسیا وجود دارد که در سایه تمرینهای بسیار شدید و تند که آن را ریاضت اسم گذاری کرده اند به موقیتهای شگرف در این راه نائل گردیده اند چنانکه اعمال مرتاضین و جوکیان هندی را کم و بیش شنیده اید که حتی مدت یک ماه

خود را زیر خاک مدفون می کنند و زنده برمی خیزند. البته چون این کار به سلامت لطمه می زند و خلاف روش عادی زندگی است صحیح نمی باشد. از طرف دیگر تحصیل کنندگان این رشته بوسیله تمرینهای مدون و منظم که در کتابها به ترتیب بیان گردیده در همه جای عالم بسیارند و به علت علاقه ای که عده زیادی به این علوم نشان می دهند تشکیل کلوپها و باشگاه ها می دهند، جراید و مجلات خاصی منتشر می نمایند و مطبوعات مختلفه انتشار می دهند و تعصب خاصی در این رشته دارند و برای آن تبلیغ می کنند.

روشن بینان یزدان شناس: اما باید دانست کسانی که در این رشته به درجات عالیه معنوی می رسند و یا به حقایق بزرگی که برای تمام بشریت مفید است، رسیده اند هر چند که طریق و راه و وسیله نیل به این قسمت همان حواس است که گفته شد اما عوامل دیگر هم در این کار دخالت دارد که مهمترین آن خواست و اراده مافوق ترین نیروی نورالانوار قدرت و عظمت یعنی یزدان و اجازه او در این راه است. و برای اینکه این موضوع عملی شود علاوه بر استعدادهای خاصی که در حواس این افراد موجود است استعدادهای دیگری هم باید در آنها باشد و سرنوشت آنها چنین ایجاب می کند و زمینه هائی در آنها قرار داده شده که فعلاً جای بحث آن نیست و همین قدر خلاصه می گویم که پروردگار عالمیان طبق قانون سرنوشت هر کسی را برای کاری مخصوص آماده ساخته که به دنبال آن می رود. مغز و فکرشان برای همین خلق شده است.

تذکر: باید دانست که آشنایی به این قبیل علوم علاوه بر استعداد و شایستگی احتیاج به تمرین ها و شرایط خاصی دارد که در این مختصر نمی توان شرح داد و کتابی مفصل به نام «کتاب روحی» در سه جلد نوشت شده که در نظر است چاپ و منتشر گردد.

دلیل وجود موجودات نامرئی در پیرامون بشر و تمرین های عملی برای فهم و درک آن موجودات نامرئی: بارها گفته شده موجوداتی بسیار و عناصر و گازهای بیشمار در پیرامون ما وجود دارد و دورادور همه افراد بشر را گرفته ولی انسان با چشم عادی نمی تواند آنها را ببیند. برای اثبات وجود آنها به این حقیقت توجه کنید که شب هنگام چون دیده به صفحه نیلگون آسمان می افکنید آن را انباشته از هزاران هزار ستاره درشت و سحابی و کهکشان می بینید که با کمال درخشندگی در حال جلوه و نور پاشی هستند.

چرا در روز ستارگان را نمی بینیم؟ علت این که ستاره به آسانی دیده می شوند آن است که چشم انسان به علت محجوب بودن نور قوی خورشید با آنها تعادل پیدا می کند و علت ندیدن آنها در روز آن است که چشم با آن تعادل ندارد. اگر توانست در روز هم این تعادل را حاصل کند بدیدن آنها موفق خواهد شد.

مگر نه این است که این ستارگان همیشه در آسمان وجود دارند؟ پس چه شده که در روز نمی توانیم آنها را بنگریم؟ علت آن روشن است. می گویند نور قویتری که همان نور خورشید است وجود دارد که مانع آنها از دید می گردد. چنانکه شاعر فرمود:

اخترانی که به شب در نظر ما آیند پیش خورشید محال است که پیدا آیند

البته محال نیست چنانکه گفته خواهد شد. این ستارگان در محل خود وجود دارند ولی ما آنها را در روز نمی توانیم دید و اگر بنا باشد همواره روز روشن باشد و در نور خورشید غرق باشیم بدون چشم مسلح همه مردم قادر بدیدن آنها نخواهند بود.

موجودات نامرئی: در اطراف بشر یعنی در همین هوایی که بدون رنگ و رقیق به نظر می رسد موجودات بیشماری وجود دارد که بشر با وضع عادی از دیدن آنها محروم است. چون اشخاص آنها را نمی بینند ممکنست منکر وجودشان شوند. این است که برای فهم مطلب مثالهایی در این مقال بیان گردیده است. موجودات نامرئی که پیرامون بشر را فرا گرفته و فضای اطراف او را پر ساخته حال همان ستارگان را دارند. آنها هستند وجود دارند و جلو چشم همگی در حال تجلی میباشند اما نورها و رنگها و جلوه های دیگری هست که دید بشر را مسدود می کند و او را خیره می سازد و قادر به روئیت آن نورالانوار و نورها و عناصر و موجودات نیست.

پاره کردن پرده ها: هر گاه بشر وسائلی یافت که پرده ها را پاره کرد و حجاب ها را درید خواهد دید چه تلالؤ و عظمتی در همین عالم ساده که در جلو او گسترده است وجود دارد که در حال عادی قادر به دیدن و یافتن آنها نیست.

ایجاد وسایل: اما اگر بشر توانست وسائلی برانگیزد، در همین زندگی هم می تواند به این کار قادر شود و معنی واقعی دریدن حجاب همین است. آن افزارها و وسائل یا از تطور و اختراعات و کشف وسائل باشد یا اینکه بشر تمرین روحی کند و خود را چنان قوی نماید و چشم را آشنا سازد که به این امر قادر گردد فرقی نخواهد داشت و می تواند آنها را ببیند. معنی تمرین ها و رفع حجاب ها همین است که گفته شد.

دیدن ستارگان در روز: مثلاً هرگاه بشری چشم خود را در روز به آسمان خیره نماید و بر تمرین مداومت نکند و بخواهد که ستارگان را ببیند ستارگان را نخواهد دید. اما ایمان قاطع دارد که آنها وجود دارند با اینکه در حال عادی قادر به دیدنشان نیست. اما در اثر مداومت و خواست و جدیت ممکنست تک تک آنها را حتی موقع ظهر که خورشید در منتهای قدرت است بنگرد و روز بروز بر دید او اضافه شود. وقتی توانست به این کار توفیق یابد ایمانی که داشت بشهود می رسد و آنچه را یقین داشت بالعیان می نگرد. البته در اثر تمرین اکثریت به این کار توفیق حاصل می کنند و اگر هم اشخاصی پیدا شوند که در اثر ضعف

طبیعی نیروی دید موفق نشوند ایمانشان بوجود ستارگان در روز قطعی است هر چند که نتوانستند آن را ببینند.

تمرین دیدن ستارگان: برای تمرین دید ستارگان در روز می توان همه روزه به نقطه معینی از آسمان که بهتر است در ابتدا دور از قرص خورشید باشد چشم بدوزند. در اثر مداومت در این کار کم کم چشم تناسب و تعادل با آن پیدا می کند و پس از مدتی موفق به دیدن ستارگان خواهد شد. البته بطور کمرنگ نه مثل ستارگان شب. باید گفت شرط این است که در این کار طاقت و مداومت و پیگیری و حوصله بکار رود و الا با یک روز و دو روز نتیجه حاصل نمی گردد. در ابتدای تمرین ستارگان متناوباً روشن و خاموش و پیدا و ناپیدا می شوند و این کار به علت پرت شدن حواس تمرین کننده است. هم اکنون نیز اشخاصی هستند که در روز ستارگان را می بینند و چون قوای آنها به طور طبیعی زیاد است این کار برایشان مشکل نیست. آنقدر نگاه و تمرین کرده اند که توانسته اند به این کار موفق شوند. پس وجود ستارگان در روز قابل رد کردن نیست. موجودات و گازهای نامرئی فضائی هم وجود دارد ولی به همین دلیل است که همه نمی توانند آنرا ببینند و راه دیدن آنها تمرین و مداومت است.

اشعه اطراف چراغ: اگر شما به یک لامپ چراغ برق در حال روشنی خیره شوید در ابتدا چیزی غیر عادی در اطراف آن نخواهید دید. اما اگر پلکها را رفته رفته تنگ و تنگتر و کوچکتر سازید کم کم در اطراف همان چراغ شعاعها و دایره ها و خطوطی از نور و طیف ها و چیزهای دیگر به نظرتان خواهد رسید. اینها چه بود؟ چطور شد که در حال عادی نبودند و اکنون ظاهر شدند؟ آیا چشم شما معیوب گردید یا نور چراغ خراب شد و یا وضع اطاق دگرگونی پذیرفت که اینها را که نمی دیدید اکنون می بینید؟ علت آن فقط این است که با تنگ کردن چشم مانعی در مقابل نور قوی که پیرامون چراغ را گرفته بود پدید آورید و چشم را متناسب با آن نور کردید و چون مانع مرتفع شد توانستید چیزهای دیگری در فضا ببینید. این تجربه ای خیلی ساده و بدوی و بدون تمرین بود که بیان گردید. حال فکر کنید اگر انسان تمرین کند و بر تمرین مداومت نماید و بخواهد در این راه جد و جهد روا دارد و دنبال کند چه حقایقی بر او روشن خواهد گردید.

تغییر در نحوه تمرین: همین تمرین را می توان به صورتهای مختلف انجام داد. مثلاً نور را در بالا، در پایین، نور قوی، نور ضعیف به صورتهای گوناگون نگریست تا جلوه های مختلف در فضا به چشم انسان برسد. می توان در همان حالی که چشم خیره بنور شده و شعاع هایی در فضا می بیند به وسیله عینک یا دوربین به آنجا نظر کرد. دیگر آن شعاعها محو می گردد زیرا در اثر ذره بین باز نور قوی می شود. وقتی

با ذره بین و چشم باز به چراغ بنگرید قدرت زیادتری از آن می بینید اما اگر چشم را کوچک کنید در اطراف آن ذراتی دیده می شود.

اینها نشان آن است که چیزی هست و الا از کجا آمدند. مسئله شهود و ظاهر است و بخوبی دیده می شود. چرا با کوچک کردن چشم دیده شد و وقتی ذره بین به چراغ انداختید و نور قویتر شد از بین رفت؟ زیرا بعلت ازدیاد نور تناسب بهم خورد. وقتی دوباره تناسب دهید باز آنرا خواهید دید. چه دلیلی است که با تنگ کردن چشم شعاعهایی دیدید در حالیکه با باز بودن چشم آنها را ندیدید؟

طیف های رنگین نور: طیفهای رنگین را می توان با وسائل و تمریناتی در اطراف نور مشاهده کرد. اینها را همه در اثر حجابی که مصنوعاً در مقابل نور قوی به وجود آوردیم دیدیم. اگر انسان تمرین کند با چشم باز هم می تواند در اطراف یک لامپ قوی برق یا در اطراف خورشید شعاع ها و جلوه هایی گوناگون از انوار و اشعه و رنگ بنگرد.

نقل از مجله اطلاعات هفتگی شماره ۱۵۰۶ جمعه ۱ آبان ۱۳۴۹ صفحه ۲۹

پرتوهای ندیدنی: چشم انسان نورهایی را می تواند ببیند که طول موج های آنها تنها میان $۰/۰۰۰۷$ سانتیمتر با ۷۰۰۰ آنگستروم و $۰/۰۰۰۴$ سانتیمتر یا ۴۰۰۰ آنگستروم تغییر کنند. پاره ای از مردم که قدرت بینائی شگرف دارند می توانند نورهایی را ببینند که به طول موجهایشان اندکی بیش از این است. پاره ای نیز در آن سوی مرزهای نورهای دیدنی، پرتوهای را دیده اند که طول موجهایی جز آنچه یاد شد دارند و مانند پرتوهای نور در فضا در گردشند. دانشمندان بسیاری به فکر وجود این پرتوها افتاده اند. لیکن نخستین بار ویلیام هرشل اخترشناس بزرگ انگلیسی در دهه اول قرن نوزدهم وجود آنها را به اثبات رساند.

مربوطه به مژه چشم نیست: دیدن این شعاعهای چراغ که در اثر تنگ کردن چشم به نظر می رسد مربوط به مژه انسان نیست. دلیل این است که اگر از نزدیک به چراغ خیره شویم مجبوریم چشم را تنگ کنیم تا اشعه را ببینیم اما اگر مثلاً ده متر یا بیست متر از نور چراغ دور شویم دیگر احتیاج به تنگ کردن چشم ندارد و با چشم باز که مژه جلو آنرا نگرفته همان شعاعها را می بینیم. برای امتحان به چراغ برقههای دور دست خیابان نگاه کنید. برای دیدن شعاع در اطراف چراغی که نزدیک شما است ناچارید چشم را نیمه بسته سازید اما چراغهای دور دست همان خیابان را با چشم باز به همان صورت می بینید. پس بایستی چشم خود را مثل دیافراگم عکاسی با فاصله متناسب سازیم.

خیره شدن به پنجره: یک تمرین دیگر: هر گاه در روشنائی چشم خود را به یک پنجره خیره کنید و سپس چشم را ببندید همان پنجره را بطور معکوس خواهید دید. پنجره در مقابل دید شما تغییر کرد و باز هم تغییراتی می کند زیرا اشیاء دیگری هم در اطراف آن هست. چون تمرین خود را روی این قسمت متمرکز کردید روشنائی باطنی شما تجلی کرد و همان پنجره را به طور معکوس به نظر شما رسانید. پس از مدتی

آن پنجره می رود و شیئی دیگر در نظر می آید. اینها از کجا آمد؟ از هر راهی تمرین کنید مطلب مسلم می شود.

دلیل روشن دیگر: دلیل روشن دیگر بر این مطلب ذکر می کنم. در این اطاق که شما قرار دارید انواع اشیاء روی میز یا روی زمین گذارده شده است. کسی که چشم خود را ببندد نمی تواند آن اشیاء را ببیند و یا کسی که امی است ادعا می کند که چیزی روی میز یا روی زمین نیست. اما کسی که می بیند جواب می دهد: همه چیز هست اما تو نمی بینی. آن کور مادرزاد اگر با دست لمس کند بوجود حتمی اشیاء پی می برد. این لمس همان حسی است که ما می گوئیم نسبت به اشیاء نامرئی در ابتدا پیدا می شود یعنی مغز را وادار به قبول وجود آن اشیاء می کند. عمل دیدن هم همین کار را انجام می دهد.

اقرار می کند: شخص امی پس از اینکه کورمال دست خود را به کتاب زد و اطراف آن را لمس کرد می گوید: فهمیدم. وجود کتاب را متوجه شدم و دانستم که کتاب هست اما شخص بینا می گوید: تنها کتاب نیست انواع و اقسام چیزها است که تو متوجه نیستی.

روشن بین چه می گوید؟ حال اگر بشر توانست وسائلی اختراع کند و به آن کور تمریناتی بدهد خواهد دید که آن چیز که منکرش بود برای او روشن می شود. فرق شخص روشن بین و شخص عادی مثل فرق بینا و کور است. شخص روشن بین می گوید توجه کن ببین ولی شخص عادی مثل آن کور مادرزاد می گوید: نیست و در این سخن خود اصرار می ورزد اما در اثر نصیحت و تمرین و مداومت کم کم چشم باطن او باز می شود و حقایق را خواهد دید و پی به اشتباه اولیه خود می برد.

تمرین با چشم باز: کسانی که اینگونه تمرینات را انجام می دهند این طور نیست که چشم را ببندند تا در نظر آنها چیزی به صورت خیال مجسم گردد بلکه با چشم باز آنها می بینند. پس از اینکه در تمرین موفق و قوی شدند در حالی که در اطاق خود نشسته اند شهر دیگر، کشور دیگر و حتی قاره دیگر را می توانند ببینند. البته چشم باز است ولی در اینجا دیگر چشم کار نمی کند بلکه مثل حالت گیجی و دوران سر حالی به او دست می دهد و اینها را می بیند. کسی که با چشم باز موفق به دیدن این مناظر شد به طریق اولی با چشم بسته هم خواهد دید.

نکته مهم: یک نکته مهم باید در اینجا گوشزد گردد و آن این است که اینگونه تمرینات برای اینکه مؤثر گردد لازم است مداومت داده شود. کسی که به چنین کاری مبادرت می ورزد نباید توقع داشته باشد که بعد از یکی دو روز یا یکی دو هفته و حتی یکی دو ماه توفیق یابد بلکه برای رسیدن به نتیجه مطلوب استقامت، عشق، علاقه، پی گیری و مداومت و ایمان به پیروزی لازم است.

دلایل روشن و آشکار: دیدن گازها و موجودات نامرئی هم همین حال را دارد و در عین ایمان قطعی بوجود آنها می توان تمرین های مناسب نمود و بدیدنشان موفق شد. آیا شاهی و دلیلی برتر از این برای امروز بشر می توان یافتن؟ کار وحدت مثل کارهای دیگر بر روی حدس و فرض استوار نیست بلکه بر روی تجربه و یقین بنا شده و راه را برای همه باز می کند که هر کسی بتواند حقیقت را با تجربه شخصی بالعیان بنگرد. اینجاست که مقام تمرین و عظمت آن روشن می گردد و نشان می دهد که هر چه انسان بیشتر تمرین کند بیشتر موفق به دیدن و فهمیدن حقایق می شود تا آنجا که پرده ها از جلو چشمان او کنار رفته و حقایق را بالعیان خواهد نگریست. پس اگر انسان چشم را با تمرین مسلح کند بدیدن این موجودات و حتی پریسپریها موفق خواهد شد.

حقایق دربارہ رؤیا و خواب، یک راز بزرگ: حال که سخن بدینجا رسید به امر و مشیت الهی یک حقیقت بزرگ عالمی را مکشوف می کنم و آن خواب دیدن است. آیا می دانید چرا خواب می بینیم؟ علت آنست که در حال خواب وضع بدن طوری است که در مقابل نورهای قوی که در روز می تابد حجابی پیدا می شود و دیگر نورهای قوی مانع از دیدن موجودات نمی گردد. به این لحاظ است که انسان در حال خواب آزادانه حرکات پریسپریها را اعم از انسان و حیوان و مناظر مختلف می بیند و آنها را بطور حقیقی می نگرد.

خواب چیست؟ خواب امری مسلم است ولی نمی دانند چه می شود که انسان مناظری می بیند. تردیدی نیست که خواب همانا دیدن پریسپریها است. در حال بیداری وضع بدن انسان و فعالیت حاد و تند آن تناسبی با دیدن پریسپری ندارد. این است که نمی تواند آنها را در حال عادی ببیند. اما هنگام خلسه یا خواب طبیعی یا خواب مصنوعی موفق به دیدن آن می شود.

این است رؤیا و خواب: این موضوع مسئله خواب را روشن کرد در حال خواب انسان در اطراف خویش همان ذرات و پریسپریهایی را که موجود است ولی در حالت بیداری دیده نمی شود می بیند این کلید رؤیاها است که اینهمه دانشمندان بر سر آن زحمت کشیده و به حل آن موفق نشده اند.

حال خواب در بیداری: اکنون می گویم اگر کسی توانست بوسیله تمرین همان حالت خواب و مخفی شدن نور قوی و ممانعت از نور را در خود پدید آورد همان جلوه های پریسپری را که در خواب می دید در حال بیداری بطور منظم تر و بهتر خواهد نگریست. عمل اشخاص روشن بین و آگاه که حقایق را می نگرند همین است. در این حالت چشم باز است ولی نور قوی را مشاهده نمی کند و برخی اشیاء و مخلوقات که در جو وجود دارد دیده می شود. البته همه را نمی تواند ببیند بلکه مختصری به چشم او می رسد.

تمرین چگونه است؟ اگر در حال بیداری تمرین کند در ابتدا هاله هائی و چیزهایی به چشم می آید که انسان به آن عادت می کند کم کم توجه و عادت بیشتر خواهد شد، راه کار بدست خواهد آمد که چشم خود را به چه حالتی در آورد که بتواند آن اشعه و حالات را ببیند. همین که در مرتبه اول دید در نظر او مسلم می شود و کم کم طریق عمل را می آموزد و موضوع برای او تجلی خواهد کرد.

حالت خلسه: حالت خلسه ای که دراویش می گویند همین است. بعد از تمرین حالت خواب ماندی به انسان دست می دهد، گوش درست کار نمی کند، تمام فکر و مغز و حافظه به آن نقطه که انسان خیره شده جلب می گردد و یک مرتبه حالتی خلسه مانند به انسان دست می دهد. در تاریکی شب یک شیئی روشن جلو می آید که متحرک است. بقدری تحرک دارد که هیچ نمی تواند آنرا در نقطه ای ثابت نگاهدارد. این خیال نیست. موجودی است که به این صورت دیده می شود. هر چقدر تمرین اضافه گردد شخص قوی می شود و اشیائی می بیند. فقط بایستی ترس نداشت و نباید رشته را قطع کرد. باید از روی میل و اراده خواست که چیزهائی ببیند. جسم و بدن و مغز و غیره را به این کار باید معتاد کرد.

خلاصه آنچه دیدیم: پس دیدیم که در فضای اطراف ما موجوداتی وجود دارد که ما نمی بینیم همانطور که در روز ستاره وجود دارد و چشم ما از دیدن آن عاجز است و همانطور که در اطراف چراغ اشعه خاصی هست که در حالات خاص موفق بدیدن آن می شویم. نخست بر ما برای العین ثابت شد که روزها هم ستاره را می توان دید. تجربه لامپ را هم دیدیم و قدرت آن بر ما مسلم گردید که با کم و زیاد کردن شکاف چشم ذراتی در اطراف نور چراغ دیده می شود. این ذرات چیست؟ همه آنرا می بینند ولی متوجه نیستند و حتی در صدد فهم آن بر نمی آیند. آیا خیال است؟ وهم است؟ خیر، حقیقتی است که با خیره شدن به نظر می رسد.

شرایط انجام تمرین: برای انجام این کار تمرین لازم است و بایستی تمرین را درست انجام داد تا انسان با تجربه شخصی معتقد به حقیقت شود و بداند همانطور که پریسپری را در خواب می بیند در روز هنگام بیداری هم می تواند آنرا بنگرد. شرایط تمرین همانا دقت و مداومت است و الا داشتن عینک یا بدون آن تغییرات جزئی است که به آن معتاد می شوند. با یک ذره بین قوی انسان طاقت نگاه کردن به لامپ ندارد چون نور را تقویت می نماید. اما با همان حال وقتی حلقه را کم و زیاد کردید می توانید ببینید.

ترقی در این راه: اینها همه فرع تمرین است هر چه نور را قویتر کنید کمتر موفق به دیدن جزئیات می شوید، وقتی در اطراف لامپ آن اشعه را دیدید می توانید از خود سؤال کنید که این چیست و از کجا آمده است؟ چیزی است که وجود دارد و شما آنرا دیده اید و می بینید. ممکنست روزی بشر توفیق یابد

وسایلی گرانبها پیدا کند که این موجودات را ببیند اما این تمرین که گفته شد در دسترس همه است و بطور مجانی حقایق را در اختیار انسان می گذارد.

به چشم صدمه نمی زند: اینگونه تمرینات صدمه به چشم نمی زند. اگر انسان با چشم باز به یک منبع نور قوی نگاه کند چشم ناراحت می شود زیرا تناسب با آن ندارد. اما اگر چشم را تنگ کرد و به آن نگریست کم کم متناسب با آن می شود و ضرری نخواهد داشت. خود مردمک چشم هم این عمل انطباق را تا حدودی که عادتاً لازم است انجام می دهد دیافراگم عکاسی هم روی این اصل ساخته شده است. تمرین در این قسمت راه را بر انسان می گشاید و بهترین رهنما است که چشم را به چه صورت در آورد تا بهتر موفق شود.

کوشش دوستی و پرهیز از خدعه و جدائی

که غفلت ز مهر و وفا می کنی	به آیین وحدت ریا می کنی
که آزار خلق خدا می کنی	تو دانی دلم پیش تست ای عزیز
که یغما دل و جان ما می کنی	برای چه زیبا شدی این چنین
که آهنگ دوری ز ما می کنی	چرا آفت عقل و دین گشته ای
تو جان را ز جانان جدا می کنی	برای چه بر بوده ای قلب من
تو دل را ز دلبر سوا می کنی	محبت ز نیکو رخان خوش بود
چو بلبل به بستان صلا می کنی	الهی به قربان آوای تو
تو با پیر عاشق جفا می کنی	ز آغوش گرمت وصالم بده
بهین عشق را پر معنا می کنی	بیا لب بنه روی لبهای من
گره بر دو ابرو چرا می کنی	وداد و محبت رضای خداست
تو با مهر ورزان خطا می کنی	کرشمه کنی ناز و غمزه دمی
چو موری مرا زیر پا می کنی	اگر عاقلی پیش پایت ببین
به دل رخنه در قلب جا می کنی	به اخلاق و الفاظ و آداب خوش
رسد بر مراد، ار صفا می کنی	مقدر بود «حشمت» آخر بکام

گوش به نا اهلان سپردن: سخن با کسی است که فرض کنید در اثر منطق صحیح و روش پاک و نیکوی وحدت شیفته آن شده و مطالب عقلانی آن را پسندیده و بسوی آن می آید و بدان می گروید اما بعداً در اثر ادامه ندادن به تفکر و تعقل و سنجش و یا گوش دادن به سخنان بی تعمق دیگران که به صورت تظاهر ریاکارانه به او عرضه می گردد و یا در اثر غفلت خود وی رشته مهر و الفت را می برد و می خواهد خود را جدا سازد اما نمی داند که این حقایق مانند رودخانه خروشان است که پیش می آید و با خود خیر و برکت و سلامت به ارمغان می آورد. آیا می توان با کشیدن یک دیواره کوتاه جلو چنین رودی را گرفت؟ آیا می توان با پشت کردن بدان، مانع از جریان آن گردید؟ خیر چنین نیست. رودخانه رحمت همچنان جریان دارد و کسی که بدان پشت می کند در حقیقت خود را از فیوضات آن محروم ساخته است.

راه وحدت یعنی مهر: و اما آن کسی که راه مهر و وفا را فراموش کرده از کلمه وحدت و مفهوم آن نیز غفلت نموده است زیرا وحدت به معنی مهر و وفا و اتصال است و وقتی که این رشته الفت را درک کرد و فهمید و دنبال آن را گرفت و لذت آنرا چشید چگونه ممکن است آنرا ترک نماید مگر آنکه فکر کنیم که از

اصول مهر و وفائی که خاصیت اصل وحدت و بنیان این نعمت الهی است غفلت نموده است. در این صورت آیا می توان سخن دیگری گفت جز اینکه بگویم با بریدن رشته الفت که ناشی از غفلت است به آئین وحدت ریا و تقصیر شده است؟

پیوند را محکمتر کن: تو خوب می دانی که وقتی به وحدت گرائیدی و به این سوی آمدی تا چه اندازه دل مرا نزد خود گرفتار کردی زیرا من به این حقیقت واقف بوده و هستم که همه ما یکی و متصل هستیم و جدائی ما فقط در اثر نداشتن و غفلت می باشد. هنگامی که فردی از افراد بشر در اثر آگاهی وحدت این حقیقت را دریافت و دست از جدائی کشید و نزدیک شد و نزدیکی طبیعی حقیقی خود را درک کرد و در این موضوع خود آگاه گردید و در عمل هم قدمهائی در راه این اتصال طبیعی برداشت ولی بعداً در مشی این راه راست که در آن گام زده خدای ناکرده تزلزلی در وی پدید آمد مسلم است که باعث آزار خلق خدا شده است می دانی علت آزار آن چیست؟ انفصال و جدائی بدترین ناراحتی را ایجاد می نماید و چقدر سخت و ناراحت کننده است که کسی پیوند یابد و بعد رشته الفت را سست سازد.

فرق خیرخواه و مردم آزار: هرگاه مرام شخصی بر این قاعده استوار گردد که دیگران را خوشحال و راضی کند وجدان خود شخص هم خوشحال است و بر عکس اگر کسی را ناراحت کند وجدان او ناراحت است. این است قاعده وجدان و تراوش وجدان در بشر. واکنش کار نیکو و نکوهیده در اینجا خوب دیده و احساس می شود. چون ارتباط ناگسستگی بین یزدان و مخلوق برقرار است هر گاه کسی کارهای نیک انجام داد خدا و وجدان او خوشحالد و اگر ضرر او به مردم رسید وجدانش کسل است که چرا کاری زشت انجام داد و خدا هم از او ناراضی است. آن کس که کارهای خیر می کند پیوسته نزد نفس خود خوشحال و بشاش است.

آئین دوست یابی: اصل آئین و راه و رسم وحدت دوست یابی است. خوب که مطلب را بشکافید و وضع را ببینید خواهید دید که وحدت آئین دوست یابی و برادری و محبت و صفا است. چاره دردهای امروز جهان جز اجرای این روش و آئین نخواهد بود. هر فتنه و مصیبتی که می شنوید و می بینید و هر گرفتاری و بدبختی که گریبانگیر نوع بشر شده و می شود به علت جدائی و بریدن از یکدیگر و ابراز نفرت و دشمنی است و یگانه چاره محکم کردن روش دوستی و گره زدن بندهای ظاهراً پاره شده اتصال و اتحاد است.

دوستی و محبت به چه کار می آید؟ آیا تاکنون فکر کرده اید که دوستی و محبت که در عالم آفرینش در همه جا وجود دارد به چه کار می آید؟ چرا بین مادر و پدر و اولاد و بالعکس یا بین برادران و خواهران و زن و شوهر و غیره این دوستی و عاطفه ایجاد شده است؟ علت اساسی آن نگاهداری و توجه است که موجودات به وسیله این محبت رشد کنند اگر علاقه و محبت در بین نباشد رشد نمی کنند. وقتی شما در

مزرعه تخم می پاشید و سبز می شود خیلی خوشحال هستید، علفهای هرز را می کنید، آنرا دوست می دارید و مسرورید در حالی که تمام این مزرعه را به خاطر شکم خود و انرژی خود می پرورانید.

محبت نسبت به خانواده: محبت نسبت به نزدیکان و خانواده جزء عمل خیر و وظیفه هر انسان وحدتی است. اگر شخص توانست در موقع ناراحتی ها و بروز تقصیر یا اشتباه یکی از افراد خانواده جلو خشم خود را گرفت و به جای خشم محبت و خوشروئی نشان داد به وحدت نزدیک شده است. خانواده شما از شما پند و از شما انتظار محبت و مهر دارند. فرزند شما منتظر دوستی و لطف شما است. اگر از شما محبت نبیند، پس از کی بخواهد و از چه کسی توقع داشته باشد؟ چقدر زشت است که اولادی محبت از غیر ببیند و از پدر خود نبیند. چه تأثیر مخربی در ذهن و روحیه او باقی می گذارد. وظیفه اولاد هم آنست که با پدر محبت ورزد و وظیفه پدر آنست که به فرزند و عیال خدمت و مهربانی و کمک نماید.

از مظاهر محبت: وحدت برای محبت است. هر گاه متوجه شدید که کسی در منزل غذا ندارد و شما غذای آماده دارید باید او را سیر کنید که از بین نرود و از گرسنگی تلف نشود. اگر این شخص اولاد یا از خویشان شما باشد کمک و اجتر خواهد بود.

محبت به اولاد: اگر شما به اولاد خود محبت نداشته باشید اولاد درست بزرگ نمی شود. اگر خدا هم نسبت به مخلوق محبت نداشته باشد مخلوق رشد نمی کند و بزرگ نمی شود. در همه حیوانات و پرندگان و حشرات این محبت وجود دارد. یک گنجشک نسبت به لانه و دانه و بچه های خود محبت می ورزد. چرا؟ برای اینکه او هم پرتوی از انوار یزدانی است و عشقش از آن منبع بوجود آمده است. اگر عشق نباشد شما دیگر مزرعه را آماده نمی کنید و تخم نمی پاشید. اگر عشق نباشد قرقاول بچه نمی گذارد. در این صورت جریان زندگی دنیا قطع می شود و وقتی قطع شد یزدان را چگونه می توان شناخت. پس همگی دست به دست هم داده و یکی واحد و یکی شدند و یک وحدت را تشکیل دادند. آیا این امر درست نیست؟

محبت در همه چیز: چون مطلب فوق بسیار مهم و اساسی است جای آن دارد که درباره آن بیشتر موشکافی کنیم. ما حتی نسبت به نان محبت داریم و با علاقه آنرا تهیه می کنیم و می خوریم و در بدن ما حول و تحویل می شود. زیرا عالم وحدت است. همین امر به سلسله مراتب ادامه دارد. یک پرتقال از خود خبر ندارد که چه کسی هسته او را کاشته و چه وقت روئیده و چه موقع تبدیل به درخت گردیده، چه وقت رشد بیشتر کرده، گل داده و میوه داده است، اصلاً اطلاعی ندارد. این میوه دارای انواع و اقسام عناصر و ویتامینهاست و بقدر خود دارای انرژی و روح است ولی شما که او را کاشته اید می دانید برای چه اینکار را کرده اید. چطور کشت نموده اید. چطور آب داده اید و چطور رشد کرده و بزرگ شده است.

یک حقیقت روشن: شما این مطلب را می دانید و به راز پرورش و وجود آن پرتقال واقفید در حالی که خود او نمی داند برای چه به وجود آمده و از خود بی خبر است. خیال می کند خودبه خود روئیده و خالقی ندارد. شما هم نسبت به خالق خود خیلی کوچکتز و ناچیزترید از یک پرتقال نسبت به شما. این امر، هم علت انکار و شک مادیون را نشان می دهد و هم جبر و سرنوشت را روشن می کند. زیرا پرتقال بدون اختیار خویش بوجود آمده و فایده وجودی خود را نمی داند. همینطور سلسله مراتب مطلب در عالم لایتناهی ادامه دارد.

بشر خالق است یا نه؟ پس در ظاهر این طور است که ما بشر خالق پرتقالیم زیرا بدست ما کاشته شده و آبیاری گردیده و در اثر توجه ما ثمر داده است ولی در اصل که فکر کنیم خالق آن نیستیم. خالق کل همه چیز یزدان است. ولی در ظاهر امر ما بشر این کار را کرده ایم. سلسله مراتبی در این کار هست که بخواست یزدان توسط وحدت روشن شده و می شود.

حقایقی که از پرتقال فهمیده می شود: پرتقال که در بالا به عنوان مثال گفته شد ظاهراً یک جسم محدود سر بسته به نظر می رسد. هسته ای که در داخل پرتقال قرار دارد اگر بتواند فکر کند می بیند محدود است و در محفظه ای قرار دارد همانطور که شما بشر در کره زمین اتمسفر و هوا و پوسته زیرین و بالا دارید. آن هسته بوسیله چندین پوسته به محیط پرتقال وصل می شود اما محدودیت آن به قسمت بیرونی پرتقال تمام نمی گردد زیرا بعد از پوست روئی، پرتقال وصل است به جو کره زمین و جو هم به عالم متصل است تا آنجا که فکر شما قدرت پیش رفتن دارد.

نامحدودی بشر: بشر هم همینطور است. اگر کره زمین را تنها و منفرد بررسی کنیم بشر محدود است به آن کره ولی چون کره به وسیله فضا به تمام عالم مربوط است پس محدود نخواهد بود و به تمام عالم وجود اتصال دارد. بشر با تمام محدودیت خود می تواند بوجود کل عالم لایتناهی و یزدان معترف شود. چرا؟ برای اینکه وقتی نمونه را دید مثل این است که همه را دیده است. شما وقتی می خواهید گندم یا برنج بخرید یک مشت به عنوان نمونه به شما می دهند و همان کافی است زیرا مثل این است که صد خروار آن را دیده اید. می خواهید پارچه ای انتخاب کنید. تکه کوچکی از آن را می برید و نمونه می دهند. وقتی نمونه را دیدید مثل این است که اصل را دیده اید. هندوانه را می خرید و کارد به وسط آن می زنید و از رنگ آن به خوبی تمام هندوانه پی می برید.

نمونه گیری: این عمل را به اصطلاح امروز نمونه گیری می گویند. کارخانه ای یک میلیون تن کالای صنعتی برای دنیا درست کرده همه را به یک نفر ارائه نمی دهد. پس کالای او قابل رؤیت نیست اما اگر یک سانتیمتر از آنرا به شما نشان دادند مثل این است که همه را دیده اید. آیا درست نیست؟

بنای صحیح بر درستی است: در دنیا هر امری واقع شود اگر صداقت در بین نباشد خراب خواهد شد. بر عکس درستی کار را ترقی می دهد. آنهایی که کارشان دستخوش موفقیت می گردد و روز به روز پیشرفت می کنند به علت آنست که بنای کار را بر درستی و راستی و ارائه اصل بر طبق نمونه قرار داده اند.

رفتار صادقانه با یکدیگر: در کارها و همه امور باید با هم صدیق و راستگو و مهربان و صمیمی باشید تا کار شما رونق گیرد و موفقیت پیدا کنید. در یک کار اگر با عده ای همراه و شریک هستید در نظر بگیرید که نباید بیکدیگر دروغ بگوئید و اگر هم متوجه وخامت آن نبوده و گفته اید باید فوری جبران کنید که لطمه آن به خود شما و به کار شما عاید خواهد شد و پشیمانی سودی ندارد. بایستی با دوستان و همکاران خود طوری باشید که سوء ظن و بدبینی و بدخواهی نسبت به هم نداشته باشید. با دوستان صدیق باید چنان باشید که گویی روح و جسم و کالبد و رگ و ریشه شما یکی است و مثل آن باشد که همه یک بدن دارید.

اثر فراگیرنده خیانت: بعضی اشخاص خیانت را یک موضوع کوچک و محدود می بینند و اثر زیادی برای آن قائل نیستند. در حالی که خیانت اثر بسیار مهم و قدرت تخریبی بزرگ دارد و مثل آتشی است که در ساختمانی بیافتد. هر چند که آتش سوزنده در ابتدا بسیار کوچک بوده اما همان آتش کوچک بزرگ و بزرگتر شده و تمام ساختمان را سوخته است. خیانت پشت کار را خم می کند و به ارکان آن لطمه می زند و آنرا ضایع و خراب می سازد. در هر کار و هر عملی بایستی صادقانه بود. هر گاه در یک سازمان فردی از افراد خیانت کرد یا عمل او صادقانه نبود لطمه به تمام جزئیات و کلیات خواهد زد. عمل او مثل آتشی است که به یک نقطه از بدن گذارند. درست است که فقط یک قسمت کوچک از بدن را سوزانیده اما تمام بدن یکجا و یکباره متألم و متأثر می شود. بهمین ترتیب خیانت یک فرد تمام ارکان آن کار را می لرزاند و باید سعی کرد اصلاً خیانتی پیش نیاید. حال اگر از مؤسسين آن کار عمل خیانت آمیزی صادر شود حال جرقه ای را دارد که بر قلب فرود آید و قلب را بسوزاند.

آثار فراق: تأثری که از مرگ دوستان و فراق یاران به انسان دست می دهد در اثر همین وصل و بریدن است. یک گربه یا یک مرغ کوچک که با انسان انس گیرد و بعد دور شود ایجاد تأثر می نماید. حتی دور شدن یک شیئی نیز که با آن انس گیرند ایجاد حزن می نماید. کسی که از این حقایق آگاه است آیا می داند که با عمل خود که از روی غفلت است ایجاد چه ناراحتی کرده است؟

قدر خود را بشناس: آیا قدر خویش را می دانی و اطلاع داری که چقدر در عالم خلقت زیبا و بدون نقص هستی؟ آیا می دانی که همین خواص کامل خلقتی توانست که مرا آنقدر به تو شیفته نموده است و دل مرا این طور به یغما برده؟ حال توجه ترا به این حقیقت جلب می کنم که این زیبایی و کمال خلقت را تو

خود برای خویش نساخته ای بلکه عطیه ایست که بتو تفویض کرده اند و شکر این نعمت در آن است که این خصوصیت را موجب غرور خود نسازی بلکه همیشه این حقیقت را نصب العین قرار دهی که هر فردی از بشر که به این عالم می آید برای انجام وظیفه ای است که بر عهده او گذارده شده و مثل قطعه ای از ماشین جامعه است که باید تکلیف خود را در حدود استعداد خویش به جای آورد و برای انجام وظیفه لوازم و وسائل کامل به او داده اند و به شکرانه این وسیله باید تا آنجا که بتواند در راه بشریت خدمت کند. چون این نعمات از منبع وحدت به او داده شده وظیفه دارد که در راه وحدت خادم باشد و خود را به آن متصل و پیوند نماید تا با همکاری سایر افرادی که به همین منظور به دنیا آمده اند خدماتی به جهان انجام دهد. خدمت در راه گردش چرخهای جهان، در راه شکفتگی و زیبایی جهان، در راه رفاه مخلوقات، در طریق سعادت بشر، در راه مسرت و شادمانی و تسهیل شرایط حیات. این است وظیفه انسانیت و این است شکرانه نعماتی که در راه زندگی به اختیار تو گذارده اند. این علاقه ای که من بتو پیدا کرده ام نه به تو بلکه به سازنده و پدید آورنده تو است. در حقیقت دل مرا او برده و اوست که مرا فریفته. آن کسی که چنین آیتی ساخته و چنین گلی پرداخته و چنین رنگ آمیزی کرده است. حقیقت این است. فتبارک الله احسن الخالقین.

دوری خطا است: آیا می دانی که دوری کردن و بریدن که قصد آنرا داری در حقیقت لطمه جبران ناپذیری است که هم به عقل و هم به دین می زنی؟ لطمه به عقل به عقل است زیرا عقل در اثر وحدت با نیروی مشورت و فهم و تماس تقویت می گردد و وظیفه راهنمایی خود را در زندگی بهتر انجام می دهد و لطمه بدین است زیرا بریدن و جدائی دین را ضعیف و نفوذ آن را سست می کند و به علت جدائی و دوری حقایق از دسترس دور می شود و نه تنها خود از این محرومیت رنج خواهی برد بلکه کسانی هم که بایستی بدست تو هدایت شوند از این لطف الهی محروم خواهند گردید. بنابراین همین عمل دوری و قصد بریدن که در فکرت پیدا شده و آنرا خیلی ساده و کوچک تلقی می کنی گناه عظیمی است که در حق بشریت انجام گردیده است.

یک واحد: یک بشریت: اینک به سخن قرآن عزیز توجه کن که می فرماید: «من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض کانما قتل الناس جمعاً و من احیایها فکانما احیا الناس جمعاً» (المائده ۳۲) «هر کسی که نفسی را بکشد بدون حق قصاص یا افساد کردن او در زمین مثل این است که همه مردم را کشته و هر کس که نفسی را حیات بخشد مانند آن است که همه مردم را زنده ساخته است.» آیا معنی آن را متوجهی؟ چطور می شود قتل یک نفر در حکم قتل تمام مردم و زنده کردن یک نفر مثل زنده کردن همه مردمان باشد؟ آیا چنین چیزی صحیح است؟ بلی درست است. برای اینکه عالم وحدت است. لطمه ای که به یک

نفر برسد چون همه سهیم و متصل اند و پیوند دارند به همه رسیده و سودی که به یک نفر عاید می شود به همین دلیل عاید همگان است. مثل تکانی است که به نقطه ای از آب دریا داده شود که موج آن در سراسر دریا منتقل می گردد. حالا اگر همه این موج را درک نکنند دلیل غفلت و ناخود آگاهی است. آنها که آگاهند آن را خوب می دانند و می فهمند و از این رو است که از این بریدنها رنج می برند.

سیر تصاعدی حقیقت: به علاوه وقتی که رشته هدایت از طریق تو توسعه یابد و تو در عالم صفای خود آن را به دیگران برسانی و آن هم به دیگران و این سیر تصاعدی مانند شاخها و برگهای یک درخت پاکیزه پیش رود و توسعه یابد به زودی شاخه های آن در زمین و جو هوا گسترده خواهد شد و به همه خواهد رسید. پس قبول کن وقتی در تو استعداد این هست که سخن حق را به همه برسانی و افراد بیشمار از دهان و قلم تو سود برند ولی تو این رشته را ببری و قطع کنی چه لطمه بزرگی بخود و دیگران زده ای و چگونه تخم درخت حقیقت را که باید جنگلی عظیم برویاند زیر پا له کرده و از بین برده ای.

جدا کردن جان از جانان: این عمل در واقع حکم آن است که جان را از جانان جدا می کنی. می دانی مقصود چیست؟ جانان به معنی روح کلی عالم است که بر تمام کائنات محیط است و تفکیک ناپذیر و بدون خلاء و جدا نشدنی و یک پارچه است. وقتی این روح در موجودات و مخلوقات و اشیاء عمل کند در هر جا وظیفه جدا می یابد. در نزد تو و من نیز تجلی دارد که نام آن جان است. آیا تو می دانی که با بریدن خود جان خویش را از جانان می خواهی جدا سازی؟ اما در حقیقت بدان که چون روح جدائی ناپذیر است هرگز موفق نخواهی شد خویشتن را جدا سازی و اتصال خدشه ای نخواهد یافت و این کار محال است.

بار مسئولیت به نسبت نعمت: آیا می دانی که شخص هر چه خوبتر و زیباتر و مکمل تر باشد موظف تر است که بیشتر مهر و محبت بورزد و دوستی چنین شخصی بسیار زیننده تر و عالیتراست؟ این مردمان خوشبخت به شکرانه نعمتی که از خداوند دریافت داشته اند وظیفه دارند شکر نعمت را بیشتر بگذارند و شکرگزاری هم جزایر از لطف و محبت و دوستی نیست. اما تو که از موهبت های یزدانی سخت برخوردار بجای اتصال دل را از دلبر به خیال می خواهی سوا کنی در صورتی که قادر به چنین کاری نیستی.

نعمت بزرگ یزدانی: علاقه ای که من به وجود تو دارم تنها یک علاقه ساده مربوط به اتصال موجودات به یکدیگر نیست بلکه نشانه های نعمت یزدانی است که در تو هست و مزایائی که عالم خلقت در وجودت قرار داده. مرا به سوی تو می کشاند. این آواز دلکش و دلنشین تو که بلبان را از نغمه خوانی پشیمان می کند، این آغوش گرم محبت تو که روح نوینی در عروق من می دمد این چهره دلنشین تو و لبانی که

کلمات مهر از آن خارج می شود عشقی بوجود آورده است که با ارزشهای دنیایی نمی توان برای آن بهائی معین نمود.

رحمت خداوند: در محفلی که وحدت حکفرماست رحمت خداوند شامل حال عموم است و اختصاص به مرد ندارد. هر قانونی که بیان گردیده شامل مرد و زن است و از لحاظ برخوردای از حقوق انسانیت بین آنها مساوات برقرار است.

نظر انفرادی ناشایسته چیست؟ نظر انفرادی غیر مطلوب و ناشایسته ممکن است هم در مادیات و هم در معنویات باشد. خواستن مقام و دنبال آن رفتن نیز مشمول همین قاعده است. مقصود از نظر مادی سوء استفاده از کار و مقام و وضعیتی که دارد و سوء استفاده مالی است در هر مرحله و هر مقام و هر درجه و رتبه ای که هست. مادیات برای اداره زندگی بد نیست و بایستی باشد اما سوءاستفاده کردن از مال غیر و از وضعیت دیگران ناستوده است.

انواع سوء استفاده: مثلاً هر گاه رئیس اداره از حقوق خود استفاده کند آن را استفاده مشروع می نامند ولی اگر از مال دولت یا غیر استفاده کند آنرا سوء استفاده نام می گذارند. این استفاده منحصر به مادیات نیست منظور هر نوع سوء استفاده است. آنچه برای یک شخص معین شده متعلق به اوست و غیر از آن مربوط به او نیست و بهره بردن از آن خلاف است. اگر کسی از وقت فروخته شده به دیگران به نفع خود استفاده و کمتر کار کرد سوء استفاده کرده و یا در اداره کاری به نفع خویش انجام دهد خلاف است. مقصود این است که از امری که انجام آن به وی محلول گردیده نباید سوء استفاده کند. اگر همه افراد بشر بیاموزند که از امری که به آنها محول شده سوء استفاده نکنند بسیار خوبست. هر گاه در کار اختلاف حساب پیدا شد باید راه صحیح آنرا جستجو کرد و یافت. اگر آنرا همچنان بی قید رها کردی و به تصور درست نشدن نا امید شدی صحیح نیست و سوء استفاده به شمار می رود.

رضای خدا در چیست؟ ای کسانی که این سخن را می خوانید، هر کس و هر کجا هستید این حقیقت را بدانید که رضای یزدان در دوستی و محبت است و خشم خداوند در بریدن و جدائی است هر قدمی که شخص از طریق مشروع در راه مهر و انسانیت بردارد یزدان را خشنود ساخته و هر قدمی که در قهر و جور و جدائی بگذارد خدا را از خویش رنجانده است. علت آن کاملاً روشن و واضح است زیرا عالم وحدت است و چون وحدت طبیعی است باید همه موجودات در راه درک و توسعه آن بکوشند و هر چه در این راه پیش روند خدمت واقعی کرده اند و هر قدمی که بر ضد بردارند بآن لطمه زده اند. محبت امر پروردگار است. آیا می خواهی با لطمه زدن بقانون آن بر ضد خدا قیام کنی؟

راه های خلاف: حال که حقیقت این چنین است چرا گره به ابرو می اندازی و بر خلاف آئین محبت رفتار می کنی؟ اگر این اعمال از راه کرشمه و ناز و غمزه و فروعات مادی و معنوی آنست بدان که ناز و کرشمه هم جاد دارد و نایستی به جا و بیجا همیشه آن را بکار برد. ممکنست معشوق از راه بازار گرمی و توجه دادن عاشق به ناز متوسل شود اما نمی داند که انجام همیشگی این کار سبب می شود که با این عمل خویش عاشق را مأیوس می کند. رفتاری هم که یک دوست با دوست در اثر غفلت به صورت ناز انجام دهد همین اثر را در روح او دارد. البته ناز و کرشمه ای که به جا و درست باشد جزء مقررات زندگی و در جای خود لازم و واجب است.

دقت در راه حق: توجه در نگاهداری دوستی باید چنان دقیق باشد که گوئی در حین راه رفتن از روی غفلت و ندانستن مورچه ها را در زیر پای خود از بین می بری. ممکنست انسان به خاطر عدم توجه چنین عملی مرتکب شود ولی انسان عاقل و پاک طینت کسی است که مراقب باشد از او کوچکترین آزاری به هیچ مخلوقی نرسد. آن کسی هم که ندانسته با جدائی و بریدن دل دوست را می شکند غفلت او مانند غفلت کسی است که در راه از روی موران می گذرد که نتیجه آن کشتن آن موجودات و مخلوقات الهی است. دوستی که دل دوست را می شکند آیا می داند که او سخت آزرده است؟ این سخن را فقط عاقلان درک می کنند.

عذر مسموع نیست: پس ای عزیز. دست از روش خطا و کج خلقی و قهر و دوری و جدائی که بهانه های آن در عالم حقیقت بسیار ناچیز و غیر مسموع است بردار و از این عمل نامیمون صرفنظر کن بلکه با اخلاق نیکو و کلمات پاکیزه و محبت آمیز و آداب خوش در قلب شکستگان نفوذ نمای و دل افتادگان را بدست آور و بدان که اگر صفا داشته باشی و مقدر هم چنین حکم کند نتیجه مطلوبی خواهی گرفت. این هم درس و پند و راهنمایی بود برای نوجوانان که بایستی هوشیار باشند و آنرا بکار بندند.

شعار خد مگزاري

شنو این نکته از من، کس میازار به عشق و مهر دلها را نگهدار

چو بینی خسته ای، درمانده ای را شتابان کن علاج و نیک کردار

عکس العمل آدمی عاید خود انسان می شود: چون دنیای وحدت است و همه به هم اتصال دارند و از هیچ کس و هیچ چیز نمی توان انفکاک داشت لذا هر عمل خوبی که انسان انجام دهد یا هر کار زشتی از او سرزند نتیجه اش عاید خود انسان می شود. علامت وحدت نیز که اشعه آن به داخل خود او تابیده و نه به خارج (زیرا خارجی وجود ندارد) و نموداری از عالم لایتناهی است نشانی از این حقیقت می باشد. این امر برای یک تفکر کننده نکات عظیمی از حکمت را روشن می سازد.

من در خودم هستم. تو در خودت، همه در خودشان و عالم هم در خودش و خدا نیز با همه همراه است. یا للعجب چه دنیای شگفت آوری که نه تنها بشر بلکه مافوق بشر هم نمی تواند حقیقت آنرا درک کند. نوری که از کره ای ساطع می شود کجا می رود؟ مگر نه آنست که بالاخره در همین عالم وحدت گردش می کند. نادانی و عدم درک حقیقت گریبانگیر همه موجودات هست و همه دچار مضيقه آن هستند. از میکروب گرفته تا بزرگترین موجودات. منتها مشیت یزدانی با تکامل نسبی سطح افکار بالا می رود و بشر ترقی می کند و حقایق را می فهمد.

شعار بزرگ: این نکته ذیقیمت را که از شعارهای بزرگ زندگی است از من قبول کن، کسی را میازار. شاید در اثر تکرار یا مجسم نبودن ساحت بزرگ این نکته موضوع در نظرت کوچک جلوه کند اما به عظمت آن بیندیش.

علت عمده گرفتاری: اغلب فشارها و گرفتاریهایی که در زندگی اشخاص پیدا می شود در اثر آزار دیگران است. آزار تنها رنج بدنی دادن نیست. بردن مال دیگران تجاوز به حقوق کسان، غیبت کردن، تهمت زدن، رنجاندن با سخنان نیش دار آزار است. بنابراین مراقبت در آزار نکردن در حکم اتخاذ یک دوره کامل دروس اخلاقی است.

باید مصمم بود: برای آزار نکردن همین خواندن این کلمه و گذشتن کافی نیست باید تصمیم جدی و سخت گرفت و مراقب اجرای آن بود. چه بهتر که این کلام و این شعر را بخط درشت بنویسی و در محل کار و محل زندگی و کنار بستر خواب خود قرار دهی تا دائم برای تو تلقین و یادآوری باشد تا آن زمان که کاملاً ملکه و ذهنی شود و به طور خودکار اثر کند.

راه اتخاذ صفت نیکو: پس به هر ترتیب صلاح می دانی دائماً در نظر داشته باش که از آزار دیگران به هر صورت خودداری کنی ولو اینکه این آزار بنظر تو ناچیز و مختصر باشد.

کارهای بد نکنید: هر گاه در ضمن یک روز کار ناشایسته ای انجام داده باشید مثلاً دروغ گفته باشید باید این مطلب را در نظر بگیرید. حتی اگر اخم کرده و بندگان یزدان را با حالت عبوسی و ترشروئی ناراحت کنید نزد عدل یزدانی متخلف هستید. اگر کسی چنین اعمالی انجام داد. شب هنگام بایستی گزارش اعمال روز خود را نزد خویشتن مجسم کند و در نظر بگیرد که دیگر کار خلاف نکند و با انجام اعمال نیک این کارهای زشت را جبران نماید. دروغ، خشم، ترشروئی و انواع و اقسام کارهای زشت در اثر ارتکاب اعمال نیکو تا حدی جبران می شود.

روی عبوس: وقتی کسی عبوس باشد هیچکس میل نمی کند با او طرف صحبت شود و رابطه پیدا کند مگر اینکه ناچار باشد. مخصوصاً در وحدت عبوس بودن خلاف است زیرا مانع اتحاد و محبت می گردد و کسانی که انتساب با وحدت پیدا می کنند باید از این حالت دوری جویند. هر کس می تواند در خود این حقیقت را بیازماید که با یک مصاحب خندان و خوشرو خیلی بهتر از یک نفر عبوس ترشروی میایل به صحبت و مجالست است.

رفتار خشن و تند: اینک داستانی از پیغمبران بشنوید: حضرت موسی علیه السلام اخلاق بسیار تند داشت و خیلی غیور بود. به قدری تند بود که هیچ سلطانی نمی توانست در مقابل او مقاومت کند و امر الهی را با کمال شدت وحدت و قدرت بلکه تلخی ابلاغ می کرد. با آن همه زحمات که متحمل شد و آن همه قدرتی که داشت و آن همه محبوبیتی که از لحاظ اجرای امر نزد خداوند متعال داشته است امروز تعداد پیروان آن حضرت اندکی بیش از نوزده میلیون نفر است. علت اساسی آن همانا اخلاق تند و سخت گیری آن حضرت بوده است.

رفتار محبت آمیز و فروتنی: برعکس حضرت عیسی علیه السلام منتهای مظلومیت و اخلاق و تواضع را نشان داد و روش او جز محبت نبود و با آنکه در زمان حیات جز چند نفر پیرو پیدا نکرد امروز بعد از دو هزار سال هفتصد و اندی میلیون نفر پیرو دارد. این بزرگواران ظاهراً دنیا را ترک کرده اند ولی آثار و عمل آنها به امر و مشیت یزدان در همین دنیا و در فضا باقی مانده است. این است امر و مشیت الهی در حالی که دین موسی علیه السلام مقدمتر و بسیار محکم و ستوده بود. امروز پیروانش آنقدر قلیل است اما حضرت عیسی علیه السلام اصلاً وارد جنگ نشد و این همه پیرو دارد.

اثر محبت: این نیست مگر در اثر محبت و حسن خلق و صبر و مهربانی که آن حضرت مبذول داشت. این است نمونه و نتیجه اخلاق نیکو که همه افراد بشر باید از پیامبران پیروی کنند حضرت محمد صلی الله علیه

و آله نیز نمونه حسن خلق و مدارا و صبر بود و در مقابل جهال و نادانان کمال بردباری را نشان می داد. همه این امور در فضای لایتناهی باقی است و ذره ای از آن از بین نمی رود و محو نخواهد شد. خودآزاری: معذب کردن خود به وضعی افراطی بسیار بد است. دلیل ندارد نباید حالت جسمانی خود را ناراحت ساخت. فکر و حالت جسمانی خود را ناراحت کردن مسئولیت دارد. بایستی سلامت و راحت خود را نیز در نظر گرفت. خودآزاری حکم مردم آزاری را دارد. ناراحت کردن دیگران خلاف است مگر اینکه فایده ای برای آنها داشته باشد که بیشتر استفاده ببرند مثل ناراحتی هائی که طبیب برای مداوا و تجویز دارو و زدن آمپول و انجام جراحی و سایر معالجات انجام می دهد که هدف از همه آنها آسایش و سلامت بیمار است.

چرا خودآزاری بد است؟ از آنجا که بشر برای انجام وظیفه ای معین به دنیا آمده و جسم و جانش متعلق به خود او نیست بلکه وابسته به وحدت است لذا بایستی همانطور که مراعات دیگران را می کند حال خویش را هم در نظر گیرد و از لطمه زدن بخود اجتناب نماید. یکی از مضار مشروبات الکلی و تریاک و مخدرهای دیگر همین خود آزاری است. مثلاً الکل سر را به دوران می آورد، چند ساعتی احساس تفریح و بی خبری می کند اما به معده و قلب صدمه می زند. حتی ضربان قلب را شدید می سازد و فشار خون را بالا می برد.

قمار و سایر مسکرات هم هر کدام به نحوی به انسان لطمه می زند. حتی سیگار که بسیار معمول است چون به بدن انسان صدمه می زند خود آزاری است و آن طور که دانشمندان طب یافته اند موجب ایجاد سرطان حنجره و گلو و سایر معایب می گردد. پس از اینکه از فکر آزاد کردن متصرف شدی نباید به این جنبه منفی که یک وظیفه است اکتفا نمائی بلکه پس از ارتقاء به مقام انجام وظیفه باید پیش خود تمرین کنی و در صدد باشی که با محبت و عشق و مهر واقعی دلها را نگاهداری. باید دانست که تمرین و مراقبت و مداومت در ترک آزار و خودداری از آن در حکم همان توبه و استغفاری است که در دیانت گفته شده است.

معجزه مهر و محبت: از قدیم گفته اند که بوسیله مهر و محبت است که می توان افراد را بنده احسان خود کرد و راستی هیچ زنجیر و قیدی خوبتر از زنجیر احسان برای نگاهداری نوع نیست. اما آن کسی که چنین عشقی دارد فکرش آنقدر ارتقاء یافته که عمل محبت را به منظور معامله و مقابله به مثل انجام ندهد. بلکه آنرا وظیفه ای برای خود می داند و اگر نتایجی از این امر عاید او می گردد این عکس العمل طبیعی و فطری عمل است و چنین پاداشی او را نوش باد.

خدمت به یزدان و مخلوق او: فلسفه بزرگ حیات بشر مخصوصاً کسانی که خدمت به خلق را به عهده می گیرند کمک و یاری به مخلوق یزدان و برداشتن بار از دوش بارداران و رفع غم از گرفتاران و یاری به درماندگان است. پس اگر مرد این راه هستی‌د بایستی خود را برای خدمت به عالم بشریت و امر یزدان آماده و حاضر سازید.

فداکاری در راه سعادت هموعان: وحدت و مکتب آن فداکاری و از خود گذشتگی اخلاقی را با جان و دل قبول می کند و چنانچه لزومی در فداکاری نباشد باید تا آنجا که مقدر است سعی بلیغ در رفاه و آسایش هموعان و جامعه مبذول دارند تا به حد اعلای سعادت معنوی نائل آیند. این روش هر فرد وحدتی است. وحدت با تقدیر و سرنوشت سازگار است و طبق قانون واحد خویشتن داری و از خود گذشتگی می کند و راه چاره زندگانی ضروری بشر را آسان و سهل ممتنع می سازد. چه آنکه پذیرفتن سختیها را سعادت می داند و به همراهی خود با تقدیر دمسازی می کند تا تاریکی شب بر طرف و صبح درخشنده و نور آفتاب باز هم بر پیشانی تقدیر تابان گردد.

وظیفه بشریت: وظیفه یک انسان شرافتمند آن است که هر گاه خسته ای و درمانده ای را دید و مشاهده کرد که فردی از افراد بشر به نحوی از انحاء دچار پریشان حالی و نگرانی است و احتیاج به کمک دارد نبایستی شانه ها را بالا اندازد و به عنوان اینکه به او مربوط نیست آن را رها کند و برود. تصور نکند به او مربوط نیست. باو ربط دارد و سخت هم مربوط است زیرا او خواهر یا برادر انسانی اوست و موظف به دلجویی و کمک به آن شخص می باشد.

دلجویی از افتادگان: لذا بایستی به محض دیدن بیچاره و درمانده خسته دلی در صدد تفحص و کشف علت ناراحتی و نگرانی او بر آید و پس از آنکه دانست، بر طبق سنت عمل نیکو که شهادت خود انتخاب کرده با کمال شتاب قبل از فوت وقت و پیش از اینکه دیر شود تا آنجا که قدرت دارد و برای او ممکنست در صدد کمک و رفع نگرانی از آن شخص برآید و آنقدر بکوشد تا او را از غم برهاند.

اگر کمک نکنیم چه انتظار کمک داریم؟ آن زمان که فشار مصائب بر ما وارد می شود و از خداوند تقاضای کمک داریم و چشمان ملتمس خود را به انتظار ترحم و فیض و رحمت او دوخته ایم و خداوند هم به ما در حدود سرنوشتی که داریم کمک خواهد فرمود بایستی این نکته را در نظر بگیریم که اگر ما جرثومه ها و ذراتی از وجود الطف یزدانی هستیم و او از رگ گردن به ما نزدیکتر است لذا باید صفات خدائی را داشته باشیم و همان جنبه رحمت عالمگیر و فیض بخشی که در خداوند هست ما هم بقدر ظرفیت و قدرت فکری که داریم در خود پرورش دهیم و تمرین کنیم تا شایسته زندگی در عالم باشیم.

پرورش صفات الهی در خود: اگر چنین نشویم و خودمان به همنوع کمک نکنیم و این صفات یزدانی را در خود پرورش ندهیم چه انتظار ترحمی از خداوند و چه انتظار رحمی از همنوعان داریم. از قدیم گفته اند: «ارحم ترحم» رحم کن تا رحم کرده شوی، رحمت کن تا انوار رحمت شامل حالت گردد. این نکته ایست صحیح و درست که هر کسی در زندگی آزموده است که هر جا بالهای شفقت و رحمت خود را بر درمانده ای گسترده در جای دیگر سایه این بال رحمت را بر روی خود احساس نموده است.

عمل خیر: در انجام عمل خیر بایستی مراتب را تشخیص داد و درست موشکافی نمود. مثلاً اگر جنسی از یک فروشنده کم در آمد می خرید و به او بیشتر از مبلغی که جنس به دیگران می فروشد پردازید عمل خوبی نیست. مثل این است که لباسی را که ده تومان می ارزد از فروشنده بیست تومان بخرید. علاوه بر آن که خوب نیست بدعتی گذارده اید زیرا دیگران هم ناچارند قیمت بیشتری بپردازند و آن شخص هم بد عادت می شود. دیگر آنکه ممکن است مستحق نباشد و تشخیص آن مشکل است. کافی نیست که ظاهرش حکم کند. اگر خواستید کمکی کنید می توانید به عنوان قرض الحسنه بدهید که بعداً مسترد ندارد، اینکه مقداری پول در جیب گذارید و چشم بسته به اشخاص دهید عمل خیر حساب نمی شود.

تقویت روحی بسیار مهم است: کمک کردن به اشخاص تنها به کمک مالی و تقویت بنیه مالی آنان نیست. تقویت روحی هم جزء یاری به شمار می رود و گاهی بالاتر و مهمتر از کمک مالی است. مخصوصاً کسانی که خود را شایق به کمک دیگران می بینند با وظیفه ای در این قسمت برای خویش قائلند و بنیه مالی آنها اجازه کمک مادی به دیگران نمی دهد لازم است که از اشخاص تقویت روحی کنند و این امر ثوابش بیشتر از پول دادن است و اثر آن کمتر نیست. تقویت روحی اگر درست انجام گیرد بدناله آن موفقیت خواهد بود و تردید ندارد.

نومیدی خطا است

پند می گویم که نومیدی جداست	پیش عقل و فکر نومیدی خطاست
بعد زحمت رحمت حق را جزاست	هر نشیبی را فرازی با صفاست
نور تابان امید ما خداست	سختی و درماندگی خواهد گذشت
دکتر حاذق دلیل و یار ماست	طالب و مطلوب ثاقب در بیان
آن گواه عشق و آمال و رضا است	هر عمل با فعل گیرد آن خواص
وعده امروز و فردا نارواست	تا ز غفلت خسته و درمانده ای
گویمت اندیشه باطل تراست	آن کژی در پیکره فکری است خام
یا قبول و رد امر از تو بجاست	راه، پر شیب و فراز است ای عزیز
جد و جهد و صبر بر عهد و وفاست	گر ز بعد راه هستی تو ملول
هر که سر پیچد و را جور و جفاست	عزم و طاقت باشد از روی خرد
زحمت سنگین و وحدت را عطاست	بهرگر خلقی حلیم و بردبار
گویدت «حشمت» که وحدت در بقاست	گر شناسی نعمت حق ای رفیق

گویم سزاوار است خدای مقتدر محیط فرد توانا کسی را چشم عطا فرماید آنگاه دیده فرو بندد و اظهار دارد نایبنایم. بکار نمی رسم و جایی را نمی بینم و معنویت را در باتلاق و منجلاب فرو بردن و مادیت را بر نور رخشنده و متجلی رجحان دادن خلاف عقل سلیم است.

نومیدی، نومیدی چه می کند؟ بزرگترین مانع ترقیات، محکم ترین سده های پیشرفت و قویترین عاملی که موجب جلوگیری انسان می گردد نومیدی است که عقل آنرا سخت محکوم می کند. برای انجام هر کاری در زندگی نیاز به برخی مقدمات هست مانند تمایل، اراده، تصمیم، شوق تجهیز وسایل و کلبه این امور وقتی اثر می بخشد که انسان امید در دل داشته و نقطه هدف پیشرفتش مشخص و روشن باشد و برسیدن به هدف اطمینان داشته باشد. وقتی نومیدی در کار می آید تمام این مقدمات متوقف می شود. تمایل نقصان مییابد و تجهیزات چون روح و محرکشان این امور است دیگر نمی توانند درست انجام وظیفه کنند.

بزرگترین مانع پیشرفت: پس باید نومیدی را بزرگترین مانع انجام امور دانست. البته هیچ چیزی در عالم بدون مصلحت نیست و هر حالت و صفتی اعم از آنها که بشر خوب می داند یا بد هر کدام بنابر مشیتی خاص بوجود آمده است و صفت یأس و نومیدی هم اگر در جایی فوایدی داشته باشد نباید در تصمیمات و انجام کارها به خود نومیدی را راه داد.

نومیدی و سرنوشت: سرشت و سرنوشت هم نومیدی را اجازه نمی دهد چه اگر شخصی فکر کند چون سرنوشت باید بطور حتم انجام گردد نباید در زندگی کوشید و باید دست روی دست نشست یا دنبال امور دارها نمود این خود مخالف با مشیت یزدانی است زیرا یزدان مقتدر دانا آن طور که مکرر گفته ام مدار امور را بر کوشش قرار داده و چون انسان از نتایج کارها خبر ندارد موظف است کوشش کند و در راه کوشش موانع بوجود نیارد مخصوصاً نومیدی را که بزرگترین مانع است از خود دور می سازد. حالا حصول به مطلوب تقدیر او هست یا نه بسته به مشیت یزدانی است و در هر صورت کوشش در تقدیر بشر است و باید به نتیجه گرفتن ایمان داشته باشد و اگر شکست هائی هم در راه می بیند دلسرد نشود و آن را مایه ای برای نومیدی نداند بلکه آنقدر بکوشد تا به سرنوشت خود برسد. خصوصاً در اموری که بر شخص ثابت شده که موافق با تقدیر او و مشیت الهی است و نشانه های آنرا درک کرده و می داند که مسیرش آنست، بیشتر باید بکوشد و در این امور هیچگونه نومیدی بخود راه ندهد.

نومیدی از کجا سرچشمه می گیرد: علت اساسی نومیدیا این است که اشخاص کوشش در راه هائی می کنند و چون آن امور موافق با سرنوشت آنها نیست و نتیجه نگرفته اند بطور کلی از آن کار نومید می شوند. اما قانون کلی کوشش در عالم مقرر شده و از طرفی مخلوقات از سرنوشت خود بی خبرند برای اینکه همه بکوشند اعم از اینکه این کوشش با تقدیر آنها توارد یا بد یا نیابد. علت این است که اگر فعالیت و جد و جهد انجام نگیرد اگر تقدیر در مسیر آن باشد چون کوششی انجام نشده است تقدیر به صورتی سست و بطیئی و ناموزون صورت می پذیرد و آنطور که باید نیست. کلیه اموری که یزدان مقتدر دانا و توانا در عالم مقرر فرموده هر کدام دارای مصلحتهای بسیار است. آنچه بشر به نام غم و سختی و گرفتاری و فشار و این قبیل امور می نامد نیز مشمول همین قاعده است و ذیلاً سعی می کنم برخی از حکمتهای بالغه این موضوع را به اطلاع خوانندگان حقیقت جو برسانم.

فلسفه کلی گرفتاریها: این را باید دانست که علت واقعی گرفتاریهای بشر آن است که چون جزئی از کل عالم و قطره ای از دریای وجود است چون آن کل به مقداری بی نهایت کار می کند که جزء تحمل آنرا ندارد و ذره قدرت تحمل آنرا ندارد و ذره قدرت تحمل فشاری را که بر کل وارد می شود دارا نیست لذا به او سختی وارد می گردد. این است که قدرت بطرف هر کس برود سختی او بیشتر است. هر چه مقام شخص بالاتر باشد سختی بیشتر را تحمل می کند چنانکه در مثل گفته اند: هر که بامش بیش برفش بیشتر. فشاری که بر یک حکم یا استاندارد وارد می شود از یک کارمند جزء اداری خیلی بیشتر است. فشاری که بر یک کره بزرگ وارد می گردد از یک کره کوچک بیشتر است

یک تشبیه بزرگ

روشن کننده وضع عالم است: در اینجا تمثیلی جالب که روشن کننده وضع بشر در دنیا است بیان می دارم و امید است که توجه شما را کاملاً جلب نماید. کوه بسیار مرتفعی را در نظر بگیرید که جمع کثیری مشغول بالا رفتن از آن هستند این افراد بتواتر به دامنه کوه آمده و کم کم از آن بالا رفته و به تدریج با مرارت و زحمت می کوشند تا به قله آن برسند.

آنهائی که در پایین کوه و در دامنه آن قرار گرفته اند در موقع بالا رفتن بطور تحقیق خسته می شوند، زحمت و رنج می برند ولی می گویند، چرا ما باید چنین رنج بریم و آن افراد که در قله هستند در حال راحتی باشند. در حالی که بی اطلاعند که آنها هم که به قله رسیده اند بی رنج نبوده و همین مرارتهای و صدمات را تحمل کرده و همین مراحل را طی نموده اند. اما آنها که در پائین قرار دارند می خواهند بدون رنج و بی مرارت به آن قله برسند.

سرنوشت همه آنها این است که از روی اجبار خواه بخواهند و یا نخواهند از کوه بالا می روند و این کار را انجام می دهند ولی می بینند افراد دیگری از آنها جلوترند و هر چه بکوشند به همه آنهائی که جلوترند نمی رسند. علت رنج و مرارت آنها در واقع این است. اما وقتی همگان به قله برسند (هر چند قله ای در بین نیست و در نظر بشر و یک مخلوق چنین جلوه می کند) آنگاه می بینند همه در یک مقام عدالت و نوازش دست جمعی در یک حالت راحت و سعادت و یک ردیف تعادل قرار دارند.

از هوای پاک استنشاق می کنند و همه در کنف لطف و مهر و محبت یزدان مقتدر دانا و توانا قرار گرفته اند و به صورت یک وحدت کامل تجلی می کنند. تجلی عدل الهی این است. این است قضیه رنج بشر، می گویند بشر ناتوان است در صورتی که توانا است و بالاخره به مرتفعترین نقطه ای که در نظر جهانیان مجسم است خواهد رسید زیرا نیرو از بشر نیست و از یزدان است.

حال می خواهند در حین بالا رفتن از کوه ناله و فریاد کنند یا شاد باشند و خندان. کدام بهتر است؟ این است رنج و مرارت که در یک دامنه عظیم همه در حال بالا رفتن هستند و بطور تناوب دسته دسته به این کوه پیمائی سرنوشت ملحق شده و قدم به قدم در آن راه ترقی می کنند. بهمین منوال پیشرفت دانش از زمان قدیم تاکنون به جلو آمده و هر چه رو به پیش می آید رنجهای بیشتر می شود.

سیر صعودی دانش همچنان از عهد طفولیت بشر شروع شده تا امروز که به کره ماه رسیده و همچنان در حال پیشرفت است. این بود حکمت زندگی و سرنوشت وسختی و مرارتهایی که بشر می بیند و این است حکمت سیر ترقی دانش که چگونه رو به جلو می رود و چرا بی پایان است.

در آیین بودا در کتاب «بنای سلطنت عدالت» می گوید: «اینها حقایق عالی درباره رنج است. تولد انسان همراه با رنج است، انحطاط توام با رنج است، بیماری رنج است، مرگ رنج است، همنشینی با ناجنس رنج است، جدایی از محبوب رنج است، هر آرزویی که بر آورده نشود رنج است».

نشیب و فراز در هر کار: این امر از قواعد زندگی جهان در تمام شئون و در تمام امور اعم از انفرادی و اجتماعی است که هر کاری شامل نشیب و فراز است و هیچ کاری در عالم وجود ندارد که بدون مرارت موفقیت در پی داشته باشد. یکی از قوانین جهان این است که پس از کوشش و تحمل و رنج و مشقت و فشار و سختیها و مرارتهایی که در راه حصول مقصود متحمل می شوند شاهد توفیق به عنوان ارمغان رحمت حق به شخص داده می شود.

قانون دنیا است که جز او پاداش بیهوده به کسی نمی دهند و تا زحمت نباشد راحت بوجود نمی آید و تا کوشش و فشار و مرارت نباشد نتیجه مطلوب حاصل نمی گردد. هر سرازیری که پیش می آید وقتی به نقطه مقدر خود برسد تمام می شود و از آن پس فراز و بلندی شروع می گردد.

سختی بزرگان: توجه و تدبیر در بیوگرافی بزرگان این حقیقت را بر ما ثابت می دارد. در زندگی هر طبقه از مشاهیر و نوابغ و افراد شاخص اجتماعی بنگریم این مطلب دیده می شود. هرگز سراسر زندگی آنها توام با موفقیت و پیروزی ظاهری نبوده بلکه هر کدام مراحل سخت و ناراحتیهای زیاد و فشارها دیده اند تا به منظور خود رسیده اند. البته این امر با تقدیر منافات ندارد و کسانی که تقدیرشان رسیدن به این توفیق بوده آنرا با زحمت و رنج بدست آورده اند.

آنانکه سرنوشتشان با آن موافق نبوده یا اصلاً در آن مسیر نیفتاده و به خیال انجام آن رشته کار نبوده اند یا اینکه مقدماتی را بطور ناقص انجام داده اند شکست خورده اند. بنابراین کوشش و تحمل سختی و رنج برای همه لازم است زیرا برای آنها هم که مقدرشان رسیدن مطلوب است تحفه پیروزی را در سینی طلا نمی گذارند و دوستی تقدیمشان نمی کنند بلکه بایستی آنرا با رنج بدست آورند. آری بزرگان در دنیا سختی های فوق العاده کشیدند، رنجها بردند و زندگی آنها با کمال مرارت و سختی گذشت.

علت گرفتاری نیکان: هر کسی کم و بیش به این نکته توجه دارد که نیکان و بزرگان و خوبان عالم دچار ناراحتی و سختی و بلاها هستند. هر چه وسعت مقامشان بیشتر بوده گرفتاریشان نیز بیش بوده است. علت آن چیست؟ چرا باید بزرگان و نیکان بیشتر از دیگران رنج برند؟ پی نبردن به علت اساسی این مطلب افکار عده ای را تیره کرده که اگر مزد خوبی و پاکیزگی چنین است چگونه آنرا توان پاداش خواند. حقیقت موضوع این است: یک نفر ورزشکار در ورزش هر چقدر زحمتش بیشتر باشد قویتر می گردد. نیکان عالم که مردم تصور می کنند زحمتشان بیشتر است، تمرینات بیشتر می کنند و قویتر می شوند. پس این کوشش

و تمرین برای ترقی است که در نظر مردم زحمت جلوه گر می شود این است که یزدان مقتدر دانا از روی لطف و مرحمت به آنها زحمات عطا فرموده و درست هم هست چون بر حسب موهبت یزدانی باید جدیت بیشتری کنند و زودتر به مقصد برسند. بنابراین زحمات آنها بیشتر از دیگران نمایش داده می شود. در سفر پیدایش باب چهل و نهم آیه ۲۳ و ۲۴ درباره حضرت یوسف (ع) می گوید: «تیراندازان او را رنجاندند و تیر انداختند و اذیت رساندند لکن کمان وی از قوت قائم ماند»

ناراحتی و سختی حضرت موسی (ع): وقتی حضرت موسی علیه السلام الهی مأمور شد قوم اسرائیل را از مصر بیرون برد نگرانی ها و دیر باوری ها و شکهایی در مغز برخی از افراد پیدا می شد. هر چند که اکثریت روی ایمان به آن مرد الهی بدنبالش می رفتند ولی موجهایی از طغیان و نومیدی فکری در میان قوم بود که موسی را سخت ناراحت می نمود.

آنجا که ارتش فرعون آنها را تعقیب می کردند و می خواستند با تجهیزات فراوان این قوم ضعیف و بی اسلحه را از بین بردارند، آنجا که بدون آذوقه و وسایل یک جمعیت کثیر در مانده می شد، بسیار کسان دچار نومیدی می شدند اما چون اکثریتشان به آن حضرت و کمک یزدانی که انجام می گردید اطمینان داشتند به نتیجه رسیدند. آنها می دانستند که دکتر حاذقی دلیل راه آنهاست چه ترسی از نقص و بیماری داشته باشند. چون ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور (حافظ)

در رساله یعقوب از آئین مسیح باب پنجم می گوید: «ای برادران نمونه زحمت و صبر را بگیرد از انبیائی که به نام خدا تکلم نمودند.» اینک صابران را خوشحال می گوئیم و صبر ایوب را شنیده اید و انجام کار خداوند را دانسته اید زیرا که خداوند به غایت مهربان و کریم است.

علت رنج مادی دوستان: دوستان خدا و کسانی که در راه معبود لایزال قدم می زنند از حیث مادی در عذاب و رنج هستند. علت آن است که آنها بعد از اینکه یزدان توانا رفتند تنها به آن سوی متوجهند و فکرشان در آن قسمت کار می کند و در آن باره تمرین می نمایند. عاشق معنویات و مجذوب آن راهند و از امور مادی منصرف هستند و دنبال آن نمی روند.

این است که از مادیات عقب می مانند در حالی که بشر بایستی تعادل را در همه قسمت رعایت کند و تعادل در امور مادی و معنوی روش وحدت نوین است. در کتاب اشیاء نبی فصل پنجاه و سوم آیه ۴ تا ۶ می گوید: «لکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید.»

اتصال و پیوند جهان: مردان موحد وحدتی که عقیده به اتحاد و اتصال جهان دارند این نکته را خوب می دانند که طالب و مطلوب همه جزء یک عالم هستند و در مقام سرنوشت اعضاء یک کارخانه به شمار می روند. خصوصاً اگر سرنوشت روشنی برای آنها معین شده باشد و یک دلیل و راهنمایی به عنوان یاور دست آنها را بگیرد و بسوی مطلوب رهبری کند دیگر چه نگرانی می توانند داشته باشند؟ راه مقدر و روشن و دلیل و راهنما آگاه و روشن بین، باید به دنبال آن بروند و هیچ نگرانی نداشته باشند و بدانند که هیچ اشکالی در کار پیش نخواهد آمد و اگر هم سختی و ناراحتی برای رسیدن به مطلوب در راهشان پیش آید این سختی ها خواهد گذشت.

فشارهای زندگی و سرنوشت مخلوقات

مشقت بشر: ما افراد بشر را از دریای بی پایان هستی به این دنیا آورده اند بدون اینکه خود بخواهیم و بدون اینکه خود بدانیم. مشقت هائی ظاهری در سر راه زندگی همه ما وجود دارد که در باطن مشقت نیست و همه اینها دارای حکمت و علت است و عبث نمی باشد بلکه انگیزه ترقی و پیشرفت است. امر پروردگار است.

مثلا یک ماهی قرمز که بیاوریم و در شیشه محبوس سازیم. او فلسفه این کار را نمی داند ولی ما که چنین عملی می کنیم می دانیم. اما نکته در اینجاست، ما که در دنیا هستیم و با مشقت و گرفتاری بسر می بریم نیاستی سعی کنیم برای افراد نوع خود مشقت درست کنیم و فشار و قید بسازیم. هر مرام و مذهب و فلسفه ای که فشار و مشقت را بر بشر تجویز کند صحیح نیست مذهب اسلام هم همینطور است چنانکه بانی آن فرمود: «بعثت علی شریعه سهله سمحه» «من بر یک دین آسان مبعوث شدم».

هیچ زحمتی در عالم بی اجر نیست: هر چیزی در عالم زحمت دارد و انجامش مستلزم قبول زحماتی است ولی زحمت بدون نتیجه نیست. اگر در کاری زحمت زیاد باشد اجر آن هم بیشتر می شود. هیچ زحمتی در دنیا نیست که بدون اجر باشد. هر رنجی یک راحت در مقابل دارد، هر فشاری که به انسان می آید عاقبتش خوبی است مثل زمستان که عاقبتش بهار است و تابستان.

فشار برای طی مسیر: اسبی که به آن دهانه زده می شود نمی داند برای چه باو دهانه زده اند او خودش میل دارد به هر کجا مایل است برود ولی سوار مطابق میل او رفتار نمی کند بلکه هر چه خودش بداند می کند اسب به طرف سبزه زار و محلی که جو ریخته شده متمایل می شود ولی سوار نمی گذارد. اسب عصبانی و ناراحت است و دلیل این کار را نمی داند. اما سوار مصلحت را چنین می داند. اسب تشنه و خسته است. آب فراوانی می بیند و میل دارد از آن بنوشد بلکه مشتاق است، ولی سوار نمی گذارد زیرا می داند در اثر آشامیدن آب با خستگی ممکن است بیمار شود و بمیرد. اما اسب چون حقیقت را نمی داند خیلی ناراحت است خصوصاً اینکه می بیند چند الاغ گر از همان آب آزادانه می آشامند. پس مقدر و مصلحت به دست سوار است نه اسب. انسان هم همینطور است. این فشارها برای راندن شخص بسوی مقدر است.

وضع یک طفل در دبستان: طفل که بزور و اجبار پدر و مادر به دبستان می رود و به اجبار آموزگار و مدیر در کلاس منظم و مؤدب می ماند و با این فشارها درس می خواند اگر آزاد باشد و او را به اختیار خود گذارند و نبال تحصیل را نخواهد گرفت و پی تفریح و هوس خود می رود اما والدین و استاد که

صلاح او را می دانند به فشار مانع از خود سری او شده و به اجبار وادارش می کنند که درس بخواند. وقتی کودک بزرگ شد و رشد عقلی یافت آن وقت می فهمد که تمام اعمال پدر و مادر و استاد به صلاح و خیر او بوده است. بشر هم همین حال را دارد.

مشکلات طبق نوشته است: چون همه چیز عالم بر طبق مقدر و سرنوشت است لذا آنچه ما سختی و مشکل می نامیم نیز جزیی از سرنوشت و مقدر بشمار می رود و خارج از آن نیست. پس گله کردن از مشکلات با اعتقاد به سرنوشت معنی ندارد. یزدان مقتدر برای همه مخلوقات برنامه ای معین فرموده و یقین بدانید ما و شما هم دنبال برنامه و سرنوشت خود روانیم بدون اینکه خود آگاه باشیم.

فشار اتمی: در مورد نورالانوار و تشکیل کرات در اثر فشار آن نور مطالبی در جلد اول کتاب گلهای راهنمایی بیان گردید. علت و فلسفه واقعی همان فشارهای اتمی است که وارد می شود و بدون فشار انجام نمی گردد. باید باید تحت فشار بیاید تا تشکیل موجود بشود.

فشار برای همه چیز: می گویند چرا فشار می آید؟ همه چیز فشار دارد. غذا خوردن و جویدن غذا و امور جنسی هم سختیهایی دارد که اگر لذت آن نبود آن فشار قابل تحمل نمی بود. سختی روزگار که این همه مردم از آن فریاد می زنند این است. فرض کنید همه فریاد بر آورند و داد و شکایت سر بدهند. نتیجه چیست؟ مگر می شود بدون سختی و رنج کاری انجام شود؟

فلسفه و حکمت رنجها: فشار و رنج بیشتر به خاطر آن است که بشر از راه سرنوشت خود خارج نشود. مثلاً فرض کنید که شخصی قصد دارد که برای انجام یک کیف و لذتی که خلاف است و سرنوشت او نیست برود. در همین حال مثلاً طفل او بیمار می شود و تحت فشار قرار می گیرد که آن کار را نکند چون سرنوشت او آن لذت نیست در حالی که شخص دیگری که سرنوشتش انجام آن کار است بدون هیچ مانع آن عمل را انجام می دهد و کیف می برد. می خواهد یک عمارت ده طبقه ای را بسازد اما اجزه نمی دهند، از این رو بسیار ناراحت است و دچار رنج فکری است مخصوصاً وقتی می بیند رقبای او موفق به آن کار شدند سخت پریشان می شود اما نمی داند که اگر به این کار موفق شود ممکن است از بالای عمارت به زیر افتد و حیاتش را دچار مخاطره نماید.

چون نمی داند ناراحت است: اگر می توانست و پول و وسایل کافی داشت و اجزه باو می دادند حتماً این کار را عملی می کرد و به مشقت می افتاد اما چون سرنوشت او آن مشقت نیست مانعی پیش می آید و آن کار عملی نمی شود.

او بسیار ناراحت است: قرآن می فرماید: «عسی ان تکر هو اشیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون» (بقره ۲۱۶) ای بسا که چیزی را ناخوش دارید در حالی که برای

شما خیر است و ای بسا که چیزی را مایل باشید در حالیکه برای شما شر است. خدا می داند و شما نمی دانید.

فشار برای انجام سرنوشت: یک نفر آهنگر که می خواهد از قطعه آهنی بیل بسازد ابتدا آن را در کوره می گذارد و بعد که خوب سرخ شد با چکش آنرا پهن می کند و بعداً آنقدر به این طرف و آن طرف بیل چکش می زند و بقدری به آن فشار وارد می آورد، بقدری آنرا زیر و رو می کند تا به شکل مطلوب درآید. انسان هم برای انجام امری که مطابق با تقدیر اوست احتیاج به سختی و فشار دارد. اگر فشار نباشد حاضر به آن کار نیست، فکرهای دیگر می کند، وقت خود را در جاهای دیگر صرف می نماید.

اگر فشار نباشد چگونه وظیفه اش را انجام می دهد. اگر فشار نباشد به خیال تفریح و وقت گذرانیهای زائد می افتد. وقتی مثلاً مضيقه مالی داشت و نتوانست تفریح کند ناچار است گوشه ای بنشیند و کار خود را بکند. در آیین تائوئیسم در کتاب «کوانگ تسو» می گوید: «آن کس که بداند که آسمان (سرنوشت) در او چه نقشی انجام می دهد و بداند که از جنبه بشری چه وظیفه ای انجام دهد به اوج دانایی رسیده است.»

سختی مقدمه پیروزی است

گرفتاری و سختی همراه کار است: هر کاری ولو کوچک باشد همراه با مقداری گرفتاری و سختی است و بدون سختی هیچ کاری انجام نخواهد شد. هرچه کار بزرگتر باشد سختی آن بیشتر است. اگر اشخاص بخواهند از زیر بار فشار فرار کنند هیچ کاری انجام نخواهد گرفت. هرچه تحمل شخص بیشتر باشد ناراحتیش کمتر خواهد بود و بازده و نتیجه کاری که انجام می دهد بالاتر و ارزشمندتر است.

فشار و زحمت نتیجه اش کار و بازدهی است: آبی که بر روی آتش برای جوشیدن گذارده شده فشار و زحمت زیاد می بیند. خود آتش هم می سوزد و زحمت می بیند و نیرویش تمام می شود. بعد از این همه فشار و زحمت نتیجه کار هر دو این است که قوا از آنها بوجود می آید. بشر هم همین طور است. فشاری که بر او وارد می شود باید تحمل کند تا نتیجه مطلوب از آن حاصل گردد. اصول کارهای دنیا این است که هر چه سختی بیشتر باشد نتیجه و بازدهی بهتر است و در اثر فشار است که قوای خوب و عالی پدید می آید. اگر فشار نباشد نتیجه مطلوب حاصل نمی گردد.

فرج بعد از شهادت: در سابق این اصل را تا حدودی فهمیده فهمیده و آن را فرج بعد از شدت یا گشایش بعد از سختی و رنج نام گذارده بودند. مسلم است که تا شدتی نباشد فرج و گشایشی در بین نخواهد بود و تا خرابی نباشد آبادانی در کار نیست. تا بنائی کهنه را خراب نکنند بنای تازه و جدید ساخته نمی شود. در آئین کفوسیوس در کتاب سوکینگ می گوید: «کدام موفقیتی است که بدون نگرانی و کدام پیروزی است که بدون کوشش مشتاقانه بدان توان رسید؟»

شکست مقدمه و انگیزه پیروزی است: هر شکستی که پیش آید به شرط اینکه موافق با سرنوشت بوده و همراه با یأس نباشد و با بردباری و صبر در مقابل آن تمرین و پایداری کنند پیروزی می آورد. حتی اگر دنیا به انسان پشت کرد یا مشکلاتی پیش آمد یا کسانی که دشمن می پنداریم با ما سرسختی کردند نباید خود را بیازم تا با صبر و بردباری مشکلات حل شود. نباید از این وضع به خود کسانی راه بدهیم. بلکه باید خود را تلقین و تقویت کنیم و استقامت و بردباری و تحمل روا داریم. قوی باشیم و از شتاب و عکس عملهای بی رویه بپرهیزیم. اگر خودمان را بدست ناراحتی سپردیم این خود مقدمه شکست می شود.

سرمشق از بزرگان: اشخاصی که بصیرند و تاریخ انبیاء را خوانده اند می دانند چه حملاتی به آنها شده و چه مقاومتی کرده اند. اینها همه برای بشر سرمشق است. انسان باید بهر کاری ایمان داشته باشد و با توجه به سرنوشت در مقابل آن مقاومت کند و عقب نزند، اگر چنین ایمانی توأم با سرنوشت در کار باشد عقب نشینی نیست.

شکست و پیروزی: وقتی تاریکی شب رفع گردید صبح صادق طلوع می کند و روز روشن می آید. همه کارهای دنیا اینطور است. بزرگان، نویسندگان شعر او فلاسفه در این موضوع بسیاری سخنها گفته و همه این مطلب را پرورانده اند و تجربه هم اصالت این قاعده را برای همه روشن و ثابت کرده است پس ما چه نگرانی از شکست و ناکامی می توانیم داشته باشیم چون می دانیم که اگر سرنوشت باشد و مقاومت کنیم و خود را بنابزیم پشت آن موفقیت خواهد بود همانطور که در پشت شب بدون تردید روز درخشان خواهد آمد. این وضعی است که یزدان مقتدر دانا درست کرده و قاعده جهان است.

گاهی شکست لازم است: در ذیل همان قاعده که بیان گردید که انسان از مصالح پیش آمدها خبر ندارد و اغلب از انجام نشدن یا پیش آمدن امری ناراحت است در حالی که صلاح وی در آن است این را هم اضافه کنم که گاه اتفاق می افتد شکست لازم می آید. این وقتی است که شخص زیاد جلو رفته و در اثر این پیشروی حسادت حسودان برانگیخته شده و مبارزه و زد و خورد و حتی گلاویز شدن پیش می آید. در این موقع مصلحت خداوندی و سرنوشت وضعی پیش می آورد که موقتاً شکستی حاصل می شود و همه این مفاسد را می خواباند و راه را برای پیشروی بسوی پیروزی باز می کند. در هر حال، شکستهایی که با صبر و مقاومت مواجه شود پیروزی می آورد.

رنج و ناراحتی باعث ترقی است: وقتی در نظر گیریم که رنج و ناراحتی ها باعث ترقی و ارتقاء است آن وقت دیگر فکر نمی کنیم که یزدان توانا از فشار وارد آوردن بر مخلوقات قصد ایذاء آنها را دارد بلکه بر طبق قاعده عمومی خلقت فشار هم مثل سایر چیزها از اصول محبت است. یک قطعه فلز شکل نگرفته که در جائی افتاده، گذشته از ارزشی که بعلت کمیابی برای آن قائلند از لحاظ هنری چندان ارزشی ندارد. اما اگر آنرا تبدیل به انگشتر یا گوشواره یا سایر زینت آلات کردند ارزش پیدا می کند. می دانید چه مراحل را می گذارند و چه بر سر او می آید تا چنین ترقی می کند؟ او را در کوره ذوب می کنند، چکش می زنند، قلم میزنند باز داغ می کنند و انواع اذیت و زجر را بر او وارد می سازند تا به صورت یک زینتی در می آید که مورد تحسین همه است و ارزش زیاد پیدا می کند.

ناشکری نتیجه ندارد: حال این قطعه فلز در ضمن مراحل ساخته شدن پشت هم فریاد برآورد و ناشکری و کفران کند که عذاب کشیدم و رنج بردم، آیا این شکایتها اثری دارد؟ خلاصه تا شخص رنج و عذاب و فشار نبیند به مقامی نخواهد رسید.

سختی از لوازم نیل به مقصود است

نشانه و گواه عشق: از آنجا که هر کاری در عالم مشمول همین قاعده است که بیان گردید هیچ موفقیتی بدون زحمت صورت نمی گیرد کسانی که با در نظر گرفتن اصول و قواعد عقل و تدبیر و مشورت در امور امید را از کف نمی دهند و سختیها و مرارتها و حتی شکستهای موقتی و ظاهری را تحمل کرده و دست از ادامه مقصود نمی کشند این عمل نشانه عشق آنها به هدف و داشتن آرزو و ایده آل و رضایت به خواست الهی و سرنوشت و تقدیری است که برای آنها معین گردیده است و همین پایداری و قبول سختی دلیل وجود این صفات در چنین اشخاص است و مسلماً این طبقه اند که به نتیجه می رسند. در بها گوات گیتا از کتب مقدس هندو می گوید: «این دنیا متعلق به کسانی نیست که اصل فداکاری را از یاد ببرند».

نشیب و فراز راهها: هر کسی که می خواهد امری را انجام دهد باید از ابتدا این نکته را در نظر گیرد و قبول کند که هر راهی که بشر می خواهد طی کند پر از شیب و فراز است و هیچ راهی نیست که کاملاً هموار و بدون ناراحتی باشد. لذا از ابتدای کار باید بسنجد و با خود فکر کند و تصمیم بگیرد که یا رفتن به این راه و طی طریق به سوی حصول مقصود را قبول نماید یا رد کند. اگر قبول کرد دیگر شکایت ندارد، سستی و تنبلی ندارد و باید با کمال ایمان و جدیت آن را دنبال نماید تا به مقصد برسد.

سختی در تمام مراحل خلقت هست: سختی تنها منحصر به انسان یا حیوان نیست. این جزء لازمه زندگی است که سختی باشد. دانه یک گیاه که در زمین می ترکد برای این که معبری بسوی هوا باز کند و از آفتاب بهره برد چه رنجهایی تحمل می نماید و چه سختیها می بیند و چقدر موانع از سر راه خود بر می دارد. فضولات شکم حیوانات که شما آن را مرده و بی روح می پندارید پس از آنکه فشار در آنجا دیدند وقتی به زمین افتاده و تبدیل به کود گردیدند آنجا هم سختیهای تحمل می کنند منتها از نوع دیگر. وقتی شیر و عناصر آنها به ساقه گیاه رفت باز هم رنج می بیند اما به طرزی غیر از آنچه که قبلاً بود. شاید این نوع فشار از همه سخت تر باشد زیرا ناچار است از یک ساقه باریک عبور کند ولی چون جسم خودش نسبت به سابق لطیفتر شده فشار آنهم لطیفتر است. بشر فقط خود را می بیند و می خواهد همه چیز را با وضع فعلی خود قیاس نماید. این است که از درک معلومات جدید محروم می ماند.

نسبت سختیها به یکدیگر: اما وقتی سختی ها را با یکدیگر مقایسه کنیم و نسبت آنها را در نظر بگیریم یکی که سبکتر است با اینکه ممکنست در مقایسه با یک سختی کمتر سختی به شمار آید اما در مقابل یک سختی بیشتر در حکم لذت است کما اینکه هر گاه در بیابانی بی آب و علف دو روز تشنگی ببینیم اگر ته کاسه ای آب سیاه عفن پیدا شود بهترین نعمت و لذت به شمار می رود و اشخاصی بوده اند که در بیابان

دچار تشنگی شده و از شدت بیچارگی خون گلوی سوسماران را مکیده اند. ولی همین آب عفن و خون گلوی سوسمار در موقع فراوانی آب بدترین عذاب به شمار می رود.

سوختن برای تحول: ممکنست در راه این سختی سوختن هم پیش آید اما همه در راه تحول و پاکیزه شدن است. طلای ناپاک چه سختیها و رنجهها در بوته زرگر می کشد تا در اثر ذوب شدن مکرر تبدیل به طلای خالص می گردد. اگر همان فضله یا کود را بسوزانند سوخته شده تحول پیدا می کند و قسمتی خاکستر می شود و باز هم به عنوان کود از آن قسمت استفاده می کنند و باز کمک به تشکیل سایر نباتات می دهد. یعنی راهی از تحول اصلاحی بطور دوری پیمود و وجود سودمندی شد. تا پوسیده یا سوخته نشد از آن استفاده کامل نرسید. پس ملاحظه کنید تحول چه مراحل پیدا می کند تا به حقیقت می رسد.

انجام وظیفه یا فشار: یک نکته مهم این است که بشر انجام وظیفه را فشار و سختی می نامد در صورتی که فشاری در بین نیست زیرا هر بشری، هر حیوان و گیاهی، هر مخلوقی و هر ذیرواحی که حیات دارد باید انجام وظیفه کند و این موضوع فشار نیست. همگان باید بدانند که فشار با انجام وظیفه دو تا است و چون به تنبلی عادت کرده ایم انجام وظیفه را فشار می گوئیم.

دیگر آنکه چون مکانیسم مغزی اشخاص هر یک بنحوی خاص درست شده و هیچکدام مشابه با هم نیستند هر کسی وظیفه ای دارد که با هم فرق می کند و به نسبت سبکتر و سنگین تر است. این است که آن کس که وظیفه بیشتری دارد اسم آنرا فشار و جبر و سختی می گذارد در حالیکه اصولاً باید وظیفه این سنگین تر از آن دیگری باشد. مثلاً دو گیاه از زمین می روید که یکی کوتاهتر و کوچکتر و دیگری بزرگتر و بلندتر و نیرومندتر است. آنکه کوتاهتر است خوراک کمتر می خواهد و فشار کمتر باو وارد می شود و آنکه بلندتر و قوی تر است باید زحمت بیشتری بکشد و با فشار زیاد غذا و آب از زمین جذب کند و حیات تمام برگها و اجزاء خود را تأمین نماید. چون زحمت باو بیشتر وارد می شود از این سختی می نالد که چرا آن گیاهان کوچکتر کمتر از او زحمت دارند. و حال آنکه غافل است که خداوند متعال چه خواصی در کالبد و مکانیسم بدنی او گذارده که مستلزم انجام وظیفه سنگین تر است. این موضوع در تمام شئون عالم خلقت وجود دارد.

تعهد ایجاد مسئولیت می کند: آن کسی که تعهد می کند راهی را طی کند و انجام آنرا پیمان می بندد بایستی جد و جهد را در انجام آن اختیار کند و صبر و شکیب را بگزیند تا بر عهد خود وفادار باشد. او دیگر نباید از بعد راه ملول و ناراحت گردد، نبایستی این سختی را عذر و بهانه ای برای انجام ندادن وظیفه قرار دهد.

سختی تحول یا مرگ: تازه مرگ و تحول هم آن طور که می‌پندارند باعث راحت نیست. وقتی تحول یافت از عذاب راحت نشده بلکه در حکم تبدیل به شیره گیاه است که کیفیت لطیف تری پیدا می‌کند و زحمت آنهم لطیف تر است. آیا این زحمت نیست که فضولاتی تبدیل به شیره گل شود؟ ارتقاء بشر در اثر مرگ هم چنین حالتی دارد که لطیف تر و پاکتر می‌گردد و البته این عمل هم بدون سختی که در افواه می‌گویند نیست.

سختی (که می‌گویند) به مصلحت است: هر گاه کسی از روی انصاف و با دقت کامل به وضع زندگی خود بنگرید و آن را مورد توجه قرار دهد و یک نظر مرور کلی بسرگذشت زندگی خویش بیفکند خواهد دید که آنچه بر او گذشته و هر گونه سختی و فشاری که دیده از روی مصلحت و به خیر و صلاح او بوده است. از این می‌نالد که چرا مادیات او وسیعتر نبوده و پولهای بیشتری در اختیار نداشته است که زندگی مرفه داشته باشد. اما او نمی‌داند که اگر بیش از آنچه دارد می‌داشت شاید با همان دارائی وسائل و موجبات ناراحتی و صدمه خود را فراهم می‌ساخت. اگر وسایل بطور آزاد در اختیارش بود هیچ قوه و قدرت و هیچ عامل و هیچ ناصح و هیچ مقامی نمی‌توانست جلو او را بگیرد زیرا امیال و آرزوهای خود را به منصفه به روز و ظهور در می‌آورد که ممکن بود این آرزوها برای دیگران زیان بخش باشد. پس تنها چاره آن بود که وسائل نداشته و قادر به انجام امیال نباشد. لذا باید از این موهبت بسی شکرگزار باشد.

(شیخ اجل سعدی علیه الرحمه)

چگونه شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم

مضيقه و فشار باعث گردید که از اقدامی که به زیان است خودداری نماید. چه نعمتی بالاتر از این توان یافت؟

سادگی و آسانی راه حل نیست: ممکنست سادگی و آسانی در نظر مطلوب و شیرین جلوه کند و بعضی آنرا به عنوان راه عاقلانه برگزینند اما بطور قطع این راه مطابق با عقل و خرد نیست بلکه تصمیم محکم و عزم جزم، پایداری و صبر در راه مقصود موافق با خرد است زیرا اینها وسائل تضمین پیروزی است در حالی که شانه خالی کردن از مسئولیت در مقابل سختیها خلاف عقل سلیم می‌باشد. اتفاقاً بر خلاف انتظار آن کسانی که تعهد انجام کاری کرده و بعداً به علت سختی‌ها اشکالات کار شانه از زیر بار آن خالی می‌نمایند ناراحتی‌ها و گرفتاریهای بیشتری در انتظارشان است و این امر بخاطر تخلفی است که در مسیر خود کرده‌اند.

فلسفه سختی در کارهای بزرگ: در کارهای خطیر تا خطر و سختی نباشد شخص آماده نمی‌گردد، تا فشار و مشقت نباشد کسی نمی‌تواند برای انجام وظیفه درست مهیا شود.

تفکر در رفع یکی از علل فشار: همانطور که در مورد سبکی و سنگینی نسبی انجام وظایف بیان گردید یکی از علل فشار و ناراحتی مقایسه کردن خود با دیگران است. وقتی به دیگران نظر می اندازد می بیند آنها مزایائی و نعماتی دارند که وی از آنها محروم است لذا کسل و ناراحت می گردد. هیچ جای نگرانی و ناراحتی نیست و باید انسان فکر خود را پرورش دهد تا علل اینگونه رنج را از بین ببرد.

هر کسی مزایایی دارد: هر فردی از مخلوقات مزایایی دارد که در دیگری نیست و مجموع همه مخلوقات روی هم یک عالم کل زیبا و موزون را می سازد مثلاً سیب دارای عطر و رنگ و زیبایی است که بادام از آن محروم است و انگور مزایائی دارد که در خربزه نیست ولی هر کدام دارای خواص معینی هستند. آیا شایسته است که اینها شکایت از وضع خود کنند و هر کسی مزایای همگان را بخواهد؟ مثلاً سرو قد رشد و برگهای زیبا و قباغه موزون دارد ولی از میوه محروم است ولی درخت مو کوتاه و پست است و در عوض میوه ای خوشمزه و زیبا دارد. آیا صحیح است سر و زبان به گله بگشاید که چرا میوه سیب به من داده نشده و آیا سیب می تواند گله کند چرا قد رشید و موزون سرو را به آن بخشیده اند؟ سیب مزایائی را که دارد نادیده می گیرد و به آن توجه نمی کند و چشمش به دنبال قد سرو است و سرو هم همین طور به این دلیل است که در مثل گفته اند، مرغ همسایه غاز می نماید.

وضع بشر: بشر هم همین حال را دارد و هیچکس بی مزایا نیست و هیچکس هم جامع تمام مزایا نیست. پس نباید مزایای خود را نادیده گرفت و با توجه به مزایای دیگران آه حسرت کشید. یکی با سواد و فهیم است ولی دست او تنگ است و دیگر صاحب خواسته و ثروت است ولی دانش کافی ندارد. اگر فلان نویسنده زحمت زیاد می کشد و رنج بسیار تحمل می کند در مقابل اسمی از او باقی می ماند. اینها همه عدل الهی است که در یک ردیف قرار دارند. منتها این عالم مثل یک ماشین کامل پیچ و مهره های درستی دارد که همه بایستی به جای خود باشد. هر کش فکر کند و قوه اندیشه را بکار اندازد نمی تواند چیزی را خارج از این قاعده لایتغیر عالم قبول کند.

برای رسیدن به کل: چون در بشر از روح الهی دمیده شده و در هر بشر ذرات ناچیزی از صفات الهی وجود دارد و بشر می کوشد که بسوی تکامل یعنی بسوی کل (الیه راجعون) حرکت کند به او سختی وارد می شود. قسمتی از مشقات و سختی های زندگی همین تلاش دائم برای تکامل و رسیدن به کل است. در این گیر و دار دچار ناراحتی می شود و سختیهای می بیند.

احساس احتیاج: فشار و اکراه روزگار که بطور دست جمعی پیش می آید بیشتر به خاطر آنست که مردم احساس احتیاج کنند و برای اصلاح مشتاق شوند. تا کسی احساس درد نکند دنبال طبیب نخواهد رفت. آنکس که راحت است و هیچگونه رنجی ندارد او را با پزشک کاری نیست. جامعه نیز چنین است، بایستی

سختی و فشار باشد تا مردم دنبال راه اصلاح بروند. اگر راحت باشند و احساس نیاز نمایند دنبال طریق حق را نخواهند گرفت اگر مرتباً روز باشد کسی احتیاج به چراغ و نور ندارد. هنگامی در پی نور به جستجو می افتد که تاریک شود. این همه زحمت و اکراه برای متوجه کردن مردم براه اصلاح و حقیقت است.

یاد خداوند: زحمات و سختیهای انسان برای آنست که به یاد خدا باشد و از یاد خدا خارج نشود و هر وقت که خواست از این طریق جدا گردد دوباره بر راه مستقیم بیاید، مثل عقربه مغناطیس که هر چه آنرا منحرف سازند دوباره به آن سوی که باید متوجه خواهد شد. اگر انسان توانست در همه حالات آنطور که در زمان گرفتاری و ناراحتی بسوی خدا می رود و متوجه خداست رو به خدا باشد و بیاد او بسر برد همیشه راحت خواهد بود و الا آنقدر بار بر او می نهد تا درست مطیع باشد و به دنبال سرنوشت برود. یکی از فلسفه عبادات این است که بشر در هر حال باید خدا باشد تا توجه او به خداوند و حقیقت جلب شده و از بسیاری مضیقه ها که برای اجبار او به این کار است معاف بماند. پس در حقیقت عبادت تمرین و تمرکز قوای دماغی و روحی برای توجه بخدای خود و خداشناسی است.

سختی نتیجه غفلت و تنبلی است

(نکته ای بسیار جالب برای سعادت زندگی)

قاعده کلی: بطور کلی یکی از علل سختی ها و فشارهایی که به انسان وارد می آید غفلت کردن و تنبلی در کارها است به این معنی که وظیفه خود را بطور منظم انجام نمی دهد، کاری را که باید در یک ساعت معین و در یک روز معینی صورت دهد به عقب می اندازد و این کارهای عقب مانده روی هم جمع می شود و حجم آن بسیار می گردد و در نتیجه به قدری سنگین می شود که قدرت انجام آنرا ندارد. این است که فریادش بلند می شود، شکایت و ناله را سر می دهد، از روزگار و سختی های آن و کج مداری چرخ و فلک می نالد.

در حالی که علت غفلت و عقب افتادگی کار است که وظایف خود را به موقع انجام نداده و آن را آن قدر عقب انداخت که اینک انجام همه آنها برای او امکان ندارد. در قرآن مجید می فرماید: «و ان للانسان الا ما سعی و ان سيعه سوف یری ثم یجزیه جزاء الاوفی» (سوره النجم ۳۹ تا ۴۱) «همانا که برای انسان جز آنچه بکوشد نیست و همانا که پاداش سعی و کوشش خود را بزودی خواهد دید و به پاداش کامل خواهد رسید.» در امثال سلیمان نبی باب ۳۱ می گوید: «شهوۃ مرد کاهل او را می کشد زیرا که دستهایش از کار ابا می نماید.» در رساله اول پولس رسول بتسالو نیکیان فصل ۵ (آئین مسیح) می گوید: «بنابر این مثل دیگران بخواب نرویم بلکه امیدوار و هشیار باشیم زیرا خوابیدگان در شب می خوابند و مستان در شب مست می شوند.» در کتاب کر تو خیلا سوتا از آئین بودا می گوید: «آنکس که بسوی کوشش، فداکاری، استقامت و فعالیت متوجه نباشد فکر خود را از محدودیت نجات نداده است.»

زیان غفلت: درست است که زحمت و سختی و موانع و ناراحتی ها در هر کاری وجود دارد و این امر اجتناب ناپذیر است اما غفلت کردن و عقب انداختن و امروز و فردا کردن خود بر موانع و ناراحتی ها می افزاید در حالی که انجام وظیفه به طور مرتب و منظم و کار هر روز در همان روز انجام دادن و از کار خسته نشدن بسیاری از مشکلات و موانع را از سر راه بر می دارد و بر عکس غفلت و عقب ماندگی که مولود یأس و بی ایمانی است خستگی و درماندگی تولید می کند.

در هر حال باید کار و کوشش و نهایت سعی انجام گیرد ولو اینکه به مقصود برسد یا نرسد. اغلب شکستها و ناکامیها و موانعی که در راه پیش می آید نشان بی ایمانی و کج فکری است که در اثر یأس و شک تولید می شود در حالی که ایمان کامل و روشن دیدن مقصد و اطمینان به حصول نتیجه نیروی محرکه عجیبی

است که ممکن نیست شخص را متوقف سازد و هر چه ایمان و امید و جدیت بیشتر باشد پیشرفت سریعتر و حصول نتیجه بهتر انجام می پذیرد.

نصیحت به فرزندان: در اینجا روی خود را به نور چشمان عزیزی که به تحصیل مشغولند کرده می گویم، آن افرادی از شما که به موقع و بطور مرتب درسهای خود را می خوانند و هر روز و هر ساعت درس همان ساعت را می آموزند، حفظ می کنند، تمرین می نمایند، مسائل را حل می کنند و کارها و تکالیف درسی را به موقع انجام می دهند. مسلماً شاهد موفقیت را در آغوش می کشند و در آخر سال با نمره خوب قبول خواهند شد اما شاگردانی که دروس خود را به موقع نمی خوانند و آن را به کنار می گذارند و روی هم جمع و برای امتحان آخر سال انبار می کنند روزگارشان به بطالت می گذرد و هنگامی که موقع امتحان فرا می رسد ناگاه خود را با انبوهی عظیم از دروس حفظی و حل کردنی و نوشتنی و آموختنی مواجه می بینند، شکایت می کنند، می نالند سختی ها می بینند و فشارها تحمل می کنند در صورتی که اینها همه نتیجه غفلت بوده است.

نصیحت به اداریان: همچنین خواهان و برادران اداری اگر به موقع کارهای خود را انجام دهند و هر برنامه و هر کاری را در موقع خود بطور مرتب و منظم تمام کنند زندگی بر آنها خوش می گذرد و هیچ شکایتی از زحمت کار نخواهند داشت در حالی که اگر نامه ها و پرونده ها را روی هم جمع کنند، کارهای امروز را به فردا بیندازند و کارهای فردا را به پس فردا و همینطور برنامه خود را بر امروز و فردا کردن قرار دهند فشار کار بر آنها زیاد خواهد شد و موقعی فرا می رسد که از گرفتاری کار و زحمت سخت می نالد و چاره ای ندارند. در آئین کفوسیوس در کتاب آنلکت می گوید: «اگر مردی نگران نیل به آنچه در ورای دسترس وی است نباشد از آنچه در دسترس خود اوست رنج می برد».

سایر طبقات: این قانون کلی و عمومی است و مشمول سایر طبقات نیز می باشد. مثلاً یکنفر زارع اگر به موقع زمین را شخم نزند، به موقع تخم نیاشد و به موقع آبیاری نکند و همه این کارها را جمع کند نتیجه نخواهد گرفت و دچار گرفتاری خواهد شد. یک تاجر اگر کار خود را به موقع صورت ندهد و امور را به عقب اندازد و جمع کند مسلماً عقب خواهد ماند و فرصت از دست می رود و در نتیجه از فشار و مضيقه و سختی های کار خواهد نالید که دیگر فایده ندارد. یک خانه دار اگر همه کارهای خانه داری را روی هم جمع کند و از انجام آنها تنبلی نماید کار بجائی می رسد که قدرت انجام همه را ندارد و دچار سختی و زحمت خواهد شد.

راه چاره: راه چاره چیست و چه باید کرد که این وضع پیش نیاید. تنها راه این است که هر فردی از افراد تمرین کند و خود را موظف و ملزم بدارد که کار هر ساعتی را در همان انجام دهد و آن را به عقب نیندازد

و وظایف روزمره خود را به موقع با نظم کافی به آخر رساند تا در زندگی خوشبخت شود و از فشار و گله از روزگار آسوده و راحت گردد. در آئین بودا در کتاب پارابها و اسوتا می گوید: «مرد سست عنصر خواب آلود و بدون کوشش و تنبیل که خود را تسلیم خشم و نارضایتی می کند علت شکستن همین امور است».

فشار نتیجه بی نظمی در اقتصاد خانوادگی

علت دیگر سختی ها: چون قسمت عمده سختیها از مادیات و فشار اقتصادی تولید می شود لذا باید گفت علت مهم مضیقه ها اتلافی است که شخص در زندگی می کند و روی حساب صحیح وحدت نوین جهانی و نظم اقتصادی صحیح الهی کار نمی کند بلکه زیاده روی می کند و روی زیاده روی تمرین می نماید و حال آنکه باید روی نظم تمرین کند. وجوهاتی که باید در ظرف یکسال مصرف نماید در مدت کوتاهی خرج می کند و دچار سختی می شود و برای بقیه مدت درمانده و مضطر است و رنج می بیند. این زیاده روی را به حساب نمی آورد و فقط سختی ها را در نظر می گیرد و از علت آن غافل است.

سختی برای ازدیاد معلومات است،

رنج و سختی برای درک مطلب: یکی از علل سختی که بر بشر وارد می آید این است که دنبال مطالب برود تا بر معلومات او اضافه شود و دانش وی وسعت گیرد. اگر سختی نباشد معلوماتی در بین نخواهد بود. مثلاً بیماری برای خود انسان یا برای اطفال او پیش می آید که او را به رنج و دوندگی وا می دارد و ناچار است به پزشک مراجعه کند و دارو تهیه نماید. نتیجه این فشارها چیست؟

نتیجه آنست که اولاً متوجه اصول بهداشت می شود و می فهمد که در اثر چه چیزی بیمار شده و چه کاری باید انجام دهد تا از ابتلاء به آن بیماری مصون ماند و به این ترتیب قسمتی از رموز بهداشت را یاد می گیرد. احتیاط می کند و خود و خانواده اش را از آن امور زیان آور محفوظ می دارد. در مقابل آن سختی بیماری، به معلومات او افزوده شده و مجهز برای حفظ خود و عائله و اجتماع در مقابل ابتلائات و ناراحتی های بعدی است. ثانیاً می فهمد که مثلاً برای بیماری اسهال یا سرماخوردگی چه داروهائی مفید و چه غذاهائی سودمند و کدام مضر است. اگر این سختی ها نمی بود چنین معلوماتی هم بدست نمی آید.

خرابی اتومبیل: اتومبیلی خریده اند که در اثر تصادفی پنجر می شود. برای اولین بار با دست تنها به رفع پنجری اقدام می کنید سخت است و زحمت دارد ولی وقتی یک مرتبه این کار انجام گردید اشکال آن رفع می شود و کار آسانتر خواهد بود و بر معلومات شما اضافه می شود و دفعه دیگر که ماشین پنجر گردد خود را نمی بازید بلکه با آسانی آنرا انجام می دهید. همینطور اگر خرابی در اتومبیل پیدا شد راه اصلاح را

هم به انسان می آموزد که دفعه دیگر بتواند آنرا رفع کند. اگر اتومبیل اصلاً خراب نشود و اشکالی پیش نیاید چطور می توانید چیزی از این فن بیاموزید؟ حال توجه پیدا کردید که سختی ها آموزنده است. سختی دروس: طفلی که تنبلی کرده و موقع امتحان ناچار دروس را در ظرف چند روز به زحمت زیاد می خواند در عین حال که به او ناراحتی دست می دهد این نتیجه را هم می گیرد که به اجبار مقداری به معلوماتش اضافه شده است.

اختلاف در فهم مطالب: اشخاص در فهم مطالب اختلاف دارند. مطالب صحیح و درست که نزد اشخاص فهمیده قابل قبول و کاملاً روشن و آشکار است ممکنست برای عده کثیری ثقیل باشد. نظم دنیا هم ایجاب می کند که اشخاص به تدریج حقایق را قبول کنند و دانش رفته رفته در جامعه نفوذ کند و الا اگر همه فوراً همه چیز را بدانند دیگر کاری در دنیا ندارند. مهمترین مشغولیات دنیا توسعه فهم و گسترش دانش است که به تدریج و با نظم انجام می شود.

حیات توأم با فعالیت و فعالیت توأم با سختی است

زحمت راه زندگی است: قاعده ای که در بالا بیان گردید عمومیت دارد و در تمام امور صادق است. اصولاً فشار و زحمت راهی برای آموختن طریق زندگی است. فرض کنید شخصی در یک اطاق نشسته و تمام وسایل زندگی برای او از هر حیث فراهم است و هر چه می خواهد در دسترس اوست. این شخص چه چیزی می آموزد و به کجا خواهد رسید؟ اصولاً خاصیت این بشر چیست؟ چنین فردی تنها خاصیتش خوردن و خفتن است. نه فایده اش به دیگران می رسد و نه به خود سودی می رساند. یک چنین زندگی با این راحتی فرضی چه خواصی خواهد داشت؟ آیا می توان نام آنرا زندگی و نام چنین شخصی را زنده گذارد؟

حیات چیست؟ حیات وقتی است که فعالیت به همراه داشته باشد. فعالیت هم با سختی و ناراحتی ظاهری توأم است و این سختی ها و رنجهای تولید معلومات می کند و سطح دانش بشر را بالا می برد کما اینکه تمام اختراعات بشر زائیده احتیاجات و نیازی است که پیدا می کند.

قابل دوام نیست: آنگونه زندگی راحت قابل دوام نیست و زود از بین می رود چنانچه مردمانی که فقط کارشان خوردن و خفتن است در اثر خمودگی و زنگ زدگی اعضا و اعصاب دچار بیماریهای مختلف مثل فلج، کمر درد، عیوب ستون فقرات، مرض قند، نقرس و انواع و اقسام بیماری شده از بین می روند. در آئین تائویسم در کتاب «کوانگ تزو» می گوید: «بدن خود را کامل نگاه دارید. زندگی خود را مراقب باشید و نگذارید افکار شما دچار نگرانی و حزن شود». درمان این خمودگی و حزن و شرح و تفصیل علل آن در کتاب روحی بیان خواهد شد.

زندگی فعالیت و انجام وظیفه است: در حقیقت معنی زندگی انجام وظیفه است. مثلاً کره زمین هر گاه به جای ۳۶۵ روز گردش تسامح ورزد و تنبلی کند مثلاً ۳۰۰ روز بگردد یعنی بخوابد و استراحت کند و کار ۳۶۵ روز را در ۳۰۰ روز انجام دهد آیا امکان دارد؟ آیا می تواند چنین کاری بکند؟ در این صورت نام آن از کره زمین خارج می شود و باید اسم دیگری بر ای او گذارد. آیا می تواند با این تنبلی جبران مافات را بکند؟ یعنی اگر به جای ۳۶۵ روز تنبلی کند و گردش را عقب بیندازد و فقط ۳۰۰ روز بگردد آنوقت ناچار است برای جبران و تأمین عقب ماندگی سال دیگر علاوه بر ۳۶۵ روز خود ۶۵ روز دیگر هم بابت سال گذشته بگردد این کار چه سختی ها در بر خواهد داشت و کلیه نظام فصول و سایر نظامات بر هم خواهد خورد.

یا اگر هر سال مثلاً ۵ روز گردش را عقب اندازد در مدت ده سال ۵۰ روز کارش عقب می افتد و در نتیجه این کار همه امور مربوط بر هم خواهد خورد و فرضاً هم که بخواهد بعداً جبران این عقب ماندگی را انجام دهد باز هم بر بی نظمی خواهد افزود. این است نتیجه عدم انجام وظیفه به موقع. ایجاد این سختی نتیجه غفلت و تنبلی بوده است. در این صورت کره زمین به وظیفه خود رفتار نکرده و شانه از زیر بار خالی کرده است. البته زمین چنین کاری را نمی تواند بکند و باجبار بر طبق سرنوشت و جبر عالم ناچار است وظیفه خود را انجام دهد کما اینکه میلیونها سال است کاری جز انجام وظیفه از او صادر نمی شود و مانند بشر غفلت را جایز نمی داند. ولی بشر توقع دارد وظیفه اش را انجام ندهد و هیچ دچار سختی و ناراحتی نشود یعنی بشر انتظار دارد کارهای روزمره خود را به عقب بیندازد و یک جا جمع کند و بعد که وظایف جدید فرا می رسد همه وظایف گذشته و جدید را با هم انجام دهد.

آیا این عمل میسر است و اگر میسر باشد به آسانی انجام می گیرد؟ این است علت فشارها و سختی های کسانی که کار را عقب می اندازند. پس باید از انجام کار و زحمت بسیار خوشحال بود و هر سختی که وارد می شود اهمیت ندارد بلکه تکلیف خود را باید در هر حال انجام داد. در آئین کنفوسیوس در کتاب آنالکت می گوید: «مرد عاقل از نگرانی و مرد نیکوکار از حزن و شجاع از ترس آزاد است».

فشار برای اصلاح اخلاقی است

زحمت برای درس و تمرین است: انسان برای اصلاح و فراگرفتن طریق اخلاق و انسانیت و صبر و بردباری ناچار است تا حدودی سختی تحمل کند. اغلب مردان بزرگ زنان بدخلق و ترشروی داشته اند. می گویند سقراط به قدری از زوجه خود رنج می کشد که دیگران قدرت چنین تحملی نداشتند اما سقراط همه را با خنده و صبر تحمل می کرد. روزی زن با او منتهای خشونت و ناهنجاری را بجا آورده بعد از ناسزاها و دشنام ها و داد و بیداد و سر و صداها و وحشتناک او را از خانه بیرون کرد. سقراط روی سکوی

در منزل نشست و با کمال خونسردی فکر می کرد. زن از خونسردی او بیشتر ناراحت شده از داخل پنجره ای که مشرف به سکو بود طشت آب کثیفی بر سرش ریخت. سقراط در حالی که تبسم تلخی بر لب داشت گفت: «من می دانستم که بعد از طوفان سیل می آید. این قاعده دنیا است».

درس مردان بزرگ: در حقیقت بد اخلاقی زوجه یک درس عملی و موثر خانوادگی برای مردان بزرگ بوده تا آنها را تمرین بردباری بدهد و صبر و تحمل بیاموزد و بسیار مؤثر هم می افتاده است. انسان اگر اینگونه امور را تحمل نکند پخته نمی شود و خام می ماند. بایستی این سختیها را تحمل نماید و ضمناً دستورات اخلاق را هم اجرا و پیروی کند تا کم کم راه و رسم آدمیت در او عادت شود.

قبول فشار بخاطر نتیجه: مسافری که می خواهد به یک شهر دوردست برود برای رسیدن به آنجا انواع و اقسام سختی ها را متحمل می شود در صورتی که هدف خود را به طور روشن در مقابل خویش مجسم کند یعنی امید کافی بر رسیدن به مقصد داشته باشد اهمیتی به خستگیهای راه نمی دهد. شاعر شیرین سخن شادروان حافظ می فرماید:

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

این است که تمام ناراحتی ها را متحمل می شود ولی همیشه چشمش بسوی هدف است و نقطه امید را در مقابل می بیند. هر گاه که سختی ها و نومیدی ها به او فشار می آورد بطوری که می خواهد بکلی او را از پای در آورد آن نقطه تابان مقصود و هدف دست او را می گیرد و بلند می کند و دوباره به راه می اندازد. چنین کسی به مطلوب خواهد رسید همانطور که بسیاری از مردمان مصمم رسیده اند. مردان خداشناس و متوکل و مؤمن به الطاف الهی نیز چنین بوده و هستند و نور تابان امید به رحمت های یزدانی دائماً جلو راهشان را روشن می کند و اینان با ایمان به خدا اهمیتی بسختی ها نمی دهند و هیچ مانع و رادعی هر چند قوی باشد نمی تواند مانع رهروی آنها گردد و می دانند که سختی و گرفتاری تمام می شود و به مطلوب خواهند رسید.

حساب باید درست باشد: یکی از علل شکایات بشر از سختی ها و گرفتاریها این است که آنچه خوشی و وسایل راحت و موفقیت که در زندگی بدست می آورد همه را فراموش می کند و از یاد می برد ولی اموری را که سختی و تنگی اسم می گذارد به حساب می آورد و فریادش بلند می شود در صورتی که اگر بخواهد از اول عمر تا آن لحظه که حساب می کند خوشیها و تنگی های خویش را آمار بردارد می بیند که موفقیت و لذت و مسرت در زندگی او خیلی بیشتر بوده که در موقع شکایت هیچ کدام را به حساب نمی آورد. مثلاً از نگاهداری و پرورش و هزینه اولاد در زحمت و رنج می اقتد و از آن شکایت می کند در حالی که شب زفاف و خوشیهای آن را فراموش کرده که چه لذت و سعادت و محبت و انس و تجلی

در آن لحظات دیده بود. همه آن خوشی ها را از یاد می برد و زحمتی را که اولاد به او می دهد به حساب می آورد. بیشتر علل شکایتها این است که حساب لحظات زندگی کما هو حقّه در نظر انسان مجسم نیست.

رنج و تحمل و استقامت

رنج حقیقی نیست: در عالم لایتناهی در حقیقت رنج وجود ندارد ولی برای این بشر و با این کالبد است که فشارهایی وارد می گردد که نام آن را رنج می گذارند. قسمتهائی از رنجهای انسان در اثر دنبال کردن مطالب و مقاصدی است که تا دنبال آن نرود مقصود حال نمی شود این است که گفته اند:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود: این مطلب می فهماند که با وجود سرنوشت بایستی بشر دنبال کار را بگیرد و تا دنبال نکند کار خود به خود درست نمی شود.

تحمل هم داده می شود: البته قانون عالم اشخاص را در مقابل سختیهای نسبی بلا دفاع نگذاشته و هر کسی را بر طبق طاقت و توانایی بار می کند این است که فرمود: «لا یكلف الله نفساً الا وسعها» (بقره ۲۳۶) «هیچ کس را جز بقدر طاقتی که دارد بار تکلیف بر دوش نمی گذارند». هر سختی در مقابل طاقتی هم دارد که آن را قابل تحمل می سازد. یک پیر مرد که از پیری شکنجه می برد در مقابل شکنجه تحملش هم زیاد می شود قبول سختیهای یک پیر برای یک جوان ممکن نیست زیرا جوان نارس و پیر رسیده و تجربه دیده است. در کتاب وندیداد (زند اوستا) از دین زردشت می گوید: «هرگز بخود نگرانی راه مدهید، زیرا هر کس خود را اسیر حزن سازد از مزایا و نیکیهای جهان و روح باز می ماند و کالبد و روانش دچار تضاد می گردد».

یک نکته لازم و بسیار مهم: همانطور که در بالا اشاره و تذکر داده شد در اینجا لازم آمد بگوییم که استقامت بایستی با عقل و تفکر همراه باشد. این یک نکته آموختنی بسیار مهم است که یزدان مقتدر دانا موهبتی عظیم به بشر عنایت فرموده که همانا عقل و فکر اوست و روشن بینی هم از آنجا بوجود می آید و باید آنرا کیمیا یا اکسیر اعظم الهی خواند. اگر بشر آنها را بکار انداخت در راه موفقیت سیر کرده و اگر از آن استفاده نکرد خسران می بیند.

استقامت با عقل: بلی استقامت و پایداری که از لوازم حتمی موفقیت در کارها است بایستی با عقل و خرد و مشورت توأم باشد. اگر پایداری به این صورت باشد و توأم با سرنوشت گردد موفقیت حتمی است اما اگر مقاومت بدون در نظر گرفتن عقل انجام گیرد نام آن استقامت نیست بلکه لجاج و عناد است و فرق استقامت و لجاج در این است. ممکن است کسی در اثر لجاج بدون تفکر حمله ای کند و پیش رود یا در راهی بدون توارد با سرنوشت اقدام نماید اما این عمل درست نیست و به نتیجه مطلوب نمی رسد.

رازهای موفقیت: دیده شده که اشخاص برای پیشبرد کارها به پیکار با مشکلات می روند و چندین بار می کوشند و نبرد می کنند و موفق نمی شوند. گذشته از موضوع سرنوشت علت عدم موفقیت آنها رعایت نکردن قواعد زیر است که اگر هم سرنوشت باشد موفقیت را به تأخیر می اندازد یا ضعیف می سازد.

اول: موضوع تفکر است که چون در این باره تفکر نمی کنند راه صحیح پیشرفت در کار را نمی یابند.

دوم: تمرین است که انجام نمی دهند چه در هر قسمتی از راه و روش پیشرفت باید تمرین انجام شود تا شخص بتواند برای پیشرفت آماده و مجهز باشد.

سومین: دلیل عدم موفقیت در یک کار ولو اینکه سرنوشت آن موفقید باشد این است که هنوز وقتی که باید توفیق حاصل شود نرسیده و به اصطلاح زود رس است. این است که کار و کوشش رونده فوراً به هدف مطلوب نمی رسد. البته کسی که قواعد بالا را رعایت نماید و از مشکلات نهراسد آنقدر رو به جلو می رود تا موقع معین پیروزی او برسد و شاهد موفقیت را در آغوش گیرد. بایستی شخص چنان تمرین کند که در صورت شکست هم موفقیت را ببیند.

یعنی شکست را یک امر موقتی دانسته و احتمال موفقیت بعد از آن بدهد. در این صورت دلسرد و نومید نخواهد شد و دست از کوشش نخواهد کشید و اگر سرنوشت او موفقیت باشد موفق خواهد گردید. این بود قواعد موفقیت و علت اینکه برخی اشخاص در کارها موفق می شوند و برخی نمی شوند که گذشته از قانون سرنوشت اصولی است که در بالا بیان گردید. در کتاب بها گوات گیتا از کتب مقدس هندو می گوید: «کسی که برهن را می شناسد و فکرش روشن است از یافتن آنچه مطلوب است خود را به فرح افراطی مبتلا نمی کند و از دیدن آنچه مطلوب است حزن به خود راه نمی دهد.»

خاتمه مقال، شعری زیبا: برادر گرامی وحدتی علی اشرف کشاورز دبیر کل وحدت نوین جهانی دو بیتی زیبایی در این باره سروده است:

تا نکشی رنج و نبینی ملال	کی رسی ای دوست به صبح وصال
دانش و دین وحدت امروز ما	راحت خلق است نه جنگ و جدال

نصایحی از وحدت: این بود نصایحی از وحدت که برای اشخاص حق شناس و سپاسگزار از نعمات یزدانی و کسانی که در زندگی شبانه روزی فکر کرده و می توانند تشخیص دهند که چه نعمتهای مداومی از طرف ذات اقدس احدیت به آنها اعطا می گردد به عنوان دروس ارزنده ای بیان گردید. اشخاص روشندل روشن ضمیر می فهمند که در عالم لایتنهای الهی مرگی در بین نیست و زندگی همچنان ادامه دارد و تحولات پی در پی نشانه سفری از مرحله ای به مرحله دیگر است.

ادیان متفقند: حقایقی که در اینجا بیان گردید مورد تصدیق همه ادیان است و هرگاه به کتب آسمانی بنگریم کم و بیش دلایلی درباره کلیه مطالب مذکور بالا خواهیم یافت. نه تنها در این مورد بلکه در کلیه امور اجتماعی و اخلاقی و ضروریات زندگی بشر اشاراتی در ادیان رفته است و این خود دلیل روشن و واضحی بر اتحاد ادیان است و نشان می دهد که دستور همه ادیان از جانب یزدان مقتدر یکتا است و هدف همه ادیان تربیت و پرورش ابناء بشر است که در حقیقت برادران و خواهران یکدیگرند.

در راه وحدت ادیان بکوشید: حالا که چنین است چرا باید اتحاد و اتفاق و دوستی و همکاری و همفکری و خدمت در راه مشترک خداپرستی و اخلاق و اصلاح بشر، ادیان به بهانه های کوچک بی ارزش با یکدیگر مبارزه نمایند و نیروی خود را هدر دهند؟

آیا این امر صحیح و با عقل موافق است؟ پس در راه اتحاد و اتفاق و وحدت ادیان بکوشید و بدانید که یزدان مقتدر دانا پشتیبان و همراه شما است.

ذلت پس از رنج حاصل می شود

بررسی درباره تألم

نحوه تألم فرق می کند: تألمی که در یک فرد بشر بوجود می آید یک امر قاطع عمومی نیست. مثلاً فردی نوعی تألم نسبت به فرزندش که سرش ضربه ای خورده یا از این دنیا تحول یافته در خود احساس می نماید. اما اگر شما به وسیله خوردن ادویه مخصوص میلیونها از میکروبهای مفید بدن خود را از بین بردید هیچ احساسی نسبت به آنها نمی کنید و نمی دانید چه بر سر آنها و اولادان آنها می آید. در چند لحظه با خوردن داروی مضر و ناپهنگام از قبیل مخدر یا مسکری که بدون تجویز پزشک مصرف شود یا انجام یک عمل ساده میلیونها از آنها را از بین می برید بدون اینکه بدانید چه غوغائی ایجاد کرده و چه بروزشان آورده اید.

این یک مثال ساده و روشن کننده. همینطور است حال بشر در وقتی که یک بلیه مثل یک زلزله بزرگ به او نازل می شود یا بوسیله جنگی که خود افروخته با یک بمب هیدروژنی پانصد هزار نفر را از بین می برد. خود بشر ممکن است از این وضع اظهار الم کند ولی کره زمین و تشکیلات مافوق آن هیچ اظهار المی نمی کنند همانطور که وقتی شما میلیونها از میکروبهای مفید بدن خود را از بین بردید هیچ عزاداری برای آنها نکردید و هیچ کاری انجام ندادید. پس چرا از اینکه یک بلیه آسمانی عده ای را از بین می برد گله می کنید؟ چیزی که عوض دارد گله ندارد. یک خار که بدست شما رود آه و ناله می کنید که چرا دستتان متألم شد. اما اگر یک میلیون گلبول و یاخته را کشتید هیچ عزادار برای آنها نیستند و حتی خبر هم ندارید در حالی که آنها هم مثل شما جان دارند و در عالم حقیقت بزرگ و کوچک مطرح نیست. مقامات بالاتر از بشر یعنی کره زمین و کهکشانها و عالم مافوق هم نسبت به بشر چنین است و آنها هم برای خود و به موقعیت خود الم هائی دارند.

الم کل از الم اجزاء: بدیهی است که کل از الم افراد کاملاً مبرا نیست بلکه او هم در عالم خود تأثرهایی دارد چنانکه وقتی تعداد زیادی از گلبولهای مفید بدن انسان کم گردد در انسان حالت غم و ناراحتی و ضعف و فشار اعصاب ایجاد می گردد. سرش، پایش، کمرش درد می کند، تب دارد، بدنش سست است و حالش بجا نیست. خود را گرفته و ناراحت می بیند ولی منشاء آنرا نمی دارند و از آن آگاه نیست لذا با خود می گوید: «نمی دانم مرا چه می شود، قلبم گرفته، حال ندارم، حوصله ندارم». اینگونه حالات مربوط به موجودات درونی است که از بین رفته اند. اما اگر ویتامینها و دواهای مناسب بخورد، جبران کمبود می گردد آنگاه غم او زدوده می گردد، خوشحال می شود و فرح و شادی خاصی به او دست می دهد.

یک نکته بزرگ: ممکن است در فکر برخی اشخاص که آشنا به نظام کامل عالم و متوجه به مشیت حق تعالی در اداره جهان هستی نیستند اندیشه های خاصی پیدا شود که وجود سوانح و بلایا مانند زلزله و طوفان که عده ای از موجودات زنده را از بین می برد لازم نیست و چه فایده دارد که زندگی های برقرار و آماده ای که در مسیر رشد و پیشرفت خود هستند و عمر خویش را طی می نمایند با یک بلیه قطع گردد و از بین برود.

جواب این است که این امور که اتفاق می افتد خارج از مشیت الهی و نظم عالم نیست بلکه کاملاً مطابق با آنست و هر امری که اتفاق می افتد صد در صد بر طبق نقشه عالم صورت می گیرد. و اما در موضوع این بلایا باید دانست که این امر طبق یک قاعده کلی، انجام می شود که مثل سایر قواعد عالم بر مدار نظم و ترتیب خاص دور می زند. این قاعده را پیراستن یا پیرایش به منظور ترقی باید نامید. یکی از مظاهر این قاعده، عملی است که آرایشگر با موهای شما می کند. مقداری از آنها را می زند و می برد یا بهتر بگوییم مثل باغبانی است که درختان را در پاییز هرس می کند یعنی شاخ و برگهای زیادی آنها را می زند یا گلها را می پیراید و قسمتهای زیادی آنها را قطع می کند و این عمل که در ظاهر از بین برنده قسمتی از نیروی حیاتی آن درخت یا آن گل است سبب می گردد که در فصل بهار درخت با قدرت و قوت بیشتری برگ و میوه بدهد و گلهای آن بزرگتر و شاداب تر باشند. در تمام امور عالم این قاعده حکمفرما است.

در مورد از بین بردن گلبولهای بدن و عدم تأثیر کافی بشر نسبت به این کار نکته دیگر هم به فکر می آید: ما بطور کلی می دانیم گلبولهای بدنمان چه می کنند ولی واقف به فرد فرد آنها نیستیم که بخود آنها و اولاد و خانواده شان چه می رسد. همینطور است سلسله مراتب عالم خلقت زیرا همیشه جزء تابع کل است و قاعده های آنها یکی است.

مقدر چیست؟ کل عالم یعنی نورالانوار که جامع همه مخلوقات است چون جامع است تألیمی ندارد و برای اوالمی نیست. این است که داد و فریاد و دردها و استغاثه مخلوق که همگی برای حکمت معین و فایده معین است بایستی باشد. این امر با مقدر و سرنوشت توأم است. هر کاری که باید صورت پذیرد انجام خواهد شد و تخلف ندارد هر اندازه خدا خدا کنند فایده ندارد. مقدر باید انجام گیرد.

دانا و عظیم: این امر مخالف با دانائی و علم خداوندی نیست. چون جزء تابع کل است گلبول هم در عالم خویش دانا است اگر این مطالب روشن شود و فکر خود را درست دقیق نمائید می بینید چه دریائی است. سیر تکاملی فکر: در نظر آورید آن آفتاب پرستانی را که در بیابان و جنگل به آفتاب تعظیم می کردند و در مقابل آن التماس و استغاثه می نمودند. در آن موقع آنها می پنداشتند که با این اعمال آفتاب در حقشان مدارا می کند. حالا می فهمید که آن استغاثه ها و دهل زدن ها و اعمال هیچ تأثیر در آفتاب ندارد و مقدر

آفتاب آن بوده که طلوع و غروب کند. گیرم هزار سال دعا کند که آفتاب غروب ننماید تأثیری نخواهد داشت. امروزه هم بشر باید بداند که مقدر و سرنوشت انجام می شود و دعا اگر مخالف سرنوشت باشد یعنی با سرنوشت توارد پیدا نکند اثری در رفع آن ندارد.

وقتی موجودات بدن زیاد می شود: گلبولهای بدن انسان وقتی زیاده از اندازه لازم شد یا دارو و هر ترتیبی که بتوانند آن را کسر می کنند. زیرا بدن ظرفیت تحمل آنها را ندارد. اینها خوراک می خواهند، زندگی می خواهند و اضافه شدن آنها باعث زحمت است. لذا باید تعدادشان متعادل شود بر حسب مقدر یزدانی افرادی بنام دکتر معین شده اند که این گلبول های زائد را رفع می کنند. یا اینکه بدون توجه و آگاهی انسان مرضی در بدن او پیدا می شود که خود بخود گلبولهای زائد را از بین می برد و بدن را سالم می سازد.

همین امر در کره زمین وجود دارد: کره زمین هم همین حال را دارد. اگر موجودات آن بیش از ظرفیت لازم شد ترتیبی پیش می آید که تعدادشان تعدیل گردد. مثلاً زلزله، سیل، صاعقه، آتشفشان، امراض مسری و جدید انواع و اقسام اتفاق می افتد یا اینکه خودشان بدست خود جنگ می افروزند و بمب اتمی می سازند که میلیون میلیون از افراد خودشان را از بین می برند و خود واقف نیستند که چه می کنند و این کار را در راه انجام مقاصد عالمی می نمایند.

وضع در عالم بزرگ: همینطور است در عالم لایتناهی و این قاعده در همه جا حکمفرما است و به وسائلی که منظم و مرتب حساب شده است موجودات در همه جای عالم تبدیل می گردد. قانون آکل و ماکول هم که شرح مفصلی دارد و اگر بیان شود ده کتاب گنجایش آن را ندارد بخشی از همین قاعده است. البته چیزی از بین نمی رود اشیاء حول و تحویل می شوند و به شکل دیگری در می آیند.

شباهت قواعد عالم: شباهت بسیاری بین عالم لایتناهی و بدن انسان وجود دارد. خودشناسی خیلی مهم است. اینکه گفته اند: خود را بشناس تا خدا را بشناسی. سخن بسیار مهمی است و مطلبی نیست که سرسری بگویند و بگذرند. به انسان تفکر اعطا شده تا به این امور بیندیشد و حقایق را بفهمد. به این ترتیب وحدت عالم هستی هم بدون چون و چرا ثابت می شود.

نگرانی مردمان برای رسیدن به تقدیر است: نگرانی اشخاصی که به چیزی نمی رسند برای چیست؟ برای حاضر کردن قوای بدن و برای این است که به تقدیر خود برسند. اصولاً نگرانی و آسودگی در ید قدرت بشر نیست. بطور خودکار و بلا اراده می آید و می رود. قاعده کلی سرنوشت این است که هر چه پیش آید تقدیر است. نگرانی هم تقدیر است.

فلسفه اساسی سختی ها: در حقیقت اینها برای اصلاح و تربیت بشر است و انواع گرفتاریها که در زندگی پیش می آید به این منظور است. اگر سختی و فشار نباشد بشر خیلی بی ترتیب و گستاخ می شود و سر اطاعت فرود نمی آورد. کلیه سختیهایی که در دنیا پیش می آید چه گرفتاریهای فردی در زندگی اشخاص و چه گرفتاریهای عمومی مثل جنگ و اختراعات مخرب و بلایا مثل سیل و زلزله و آتشفشان و غیره برای اصلاح و خیر بشر است (البته تنها فلسفه آن این نیست. فلسفه های بسیار دیگر هم دارد ولی از لحاظ زندگی بشر مهمترین فلسفه اش این است که گفته شد). یزدان نسبت به بشر مهربان است و نمی خواهد بندگان را به زحمت و سختی دچار شوند. در رساله اول پطرس رسول فصل دوم آیه ۲۰ و ۲۱ می گوید: «اگر نیکوکار بوده زحمت کشید و صبر کنید این نزد خدا ثوابست زیرا که برای همین خوانده شده اید چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید.»

فلسفه اصلاح: فلسفه هر فشار و زحمتی به خاطر اصلاح و درست کردن است. اصل مجازات که در عالم مقرر شده بخاطر همین یعنی برای درست کردن می باشد. البته برای کسی که اصلاح می شود فشار و ناراحتی دارد ولی مقصود بالاخره اصلاح است مثل کوزه گری که ده کوزه خوب درست می کند ولی یکی از آنها کج می شود. فشار می آورد، آن را اذیت می کند تا درست و اصلاحش نماید. اگر خیلی خراب باشد گل آنرا دوباره خمیر می کند تا از آن کوزه بهتری درست نماید. این قاعده شامل همه مصنوعات طبیعی و مصنوعی می باشد.

دامنه اصلاح: این کار که به منظور اصلاح است آنقدر دامنه اش وسیع است که هر چه گفته شود باز مطلب ناتمام می ماند. فرض کنید به اندازه تمام عالم و ستارگان در اینباره بفهمید باز کم است. پس ببینید بشر چقدر کوچک است و دانش تا چه مقدار وسعت دارد که هر چه سطح فکر و معلومات بالا می رود باز می بیند از کاروان دانش عقب است و بسیاری چیزها مانده بفهمد. هر چه دانش وسیع شود دانشمندان می بینند که دامنه معلوماتشان ناقص است و بهم واقعی نمی رسند. «وما اوتیتکم من العلم الاقلیلا» (بنی اسرائیل ۸۷)

توضیح و تذکر: در اینجا لازمست مطلبی تذکر داده شود که دانش بشر در هر زمان متناسب با همان زمان است و نسبت به زمانی که در آن است عقب نیست کما اینکه در عهد حجر مخترع حربه سنگی در دوره خود بسیار مهم و ارزنده بود و امروز هم مخترع موشکی که به ماه می رود نسبت به این زمان بسیار با ارزش است اما دانش بشر در هر زمان نسبت به دانشی که در زمانهای بعد حاصل می شود ناچیز است و هیچ وقت نمی تواند با کاروان آینده دانش مقایسه شود چنانکه حربه عهد حجر را نمی توان با سلاحهای اتمی امروز مقایسه نمود هر چند در زمان خود نهایت اهمیت را داشته است. به علاوه نسبت به منبع عظیم

و لایتنهای دانش عالم که همه دانشها از آنجا سرچشمه می گیرد دانش بشر بسیار ناچیز و غیر قابل ملاحظه است.

بررسی درباره لذت

حقیقت لذت و رنج: اگر درست فکر کنیم حقیقت لذت و رنج یکی است یا اصلاً حقیقتی ندارد می توان گفت اصلاً لذتی در بین نیست و می توان گفت همه اش لذت است. زندگی مرکب است از سختی پی سختی در میان این سختی های پی در پی سختی کمتر را در مقابل سختی های بزرگ لذت نام می گذارند یا لذت کمتر را نسبت به لذت بزرگتر سختی می نامند. در مقام مقایسه است که این نام گذاریها انجام گردیده است.

معنی لذت: لذت به چه معنی است؟ حالتی از روح و جسم است که در آن سرور ایجاد می شود بسیار خوب! اما این حالت در اثر چه چیز پدید می آید و مقدمات تشکیل آن چیست؟ انگیزه آن کدام است و چه امری سبب ایجاد آن می گردد؟ لذت اصولاً به معنی بهره برداری از مقدماتی است که در اثر رنج و کوشش و زحمت و محنت فراهم شده است. نتیجه گیری از این مقدمات را لذت می نامند. مثلاً زحمت می کشیم و مقدماتی فراهم می کنیم و مواد خام تهیه می نماییم. پولهائی که با زحمت و رنج تهیه شده در راه آماده ساختن غذائی خرج می کنیم سپس مواد خام را آماده می سازیم، پاک می کنیم، پوست می کنیم می شوئیم و بعد آنرا می پزیم تمام این کارها با زحمت و رنج فراهم می شود.

مرارت در تهیه غذا: ولو اینکه زحماتی که برای تهیه پول کشیده شده و در ازاء آن مواد خام و سوخت و وسائل پختن و تهیه فراهم گردیده به حساب نیاید همین عمل حاضر نمودن و پختن غذا چند ساعت طول می کشد تا ما در مدت یک ربع یا نیم ساعت حاصل این همه زحمت را بخوریم و لذت ببریم.

خوردن هم رنج است: هر گاه دقیق تر شویم روشنیهای دیگر در فهم این حقیقت در می یابیم. هر لقمه ای که به دهان می گذاریم مدتی آرواره فعالیت می کند و باز و بسته می شود، دندانها روی هم می آیند. زبان به کار و کوشش می افتد تا غذا را نرم و آماده سازد و سپس وقتی وارد معده شد همان کوشش از طرف معده و سپس روده ها صورت می پذیرد تا شیره غذا وارد بدن انسان شود. همه این امور انرژی و کوشش است و هر عملی که صرف انرژی باشد مستلزم زحمت و رنج است. پس در خوردن هم که انسان آنرا عین لذت و خود لذت می شمارد تازه رنج هست و تا رنج جویدن و خرد کردن و آمیخته نمودن با بزاق و سایر اعمال بضع و مضغ و غیره نباشد لذت غذا درک نمی گردد. رنج و زحمت منحصر به این مقدمات نیست. زحمتهای دیگری هم هست که مقدمه لذت را فراهم می نماید مثلاً گرسنگی خود رنج است. تا سلولهای

انسان احساس کمبود و نیاز به غذا نکنند و حس گرسنگی را در بدن اشاعه ندهند و انسان گرسنه نشود و زحمت و رنج گرسنگی را نکشد از خوردن غذا احساس لذت نخواهد کرد.

شخص سیر از غذا لذت نمی برد: آیا هیچ دیده اید که انسان سیری که اشتها ندارد و معده اش از غذا انباشته و بدنش نیازمند به غذا نیست از غذا لذت برد؟ پس بسیاری رنجهای که از لحاظ مقدار و طول مدت چندین برابر لذت غذا خوردن است لازم می باشد تا انسان دقایقی چند لذت را احساس نماید.

لذت در شهوت: همه امور عالم اینطور است. در عشق و شهوت هم همین قاعده جاری است. تا شخص مدتی دنبال نباشد و احساس احتیاج نکند و محرومیت نکشد از عمل جنسی لذت نمی برد. شخصی که با کمال آسانی هزاران نفر در دسترس او هست و به آسانی می تواند این کار را انجام دهد چندان لذتی از غریزه جنسی نمی برد.

سختی های جنسی: یک پسر پانزده ساله مدتها از لحاظ شهوانی و نداشتن همسر عذاب می کشد و وقتی به زفاف می رسد آن را لذت می شمرد. در حالی که همان خود سختیهای دیگری داشته و دارد. البته لذت وصل داشته ولی چه رنجهایی برای تهیه وسائل و مقدمات زناشویی، تهیه هزینه آن با مرارت، تحمل گرفتاریهای بعدی و جبران مخارجی که شده، قبول مسئولیت زندگی و کشیدن بار سنگین حیات و صدها گرفتاری دیگر متحمل شده است. همه اینها در مقابل چند دقیقه لذت. آیا این چنین نیست.

شب نشینی: یک شب نشینی به همراه دوستان نسبت به شبهای قبل که نظیر آن نبوده لذت به شمار می رود. اما خود این شب نشینی گذشته از زحماتی که برای تهیه آن کشیده عذابهایی از نظر نخوابیدن و صرف قوای بدنی و مقید بودن در لباس رسمی و انواع ناراحتیهای دیگر دارد. لذت آن کوتاه و عذاب آن به صورتهای دیگر است. در واقع مانند آن مثلی است که در مورد شیر گل در مقاله دیگری گفته شده است. چون شیر تحول یافته در مقابل حالتی که قبلاً داشته لذت است ولی در همان عالم هم سختی هائی از نوع دیگر دارد که مختارید اسم آنرا لذت یا رنج بگذارید.

سرما و گرما: سرما برای بشر سخت است و پشت بند آن گرما می آید آنرا لذت و راحت می انگارد غافل از اینکه گرما هم رنجی از نوع دیگر دارد و چیزی نمی گذرد که فریادش از آن بلند می شود که عرق کردم، مردم بیچاره شدم. پس سرما و گرما هر دو سخت است ولی فرم سختیهای آنها فرق دارد، هر دو از لحاظ سختی یکسان است ولی شکل آن تفاوت می کند همه چیز اینطور است.

لذت در وحدت

یک نکته بسیار بزرگ: اینک وقت آن فرا رسیده که نکته بسیار مهمی بیان کنم که بیش از پیش وحدت عالم را به ثبوت رساند. هر فردی از افراد این عالم و هر موجودی از موجودات جهان هستی و هر تنی از

این مخلوق که بشر نام دارد در زندگی خود رنج می برد و زحمت می کشد تا لذت دیگران را فراهم نماید. کره زمین می گردد و انواع حرکات را به جا می آورد. خورشید با یک انرژی غیر قابل توصیف دائماً در عالم نور و حرارت پخش می کند. ستارگان با قدرت یزدانی اشعه در فضا می پراکنند و همه مخلوقات و موجودات با سختی و مرارت وظیفه انجام میدهند تا زندگی و سعادت و لذت دیگران را فراهم نمایند. دیگران هم زحمت می کشند و می کوشند تا مایه خوشی و لذت افراد دیگر شوند و همین عمل سلسله مراتب و بطور خودکار و اتوماتیک و بدون اینکه واقف باشند در جهان هستی در جریان است.

بشر هم چنین است: یک باغبان درخت می کارد و رنج و زحمت می کشد و سالیان چند در گرما و سرما آنرا توجه می کند و از مایه هستی و جان خود در راه آن مصرف می نماید تا از آن ثمری حاصل گردد و دیگران آن را بخورند و لذت برند یا گلھائی می پرورد که مایه سرور و حظ بصر مخلوق خدا می شود. یک آشپز با مرارت غذائی می پزد و زحمت و رنج می کشد تا آنرا آماده کند ولی غذا اکثراً برای دیگران است و نصیب دیگر کسان می شود. یک بنا و یک کارگر در مقابل آفتاب عرق می ریزند و در مقابل سرما می لرزند و خانه می سازند. لذت این خانه را اشخاص دیگر می برند. یک نفر نجار روزهای متمادی بر سر یک مبل یا یک میز رنج می برد و آن را آماده می سازد تا اشخاص دیگر از آن بهره برند. درست است که همه در مقابل زحمت خود پول می گیرند ولی آن مزد در مقابل این زحمات بسیار ناچیز و کم ارزش است.

انوشیروان و پیر مرد باغبان: گویند روزی خسرو انوشیروان به بوستانی گذر می کرد. پیر مردی فرتوت را دید که درخت می کاشت. نزد او رفت و گفت: «ای پیر مرد، می دانی که این درخت که می کاری تا چند سال دیگر ثمر نخواهد داد و ترا فرصت بهره گیری از میوه آن نخواهد بود پس این چه زحمت است که بر خود روا می داری؟» پیر مرد سر برداشت و پس از برگزاری رسم ادب گفت: «خسروا، می دانم ولی این قاعده عالم است. دیگران کاشتند و ما خوردیم. ما هم می کاریم تا دیگران بخورند».

تفکر کنیم: چرا این افراد بشر این مخلوقات این طور زحمت می کشند تا به دیگران سود رسانند؟ چرا آن آشپز چندین ساعت رنج می برد تا بعداً اشخاص دیگری چند دقیقه از دست پخت او متلذذ شوند؟ این امور همه نشان می دهد که عالم وحدت است. مسئله لذت و رابطه زحمات و لذتها و کار مخلوقات با یکدیگر مستحکم و درست و صحیح و غیر قابل انفکاک است و همه بهم پیوند دارد. همین امر می رساند که عمل باغبان که نتیجه اش را شاید نسل بعد از او می برند به سایر افراد متصل می باشد. چه دلیلی بهتر از این برای وحدت عالم باید گفت؟

تکرار لذت مکررات است و لذت نیست: اصولاً لذت وقتی تکرار شود جنبه لذت بخشی خود را از دست می دهد. فرانسویان می گویند: بسیاری لذت، لذت نیست. دیده ایم اشخاصی را که همه نوع وسائل لذت در اختیار آنها وجود دارد و هر چه اراده کنند فوری برایشان آماده می شود و مردم محروم و کم بهره فکر می کنند اینان خوشبخت ترین و مرفه ترین افراد روی زمین هستند در حالی که دیده شده که در اثر تکرار لذت و آمادگی وسائل، حالت ابتدالی از زندگی در آنها هویدا است که حیات را در نظرشان بی مزه، بی حاصل و بیرنگ جلوه می دهد و آنقدر در دید زندگی بی تفاوت می شوند که برخی از آنها دست به خودکشی می زنند.

درد دل یک مرفه: دوستی می گفت من خود کسی را دیدم که همه وسایل زندگی را داشت، هیچ اشکال و مشکلی در زندگی او دیده نمی شد و همه خیال می کردند که خوشبخت ترین افراد اجتماع است. اما روزی در مقابل پرسش اینکه چرا مغموم و گرفته است گفت: «آیا این هم زندگی می شود؟ آخر من هیچ مشکلی در پیش ندارم که حل کنم. هیچ مسئله ای ندارم که با دنبال کردن و چاره سازی در راه آن مشغول شوم؛ و قتم همچنان بیهوده به هدر می رود.

هر چه می خواهم حاضر است لذا هر چه هست ارزش خود را در نظر من از دست داده. زندگی در مقابل من کاملاً بیرنگ و بی حاصل شده و به قدری ناراحت و پریشانم که صبح نمی دانم برای چه از خواب بر می خیزم و شب چون تلاش و کوششی که حاصل کار و زحمت و دوندگی و حل امور باشد در ضمن روز انجام نداده ام آن کوفتگی و خستگی شیرینی که انسان را به خواب خوش می کشاند در خود حس نمی کنم. این است که مدتی از شب بیدار و دچار افکار سیاهم. راستی پریشانم و به هر کسی درد دل می کنم و این حقیقت را می گویم مسئله را متوجه نمی شوند و مرا ملامت می کنند و می گویند تو که همه چیز داری و هر چه بخواهی برایت فراهم می شود دیگر ترا چه غمی است؟ آنها چون خودشان محرومیت‌هایی دارند که آن را در زندگی من حل شده می بینند فکر می کنند همانطور که خودشان آرزوی آن را دارند منهم بخاطر رسیدن به آن خوشبختم در حالی که اشتباه می کنند.

حال زار یک شخص آسوده: این مرد بسیار از این سخنان را به من گفت و حتی می خواست گریه کند. اما چندی بعد او را شاداب و سر حال دیدم. تحرک بیشتر داشت، نشاط خاصی وجودش را فرا گرفته بود. علت را پرسیدم. معلوم شد دچار زخم معده شده که برای رفع آن ناچار به مراجعه به دکترهای متخصص و تلاش است و رنج و درد قسمتی از روزگارش را تیره می سازد و بقیه ایام را که بعد از این رنج است به خوشی می گذرانند. ضمناً خانمش هم دچار درد معده شده که برای معالجه او ناچار شده به اروپا برود و برای سلامت او تلاش‌هایی بکند و جوهی بپردازد و همین امور او را شاد کرده است.

تجزیه و تحلیل روانی: بیائیم و حالت این مرد را تجزیه و تحلیل کنیم. چرا در ابتدا ناراحت و کسل بود و سپس شادمان گردید؟ آیا علت جز آنست که رنج و غمی در زندگی او پدید آمد و این رنج توانست در ایام زندگی لحظات شادمانی که واکنش آن حزن‌ها بود ایجاد کند؟ راستی این است که شادمانی عکس العمل و دنباله حتمی حزن است و جز با وجود آمدن حزن شادمانی بوجود نمی‌آید. این است که قرآن فرمود: «ان مع العسر یسری ثم ان مع العسر یسری». همانا که همراه سختی آسانی و همراه گرفتگی گشادگی است. این عکس العمل طبیعی است.

داستان لقمان حکیم: می‌گویند لقمان حکیم به پسر خود نصیحت کرد که در زندگی بهترین غذاها را تناول کند و در بهترین بسترها بخسبد و بهترین لباس‌ها را بپوشد و همه امور حیات را به بهترین وضع صورت دهد. پسر که پدر را عاقل و حکیم می‌دانست از این گفتار تعجب کرد که این پند عملی نیست زیرا برای همه فراهم کردن بهترین وسائل میسر نمی‌باشد. لقمان در پاسخ فرمود که منظورم این نیست که همواره لذیذترین غذاها و بهترین بسترها را برای خود فراهم سازی و بهترین البسه را بپوشی. مقصود این است که آن قدر به خود محرومیت بده که کوچکترین وسائل در نظرت لذت بخش باشد. آنقدر گرسنگی بکش که یک لقمه نان جوین در نظرت بهترین غذاها جلوه نماید. سعدی علیه الرحمه می‌فرماید:

ای سیر ترانان جوین خوش نماید معشوق منست آنکه به نزدیک تو زشت است

آنقدر در خواب به خود تنگی ده که چنان محتاج خواب شوی که بر روی سنگ راحتترین خوابها را طی کنی و آنقدر تن خود را با البسه نرم میپوش که خشن‌ترین لباسها در نظرت مطبوع جلوه کند و آنقدر از شهوت دور باش که یک کنیز سیاه چون حوری بهشت در نظرت آید.

لذت در قبال رنج است: بنابراین روشن گردید که اصولاً لغت لذت وجود پیدا نمی‌کند مگر اینکه قبلاً رنج و سختی صورت پذیرد. تا مقدمات رنج و زحمت نباشد مفهوم و اصل و کنه لذت پدید نمی‌آید. در این باره فکر کنید تا حقیقت را دریابید. یک کارگر ساختمان که از صبح تا غروب بیل می‌زند و کلنگ به زمین می‌کوبد وقتی که شب خسته و کوفته به منزل می‌رود و قدری استراحت می‌کند و یکی دو فنجان چای می‌نوشد معنی لذت راحت را که پس از آن سختی فراهم شده خوب درک می‌کند. در کتاب بهاگوت گیتا کتاب مقدس هندو می‌گوید: «آنکس که قلبش در بحبوحه گرفتاری دچار اضطراب نیست و در هنگام جستجوی مسرتها راه اشتیاق افراطی نمی‌پیماید و حس ترس و غضب را از وجود خود دور کرده او را خردمند صاحب نظر می‌دانند.»

قانون عالمی در حیوان: این قانون منحصر به بشر نیست بلکه یک قانون عالمی است که مشمول تمام مخلوقات می‌شود. شما یک شیر را می‌بینید که با هزاران زحمت و کمین کردن و در میان نیزارها پرسه

زدن و جستجو کردن و سپس مدتی تعقیب و دنبال نمودن، شکاری را به چنگ می آورد و بعد از اینهمه تلاش و رنج چند دقیقه ای با لذت خوردن آن سرگرم است.

تجلی قانون در نبات: یک نبات چه مراتها می کشد که ریشه اش را در خاک رشد می دهد، با سنگها و موانع و گرفتاریها و آفات مبارزه می کند، با زحمت سر از خاک بیرون می آورد. وقتی سایه اش بیرون آمد چه رنجها می برد و چقدر از وجود هوا و برف و باران و باد و حشرات و آفات و میکروبها عذاب می کشد تا وقتی از این گرفتاریها رهید و برگهایش شاداب و ساقه اش ستر شد آنگاه از آبی که به پای او می دهند و اشعه خورشید که بر ساقه و برگهایش می تابد و شیر غذائیش را می پزد و عناصر زمینی که با ریشه جان بسوی خود می کشد لذتی را درک نماید.

تجلی در کرات و در عالم: کرات هم همین حال را دارند و با اینکه ما از وضع آنها خبر نداریم اما احساس می کنیم که این همه گردش و فعالیت و سرگشتگی و رنجی که می کشند در قبال آن مسلماً لذاتی احساس می کنند. پس باید دانست که لغت لذت در مقابل رنج بوجود آمده و لذت وقتی است که انسان محنت بسیار بکشد. هنگامی موفق گردید لذت تجلی می کند.

همه امور لذت است: پس ای برادران و خواهران، شکرگزار باشید چگونه می خواهید از زیر بار سختیها فرار کنید؟ کجا بروید که اوضاع چنین نباشد. اگر به حقیقت امر فکر کنید همه اش لذت است. کجای آنرا سختی حساب می کنید؟ تا وقتی کودکی بودید دستتان به انجام کاری نمی رسید و هر کاری که می خواستید بکنید پدر و مادر مزاحم می شدند و این وضع را سختی و فشار می پنداشتید. بزرگ که شدید آرزوی بسیار در مغز می پرورانید ولی وسیله عملی کردن آنرا نداشتید. هر دو دوره سخت است. اما اگر خوب بنگرید و به فلسفه ممانعت پدر و مادر و حکمت دسترسی نداشتن به انجام همه تمنیات دقیق شوید می بینید همه اش لذت است. چه بسا که همان کودک با انجام خواسته اش وسائل بدبختی و تباهی خود را فراهم کند. همینطور است یک مرد یا زن نسبت به تمنیات خود زیرا از حقایق خبر ندارد و نمی داند که چه خواهد شد. حال میل دارید همه اش را سختی حساب کنید یا همه را لذت بدانید.

صبر داروی فشار و غم: هنگامی که منتهای سختی و فشار به کسی وارد می آید اگر سختی را تحمل کند و صبر روا دارد آن فشارها می گذرد و روزگار خوش فرا می رسد در حالی که چندان ناراحتی زیادی تحمل نکرده است. اما اگر در خلال فشارها ناسزا گفت، خود را باخت، خویشتن را ناراحت کرد و لحظات عمر را به سختی و غم و ناراحتی گذراند و خدای نکرده کلمات زشت و کفر آمیز بر زبان راند مقدر کار خود را می کند. اما اگر صبر کرد دقایق بر او چندان سخت نگذشته ولی مقدر از او گذشته است.

خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت

درک لذات نی توان کردن

چون کشی رنج و محنت دوران

تا نبینی ذلالت، آزدن

لذت، آنگاه بهره بر چیدن

«وران بی خبری و شتاب»

بیاد آورم ای دل گذشت عهد شباب نشاط عشق و جوانی و جام لعل مذاق مرا به عقل و خرد آن دم التفات نبود به دست نرگس مست و به بزم جام شراب چه خوش گذشت جمال و جلال و سیر و سلوک کنار دیده من می رود رژه چون خواب به رفت عمر عزیز و تباه شد ایام نشست بر جگرم تیر و دیده شد خواب ز من میسر چرا این چنین پشیمانم چرا که عشق و جوانی نبد به راه صواب دلم چگونه شود شاد چونکه غمگینم چو ریزم اشک ندامت بسوزد در هر باب سخن شناس شناسد که من چه می گویم که بوی خود دل آید ز سینه های کباب کلید گنج سعادت به دل بود مخفی در آن شمایل پیری چو کیمیا دریاب یقین من همه آن کز درشتی ایام جوان خام شود پخته به هر کار حساب جوان تلف منما عمر خویش بیهوده کزین کلام شوی هوشیار و عالمتاب کنون ز سختی پیری نمی شوم خرسند که بعد آنچه گذشت این زمان نیم شاداب نشان مرد خدا وحدت است و صلح و صفا گرفته جاذبه «حشمت» گشاده رخ ز نقاب پشیمانی جوانان و نوباوگان عزیز این داستان سرگذشت مردی است که سالهای پر برکت جوانی را در راه عیش و عشرت تلف نموده و عکس العمل آنرا در دوران بعدی زندگانی دیده و حکایتی که برایم بیان داشته به عنوان درس عبرت برای شما بازگو می کنم. در آن زمان چنین می پنداشت که در عالم جز جام می و نشاط عشقهای زودگذر و سرمستی جوانی لذتی در دنیا وجود ندارد و هر چه هست همین است و همین و اساس زندگانی چیزی جز این نیست.

عمر از دست مده: حکایت می کرد، جوانانی که خود را این طور بی محابا بدست هوس می سپرند و در راه بهره برداری از استعدادهای حواس خویش افراط روا می دارند توجهی به عقل و خرد که جزء وجود آنها است ندارند. خانه مرتبی در اختیارشان است که در طبقه بالای آن دانشمند عاقلی نشسته و مہیای نصیحت و راهنمایی است. اما این جوان هوسباز درها را بر روی آن دانشمند بسته و بین خود و او پرده های ضخیم کشیده و حاضر نیست سخن او را بشنود.

افراط و زیاده روی: جوان سازمان وجودیش به نسبت خود کامل است و دارای همه حواس و استعدادها به درجات مختلف می باشد و در قسمت بالای جسمش مرکز عقل و وجدان قرار دارد اما نمی خواهد از

آنها پیروی کند و در آنها را بر روی خود بسته است. در مقابل خود دیوانه وار به دست نرگس مست بتان و بزم شراب سپرده، نتیجه آن معلوم است.

رؤیای بی حاصل: می گفت: البته در آن لحظات با شکوه و پر از لذت عمری به شادمانی گذشته است که اکنون مانند رؤیایی که در خواب می بینیم از جلو دیدگان رژه می رود. اما با گذشت این فیلم این نکته را می فهمیم که عمر عزیزی که می توان از آن بهره برداریهای بزرگ در راه سیر بسوی معبود حقیقی و خدمت به خلق انجام داد از دست رفته و روزگار تباه شده و بیهوده گذشته و حالا که این حقیقت درک می شود تیر غم بر جگر می نشیند و اشک حسرت از دیدگان می بارد و پشیمانی جبران گذشته را نمی کند.

انگیزه عشق: پرسیدم: آن اعمال چه بود و این پشیمانی چیست؟ گفت: افسوس که جوان سخن عقل را دیرتر می پذیرد و هر چه شده از بی فکری و عدم توجه به حقیقت است، اگر می بینی که اکنون چهره ام شادمان نیست و غبار غم بر آن نشسته و اشک پشیمانی از چشم فرو می ریزد همه به خاطر یاد آوردن آن لحظات عزیزی است که از دست رفته است.

سخن مرا درک کنید: ناله کنان می گفت: این سخن مرا همه کس درک نمی کند. هستند جوانانی که غرق در لذات و امیال بسر می برند و هیچ توجهی به ناصح مصلح اندیش ندارند. اما کسی که سخن می شناسد این حقیقت را خوب در می یابد و همانطور که از کباب اشک حسرت و دود آه بر می خیزد از دل‌های پشیمان حسرت زده نیز سخن‌های عبرت انگیز بیرون می آید چه خوش است که انسان سخن عبرت آمیز را از زبان کسی که مراحل را شخصاً آزموده است بشنود.

گنج سعادت چیست؟ ای فرزند عزیز آن دانشمندی که در طبقه فوقانی مغز انسان مکان گرفته راه و روش زندگی را خوب می داند و طریقی را که منتهی به سعادت و خوشبختی است در پیش پای آدمی می گذارد. بایستی از او پند گیرید و از دستوراتش تبعیت کنید. او می گوید: گنج سعادت انسان در زر و مال و ملک و متال نیست بلکه گنج حقیقی در درون دل انسان است و برای اینکه بتواند حقیقت را از آن دریابد بایستی سعی کند تا آنجا که ممکن است ایام پیری و حالتی را که در دوران آخر عمر خواهد داشت از همان جوانی نزد خود مجسم کند و رفتار خویش را با آن تطبیق دهد. هر چند که می دانم هر دورانی در زندگی بشر به طور غریزی و طبیعی اقتضائی دارد که باید عاقلانه اقناع شود. اما جوان بایستی در حدود سرنوشت و مکانیسم مغزی اعمالی در زندگی پیش گیرد که باعث ندامت و تأسف ایام پیری نشود، بایستی در خرج و روش زندگی راهی چنان عاقلانه اتخاذ کند که در زمان کهولت محتاج خلق و پریشان روزگار نگردد زیرا در آن ایام است که تنگدستی و عائله زیاد و گرفتاری خرج و کمی عایدات بسیار پریشان کننده است.

کسانی که در جوانی سرمایه خود را از دست می دهند و در پیری گرفتار بی چیزی می شوند بسیارند و دلسوختگان این راه سخن مرا دست می یابند. خوشا به حال جوانانی که علاج واقعه را قبل از وقوع کنند و پیش از آنکه به چنین حالتی مبتلا شوند راه صحیح در پیش گیرند.

عبرت از تجارب دیگران: تجربیات زندگانی و سوانح و حوادث روزگار بهترین درس عبرت و آماده کننده بشر برای گذشت زندگانی است. اتفاقات و پیش آمدها هر چه سخت تر و مهیب تر باشد بهتر آدمی را در نبرد حیات آماده می سازد. آن مرد می گفت: منم می دانم این سختی ایام را که اکنون با آن روبرو هستم درست است که نتیجه بی فکری ها و عدم پیروی از عقل و خرد است لیکن حالا که به عقل توجه کرده و به راه راست در آمده ام این سختی ها مقدمه آماده شدن یک عنصر خام برای انجام کار درست و صحیح و پخته است. پس تحمل آن شیرین و لذت بخش است.

پند گرفتن یعنی سعادت مند شدن: ای جوانی که سعادت برخورد به این سخن را یافته ای و سرنوشت ترا به این راه انداخته که این کلمات عبرت انگیز را بشنوی. بیا و پند گیر و از این سخنان هوشیار شو و عمری را که اکنون در اختیار داری و هنوز طی نشده و باقی است بیهوده تلف منمای و آن را با حساب روشن و دقیق در طریق خیر و سعادت بکار انداز تا مانند خورشید در عالم درخشان و مشهور شوی.

تجلیات انتقام: در همین عالم انتقام و جزا به هر شکل و صورت که باشد بالاخره تجلی می کند و نتیجه کار را به دست صالح یا خاطی می دهد و ممکن نیست کسی عمل زشتی کند و نتیجه آنرا به چشم نبیند. البته سختی ایام پیری عکس العمل بی بند و باری و افراط های جوانی است لذا از وجود این سختی ها به عنوان مقدمه خیرها و خوشیهای بعدی نباید خرسند گردید زیرا اینها عکس العمل گذشته است و خود پدیده ای نیست که منتظر عکس العمل ضد آن باشند. اما در خاتمه چنین می گفت: با تمام این احوال خوشحالم و به قسمت خویش راضی و از خدای عادل خود خشنود و سپاسگزارم.

علائم و نشانهها: گفتم: هر گل دارای عطر خاصی است که بدان عطر شناخته می شود و هر چیز دارای نشانهها و علائمی است که بدان وسیله آن را تمیز می دهند. علامت و نشانه مرد خدا نیز وحدت و صلح و صفا و دوستی و محبت و پیوند برادری است و کسی را که دارای این صفات است بدون تردید یک انسان خدائی بدانید. این است سخنی که از هاتف عشق دریافته و بی پرده بیان می کنم و به عنوان تحفه ای از جانب وحدت ارمغان جوانان و نوگلان بستان زندگی می نمایم باشد که آنها را سودمند افتد. خداوند همگان را از گرداب نادانی و غفلت نجات بخشد.

غفلت و زیان آن

زیان عظیم غفلت: یکی از عواملی که بزرگترین زیان را در زندگی به انسان وارد می آورد غفلت است که باعث ایجاد ناراحتی های بسیار و محرومیت از مزایا و سعادت و جلوگیری از فیض و ممانعت از انجام وظیفه می گردد. این امر به قدری سخت و ناراحت کننده است که تأسف فوق العاده خورد بلکه باید برای آنها سوگواری کرد زیرا چیزهائی گرانبها از آنها فوت می شود که اگر کار را درست انجام می دادند از آن برخوردار می شدند و به انجام وظیفه دیگران هم برخوردار می ساختند.

موجب محرومیتها: وقتی با دقت و توجه به جریان زندگی می نگریم می بینیم محرومیتهایی که ما از آنچه باید نصیبمان شود می بریم در اثر غفلت است و بیشتر نارواییها و رنجها و گرفتاریها و کم بهره گی های ما در اثر آن بوجود می آید. درست است که مقدر انجام می شود و هر کسی به سرنوشت خود می رسد اما چون تمرین و توجه هم صحیح است کسانی که غفلت روا دارند از مزیتهایی که باید به آنها برسد تا حدی محروم می مانند.

تجزیه غفلت: حال ببینیم غفلت چیست و چه عملی انجام می دهد: تمریناتی باید برای یک قسمت بخصوص از وظایفی که به عهده داریم انجام شود. غفلت آنست که از انجام این تمرینها خودداری کنیم و آن را در بوته اجمال گذاریم. هنگامی که تمرین کردیم قوه حافظه در قسمت انجام آن کاری که باید بشود قوی می گردد زیرا مطلب تکرار می شود و دیگر فراموشی در کار نمی آید. برای اینکه روشن شود غفلت چیست و چه اثری دارد می گویم، مقدر است شما نان بپزید. وسایل کامل آن را از قبیل آرد، نمک، آب، تنور، کارگر و آنچه لازمست در اختیار دارید و عده ای هم گرسنه هستند و شما وظیفه دارید به آنها نان برسانید. حال اگر شما تعلل کرده و به انجام این وظیفه نپردازید و امروز و فردا کنید و کار را به عقب اندازید و به موقع انجام ندهید هم خودتان محروم مانده اید و هم عده ای را ناراحت ساخته اید. آنگاه که موقع گذشت با حالت التهاب به فکر جبران مافات می افتید. چون وقت کافی ندارید به عجله و شتاب تمام یک نان ناقص فطیر حاضر می کنید و آنها هم که باید به شما کمک کنند تاب و توان این کار را ندارند، ناچارید هر طور هست به تنهایی این عمل را انجام دهید. اما اگر در کارها تمرین کردید و هر کاری را درست به موقع خود صورت دادید همه کارها به خوبی انجام می شود و ناراحتی پیش نمی آید.

برای یادآوری: در بین عوام مرسوم است که برای یادآوری مطلبی با نخ به دور انگشت خود گره می زنند یا گره ای بگوشه دستمال خود می بندند و یا اینکه در موقع تذکر و بیاد بودن مطلب یک انگشت خود را تا کرده گره نگاه می دارند تا در انجام کار غفلت روا ندارند.

تداعی معانی: هر چند این موضوعات وابسته به تداعی معانی است و در اثر مربوط بودن امور و افکار با یکدیگر وقتی یک فکر بخاطر آید فکرهای مربوط به آن مثل رشته زنجیر جلو می آید اما خود این عمل تمرین بشمار می رود که شخص با انجام آن حافظه خود را تمرین می دهد که مطلب را بخاطر بسپارد و در موقع از انجام کار غافل نشود.

تکرار و تمرین: برای اینکه در انجام کاری که به عهده ما است یا بایستی حتماً انجام گردد غفلتی پیش نیاید طرز تمرین این است که مطلب را چند بار تکرار کنید و انجام آن را به خود یادآوری نمائید. مکرر به خود تکرار و یادآوری کنید و تذکر دهید که موضوع را فراموش نکنید.

راه تمرین: این تمرین را می توان شفاهی یا کتبی به صورت یادداشت و تذکار انجام داد. بهترین راه آنست که در محلی که مورد مراجعه روزانه است مانند تقویم بغلی و رومیزی یا کتابچه مخارج یا کاغذ روی میز یا امثال آن مطلب را یادداشت کنید.

مقصود نقش بستن در حافظه است: این تمرین فرضاً هم که نوشته و یادداشت نشود چون چند بار تکرار شده و در حافظه نقش بسته انجام خواهد شد زیرا وقتی به موقع عملی کردن آن رسیدید موضوع بخاطر می آید و صورت عمل بخود می گیرد.

کار را سبک نگیرید: غفلت چیست؟ اگر نقطه مقابل این کار را گرفتید و وظیفه ای را که باید انجام شود سبک و سطحی تلقی کردید و با خود گفتید: «باشد این وظیفه من است، مهم نیست انجام خواهم داد.» اما گرفتاریهای دیگر و کارهای دیگر و وظایف بعدی پیش می آید و وقت معین خواهد گذشت و می بیند عمل همچنان مانده و انجام نشده است.

تسویف یا امروز و فردا کردن: ممکن است با خود چنین بگویید که این کار را بعداً انجام خواهم داد. مانعی ندارد احتیاج بنگرانی نیست بعد به سراغ این کار خواهم آمد، آنگاه بکار دیگر مشغول می شوید و آن عمل فراموش می شود. مطلب دیگر، اشتغال دیگر و فکر دیگری در کار می آید و آن کار را از خاطر می برد. این را غفلت می نامند. در تحقیق این وضع اغلب تمایل خود شخص هم دخالت دارد یعنی وقتی وظیفه ای برای انسان پیش می آید شخص علاقه کافی و اشتیاق لازم و دلبستگی وافی به انجام آن ندارد و میل دارد از آن بگذرد و آنرا جا می گذارد و همین قدر که نسبت به تمرین آن و یاد آوریش غفلت نمود موضوع می گذرد و نه تنها آن کار از بین می رود بلکه تمرین مغزی منفی بوجود می آید.

فوت فرصتها: تمرین منفی همان غفلت است که وقتی در اثر این تعلل و تغافل کارها به زمین ماند و بدون توجه از بین رفت و فرصتها فوت گردید در مغز یک تمرین منفی برای عدم انجام کارها پیدا می شود که در نتیجه در همه کارها غفلت پیش می آید.

تلقین مخرب منفی: چیز دیگری که انسان را در غفلتها و فراموشی ها بیشتر معتاد می سازد تذکر فراموشی نسبت به خود است به این معنی که اگر کسی بگوید: «من خیلی فراموشی دارم دچار نسیان زیاد هستم، همه چیز را فراموش می کنم». و امثال این قبیل مطالب را در فکر خویش تذکر و تلقین دهد این فکر رفته رفته قوی شده در مغز او اثر می بخشد و ایجاد فراموشی واقعی می نماید.

سوگواری برای غافلان: به همین دلیل است که بایستی درباره کسانی که غفلت روا می دارند سوگواری کرد و بحالشان تأسف خورد زیرا اگر این ترتیب را پیش گیرند جبران پذیر نیست و خیلی مشکل است وضع عادی روحی خود را ترمیم کنند زیرا غفلت کار خود را کرده و مغز و جسم آنها را برای ادامه غفلت آماده ساخته است.

سهل انگاری: همانطور که بیان گردید گاهی انسان در مقابل انجام وظیفه ای که برای او معین شده چون چندان به انجامش اشتیاق ندارد و میل می کنند آن کار را انجام ندهد لذا عمداً فکر و کار دیگر را پیش می آورد و کارها و وظائف دیگر در نظرش جلوه گر می شود، این جلوه بزرگ می گردد و قدرت می گیرد. در واقع مثل این است که در اینجا غفلت بطور ناخودآگاه در کار می آید و این مورد خیلی قوی است.

عذر و بهانه بیجا: و اما کسی که چنین غفلی روا داشته نمی گوید که من علاقه به این کار نداشتم بلکه عذر و بهانه نسیان را جلو کشیده می گوید فراموشم شده است. در صورتی که علت اصلی عدم انجام کار فقدان علاقه بود که نخواستہ آن کار را انجام بدهد.

تمرین ضد: این کار تمرینی است در نقطه مقابل. در اثر این غفلت کاری که باید انجام شود از بین می رود یا اگر صورت پذیرد خیلی بی وزن و خیلی زشت است و درست مطلوب نیست زیبایی و لطافت لازم را ندارد مانند یک دختر خانم زیبا و لطیف یا یک پسر رشید برازنده است که متأسفانه در اثر پیش آمدهائی از موعد شوهر کردن یا زن گرفتن آنها گذشته است و آنگاه در شصت سالگی به فکر تشکیل عائله می افتند. البته اینها هم خانواده تشکیل داده اند و نام زناشوئی بر آن اطلاق می شود و زندگی را هم گذرانده اند و مقدر هم چنین بوده اما مسلماً آن لطافت و زیبایی و لذت و طراوت جوانی را ندارد.

عمل شتاب: همانطور که غفلت کار را خراب می کند، شتاب و عجله نیز مخرب کار است. هر کس در انجام کارها عجله روا دارد و به تعجیل و بدون تعقل و تفکر امور را انجام دهد نتیجه کارش مطلوب نخواهد بود.

زیان اشتباه: از علل بزرگ اشتباه و خبط بی صبری و عجله و بی فکری است. پس از اینکه اشتباه صورت گرفت فرضاً انسان در صدد ترمیم بر آید علاوه بر مضرات دیگر باعث اتلاف وقت است یعنی در موقعی که

کارهای واجب مخصوص به آن ساعت است ناچار است اشتباهات و غفلت ها و کارهای فوت شده گذشته را نیز انجام دهد و جمع هر دو بسیار مشکل است.

تعادل و موقع شناسی: قبلاً گفته شد که غفلت هم باعث خرابی است یعنی اگر غفلت کند کار ناکرده خواهد ماند و اگر عجله روا دارد کار بسرعت پیش می افتد و نارس انجام داده می شود. پس بایستی اعتدال را رعایت نمود و هر کاری را به موقع و بجا انجام داد.

محبوب نزد خداوند: خلاصه مطلب آنکه اگر انسان می خواهد خداوند متعال و آفریننده جهان از او راضی و خشنود باشد باید اطاعت امر کند و بی گمان تنها چیزی که موجب خشنودی خداوند است اطاعت و فرمانبرداری از اوامر الهی و دستورات دین و انجام وظیفه و تکلیف و حفظ تعادل در کارها است.

تفکیک نوع فراموشی: در خاتمه این بیان لازم است این نکته را تذکر دهد که نسیان بر دو قسم است: یکی فراموشی که نوعی بیماری می باشد و در حفره های مخصوص مغز که محل حافظه است خلل و نقصانی پیش می آید و شخص را دچار نسیان می کند. دوم فراموشی در اثر عدم توجه کافی و تمرین نکردن است. منظور از لفظ فراموشی در این مقاله آن نوع نسیان نیست بلکه مقصود غفلت و تمرین نکردن در کار است.

غفلت در وحدت ادیان: قبل از اختتام مطلب بر خود فرض می دانم این نکته را بخوانندگان گرامی یادآوری کنم که چون در این دوره از زمان برای نجات مردم از زیانها و خطرات بی دینی، خداشناسی و دوری از معنویات بهترین راه و روش وحدت ادیان است لذا هر کس در این کار غفلت روا دارد از مزایا و نعمت آن محروم مانده و مشمول عواقب غفلت است که در این مقاله بیان گردید. خداوند یار و یاور نیکوکاران است. خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت

هست غفلت مایه رنج گران

سوگواری باز کن بر غافلان

کن اطاعت امر یزدان بیگمان

گر تو خواهی از خدا شادان شوی

ربانی و نجات

پرتگاه سقوط: با اینکه وضع پیشرفت و ترقی علمی امروز در حال افزایش است و سطح همه کارها رو به صعود و ترقی سیر می کند معذک گاهی اعمالی از بشر امروز دیده می شود که دنیا را بسوی پرتگاه جنگ می کشاند در این عالم وحدت که همه موجودات با یکدیگر همکاری می کنند و از هم جدائی ندارند بایستی همکاری همکاری و همفکری شعار همگان باشد. در بدن انسان که میلیاردها موجودات مختلف با یکدیگر زندگی می کنند هنگامی که همه این یاخته ها و سلول ها منظم و مرتب بوده و تعادل داشته باشند در کمال صلح و صفا با یکدیگر زیسته و جز شعار همکاری و همفکری کاری انجام نمی دهند و اینها تنها در موقعی دست به مبارزه می زنند که از خارج میکربهایی مانند میکروب سل، میکرب جذام و غیره وارد بدن می شود که در آن حال نیز همه عوامل و سلولها و قدرتها و نیروهای بدن دست به هم می دهند تا آن مزاحم تعادل را از بین ببرند. بشر بایستی از نزدیکترین سرمشق یعنی همین بدن خودش درس بیاموزد. مگر نه این است که افراد بشر در تمام کره زمین همگی خواهران و برادران یکدیگرند و کره زمین حکم خانه ای برای خانواده بشری است؟ پس چرا با هم بستیزند و به اضمحلال یکدیگر پردازند؟

فکر جنگ: در هر حال باید گفت انسانی که خود را عاقل می داند مغز خود را با فکر جنگ سخت مشغول کرده و با اینکه خود بخوبی از خطرات و عواقب وخیم آن آگاه است و چشمش به نتایج شوم آن باز می باشد با این حال مانند افراد کور در چاه گمراهی افتاده است.

وظیفه آگاهان: حال که چنین است چه باید کرد و وظیفه افراد صالحی که این حقیقت را می دانند چیست؟ آیا چاره جنگ به جنگ است و آیا باید فاسد را با فساد دفع نمود؟ آیا کوری که از روی نادانی ممکنست در چاه افتد نباید به او تذکر داد که راه و چاه در جلو است و خط سقوط در پیش؟ آیا این بهتر است یا اینکه بگوئیم بگذار در چاه بیفتد و بمیرد و به مکافات عمل خود برسد بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش؟

یک مثل زنده: ناچارم در اینجا مثلی از کشور خود و شاهنشاه صلح جو و بزرگوار بیان دارم و آن موضوع بحرین است. با اینکه این منطقه ملک مسلم ایران بود معذک وقتی خواست سازمان ملل و مقتضیات جهانی ایجاب نمود که استقلال یابد رهبر عالیقدر کشور ما راه صلح و همزیستی و مصلحت جهانی را اختیار فرموده با فراندوم اهالی آن منطقه و استقلال بحرین موافقت فرمودند و این مطلب بایستی سرمشق همه جهانیان قرار گیرد تا برای هر مشکل کوچکی به جای صلح و آشتی و راه حل، طریق جنگ را در پیش نگیرند.

رسم جوانمردی: کسی که واقف است وظیفه دارد آنکس را که از غفلت در گمراهی افتاده نجات دهد بهر صورت و هر کس می خواهد باشد. آنهایی هم که از جهالت در چاه یا پرتگاه شقاوت افتاده اند هر که باشند برادران ما در عالم وحدتند و علت این سقوط آنها محدود بودن فکرشان در عالم معنویت است و ما هم ناچاریم به آنها تذکر دوستانه بدهیم خواه قبول کنند یا نپذیرند.

اختلاف افراد: اختلاف سازمان مکانیسم مغزی افراد ایجاب می کند که مغز هر کسی در قسمتی که مقدر است قوی تر باشد. ممکنست کسی در امور علمی، صنعتی و یا سایر قسمتها خیلی فکور و پیشرفته بوده اما در معنویات رشد فکری لازم را که منجر به هدایت می شود نداشته باشد. لذا بر کسانی که خود بر این حقیقت واقفند و فکر خود را در این قسمت پیشرفته می دانند واجب است که آنها را آگاه سازند.

نجات با ریسمان محبت: عمل نجات معنوی حفظ گمراهان در معرض سقوط تنها به وسیله ریسمان محبت انجام پذیر است و بس. طفلی که در اثر شتاب و عدم توجه ممکن است بیفتد و پیشانی‌ش ضربه دیده و متورم گردد نمی توان او را با زدن ضربه های دیگر بر روی همان محل درد معالجه کرد. بلکه باید با آرامش و نرمی و گذراندن کمپرس های آب گرم آثار آن ضربه را از بین برد. در مورد کسانی که گمراهند باید چنین محبتی به کار انداخت.

خطر سقوط: بدیهی است این کار آسان نیست زیرا سقوط در گرداب دشمنی و جنگ برای بشر خطرناک است لذا داروی آن که محبت و مدارا و مهر انسانیت است نیز باید خیلی بزرگ و قوی باشد و همه افرادی که به این حقیقت واقفند باید دست به دست هم دهند و محبتهای یکدیگر را به هم توأم سازند تا بتوانند این درد را درمان نمایند.

همکاری در راه حق: زمانی در شهری سیل آمد و وسائلی برای جلوگیری از آن نبود لذا اهالی شهر هر کدام از منزل خود کیسه ها و سبدهائی که داشتند بیرون آوردند بطوری که مجموع تعداد آنها هزاران گردید و آنها را پر از خاک و سنگ کردند و با همکاری یکدیگر جلو سیل دیواری کشیدند تا توانستند سیل را برگردانند. در مورد بلیه معنوی هم بایستی چنین همکاری مجدانه ای توسعه یابد و همه افرادی که به حقیقت واقفند و سخن حق را زودتر قبول می کنند کلیه نیروی محبت و مهر خدادادی را که در قلبشان است روی هم گذارده بکار اندازند تا نیروی دشمنی و عداوتی را که امروز بر افراد بشر غالب شده فرو نشانند. این است یکی از آمال وحدت که در راه آن می کوشد.

فواید اتحاد ادیان: اتحاد ادیان قادر است این عمل را انجام دهد. آیا سزاوار نیست که خداپرستان همه کیشها و کلیه کسانی که حس انسانیت آنها بیدار و مجهز است از هر دین و فرقه، نیروهای محبت خود را با یکدیگر توأم سازند تا با یک قدرت واحد بتوانند بشری را که براه جنگ میرود از خطر سقوط نجات

بخشند؟ آیا صلاح نمی دانید که همگی در راه وحدت ادیان بکوشیم تا بشر را به راه سعادت و صلاح آوریم؟ خداوند یار و یاور همه باشد و ما را از پرتگاه نجات بخشیده و ما را بخیر و صلاح رهبری فرماید.

خلاصه مطالب بالا در یک دو بیت

هان فکر جنگ بر سر آدم گرفته راه	با چشم باز لیک چو کوران فتاده چاه
باید به ریسمان محبت بیرون کشید	نادان کوتاه فکر ز چاه و ز پرتگاه

سخن گفتن بجا

به روشن بینی و فکر توانا	به تدبیر و خرد با چشم بینا
ز خاموشی خصالی به نباشد	کند صحبت به موقع مرد دانا
نمی گویم دهان مگشا به گفتار	نکو گو، وقت حاجت هست رعنا
که باشد هر مقامی را کلامی	چو ناطق را روش باشد به ایما
به هنگام سخن لغزش نشاید	که خاطر را ملال آرد در اثنا
وقار و صبر و گفتن با متانت	کمال عقل انسانی است مانا
طریق «حشمت» است این درس تنزیل	چنین آمد بیان بر پیر و برنا

وسیله سخنگویی: خداوند متعال وسائلی به انسان عطا فرموده تا احساسات درون خود را به دیگران بیان دارد. این وسیله دهان و زبان است که از راه حس گویائی و دستگاه مخصوصی که در مغز و کالبد انسان قرار داده شده به وسیله هوائی که از حنجره عبور می کند و به وسیله حرکات لازم در زبان و در لبها و دهان اصوات بیرون می آید و آن را سخت گفتن می نامند.

دست به چه کار می آید؟ دست برای کار کردن به انسان داده شده و یک بار را که بخواهند از زمین بلند کنند باید عضلات دست را آماده ساخت، بار را گرفت و آن را به ارتفاع لازم از سطح زمین برداشت. آیا دیده اید عاقلی پیدا شود که بدون احتیاج به برداشتن یک بار یا انجام یک کار، بیهوده دست خود را تکان دهد و بالا و پائین بیاورد و جنبشی که برای انجام یک عمل لازم است بطور هرزه و بیهوده به بازوی خود بدهد؟

عاقل دست را بیهوده حرکت نمی دهد: البته می گوئید چنین کاری را در فرد عاقل ندیده ام و انتظار نداریم. درست است اما همین افراد که ادعای عقل و خرد می کنند و از تکان دادن بیهوده و بی مصرف دست خود ابا دارند دستگاهی را که برای سخن گفتن به جا به آنها اعطا گردیده بیهوده و نابجا مصرف می نمایند.

صرفه جوئی: با رعایت کردن امساک در کلام که بیان خواهد گردید انرژی و نیروی مغز و حافظه که صرف سخن گفتن می گردد صرفه جوئی می شود زیرا بیهوده مصرف نشده و زائد نگفته ام. آیا این امر برای بشر بهترین درس نیست؟ آیا هیچ دیده شده که آدم عاقلی اتومبیلی نو را بنزین و روغن کند و بیهوده از این طرف به آن طرف بدون هیچ مقصد و هدفی آن را راه ببرد و نیرویش را مصرف نماید و ماشین را مستهلک کند؟ کمتر کسی هست که چنین عملی انجام دهد زیرا ضرر مادی آنرا بالعیان می بیند اما بسیاریند اشخاصی

که انرژی مغز و کالبد خود را که از راه زبان مصرف می شود بیهوده به کار انداخته ساعتها کلام بیهوده و بی فایده و بی نتیجه و بی مقصد می گویند. آیا انرژی عزیز و با ارزش و قدرتمند مغز و کالبد از یک ماشین و چند لیتر بنزین کمتر ارزش دارد؟

کم سخن گفتن علامت رشد است: این نکته را باید بدانید که بشر هنگامی به پایگاه رشد می رسد که در سخن گفتن صرفه جو و در رفتار بردبار و صبور باشد، کم بگوید و بسیار بردباری کند. برای مردمان عاقل و فهیم بسیار سخن گفتن صلاح نیست و بایستی بیشتر شنید. هنگامی که کسی با شما سخن می گوید مطلب او را به دقت بشنوید و بسنجید. آنگاه بطور مختصر و مفید جواب گوئید زیرا در بسیار سخن گفتن ممکنست اشتباهی رخ دهد و مایه گمراهی و آزار طرف گردد.

زبان را بلقلقه بیهوده عادت ندهید: آری زبان و دستگاه سخنگویی برای آن اعطا شده که آنرا برای منظوری درست، هدفی صحیح و بجا بکار اندازد اما بیشتر مردم را عادت بر این امر ناپسند بلکه زیان بخش جاری شده که سخن خود را در راههای نامناسب، غیر لازم، هزل، بیهوده و نابجا بکار اندازند. نه تنها سودی از این عمل آنها متصور نیست بلکه زیان آن مسلم است و کوچکترین زیان آن مصرف انرژی و قدرت بدنی در راه هرز و بیهوده است. مثل آبی است که آن را هرز در بیابان رها کنند و هدر بدهند و مثل پولی است که در طریق باطل و غیر لازم مصرف گردد در حالی که انرژی بدنی هم از پول و هم از آن آب مهمتر است. زیرا هر چیز خوب در عالم هست توسط انرژی بدنی بشر قابل حصول است. هم پول و هم آب به وسیله کوشش انسان پیدا می شود.

سخن بیهوده نابجا است: پس روشن گردید که بیهوده سخن گفتن بسیار نابجا است و اگر انسان بخواهد این روش را اختیار کند خاموشی از آن خیلی بهتر است و در این مورد باید گفت که بهتر از خاموشی صفتی وجود ندارد. مرد دانا آنست که خاموشی اختیار کند و به موقع برای کار لازم سخن بگوید نه اینکه انرژی بدنی خود را در صحبت بطور هرز در بیابان محیط بفرستد.

روش سخن گفتن: البته مقصود آن نیست که کسی صحبت نکند بلکه فقط باید صحبتی کر دکه نکو و پاکیزه باشد و سخنی نیکو شمرده می شود که به موقع باشد یعنی به آن حاجت افتد. مرد روشن بین و عاقل و یک فرد که با اخلاق وحدت مجهز است روشن بین است یعنی می داند که مقام کلام کجا است و هر سخن را چه مقامی است و چه موقع باید سخن گفت و چه موقع باید خاموشی گزید. او می داند که هر وقتی اقتضای چه سخنی دارد. روشن بینی ناطق را در مورد نحوه کلام یا سکوت رهبری می کند و بهترین بیان را برای بهترین موقع بر می گزیند.

سنجش کلام با تفکر: او کلام خود را با فکر توانا می‌سنجد و قبل از اینکه بر لب آورد، درست درباره آن فکر می‌کند و آنرا سبک و سنگین می‌سازد و کلیه روشهای تدبیر و خرد را درباره آن اجرا می‌کند و وقتی کلام را بر زبان جاری می‌سازد که از کلیه بوته‌های آزمایش عقل و تدبیر بیرون آمده باشد. آنگاه با بصیرت سخن می‌گوید یعنی خوب می‌نگرد که این کلام مثل تیری که به هدف معینی زده شود برای چه هدفی در نظر گرفته شده. او تیر را بطور هرز با چشم بسته و کورکورانه رها نمی‌سازد بلکه برای آن هدف در نظر می‌گیرد.

دقت در سخن: این نکته را باید همیشه بخاطر بسپرید، مبدا صحبتی کنید که از آن گزند روحی یا جسمی به کسی وارد شود. در حقیقت روزه و امساک در کلام بهمین مقصود است. هر کس صحبت زائد بیشتر کند بیشتر در معرض لطمه خوردن از این راه است. چون اشخاص بی‌شکیب و بی‌رویه در جامعه هستند و سخن دهان به دهان منتقل می‌شود بسیاری از سخنها که بدون قصد از دهان خارج می‌شود و ظاهراً به نظر گوینده فایده یا ضرری ندارد در اثر دهان به دهان گشتن ایجاد ضرر می‌کند و جلو خیرها را سد می‌نماید. مثلاً شما برای کسی کاری انجام داده‌اید و از کمک چند نفر در این راه استفاده کرده‌اید. چه لزومی دارد این مطلب را به این و آن بگوئید. ممکنست آنهایی که از روی نیت خیر با شما کمک کرده‌اند از شایع شدن این مطلب ضرر ببینند و یا اشخاص در اثر این شهرت بایشان هجوم کنند و نتوانند تقاضایشان را برآورند و باعث خجلت و ناراحتی و زیان آنها گردد. آنوقت شما در مقابل عمل خیری که آنها در حقتان کرده‌اند پاداش نامناسب داده‌اید. آیا درست است؟

خودداری از لغزش: از دیگر قواعد کلام خودداری از لغزش است و این کار با توجه و دقت و تفکر و تمرینهای شایسته انجام می‌شود و هر کسی باید در سخن گفتن و تمرین کند و بر اجتماعات صحیح و مکاتب تربیتی است که اشخاص را در سخن گفتن عادت دهند و به تمرین و ورزش وادارند. لغزش در کلام باعث ملال خاطر و تخفیف و کوچک کردن گوینده خواهد شد.

اشتباه قابل برگشت نیست: بارها اتفاق افتاده که شخصی از روی عدم تفکر و غفلت و نسنجیدن و دقت نکردن کلامی بر زبان آورده که باعث زحمت و گرفتاریهای غیرمنتظره برای خود او گردیده یا اینکه باعث رنجش و ملالت مخاطبان او اعم از نزدیکان مثل زن و فرزند و خویشان یا بیگانگان شده است. کلامی که از دهان خارج گردید برگشت آن امکان ندارد و هر چند که گذشت زمان یا معذرت خواهی و رفع و رجوع کردن تا حدی می‌تواند شدت ملال را تخفیف دهد اما آثار آن را به طور کلی نمی‌زداید. معروف است که می‌گویند کلام تا از دهان بیرون نیامده بنده تو است و چون بیرون آمد تو بنده اوئی زیرا بسا اتفاق افتاده که زبان سر سبز را بر باد داده است. پس چه بهتر که بیاموزیم و تمرین و ورزش کنیم و

بسنجیم و دقت و تفکر روا داریم که اصولاً کلام زشت و نامناسبی از دهان ما خارج نگردد که ناچار به معذرت و ترمیم آن باشیم.

متانت و صبر: در هنگام سخن گفتن اتخاذ و وقار و متانت کامل و صبر و خودداری از عجله و شتاب نشانه کمال عقل و خرد سخنگو است. این است موجزی از آداب بیان و سخن گفتن که طی شعر و نثر برای آموزش پیر و برنا و مرد و زن بیان داشتیم و این است روشی از وحدت برای آموزش فن کلام و سخنگویی امید است مورد استفاده همگان قرار گیرد.

یک نصیحت از وحدت: آنانکه روش خود را مبارزه با سایر ادیان و بدگویی و تخطئه و تخریب مذاهب دیگر قرار داده اند ناچار مقداری از وقت و نیروی گرانبهایشان در این راه مصرف می شود و چیزی که ما به ازاء این عمل دریافت می دارند جز مستی کلام درشت و سخن ناروا از قبیل همان سخنانی که خود گفته اند نیست و این مبارزه متقابل همچنان ادامه می یابد و به طور تصاعدی وسعت می گیرد. در حالی که اگر انسان روش وحدت و مسالمت و محبت را پیش گیرد در مقابل جز محبت و کلام پاکیزه نخواهد شنید. خداوند یار و یاور کسانی است که روش وحدت و اصول پاکیزه آنها اختیار می کنند.

گلچینی از نظرات بگلمان

وحدت نوین جهانی در ایران و در جهان

برادر وحدتی اباذر هدایتی ۵۰ ساله ساکن رشت: ضمن موافقت با نظر وحدت اظهار می دارند: هدف مقدس بالا خلاصه برنامه انبیاء و اولیا می باشد بشریت به علت پاره ای خودخواهیها و جعل اخبار از قول انبیاء و ائمه اظهار سلام الله عليهم اجمعین خود را پراکنده کرده و به دسته جات مختلف و مذاهب گوناگون تقسیم شده. اتحاد و پیروی از هدف مقدس انبیاء بدون پیرایه و خالی از تعصبات جاهلانه موجب سعادت دارین خواهد شد. نامه زیر را فرستاده اند: با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی. رهبر معظم و بانی مکرم وحدت نوین جهانی وحدتی حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان) یزدان نیرو بخشد این بنده درگاه الهی و نیازمند الطاف نامتناهی اباذر هدایتی که در هرو آباد خلخال متولد و نشو و نمایم در استارا و رشت بوده و اکنون که این نامه را معروض می دارم بیش از پنجاه سال از عمرم گذشته چند سالی از محضر حکیم الهی و دانشمند روحانی شادروان آقا شیخ محمد حسن محقق خلخال حکمت الهی و اصول عقاید مرتب وقانع کننده دل نبود. از سال ۱۳۴۵ در کرمانشاه برادر وحدتی مسعود ریاضی را ملاقات و باهم دوست و برادر شدیم. مقدر و خواست الهی بود که وسیله این برادر عزیز با آثار آن رهبر معظم و انتشارات وحدت نوین جهانی آشنا و سعادت همگامی وحدت نوین و وحدتیان جهان نصیبم شود. خدا را براین توجه و اقبال شاکر و سپاگزاریم. ساعت به ساعت عشق و اشتیاقم نسبت به وحدت و پیشرفت این مرام مقدس بیشتر و شدیدتر می شود. به راستی چه عشقی و چه صفائی. منکه مسلمانم و معتقد به ولایت علی علیه السلام و فرزندانش ولی چون مرام وحدت است روز تولد حضرت عیسی بن مریم علیها السلام به کلیسای کاتولیکها که روبه روی محل کارم می باشد (خیابان فرصت) رفتم. در حیاط کلیسا دینامیسم آفرینش را گشودم و شرح حال حضرت مسیح را از فصل سرگذشت انبیا که اشعاری شیوا از تراوشات فکر منور آن استاد کل می باشد به صدای بلند خواندم و موجب خوشنودی برادران عیسوی شدم. به به از این همه صفا که نصیبمان شده است این همه نعمت از عنایات وحدت نوین جهانی است. خود را سعادتمند و خوشبخت واقعی می دانم. هیچ آرزویی جز پیشرفت وحدت و سعادت بشریت در سایه تعلیمات الهی آن رهبر معظم و برادران وحدتی دکتر عطاء الله شهاب پور وحدتی علی اشرف کشاورز دبیر کل وحدت نوین جهانی در دل نمی پرورانم. از خداوند متعال سلامت و سعادت همه خواهران و برادران وحدتی را آرزو می کنم. یزدان به همه شما توفیق عطا فرماید

کارت تبریک عید نوروز که عید وحدت است به همراه این نامه تقدیم می گردد و یک قطعه عکس ناقابل خود را نیز می فرستم. مرا از دعای خیر و راهنمایی فراموش نفرمایید. تهران اباذر هدایتی همگام وحدت نوین جهانی

برادر وحدتی مکرم حضرت آیت الله العظمی حجه السلام و المسلمین آقای حاج شیخ ابوتراب آل آقا: که از مجتهدین معروف و مبرز و مدرسین عالم و فاضل و با ارج و مقام حوزه مبارکه علمیه نجف اشرف و مقیم آن استانه مقدسه و از آقازادگان مشهور و با شخصیت طایفه جلیله آل آقا در کرمانشاه می باشند به وحدت نوین جهانی پیوسته و برگ همگامی با وحدت را امضاء فرموده اند. ضمن برگ همگامی چنین می نگارند:.... به علاوه تمام متدینین به ادیان منسوخه را به آخرین دین حق یعنی دین اسلام و مذهب شیعه روی اصل برادری و نوع خواهی و عاطفه انسانیت با اقامه دلیل و برهان دعوت می نمائیم تا تمامی افراد بشر به افتخار وحدت دینی که بزرگترین سعادت دنیا و آخرت است مفتخر گردیده و به نتیجه ایجاد مسلکهای که به نام دیانت یا شیعه مذهبی رخنه در صلاح جامعه پیدا کرده قلع و قمع گردانیم. تا اینجا نظر به حضرت آیه الله در متن برگه همگامی که بخط معظم له درج شده بود عیناً نقل گردید ضمناً در ذیل ورقه همگامی زیر جمله: توضیح شرح بالا خالی از هر گونه نظر سیاسی است و وحدت نوین جهانی به هیچ حزب و دسته و جمعیتی وابستگی ندارد و خدمات آن فقط به منظور بسط خداشناسی و اخلاق و ایجاد صلح و برادری و محبت بین افراد جهان و خدمت به جامعه بشریت و اتحاد خداپرستان می باشد.

حضرت آیه الله آقای آل آقا مرقوم فرموده اند: اما در مورد سیاسی حقیر به هیچ وجه وارد نبوده نمی توانم تشخیص بدهم. البته شناسائی به هویت و شخصیت مؤسس محترم (مقصود مؤلف کتاب است) قضاوت می کند که شأن ایشان اجل از تأثر از تبلیغات و رخنه شیطنت سیاسیین است. ابوتراب آل آقا امضاء نامه هائی دیگر هم از ایشان واصل گردیده که بعد از کسب اجازه از ایشان درج خواهد شد.

برادر وحدتی حاج عقیل احمد چودری، ۲۵ ساله پاکستانی مقیم لاهور پاکستان: من علاقه ای را که در سازمان شما به منصفه عمل در آمده است با کمال قدرت تقدیر می کنم. من میل دارم تمام زندگانی خود را برای این هدف عالی تقدیم دارم. من مفتخرم به اطلاعاتن برسانم که می توانم بالسنه انگلیسی، اردو، فارسی و عربی صحبت می کنم. همچنین زبانهای پنجابی و آلمانی و فرانسه را به قدر کافی روان صحبت می نمایم. به علاوه سه درجه عالی لیسانس در امور آموزشی دارم. حتی اگر احتیاج به تبلیغ پیدا شود حاضرم که به تهران هم سفر کنم. لطفاً هر وقت احتیاج پیدا شد با کمال آزادی مراتب را به من بنویسید. امیدوارم مرا در تماس خواهید گذارد و از فعالیتهای خویش آگاه خواهید ساخت. لطفاً درباره مطبوعات خود نیز به من خبر دهید. زیرا من در نظر دارم برخی کتب درباره مسائل خیلی حساس دینی بنویسم. در

ماه اوت ۱۹۷۰ من تمام خاور نزدیک منجمله تهران را بازدید می‌کنم و تعدادی دوستان در شهر شما دارم. همچنین دانشجویانی از دانشگاه تهران که مدتی من در آنجا تدریس می‌کردم از دوستان من هستند. در ماه ژانویه ۱۹۷۱ عازم زیارت حج هستم و در ماه فوریه ۷۱ باز خواهم گشت. هرگاه افرادی از سازمان شما در این مدت قصد سفر به عربستان سعودی دارند خیلی خوشحال خواهم شد مراتب را به من اطلاع دهید. محل من در عربستان سعودی نزد برادرم محمد صدیق چودری بیمارستان پادشاهی سعودی در ریاض خواهد بود. با عرض تشکر عقیل احمد چودری (درجات لیسانس و علمی خود را هم ذکر کرده است) لطفاً مقداری اوراق همگامی بیشتر برای من بفرستید.

برادر وحدتی اسمعیل جهانگیری ۴۵ ساله، دیانت، اسلام، مقیم شهرستان تهران، دبیر زبان خارجه و عربی و اهل فضل و دانش و دیانت و تقوی و از گویندگان روشنفکر اسلامی است ضمن قبول همگامی با وحدت نوین جهانی چنین می‌نگارند: اینجانب در مورد مطالب زیر موافقت کامل داشته و معتقدم که چنانچه در سطور آخر که با علامت * مشخص گردیده است (علماء و بزرگان و روشنفکران ادیان جهان در سمینارها و کنفرانسها و جلسات برادرانه به مندرجات کتب آسمانی همه ادیان مراجعه نموده و در نتیجه تتبع و تفحص و تحقیقی که توأم با اصول بی‌طرفی و تمسک از دستورات عقل و دانش است خالی از هرگونه شائبه تعصب جاهلانه بهترین راه و روشی را که برای خیر و صلاح افراد بشر مناسب تر است بیابند و برگزینند) بالاخره روزی فرا خواهد رسید که علماء و محققین روشنفکر جهان و زعما و رهبران منصف ادیان سماوی در نتیجه تحقیق و بررسی کاملی که با اصول بی‌طرفی توأم بوده باشد به پیروی از عقل سلیم و ندای وجدان تحت تأثیر و نفوذ تعالیم عالیه مکتب قرآن کریم قرار گرفته و به این حقیقت اذعان خواهند نمود که اصول و روشهای تعلیماتی دین مقدس اسلام و قرآن کریم در زمره و عداد کاملترین دستورات و قوانین آموزشی است که قاطبه افراد بشر را بخیر و صلاح و سعادت ابدی رهبری خواهد نمود زیرا اکثر آیا بینات قرآن کریم پیرامون اصول اخلاقی و ترغیب بر عفو و اغماض و صلح و مسالمت نازل گردیده و پیامبر خردمند و عالی قدر این دین تصریحاً فرموده اند که «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یعنی همانا من برانگیخته شدم تا اخلاق عالم بشریت را به مرحله کمال رسانم. والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی و رحمه الله، دانشجوی مکتب قرآن، جهانگیری.

خواهر وحدتی، ماهرخسار سیاری ۶۰ ساله مسلمان مقیم کرمانشاه: ضمن موافقت با نظر وحدت می‌نویسند: من از چهل سال قبل راه هدایت را از خدا خواستم تا امروز که مقدر رشد وحدت نوین جهانی را بشناسم و با جان و دل قبول کنم. استدعا دارم اینجانب را به عضویت وحدت نوین جهانی قبول فرمائید.

برادر وحدتی عالیجناب حمزه بوبکور: ۱۹۷۱/۱/۱۴ برادران عزیز به ضمیمه نامه برگه همگامی وحدت نوین جهانی را خدمتتان می فرستم برادرانه شما، حمزه بوبکور. رئیس مؤسسه اسلامی و مسجد پارس. من با مقاصد شما کاملاً موافق و قبول دارنده ام و آن را تقدیر می کنم زیرا این هدف یک سطح عالی بشریت و امید به تفاهم جهانی را آشکار می سازد. مسجد پاریس همیشه در کنار شما در این اقدام بزرگ خواهد بود برادر معظم وحدتی جناب حجه الاسلام حاج شیخ موسی محدث، دامت اضافاته مقیم خرمدره زنجان اشعار زیر را سروده و ارسال داشته اند

اهل عالم را دهم مژده صلا آورده ام	طالب صلح و دادم من، وفا آورده ام
دشمن سر سخت کنیم من نیم اهل ریا	خواستار صدق و مهرم بی ریا آورده ام
ضد هر بدخواه و بد دل، کینه توز بدمنش	هدهد مهرم خبرها از سبا آورده ام
مبدأ دین ها همه یزدان بی همتا بود	اصل ادیان یک درخت، این برملا آورده ام
این همه کفر و نفاق و دشمنی را برکنید	رو به وحدت کن که من بانک صفا آورده ام
وحدت ادیان بود مشکل گشای این بشر	سوی وحدت رو که این مشکل گشا آورده ام
خون یکدیگر نریزید از برای سروری	بر همه سالار و سرور یک خدا آورده ام
جان گرگان و سگان باشد جدا از یکدیگر	متحد جان بشر باشد ولا آورده ام
این نژاد و تیره ها اغصان یک دارند و بس	گر سفید و گر سیاه است، این نوا آورده ام
چون بنی آدم همه اعضاء یکدیگر بود	عضو خود را پاره کن چون عزا آورده ام
آنکه دائم می زند فریاد انسان دوستی	مرگ باران است تا قوم دغا آورده ام
قل تعالوا کلمه واحد بود در بین ما	حل مشکل می نماید کاین صلا آورده ام
گرد هم باشیم اگر یک اصل را همگامه ایم	پس ب وحدت روی کن کز جان لقا آورده ام
دشمنی و جهل را باید سراسر بشکنیم	رو به توحید آوریم، این را دوا آورده ام
ای عجب پیغمبران تصدیق یکدیگر کنند	اختلاف پیروان چبود؟ بلا آورده ام
از تکبر جنگهای مذهبی انداختند	بهر غارت کردن ملت نوا آورده ام
آب را آلوده کردند و ز پاکی دور دور	جنگ و گمراهی شعار اشقیا آورده ام
لعنت حق باد بر گندم نمای جو فروش	ای «محدث» غم مخور راه بقا آورده ام

برادر وحدتی عبدالوایدی ایمران ۱۷ ساله، مسلمان مقیم شهر ایو نیجریه: از دیدن پیام شما خوشحالم. پس از خواندن آن را قدرشناسی می کنم. بسیار خوشوقت خواهم بود اطلاعات بیشتری دریافت دارم. از خدا خواهانم که این وحدت را مورد کمک و حمایت قرار دهد. من همه فرمایشات شما را شنیدم. در

پشت این صفحه نام دوستان خود را که می توانید پیام را برای آنها بفرستید ذکر می کنم: (نام و نشانی نه نفر را فرستاده است تا آنها را با وحدت آشنا سازیم).

خواهر وحدتی فروغ سیاری ۱۵ ساله، مسلمان مقیم کرمانشاه: با موافقت ولی خود برادر وحدتی نصرالله سیاری ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسند: اینجانب خیلی مفتخرم که در سایه پروردگار بزرگ جسم و روحم را در اختیار وحدت نوین جهانی قرار داده ام و امیدوارم که حال که در این راه مبارک قدم نهاده ام، لیاقت اینکار را داشته باشم و بتوانم زیر سایه پروردگار توانا توشه ای برای آخرت خود اندوخته کنم و فردی باشم با ایمانی محکم و نزدیک به خدای یگانه. حقیر فروغ سیاری آرزومندم عضو وحدت نوین جهانی باشم و لذا استدعا دارم که اینجانب را عضویت وحدت نوین جهانی قبول فرمائید.

خواهر وحدتی نسرين سیاری ۱۳ ساله: مسلمان مقیم کرمانشاه با موافقت ولی خود برادر وحدتی نصرالله سیاری ضمن برگه همگانی وحدت می نویسد: من بسیار خوشحالم که در جلسات وحدت نوین جهانی شرکت می یابم و عقیده دارم که این وحدت باعث برادری و برابری میان تمام افراد بشر از هر دین و آئین می باشد و خوشحالم که در این راه می توانم ایمانم را محکم و عقیده ام را پاک کنم. این خواهر وحدتی طی نامه مورخ ۱۳۴۹/۶/۱۹ چنین می انگارد: با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت وحدت نوین جهانی من با اینکه سنم مقتضی نیست ولی این را بخوبی حس می کنم که وحدت نوین جهانی برنامه ای عظیم و پرشکوه برای جهانیان در پیش دارد و باز هم می دانم که وحدت چون همای سعادت بال و پرهای زرین خود را که با کلمه پر عظمت ایمان هماهنگ شده بر بامهای جهانیان پرواز کنان می گسترد و ایمان وحدت با قدرت خارق العاده قلبهای آدمیان را به سفیدی درخشان تبدیل و دوستی و برابری و اتحاد در بین بشریت ایجاد می کند. در وحدت عقیده ام پاک شده وحدت ایمانم را محکم می کند، وحدت مرا با افراد بشر دوست و متحد می کند. هرگز گناه نخواهم کرد و به خدای بزرگ هر چه بیشتر نزدیک می شوم و نور الهی شامل حاکم می شود و می توانم پس از آنکه یک وحدتی به تمام معنی شدم دیگران را هم آن وقت به خداپرستی و دوستی که در بین پیغمبران و امامان گذشته نیز رواج داشته دعوت کنم و از پروردگار مقتدر و مهربان خواستارم که مرا در این راه مقدس راهنمائی کند. ایمانم، امیدم خداست. اینجانب نسرين سیاری امیدوارم که در وحدت نوین جهانی قبول شوم.

برادر وحدتی ب. ل. منون سن ۴۸، دین مائیسیم جهانی مقیم بمبئی هندوستان: من با اصول برادر و خواهری شما موافقم. عقیده ام در این است که در این دوران پروردگاری یزدان بهترین راه سعادت بشر است. بایستی نسبت به یزدان همان رابطه محبت مادر و فرزندی را داشت و شرط زندگی بشر باید دوست داشتن همگان و خدمت به همگان تا حداکثر امکان با آئین فداکاری و بدون خودخواهی و با تسلیم به

اراده ذات مقدس الهی باشد. من خداوند را مانند پروردگار پرورش دهنده هر فرد بشر و تمام بشریت می دانم و این عقیده که خداوند پرورش دهنده و مادر عالم لایتناهی است در هیچ دینی قابل ایراد نیست. برادر وحدتی احمد اسقائی ۱۸ ساله، دانش آموز کلاس ششم طبیعی کرمانشاه؛ این برادر عزیز و ارجمند شاعری با احساس می باشد و پیمان تخلص دارد پدر و مادر و برادران و کلیه اعضای محترم خانواده ایشان از همگامان وحدت نوین جهانی می باشند. نظریه برادر وحدتی احمد اسقائی در جلد اول گلهای راهنمایی چاپ شده و اینک غزلی از این شاعر جوان و ارزنده:

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت، تقدیم به مؤسسه وحدت نوین جهانی، لازمه یکتاپرستی عشق است

زلف یار مهربانی در کمند شانه ای	می ستاند ز دستم همچو یک فرزانه ای
بوسه می خواهد لبانم از لب ساغر هنوز	مست و لایعقل شدم جانا بده پیمانه ای
از چه بیتابی کنی مطرب، بزن جامی ز عشق	بوسه ای از شوق دل زن بر لب جانانه ای
در حریم کعبه گر دستی نداری غم مخور	دیده را بگشا و بنگر حق در میخانه ای
گر ترا کاخی نباشد جان من دل بد مکن	می توان بزم محبت ساخت در ویرانه ای
آتش عشق ار بدانی در دل مجنون چه کرد	روی لیلی نقش کرده در دل دیوانه ای
قلب مجنون از چه عشق لیلیش در برگرفت	چونکه دیده روی حق را در رخ فرزانه ای
گر که وامق عاشق عذرا ندید	روی حق را دیده وامق در لب مستانه ای
گر کسی عاشق شود برخاک و سنگ کوه و دشت	در تن سنگش تجلی می کند جانانه ای
می خورد پیمانه را «پیمان» و می داند که حق	کی جدا باشد ز شرب و باده و پیمانه ای

برادر وحدتی محمود شمسوندی ۲۷ ساله، مسلمان مقیم کرمانشاه؛ ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: آواز وحدت را بسیار شنیده و در مجالسی که تشکیل می شد شرکت می نمودم و به سخنرانیهای که توسط رهبران وحدت ایراد می شد گوش فرا می دادم و از خصلتهای نیکوئی که به انسان می آموزد از حس برادری که در نوع بشر ایجاد می کند اطلاع داشتم اما زیاد برایم تازگی نداشت زیرا این برای من مسلم بود که حس نوع دوستی و کمک به هموعان در قلب تمام ابناء بشر به جز عده محدودی وجود دارد.

ولی آن زمان که کتابهای دینامیسم و مکانیسم آفرینش و گلهای راهنمایی و سایر کتابهایی را که مربوط به این امر و به قلم توانا و گرامی جناب آقای حشمت الله دولتشاهی بود مطالعه نمودم و مهمتر هنگامی که دیده ام بدیدار این مرد بزرگ و استثنائی شاد گشت و بحضورشان مشرف شدم و از نزدیک ایشان را

ملاقات و از گفتار شیرین و جامعه پسندشان نیز برخوردار گردیدم مشاهده نمودم که افکارش هم با این مطالب همبستگی تام دارد. نه تنها که افکار من بلکه در سراسر جهان عقیده هر فرد فهمیده و روشنفکر نیز با آن مطابقت دارد. آن وقت بود که با اشتیاق هر چه تمامتر شتافتم تا خود را در جرگه برادران و خواهران وحدتی قرار دهم و خوشبختانه به این افتخار نائل گردیدم. راستی که اگر تمام افراد جهان از دستورات این کتابها که بقلم این رادمرد بزرگ به رشته تحریر در آمده پیروی می کردند یک جامعه مترقی بوجود می آید و همه به چشم برادر و خواهر بهم می نگرستند و به فکر کمک به یکدیگر بودند گو اینکه حالا هم عده کثیری در چهار گوشه گیتی به برادران و خواهران وحدتی پیوسته و در جرگه وحدت قرار گرفته اند. من از خدای بزرگ خواستارم که تمام افراد جهان با خواندن کتابهای فوق الذکر و درک مطالب آنها و مصاحبه با افراد وحدتی برای مفهوم بیشتر به وحدت پیوسته تا در جامعه شخصی با تقوی و نیکوکار باشند. سعادت و سلامتی همه برادران و خواهران را از قادر بی همتا خواهانم. با تقدیم احترام

برادر وحدتی السعدی صدقی ۴۱ ساله، مسلمان رئیس مرکز اسلامی اسپانیا؛ من با تمام اعضای انجمن اسلامی اسپانیا با وحدت نوین جهانی محترم شما موافقم. نهایت کوشش خود را مبذول خواهیم داشت تا در این راه بسیار سودمند باشیم. آیا لازمست اهمیت انجمن اسلامی اسپانیا را خدمتتان گوشزد نمایم؟ من احتیاج به کمک شما دارم تا بتوانم کوششهای خود را با کمک اعلیحضرت شاهنشاه ایران محمد رضا شاه پهلوی ادامه دهم. ما می توانیم کتابهای شما را به زبان اسپانیولی ترجمه و منتشر نمایم.

برادر وحدتی نصرالله سیاری ۴۲ ساله، دیانت اسلام مقیم کرمانشاه؛ که خود و خانواده و مادر و خواهرش به وحدت پیوسته اند و عکسها و نظرات آنها چاپ شده است در برگه همگامی چنین می نویسد: فکر می کنم به توفیق الهی پس از مدتها انتظار هدفم را یافته باشم. با یک مطالعه اجمالی سطور بالا ایده مقدس این جمعیت برای رهائی بشر از نخوت و ظلم و جور بخصوص جنگ و ستیز، خیلی خوب می توان فهمید که تنها راه نجات است. خداوند به همه مردم چشم روشن بین عطا فرماید تا بتوانند درهای حقیقت را به روی خود باز کنند.

ضمناً طی نامه مورخ ۴۸/۳/۱۲ چنین اظهار نظر می کنند: به نام خداوند بخشنده مهربان. شکر به یزدان بزرگ و مافوق قدرتها که نوری از پرتو خود را به جمعیت وحدت نوین جهانی اهداء فرمود تا بدین وسیله چراغی برای رهائی بشر از جهل و نادانی بشود و همگان آگاه شوند که وجود انسان فقط بخاطر صلح و صفا در روی زمین بوده تنها هدف مقدس آنها یکتاپرستی خداوند است. اینجانب پس از گذشت سالیان دراز که در آرزوی یافتن حقیقت بودم خواست همان خدای بزرگ مرا رهنمون بوحدت نوین جهانی کرد که بتوانم مطلوب خود را در آنجا پیدا کنم لذا استدعا دارم چنانچه قابل آن جمعیت باشم افتخاری نصیب

حقیر شود و نامم را جزء اعضای آن جمعیت ثبت فرمائید تا بتوانم بیشتر به مقصود خود نزدیک شوم. امیدوارم خداوند بزرگ بانیان این مؤسسه خداپرست را موفق و مؤید بدارد.

برادر وحدتی محمد امین امام زاده ۴۵ ساله، دیانت اسلام (شافعی) مقیم سقز کردستان: در کسوت روحانیت و از مدرسین دانشمند و امام جماعت، ضمن قبول همگامی با خطی زیبا چنین می انگارد: به عرض محترم عالی می رساند کتابهای مکانیسم آفرینش و گلهای راهنمایی که اثری از آثار خاطر وقاد است رسیده و از مطالعه عبارات شیوای آنها محظوظ و مشعوف گردیدم (شکر خدا را) بجا آوردم که در این عصر جاری اشخاص خوش نیت و با ایمان و بشر دوست و صلح خواه مثل جنابعالی ندای (خداشناسی) و اتحاد را به گوش هوش غفلت زدگان و ماده پرستان می رسانند بلکه در نتیجه قسمتی که در روزگار حاضر به تمام معنی از راه صواب و حق و حقیقت منحرف و اوقات خود را منحصر به دریافت مادیات و حظوظ نفسانی و کفران نعمت و فراغت صرف و از کلیه انوار معنویات بی خبر و بی توجه و در هر آن از طریق انصاف و ایمان و ترحم منحرف و هیچگاهی وخامت اجرای اندیشه های طغیان و تعدی و گمراهی و لابیالی گری را در نظر نمی دارند تا اندازه ای بخود آیند و دقت نمایند حتی یک شاخه کبریت و یک متر نختاب بدون اعمال شبانه روزی استادان و کارگران و کارخانه مجهز ممکن نیست که مورد استفاده قرار گیرد.

همچنین خلقت افراد بشر و سایر حیوانات و زمین و زمان و ما يتعلق بهما بدون وجود (ذات مستقل با علم و قدرت تامه به حیز ظهور نیامده و نمی آید) با توجه به بیانات فوق به مندرجات دو کتاب نامبرده موافق هستم (که با توفیق حضرت احدیت جلت عظمته) در راه سعادت و صلح و فراغت بشری بیشتر اقدام و ابلاغ فرمائید. به مفاد «لا نفرق بین احد من رسله» آنچه کلام و احکام الهی است در هر دوره و زمان مورد ایمان و اعتقاد دانشمندان «خداپرستان است» علی الخصوص دستورات و احکام و محتویات بیان واقع و جامع و عادل «قرآنی» ضامن سعادت و فراغت و آسودگی دنیوی و اخروی بشر و غیره است و بر طبق آیه های منزله «و اصلحووا بین اخویکم و الصلح خیر و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و انما المؤمنون اخوه و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان»

تمام بنی نوع انسان را به اتحاد و صلح و برادری و معاونت با یکدیگر و دوری از ظلم و افساد و تعدیات دعوت می فرماید، بدیهی است نوع انسانی افراطی و تفریطی و متصدیان اند. فرقه اولی حتی المقدور می خواهد تمام طبقات را زیر سلطه و قدرت و نفوذ آنها (فنائی) خود قرار دهد و بدون مجوز و خودسرانه تصرف در اموال و ناموس آنان را نماید دسته دوم خود را به پرتگاه نسیان و زبونی و بی احترامی می سپرده، اما قسمت اخیر به مفاد (خیر الامور اوسطها) همیشه جویای حق و حقیقت و

معدلت و ایمان و سعادت خود و آسودگی و نفع رسانیدن و احترام هم نوع خود بوده و می باشد و درک این موفقیت عظمی بدون پیروی از اوامر و نواهی (خدائی) ممکن نبوده و نخواهد بود. زیرا مراتب عقول در کسب فضائل و فواید و صنایع و ایمان و اتخاذ راه راست متفاوت و باید از یک فرد تام القدرت و عالم باحوال و عواقب امور و صلاح موجودات سرچشمه بگیرد. در پایان توفیق و سعادت و ترقیات آن وجود محترم را عن صمیم القلب خواستارم. ضمناً مترجی است از کتب و آثار نفیسه خودتان داعی را مطلع فرمایند «و ففکم الله لما یحب و یرضی».

برادر وحدتی حیدر محمد شریف ۲۲ ساله، مسلمان سنگالی مقیم شهر مکنس دانشجوی دانشگاه مکنس کشور مغرب (مراکش): ترجمه نظریه از عربی: برای من مسرتی بی حد و سروری غیر قابل توصیف دست داد که در این جمعیت محترم و عالی شما بییوندم. جمعیتی که آن را با برافراشتن پرچم دانش و مشعل رهنمائی به منظور زنده ساختن دین پاکیزه خداوند و گسترش دامنه اندیشه تأسیس کرده اید و پیرامون فرهنگ جهانی. این جمعیتی است که خواهان برادری عالم انسانی است و از بین برنده اختلافات مذهبی و دینی و اعتقادی در تحت رایت صلح و محبت و احترام می باشد. این راهی است که کوششهای شما را بسوی ارتقاء انسانیت و ایجاد سربلندی و آسایش نوع بشر می انجامد. در خاتمه بالاترین تشکرات و احساسات مرا قبول کنید و برای شما پایداری و توفیق و گسترش و توسعه این جمعیت را در آنچه خیر و صلاح می خواهد خواستارم، امید است خداوند قادر متعال شما را در ادامه این رسالت در راه ابناء بشر موفق و کامروا بدارد.

برادر وحدتی حجت الله ولد بیگی ۲۳ ساله، مقیم خرم آباد لرستان: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: اینجانب با نظر فوق کاملاً موافق هستم و توفیق هر چه بیشتر مجریان محترم وحدت نوین جهانی را از خدای بزرگ مسئلت مینمایم.

برادر وحدتی محسن نوغان ۱۸ ساله مقیم کرمانشاه: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: پیام وحدت نوین جهانی که از صمیم قلب برخاسته است همانگونه بر دلهای مردم عالم جایگزین خواهد شد. این پیام به خودی خود و از روح یک نفر شخص عادی سرچشمه نگرفته است بلکه تراوش این افکار بزرگ و پیروزمندانه از مغز الهی سرچشمه گرفته است و به بزرگترین مرد عالم امروزی جناب آقای حشمت الله دولتشاهی رهبر بزرگ ما وحدتی ها مأموریت داده شده تا به مردم جهان تبلیغ فرمایند امید است با بوجود آمدن وحدت نوین جهانی ظلم و ستم، جنگ و کینه و فساد که تمام جهان را گرفته از بین برود من به عنوان یکی از افراد مسلمان این وحدت جهانی را با کمال صداقت می پذیرم و امیدوارم که خداوند مرا جزء یکی از سربازان جان نثار امام زمان قرار دهد.

برادر وحدتی فرانک اتکین ۶۵ ساله، شغل خود را کتابخوان نوشته مقیم بلاکپول انگلستان در برگه همگامی نوشته است: لطفاً نامه ضمیمه را ملاحظه فرمائید. ترجمه نامه مورخ ۲۸ دسامبر ۷۰ آقای کشاورز عزیز، من از دریافت مطبوعاتی که از روی کمال محبت برای من فرستاده اید بسیار خرسند و به آن بسی علاقمند شدم خصوصاً به مقاله دین خدا فقط یکی است. و علاقه من به آن بقدری افزایش یافت که حس کردم بایستی کمکی انجام دهم خصوصاً اینکه چند ماه قبل از کار خود بازنشسته شدم و اکنون وقت کافی برای انجام خدمت دارم. شغل من معاون قسمت تصحیح مقالات یک روز نامه منچستر بود و به لحاظ همین شغلی که داشته ام وظیفه خود دانستم که محتوای مطبوعات شما را طوری آراسته و تصحیح کنم که برای دنیای غرب گویاتر و دینامیکتر باشد.

چنانکه می بینید من سر تا سر مطبوعات شما را خوانده ام و برخی از اصلاحاتی که به کار رفته و بطور کلی لحن مقالات به عقیده من اشخاصی را که باید عمیقاً تحت تأثیر این پیام قرار گیرند قانع نخواهد نمود. مثلاً در مقاله هدف و مقاصد وحدت در ابتدا کلمه «اکسپوزد» یعنی بیان شده و طرح شده بکار برده اید در حالی که به عقیده من این کلمه در افکار یک حالت غیر واقعی و خدعه آمیز جلوه گر می کند کلمه «نشان داده شده» به نظرم بهتر است. همچنین من لغات تکراری و زائد را حذف کرده ام. همچنین ویرگولها و غیره که سبب می شود پیام با سلاست خوانده نشود. یقین دارم تغییراتی که داده ام پیام را برای همگان روشنتر خواهد نمود و اگر شما بخواهید از خدمت من برای تهیه مطبوعات آینده خود استفاده کنید خوشحال خواهم بود خدمت بشما را در تحت فرمان شما بکار برم. صادقانه شما فرانک اتکین

برادر وحدتی محمد حاج محمد حسین تهرانی، ۵۹ ساله مسلمان مقیم مشهد، که مردی روحانی و فاضل و با ایمان می باشند با نظرات وحدت که صلح و دوستی بشریت و وحدت ادیان و اتحاد آدمیان می باشند موافقت و برگه همگامی را امضاء کرده اند.

برادر وحدتی منوچهر اسقائی ۱۷ ساله: دانش آموز مقیم کرمانشاه که نوجوانی پر شور و با ایمان و روشندل می باشد مقاله ای پیرامون لزوم وحدت ادیان ارسال داشته که عیناً درج می گردد.

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت

یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

خدا را به جان خراباتیان	کزین تهمت هستیم وارهان
به میخانه وحدتم راه ده	دل زنده و جان آگاه ده
که از کثرت خلق تنگ آمدم	به هر جا شدم سر به سنگ آمدم

(از میر رضی الدین آرتیمانی)

حمد و ثنای بی حد و حصر، بزرگ یزدان مقتدر دانای مهربان را گذارم که قدرت مافوق حضرت ذوالجلالش پیوسته در عالم لایتناهی تجلی می کند و انوار درخشان مهر و محبتش در چرخ بیکران ساری و جاری است و لحظه ای توقف و درنگ ندارد زیرا اگر مختصر انقطاعی در آن پدید آید که محال است این نظم دقیقی که در پیکره اسرار آمیز گیتی می بینیم به یکباره بهم خورده و یک نوع آناشری و بی نظمی به جای آن تولید خواهد شد و اصلاً بطور قطع و یقین می گویم که اگر چنین حالتی پیش آید جهان معدوم می شود در حالی که عدمی وجود ندارد.

پس بدون الطاف هستی بخش یزدان مقتدر مهربان نمی توان زنده بود. از این قدرت اعم و این فرمان روای مطلق عالم با چشمانی پر اشک و قلبی پر تپش و وجودی سراپا لرزان که در مقابل این قدرت اعظم حالتی جز این نمی تواند داشته باشد تقاضا می کنم که افراد بشر را متوجه حقیقت نماید و وحدت و صلح و دوستی را در میان آنها بوجود آورد.

در جهان امروز بر اثر عللی که از بحث ما خارج است از نظر اخلاق و زندگی روشی اتخاذ شده از جانب افرادش بسیار تیره و تاریک می رسد. روابط اجتماعی افراد بر پایه ای سست و غلط بنیان گذاشته شده است و در این عصر که دنیا خود بهتر متوجه اوضاع و احوال می باشد و بدون شک آسایش و آرامش درون حکم اکسیر اعظم را پیدا کرده است یک تکان و جنبش باید بر پیکره گیتی وارد آید تا از این حالت خلسه و بی دینی بیرون آید.

اکنون با کمال ادب و تواضع رویم را به طرف رهبران محترم ادیان می کنم و با صدای رسا که از میلیونها افراد زجر کشیده اجتماع نیز بیرون می آید به آن پدران روحانیم می گویم: ای رهبران بزرگوار دنیا، ای پدران عزیزم جهان بشریت چشم بدست شما دوخته است. بیائید قد مردانگی برافرازید و بخاطر رضایت خدا و نجات انسانیت و برای بقای نسل آدمیت در جاده صلح و صفا و اتحاد قدم گذارید، مگر نه این است که پیامبران بزرگوار ما همگی بخاطر صلح بشریت و یک عائله نمودن انسانها و بیرون آوردن آنها از سنگستان کینه و جنگ و عناد آنهمه زحمات طاقت فرسا را که شما بهتر از آن اطلاع دارید تقبل و تحمل نمودند.

پس اکنون که خود را جانشینان آن رادمردان راه حق می دانید بیائید و نواق قلب مجروح ما را بشنوید و به سخنان ما توجه فرمائید. اگر با عقل و خرد موافق بود (که البته فکر نمی کنم کسی پیدا شود که اتحاد و دوستی را خلاف عقل بداند و دوست نداشته باشد) بدان جامه عمل بپوشانید. اگر شما که رهبران قوم هستید به جهانیان اعلام کنید که همه ادیان در اصل خداپرستی و اخلاق و عبادت (به انحاء مختلف) و در

انسان بودن و بنده خدا بودن، آدمیان با هم مشترک هستند و پیروان ادیان بایستی به حکم انسانیت و وحدت به هم مهر بورزند.

وقتی شما پیشوایان جوامع بشری این فکر را بپذیرید و ترویج کنید قطعاً پیروانتان که تابع شما هستند رویه خود را عوض کرده و به طرف خانه پر مهر و صفای وحدت و صلح و دوستی و خداپرستی پیش آمده و شعار خود را محبت نمودن به تمام انسانها قرار می دهند. از محضر مقدس پدران روحانیم با تمام وجود، وجودی لرزان از عشق به خدا و خدمت به بشریت تقاضا می کنم که بدین موضوع که عرض می شود دقت کنند و بذل توجه فرمایند.

ای انسانهای نیک سرشت: جامعه بشریت پیوسته باقی است (اگر جنگ خانمانسوز بگذارد) و روز به روز بر تعداد جمعیتش اضافه می گردد ولی شماها که نگهدارنده دین و اخلاق این جامعه هستید به زودی از این جهان رخت بر می بندید و یک قدم به خدا نزدیک تر می شوید و افرادی جدید روی کار خواهند آمد. این بشریت است که مضمحل نخواهد شد و پیوسته باقی خواهد بود.

پس شما بخاطر آسایش و آرامش و سعادت بشریت که نابود نخواهد شد و پس از شماها میلیونها سال دیگر ممکن است باقی بماند از آنچه انسان را وا می دارد که برتری خود را به دیگران شناساند و ذکر آنها ممکنست دور از ادب وحدت و وحدتیان قرار داشته باشد چشم ببوشید زیرا روشن و مبرهن است که بزرگی و عظمت و شخصیت هر فرد در هر مقامی بستگی تام به میزان خدمات وی به بشریت دارد. هر چه خدماتش ارزنده تر مقامش والا تر. بیائید با خدمت کردن به وحدت جهان و اتحاد ادیان و تأمین سعادت آدمیان مقام خود را در پیش خدا و خلق تثبیت کنید و ترفیع دهید.

آنها که حقیقت وحدت را درک و احتیاج شدید جامعه را به صلح و اتحاد و محبت همه جانبه احساس کرده اند و شعار خودشان را در زندگی یکتاپرستی و عشق و دوستی نسبت به انسانها قرار داده اند همگی بسوی شما متوجه و از شما تمنا دارند که در وادی وحدت قدم بزنید و انتظار آنان را عمل کنید. شاید شنیده باشید که کانت فیلسوف معروف آلمانی می گوید: اگر جنگ از بین نرود بشریت از بین می رود. این سخن درستی است و باید بدان توجه کرد.

پس بیائید و به خاطر خدا وحدت ادیان را به جهان اعلام دارید. در غیر اینصورت جهان در تنگنای کینه و ستیزه گرفتار خواهد شد. چقدر خوشوقت و مسرور و امیدوار شدم که در مقاله ای تحت عنوان (ادیان آسمانی کلاسهای مختلف یک مدرسه اند) درج شده بود. با خواندن مقاله مزبور در این مجله معتبر و وزین اسلامی نور امیدی به دلم تابیده شد زیرا دیدم که رهبران اسلامی و دانشگاه اسلامی قم که این مجله شریفه در آنجا چاپ و منتشر می شود به ندای قرآن درباره وحدت ادیان توجه کرده و این فکر مقدس را که

هدف اسلام است ترویج می کنند شما رهبران ادیان بیائید با اجرای ایده وحدت ادیان قدمی بزرگ در راه صلح عمومی و هدفهای عالی و خدائی و مقدس (وحدت نوین جهانی) بردارید.

برادر وحدتی قربانعلی ناصری ۲۵ ساله، مقیم مراغه، مسلمان: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: تا زمانی که دنیا با سرعت سرسام آور به سمت مادیات کشانده می شود و معنویات بین اکثریت جوامع بشری فراموش شده و یا جزوی از خرافات محسوب می گردد سعادت برای همیشه از بین افراد بشر رخت خواهد بست مگر اینکه توسط این چنین سازمانها بین ماده و معنی ایجاد اتحاد گردد که مرا جز مشاهده آن روز آرزوی دیگر نیست.

برادر وحدتی محسن مهجوری، ۲۴ ساله، مقیم کرمانشاه، مسلمان: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: با مطالب فوق نظر اینجانب کاملاً موافقت دارد و به نظرم بهترین ایده در سراسر جهان می باشد کاملاً موافق هستم.

خواهر وحدتی کشور الماسی، ۴۷ ساله، شیعه اثنی عشری، مقیم تهران: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: چون نظری عالی و انسانی بود و کلیه افراد و ادیان به یک نقطه اتکاء دارند و آن خداست پس لزومی ندارد که به خاطر این موضوع افراد بشر با هم دشمنی و نفاق داشته باشند.

خواهر وحدتی توران علیدخت، ۳۴ ساله، مسلمان، مقیم کرمانشاه: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: این جانب مشاهده نمودم که وحدت مقدس نوین جهانی یک پدیده عالی در جهان است که آرزو دارم و افتخار می کنم عضویت آنرا داشته باشم. نزدیکی من به خدا به وسیله وحدت نوین جهانی انجام گرفت و آرزو دارم این نزدیکی را خیلی بیشتر کنم و سعی می کنم و از خدای بزرگ توفیق کامل وحدت و مربیان وحدت را آرزو دارم که مرا هدایت می فرمایند استدعا دارم کمیته را بعضویت وحدت نوین جهانی قبول فرمایند.

برادر وحدتی مسعود احمد خان، ۱۹ ساله، مسلمان، مقیم لاهور پاکستان: بسیار خوشحالم از اینکه فعالیتهای وحدت نوین جهانی را دانستم. وحدت نوین جهانی نقش خوبی برای ایجاد وحدت بین همه افراد بشر بازی می کند. ترجمه نامه مورخ ۷۰/۱/۱۷، دبیر کل وحدت نوین جهانی دوست عزیز از دریافت نامه شما بسیار خوشوقتم یقین دارم که شما مرا دوستی نیکو خواهید یافت زیرا همان هدفهایی که وحدت دارد منم دارم. به شما قول می دهم که برایتان نشانیهای دوستان خود را همین احساسات وحدت را دارند بفرستم. لذا از شما تقاضا دارم اوراقی برای توزیع بین آنها برایم بفرستید و هر گونه مطبوعی که برایم بفرستید متشکر خواهم بود. دو قطعه عکس خود را نیز تقدیم داشتم. برادرانه مسعود احمد خان

برادر وحدتی سرهنگ دکتر حاج سید رضی میر پوریان، پزشک روانشناس و جراح، ۵۰ ساله، ساکن کرمانشاه دیانت اسلام: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: مطالب زیر عالی است و انتظار دارم که به زودی عملی شود ولی زمانی این نظریه عملی می گردد که حکومت علم باشد. اما یقین دارم که این زمان زیاد دور نیست و با خواست خداوند متعال عملی و برقرار می گردد.

برادر وحدتی سید علی اصغر موسوی پور ۲۸ ساله، مسلمان مقیم چابهار (بلوچستان): ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: من با نوشته فوق کاملاً موافق و نسبت به دین بزرگ اسلام هر گونه فداکاری را می نمایم و امیدوارم بیاری و لطف خداوند متعال و در اثر توجهات شایان حضرت ولی عصر هر چه زودتر مطلب اسلامی نور دانش طالع و درخشان گردیده و جامه زیبای طبع را با بهترین وضعی بخود پوشیده و هر شخصی از افراد بشر مطالب آنرا مورد توجه قرار داده و بکوشند تا بهترین راه و روش مناسب را بدست آورند و این خود باعث پیشرفت دین و مملکت ما است.

برادر وحدتی مسعود مختار زاده دهخوارقانی ۵۱ ساله، مسلمان: مقیم تبریز، ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: اینجانب با نظرات وحدت نوین جهانی موافقم و عضویت سازمان را با کمال میل می پذیرم و از ده سالگی همچنین وحدتی را درک می کردم و آرزو داشتم که ای کاش روز و روزگاری عالم بشریت این هدف مقدس را درک نموده و به مصداق «واعتصموا بحبل الله جميعاً» با روح پاک و بی آلایش د ر تمام مراحل زندگانی وحدت نظر داشته و با صلح و صفا امرار حیات نمایند. در خاتمه از درگاه یزدان پاک مسئلت می نمایم که بانیان آن را موفق بدارد.

برادر وحدتی حسن امامزاده، فرزند برادر وحدتی محمد امین امام زاده ۱۹ ساله دیانت اسلام (شافعی) مقیم شهرستان سقز کردستان: دانش آموز کلاس پنجم طبیعی در تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۱۱ ضمن قبول همگامی با وحدت می نویسد: دو جلد کتاب گرانهای بی نظیر (مکانیسم آفرینش و گلهای راهنمایی) مطالعه امیدوارم همین فکر روشن و خدانشناسی به عموم افراد بشر ابلاغ و سودمند افتد با کمال افتخار خواهشمند است از ارسال این قبیل کتابهای پر ارزش و بشر دوستی بنده را سرافراز فرمائید این است به عنوان معرفی یک قطعه عکس خودم را تقدیم نمودم.

برادر وحدتی فرشید زهتاب جدید، ۲۱ ساله، بهائی: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: فعلاً نظریه ای که بیشتر از آنچه در پائین نوشته شده ندارم.

برادر وحدتی هادی شامبیاتی، ۴۲ ساله، وکیل محترم دادگستری، مقیم سنقر: که از مردان اهل فضل و تحقیق می باشد ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: با اجاز مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت. محضر مبارک بهترین انسان رهبر عالیقدر وحدت نوین جهانی حضرت آقای حشمت السلطان دولتشاهی،

یزدان نیرو بخشد، پس از چند سال دوری از دوست صاحب دل سخنورم جناب آقای مسعود ریاضی که در سنقر برخورد کردم و همچون راه یاب پر درخشش ترین اهداف انسانی با تشریح یکی از برجسته ترین آرمانهای بشری مرا با عقاید و کتب وحدت نوین جهانی آشنا و ارشاد فرمودند. چون من خود از راز هستی آگاه نیم و خویشتن را در جهان آفرینش و اقیانوس لایتناهی ذره ای کوچک می دانم اما علایق بشر به حقیقت جویی و حقیقت گوئی که از گرانبهاترین سجایای انسانی است مرا به شگفتی وا داشت که چگونه رهبر دل آگاه با جوهر وجود و نقد هستی و با گزینش راه راست و درست همچو حکیمی نکته پرداز و با شیوه ای ساده و دلنواز و با بینش گری و ژرف بینی پرده از روی مجهولات و راز هستی برداشته با تهو و رشادت حقایق عریانی را به جهان ادیان اعلام داشته و با عشق و ایمان نمایشگر آماجهای بلند وحدت، ستایشگر آفریدگار یکتا شده و راهی را گشوده که بشریت را بسوی جلال و جمال و کمال و تکامل رهنمون گشته و عالیتین مظهر نوع پروری و یک پارچگی را متجلی ساخته، حسن قبول دانشمندان و متفکرین جهان از آن جهت شکوه خدادادی و جلوه جاودانگی به حضرت رهبر موحد بخشیده چون از زبان دل سخن می گوید و اثرش در نهانخانه دل می نشیند و گفتارش را در سفاین می نویسند و در مداین می خوانند.

دلباختگی دوست فاضلم جناب آقای ریاضی نسبت به رهبر شایسته خویش و سخنان نغز و ادیبانه اش به کلی مرا مجذوب و فریفته خود ساختند و بسیار راضی و شاکرم پس از عمری دو دلی و جدال با نیروی درونی به علت اصابت به حقیقت خویش را سرافراز حس می کنم زیرا نمود دینی و روند انسانی و جهانی مکتب وحدت و فروزش کارنامه تابناک و چشمگیر آن به نحوی با زوین است که با امعان نظریه باده اثباتی که بر وحدت اشیاء و موجودات و بر اثبات وجود خدا ابراز داشته اند به سهولت می توان نقص تضاد اسماء و اختلاف سلاقی راهها برطرف ساخت و جهان ادیان را با این پدیده نو به هم پیوند داد. معتقدم دیری نخواهد کشید که جهان دینی در پرتو رهروی رهبری حضرت آقای حشمت السلطان و پیروان پرچمدار و مؤمن آن با انتشار عقاید وحدت نوین جهانی و گسترش آن در گیتی جهانی را مشحون از صلح و صفا، وحدت و مودت و مالا مال از عشق و محبت خواهند ساخت. آنگاه بایستی بگویم:

نشود در بزم سر مستان کسی جز حدیث عاشقی چیز دگر

برادر وحدتی دکتر. ل. دوان، عضو سازمان خواربار جهانی در تهران، ۴۸ ساله، دین هندو: آقای کشاورز عزیز جواب برگ همگامی را که شما با کمال لطف برای من فرستاده اید پس از پر کردن ارسال می دارم از تأخیر در ارسال آن معذرت می خواهم زیرا متناوباً در مسافرت بودم. با بهترین آرزوها و احترام فائقه

برادر وحدتی مصطفی ابراهیمی، ۱۸ ساله، مقیم تهران: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: موافقم، کاملاً موافقم. باور بفرمائید این فکر در سن دوازده سالگی در ذهن من بود که چقدر خوب بود اگر تمام افراد بشر از هر نژاد و ملیت دست به دست هم می دادند و تجارب کسب کرده را به یکدیگر می آموختند آن وقت همه یکدیگر را برادر می دانستند و به هم کمک می کردند. ایده شما تقریباً مشابه طرز فکر قدیم من است بنابراین برای ترقی ایده ای که از زمان کودکی بدان معتقد بودم حاضر برای هر گونه کمک هستم و دست دوستی و برادری به طرف شما دوستان عزیز دراز می کنم باشد که روزی این ایده جهانیان را به خود آورد. (از کوره راهی که در آن هستند).

برادر وحدتی دکتر امیر عباس مجذوب صفا ۳۲ ساله، مدرس دانشگاه: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: خلاصه نظرات حقیر نظرات جناب آقای دکتر شهاب پور است.

برادر وحدتی شیخ ابراهیم خادم ۳۷ ساله، مسلمان ساکن سنندج: که از برادران با صفا و مؤمن و فاضل و از محترمین سنندج و مأذون طریقه علمیه قادریه است برگه همگامی را امضای نموده و پس از دریافت بولتن زنجیر مهر و محبت وحدت نوین جهانی چنین می انگارد: ۴۸/۱۲/۶ با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت برادر محترم و محبوب وحدتی علی اشرف کشاورز، پس از تقدیم سلام با ابراز عرض تشکر افتخار آمیز درباره ارسال اسامی برادران عزیز وحدتی از خداوند مهربان مسئلت دارد که همیشه در انتظار اوامر الهی و صفا و محبت و وفا موفق باشید. متمنی است از کلیه کتب منتشره امسال با تقویم اینجانب را بی نصیب نفرمائید. یزدان نیرو بخشد برادر وحدتی شیخ ابراهیم خادم.

برادر وحدتی هاردواری لال گوپتا ۳۴ ساله، مراد آباد هندوستان وکیل دادگستری، دین ودیک هندو: از دریافت نامه شما تشکر می کنم. من مطبوعات وحدت نوین جهانی را دریافت نموده و با کمال دقت تمام آن را خواندم. من که خود یک باغبان در راه صلح بشمار می روم با نظرات شما موافقم. من از روی اراده نظرات شما را تقدیس می کنم. صلح عبارتست از ثروت واقعی و وحدت و نیکوکاری و محبت و دوستی و برادری و مهربانی و کمک به فقیران و یاری و دستگیری در عدالت اجتماعی و انفرادی. همگی میوه های درخت انسانیت به شمار می روند و هر فردی از بشر را لازمست که در دنیا این میوه ها را بجیند. جنگ یک امر زشت است که همگان باید از آن اجتناب کنند. هر اندیشمند صلح خواه پیوسته روی این امور فکر می کند. من از افکار شما و افکار وحدت نوین جهانی شما پیروی می کنم و اینکار را وظیفه خود می دانم. اگر همه ما از این اصول پیروی کنیم خواهیم توانست دنیا را از خرابی نجات بخشیم.

برادر وحدتی محمود مدارا ۲۲ ساله، مقیم همدان سپاه دانش: مجریان وحدت نوین جهانی، شما که در جاده عفاف می تازید و نسق نزهت به هموطنان خود نوال می فرمایید و فرداً فرد را از مرافقت دین و

دیانت متمتع می سازید، کدام آماج می تواند این موضوع را به خود بقبولاند که تهاون کنید. بایستی در نص خود این وحدت را بشناسیم و با آهنگی رسا فریاد زنی و در میان مجالس بگویم این است وحدت، وحدتی که سالیان دراز قلبها درانتظارش بود. بشناسید و ایمان بیاورید تا رشته را راسختر سازیم و از آن بارگاه کبریائی حکمت زنده بخواهیم و خواستار باشیم که ما را یاری و نزهتی دیرین بخشد. بخواسته خویش می نازم که چنین وحدت باهر و زنده ای را قبول کرده و اصول مشترک آن وحدت را در چاپ زیر تقدیس می گویم. وحدت اصلی را یافتیم.

بنده محمود مدارا نام پدر محمد ساکن مشهد مقدس: شغل سپاهی دانش مأمور خدمت در قراء تابعه همدان و در ۴۹/۹/۱ می نویسد: حمد و سپاس بی کران مر خدای جل جلاله را بجاست بر جمیع موجودات و انفسهم: درود به روح پر فتوح اجداد و نیاکان رادمرد بزرگی چون حشمت السلطان که فرزندی صالح به عالم خلقت معرفی نمود که عنقریب جهانی را در پرتو انوار حقیقت این حکمت مکتب منور و متجلی خواهد ساخت. بعد از ظهر روز جمعه ۱۳۴۹/۸/۲۹ بود که برای دیدن دوست سپاهی خودم به قریه مجاور رفته بودم پس از تعارفات و احوالپرسی چشمم به کتابخانه کوچکش افتاد. در میان کتابها چشمم به کتاب دینامیسم آفرینش نقش بست.

بی اختیار از دوستم موضوع این کتاب را جويا شدم هنوز نیافته بودم و نورش و حکمتش دامنگیرم نشده بود، ای کاش هر چه زودتر به مطالعه می پرداختم. دیر یافتیم. و ای که هر چه سطور را به جلو ورق می زدم قلبم گواهی می داد که در دنیائی، دنیائی چون پر از تلاطم حقیقت اوج می گیرم. عرایض کوتاه خلاصه پس از چند ساعت مطالعه مداوم آفتاب رو به زردی بود که باید عقربه خدمتم بر می گشتم. دست نکشیدم و کتاب را، کتابی را که سرشار از دانائی بود که قلم از نوشتن عاجز و زبان بلاغت ندارد، به همراه خود به ده آوردم و همان شب تصمیم بر آن داشتم که این نامه را خدمتتان تقدیم نمایم.

بله سحرگاه ۲۲ ماه مبارک رمضان می باشد به صاحب همین شبهای عزیز و مبارک قسم می دهم که مجریان و گردانندگان این مکتب را منصور و بهروز بدارد. همانطور که در سطور فوق اشاره شده بنده سپاهی دانش هستم دارای دیانت مقدس اسلام و مذهب بحق شیعه جعفری ۱۲ امامی.

از آنجایی که شوق دل و تقاضای قلبم برای یافتن طرق حقیقت همچنان مرا ذوق زده و راهنمایی می کرد تا اینکه در شب ۲۲ رمضان نائل به دریافت پاداش نماز و روزه ام قبل از اتمام این ماه عزیز شدم. گر چه هنوز قطره ای از این اقیانوس لایتناهی حقیقت را مزه نکرده ام ولی بود تک گلی از گلستان توحید و نبوت به مشام رسیده تا آنجایی که با جمع آوری اهالی قریه خدمتم در محیط دبستان قسمتی از کتاب

دینامیسم آفرینش را برای آنان خوانده و به زبان ساده تشریح کردم و تعداد کثیری از آنان شوق زده از من تقاضای این کتاب را نمودند.

ولی از خودم بگویم که از زمان و ثانیه شناختن این کتاب زندگی محقر روستائیم را نور فنا ناپذیری منور ساخته است. حال یک پیشیزی از جهان ابدی با تمام ذرات وجودش از شما و اعضای ارجمند آن مؤسسه تقاضای موافقت به این وحدت را می نماید که به عضویت مرام نوین جهانی مفتخر گردد. بلکه بتوانم بیش از پیش بقدر استطاعت نفسم مجری و مروج این پیکار صلح و حقیقت جهانی باشم. آمین یا رب العالمین.

خواهر وحدتی شهربانو فرج پور سعیدی ۱۹ ساله، مسلمان: مقیم تهران، ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: مطالب بالا پس از تحقیق فکری و بررسی کلی مورد تأیید اینجانب قرار گرفت.

برادر عبدالقادر عبدالله حاج اسمعیل، ساکن بحرین: می نویسند: «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.» مقاله پر ارزش از دانشمند محترم حشمت الله دولتشاهی را دریافت کامل از مد نظر گذراندم سبک نگارش آن چنان عالی و زیبا بود که آن را چندین مرتبه پی در پی مطالعه نمودم. چقدر زیبا بود. در کشورهای مترقی جهان که همه دائماً برای از بین بردن همنوع دقت و تلاش می کنند کاش از این مقاله تصمیم گرفته و در پرتو خدانشناسی اکثر وقتها برای ایجاد صلح و صفا قدم بر می داشتند. حقیر همچنین به نوبه خود از این اقدام سودمند حضرت حشمت الله تشکر و قدردانی نموده و آمادگی خویش را برای عضویت وحدت نوین جهانی ابلاغ می دارم و از یزدان مقتدر مسئلت می نمایم که حشمت الله دولتشاهی و تمام دانشمندان مسلمانان جهان و اعضاء وحدت نوین جهانی و سایر کسانی که در این طریق پر ارزش می‌کوشند موفق و پیروز بدارد. فذکری فان الذکری تنفع المؤمنین.

برادر وحدتی دانشمند و محقق بزرگوار و عالیقدر سرهنگ نورالدین مدرسی چهاردهی، نامه زیر را ارسال فرموده اند: ۴۹/۴/۱۹ استاد فرزانه گرانمایه جناب آقای دولتشاهی. با ابراز عرض ادب از جهت استحضار خاطر عاطر جناب عالی به عرض می رساند:

این ناچیز در سفر کرمانشاه توفیق رفیقم گردید که با آقای ریاضی آشنا شده و بالنتیجه با افکار و عقاید عالی و پاک وحدتی برخورد نمودم و گمشده زحمات سی و پنج ساله خود را در راه تحقیق ادیان یافتیم و به سرچشمه راستی و درستی دسترسی پیدا کردم. مقاله ای که به عنوان آقای ریاضی نوشته و رونوشت آن را به حضور عالی تقدیم داشته اند به خامه ناچیز بوده و مورد تأییدم می باشد. امید است عنایات خداوندی مرا در اشاعه این مکتب مقدس یاری دهد و اگر مورد پسند قرار گرفت که چاپ فرمائید موجب مباهاتم خواهد بود. با تقدیم احترام

۴۹/۷/۱۰ سرهنگ نورالدین مدرسی چهاردهی نامه دیگری از این رادمرد وحدتی بزرگوار واصل گردیده که عیناً به چاپ می رسد: دانشمند گرانمایه پاک نهاد نیک فرجام جناب آقای حشمت السلطان دولتشاهی رهبر و مؤسس جمعیت وحدت نوین جهانی تا آفتاب باشد بر تو سلام بادا. تا شب به روز آید روزت به کام بادا یکی از روشندان جهان که قبل از اعلام وحدت نوین جهانی از حلقوم پاک آن فرزانه بیرون تراود با بیانی رسا و جامع در یکی از آثار قلمی خود اظهار داشته کیوان قزوینی است که از خاک پاک ایران برخاسته و در سال ۱۳۱۷ شمسی دیده از جهان مادی فرو بست. کیوان قزوینی از نوابغ جهان بشریت است که در تاریخ رجال علم و دین در اقطار گیتی و در ازمنه مختلف مانند او کمتر دیده و یا شنیده شده است. شرح حالش نیز بس شگفت و در فن وعظ و خطابه نظیر نداشته و در نویسندگی هم ممتاز بوده است و در تحقیق ادیان و سلاسل تصوف بی بدیل و طول و عرض فرق ادیان و تصوف را با نوک مژگان رفته است و در هر مقوله که وارد بحث شده خواننده را به نحو اتم بی نیاز می سازد و از سعه معلومات خود انسان را به تعجب و ا می دارد.

کیوان قزوینی در سن بیست سالگی در قزوین سطح و اندکی درس خارج را دیده و بعد به تهران عزیمت و به فرا گرفتن فلسفه پرداخت و بالتبجیه گرایش بس شدید به تصوف پیدا نمود. در کتاب استوارش می نویسد: «صوفی باید نهنگ حوصله، پیل طاقت، پیشه پرواز باشد تو گویی وصف خویش را توصیف کرده است.» پس از ورود در سلاسل تصوف و تحمل ریاضات طاقت فرسا دور از باور عموم از طرف صفی علیشاه به درجه ارشاد نائل گردید و از جهت تأمین معیشت به منبر می رفت و چون در وعظ دستی قوی داشت در این فن بلند آوازه گردید سپس برای تکمیل علوم اسلامی و نیل به مقام اجتهاد از اخباری و اصولی به بیدخت رفته و ارادت ملا سلطان پرداخت و از طرف نور علیشاه گنابادی به مقام ارشاد منصوب گردید.

بعد از هفده سال ریاست بارقه الهی او را از دامهای فریب که همسایه داعیه خدائی بود رهایی بخشید و بگوشه عزلت پناه برد و چکیده هفتاد سال زحمات و تلاشهای شبانه روزی علمی و دینی و تجربیات ارزنده ای که اندوخته بود به زبان ساده به رشته قلم در آورد و در این زمان یکی از اقطاب به دشمنی های ناجوانمردانه بر علیه او اقدام از جمله سه مرتبه کیوان را مسموم نمود ولی اراده یزدان او را از گزندھا مصون داشت تا فرصت آن یابد که آثارش کمک به پژوهندگان راه حق و حقیقت گردد. کیوان در کتاب میوه زندگانی که پنجاه فریده است در فریده ۲۹ تحت عنوان: «در حصر اساس ادیان به یک شعبه» از صفحه ۱۳۴ با برنامه وحدت هماهنگی خود را نشان داده است.

ضمناً کتابی در دو مجلد به نام اختلافیه تدوین نموده است مبنی بر اینکه آیا اختلاف از بین خواهد رفت یا خیر و طریق رفع اختلاف چگونه است. با بیانی رسا و مبسوط شرح داده است اینک عین مقاله فریده ۲۹ را از نظر موشکاف خواننده روشندل بیدار دل می گذراند. آغاز سخن به نام یزدان تا نیک رسد سخن به پایان نقل از کتاب میوه زندگانی تألیف عباس کیوان قزوینی تلخیص فریده ۲۹ (در حصر اساس ادیان به یک شعبه) به قلم کیوان.

خوبست دانشمندان بی ادعا همت و مدعیان بی دانش فتون نموده اساس دیانت را به شیعه اسلام ختم نمایند و نگذارند که از ریشه روحانی شاخ دیگری رسته تنومند شود به این قسم که دست عموم بشر را بکار و خیالشان را به حقایق مشغول نمایند.

نهال خداپرستی را از چشمه توحید آب دهند و اعتقاد بشر را یک رو و یک سو متوجه به غیب نمایند که بزرگی خدا و کارهای بزرگ پر حکمتش همواره در همه جلوه گر و دلها پر از ستایش و زیانها پر از نیایش او باشد. با قوای بدنی خدمت به یکدیگر نموده با قوای دماغی در عرفان او و صفات و افعال عادلانه و حکیمانه او کوشند و با هم که مظاهر او بند بدل پاک بجوشند. و از دشمنی دینی دست بکشند چرا باید بدست خود، خود را بکشند و سوزن بر بیضه آدمیت زنند.

غرض آن است که تعدد ادیان مایه جنگ عمومی و کشتار بشر نشود. محض تعدد بی مفسده بد نیست (در سری نیست که سری ز خدا نیست) اما به جان هم نیفتند و نفی دیگران را دلیل اثبات خود نکنند که هر که نفی غیر کند نفی خود هم کرده زیرا خدا و جهت غیب مشترک میان همه اوست: «الرحمن علی العرش استوی» «مهربانی خدا به همه یکسانست».

با شخص مخصوصی خویشی ندارد پدر همه اوست خویش ندارد که فرزندان او با هم بجنگند بنام حمایت پدر او تمام قدرتست حامی نمی خواهد ما را به حمایت پدرانه او در آمدن باید نه حمایت او کردن آنگاه برای آسایش اجتماع بشر نظر به احکام الهیه بیندازند از سه راه معارف و فلسفه و سیاست هر حکیمی که از این سه نافع غیر مضر است آن را به موقع اجراء گذارند و عمل کنند بی اختلاف و در عبادات خاصه مرد مرا به حال خود گذارند تا هر کس به هر دین که راستی اعتقاد دارد خدا را عبادت کند به شرط آنکه غیر را بدین خودش دعوت و اجبار نکند و دشمنی ننمایند.

آن کسی که بدینی معتقد شد باید به همان رفتار مجدانه کند. شرف جامعه است که افراد جامعه خداشناس باشند و خدا را چنان بزرگ بدانند که هر کس به قبیله رو و به هر آئینی خو کند رو به او کرده و خو به او گرفته باشد اهل مرکز از هر راه بروند ولو غیر مستقیم آخر به محیط می رسند دیر یا زود لنگان و دوندگان

خواهیید و روندگان آخر بهم می رسند قافله سالار از همه با خبر و همه را در نظر دارد هیچ و مانده ای را نمی گذارد که جا بماند.

فرض خود و قرض خود می داند جمع آوری را (جمعناکم و الاولین) کلمه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) به این معنی است که کسی نمی ماند که به خدا نرسد پس هر کس غم خود را بخورد نه غم دیگران را (که خواجه خود روش بنده پروری داند).

کیوان قزوینی از دانشمندان بنام و از وعاظ مشهور قرن اخیر است. اهم کتب چاپ شده کیوان از این قرار است: ۱- کیوان نامه، ۲- استوار، ۳- راز گشاف، ۴- بهین سخن، ۵- تفسیر کیوان. ضمناً کیوان کتابی به نام اخلافیه در دو جلد تألیف نموده است که مجلداتی آن در ۱۲ صفحه تحت عنوان (آیا ممکنست که همه بشر باتفاق بر یک رأی نمایند چه مادی و چه معنوی) بحلیه طبع در آمده است.

(ما بخوانندگان ارجمند وعده می دهم که در مجلدات آتی کتابهای گلها قسمتی از مباحث ارزنده کتاب اختلافیه را جهت روشن شدن اذهان روشنندان به چاپ رسانیده تا واقف گردند که دانشمندان بی غرض با مکتب وحدت نوین جهانی هماهنگ بوده و این نظریه روشن آخرین و عالی ترین اندیشه تابناک خردمندان برای هدایت جوامع بشریست.)

خواننده عزیز همانطور که برادر وحدتی دانشمند سرهنگ نورالدین مدرسی چهاردهی طی مقاله تاریخچه وحدت ادیان که این کتاب چاپ شده اظهار نموده و در مقاله نقل شده از کتاب میوه زندگانی به قلم مرحوم ملا عباسعلی کیوان قزوینی واعظ دانشمند نیز ذکر گردیده کلیه دانشمندان خداپرست و بی غرض جهان حتی حکما و فلاسفه گذشته امثال افلاطون یونانی آرزوی وحدت ادیان و صلح جهان و تشکیل مدینه فاضله را در سر پرورانیده و به زبانهای گوناگون در آثار خود اشاره کرده اند ولی تا کنون هیچ یک موفق به اجرای نیات خیر خود نشده اند تا اینکه بخواست و مشیت یزدان مقتدر مهربان وحدت نوین جهانی آرزوی خداپرستان روشنفکر و دانشمندان جهان را جامه عمل پوشانیده است و از خداپرستان جهان دعوت نموده که روی کلمه واحد خداشناسی دست اتحاد و اتفاق به یکدیگر دهند.

خواهر وحدتی ماریتسا پارسکوا ۲۴ ساله، عیسوی یونانی، مقیم پیرائوس یونان: برادران عزیز من بی اندازه خوشحالم که در سازمان شما که دارای مقاصد و تفاهماتی چنین عالی است پذیرفته شده ام. همه مردم جهان بدون توجه به زبانی که حرف می زنند یکی هستند. لذا کلمات و جملات معنی نخواهند داشت اگر آنها را احساس نکنیم. هر گاه انسان پر از احساسات نیکو نسبت به سایر افراد بشر نباشد سخن او بی معنی و بدون هدف خواهد بود. من همه شما همه شما برادران و خواهران را دوست می دارم هر چند که من شماها را شخصاً نمی شناسم.

فکر می‌کنم که دوست داشتن دیگر مردمان و همدرد بودن با آنها در موقع احتیاج و کمک خواهی به منظور رسیدن به حق خویش شایسته مقام انسانیت است. همچنین معتقدم که همه مردم شایسته یک آینده بهتری هستند. بدبختانه بسیاری از مردمان هدف خود را از یاد برده و تحت تأثیر عوامل گوناگون نسبت به سایر مردمان بی تفاوت هستند. بی تفاوتی آنها چنان تلخ است که انسان را می‌کشد. آری باید گفت که این اسلحه نیست که مردمان را می‌کشد بلکه همین امور است. من میل دارم که افراد را یاری دهم تا به توسعه و تمرین نفس خود توفیق یافته و با نور امید و اطمینان نسبت به آینده مجهز شوند. خیلی مسرورم از اینکه می‌بینم که برادران و خواهران دیگری در سراسر جهان هستند که افکار و احساسات آنها مثل من است.

من اکنون یقین ندارم که می‌توانم آن چه را در روح و اندیشه داریم عملی شده ببینم. من دوست می‌دارم که با همه شما مکاتبه داشته باشم. لطفاً به من کمک کنید تا افکار خود را توسعه و تقویت کنم. در این میان بهترین احترامات خود را برای شما فرستاده و سال جدید پر از محبت و صلح برای شما آرزو می‌نمایم. با تقدیم احترامات فائقه ماریتسا پاراسکوا

برادر وحدتی فرج لاسانی ۱۹ ساله، سال دوم دانشسرای مقدماتی پسران لاهیجان: ضمن موافقت با نظر وحدت می‌نویسد: امید است مطالب مندرج زیر را به عنوان سند اینجانب برای پیوستگی به وحدت جهانی بپذیرد. در این موقع دنیا لحظات تقریباً پر آشوبی را می‌گذراند و بیش از هر وقت و هر زمان برای برقراری صلح و امنیت احتیاج به همبستگی ملتها دارد و هدف این همبستگی باید تلاش برای زندگی بهتر و پایدارتر و بر طرف نمودن بعضی از تبعیضات و مناقشات باشد.

در این هنگام چه بهتر همه ما خود را بندگان یک خدا بدانیم و بسوی او قدم برداریم و کوشش ما فقط برای خشنودی او باشد. در این حال هدف مشترک خواهد بود و تمام فعالیت بشر بسوی آن هدف مشترک معطوف خواهد شد و همه زیر یک لوا خواهند بود و بسیاری از تبعیضات و مناقشات از بین خواهند رفت. من به عنوان یکی از افراد دنیای بشریت و به عنوان یک ایرانی صلح دوست که کشور او همیشه پرچمدار صلح و وحدت در این جهان بوده است بسیار مسرور و خوشبخت خواهم بود که افرادی از ملت ما و از وطن ما بیا خیزند و این چنین برای وحدت جهان بشریت تلاش نمایند و با پیوستن به این زنجیر وحدت سعی می‌نمایم برای به ثمر رساندن اهداف آن از هیچ کوششی دریغ نورزم. من بنوبه خود موفقیت پیشتازان و همگامان این وحدت الهی را از آفریدگار بزرگ جهان هستی خواهانم.

برادر وحدتی مای شیشو ۶۲ ساله، دیانت مائست هندوستان: باطن هر دیانتی شناسائی یزدان به عنوان آفریننده و نگاهدارنده جهان هستی است. از آنجا که یک خالق عیسوی، یک خالق مسلمان، یک خالق

هندو و غیره بطور جدا جدا نمی تواند وجود داشته باشد نتیجه می گیریم که خداوند فقط خداوند یکتاست هر چند که پیروان ادیان او را به نامهای مختلفه می خوانند. اما با وجود این وحدت اساسی بین ادیان باید دانست که تفاوت‌های مهمی بین تشریفات و آداب دینی هست و اغلب همین اختلافات بشر را به جنگ و آشوب رهنمون شده است. اما در حقیقت تشریفات از لحاظ زندگی واقعی چندان حیاتی نیست. در نظر اکثریت مردمان این آداب و تشریفات مانند آب و هوا برای بشر لازم است. لذا لازم است روشهایی برای نزدیکی مشترک یافته شود زیرا برخی از عوامل برای همه قابل قبولست. مرحوم مای سوارو پامای مارکاند (۱۸۸۵/۱۲/۲۳ تا ۱۹۶۶/۱۲/۲۱) دیانت جهانی مائیسیم را تأسیس کرد که هدفش همین بود. هر شخصی که معتقد به محبت جهانی و خدمت جهانی باشد می تواند در زمره مائیسیت ها در آید و برای معتقدین و پیروان مای احتیاج نیست که دیانت خود را ترک گویند.

برادر وحدتی زین العابدین اردلان ۲۹ ساله، مقیم کرمانشاه: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: چون بشر امروزی تنها در سایه صلح و صفا و محبت لذت واقعی زندگانی را می فهمد و این مرام هم کاملاً برای سعادت بشری است لذا با خلوط نیت این مرام را قبول داشته و آن را می ستایم.

برادر وحدتی حسن شعر بافی نژاد ۲۵ ساله، مسلمان، مقیم تهران:

ای رهبر وحدت جهانی	ای کاشف اسرار نهانی
ای آنکه وجود پاکبازت	پی برده به اصل زندگانی
دادی جو پیام صلح و وحدت	دانم که تو منجی جهانی
پیغام تو چون بدون تردید	باشد جو پیام آسمانی
من با هدف متوافق هستم	خواهم که مرا ز خود بدانی

خواهر وحدتی دکتر کنتس اینگرید شرمان، ۵۰ ساله، یهودی، ملیت آمریکائی، مقیم نیویورک آمریکا: پزشک روانی، متافیزیک و علوم روحی، نویسنده، شاعر، مربی و سخنران، مدیر مؤسسه «آرامش روحی»، دکتر در ادبیات فلسفه، دکتر در حقوق و دارای سه درجه دکترای دیگر دارای مدالها و نشانهای بین المللی. برادر عزیز، از دریافت نامه مورخه ۲۱ مه ۱۹۷۰ تشکر می کنم. این نامه تازه هنگام بازگشتم از سفر اروپا به دستم رسید. در نامه خود عکسی از من خواسته بودید. آنرا جوفاً تقدیم می دارم. خوشحالم از اینکه یک نفر عضو وحدت نوین جهانی هستم و از این راه می توانم برادری عالمی و صلح را در روی کره زمین پیشرفت دهم.

در انتظار دریافت مطبوعات شما به زبان انگلیسی هستم و همچنین منتظرم از برادران و خواهران وحدتی که در کشورهای مختلف زندگی می کنند نامه دریافت دارم. امید است خداوند شما را در هدفهای انسانیتان

مشمول رحمت خود قرار دهد. با سلامهای روحانی. دکتر اینگرید شرمان در برگه همگامی خود می نویسد: دوستان عزیز، در مدت ۱۵ سال گذشته من در راه برادری جهانی افراد بشر کمک کرده ام و هدفم نزدیک ساختن مردمان جهان به یکدیگر بدون در نظر گرفتن نژاد و عقیده و دین است. به همین دلیل است که من دور گردن خود گردن بندی دارم که در آن صلیب به یادگار عیسویت و ستاره داود به یاد بود یهود و علامت بودا به یاد بود بودا را دارد. علاوه بر آن نمایش قلبی که اسمم روی آن حک شده به عنوان راهنمایی بشریت و آلت و وسیله آفریدگار بودن.

برادر وحدتی احمد پروال ۲۱ ساله، دیپلمه، مقیم کرماتشاه: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: در عصری که ما زندگی می کنیم با وجود پیشرفت خارق العاده علم و دانش در این عصر و موقعیت حساس سیاسی که ملتها را به خود مشغول داشته و کشمکش های پوچی که اساس آن بر پایه غرور و خودخواهی و جاه طلبی بنا شده است و روز به روز بر شدت آن اضافه می شود شکی نیست که باید نهضتی بوجود آید. نهضتی جهانی که صلح جهانی را تضمین کند و من یقین دارم که این راه بزرگ نورانی یعنی وحدت نوین جهانی تنها راه صلح و صفا و محبت است که بتواند بشریت را از این همه نگرانی برهاند و موجب آزادی فکر همه گردد.

برادر وحدتی نصرت الله محمودی، مقیم شمیران، تهران: ضمن قبول و امضاء برگه همگامی وحدت نوین جهانی طی نامه مفصل و اشعاری جالب نظریه خود را اعلام نموده. البته خوانندگان محترم از اثر قلم شیوا و اشعار زیبایش به مقام فضل و دانش و اطلاعات این جوان روشنفکر و با ایمان آشنا می شوند.

هو. تهران ۱۳۴۹/۶/۳۰ سازمان وحدت نوین جهانی، ضمن عرض و تقدیم بهترین احترامات به استحضار عالی می رساند، هر چند این مختصر نامه نمی تواند ترجمان احساسات و گویای مکنونات اینجانب نسبت به اقدام بی سابقه و ابتکار بنیان گذاران آن سازمان باشد و قلم ناتوانی چون حقیر قادر به ادای دین نسبت به تجزیه و یا تحلیل و یا تجلیل شخصیت های متفکر و دانشمندان اسلامی چون آقایان جنابان دکتر دولتشاهی، دکتر شهاب پور، دکتر کشاورز که بانی و مؤسس سازمان وحدت می باشند نیست معذک خود را وجداناً موظف می دانم که به حکم اخلاق بندای مقدس آن سازمان که در اجرای آیه شریفه: «و اعصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» و حدیث نبوی: «یدالله مع الجماعة» جدیت و کوشش دارند پاسخ مثبت اعلام داشته و اجازه می خواهم گفتار خود را با این شعر معروف هاتف که می گوید:

وحدہ لا الہ الا هو کہ یکی هست و نیست غیر از او

شروع و سپس اختصاراً آغاز سخن نماید:

۱- حمد بی حد بر خالق جمیع مخلوقات و صانع کل مصنوعات و مبدأ ممکنات و موجد حقیقی موجودات عالم و مصدر اول که محیط است بر بحر و بر و مسلط و توانا است بر تمام آفاق و انفس در عالم کائنات. ۲- تحیات فراوان باد بر ارواح مقدس و مطهر انبیاء عظام و اولیاء رضوان الله تعالی علیهم خصوصاً بر پیامبر اسلام سید الکونین خاتم الرسل محمد عربی (ص). ۳- سلام بر دانش و دانشمندان جهان، هادیان راه حق و حقیقت که خواستند و توانستند با نور ایمان و یکتاپرستی و به مدد تفکر و تعقل و به نیروی دانش و بینش واقعی انوار معنویت و حقایق مکتب الهی را با بصارت کامل از عالم لایتناهی (بارگاه با عظمت ذات الهی و جلال کبریائی) از طریق معرفه الله در طریق اشاعه احکام عالی الهی و نشر فرامین و اوامر خداوندی واقعیات را با خلوط نیت صمیمانه باقوام و ملل مختلف در سراسر قاره های جهان ابلاغ و با تبعیت از دستورات الهی و قرآن مجید اصول مکتب عالی اسلام و اساس یکتاپرستی مکاتب مختلف ادیان و مذاب را در یک سطح وسیع با یک مقیاس جهانی به جهانیان بیدار اعلام داشته و نشر و ترویج نمودند. اینجاست که باید در پیشگاه با عظمت خداوند یکتا و فرستادگان محبوب او سر تعظیم فرود آورد و جمله ذیل را که (درود بر آنانکه) در برابر عبادت شصت ساله یک ساعت صحیحاً تفکر کردند و کتاب زیبا و با عظمت خلقت، قرآن را به مطالعه برگزیدند چه نیکو راهی در پیش گرفتند و چه آسوده و سریع به مقصود رسیدند. ۴- بی مورد نمی داند که به منظور حسن ختام غزلی از یک موحد حقیقی سراینده و نویسنده بزرگ، موحدی مخلص، انسانی عالیقدر، دانشمندی وارسته، عارف معروف قرن پنجم هجری (مولانا شیخ الاسلام احمد جام) مشهور به زنده پیل العرفا را که از وحدت عالم حکایت می کند ذیلاً درج نماید:

هر یکی در صورت دیگر بدید	آن خداوندی که پیدا جمله اوست
داد زیبایی به روی دلبران	صورت دیوان و مجنون نه بین
احمد از سودای او شد سودمند	آشکارا شد به هر نقش بدیع
در لباس ما هویدا جمله اوست	صورت آدم جمال خود بدید
واله و مجنون و شیدا جمله اوست	ذره ذات جمله کائنات
خود نهان و آشکارا جمله اوست	کس چه گوید سر توحید خدای
آدم و حوا همانا جمله اوست	کسوت کون و مکان و هر چه هست
موجها دریا و دریا جمله اوست	وحدت اندر کثرت آمد چون پدید
ور زبانی جمله گویا، جمله اوست	کرده موسی را کلیم خویشتن
اندین کسوت هویدا جمله اوست	نحن اقرب گفت افلا تبصرون

پس نکو بنگر که اشیاء جمله اوست	کرد پیدا لیک جمله اوست
موسی و آن دست بیضا جمله اوست	هر چه بینی زشت و زیبا جمله اوست
خود نکو بنگر که با ما جمله اوست	ز آنکه اندر سود و سودا جمله اوست

در خاتمه اجازه می‌خواهم گفتار خود را با کلماتی که شبانه روز در سراسر جهان به موقع تأیید فلسفه خدا پستندانه مؤسسين سازمان وحدت نوین جهانی که در راه آرمانی بس بزرگ و مقدس گامهای مؤثری در راه خدمت به عالم انسانیت بر می دارند امیدوارم که این رسالت تاریخی را به نحوی احسن در جوامع بشریت به پایان رسانیده و از خداوند جل جلاله توفیق بانیان آن سازمان مقدس را قلباً و صمیمانه مسئلت مینماید. آرزو دارد که حقیر را فردی موحد و خادم خلق بشناسند. السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

برادر وحدتی تارنر فرانک و خواهر وحدتی خانم فرانک بانوی ایشان، عالم روحی و اسپیریتوالیست، مؤلف چندین کتاب ارزنده روحی و ناشر اوراق و مطبوعات روحی و اداره کننده جلسات روحی، ۸۰ ساله، انگلیسی، مقیم لندن، در برگه همگامی چنین نوشته است: کوشش وحدت نوین جهانی یک کوشش پر از فداکاری و مبنی بر ایثار است که کلیه افراد پیشرفته ای که با عالم روحی و ارواح سر و کار دارند آن را توصیه می کنند.

برادر وحدتی سید محمود حسینی، ۲۷ ساله، مسلمان، مقیم کویت: ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسند: مطالب زیر ایده و آرزوی همه انسانهای نوع دوست است و به امید روزی که بشر تعصب جاهلانه کناری نهد و انسانهای اندیشمند به رسالتی که بر عهده دارند آگاه گردند و دردها را بشناسند و دست به کاری یازند که سزاوار ستایش باشند.

برادر وحدتی حسین بیاد، ۲۰ ساله، مسلمان، ملیت ایرانی، محصل مقیم خاراگپور هندوستان: (محصل مؤسسه تکنولوژی هند) نظریه همگامی: یک حقیقت جهانی این است که قلم از شمشیر نیرومندتر است هرگاه این حقیقت را در مدنظر گیریم و آن را رهبر فکر خود سازیم آنوقت اساس اصلی همه ادیان و مذاهب قابل فهم خواهد بود. بدون شک همه ادیان جهان این حقیقت را ابراز می دارند که وحدت یک ملاک اساسی و حیاتی برای قدرشناسی متقابل جهانی و برادری عالمی است. هرگاه ندای همه پیامبران را بدون در نظر گرفتن دینی که تبلیغ کردند در نظر آوریم خواهیم دید که پایه ابلاغ همه آنها براین مبنا است که: «برادر خود را دوست بدار».

آنچه دنیای امروز احساس می کند آنست که با پیشرفت علم و تکنولوژی احتاج بایمان به پروردگار توانا یک مسأله مهم می باشد. من خود به عنوان یک نفر دانشجوی علوم به این حقیقت اطمینان دارم که هرچه بیشتر درباره اکتشافات شگفتیهای علوم بیاموزیم احساس می کنم که بیشتر به خدا نزدیک می شویم و او

را بهتر می‌شناسیم و بهتر او را درک می‌کنیم و دلایلی روشن برای وجود او داریم در حالیکه این موضوع در طی قرون متمادی مورد اختلاف و منازعات بوده است. بنابراین هر گاه اینگونه فهم از خدا را از طریق علم و عقل ملاک قرار دهیم بدون تردید کلیه شکهای ما درباره وجود پروردگار رفع خواهد گردید. با این فکر دین را هم می‌توان فهمید زیرا هر دستوری دینی فلسفه‌ای در پشت سر و باطن خود دارد. بالاخره می‌گوییم که یک اعلام به بشریت به این ترتیب مفید است که بگوئیم: ای بشر راه جنون در پیش مگیرید بلکه با یکدیگر متحد شوید و راهی را که هدف انبیاء ما بود پیروی کنید. بیائید پرچم برادری جهانی و بشریت را خیلی بالا و بلند برافرازیم.

بلی این یگانه راهیست که با آن می‌توانیم نسبت به خودمان و پیامبرانمان و خداوند توانایمان درست و صحیح باشیم. آمین. ترجمه نامه ۷۱/۱/۱۵ ایشان، دوستان عزیز، من بسیار متشکرم از اینکه جزئیات درباره سازمانی برایم فرستاده اید که به نظر من درست همان چیزی است که دنیای امروزی برای حل کردن مسائل مشکل و غامض خویش نیاز دارد.

من برگه همگامی را پر کرده به ضمیمه عکسی از خود می‌فرستم. امید است مورد قبول قرار گیرد و بسیار متشکر خواهم بود اگر گاه به گاه مرا از فعالیتهای وحدت آگاه نمائید. من هم صورتی از دوستان می‌فرستم که یقین دارم از لحاظ معنوی و روحی پیشرفته هستند و حاضرند نظراتی درباره وحدت نوین جهانی بدهند. بار دیگر از شما تشکر کرده احترامات فائقه را تقدیم می‌دارم.

برادر سنجیب چود هوری، دبیر کل کنگره جهانی فدراسیون جهانی، کلکته - هندوستان، ۷۶ ساله، دین (بشری)، مقیم کلکته هندوستان، (عکس خود را در حال نطق در فدراسیون مزبور فرستاده است. اوراق و مطبوعات و بولتنهای چاپی و پولیکوبی متعددی درباره نظرات و عقاید فدراسیون جهانی ارسال داشته است). ۷۱/۱/۱۶، آقای عزیز، از دریافت نامه نامه شما و تبریک عیدی که فرستاده اید کمال تشکر را ابراز می‌دارم. رحمت الهی شامل حال کلیه کوششهای نیکوی ملل و افراد می‌گردد و شما بدون شک باید منتظر لطف خداوندی نسبت به سازمان خودتان باشید. با تقدیم احترامات چودهوری. یادداشت، به عنوان قدرشناسی ما نسبت به کار شما که در صلاح و سود بشریت است برخی از روزنامه‌ها و مطبوعات خود را جویا تقدیم می‌داریم. در برگه همگامی نوشته است: این فکر کاملاً به صلاح و مفیدترین قدم برای نسل آینده بشری است.

برادر وحدتی سونیل کانتیکار، ۲۹ ساله، هندو، مقیم کلکته، هندوستان: من کاملاً با هدفها و مقاصد وحدت نوین جهانی که منظور آن ایجاد برادری بین مردمان جهان بدون در نظر گرفتن دین و طبقات و عقیده و رنگ و مرزهای سیاسی است موافقم. این نوع سازمان می‌تواند روح دوستی و وحدت و برادری

بین المللی را بین مردمان برقرار سازد و یک مساحت جدید از نسل جدید را ارائه دهد. در این دوران اتمی چیزی که مورد احتیاج است اتمهای بیشتر یا سفینه های فضائی نیست بلکه نیاز بکشت و توسعه دوستی و همونوع پروری است تا بتوان از رحمت های خلقت نیروی عظیم عالمی بهره برد. عشق به قدرت و رقابت ناسالم جز بسوی اضمحلال رهنمون نیست لیکن برادری جهانی می تواند تمام بشر را از انهدام کلی نجات بخشد.

برادر وحدتی هووارد جان زیکتو، رئیس مؤسسه دانشگاهی جهانی، ۵۹ ساله عیسوی مقیم تاکسون آریزونا آمریکا: ضمن امضای برگه همگامی و موافقت با هدف های مقدس وحدت بولتن مفصلی مبنی بر برنامه های خدماتی مؤسسه خود ارسال داشته است. در این بولتن نظرات عده ای از شخصیت های بزرگ جهان را درباره دانشگاه جهانی نقل کرده و عده ای از دانشمندان و مقامات دانشگاهی کشورهای مختلف را که با این دانشگاه همکاری دارند معرفی نموده است.

خواهر وحدتی فلورانس لهوالدر ۸۷ ساله، عیسوی متصوف مقیم پرتلند ارگون آمریکا: می نویسد: من در آن هنگام که راجع به این نهضت سخن شنیدم مسرور گردیدم و اعتقاد دارم که اگر با یک روح جهان بینی تبلیغ گردد بدون هیچ شک و تردید یک مظهر عالی و تجلی رشد عقلانی و ترقی و توسعه خواهد بود و این ترقی هم شامل افراد است و هم شامل تمام بشریت خواهد بود. از یزدان پیشرفت و رونق یافتن این نهضت را خواهیم. برخی اشخاص از این اوراق تقاضا کرده اند. لطفاً چند نسخه ای برایم بفرستید.

برادر وحدتی مجتبی مرتضی پور ۱۸ ساله: هنرجو مقیم رضائیه ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: نظرات شما درباره وحدت و یگانی ادیان در خداپرستی کاملاً صحیح و قابل تحسین است. و راهی که شما در پیش گرفته اید راهی است انسانی و بشر دوستانه. مایلیم بهتر و بیشتر از نظرات عمیقانه و انسانی شما آگاه شوم باشد که من نیز از این توشه خوشه برچینم و بتوانم صادقانه از مکتب شما در راه رسیدن به صلح جهانی و اعتلاء به وحدتی همگانی پیروی کنم. سپاسگزار خواهم بود اگر مرا با مندرجات کتب خودتان آشنا سازید و با ارسال فهرستی از کتب (وحدت نوین جهانی) سرافرازم کنید.

در خاتمه شعر سروده خود را تقدیم می دارم:

اگر تو نکته سنج و نکته دانی	اگر در فکرت صلح جهانی
اگر در جستجوی کائناتی	اگر مبهوت دنیای حیاتی
اگر حق را از باطل می شناسی	و گر از خشم یزدان می هراسی
خلوصانه به وحدت کن گرایش	خدا را در پناهش کن نیایش

برادر وحدتی محمد صالح ابراهیمی محمدی، از برادران عامه اسلامی فوق لیسانس ادبیات و دبیر دبیرستانهای تهران: در طی نامه خود خطاب به آقای دکتر شهاب پور می نویسد: بر دانشمندان کشور و شخصیت‌های علمی و ادبی است که با اندیشه‌های رسا و ابتکارات شیوا و پژوهش‌های علمی نوین جامعه را به خط مستقیم هدایت نمایند و افکار عمومی را به مطالعه و تعمق در مطالب اصولی و اجتماعی عادت دهند. بنابراین اگر به نشریات اجتماعی و علمی عمیق بر بخوریم باید مؤلفین و ناشرین آن را بیش از حد متعارف بستائیم. مایه بسی مسرت و افتخار است که کشور ما همیشه در قرون متمادی مهد تمدن و علم و دانش و بینش بوده و امثال بوعلی، رازی، شیخ اشراق، غزالی و خیام را پرورش داده و این نبوغ ذاتی در نهاد ایرانیان در هر عصری موجود است. کفایت امکان بروز به آن داده شود تا اهل تحقیق و معرفت به خدمت اجتماعی و علمی و فرهنگی اشتغال ورزند و باید باور کرد که ابتکار ژرف بینانه حضرت عالی در ایجاد نشریه نور دانش با آن ریزه کاریها که در آن بکار میرود بدون شک اثر خوبی در میان طبقه روشنفکران بخشیده و بجا می گذارد. سزاوار بسی آفرین و تمجید و تحسین است و من به نام یکنفر دانش جوی سال آخر دوره فوق لیسانس دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران از افکار منیر و هدایت کننده آن مقام بزرگ تشکر و قدردانی می کنم.

خواهر وحدتی بانو مرجری آرتور، کوکس ۶۳ ساله، رئیس جمعیت جهانی زنان در نیویورک آمریکا: که ثبت شده و دارای هئیت مدیره از شخصیت‌های بارز آمریکا و کشورهای دیگر است و سازمان ملل متحد رسماً نظرات و مرام آنرا بین اعضاء خود ترویج نموده و دارای انتشارات مرتب و مطبوعات متفرقه به زبان انگلیسی است. خانم نامبرده فارغ التحصیل دانشگاه لندن است و با خبرگزاریه‌ها و مطبوعات مهم انگلیسی همکاری نزدیک داشته است. با خانم التونور روزولت همسر روزولت رئیس جمهور فقید آمریکا تماس و همکاری دارد. در دو جمعیت که به نفع سازمان ملل کار می کند عضو است و یک جمعیت که به نفع سازمان ملل کار می کند عضو است و یک جمعیت دیگر بانوان به نام «سازمان اونیکورن» را که فعالیتهای فرهنگی و اخلاقی برای بانوان دارد اداره می کند. جمعیت اخیر در ۳۵ ایالت آمریکا و ۱۵ کشور جهان نماینده دارد.

بانوی نامبرده در برگه همگامی وحدت که در تاریخ ۱۲/۱۰/۱۹۷۰ امضا کرده است می نویسد: «به عقیده من وحدت نوین جهانی یک جمعیت بسیار عالی است و امیدوارم که در طریق برادری انسانها و کوششی که در این راه مبذول می دارید موفقیت کامله نصیب شما گردد». در طی نامه خود می نویسد: «می دانم که وحدت نوین جهانی دارای آرمانهای خیر و برادری و حقیقت است همانطور که جمعیت ما هم این هدف را

تعقیب می کند و فکر می کنم که این هر دو مؤسسه احتیاج شدید دارند که در راه برقراری این ارزش های انسانی در دنیای امروز اقدام کنند.

ما خیلی میل داریم که با دنیای اسلام مربوط شویم همانطور که با زنان همه ادیان ارتباط داریم و خواهان سطح ارزشهای اخلاقی و روحی و نقش زنان در حفظ این ارزشها در عالم بشریت هستیم و متشکریم از اینکه همگامی فرستاده اید. سعی می کنم همه دوستان خود را به آن علاقمند سازم. در نامه ۲۲ نوامبر ۷۰ خود می نویسید: «من نسخ همگامی شما را قبلاً به عده ای از دوستان خویش داده ام، دوستانی که علاقمند به آن یافته ام. اگر شما نامه ای از آنها دریافت ندارید علت این است که می دانم هر یک از آنها به قدری مشغول و گرفتار طرحها و برنامه های خوب و یا مشغول به امور سازمان ملل متحد و غیره هستند که فرصت مکاتبه ندارند. شهر نیویورک چنان که می دانید یک شهر شلوغ و مشغله و استثنائی است.

ما پیشنهاد می کنیم که نام وحدت نوین جهانی را در بولتن اخبار آینده خود چاپ کنیم و ضمناً آخرین بند نامه ۱۱ نوامبر شما را هم درج نمائیم. به این طریق امیدوارم که جمعیت شما را بهتر بشناسیم و بتوانیم محبت و لطفی را که نسبت به ما مبذول داشته اید و مطبوعات خود را برای ما فرستاده اید جبران سازیم». برادر فرانک آتکین: «نخست آقای کشاورز، می خواهم این مطلب را بیان دارم که تا چه اندازه مفتخرم که از طرف شما به عنوان «برادر عزیز» خطاب گردیدم. شما از من خواسته اید که آیا کمک من در تصحیح متون شما به زبان انگلیسی بر مبنای مزد است یا یک همکاری وجدانی بدون مزد.

همانا رضایت من در پخش محبت، صلح، برادری و همکاری در بین افراد بشر پاداش من خواهد بود و پول دخالتی نخواهد داشت. هر گاه به طور کلی خدمتی از دست من ساخته است خواه در همان حدودی که نامه به شما نوشته بودم و خواه در راه دیگر لطفاً تردید نداشته باشید به من بنویسید و خواسته شما مورد اطاعت و فرمانبرداری من خواهد بود.

همچنین بایستی به اطلاعاتن برسانم که من همیشه در امور اجتماعی و دولتی محلی ذی علاقه بوده ام و دوبار در انتخابات شهرداری استاکپورت کاندید بودم. چندین بار متصدی امور اجتماعی همزمان با پیشرفت های حفاظتی مقاماتی داشته ام. در اینجا در بلاکپول عضو هیئت مدیره و سازمان پانسیونری هستم. از شما تشکر می کنم که در نامه خود نوشته اید که نام خواهران و برادران وحدت را برای ارتباط و مکاتبه می فرستید. ممکن است محبت و لطف نموده نام من و همسر را در این صورت مرقوم دارید تا برادران و خواهران بتوانند به من نامه بنویسند. در موضوع دوستی بین المللی بین مردمان نژادهای گوناگون من اغلب چنین فکر کرده ام که یک راه نیکو برای مردمان کشورهای مختلف آن خواهد بود که از یکدیگر

دیدن نمایند. اگر شما ارتباط دوستانه با یک شخص برقرار نمائید دیگر نمی توانید از او متنفر باشید یا با او مبارزه نمائید.

آیا برای شما امکان دارد در یکی از مطبوعات خود اعلان کنید که من و همسر من میل داریم یک بازدید مبادله ای انجام دهیم یعنی دو یا سه هفته در منزل یک زن و شوهر در کشور دیگر بسر ببریم. و اما در موضوع بیوگرافی مختصر باید بگویم ما یک زن و شوهر هوشمند و فعال و سالم هستیم که علاقه اساسی ما دوستی است.

کلیه زندگی فعال من به عنوان مقاله نویسی و تصحیح مقالات در یک روزنامه منچستر بکار رفته است. خیلی میل دارم با کسیکه در امور چاپ وارد است رابطه داشته باشم. شهر بلاکپول که ما در آن دوران بازنشستگی خود را می گذرانیم جلو رفته ترین شهر ساحلی انگلستان است که در آن میلیونها لیره برای تفریح و آتراکسیون خرج شده و استخر شنای لوکس و پارکها و باغهای زیبا و گردشگاههای بی نظیر و غیره و غیره در آن ساخته اند. در تمام دنیا مشهور است. انتظار دارم بار دیگر نامه از شما دریافت دارم و خواهش می کنم به من بگوئید که چه خدمتی برای وحدت نوین جهانی از من ساخته است.

برادر وحدتی ژوزف هاگان ۴۸ ساله، کاتولیک، آمریکایی، مقیم اونسپورو، آمریکا، می نویسند: من معتقدم که این یک اقلام کاملاً با ارزش و عالیقدریست و وحدت نوین جهانی در کوششهای خویش موفق خواهد شد. من وحدت را به هر راهی که بتوانم یاری خواهم نمود و برای خود مزیت و افتخاری می دانم که با چنین طرح و پروژه شرافتمندانه عالی شریک باشم.

برادر وحدتی حبیب الله آزادی ۱۷ ساله، دانش آموز کرمانشاه، ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسند: مسلکی را که می پذیرم روشی است که درباره آن تحقیقات زیادی کرده ام و اینک در مسلک وحدتیان در می آیم. بسیار خوشحالم که راهی انسانی را در پیش می گیرم. امیدوارم که بتوانم در راه اشاعه هدفهای مقدس وحدت نوین جهانی به قدر سرنوشت و مقدراتم تا آنجا که بتوانم کوشش نمایم.

نامه و اشعاری از، وحدتی دانشمند مرتضی تبیان: همگامان گرامی «اطال الله بقائکم و ادام ارتقائکم» سلام «من الرحمن نحو جنابکم فان سلامی لایلیق ببابکم» پس از درود و تحیت با حسن نیت، مرتضی تبیان سامانی، از شما آزادگان با ایمانی که برای سعادت بشر در راه نشر علم و عمل، در راه بیداری جامعه و ملل، در راه هماهنگی اجتماع و نحل و در راه طرفداری صلح و سلم، علیه حرب و جنگ کمر همت بر میان جان سخت و تنگ بسته اید، تمنا دارد که: یک دل و یک جهت در خط سیر خود گام برداشته، مردم را از نفاق و شقاق، دشمنی و حقد، خشم و کین توزی، جنگ و خونریزی که توأم با سیه روزی است بر حذر داریم زیرا که: دولت همه ز اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد

بیاپید راهی را که راهنمایان کلمه توحید (وحدت) نشان داده اند، راهی که سعادت دنیاو آخرت را در بر دارد، راهی که هر مشکلی را بر انسان آسان می کند و او را به سر منزل مقصود می رساند دنبال کنیم. راهی را که پیغمبر آخرالزمان به لسان قرآن فرمود: «قل هذه سبيلي ادعو الى الله على بصيره». «این است راه من که بشر را از روی بینائی دعوت می کنم». بیاپید به فحوای: «تعاونوا على البر والتقوى» لباس پاکی (تقوی) بپوشیم در طریق نیکی بکشیم.

بیاپید همروز و هماهنگ با جغد جنگ که آبادان را ویران و باغ جان را نیران می کند نبرد مردانه نموده بنیان سه رکنی و سه حرفی آن را وارون تا گنج قارون به دست آید، تا جمعی دور از رنج و ملال، تا خلقی بی حرب و جدال بر جمع و منال و خرج آن بر اهل و عیال بکوشند و جامه آسایش بپوشند. حیف است در این زمان خجسته اختران که دانشمندان نامی جهان عمر و جان گرامی و گران خود را وقف می کنند تا برای بهبود وضعی بنی نوع سری از اسرار کائنات را به عرصه بروز برسانند، عده ای آتش افروزی و خانمانسوزی را پیشه خود سازند و از خوف طناب محل و ایجاز محل و فحوای خیر الکلام ما قل و دل و لم یحل بهمین مختصر کفایت شد. اینکه با جامه و چکامه زیر ضمیر خود را افشا نموده در اینجا می نگارم و همه را به وجود بحث بسیطی که حقیقت وجود، عین وجود، حب الوجود و واقف بر ضمائر و سرائر است می سپارم.

نقطه است سر وحدت و واحد او
مفتاح مشکلات جهان علم است
از علم مه نور بود انسان
علم است نور و جهل بود ظلمت
از جهل دشمنی و شقا خیزد
بشنو سخن ز من که نمی باشد
دانش جز نور و جهل جز تاری
با علم دین اگر نشود توأم
با دوستی و سلم و رضا خو کن
بگذار بغض و خشم و خسارت را
بسپار راه و مذهب و آئین را
رسم و بساط جور و ستم برچین
قول خدا ترا ز تو بستاند

در شهر صلح و صدق و صفا رو کن
کن اصل حرب و کذب و کدورت را
بگشا کنون دو دیده یک بین را
هر دم جمال و جلوه وحدت بین
قرآن تمام اهل کتب خواند
بر وحدت و یگانگی و پاکی
آنکه گوید که نیست کسی ارباب
به هر گروه دیگری از مردم
غیب الغیوب آمده ذات هو
زو شد عیان تشخص حضرتها
در نور غرقه ایم نه در تاریکی
ما را ولی و یار خدا باشد
هر حرف را ز نقطه بدان جانا

گوید مطیع باش تو از خاکی
این وحی منزل آمده در هر باب
زنهار جان من مکن این ره گم
وحدت چو مصدر آمد و گشت از او
مشتق تمام قلت و کثرتها
همکاری و مسالمت و نیکی
کیش و طریق وحدت ما باشد
بی نقطه باء بسمله ناخوانا
راه علی حق است ره او پو
دانش دلیل و راهبر حلم است
سختی ز فیض علم شود آسان
علم است منطق و ادب و حکمت
از علم دوستی و بقا خیزد
علم است علم، کآب شعف پاشد
بر روی تو سپس کندت یاری
از علم بهره ای نبرد جز غم
عالم به غیر رنج نمی بیند
در وحدت نوین جهانی نه
پا تا شوی ز عده همگامان

تهران، فروردین ماه ۱۳۵۰ احمد شریعتی (بیدار)، آوای وحدت:

به روز و شب همه از نای وحدت
جهان بر محور وحدت زند چرخ
دو بینی نیست چشمی را که باشد
دو گویی در کلام مرد حق نیست
جهان زیباست، اما هیچ دانی
جهان یکپارچه، یکباره، یکدم
ظلوم است و جهول آن آدمی زاد

خوشنام زندگی کن و یکدل باش
بنما درون ز غیر خدا خالی
در شب خوش است زمزمه یا رب
برخیز و یاد حق کن و حق جو شو
یا رب به حق پاکدلان خود
رحمی به حال مردم جاهل کن
«تبیان» شود بزرگ و سرو سرور
هر کس برای خلق خدا کوشد
هرگز گل مراد نمی چیند
جمع و فزایش است ز کاهش به
خود را رسان به زمره خوشنامان
بیدار کار و عامل کامل باش
عجز است بار سستی و بی حالی
خوش خواب کن عزیز من اندر شب
حق بین و با حقیقت و حق گو شو
مشکل ز لطف عام تو آسان شد
دیوانگان می زده عاقل کن
رسوای خاص و عام شود آخر
هر کس لباس زرق و ریا پوشد

حساب کثرت و خودخواهی و جنگ
برای این گروه از آدمی نیست
شما خواهر، برادرهای نامی
بدین افراد خواب آلوده گوئید
که از ننگ جدائی وارهد خلق
بگوش جان رسد آوای وحدت
که هستی هست بر مبنای وحدت

به کار آورده در معنای وحدت	به حق پیوسته و بینای وحدت
مگر درک سعادت‌های وحدت	دو جویی نیست در دنیای وحدت
که هر یک گوهر دریای وحدت	که این زیبا بود زیبای وحدت
طلوع شمس جان افزای وحدت	ز خشک و تر بود گویای وحدت
شود «بیدار» بر فحوای وحدت	که کمتر آمده جویای وحدت

اهمیت قلم

قلم در کف مرد صاحب بیان به از دولت و گنج در هر زمان
که در زندگی گنج پنهانی است پس از مرگ پیدا شود در جهان

مقام شامخ قلم: «ن و القلم و ما یسطرون» این تجلیلی است که قرآن مجید و اسلام از قلم به عمل آورده است و مقام آن را چنان بالا و شکوهمند قرار داده که به آن سوگند یاد می کند. آری خداوند متعال به آنچه بوسیله قلم بر روی کاغذ نوشته می شود سوگند می خورد و آن را در ردیف بزرگترین نیروهای جهان قرار می دهد. قلم است که دنیائی را تکان می دهد. قلم است که عالم را به راه راست می آورد. تنها یادگاری که از پیامبران و بزرگان و مصلحین در دنیا باقی می ماند قلم است. و همان کتاب است که مأمور به راه آوردن جهانی می گردد. اگر کتاب نباشد چه اثری از تعلیمات وحی در بین بشر باقی است.

هدایت بشر از راه قلم: توجه به اصلاحات انبیاء عظام این نکته را روشن می سازد که این اصلاح تنها از طریق قلم و کتاب انجام شده زیرا در زندگی خود آن بزرگواران جز عده معدودی از بشر محضرشان را درک نکرده و از دانش آنها از راه کلام سیراب نشده اند. به علاوه زندگی اکثر پیامبران بلکه همه آنها نشان می دهد که در حال حیات چندان قدرت و نفوذی به هم نزده اند و پیروانشان انگشت شمار بوده و در هنگام رحلت آن بزرگواران جز افراد خیلی کمی که برخی از آنها هم منافق بوده اند از آنها یادگاری نمانده است. اما بزرگترین یادگارشان و بزرگترین معجزه آنها کتاب بوده است، کتاب خدا. به این لحاظ است که پیروان ادیان آسمانی را اهل کتاب می خوانند و معجزه باقی پیامبر را کتاب می دانند.

صحف انبیاء: اگر پیامبران کتاب نمی گذاشتند اثر حیاتی آنها به زودی فراموش می شد و اسمی از آنها در دنیا باقی نمی ماند. این کتاب است که دائم عمل هدایت را انجام می دهد و آتی تعطیل بردار نیست. این کتاب است که در تمام عهود و اعصار پی در پی عمل هدایت را بر دامنه وسیعی صورت می دهد. (تا قیامت می دهد قرآن ندا). این سخن مولوی است و باز هم از اوست که فرمود:

مصطفی را وعده داد الطاف حق تو بمیری خود نمیری این سبق

و این آیه قرآن است که فرمود: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له الحافظون» (الحجر آیه ۹) این مائیم که آئین هدایت را به بشر می فرستیم و حافظ آنها خودمان هستیم. کتاب است که در بین بشر باقی می ماند، تکثیر می شود، شایع می گردد و باعث نشر دانش در جهان است.

ستاره فروزان: کتاب مانند ستاره ایست که بر فراز پیروان و مومنین و عاشقان شیوع و نشر آئین مستقر شده و راهنمای آنهاست و جمع کثیری در هر دوره از زمان در زیر این ستاره حرکت می کنند و با در نظر

داشتن آن گوهر هدایت که اصل تعلیمات است حقیقت را با لسانهای مختلف، بیانهای گوناگون و روشهای متنوع در عالم شیوع می دهند.

نوشته بزرگان: نه تنها در مورد دیانت بلکه آنچه از علما و فلاسفه و حکما و دانشمندان باقی می ماند کتاب است. امروز اگر نام ارسطو، افلاطون، سقراط و حکمای یونان و متفکرین رم بعد از دو هزار سال در بشریت می درخشد به خاطر بیان و کلامهای آنها است که در کاغذها حفظ شده و برای بشر محفوظ مانده است. امروز اگر نام نویسندگان بزرگ و شعرای عالیقدر مانند سعدی، حافظ، فردوسی، جامی، ویکتور هوگو، شکسپیر، گوته، سروانتس، دانته، و هزاران هزار دیگر در دنیا باقی مانده و به خاطر آثار آنها است که در نوشته و کتاب باقی است.

کتاب چیست؟ در حقیقت کتاب خلاصه وجود آن بزرگواران است. قرآن که امروز در دسترس است اصل وجود اسلام و آورنده آن را در یک جلد خلاصه می کنند. تورانی که امروز در دست است اصل وجود و تعلیمات حضرت موسی و پیامبران بنی اسرائیل را خلاصه کرده. گلستان و بوستان اصل وجود سعدی است، یک سعدی زنده و ناطق است که هر مرتبه آنرا می خوانیم برای ما حرف می زند و تعلیمات خود را بازگو می کند. استاد سخن سعدی علیه الرحمه می فرماید:

گل همین پنج روز و شش باشد این گلستان همیشه خوش باشد

قلم در کف صاحب بیان: با این ترتیب روشن گردید که قلم در دست یک انسان صاحب بیان که سخنش ارزش دارد و برای بشر خواهد ماند مانند آب رودخانه ای است که همیشه جاری است نه مثل کفهایی ظاهر شود و جلوه گری کند و بعد از بین برود. قلم آن قدر ارزش دارد که از هر دولت و دارائی و ثروتی ارزنده تر است و این امر عمومیت دارد و شامل هر زمانی می شود.

رهبران نمونه: وقتی بر بشر روشن است که مثلاً نوشته های ویکتور هوگو می تواند جوامع را تا حدی به راه اخلاق و راستی راهنمائی کند آیا نباید گفت که این نوشته ها از هر ثروتی برای مردم ارزنده تر و جاودان تر است؟ چرا. بهمین لحاظ است که ثروتهای کلان برای چاپ مکرر در مکرر آنها بالنسبه مختلفه خرج می کنند و افراد بشر آن را می خرند و در راه تهیه آن پول را که ما حاصل زحمت است می پردازند. این امر دلیل ارزنده بودن این نوشته ها است. یک نکته را که نمی توان ناگفته گذارد آنست که علاوه بر مطالب سودمند و بزرگی که عاید بشر می شود این نویسندگان بزرگ خیرشان بطور مداوم در زمان حیات و بعد از خودشان به عده زیادی می رسد و از راه نشر و طبع کتاب های آنها عده زیادی نان می خورند و کارهای اقتصادی به جریان می افتد.

نسخ بیشمار: قرآن مجید به مقدار بیشمار میلیونها و میلیاردها به زبان اصلی و ترجمه آن چاپ شده و می شود و قطع نخواهد شد. انجیل و تورات را به متجاوز از هزار زبان ترجمه کرده و میلیاردها نسخه از آن مرتباً چاپ و پخش می نمایند و بشر با میل و رغبت خستگی ناپذیری آنها را می خرد و تهیه می کند. آیا دلیلی بهتر از این می خواهد که هیچ گنج و ثروتی بالاتر از نوشته و کتاب با ارزش نیست؟

ارزش پس از مرگ: لیکن با کمال تأسف باید گفت که عادت و رسم بشر بر این است که تا صاحب کتاب زنده است ارزش آنرا درست نمی داند و این کار عمومیت دارد حتی در زمان پیامبران که بزرگترین مصلحین بشر و منصوب از طرف حضرت حق تعالی بوده اند ارزش کتابشان شناخته نشد و پس از آنها بود که بشر قدر آن را شناخت. همینطور است آثار نویسندگان و شعرای بزرگ ملل گوناگون و ادوار مختلف.

گنج پنهان: کتابهای پر ارزش بزرگان بشریت در زندگی خود در حکم گنجهایی است که در زیر خاک نهان است و وقتی این گنج پیدا می شود که آنها تحول یافته و از این دنیا رفته باشند. آنگاه است که بشریت متوجه ارزش این ثروت عظیم گردیده به کاوش در آن خواهد پرداخت و هر روز که بگذرد عظمت آن را بیشتر درک خواهد نمود.

چرا چنین است؟ علت این وضع چیست؟ چرا باید اینطور باشد؟ آیا محرک این موضوع حسد است و خودخواهی؟ آیا بخاطر آنست که نمی خواهند ببینند بشر دیگری حقیقتی گفت که آنها از بیان آن محروم مانده اند؟ آیا برای این است که همیشه انسان قیاس به نفس می کند و حالتی را که در دیگری تحت شرایط و اوضاع خاصی پدید آمده و موجب پیدا شدن آن بارقه های دانش و هدایت است چون در اثر قیاس بنفس در خود نمیباید منکر آن می شود و شخص هادی را عاری از آن حلیه الهی می داند؟

در زندگی یا بعد از آن: در هر حال علت هر چه باشد نتیجه یکی است و این موضوع حقیقت دارد که تا زمان حیات صاحب کتاب و نوشته، آن ارزشی را که لازم است برای او قائل نیستند و چون از میان جمع دنیا رفت آن وقت تمام حسادتها، تمام شکها، تمام قیاسها از بین می رود و برای او حریم تقدس قائل می شوند که مانع از هر گونه خیال سوء می گردد. آنگاه چون شخص او در نظر بزرگ جلوه کرد به اثر و نوشته اش توجه می شود و با تدبر و دقت قدر آن را می شناسند و می دانند. خداوند همه را به راه راست هدایت کند که از حسد و خودخواهی بپرهیزند و همیشه حقیقت را در نظر داشته باشند.

نشانی از وحدت: قلم و کتاب می تواند نشانی ارزنده از وحدت ادیان باشد. ممکنست پیامبران الهی در طی هزاران سال در طول عمر انسانیت بر حسب اقتضای زمان و مکان دارای اخلاق و عادات و رفتار و آداب و رسوم مختلف بوده باشند اما آثاری که از آنها باقی مانده که به نام کتاب و صحیفه و سفر و این قبیل

نامها موسوم است بیش از هر چیز وحدت هدف آنها را نشان می دهد و ثابت می دارد. وقتی این کتابها را پهلوی هم می گذاریم و با هم مقایسه و تطبیق می کنیم شباهت و یگانگی منظور آنها را روشنتر و بهتر در می یابیم مخصوصاً اگر کسانی پیدا شوند که تمام کتب و صفح انبیاء و شعرای الهی و حکما و بزرگان را بر حسب موضوع و عنوان تبویب کنند یعنی به فصول و بابهای تقسیم بندی نمایند و هر بابی را به باهای فرعی قسمت کنند آنگاه شباهت عناوین و مطالب و موضوعاتی که مطرح کرده اند بهتر روشن می شود و بهتر می توان با مدارک زنده و واضح و آشکار شباهت عناوین و مطالب و موضوعاتی که مطرح کرده اند بهتر روشن می شود و بهتر می توان با مدارک زنده و واضح و آشکار وحدت همه ادیان را درک نمود و متوجه شد. علت این شباهت فوق العاده آنست که همه ادیان از یک مبداء و منشاء و یک مرکز صادر شده اند و نمی توان گفت اختلاف کلی بین آنها وجود دارد. مگر اینکه همه را رد کنیم و بگوئیم که اینها از طرف پروردگار دانا و توانا نبوده اند. در صورتی که ما ایمان داریم که پیامبران همه درست بوده اند و همه از یک دستور، یک مبداء، یک منشاء راه و روش راهبری و راهنمایی را آموخته اند. امید است که این عمل توسط دانشمندانی که به وحدت نوین جهانی می پیوندند به بهترین صورت انجام گیرد.

پرسش و پاسخ

حضرت آیه الله حاج شیخ موسی محدث دام بقائه از روحانیون جلیل و معمر زنجان و از علمای متبحر و فاضل اسلامی است که سالیان دراز در مرکز علمی تشیع نجف اشرف و سایر شهرهای عراق و مراکز دینی ایران تلمذ کرده و با عده زیادی از مراجع بزرگ روحانی شیعه همدرس و معاشر بوده و سالیانی است به ایران آمده و در بخش خرمدره از توابع زنجان اقامت کرده و بافاضة و هدایت خلق مشغولند. از دسترنج خویش زندگی می کنند و به راهنمایی مردمان می پردازند. حضرت آیه الله از همگامان وحدت نوین جهانی است که اشعاری از ایشان در همین کتاب درج گردیده است. نامه هائی از این مرد بزرگوار رسیده و سوالاتی را مطرح نموده اند که پاسخ آن برای عموم مفید و روشن کننده خواهد بود و بسیاری مطالب را که ممکن است در ذهن خوانندگان آثار وحدت مطرح شود پاسخ می گوید. عین نامه های ایشان و پاسخ در اینجا درج می شود و برای اینکه مطلب گسیخته نگردد نخست سوال و سپس جواب آن به چاپ می رسد. برادر عزیز وحدتی حجه الاسلام حاج شیخ موسی محدث دام بقائه، از الطاف آن برادر بسیار مکرم دانشمند و توجهات جمیلی که نسبت به آثار وحدت مبذول می دارید کمال تشکر را ابراز داشته توفیق و سعادت آن بزرگوار را در اشاعه اوامر الهی و دستورات دینی از درگاه حضرت ذوالجلال خواهانیم. هر چند منشآت و نامه های آن برادر بزرگوار موافقت کامله با مرام وحدت را نشان می دهد و خود از همگامان آن هستید لیکن برای اینکه هیچ مطلبی مکتوم نماند برخی سوالات که طی نامه های گذشته خویش مطرح فرموده اید پاسخ داده می شود تا مطالب کاملاً روشن گردد. برای اینکه موضوع خوب آشکار شود عبارات سوالیه نامه های سرکار یک یک بدون کم و کاست نقل و بلافاصله جواب آن ذکر می شود. در این قسمت پاسخ نامه های سرکار به ترتیب بیان گردیده است:

نامه شماره ۱

سؤال، وحدت در سراسر جهان نمایان است. تمام کثرات به وحدت بر می گردد. خیلی خوب آیا لذت زندگی در کثرت است یا در وحدت. اگر کثرت در زندگی برداشته شود دنیا چه ارزشی دارد؟
جواب: خوشحالیم از اینکه قبول دارید که وحدت در سراسر جهان نمایان است و تمام کثرات به وحدت باز می گردد ولی می فرمائید لذت زندگی در کثرت است. ما مخالف این مطلب نیستیم و چنین چیزی در هیچ یک از انتشارات ما نوشته نشده است. اینکه کثرت ظاهری یا تنوع ظاهر در عالم به امر و مشیت الهی برقرار شده شاید یکی از علل آن همان لذت زندگی باشد که شما بیان فرموده اید.

سوال: آیا تظاهرات زندگی را حذف کنیم و تنازع بقا را از بین برداریم همه چیز راکد باشد اسم او را صلح و صفا بگذاریم چه خوشی دارد؟

جواب: تنازع بقا و تظاهرات زندگی قابل حذف شدن نیست و کسی هم ادعا نکرده که فعالیت زندگی قطع و امور راکد شود. ما می گوئیم این فعالیتها که به نظر نزاع می رسد نزاع نیست بلکه همکاری برای برقراری تعادل در زندگی عالم است و اگر با مطالعه سطحی در ظاهر اختلاف به نظر رسد باطن آن دارای یک هدف عالی وحدتی است که همانا گردانیدن چرخ عالم لایتنهای است چنانکه آب و آتش که در مثل و ظاهر نمونه ضدیت و اختلاف هستند هیچگونه ضدیتی با هم ندارند فقط خواص آنها برای انجام وظیفه مختلف خلق شده و نه تنها ضدیت ندارند بلکه کمال همکاری را با هم انجام می دهند چنان که وقتی در سماور دست به هم دادند هدف آن تهیه آب گرم و جای است که من و جنابعالی با لذت می نوشیم و وقتی در لکوموتیو راه آهن مشغول عمل گردید هدف آن حمل هزاران مسافر و صدها تن بار می باشد.

سوال: بهار با آن کر و فر و شکوه و جلال متظاهر می گردد از برکت کثرات است یا نه؟

جواب: بلی زیبایی بهار در تنوع ظاهری آنست ولی باطن آن چنانکه در کتاب «وحدت درعالم لایتنهای» به تفصیل ثابت شده یکی است و وحدت است. به آن کتاب مراجعه فرمایید.

سوال: اختلاف را در بین مردمان برداریم چه خواهد شد؟

جواب: لفظ اختلاف را از دو نظر باید مورد توجه قرار داد: یکی اختلاف از نظر کلی و دیگری اختلاف جزئی. اختلاف از نظر کلی یعنی از نظر عالمی وجود ندارد زیرا خداوند تبارک و تعالی به نام عالم را بر اتحاد و همکاری مقرر فرموده و در عالم کل تمام عوامل با یکدیگر همکاری کامل دارند چنانکه در جای دیگر همین پاسخها بیان شده است. پس اختلاف کلی در بین نیست. اما اختلاف از نظر جزئی یعنی اختلاف زندگی بشر مولود مکانیسم مغزی آنهاست که برای انجام وظایف معین در انسان قرار داده شده و در کتاب «مکانیسم آفرینش» به تفصیل بیان گردیده است. داروی وحدت اینگونه بیماری اختلاف را که مولد نزاع و ناراحتی است از بین می برد و چون در اثر تعلیمات وحدت افراد مرض نفاق را تشخیص می دهند تا حد زیادی اینگونه اختلافات به مرور از بین آنها رخت بر خواهد بست.

تا هر اندازه که وحدت در این راه توفیق حاصل کند بسود جامعه انسانیت خواهد بود. اختلاف بشر وقتی کم شود کوچکترین نتیجه آن از بین رفتن این جنگهای خانمانسوز است که میلیونها افراد بشر را می کشد و آبادانها را ویران می سازد و بهشت عالم را تبدیل به جهنم بدبختی می کند و نتیجه دیگر آن گسترش علوم و توسعه اختراعات و بالاخره بالا رفتن سطح رفاه و آسایش و لذت زندگی بشر خواهد بود. این نکته را نباید از نظر دور داشت که اصولاً هر جنگ و نزاع بالاخره به صلح منتهی می گردد چه روابط بین دو نفر

یا دو خانواده یا دو کشور باشد چنانکه تمام جنگهای عالم نیز به صلح انجامیده است. بعضی را عقیده بر این است که وقتی صلح بعد از اختلاف و جنگ برقرار گردد روابط اشخاص نزدیکتر و صمیمی تر می شود چنانکه شاعر گفته است:

من رشته محبت تو پاره می کنم شاید گره خورد بتو نزدیکتر شوم

اما وقتی از لحاظ روانشناسی در کنه این مطلب بررس کنیم می بینیم در ضمیر این دو حریف که بعد از اختلافات بهم نزدیک شده اند یک عقده روانی موجود است و کنیه ای نسبت به هم در دل خویش می پروراند چنان که می گویند مردمان برخی از کشورهای اروپایی نسبت به برخی دیگر از کشورهای اروپا کینه پایان ناپذیر دارند. همین طور است نسبت به افراد و این عقده روانی از بین نمی رود مگر اینکه طرف لطمه و صدمه خود را بزند و به اصطلاح عقده روانی خود را خالی کند. چنان که جنگهای متقابل در دنیا زیاد دیده شده است.

جنگهای ایران و روم و جنگهای کاتولیکها و پرتستانها و جنگهای صلیبی بین مسلمان و عیسویان و اختلافات شیعه و سنی و جنگهای ایران و یونان در قدیم و جنگهای ایران و عثمانی در دوران صفویه و جنگهای فرانسه و آلمان در دوران معاصر نمونه هایی از آن است. این موضوع در بین عشایر و ایلات و طوایف هم جاری است چنان که در اثر یک اختلاف یا حادثه افراد آنها به جان یکدیگر می افتند و دائماً جنگ و نزاع بین آنها برقرار است. منظور وحدت این است که این عقده روانی از بین برود مبادا اثرات آن باقی بماند. وحدت می گوید که این عقده روانی و اختلاف در نهاد افراد یا طوایف یا کشورها باقی بماند بالاخره پس از صلح نیز آن عقده در ضمیرشان نقش بسته و با اینکه دوست شده اند در انتظار انتقام و تلافی هستند و همین وضع عاقبت آنها را به جنگ و برادر کشی و اضمحلال و ویرانی سوق می دهد. پس چه بهتر که این عقده اصولاً بوجود نیاید. وحدت می گوید بهتر است اصولاً رشته محبت پاره نشود که محتاج گره خوردن باشد و اثراتی باقی بماند. که در صدد تلافی و انتقام بر آیند. پس آیا شما دوستی را بهتر از اختلاف نمی دانید؟

سؤال: آیا تحقیق و بحث موجد اختلاف نیست و اگر تحقیق و بحث را از بین برداریم بخاطر اینکه اختلاف نشود چه خواهد شد؟

جواب: تحقیق و بحث و تجسس و موشکافی برای گسترش دانش و یافتن حقیقت است. تحقیق موجد اختلاف نیست بلکه اگر اختلاف و نزاعی بر سر عقیده ای موجود باشد وقتی پای تحقیق و بررسی و تجسس منصفانه در کار بیاید و نتیجه حاصل شود آن اختلاف نیز از بین بر خواهد خواست ولی هر گاه مجادله و نزاع را شعار خود قرار دهند نه تنها نتیجه حاصل نمی شود بلکه اختلافات شدیدتر می گردد در

حالی که تحقیق و بررسی که میوه و ثمره آن یک حاصل ارزنده و درخشنده برای عالم بشریت است ایجاد اختلافی نمی کند کما اینکه تمام اختراعات و اکتشافات از روی تحقیقات عمیق و منصفانه به نتیجه مطلوب رسیده است و اگر اختلافی در بین بود بشر هرگز به هیچ اکتشافی نائل نمی گردید. پس تحقیق خوبست و اختلاف مذموم می باشد.

سوال: آیا تضاد و تعاند و اختلاف در شئون زندگی مادی و معنوی به منزله طرف منفی نیست؟ اگر مثبت و منفی را و یا یکی را برداریم برق زندگی درخشندگی دارد؟

جواب: مثل مثبت و منفی برق را ما مکرراً در کتابها ذکر کرده ایم و این خود مؤید عقیده ما به وحدت است زیرا تنوع ظاهری مثبت و منفی در برق به یک وحدت که همانا کار و نتیجه عمل برق است منتهی می شود و این تقسیم بندی جز تقسیم ظاهری برای انجام وظیفه چیزی نیست. همه امور عالم که در ظاهر مختلف به نظر می رسند همین حکم را دارد. اصولاً مثبت و منفی با یکدیگر اختلاف و جنگی ندارند بلکه نسبت به یکدیگر محبت و میل نزدیکی به هم دارند و دلیل محبت آنها این است که به هم نزدیک می شوند و وقتی وحدت یافتند و با هم تماس گرفتند تجلی و نور می دهند. دور بودن آنها و جدا بودنشان از هم ایجاد جنگ و نزاع نمی کند بلکه وقتی دست به هم دادند مهر و محبت بیشتری تولید می شود و درخشندگی بیشتر پیدا می کند. وقتی با هم نزدیک شدند و صفا کردند جلوه و نور آنها بروز و ظهور می یابد.

سؤال: آیا نه این است که بشر به خیال خوش است؟ قوه تخلیه بشری خود خالق کثرات نیست و با آن کثرات خویش نیست؟

جواب: در کتاب مکانیسم آفرینش، درباره حس تخیلی مطالبی بیان شده است که خوبست قبلاً به آن رجوع فرمائید. قوه تخیل یک امر حقیقی است نه واهی و وجود قوه تخیل در بشر دلیل روشنی بر وجود دنیای بعد از این مرحله یعنی دنیای پریسپری^{۱۲} است. در تخیل پریسپری انسان حقایقی از پریسپریها و مناظر عالم می بیند زیرا در مقابل پریسپری همه چیز روشن است یعنی قدرت دید همه چیز را دارد منتها برای اینکه این مناظر درست دیده شود بایستی فکر تشتت نداشته و تمرکز کامل داشته باشد. اگر فکر تشتت پیدا کند آن خیال هم لرزان و متشتت می شود و چون ثابت نیست و دائم تغییر می کند واهی به نظر می رسد در صورتی که اگر تمرکز در بین باشد همان خیال مهار و تثبیت می شود و عین حقیقت را مجسم

^{۱۲} - پریسپری همان نیرویی است که در اصطلاح به آن ضمیر باطن، قالب مثالی، همزاد، بدن جوهری، بدن هور قلبیایی و این قبیل نامها می گویند. تفصیل آن در کتابهای دینامیسم آفرینش و گلهای راهنمایی جلد اول بیان شده است.

می کند. از آنجا که آن شخص تمرین در تمرکز نکرده و فکرهای متشتت پشت سر هم می آید موضوع لرزان و نامعین و مبهم می شود این است که درباره آن اشتباه کرده آنرا خیال می نامند و معمولاً لفظ خیال را مترادف یک امر واهی و بدون حقیقت می دانند چنان که می گویند: «فلان موضوع خیالی است» در صورتی که اگر تمرکز در کار بیاید معلوم می شود که واهی و بدون حقیقت نبود بلکه عین مطلب بود و بدین وسیله دریچه ای از عالم روشن بینی بر روی بشر گشوده می شود.

دلیل اینکه حشیش و برخی مخدرات قوی مناظر غیر واقعی در نظر مجسم می کند این است که این مواد قوای فکری را سست و تخدیر نموده تعادل و کنترل را از مغز دور می سازند و در نتیجه مناظر متشتت و عجیب بنظرش می رسد مثلاً کاسه آبی را دریا تصور می کند. مالیخولیا و سوء ظن و انواع اینگونه امور از این قسمت سرچشمه می گیرد و چیزهائی غیر منظم و نا متعادل در نظر اشخاص مجسم می نماید که آن را واقعی می پندارند و به آن ترتیب اثر می دهند. این حالات در واقع نوعی بیماری روانی است و علت آن همان ارتعاش و تشتت و عدم تمرکز خیال است و همانطور که بیماری رعشه در دست پیدا می شود این رعشه در خیال صورت می گیرد. همین گونه موج و رعشه در عالم تخیل پدید می آید و سیاله ها و امواج فکری را که بایستی متمرکز باشد متشتت می نماید. این مسئله که چیزی را فراموش می کنند و هر چه به حافظه فشار می آورند نتیجه نمی گیرند در اثر متشتت بودن سیاله های فکری است و به خاطر آوردن آن در اثر تمرکز است که یک مرتبه که تمرکز برایش حاصل می شود آن موضوع بخاطرش می آید. تعجب می کند که چه شد آن همه فشار به خود آورد و بیادش نیامد اما یکباره موضوع را بخاطر آورد. علت آن است که در همان موقع که فشار می آورد سیاله های فکری او متشتت بود و بر روی آن فکر مطلوب مهار نمی شد اما یکبار که تمرکز پیدا شد تصویر ذهنی مثل تصویر تلویزیونی متشتتی که یک مرتبه ثابت می شود ثابت و مهار شد.

تمرکز و تشتت سیاله های فکری را می توان به صفحه تلویزیون تشبیه نمود که تا امواج آن مرتب و منظم و تنظیم نباشد لرزان و متشتت است. تصاویر مبهمی می آید و می رود و پشت سر هم رژه می رود ولی چیز معینی را نشان نمی دهد و منظره مطلوب در آن پیدا نیست اما وقتی آن را به وسیله دکمه های مربوط ثابت و مهار و تنظیم کردند تصویر حقیقی و مطلوب را نشان می دهد. برای توضیح و تشریح مطلب می گویم وقتی که قوای فکری متشتت و پراکنده باشد مانند نوری است که از لامپی ساطع شود و اشعه آن بر روی فضائی وسیع پراکنده گردد که آن چنان قوت و نیروی لازم را ندارد اما اگر بوسیله نورافکن خاصی همه این اشعه پراکنده را در یک جا متمرکز کردیم قدرت زیادی دارد و نور زیاد می بخشد یا مانند ذره بینی است که نور پراکنده آفتاب را که بر سطح آن می تابد به یک نقطه کانون خود متمرکز می سازد و

آنقدر قوی می شود که اشیاء را می سوزاند. در مورد قوای دماغی نیز خداوند قادر متعال این قدرت را در مغز بشر قرار داده و وقتی به طور پراکنده و متشتت باشد چندان اثری ندارد اما هنگامی که سلولهای مغز تمرکز و وحدت پیدا کردند و در موضوعی معین متفق و یگانه شدند قدرت عظیمی پیدا می کنند که حلال مشکلات و موجب تازه کردن خاطرات است.

سوء ظن آن است که یک فکر واهی نسبت به دیگران در نظر شخص مجسم می شود و روی آن تمرین و پی گیری می کند و آنرا بزرگ می نماید و حقیقتی می داند و خود را برای مقابله با آن مجهز می سازد و عملی انجام می دهد که خلاف عقل است و بینش صحیح عقل را ضایع و متشتت می سازد. به طور مثال شخص نسبت به دوست خود سوء ظن پیدا می کند و تصور می نماید دشمن اوست در حالی که حقیقت غیر از این است و در نهاد آن دوست جز حسن نیت و محبت و صفا چیزی وجود ندارد. وقتی این تخیل باطل را در مغز پروراند در اطراف آن خیال واهی تجسماتی دیگر در نظر خود جلوه می دهد و خود را آماده دفاع و مقابله می سازد و سعی می نماید روی همان خیال واهی (در واقع خیال متشتت مبهم و نامعین) که در نظرش بزرگ شده به دوست خویش لطمه بزند و پس از مدتی پرورش دادن این فکر واهی به عمل می پردازد و لطمه هم می زند اما لطمه واقعی به خود او رسیده است و عمل او درست مانند کسی است که حشیش کشیده و یک جوی باریک را رودخانه ای عظیم تصور می نماید و خود را برای مقابله با آن مجهز می کند و هر عملی انجام دهد به ضرر خود او تمام می شود.

این شخص هم یک کلمه یا یک حرکت و یا اندیشه یک موضع را درباره دوست خود پرورش داده و بزرگ کرده و بدون اینکه از عقل متمرکز استفاده کند و حقیقت را بفهمد با خیالات واهی متشتت آن را برای خود به صورت دریائی در می آورد و خویشتن را برای مقابله با آن آماده می سازد. همین که شما زمام اندیشه را به دست تخیل می سپارید گذشته ها و آینده های پریسپری (ضمیر باطن) خودتان و دیگران و مناظری که در زندگی دیده اید یا نزد خود مجسم می کنید در مقابل شما رژه می رود اما چون فکر شما متمرکز نیست و برای تمرکز فکری تمرین لازمه را نکرده اید و نمی توانید فکر را مهار نمائید این تصاویر لرزان و متشتت و گذرنده و مبهم است و نمی توانید درست آن را درک و مشاهده نمائید مثل همان تصاویر لرزانی که در تلویزیون نامنظم پشت سر هم می گذرد.

اما وقتی تمرکز پیدا شد عین تصویر و مطلب به خوبی دیده می شود. وقتی خیال متمرکز و مهار شد نام آن عقل است که حقیقت مطلب را در می یابد و حل می کند. برخی اشخاص که فکرشان قوی است به طور ناخودآگاه بر روی امور متمرکز می شوند و راه حل آن را می یابند و این اشخاصند که آنها را عقل و فهیم می خوانند و بعضی اشخاص که فکری قوی ندارند نمی توانند به آن درجه متمرکز شوند و هر چقدر تشتت

بیشتر شود نتیجه ضعیفتر است تا آنجا که به جنون می رسد. در اینجا روشن شد که سلولهای مغزی یک شخص دیوانه بهم خورده و متشتت کار می کند و درست صائب نیست و سیاله های فکری که در نظرش مجسم می شود دارای تشتت و لرزش بیشتر است تا آنجا که به جنون می رسد.

این اختلاف در اثر اختلاف مغزی و مکانیسم اشخاص است و وابسته به سرنوشت و مقدر می باشد. بنابراین قوه خیال که ودیعه حق تعالی در بشر است چنین خاصیتی بزرگ دارد که اگر درست تمرکز پیدا کند عقل نامیده می شود و حل کننده مشکلات است و اگر دچار تشتت و عدم تعادل شود چنین زیانی می رساند. مشورت هم که در طی آن چندین فکر روی مطلبی تمرکز پیدا می کنند تا حدی به یافتن راه حل و دخالت دادن عقل کمک می نماید ولی اصل مطلب تمرکز است که نعمتی بزرگ از جانب حق تعالی است که اگر با تمرینهای وسیع و قوی دنبال شود کلید یافتن اسرار و حل مشکلات است.

موضوع کثرت و وحدت هم از اینجا آشکار می گردد به این معنی که تخیل وقتی متشتت باشد چون هر دم بسوئی چنگ می زند و نمی توانند در جائی مهار شود کثرت است و اثری ندارد اما وقتی تمام آن در نقطه ای متمرکز گردید تبدیل به وحدت یعنی عقل کل می گردد که نتیجه تمام قوا و خواص درونی بشر است که به صورت عقلی قوی جلوه می کند که مایل به پیوستن به عقل کل عالم یعنی وحدت عالم است.

تجسم خیال: هر گاه شما از ذرات بسیار ریز شبیه یک آدم یا یک لیوان یا شیئی دیگری را درست کنید که این ذرات کاملاً شبیه به اصل باشد آنگاه این ترکیب را در مقابل آئینه ای بطور درست و محکم و منظم قرار دهید عین آن شکل را بدون کم و زیاد در آئینه می بینید. اما اگر آن شیئی که درست می کنید در حرکت باشد و متشتت شود عکس آئینه مبهم و متشتت می گردد و نمی تواند چیز معین و روشنی به شما نشان دهد.

یعنی شما نمی توانید عین آن شیئی را ببینید بلکه چیزهای مختلفی در نظرتان مجسم می شود که آن را به لفظ خیال، به آن معنی که مردم می پندارند تعبیر می کنید یعنی مثلاً تصویر آن لیوان را گاهی به شکل قوری گاهی استکان و یا بادبزنی تصور و تعبیر می نمایید چون مبهم و نامعین است وقتی این تجسسات واهی مکرر و پی در پی گذشت و توانستید ذرات شیئی، اصلی را ثابت نگهدارید عین واقع آنرا در آئینه دیدید می فهمید که هیچکدام از آن خیالات و تصورات که می کردید درست نبوده است. سوء ظن چنین وضعی دارد. فکر وقتی تجسم و تمرکز پیدا می کند عین حقیقت را می بیند و هرگاه تمرکز پیدا نکرد چیزی مبهم و متشتت جلوه گر می شود.

مثلاً در مورد مثال بالا آن عکس که در آئینه به طور مبهم به نظر می رسد در واقع عکس درست و صحیح از واقع است اما چون در حرکت است و موج دارد چیزی جز شیخ از آن به چشم شما نمی رسد. این

است فرق تشست و تمرکز فکر. مثلاً در مورد انجام کاری انواع خیالات را در مغز می پرورانید و اشکال مختلفه آن را مجسم می کنید. وقتی قلم بدست گرفتید و روی کاغذ آوردید همان خیالات متمرکز می شود و در اثر اتحاد و تمرکز فکر به صورت تجسم درمی آید. اختراعات از همین مطالب سرچشمه می گیرد. این بود راز تخیل که روشن گردید.

سوال: اتحاد برای چه چیز است؟ اگر صاحبان ادیان متحد شدند به جنگ کیان بروند؟ درست است بنی آدم اعضاء یکدیگرند. همین اعضاء با اختلاف شکل و ترکیبات مختلفه خود را متظاهر می نمایند و جلوه گری می کنند.

جواب: وقتی صاحبان ادیان با هم متحد شدند لازم نیست به جنگ کسی بروند. به جنگ خرافات و جهل و نادانی خواهند رفت. دست به دست یکدیگر داده علوم را گسترش خواهند داد و حقایق را روشن خواهند نمود و سعادت و آسایش همه افراد بشر را بیشتر و شکمها را سیرتر و خوشبختی را افزون خواهند ساخت. آیا این هدفها بهتر از آن نیست که به جنگ همدیگر بروند؟

خودتان پاسخ خویش را با نقل شعر جالب شیخ اجل سعدی علیه الرحمه بیان فرموده اید. وحدت با جنگ اصولاً مخالف است. چه سودی دارد به دنبال جنگ برود؟ اینکه می فرمائید اعضاء بدن با هم اختلاف شکل دارند البته درست است ولی در همین اختلاف شکل کمال اتحاد و یگانگی و همکاری و دوستی را با هم حفظ می کنند.

اخیراً دانشمندان متخصص، در سلولهای مغز حقیقی را کشف کرده اند که باعث شگفتی آنها شده و آن اتحاد عجیب میلیاردها سلولهای مغز در تمام امور است که هر هدفی برای انسان پیش آید همه سلولهای بدن بدون استثناء با یک وحدت تمام و بدون ذره ای اختلاف در آن هدف می کوشند. اگر جزئی نزاع و دشمنی بین اعضاء انسان بوجود آید نتیجه آن اضمحلال و ویرانی بدن است. اگر چشم محبت و همکاری نکند یا گوش نشنود و مخابرات را متوجه نشود و اگر در طریق انجام امور زندگی همه اعضاء همکاری و یگانگی با هم نداشته باشند همه بدن به خطر می افتد.

اگر درست محبت نکند و غذا را به دهان نرساند و دهان با محبت و صمیمیت این غذا را نپذیرد و وجود و آماده نکند و به معده نفرستد و اگر معده غذا را درست نیزد و حاضر نکند چه خواهد شد؟ وقتی دوستی و محبت در بین اعضاء بدن کم گردد تمام سازمان واحد بدن از نظم می افتد و قابل دوام نخواهد بود. ما زمانی می توانیم به یک کالبد اطلاق پیکر واحد کنیم که همه اعضاء آن با یکدیگر سازش و همکاری داشته باشند و در طریق زندگی با هم الفت و محبت بورزند. پس می بینید که جنگی در بین نبود و کمال

همکاری و خدمت نسبت به یکدیگر در اعضاء موجود است. آیا تصدیق نمی کنید که اگر کسی سر جنگ داشته باشد یا ادیان به جنگ یکدیگر بروند عمل صحیح انسانی نیست و کاری برخلاف است؟

نامه شماره ۲

سوال: من وحدت در عالم لایتناهی را مطالعه نمودم و واقعاً استفاده کردم و حقیقت همانست. وحدت در تمام مخلوقات و محفوظ است. وحدت در عالم جماد، نبات حیوان، انسان و کره زمین و سایر کروات وحدت حکمفرما است. ولیکن قهرمانی چنانکه موقوم رفته با عناصر است و جلو حرکت سریع عناصر را نمی توان گرفت و نمی توان از سیر سریع آن جلوگیری نمود. آیا از حرکت سریع عناصر اینهمه مظاهر زندگانی ایجاد می شود؟ آیا یکی از مظاهر حیات و زندگی تنازع بقا نیست؟ تمام خیرات و شرور از حرکت عناصر ایجاد می شود؟

جواب: از خداوند تبارک و تعالی سپاسگزار و از شما متشکریم که کتاب «وحدت در عالم لایتناهی» را خوانده و متوجه حقیقت شده و وحدت را قبول و تصدیق کرده اید و از شخصیت دانشمندی مثل جنابعالی جز این انتظار نمی رفت. بلی همانطور که در کتاب نوشته شده، قهرمانی و ایجاد عوامل و پدیده های عالم با عناصر است و جلو حرکت سریع بسیار سریع عناصر را که آنی در حالت رکود و سکون نیستند نمی توان گرفت و این مطالبی است که در کتاب بیان شده است.

ما هم گفته ایم که از حرکت سریع عناصر با کمک روح که امر الهی است زندگانی ایجاد می شود و از اختلاط و امتزاج و ترکیب و تماس این عوامل که ظاهراً مخالف به نظر می رسند و نام آنرا تنازع و بقا و جنگ زندگی و غیره می گذارند گردش کارخانه عالم لایتناهی بوجود می آید. در اینجا دو نکته را نباید ناگفته گذارد هر چند که جواب آنها مستلزم شرح بسیار مفصل و کتابها مطلب است لیکن بطور اشاره بیان می شود.

نخست اینکه تنازع بقا آنطور که تصور می کنند نیست بلکه تعاون بقا است و همه موجودات برای ادامه دادن رشته بی پایان هستی دست تعاون و اتحاد و همکاری به هم می دهند تا مشعل زندگی را در عالم همیشه فروزان نگاهدارند و هر جا بنگرید همین تعاون است و اگر هم ظاهر آن نزاعی به نظر رسد باطن آن جز تعاضد برای ادامه دادن حیات عالمی نیست.

نکته دوم این است که در سوال خود سخن از خیرات و شرور به میان آوردید. بایستی بگوئیم که خیرات صحیح است چون همه اعمالی که در دنیا انجام می شود و هدف آنها بقای زندگی عالم است خیر محسوب می شود یعنی به صلاح و درست و صحیح و واجب است و چون همه امور عالم چنین است دیگر جایی برای شر باقی نمی ماند و شر لفظی است ساختگی بشر که برای مقابله با خیر اختراع شده یعنی در مقام

مقایسه با خیر مطلق درجات خیر مثل درجات همه چیز فرق می کند و بشر با معیارهایی که از زندگی خود درست کرده و با تفاهمی که از زندگی خود دارد این امور را شر می نامد در صورتی که شر نیست و خیر است منتها او آنرا چنین می بیند.

مثلاً وجود عقرب و مار را برای خود شری می داند و آن را جزء شرور به حساب می آورد در حالی که همین عقرب و مار نه تنها برای عالم شر نیستند و فایده ای بسیار دارند و اگر فایده نداشتند خداوندی متعال آنها را خلق نمی فرمود بلکه برای خود بشر هم دارای فوایدی است چنان که زهر مار و عقرب برای برخی امراض مفید است. به علاوه این حیوانات برخی حشرات را که ممکن است لطمه به زراعت بزنند و یا محیط را نامتعادل کنند از بین می برند این است که وجودشان بسیار مفید است. همه چیزهائی که شر تصور می شود همین حال را دارد و اگر از چند جنبه برای بشر نامطلوب به نظر رسد از بسیاری جهات دیگر مفید است و درست همان مقام فایده ای را که در عالم باید داشته باشند دارند.

اگر ملاک شر بودن ضرر رساندن است چیزهائی که در نظر بشر خیر به تمام معنی به شمار می روند نیز ممکن است باعث زیان شوند اگر نابجا و نامتعادل مصرف شود. مثلاً آب مایه حیات همه چیز است اما برای یک نفر که به مرض استسقا مبتلا شده کشنده است و اگر کسی در آن غرق شود می میرد. هوا مایه حیات و زندگی انسان است و این مطلبی است که حرفی در آن نیست. معذک اگر هوا را در آمپولی خالی به رگ تزریق کنند آنرا انسان را می کشد. پس شر به آن معنی در بین نیست زیرا شر به آن معنی به مثابه عدم است و عدم فقط لفظ است و معنی ندارد.

سؤال: آیا می توان جلو شهوات عناصر را سد کرد؟ آیا فساد کون و انقلابات دهر در نتیجه حرکت عناصر نیست؟ آیا ولا یزالون مختلفین ناظر به این معنی نیست؟

جواب: اولاً فساد کون به آن معنی که در باطن فساد باشد در بین نیست و این مشاهده و قضاوت بشر است که با معلومات ناقص خود و با مقایسه به زندگی و مشهودات و دانسته های خویش چیزی را فساد یا صلاح می بیند. انقلابات اگر منظور تحول های دائمی مخلوقات باشد درست است و تمام مخلوقات در تمام احوال در حال تحول هستند و هیچ مخلوقی در هیچ حال در حالت سکون و رکود نیست و حتی جسد مرده که آنرا بی حرکت می پندارند با از هم گسیختگی خود در حال تحول و حرکت است منتها نحوه حرکت آن غیر از حرکتی است که در زندگی داشته است.

بنابراین عالم یا دهر همیشه در حال تحول و انقلاب است منتها انقلابی است همیشه سازنده و صحیح و درست و اگر ظاهراً غیر از این به نظر می رسد خلاف است زیرا اگر ویرانی ظاهری می بینیم مقدمه آبادانی بهتر است چنانکه اگر یک خانه کهنه ویران نشود بنای نو و جدید و زیبا جای آن را نخواهد گرفت و اگر

موجودی فرسوده و از کار افتاده که وظیفه خود را انجام داده تحول نیابد موجودات تازه نفس و جوان و شاداب جای آنرا نخواهند گرفت.

و اما اینکه درباره شهوات سخن به میان آورده اید باید گفت جلو شهوات را نمی شود سد کرد و نباید سد کرد ولی باید اعتدال آنرا نگاه داشت چنانکه در جای دیگر همین جواب بیان شده است. مثلاً در مورد بشر اگر قرار است جلو شهوات سد شود چرا کسی که مبتلا به مرض عنن شده تلاش و کوشش می کند که با تأمین عناصر کمبود آنرا جبران نمایند؟ اگر بد است چرا به این کار اقدام می کنند؟ اگر خداپرستی و خداشناسی مستلزم جلوگیری از شهوت است بگذارید آن مرد خدائی که عنین است بهمان حال باقی بماند و براه خدا برود.

اگر بایستی از شهوت جلو گرفته شود راه این است و اگر درست نیست بایستی شهوت باشد اما بقدر تعادل و لزوم و همین مطلبی است که ما می گوئیم. حالا دیدید تا وقتی وحدتی و خداشناس نشویم نمی توانیم تشخیص بدهیم که عالم چگونه است. و لایزالون مختلفین (و لیکن همیشه در اختلاف خواهند بود سوره هود آیه ۱۱۴) ناظر به این حقیقت است که برای اداره عالم تفاوت ظاهری و نسبی لازم است مثل اختلاف آب و آتش، شب و روز، بالا و پائین و مثبت و منفی و غیره که جز ظاهر و نامگذاری چیزی نیست و باطن آنها یکی و هدف ترکیب همه آنها یکی است چنانکه در جای دیگر بیان شده است.

سوال: آیا اختلافات رنگ و صورت نوعیه و صورت شخصیه چنانچه در نتیجه حرکت عناصر ایجاد می شود اختلافات بشر در مادیات و جلب منافع از آثار همان عناصر نیست؟ جاه طلبیهای بشر و تفرعن و غرور و کبر و نخوت و خودپرستی آیا از آثار تشکیلات مخصوص و سیر عناصر نیست؟

جواب: اختلاف رنگ و صورت نوعیه و اختلافاتی که ظاهراً در مادیات و جلب منافع دیده می شود و همه حرکاتی که جاه طلبان و غیره کرده اند برای گذراندن چرخ زندگی عالم است و باطن عالم وحدت است همچنان که خود تصدیق فرموده اند. شما یک تابلو را که یک عامل واحد است و از رنگهای مختلف ترکیب شده مورد دقت قرار دهید.

در آن رنگهای سفید و سیاه و قرمز و سبز و از هر رنگی به درجات مختلف سایه و روشن با استادی به یکدیگر ترکیب شده تا یک تابلوی زیبا را درست کرده و شما از آن توصیف می کنید و چشم از آن حظ می برد. عالم هم این طور است. رنگهای سیاه و سفید و قرمز و سایه روشن و غیره و غیره دست بهم داده مجموعه ای را می سازد که ظاهر آن مختلف بنظر می رسد، ولی باطن آن یکی است و یک تابلوی زیبای واحد می باشد. اما اگر بخواهید حقیقت اختلاف رنگ را در یابید می گویم که اختلاف رنگها مثل سایر اختلافات ظاهری از ترکیب عناصر با یکدیگر بوجود می آید چنان که وقتی دو عنصر را با هم ترکیب

نمایند خواص جدیدی از آنها ظاهر می شود و وقتی سه عنصر را با میزان معینی با هم داخل کنند خاصیت نوی پدید می آید و همچنین است ترکیبات مختلف عناصر با یکدیگر، چه از لحاظ کیفیت و تنوع عناصر و چه از لحاظ کمیت و میزان و مقدار آنها و این ترکیبات همان ترکیبات شیمیایی است که همه پدیده های عالم از آن ناشی می شود.

اختلاف رنگها هم نتیجه همین اختلاف است و وقتی عناصر با هم ترکیب شدند یکی از خواص آنها اختلاف رنگ است چنان که وقتی یک ماده آبی رنگ را با یک ماده زرد رنگ ترکیب کنند رنگ نوین سبز از آن بوجود می آید و همه الوان عالم به همین ترتیب درست می شود که علمای فن نقاشی و رنگ شناسی تا حدی بدان واقف هستند.

اینک می گویم که درک و دید این اختلافات از طرف بشر نیز بستگی به میزان ترکیبات عناصر و مکانیسم مغزی مشاهده کننده دارد چون وضع افراد با هم متفاوت است این است که رنگها و خواص را یکسان نمی بینند. مثلاً رنگ سبز را ممکن است اکثریت مردم سبز ببینند اما درجات آن یکی نیست. یک نفر آنرا سبز سیرتر و دیگری کمرنگ و دیگری درخشان تر و دیگری تیره تر و دیگری مایل به سیاه و شخص دیگر مایل به آبی می بیند و این اختلاف در دید هم چنانکه گفته شد وابسته به اختلاف عناصر مغزی مشاهده کنندگان است.

دلیل آن این است که وقتی برخی مواد می خوریم اشیاء در نظر ما به شکل و رنگ دیگری جلوه می کند مثلاً دواى موسوم به جوهر کرم که دارای ماده سنتونین است وقتی خورده شود انسان نور را سبز رنگ می بیند و این وضع به خاطر تغییری است که در تعادل عناصر مشاهده کننده ایجاد شده است. بعضی اشخاص که به بیماری دالتونیسیم مبتلا هستند رنگها را کاملاً متفاوت با وضعی که اکثریت می بینند مشاهده می کنند و حتی سبز را قرمز می بینند. اما وقتی روی هم و بطور مجموع بنگریم چون در عالم لایتناهی همه عناصر و مواد به مقدار و نسبت و میزان معین لازم هستند وحدت در عالم برقرار است و این وحدت کامل است و خدشه ندارد. این است رمز وحدت کل و رمز اختلاف ظاهری عناصر و اختلاف در دید اشخاص.

هر یک از عناصر که ملاحظه می شود خواص معینی دارند که هر کدام در عالم خود دارای به حد کمال هستند. مثلاً ویتامین B وقتی چیزی را دارای ویتامین B می گویند که آنچه خواص در ویتامین B هست در آن به حد کمال موجود باشد. اما این حد کمال به حد کمال کلی نیست و منحصر به کمال همان عنصر است چه این ویتامین B خواص ویتامین A را ندارد و فقط خواص B را دارد. آن یکی ویتامین A است که در حد خود کمال دارد و آن یکی ویتامین C است که آنها در حد خویش دارای کمال است. حال می گویم چنانچه ویتامین B و C را داخل یکدیگر کنیم خاصیت جدیدی پدید می آید و به طور کلی

خواص مختلف اشیاء از این طریق ناشی می شود. اختلاف از این است که ویتامین A برای چشم خاصیت دارد و ویتامین B برای چشم خوب نیست و جای دیگر بدن را تقویت می کند. پس اختلاف در عناصر است.

عناصر وقتی که تک تک باشند با مقایسه با یکدیگر با هم اختلاف دارند و هر کدام دارای خواص معینی هستند اما اگر آنها را به میزان معینی که هر بدن یا هر شیئی احتیاج دارد به هم ترکیب نمودند دست اتحاد بهم می دهند و وحدت به وجود می آورند و می توانند برای کار معینی نافع واقع شوند. وقتی فرد فرد شدند آن کار لازم منظور از عهده آنها بر نمی آید. این است موضوع اختلاف و اتحاد. اختلاف وقتی رفع شد که اتحاد و یگانگی برقرار گردید.

عالم کل که نزاعی ندارد بر ای این است که هر کدام از عناصر را به حد نصاب و اعلا به میزان لازم دارد و اینها با هم اختلافی ندارند اما وقتی کثرت در کار می آید و جدایی می افتد اختلافها ظاهر می گردد. این است حقیقت اتحاد و وحدت و خداشناسی و خواص عناصر و ویتامینها و اصل معنی اختلاف و اتحاد. اگر جزئی کم و زیادی در میزان لازم و حد نصاب عناصر در عالم می بود عالم بکلی به هم می خورد و از هم می پاشید.

این است سر عجیب وحدت و خداشناسی که شمه بسیار کوچک و نمونه ای ناچیز از آن بیان گردید. مادیون تا حدودی عناصر را دیده و شناخته و تا همین حدود متوقف شده و در بن بست افتاده و نمی توانند جلوتر بروند و از آن مرز فراتر رفته قدمی به سوی معنویت و خداشناسی که دنباله این راه و پیگیری همین جاده است بردارند و باصل خداشناسی برسند. و اما علمای ادیان سلف برای اثبات خداشناسی و رفع بن بست مادیون متوسل به همان نیروی تخیل و سیاله های متشتت فکری که بیان گردید شده سعی کرده اند خدائی برای مقابله با فکر مادیت مجسم و معرفی کنند.

این است که برخی آن را به صورت یک انسان با چشم و ابرو و دست و پا فرض کرده بعضی برای آن تخت و تاج و بارگاه اندیشیده و ملائکه و اسکورتهای گوناگون پنداشته و خدا را به آن صورت نشان داده اند اما چون این مطلب با فکر و عقل سلیم موازی نیست آن هم انکار شده بلکه باعث انکار و تجری بیشتر مادیون گردیده و آن مکتب هم به بن بست رسیده و ناچار شده معتقدات را به صورت تعبدی در آورد. آنگونه معرفی خدای تخیلی است نه حقیقی.

این است که مکتب «وحدت نوین جهانی» با علم و اطلاع کامل از این مقدار راه که هر دو دسته رفته اند جاده را تکمیل می کند و آلهائی را که در نیمه راه سرگردان مانده اند به مقصد روشن و درست و صحیح و هدف کامل می رساند. «وحدت نوین جهانی» با ارائه حقایق روشن و درست و پاکیزه مطابق با عقل و

خرد از معرفی همین عناصر و مواد و قوای موجود در عالم خدا را بطور روشن و واضح به همگان نشان می دهد و حقیقت الهی را با نوری درخشنده تجلی می بخشد و افرادی را که در بن بست و نیمه راه مانده اند به سر منزل مقصود می رساند. آنچه تاکنون در کتابهایش بیان داشته نمونه و مختصر اشاره ای است و حقیقت موضوع را بعداً ارائه خواهد داد.

سوال: اگر موضوع مثبت باشد به چه نحو می توان صلح و صفا در شئون بشری برقرار نمود. وقتی که گلبولهای انسانی همیشه با میکروبها جنگ می کنند و پیوسته جنگ و ستیز در وجود انسانی برقرار است در عالم کبیر به چه نحو می شود و می توان بدون سرباز و جهاد و جنگ ملل مختلفه بشری را در حلقه صلح و صفا زنجیر نمود؟ همه طالب صلح و امنیت هستند و از هر کسی پرسیده شود با جان و دل استقبال از صلح و وحدت و برادری می نماید و اما در مقام عمل به بهانه های گوناگون از قبیل حفظ مال و حفظ جان و حفظ ناموس و حفظ وطن و حفظ دین و حفظ شئون مباردت به جنگ و ستیز می نماید.

جواب: اینگونه اختلافات و نزاعهایی که بدان اشاره فرمودید که در بدن انسان برقرار است مشمول همان قاعده عناصر است که در بالا بیان گردید. وقتی میزان عناصر در بدن ما با یک تعادل و اندازه و نسبت معین باشد هیچگونه نزاع و اختلافی در بدن نیست و تمام قسمتهای بدن با نظم و اتحاد کامل و همکاری تخلف ناپذیر کار می کنند اما اگر بقول شما در اثر ورود یک میکروب خارجی و یا بهم خوردن تعادل بدن به علت افراط و تفریط و سایر عوامل نسبت معین در عناصر از بین رفت اختلاف و تشتت پیدا می شود و سلامت بدن از دست می رود. این است که گلبولهای سفید و سایر عوامل دفاعی در صدد بر می آیند عناصر افراطی را که بر بدن مسلط شده و خواص خود را بر بدن تحمیل کرده اند کاهش دهند تا دوباره تعادل بدن برقرار گردد و سلامت آن تأمین شود.

این است که برای تأمین نظم و تعادل پشت سر هم علائم به انسان می دهند تا نیاز شدید خود را به حفظ تعادل برسانند. مثلاً در مورد ازدیاد اوره دوران سر تولید می شود. هر عدم تعادلی آثار مخصوص بخود دارد که در واقع به معنی آژیر و هشدار و کمک خواستن برای رفع مزاحمت و ایجاد تعادل است و وقتی قوا تعادل یافت آرامش برقرار می شود و دیگر نزاعی در بین نیست.

این است راز دردهای بدن و میکروبها و مبارزات درون کالبد. میکروبها هم مانند میکروب سل، وبا، طاعون، آبله و غیره از همین عناصر تشکیل شده اند و در بدن انسان همه نوع میکروب هست و تا وقتی تعادل آنها برقرار باشد هیچگونه نزاع و اختلافی در بین نیست و به محض اینکه تعادل بهم خورد احتیاج برای اعمالی به منظور بازگشت تعادل پیش می آید. همین موضوع را بر جامعه دنیوی تطبیق کنید. وقتی عوامل موجود در جامعه دارای تعادل و نسبت معین باشند جامعه با صلح و صفای کامل به کار خود

مشغول است و نیاز به هیچ جنگ و منازعه و ستیزی ندارد و اختلاف وقتی پیش می آید که تعادل جامعه بهم خورد همانطور که بیماری بدن وقتی است که تعادل عناصر موجود در بدن بهم می خورد. جنگ ادیان هم از همین جا سرچشمه گرفته و اختلافات آنها بیشتر در اثر بهم خوردن تعادل در تعداد پیروان و مادیات و اقتصادیات و غیره است. مثلاً آنها که پیروان کمتری دارند سعی می کنند به عده ای که تعداد بیشتر دارند برسند بلکه از آن تجاوز کنند.

نزاعهای دینی از اینجا سرچشمه می گیرد. یکی از اختلافات بشر در اقتصادیات است که از مهمترین انگیزه های اختلاف است عده ای که گرسنه مانده و در صدد گرسنگی هستند چون می بینند حریف وضع اقتصادی بهتری دارد جنگ عقیده را بهانه می کنند و یا به بهانه های دیگر در صدد نزاع و ماجراجویی می افتند و از این قبیل چیزها. وقتی وحدت برقرار باشد و همه در یک تعادل و نوازش خدانشناسی به سوی حق تعالی و اخلاق و انسانیت و پاکیزگی متوجه باشند کم کم با صلح و صفا اشتباهات و اختلافات برطرف می گردد و تعادل صحیح برقرار می شود. در واقع مثل این است که بدن جامعه دنیوی سلامت خود را باز یافته و تمام عناصر و عوامل آن با اتحاد و همکاری و یگانگی و صفا به یکدیگر کمک می کنند و در پیشرفت بدن بزرگی که جامعه نام دارد به جای نزاع و اختلاف کارشان یگانگی و هم آهنگی و تعاون تعاضد است.

برای روشن شدن بیشتر موضوع می گویم اگر گلوبولهای خون طوری بودند که تعادل آنها حفظ شد چه احتیاجی به از بین بردن آنها هست؟ از آنجا که تعداد آنها به قدر لازم و واجب است و ارتزاق آنها معین می باشد احتیاجی به جنگ و ستیز ندارند. جنگ در موقع از بین رفتن تعادل است. اگر تعادل اقتصادی و اجتماعی در دنیا برقرار شود دیگر دلیلی و نیازی برای جنگ باقی نمی ماند. مبارزه وقتی است که تهاجمی به بدن وارد شود. اگر تهاجمی نبود و بدن سالم بود و میکروبی زائد وارد نشد گلبول با چه مبارزه نماید؟ تمام اینها برای حفظ تعادل و بهداشت است که بدن سالم بماند. «وحدت» واکسنی می زند که در جامعه بشری تعادل و سلامت برقرار نماید. این واکسن است که از بیماری و آزار میکروبها جلوگیری و پیشگیری می نماید.

عمل وحدت برای پیشگیری است نه جنگ. وحدت با صلح و صفا در صدد جلوگیری از کشت و کشتار و خرابی و اضمحلال بر می آید و قوا را متعادل می سازد. پیشنهادات وحدت در حکم پیشگیری است. می دانید که ترقی علم طب امروز فن پیشگیری را خیلی مهمتر و با ارزشتر از مبارزه با مرض قلمداد نموده زیرا وقتی بدن مردمان از ابتلای به بیماری مصون گردید دیگر احتیاجی به جنگ با مرض نخواهد بود و کار بسیار سهل و ساده می شود. همانطور که گفته شد عمل وحدت مثل واکسیناسیون است که به وسیله

زدن واکسن امراضی از قبیل سل یا آبله یا وبا و غیره اشخاص را در مقابل میکرب بیماریها مصون می دهند. واکسن وحدت نیز موجب مصون نمودن وجدان افراد بشر در مقابل تهاجمات کینه و دشمنی و نفاق و حسد و طمع و این قبیل اموری است که جنگها از آن بوجود می آید. پس می گوئیم چه راهی بهتر از این دستور نیکوی وحدت است؟

این بهترین راهی است که وسیله انجام آن روشهای روحی و اخلاقی و تطهیر اخلاق و محبت و صلح و صفا است نه شدت و مبارزه و خونریزی و برادر کشی. به این ترتیب است که می توان افراد بشر را در مقابل این امراض معالجه نمود و قبل از آنکه میکروبهای مضره بخواهد باو سرایت کند واکسن صلح و صفای وحدت باو تزریق شده و او را مصون می دارد. و اما اینکه به دنبال جنگ می روند برای آنست که پای بند وحدت نیستند و مقررات اقتصادی و اجتماعی و خداشناسی وحدت که جامعه را هنوز تعادل نبخشیده است.

سوال: آیا اداره کننده خلقت جنگ نیست؟ جمع شدن میلیاردها سلول و متفرق شدن آنها به صورت دیگر جلوه گر شدن آنها جنگ نیست؟ آیا ضعیف همیشه پایمال نیست؟ «رجعنا من الجهاد الا صغر و علیکم بالجهاد الا کبر» دائمی نیست؟ جنگ هفتاد و دو ملت دائمی نیست؟

جواب: خیر اداره کننده خلقت جنگ نیست بلکه تعاون و همکاری و تعادل و دوستی و هماهنگی عناصر است چنانکه در بالا بیان گردید. جمع شدن میلیاردها سلول به صورت معین و بعداً متفرق شدن آنها و به صورت دیگر درآمدن نشان جزء قوانین تحولات عالم است و جنگی در بین نیست. میلیاردها سلول با تناسب و ترتیب و نظم کامل به هم می پیوندند و کالبد موجودی را تشکیل می دهند و آن موجود بر حسب نقشه و مشیت معین به انجام وظیفه می پردازد و چون پیر و فرسوده شد و دیگر توانایی ادامه حیات را به آن صورت نداشت و یا در اثر عواملی که بر حسب تقدیر پیش می آید ماشین بدن قادر به ادامه کار نبود تحول پیدا می کند و عناصر و سلولهای بدنش به صورتهای دیگر در می آید و در کالدهای دیگر انجام وظیفه می کند. این عمل جنگ نیست بلکه تحول و صنعت زندگی است.

اگر مجسمه سازی از مواد معین مجسمه ای بسازد و بعد از مدتی مجسمه را خراب کرده از آن چیز دیگری درست کند با هیچکس سر جنگ نداشته بلکه دائماً خلقتهای نوین و تازه و تحولات لازمه را انجام می دهد. همانطور که در بالا بیان شد تا تعادل جامعه بهم نخورد جنگی پیش نمی آید. در اثر از بین رفتن تعادل است که جنگ شروع می شود. اگر همه وحدتی و خداشناس باشند و تطهیر اخلاقی و روحی کنند و هر فرد پلیس مخفی خود شده و مراقب باشد که مرتکب عمل زشت نگردد و همدیگر را برادر و خواهر بخوانند و از روی وجدان وحدت داشته باشند جنگی پیش نخواهد آمد. اینکه می گویند ضعیف همیشه

پایمال است چنین نیست. اگر تعادل در دنیا برقرار شود هر کسی چه قوی چه ضعیف، در مقام خود به انجام وظیفه مشغولند و هیچ نزاعی با هم ندارند.

اینکه حیوانات قوی حیوانات ضعیف تر از خود را می خورند جنگ نیست بلکه برقراری مسئله آکل و مأكول برای تأمین خوراک و کمبود عناصر است. نباتات و حیوانات هر کدام با خواص مخصوصی که در آنها بودیعت نهاده شده عناصر معین را به مقدار معین از زمین و هوا در خود ذخیره می کنند و سایر حیوانات نیز از این منابع و ذخیره های زنده برای تأمین کمبود عناصر بدن خود استفاده می نمایند و این تبادل بین همه موجودات برقرار است که نام آنرا آکل و مأكول گذارده اند و آکل و مأكولی منحصر به افراد معینی نیست که قوی و ضعیف را بتوان انحصاری دانست بلکه همه در عالم خود آکل و همه مأكولند و حتی بشر نیز که در اثر قوای فکری و هوش بیشتر حیوانات و موجودات را تسخیر خود نموده روزی مأكول می شود و می میرد و خوراک زمین و موجودات و کره های زمین می گردد و زمین از عناصر و مواد ذخیره شده در بدن او برای خود و برای سایر موالید خود استفاده می نماید.

اما موضوع آکل و مأكول همین مسأله تأمین کمبود است و جنگ به شمار نمی رود چنانکه اگر شیر فی المثل سیر شود دیگر به سایر حیوانات حمله نمی کند و اگر انسان هم سیر باشد به دیگری تجاوز نخواهد کرد. این امر را که تنازع بقا می خوانند در واقع تعاون بقا است که همه به هم کمک می دهند تا مشعل زندگی همچنان روشن بماند و خاموش نشود. در بقای عالم لایتناهی موضوع بقای فرد مطرح نیست بلکه بقای عالم کل مطرح است زیرا افراد اجزاء و سلولهای عالم هستند و این اجزاء دائم دستخوش تحولند و وظیفه آنها گرم نگاه داشتن همیشگی بازار عالم است و اگر فرد تحول می یابد افراد جدید پدید می آیند ولی اصل عالم همیشه پا بر جا است و این موضوع در تمام شئون عالم برقرار است و همه افراد از کوچک و بزرگ وظیفه دارند که این بازار را دایر و آباد بدارند و در واقع عمل مجموع آنها که به نظر بعضی تنازع بقا است در حقیقت تعاونی است دستجمعی که برای بقای عالم به عمل می آید.

جنگ وقتی است که دو قوه مقابل هم واقع شده و به مبارزه و کشتن یکدیگر برخیزند. با دید و نظر عالمی کجای دنیا جنگ است و چه جائی جز تعاون و همکاری می توان دید؟ هنگامی که تعادل اقتصادی و اجتماعی به طرز صحیحی برقرار گردد، این اختلافات و نزاعها از بین می رود و اگر در جهان بزرگ گاهگاهی دیده شود استثنایی و اتفاقی است و آن هم حکمتی دارد و این مطالب در کتاب اقتصادی وحدت بیان خواهد شد.

سوال: بالاخره اگر بنا شود دنیایی باشد انسانی در آن زندگی بکند فساد همیشه برقرار است، اتعجل فیها من یفسد الارض و یفسک الدماء و نحن نسیح بحمدک الخ.

جواب: وحدت می گوید، خداوند قادر متعال قوا و تمایلاتی برای اداره زندگی در افراد بشر قرار داده است که باید با رعایت عدالت و نظم بکار رود. اگر شهوت را جزء فساد محسوب دارند باید دانست که شهوت فساد نیست بلکه یکی از وسایل و انگیزه های ادامه حیات است و مثل هر قوه دیگر اگر با تعادل و نظم انجام شود نه تنها مذموم نیست بلکه بسیار متسحسن و واجب است.

در مورد شهوات نه تنها افراد عادی بلکه بزرگان و مقدسین هم به این وظیفه قیام کرده اند و حتی گاهی اعمالی از آنها دیده شده که ظاهراً افراط به نظر می رسد در حالی که افراط نیست بلکه قیام به وظیفه است. مگر نه آن است که حضرت محمد (ص) زنان متعددی که تعدادشان را تا ۱۱ نوشته اند تزویج فرموده؟ مگر نه آنست که حضرت علی علیه السلام با آن همه تقوی و خداپرستی با زنان متعدد ازدواج نموده؟ مگر تاریخ نمی گوید که حضرت حسن (ع) زنان بسیار تزویج کرد؟

پس پیشوایان هم از ارضای تمایلات طبیعی خویش خودداری نکرده اند. بشر بایستی نفس خود را اداره کند. خوراک را باید خورد. این وسایل برای دنیا درست شده و خداوند متعال این نعمت ها را برای دنیا اعطا فرموده است. این است که می فرماید «لا تنس نصیبک من الدنیا» (القصص ۷۷) سهم خویش را از دنیا فراموش مکن یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ای پیامبر چرا آن چیزی را که خدای بر تو حلال فرموده بر خویش حرام ساختی (التحریم ۱) فقط عدل و عدالت را باید رعایت نمود با مراعات اعتدال باید از امور مادی هم استفاده کرد. این است که فرمود: «کلوا اشربوا و لا تسرفوا بخورید» «و بیاشامید و اسراف مکنید» (الاعراف ۳۱) «قل من حرم زینه الله اخراج لعباده و الطبیات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیوه الدنیا» «بگو چه کسی زینتهای خدا را که برای بندگان خود آفریده حرام کرده و از صرف روزی حلال و طیب و پاکیزه منع کرده؟ بگو این نعمتها در دنیا برای اهل ایمانست.» (اعراف ۳۲)

اگر عدل رعایت شود هر عملی که برای بدن مفید است جایز می گردد و گاهی ضروریات باعث می شود که آنچه را هم «حرام» نامیده اند حلال می گردد چنانچه فرموده اند: «الضرورات تبیح المحذورات» یعنی وقتی احتیاج و لزوم برای بدن باشد هر عملی جایز است. پس به این ترتیب فساد به آن صورت که می فرمایند نیست و فساد وقتی است که از حد اعتدال و لزوم و حد وسط تجاوز شود که باید آن را به راه اعتدال آورد و الا خودداری کردن از تکالیف جسمی و ضروریات بدنی و لوازم زندگانی نه تنها برخلاف نظر برخی افراد جزء تقوی نیست بلکه بر عکس قصور از انجام تکالیف دنیوی به شمار می شود زیرا مشیت بالغه الهی بشر را برای این دنیا آفریده که وظایف معینی در این نقطه از عالم لایتنهای انجام دهد و برای اینکه بتواند به تکلیف خود عمل کند وسایل و لوازمی از قبیل قوا و شهوات و مادیات در اختیار او

گذارده و بایستی در حدود مقرر با عدالت از آنها استفاده کند و خودداری کردن از آنها در حکم سرپیچی کردن از اوامر الهی است که او را برای این دنیا آفریده و برای انجام تکالیفی مجهز نموده است.

سوال: خواهشمند است روشن فرمایید به چه نحو مطلوب حقیقی بشر را که وحدت و صلح و برادری باشد ایجاد و حفظ می توان کرد؟

جواب: با کمک گفتار و نوشته و سرمشق و عمل به وسیله ایجاد و تزریق و تقویت انسان ایمان به وحدت در افراد و در اجتماعات بشری. یعنی کسی که به این فکر مومن می شود اطرافیان خود را تبلیغ کنند و دایره این تبلیغ به طور تصاعدی وسعت گیرد تا آنجا که سه میلیارد و نیم جمعیت روی کره زمین با یک رشته تبلیغات بسیار وسیع و متنوع و مداوم و مجدانه به وحدت مومن شوند و هر فردی از افراد بشر طرفدار صلح و برادری و اخلاق شده و از جنگ و نزاع و تفرقه دوری گیرند.

به خاطر این هدف بزرگ و آشنا کردن ابناء بشر بوحدت است که ما اینطور فداکاری می کنیم. افرادی که به وسیله وحدت مؤمن شده و تحت تعلیمات تطهیر اخلاقی و مکتب روحی قرار می گیرند جهاد با نفس می کنند یعنی از خشم و غضب و کینه و نفرت و عصبیت و به دیدن دیگران و سوء ظن نسبت به مردم و این قبیل اختلافات بوسیله تمرینات منظم و مداوم و صحیح روحی جلوگیری می کنند یعنی نفس را از این آلودگیها در اثر شستشوی روحی و تمرینات پی در پی و مرتب اخلاقی پاک می سازند.

این است معنی حقیقی آن جهاد اکبر که شما نقل فرموده اید که گرامی پیامبر اسلام (ص) آن را بالاتر از جنگ و جهاد دانسته است. تعلیمات وحدت مانند آفتاب درخشنده ای که میلیاردها اشعه و انوار آن در فضا پخش می گردد به وسایل مختلفه در عالم پخش می شود و همه جا را روشن می سازد. وقتی اشخاص در اثر قبول اصل تطهیر اخلاقی و روحی موازین اخلاق و انسانیت و حسن خلق و اصول برادری و انسانیت را پذیرفته و نسبت به نفاق و دشمنی و کینه و اختلاف و حسد و سوء ظن منزجر بودند هر فردی تطهیر اخلاقی و روحی یافته مبادرت به اعمال خلاف نخواهد کرد و به این ترتیب اکثریت مردمان پاک و پاکیزه خواهند شد و دنیائی که افراد آن چنین باشند محیط سعادت درخشنده وحدت خواهد بود. در اینجا ناگفته نماند که مغایرت در رأی و بحث مولود تفاوتی است که در مکانیسم مغزی افراد بشر بنا به امر و مشیت الهی وجود دارد که همین امر نیز باعث ایجاد نظم و تعیین شغلها و وظایف در جامعه است و چون در مکانیسم افراد بشر تفاوت است آراء و عقاید با هم متفاوت می شود و آلهائی که دستگاه مغزیشان به هم نزدیکتر است بهتر سخن یکدیگر را می فهمند و در آن توافق می کنند و هر چه مکانیسم مغزی نسبت به یکدیگر بیشتر متفاوت و دور باشد مغایرت در رأی بیشتر است و همه نزاعهای عقیدتی از اینجا سرچشمه می گیرد. وحدت می گوید، وقتی تذکرات بیان گردید و تا حدودی همگان متوجه حقایق شدند

که عیب از کجا ناشی می گردد تفاوت سلیقه ها کمتر شده اشخاص به یکدیگر نزدیکتر می شوند و وحدت ایجاد می گردد.

حال می پرسیم آیا دانستن این مطالب و حقایق اصلح است یا ندانستن آن؟ آیا اختلاف داشتن بهتر است یا نداشتن؟ کدام خوبست؟ مثل آن چون کسی است که به او تذکر داده نشود که در مسیر راهش چاهی وجود دارد و بیچاره در چاه خواهد افتاد ولی آن کس که او را هوشیار و متوجه ساخته اند همیشه مترصد است که مبادا در سر راه خود به چاهی برخورد نماید و تا حدودی که با سرنوشت او مطابق باشد از خطر مصون خواهد ماند. وحدت می گوید که بایستی این امور را قبل از وقوع حادثه تذکر داد تا اشخاص هوشیار لطمات و خسارات تا حدودیکه مقدر است محفوظ بمانند.

سؤال: اتحاد و یگانگی و برادری آرزوی هر انسان شرافتمند است. صلح را همه خواهان هستند اما حرف در این است که اگر جنگی نباشد صلح مفهومی ندارد و اگر اختلاف نباشد اتحاد و یگانگی چه مفهوم خواهد داشت. پس ما که خواهان صلحیم و طرفدار اتحادیم باید اختلاف و جنگ باشد تا طالب صلح باشیم. زراعین و فلاحین پیوسته با خاک و میکروبات زراعتی در جنگ نیستند؟ دکتراها و اطباء پیوسته با میکروبات و با بدنهای انسانی در جنگ نیستند؟ صلح زائیده جنگ نیست و دانشمندان و فیلسوفان دائماً پیکار با جهل نمی نمایند؟

جواب: اصولاً در امور عالم همیشه اصل بر سلامت است نه ناخوشی و مرض. هرگاه سیم مثبت و منفی را که مردمان مخالف یکدیگر می دانند و اختلاف آنها را به مثابه جنگ می شمارند به هم نزدیک کنیم نتیجه آن تولید نور است یعنی وقتی مثبت و منفی به یکدیگر نزدیک گردند نور ایجاد می شود و تاریکی خود بخود مضمحل می گردد.

اینجاست که معنی آیه شریفه: «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً» بگو که حق آمد و باطل را نابود ساخت همانا که باطل محو و نابود طبیعی است (الاسراء ۸۱) جلوه می کند. در این مثال که زده شد اینطور می فهمیم که عمل حق که نزدیک کردن دو سیم مثبت و منفی است اجرا شد و فکر باطلی که می کردیم (که خلاف مشیت الهی است) از بین رفت.

چرا؟ برای اینکه این فکر به قدری بی پایه است که خود بخود از بین می رود. در عالم چیزهایی به صورتهای ظاهراً مختلف و در باطن یکی وجود دارد و وقتی اینها با هم توأم شدند مغایرت ظاهری از بین می رود و نور و حرارت و کار از آنها جلوه می کند مثل آب و آتش که قبلاً گفته شد یا ترکیب کردن عناصر و عوامل مختلفه برای ایجاد غذاهائی که موجب قوام و سلامت جسم می باشد. همین مثبت و منفی که آنها را ظاهراً مخالف با یکدیگر می دانند اگر دست اتحاد و دوستی به یکدیگر ندهند نمی توانند نور

پخشی و ایجاد نیرو کنند و هر فایده ای که در اثر نیروی برق در دنیا ایجاد می شود مسلماً نتیجه محبت و صلح دو قطب مثبت و منفی است نه اختلاف و جنگ آنها.

بنابراین ملاحظه فرمودید که هر مزیتی در عالم مولود اتحاد و صلح است نه نزاع و مبارزه. وقتی عوامل ظاهراً مغایر به هم ترکیب شد و نور تولید گردید همگان نور را می بینند و می فهمند که تاریکی بر طرف و فضا نورانی گردید. وظیفه صلح در قبال جنگ هم همینطور است یعنی وقتی عوامل ظاهراً متخالف با نزدیکی بهم تماس یافتند حال همان مثبت و منفی را دارد و از برخورد آنها نور ایجاد می شود.

نظر وحدت و عقیده آن به صلح بر همین اساس مبتنی است. وحدت می خواهد با نزدیک کردن افرادی که در ظاهر با هم مخالف به نظر می رسند و با تماس دادن این سیمهای ظاهراً مخالف برق درخشانی بوجود آورد تا یک محیط سعادت درخشنده نورانی که باعث رفاه بشر و ترقی دنیا و پیشرفت علم و ایمان است ایجاد گردد. آیا این هدفی پسندیده و عالی و بزرگ نیست که در راه آن باید فداکاری بسیار کنند؟

زارعین و دکترها چون با هم متحد شدند و راه صلح در پیش گرفتند نتیجه آن ترقی عالم و سلامت خواهد بود. دکترها چون با فلاحان متحد شدند و به آنها کمک کردند از آن خاکی که دارای میکربهای ظاهراً مضر بود مصونیت پیدا می کنند و دیگر احتیاج به جنگ با آن ندارند. همینطور پزشکان وقتی از طریق اتحاد دانش را توسعه دادند طوری بدن انسان را مجهز می کنند که در عالم صلح و آرامش میکربها دیگر به این بدن تأثیر ندارند و جنگی بین بدن و میکربها باقی نمی ماند. چنان که امروزه بیماری وبا و مالاریا و آبله و برخی دیگر از امراض تقریباً ریشه کن شده است و بوسیله واکسن و پیشگیری از بروز و ظهور آنها جلوگیری می شود. این فواید از تراوشات عظیم وحدت است.

خدای را شکر می گوئیم و خوشحالیم که این مطلب را دانستیم و در معرض اطلاع همگان قرار دادیم. اما اگر همین افراد از صلح اجتناب کرده و در عمل اختلاف دست و پا زده و وقت را به بطلالت گذراندند میکرب به آنها اثر می کند و به دانه‌ها لطمه‌ها خواهد رسید در حالی که در اثر اتحاد و یگانگی وحدت و سلامت و پاکیزگی و مصونیت حاصل می گردد.

هر گاه کسی مقداری سم را یکجا به خورد به علت اینکه قوای دفاعی بدنش مساعد و رفیق و متحد با سم نشده و با آن سم در جنگ است سم بر او غلبه می کند و شخص می میرد. اما هر گاه آن سم را قطره قطره به تدریج استعمال کند خواهد دید که گلبولها با سم رفیق می شوند و درهای صلح به روی آنها باز می گردد و دیگر او را از بین نمی برند. چنانکه اگر کسی چند نخود تریاک یکجا بخورد می میرد ولی کسی که متدرجاً و رفته رفته معتاد شد با خوردن یکی دو مثقال هم نمی میرد زیرا گلبولهای بدن وی درهای صلح و اتحاد را با سم باز کرده اند و زهر دیگر قدرت اضمحلال آنها را ندارد. اکنون چشم روشن

بین می خواهد که تراوشات وحدت را ببیند. آیا این واضح و روشن نیست؟ البته این مثل که گفته شد فقط به عنوان شاهد بود و در مثل مناقشه نیست و مقصود ما این نیست که باید سم را کم کم خورد. وحدت مخالف با هر گونه سمیات از قبیل تریاک و حتی دخانیات است چون به بدن لطمه می رساند. منظور این است که در عالم عواملی که ظاهراً با هم مخالف بنظر می رسند چون با مرام نیکو و پاک وحدت عالم به هم نزدیک شدند اثر متخالفی نخواهند داشت و کار آنها جز صلح و همکاری و موافقت و آشتی نخواهد بود. اگر عوارض جنگ و اختلاف نبود لزومی به تمسک به وحدت پیدا نمی شد.

پس این وحدت هم که گفته می شود در اثر پیدا شدن عارضه های اختلافی تجلی می کند. ما نمی گوئیم جنگ نیست. جنگ بوده و در عالم هست و این جنگ عارضه و بیماریست که باید در صدد علاج آن برآئیم همانطور که بیماری عارضه است و باید آن را معالجه نمود تا اصل صحت دوباره مستقر گردد. کجا گفتیم جنگ نیست؟ جنگ هست ولی وحدت لازم است تا علاج شود. می گوئیم عارضه سل هست ولی باید در صدد معالجه آن برآمد. می شود سل در بین نباشد و در فکر چاره جوئی و ساختن داروی آن برآیند؟ وحدت در صدد برقرار کردن صلح است آیا این عمل خوبی نیست؟ آیا بهتر نیست واکسن بزنند که اشخاص مبتلا به بیماری نشوند تا اینکه صبر کنند بیماری وجود آنها را ضعیف و بیچاره کرده آنگاه در صدد علاجشان برآیند؟

باید کاری کرد که میکرب قوی نشود که ناچار به مبارزه با آن شوند. وحدت همین اصل را در عالم خواهان است. در اینجا دو نکته مهم و دقیق را که واقعاً هر کدام شایسته نوشتن کتابی مفصل است با ایجاد کامل بیان می کنم، کثرت و وحدت که اینهمه علماء و فلاسفه شرق و غرب درباره آن کتابها نوشته و کاغذها سیاه کرده و هنوز هم به توافق نرسیده اند یک مسأله بسیار ساده است و می توان آن را با این عبارت کوتاه مختصر بیان نمود، وحدت عالم تشکیلاتی دارد که نام آن تشکیلات کثرت است. یعنی کثرت سازمان و وسیله تظاهر و تجلی زندگی عالمی است ولی باطن عالم همانا وحدت است.

دوم، هر گاه همین کثرت که گفتیم سازمان عالم وجود است جزئی کسری از کثرت واقعی داشته باشد به هیچ وجه فایده کامل ایجاد نمی کند بلکه موجب نقص و کاهش و بر هم خوردن نظم است در حالیکه اگر کثرت کامل و صحیح و تمام باشد خود ایجاد یک وحدت می نماید. برای روشن شدن ذهن مثالی می زنیم، یک ساعت که خود آنرا «یک» می گوئید و در واقع یک وحدت است از مقداری کثرات یعنی آلات و ابزار مختلفه تشکیل شده است که دست بهم داده کار می کنند و یک ساعت کامل را بوجود می آورند. این آلات از فلزات و مواد و عناصر مختلفه و گوناگون به اشکال و ابعاد و رنگها و اوزان مختلف هستند ولی نتیجه کار مجموعه آنها هدفی واحد یعنی نشان دادن وقت است. اگر یکی از این آلات کسر باشد یا ضد

یکدیگر باشند و با هم مخالفت کنند اطلاق ساعت به آن نمی شود و واحد ساعت را بوجود نمی آورند اما اگر در آن کثرات منظم و صحیح و درست باشند و همه با صلح و صفا و دوستی کار کنند ساعت هم منظم کار می کند و به آن می توان گفت «یک ساعت» یعنی از این کثرت یک وحدت منظم نتیجه می شود. بهمین ترتیب اگر هر یک از کثرات ظاهری در عالم نباشند وحدت از آن بوجود نمی آید یعنی نظم بهم می خورد و ترتیب از بین می رود و دیگر عالم به آن صورت وحدت که باید باشد نیست. همین کثرات که در ساعت می بینیم. اگر با هم سازش و صلح و همکاری و صفا داشتند ساعت یک واحد خوب و بی نقص خواهد بود و خوب کار خواهد کرد و اگر سازش نداشتند کار منظم نخواهد کرد و به آن اطلاق واحد ساعت نمی شود. برادر عزیز جهان هم همین حکم را دارد و بایستی همه با هم متحد و یگانه باشیم تا کار عالم درست گردد و عالم منظم و صحیح باشد.

سوال: پس بیائید دست اتحاد به یکدیگر دهیم. جنگ کنیم با ناپاکیهای مخربین دین و بدعتهایی که به اسم دین وارد ادیان نموده و با اهریمنان دینی که باعث بیچارگی مردم گردیده اند. بیائید جنگ کنیم باز جنگ کنیم و نهراسیم. سنگرهای دوستان حق و حقیقت را بگیریم. پیشروی کنیم. بیائید جهاد کنیم فی سبیل الله، جهاد در راه خوشبختی مردم. جهاد کنیم و صلح را برقرار نماییم. جنگ کنیم تا بمیریم.

جواب: مبارزه با فساد اخلاق و برقرار تطهیر و پاکیزگی اخلاقی که اساس ادیان است روش وحدت نوین جهانی است که درهای صلح و برادری را باز می کند. هر گاه مردمان ایمان کامل بوحثت پیدا کردند مرتکب کارهای بد (بد نسبی و قراردادی) که شما اشاره فرموده اید نخواهد شد. پس راه مبارزه با اینگونه نقائص محبت است نه جنگ و سلامت و مسالمت و مدارا و نصیحت و هدایت و ارشاد است نه خشونت و سختگیری.

بدانید که دینامیت و بمب و اشعه ایکس وحدت مهر و محبت است که می تواند با این اموری که فساد می نامند مبارزه کند. اما مرگی که بدان اشاره فرمودید وجود ندارد و ظاهری بیش نیست زیرا پس از خراب شدن دستگاه جسم عناصر آن به صورتهای دیگر در عالم انجام وظیفه می کند و پریسپری یا قالب مثالی به همراه روح زندگی عالیتری را که همدوش با ارتقاء و تعالی است ادامه می دهند. هر چند که تفصیل این مطالب در کتابهای مکانیسم و دینامیسم آفرینش و گلهای راهنمایی نوشته شده است لیکن بطور اختصار بیان گردید تا ابهامی باقی نماند. از اینرو است که می گوئیم هر گاه پیروان همه ادیان در کلمه مشترک خداپرستی و اخلاق و انسانیت بشر دوستی و اعمال نیکو دست اتحاد به یکدیگر دهند و در این طریق پاکیزه و در راه رفاه و سعادت هموعان با فداکاری همراهی و همکاری نمایند نتیجه آن بطور مسلم عاید عالم بشریت خواهد گردید.

مقدمه نامه، چنانچه مبرهن است همه چیز از عناصر تشکیل یافته. عناصر هر کدام دارای نیروی بخصوص و فوائد مخصوص به خود دارند و همه صور نوعیه و شخصیه و جماد و نبات و حیوان و انسان و کره زمین و سایر کروات از عناصر تشکیل یافته با زیادی و کمی عناصر از هم متمایز و نیروی متمایز و فواید متمایز دارند و این عناصر است که همدیگر را می خورند و به همدیگر نیرو می بخشند. پس آکل و مأکول از کلیه جریانات عناصر موجود است. انسان از عناصر است و از عناصر تغذیه می کند و عناصر را رفع می کند و عناصر جزء بدن انسان می شود و نیرو می بخشد. بعداً این عناصر هم از هم متلاشی می شود باز جزء عناصر دیگر و به شکل دیگر جلوه گر می شود. پس اتحاد در تمام شئون خلقت برقرار است. اما ادیان خدا را غیر از این معرفی می کنند.

سوال: ادیان قائلند خداوند بالا و والا از عناصر و نیرو و قوه موجوده و عناصر است و آن خداوند است. همه این عناصر و ترکیبات آنها و نیروهای موجوده در آنها را خلق نموده و می نماید.

جواب: خوشحالیم در قسمت بالای نامه خود به عنوان مقدمه نظرهائی را که در کتاب «وحدت در عالم لایتناهی» است تا حدودی بیان فرموده اید. اما اینکه می فرمائید ادیان خدا را غیر از این معرفی می کنند بسته به استنباط و درک مطلب از خلال کتب آسمانی و فرمایشات رهبران ادیان است. کجای ادیان فرموده خداوند بالا و والای از عناصر است. آنچه که از ادیان استنباط می شود این است که قدرت خداوند همراه عالم است. ما می گوئیم عناصر جزئی از قدرت خداست نه عین خداوند. مگر قرآن مجید نمی فرماید: «الله نور السموات و الارض» (سوره نور ۲۴) مگر نه این است که نور از عناصر است و ترکیبات آن جزء عناصر می باشد و از فوتونها و ذرات عناصر تشکیل شده است؟ دراین باره چه می فرمائید؟ در خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه می فرماید: «الظاهر لایقال مماو الباطن لایقال فیما لاشیخ فیتقض و لا محجوب فیحوی لم یقرب من الاشیاء التصاق و لم یبعد عنها بافتراق» «هویداست که نمی توان گفت از چه آشکار شده و مخفی است که گفته نمی شود در چه چیز پنهان گردیده. جسمی نیست که از دور جلوه گری کرده از بین برود و زیر پرده نیست تا چیزی بر آن احاطه داشته باشد.

نزدیک بودن او به اشیاء به چسبیدن نیست و دوری از اشیاء بجذائی نمی باشد.» مفهوم این عبارات می رساند که خداوند از عالم که از عناصر تشکیل و ترکیب شده جدا نیست. به علاوه بالا و والا الفاضی است که مفهوم واقعی ندارد. در عالم لایتناهی بالا کجاست و پایین کدام است؟ برای تعیین بالا یا پایین و امثال این قبیل مکانها باید جائی موجود باشد که وقتی می گوئید بالا به آن اشاره کنید. کسانی که قائل به بالا یا پایین بودن هستند بیایند و جای بالا و پایین را به ما نشان دهند. بالا و پایین نسبت به بشر و با هر فردی

است که سایر چیزها را مشاهده و با جسم خود و موقع خود مقایسه می نماید. اگر بالا و والا را از لحاظ معنوی بگیریم درست است چون خداوند به تمام عالم تسلط دارد و با مجموع همه عالم است. نسبت به فرد آنها والا و بالای معنوی است و هیچ قدرتی نیست که با قدرت او یکی باشد.

معنی خلق هم چنانکه در کتاب دینامیسم آفرینش مفصلاً بیان گردیده از نیستی به هستی آوردن نیست بلکه تحولات و تغییرات دائمی است. مراجعه به کتاب دینامیسم آفرینش و مکانیسم آفرینش بفرمائید زیرا این موضوع را بطور مبسوط شرح داده است. در کتاب گلهای راهنمایی جلد اول نیز در اینباره بیانهای مبسوط دارد.

سوال: ادیان می گویند آن خداوند بی اختیار نیست، کور و کر نیست. عالم به همه است. از روی اراده همه آنها را خلق می کند و این عناصر و ترکیبات آنها و جلوه گر شدن آنها بصور مختلفه و دارای نیروی مخصوصی بودن آنها همه از روی اجبار است و عناصر نمی دانند چه می کنند. مثل آسیاب کار می کند و آرد می دهد و ما و کلیه عالم خلقت هم همین است. پس خداوند کجاست و چه می کند و چکار دارد؟

جواب: بلی، ادیان درست می گویند. خداوند بی اختیار نیست بلکه همه اختیارها فقط و فقط در قدرت اوست و نقشه و سرنوشت کارخانه عالم را او ساخته و بامر و مشیت او انجام می گردد و همه اختیارات منحصر به اوست و کور و کر نیست زیرا منبع تمام شعورها و عقل هائی که در موجودات است و کله همه عقول و شعور اوست. چگونه چنین قدرتی می تواند کور و کر باشد؟ اراده و امر اوست که عالم را اداره می کند.

عمل عناصر و مواد از روی سرنوشتی است که خداوند برای آنها معین فرموده و رهبر و بانی کارخانه عالم تکلیف همه چرخها و پیچ و مهره های عالم را تعیین فرموده است. خداوند قادر متعال همه عناصر مخلوقات را طوری آفریده که بطور خودکار و اتوماتیک وظایف حیاتی خود را انجام می دهند و حتی نسل بعد از خود را نیز درست می کنند. اشیاء عالم محتاج آن نیستند که دست فرد آنها را بگیرند و آنها را درست کنند. مثلاً استادی بیاید و دانه دانه گندمها را بتراشد و به آنها شکل بدهد یا دانه های برف را به آن اشکال هندسی در آورد.

یک نقاش بیاید و چشم و ابرو برای بشر یا حیوانات درست کند یا یک نجار بیاید و درختها را راست و صاف کند و قس علیهذا. این امر یکی از بزرگترین عجایب جهان خلقت است و عظمت و قدرت و نیروی خداوندی را نشان می دهد. تمام حرکات و سکانات و اعمال حیاتی و جلوه ها و تجلیهای عالم حاکی از نیروی خداوند است که بر حسب قدرت الهی بطور خودکار انجام می شود چنان که در اسلام فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله» هیچ تحول و دگرگونی و هیچ نیروئی جز از جانب خداوند نیست.

با این احوال آیا لازم است پرسش شود که خداوند کجاست و چه می کند و چه کاری دارد؟ هر گاه بخواهیم وضع زندگی افراد بشر را در دنیا مورد دقت و موشکافی قرار دهیم این حقیقت در نظر ما جلوه گر می شود که همه افراد بدون اینکه بدانند (بطور ناخودآگاه) کارهایی انجام می دهند و مانند ابزارها و آلاتی که به برق وصل است اینها هم با اتصال به نیروهای عالمی هر یک مشغول انجام تکالیف خود می باشند. در عین حال که انجام وظیفه می کنند خود از کنه و باطن کار خویش و هدف آن بدرستی آگاهی ندارند. اگر بخواهیم آنها را به عروسکهای خیمه شب بازی که بدست استاد خیمه شب باز می گردد تشبیه کنیم نارسا است زیرا استاد خیمه شب باز می داند که عروسکهایش چه عملی انجام می دهند و خود عروسکها شعور و استنباط ندارند در حالی که افراد بشر با اینکه شعور و استنباط دارند اما نمی فهمند چه می کنند. این است که در دنیا همه می نالند، فریاد می زنند، شکایت دارند و می گویند نمی دانیم برای چه به دنیا آمده ایم، چرا زنده ایم و چرا این اعمال را انجام می دهیم.

هدف ما از این آمدن و رفتن چیست و چرا ما را از اینجا می برند. در عمل خود و دیگران غرق در حسرت هستند و ادبیات بشر از این شکوه سرائی و حیرت نمائی پر و مملو است. ظاهر امر این است که هر کسی با خردی که خداوند قادر متعال به او عطا فرموده وظایف دنیوی را انجام می دهد در حالی که همین خرد و عقل هم مثل سایر قسمتهای بدن انسان (مانند قلب، ریه و غیره) خودکار است و نیروی دیگری آن را بکار می اندازد. برای اینکه روشن شود که کارها بدست و اراده انسان نیست این حقیقت را در نظر گیریم که افراد عملهای انجام می دهند بعداً دست حسرت به دندان می گزند که چرا خبط کردم و مرتکب اشتباه شدم در حالی که عقل داشت و عقل راهنمای او در کار بود. معلوم می شود این خرد هم قادر نیست تمام اعمال انسان را اداره نماید و جز اینکه خواست الهی را انجام دهد کاری نتواند کرد.

اصل موضوع سرنوشت و تقدیر این است. اگر عقل می توانست تمام کارها را درست و صحیح انجام دهد و به میل و اراده بشر کار کند دیگر خبط و خطائی در کار نبود. وقتی خبط در کار آمد معلوم می شود عقل نیز جز بخواست پروردگار و موازی با مشیت او قادر به انجام کاری نیست و تا راه عقل با مشیت الهی تواتر پیدا نکند نتیجه مطلوب را نخواهد داد.

برای هر فرد بشر هزاران اتفاق در زندگی افتاده که مؤید این حقیقت است و هر کسی می تواند با تفکر آنها را کشف کند. مردمان به باطن امر فکر نمی کنند که چرا بشر و مخلوقات بدون دعوت می آیند و بدون اراده می روند و ناخودآگاه اعمالی انجام می دهند. باید همگان به این حقیقت واقف شوند که تمام افراد و آفریده های این زمین و سایر کرات و واحدهای خلقت همه عمال و کارگزاران الهی هستند و بطور خودکار وظایفی را که باید انجام می دهند.

سؤال: آیا این جو تحقیقات کمک به طبعیین نمی‌کند؟ آیا این نحو تبلیغات بی‌خدائی را در اذهان تقویت نمی‌کند؟ این تحقیقات که در وحدت مطالعه نمودم و در سالنامه مطالعه شد ذهنم را مشوب نمود. اگر بگوئیم همه این نیروها را خداوند به عناصر می‌دهد و به جان همدیگر می‌اندازد همدیگر را بخورند و ادامه حیات نمایند در آنها ویتامینهای مخصوص قرار می‌دهد و به صور مختلفه جلوه‌گری می‌کند و به همدیگر حمله ور می‌شوند، خدا هم تماشا می‌کند دنیائی را با هر چه در اوست زیر و رو می‌کند و دنیائی دیگر را از عناصر خلق می‌کند باز به جان هم می‌اندازد آن وقت اشکالات زیادتر می‌شود.

جواب: خیر این تحقیقات کمک به طبعیین نمی‌کند بلکه طبعیین را هم که تعداد متناهی از افراد دنیای امروز هستند به راه راست وحدت نزدیک می‌کند و آنها را خداشناس می‌نماید. فرق الهیون و طبعیین در آن است که طبعیین طبیعت را بی‌شعور می‌دانند ولی الهیون عالم را دارای شعور عظیم الهی می‌دانند.

در اسم مناقشه نیست. می‌خواهند نام آن را طبیعت گذارند یا خدا مختارند چنان که ملل مختلفه صدها و هزاران اسم برای خدا نهاده‌اند در حالی که حقیقت یکی است. همانطور که قبلاً بیان شد شرحی درباره خدا و خلقت در کتاب «گلهای راهنمایی» جلد اول بیان گردیده که مطالعه آن ذهن را کاملاً روشن می‌سازد. اینگونه مطالب نوین هیچگاه ذهن کسی را مشوب نمی‌سازد زیرا در این دنیای امروز که اکنون در آن به سر می‌بریم تعداد کثیری از افراد بشر از مکتب مادیت پیروی کرده خدا را منکر گردیده‌اند و استدلالهای سابق که می‌خواهند خدا را با کلمات و کتب فلسفه قدیم ثابت کنند قبول ندارند و ذهن آنها روشن نمی‌شود.

بایستی دلایل و براهینی که باید پدیده‌های علمی امروز موزون باشد ارائه نمود تا این گمگشتگان وادی سرگردانی که در باطن طالب کشف حقیقت هستند و همه بندگان خدای تعالی می‌باشند به راه صواب و هدایت آیند. اینها در حقیقت قابل‌ترحمند و خداوند متعال راضی نیست صدها میلیون از بندگان در بیابان ضلالت سرگردان شوند زیرا خداوند همه بندگان خود را دوست می‌دارد و می‌خواهد همه را براه راست هدایت فرماید تا خالق خود را بشناسند. کوششی که ما در راه بشر دوستی انجام می‌دهیم موازی با خواست و مشیت الهی است نه مخالف آن. پس افراد متدین باید از این کوشش شادمان باشند و هیچ جایی برای نگرانی و ناراحتی نیست.

خوبست همه حقیقت‌پژوهان و طالبان راستی استدلالهای کتاب دینامیسم آفرینش و مکانیسم آفرینش و گلهای راهنمایی و سایر کتب وحدت نوین جهانی را مطالعه فرمایند تا بدانند چرا و بچه دلیل مشکوکین و مادیون با خواندن آن به وحدت می‌پیوندند. نباید فراموش کرد که تعدادی از متدینین هم در عین حال که از ترس و ایمان خدا را تاییداً قبول می‌کنند ولی دلشان آرام و قرار لازم را که مستلزم یقین است ندارد و

با این روش نوین هدایتی حکمت نو، نه تنها به طبقه مادیون کمک فکری می شود و این بندگان خدا براه راست می آیند بلکه متدینین به ادیان هم با آرامش فکری ایمانشان محکم و مستقر می گردد. این است که وحدت نوین جهانی هر دو گروه ظاهراً متخالف را چون دو سیم مثبت و منفی برق به یکدیگر نزدیک می سازد و از آن جرقه ها و انوار حقیقت در عالم روشن می نماید. با اظهار تعجب می فرمائید که خداوند عناصر را به جان هم می اندازد.

خداوند عناصر را به جان هم نمی اندازد بلکه بر طبق مثالهایی که ضمن جواب نامه های قبل به استحضار رسید عناصر نیز دست اتحاد و برادری و صلح به یکدیگر داده و چرخهای عالم را می گردانند. ما افراد بشر که مخلوق پروردگار و نمونه ای از قدرت الهی در روح و کالبدمان به ودیعت نهاده شده از عناصر و موادی که در کره زمین در دسترس ماست و مایحتاج ما می باشد قسمتهایی را می گیریم و به هم می آمیزیم و از آنها چیزی را که مطلوب ماست می سازیم. مثلاً یک نجار چوب را می گیرد و به وسیله فلزی که به شکل میخ ساخته شده و به وسیله ماده ای حیوانی که سریشم می نامند این چوبها را به هم محکم می سازد یعنی چوب و میخ و سریشم را در هم داخل نموده و از آنها شیئی که مورد نظر اوست تهیه می کند.

یک آشپز مواد و عناصر مختلف شکر و روغن و آرد و زعفران و غیره را به مقدار لازم به هم ترکیب می نمایند و از آن غذایی مطلوب یا شیرینی خوشمزه می سازد. یک داروساز عناصر و مواد مختلفه شیمیایی را به هم ترکیب می نماید و از آنها داروی جدیدی بوجود می آورد. به این ترتیب بشر از مواد و عناصر گوناگون که در اختیار دارد اجسام گوناگونی را که مورد نیاز اوست می سازد و این همان چیزی است که ما شبانه روز همه جا در اطراف خود مشاهده می کنیم.

خداوند تبارک و تعالی هم که قدرت کلی است و همه مواد و عناصر عالم از او در اختیار اوست این مواد و عناصر را با قدرت و نیروی یزدانی بطور خودکار در هم ادغام می کنند و داخل یکدیگر می سازد و ترکیب می نماید و این عمل که دائماً در عالم لایتنهای صورت می پذیرد بخاطر بقای خلقت، بقای بشر و بقای موجودات است اینکه گفته شد یکی از حکمتهای بالغه الهی است که تاکنون بیان نشده بود. تمام فعل و انفعالات عناصر به امر و مشیت الهی است منتهی این فعل و انفعالات را نباید جنگ و دست به گریبانی و به جان هم افتادن بخواند بلکه همه اینها فعل و انفعالاتی است که لازمه گردش چرخ عالمست مثل رنگهای مختلف تابلوی نقاشی یا اتحاد آب و آتش در سماور و لکوموتیو که در جای دیگر بیان گردیده است. هر گاه یکی از عناصر لازم در بدن شما کسر گردد حالت ضعف و ناتوانی در یکی از قوا یا بطور کلی در کالبد شما پدید می آید و علت این است که همه عناصر به نسبت معین برای بدن لازم است تا بدن

بتواند درست به انجام وظایف خویش بپردازد و هر گاه برخی از آنها به عللی کسر گردید باید جبران شود. برای جبران آن و تأمین سلامت بدن خود ناچارید در صدد بدست آوردن آنها برآئید و چون این عناصر در بدن نباتات یا حیوانات وجود دارد ناچارید از آنها استفاده کنید و آنها را بخورید تا عناصر شما تأمین گردد.

این است سر آکل و مأکول و حقیقت آن و مطلب عجیبی که بتوان آنرا به جان یکدیگر انداختن نامید نیست و اصولاً نباید چنین سخن ضعیفی گفت. خداوند تبارک و تعالی برای هر بشر و هر موجود دیگر مقداری لازم از عناصر بطور خودکار قرار داده و تعادلی برای میزان آن معین فرموده و قدرت عظیم خداوندی در این است که در یک بشر هنگام تولد این عناصر را با میزان معین و تعادلی که لازم و واجبست می آفریند. اما هر گاه بشر یا آن موجود در اثر افراط و تفریط ها و یا حوادثی تعادل عناصر خود را از دست داد ناچار تعداد عناصر کم یا زیاد می شود و نواقص خلقتی پیش می آید.

اگر کم باشد مجبور است با وسایلی که بنا بر مشیت و اراده خداوندی بر او کشف می شود به وسیله داروها و ویتامینها و موادی که بشر با فکر خدا داده تهیه کرده کمبود عناصر را جبران نماید و اگر عناصر زیاد شد آن هم به وسیله مصرف داروها و کارهای معینی که به فکرش رسیده آن زیادی را برطرف و تعادل را برقرار می سازد. این است فرق خلقت خداوندی و عمل بشر که آنهم بر حسب مشیت الهی است که بشر بطور خودکار بوسیله خرد انجام می دهد.

در اینجا باید گفته شود، کوشش هایی که بشر برای تأمین حیات و تعادل حیاتی و سلامت خود انجام می دهد در عین حال که در اثر فعالیت و قدرت کالبد اوست بر حسب مشیت و سرنوشت الهی انجام می گردد و با وجود تمام اطمینانی که بکار خود دارد اما توجه و توسل او به قدرت خداوندی است و اینجاست که اهمیت خداشناسی و خداپرستی برای بشر روشن می گردد. مثلاً زارع زمین را آماده می کند. تخم می پاشد، کود می دهد آبیاری می کند، توجه می نماید اما با تمام این احوال بحصول نتیجه اطمینان ندارد و چشمش به خواست غیبی یعنی مشیت الهی است. طبیب یک بیمار را معاینه می کند دارو می دهد، توجه می کند با تمام این احوال توسل و انتظارش از خداست چنانکه یک مثل فرانسوی می گوید: «پزشک نسخه می دهد ولی خداوند شفا می بخشد». این است حقیقت توسل و اهمیت خداشناسی.

نامه شماره ۴

سوال: کرات چه با فرضیه لاپلاس فرانسوی چه با فرضیه دیگر که تابش نورالانوار و فشرده شدن اجرام فضای لا یتناهی باشد کاری نداریم. آیا بعد از تشکیل کرات و موجودات کرات نو و ساخته همان آب و

هواست یا که علت سببیه کرات است در وجود مخلوقات کرات دست داشته؟ آیا اراده ای در کار خود دارند؟ اگر همان علت وجود و علت مبقیه در تشکیل و کیفیات و کمیات موجودات کرات دست دارد تا چه مقدار مؤثر است؟

جواب: مایه اصلی خلقت موجودات از فضای عالمی است و ماده اصل فضای عالمی از نیروی قدرت نورالانوار می باشد که قسمتی فشرده و سنگین و ثقیل می شود و قسمتی از آن رقیق می ماند. قسمت ثقیل و سنگین از بهم فشرده شدن مواد رقیق بوجود می آید و درجه رقت و غلظت بستگی به تراکم مواد و به هم فشرده شدن آنها دارد تا جایی که وقتی کاملاً ثقیل و فشرده شد آن را خاکی و مادی می نامند و آنچه رقیق و لطیف و الطف است الهی می گویند. خود کره هم در خلقت موجودات آن ذی سهم است یعنی از ویتامینها و مواد و عناصری که در هر کره درست شده و قسمتی از آن کره را تشکیل می دهد در خلقت موجودات آن کره تأثیر می کند.

همانطور که در کتاب گلهای راهنمایی جلد اول به تفصیل بیان گردیده خلقت خود کرات نیز از نورالانوار و فشرده شدن مواد لطیف و الطف می باشد بنابراین خود کره هم از قدرت و نیروی لایزال الهی تشکیل شده است لذا اینکه می گوئیم خلقت موجودات کرات وابسته به دو نیروی جو و فضای عالمی و دخالت مواد خود کرات است در حقیقت موجودات کرات وابسته به دو نیروی جو و فضای عالمی و دخالت مواد خود کرات است در حقیقت منبع آن یکی است یعنی عمل خداوندی است.

این تفکیک که بیان می شود در حقیقت به خاطر جریان یافتن امور عالم است و الا در اصل امور وحدت است و تفکیکی نیست چنانکه یک فرد بشر که در این دنیا متولد می شود دو عامل در او تأثیر دارد یکی مرد و دیگری زن و بهم پیوستن این دو عامل که به منزله مثبت و منفی است ایجاد نطفه و مولود می نماید در حالی که می دانیم که این تفکیک قواعدی برای گذراندن امور دنیوی است و در اصل خلقت وحدت برقرار است که از قدرت لایزال خداوندی است.

نطفه ای که در بدن مرد تشکیل می شود به ترتیبی که در گلهای راهنمایی جلد اول ذکر گردید از تمام ذرات بدن مرد است که در ابتدا غیر مرئی است و تا حال به هیچ وسیله آن را ندیده اند بعداً چون فشرده و متراکم گردید به صورت منی در می آید که قابل رویت می شود. همان منی است که تشکیل نطفه می دهد و روز به روز بزرگتر می گردد تا به صورت بشر در می آید و این امر شبیه به همان تشکیلات جویست. لذتی که در هنگام دفع منی بوجود می آید در اثر همان حرارتی است که ذرات را فشرده و به هم متراکم می کند. برای توضیح مطلب درباره خلقت کرات می گویم که در موقعی که نیروی عظیمه و قویه نورالانوار بر حسب امر پروردگار به شرحی که در صفحات گلهای راهنمایی جلد اول بیان شده مواد را فشرده

ساخت و تشکیل کرات داد قسمتی از آنکه در مرکز است و فشرده و ثقیل است خود کره را تشکیل می دهند و قسمتی از آن که رقیقتر است در اطراف کره باقی می ماند که جو کره را تشکیل می دهد و هر چه از کره دورتر باشد این جو رقیقتر و رقیقتر می شود تا وقتی که فاصله زیاد پیدا کند.

وجود انسان هم همین طور است که وقتی جسم از آن تشکیل شد از مواد فشرده شده و محکم است که جسم را تشکیل می دهد و قسمتی هم در پیرامون این جسم لطیف است که ماده ای رقیق است که رقت آن درجات دارد. ماده رقیقتر از جسم را پریسپری می گویند و از آن رقیق تر و لطیف تر را روح نام می گذارند. پس قسمتی از خلقت نیز از جو به وجود می آید و آنچه را ثقیل است مادی و آنچه را لطیف است معنوی می نامند به این لحاظ می گویند موجودات از مادیات و معنویات (جسم و روح) بوجود آمده اند در حالی که اصل همه یک قدرت واحد است.

در حاشیه می گویم، دلیل اینکه در همین هوایی که اکنون زمین را احاطه کرده و عناصر و ذراتی است که بشر از آن استفاده می کند، این مطلب است که اصولاً خلقت از ذرات لطیف و الطف و عناصر بی اندازه لطیف تشکیل می شود و بشر و همه موجودات برای ادامه حیات خویش از این ذرات استفاده می کنند در حالی که عناصر مزبور نامرئی است و به هیچ وسیله آن را ندیده اند اما وقتی فشرده شد تشکیل جسمیت می دهد و مرئی می گردد. همینطور است موجودات و عناصر در تمام عالم لایتناهی.

برای روشن شدن مطلب به میوه هائی که در درون آنها کرم تولید می شود مثلاً یک سیب توجه کنیم سیب را به منزله کره می گیریم و کرمی که در درون آن تشکیل می شود به منزله مخلوق آن کره است. این کرم از دو قسمت تشکیل شده است. قسمتی از آن میکرب یا جرثومه یا نطفه ایست که از هوا وارد می شود که آن را روح می گویند و قسمتی دیگر از مواد داخلی خود سیب است که نطفه را پرورش می دهد و تقویت می کند و کلیه اینها امر پروردگار است. سیب را به منزله کره زمین و هوایی که اطراف سیب را گرفته، معنویات فرض کنیم. وقتی نطفه در سیب تولید می شود به معنی آن میکروبهایی که از خارج وارد می شود و به منزله روح است. مواد ویتامینی سیب آنرا پرورش می دهد. بهمین ترتیب است عمل کره زمین نسبت به موجودات منتها پس از آنکه مدتی در این سیب (یا کره زمین) موجوداتی پیدا شد نشو و نما می کنند و وسیله جفت گیری و انواع و اقسام راههای زندگی در مقابل آنها باز می شود. انسان و کلیه حیوانات و نباتات بهمین ترتیب در زمین رشد کرده و پرورده شده اند.

حال که سخن از سیب به میان آمد لازم است به اشاره مطلبی را بیان نمایم. یک سیب رسیده و خوشمزه و معطر که می خوریم و از آن لذت می بریم آیا می دانید که چه چیزی است که سیب متلذذ گردیدن از آن مزه خوب و عطر مطلوب می شود؟ همانا روح سیب است که قدرت اصلی سیب در آن است و همان روح

است که انسان را آنقدر محفوظ می کند و لذت روحی می بخشد. دلیل این مطلب این است که وقتی بوسیله ماشین آب میوه گیری آب سیب را می گیریم و تفاله آن باقی می ماند آن تفاله چندان مزه و قدرتی ندارد اما آب سیب دارای تمام عطر و بو و مزه و خاصیت سیب است. چرا چنین است؟ برای اینکه رقیق تر و لطیف تر شده است. این قاعده کلی را هیچ گاه نباید از نظر دور بداریم که اجسام هر قدر رقیق تر و لطیف تر شوند نیرومندتر و قویتر و قدرتبخش تر و لذتبخش ترند و هر چه رقت افزون گردد به همان تناسب قدرت فزونی می گیرد. بهمین دلیل است که سیر به سوی معنویت لذت بخش است.

البته این تقسیم بندی که درباره سیب بیان گردید برای فهم مطلب است و می توان اینطور گفت که یک سیب که آب آن گرفته می شود تفاله آن را به منزله جسم سیب می دانیم و آبی که از آن باقی می ماند و می خوریم به منزله پریسپری است که ماده ایست رقیق تر از کالبد. عطر و مزه و فایده ای که از آن حاصل می شود به منزله روح است و دلیل آن این است که اگر اینگونه مواد و ویتامین ها و میوه ها را نخوریم بدن ما ضعیف می ماند و روح تجلی نمی کند و بر عکس استفاده از این مواد باعث پرورش و تقویت روح و تجلی نیروهای انسانی است و تا ماده روحی نباشد نمی تواند روح را تقویت کند. این است که در اصطلاح هم بدون توجه به حقیقت مطلب حقیقتی را می گویند و این گونه مواد را روح بخش و روح افزا و روح نواز می خوانند.

سوال: آیا همان علت عالم به حوادث است که درکرات و مخلوقات آن می گذرد یا خودکرات و گازهای انباشته اطراف آن کرات خودکار هستند. کارشان جمع و تفریق است و در این جمع و تفریق مخلوقات گوناگون موجود می شود. تبدیل و تغییر شکل می دهد بدون اراده. آیا اعمال قدرت لایتناهی که حاکم بر تمام اجرام سماوی و غیره می باشد و در حرکت آن فعل و انفعال حاصل می شود از نتیجه جسم و روح و غیره موجود می شود می تواند غیر از این عملیات کاری انجام دهد یا نه؟ اگر بگوییم اراده و مقدر همه چیز از نتیجه فشرده شدن اجرام و لطیف و الطف شدن آنها موجود می شود پس آن قدرت و نورالانوار که سازنده این تشکیلات است خود دارای اراده است یا نه. اگر بنا شود اراده از فعل و انفعال اجرام تولید شود پس اراده در خود آن نورالانوار موجود نبوده خالق اراده هم نورالانوار است. آیا ممکنست فاقد الشیئی معطی الشیئی شود؟ با امتنان و تشکر از زحماتی که آن بزرگوار حقاً حشمت السلطان هستید می کشید در راه مقدس وحدت توفیقات عالیّه پیش از پیش را برای آن جناب خواهانم نصرکم الله نصره الادیان.

جواب: هر قسمت از کرات و غیر کرات که ملاحظه می کنید فعل و انفعالاتی دارند که بدان وسیله تولید مثل می کنند اما نیرویی لازم است که آنها را شعور بدهد و زندگی آنها را مرتب نماید، اجتماع آنها را نظم بخشد، تعداد و میزان لازم آنها را حفظ کند، اندازه و قواره و نسبت آنها را محفوظ بدارد و سایر امور

زندگیشان را ترتیب دهد مانند مهندسی عالم یا مدیری مدبر که یک ماشین یا یک اداره یا یک دستگاه فرستنده تلویزیون را اداره می کنند که در عین حال که آن کارخانه و دستگاه و اداره دارای تمام وسایل خودکار هستند و بطور اتوماتیک کار می کنند لازم است امور عمومی و اجتماعی و چیزهایی که خارج از حدود آنهاست اداره شود. درباره روح در کتابهای دینامیسم آفرینش و مکانیسم آفرینش و گلهای راهنمایی (جلد اول و دوم) گفته شده که روح یک پارچه است و قدرت و امر پروردگار است، تمام فضا را احاطه کرده و مخلوقات مانند ماهیان و حیواناتی که در آب دریا زندگی می کنند و از آن آب بهره می برند از روح بهره مند هستند. در اینباره به کتابهای نامبرده رجوع فرمائید.

آنچه از فعل و انفعالات شیمیایی در کره زمین مشاهده می کنیم که نمونه هایی از فعل و انفعالات عالم کل است بوسیله قدرت بالاتر یعنی نیروئی انجام می شود که از کل عالم افاضه می شود. پس فعل و انفعالات به تنهایی نیست و فعل و انفعالات عالم هم به سلسله مراتب با نیروی قدرت کل انجام می گیرد. این قدرت کل است که تظاهرات و نمایشات و بروزات مختلف دارد و پشت سر هم به صورت های گوناگون در عالم تظاهر می کند و در یکجا همان قدرت شیمیایی می شود که بروز می کند و می بینیم و نتیجه آن ایجاد مخلوق است.

اکنون که پاسخ سوالات برادر عزیز و حدتی حجه الاسلام محدث تمام شد و از پاسخ مشکلات طرح شده فراغت حاصل آمد خوانندگان گرامی را که با دقت و موشکافی و توجه کامل این رشته سخن را خوانده اند بخداوند قادر متعال سپرده توفیق و سعادت و هدایت همگان را از نیروی قدرت عظیم پروردگاری خواستارم. ضمناً برای تأیید و تکمیل جوابهایی که به سؤالات این برادر معظم داده شده شعری که سروده ام و مناسب با این مطالب دارد در اینجا ذکر می کنم:

خدا نور الطف روان سایه است	ضمیرش از آن سایه پر مایه است
نباشد به جز الطفی نور پاک	به پاکی ضمیر است و ابدان ز خاک
و ز آن خاک عنصر بگیرد نشاط	نشاطی که از روح گیرد بساط
که گیتی سراسر ز نور لطیف	لطیف است و الطف چو الطف ظریف
ترا دیده ی نیک بین چون که نیست	و گردیده روشن ببیند ز کیست
بدو نیک چون نیک دیدی یکیست	غم و راحت و رنج و شادی یکیست
بدی نیست نیک است و فرزانه ^{۱۳} بود	غم و شادی و رنج دوران ^{۱۴} بود

^{۱۳} - حکمت - دانش .

^{۱۴} - در حال گردش .

شتا و بهار است و پائیز و صیف
و گر صیف باشد به گرمی و سخت
ز بعد زمستان بهاری است خوش
به وحدت گرایند این فصل و طبع^{۱۵}
که حشمت در این گفته دلربا

شبیه است این چار موسم به حیف^{۱۶}
به پائیز گیرد نشاطی چو بخت
پس از رنج راحت برآید بوش^{۱۷}
که کاغذ همه کاغذ و فرق به طبع^{۱۸}
به تن جان دهد همچو باد صبا

^{۱۶} - جور - ستم .

^{۱۷} - خوب .

^{۱۸} - چاپ .

^{۱۵} - طبیعت .

اشعاری از برادر وحدتی حجه الاسلام حاج شیخ موسی محدث دام بقاءه

برادر عزیز ما حجه الاسلام محدث در تاریخ ۴۹/۱۰/۵ جلد اول گلهای راهنمایی را خواسته و پس از خواندن این کتاب که در بهمن ۱۳۴۹ خدمتشان ارسال شد نامه هائی حاکی از رضایت و اشعاری جالب ارسال داشته اند که در خاتمه این مبحث سه قطعه شعر از ایشان چاپ می شود:

این آب و هوا و هر چه در آنهاست	روزی خور مخلوق جهان آرایست
تا خلق جهان لباس کثرت پوشند	ابر و مه و خورشید فلک آرایست
در آب و هوای این زمین زنده بود	حیوان و نبات و آدمی هر جایست
از جو و فضای عالم و جرم زمین	هر مهوش حور و ش بزم آرایست
از عالم حیوان و نبات و انسان	مخلوق هزار فرد روح افزایست
هر چند که خورد و خور ز یک اصل بود	نرم است چو خاک و سخت چون خارایست
کثرت همه رنگ است و ندارد اصلی	وحدت همه جا اصل و چمن آرایست
از کثرت رنگهاست نز بی رنگی	این جنگ و جدال کاندین دنیااست
خواهی رهی از نفاق و کبر و کینه	وحدت بطلب ببین چه مهر آرایست
آن حشمت سلطان سریر وحدت	گلهاست کتاب او که گل آرایست
نادیده «محدث» ار چه آن مرد شریف	افکار وی است کاین چنین گیرایست

آدم من آدم با نور ایمان آدم	با بشارت آدم همفکر خوبان آدم
آدم پاکیزه سازم قلب را از هر شکوک	از برای جنگ با افکار نادان آدم
قلبها را شویم از زنگ نفاق و دشمنی	حامی وحدت، عدوی سخت شیطان آدم
هر چه از وهم و خرافات دغلبازان دین	بود، شستم، پاک کردم، مثل باران آدم
مذهب و ایمان و دین را مثل کالا کرده اند	بهر رسوا کردن کالا فروشان آدم
خویش را چون بت نموده، مردمان را بت پرست	بت شکن، بهر نجات بت پرستان آدم
پیر و پیغمبران و رهنمایان بشر	بهر توحید خدا دریای جوشان آدم
بت پرستان، بت تراشان، دین فروشان، جملگی	حمله ور گشتند بر من سنگباران آدم
چون علی (ع) مولای کل کائنات و مؤمنین	کافر انگاشته، با قلب سوزان آدم
در حریم کعبه دل چون علی مرتضی (ع)	آن بت جرار را کشتم، شتابان آدم
علم و دانش را علاج هر مرض پنداشتم	چهل را سرچشمه هر فقر گویان آدم

مجتهدها، برهمن ها و کشیشان کی دهند
مژده وحدت بدادم دردمندان را همه
منع کردم از درخت مرده و سنگ قبور
اندرین راه و روش بردم بسی رنج و محن
اهل ایران را بگو کای مردمان آریا
ای «محدث» راه قرآن است و توحید خدای

حاجت جویندگان؟ لبهای عطشان آدمم
از برای دردمندان سینه سوزان آدمم
سوی وحدت خواندم از این مژده خندان آدمم
افترا بشنیدم و با قلب بریان آدمم
رو به وحدت آورید، این راه پویان آدمم
احمد آسا، بت شکن با فر یزدان آدمم

اندر آن عالم هوای جستجوئی داشتم
در هوای دلبران بس سیرها کردم به عشق
بی خبر بودم ز دهر و هر چه در آن می گذشت
این نواهای دلم آیا چه می خواهد ز من
هر طرف رو می نمودم بی خبر بودم ز خود
می کشاندم روز و شب در عالم بی انتها
چیست این غوغای بی حاصل درون اجتماع
فکر من پرپر زنان این سوی و آن سو می زدی
اختلافات بشر در اجتماع مذهبی
این حیات و زندگی خود از کجا آمد پدید؟
عشق ورزیهای مخلوق از خداوند جهان
این خداجوئی کجا؟ از کی؟ چرا؟ ایجاد شد؟
فکر گوناگون من از آسمانها آمده؟
مهر و کین دنبال یکدیگر روان گردیده اند
این تمدنهای گوناگون اخلاق ملل
خوی حیوانی اگر از عالم مادی بود
اجتماع دنیوی از بس شگفتیها نمود
خوی انسان شد پدید از خویشتن یا از محیط؟
گفت شاعر من ملک بودم به اینجا آدمم
مادرم دهر است، در میدان پهن اجتماع

در هوای جستجو خوش گفتگوئی داشتم
در دل سوزان خود خوش های هوئی داشتم
دل گرفتار هوای ماهروئی داشتم
یا که دنبال که می گردد؟ چه بوئی داشتم؟
سیرها در هر مکان و سو به سوئی داشتم
چون که قلب عاشق دانش پژوئی داشتم
یا چه اسراری نهفته؟ جستجوئی داشتم؟
بهر کشف حق ضمیر چاره جوئی داشتم
از کجا تولید گشته؟ کی عدوئی داشتم؟
بهر حل این معما رو به کوئی داشتم
عالمی دارد هوای روی هوئی داشتم
بهر تأمین حوائج راه جوئی داشتم
با که مغزم پرورد؟ یا از هموئی داشتم
این دو باعث بر تمدن شد، چه خوئی داشتم
از کجا تحمیل شد؟ سر مگویی داشتم
خوی انسانی که دارم از چه روئی داشتم
در تحیر پیچ و تاب همچو موئی داشتم
بهر حل این معما آرزوئی داشتم
زاده این آب و خاکم، رنگ و بوئی داشتم
زین سرو زان سرو روان، احوال گوئی داشتم

رهبر وحدت به دل عشق نهانی داشته	در ره انسان نوازی راه پوئی داشتم
مکتب وحدت بود حلال هر مشکل بدان	آفرین بر رهبرش، بخت نکوئی داشتم
بر «محدث» معرفت حاصل گلهای گشته است	در نماز صبح وحدت تا وضوئی داشتم

نظراتی دیگر از برادران وحدتی

وحدتی سرهنگ احمد سعیدی، تهران، ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: تنها ابتکاری است برای راهنمایی جهانیان به راه حق و حقیقت و از خداوند یکتا مسئلت دارم که توفیق بیشتری در نیل به این هدف مقدس به شما اعطا فرماید.

برادر وحدتی صحبت الله رشیدی، گیلان غرب، ضمن موافقت با نظریه وحدت می نویسد: بسم الله الرحمن الرحیم (بنام خداوند بخشنده مهربان) اینجانب صحبت الله رشیدی دارای شناسنامه شماره ۲۵۴ صادره از نهاوند ساکن فعلی گیلان غرب، شغل آرایشگر، درست مدت بیست سال تمام یعنی نیمی از سن حقیقیم که خوب و بد را از هم تمیز می دادم و قدرت تشخیصم به اندازه ماشین بدنم رشد نموده بود در جستجوی معبودی بودم که ندیده عاشقش بودم و راهی را می پیمودم که شاید نشانی از آنرا بیابم و به منبای حقیقیم برساند. در این مدت با ادیان مختلف و مرامهای جور به جور آنها تماس و برخورد نموده ام حتی بعضی مواقع با مرام آنها موافق بودم و به آنها می پیوستم اما این پیوستن و موافق بودن همانا در جستجوی معبود و محبوب خود بودم. آنچه را خود می دانستم جستجو می کردم تا اینکه از لطف بیکران یزدان مقتدر دانا کتاب مقدس مکانیسم آفرینش را سر راهم قرار داد و با مطالعه آن نوری در چشمان تاریکم درخشید و آنچه را که من در این مدت با کمال شوق و میل تمام دنبال می کردم و می خواستم بخواست خدای بی همتا پیدا کردم. آری وحدت نوین جهانی راهی است بسوی سعادت و خوشبختی. آنچه را که من درباره وحدت نوین جهانی می بینم شاهراهی است که عالم انسانیت را بسوی صلح و صفا و هماهنگی و برادری دعوت می کند.

در اینصورت من با تمام قدرت و حکم انسانیت می گویم: وحدت نوین جهانی یعنی تلویزیون حق نما که تصویر حق و حقانیت و آنچه را که لازمه انسانیت است به عالم بشریت نشان می دهد و اگر گوش هوش فرا دهی ندائی از آسمانها و عالم لایتناهی خواهی شنید که می گوید تبارک الله احسن الخالقین و درود بر جمع وحدتی ها که حق و حقانیت را چنان آشکار و ثابت نموده که از قلب اروپا و آسیا هم گذشته و نفوذ در عالم خلقت نموده یعنی سراسر دنیای بشریت را تسخیر نموده. از مافوق ترین عظمت و قدرت الهی

خواهانم در راهی که قدم نهاده ای موفق و منصورت بدارد. و اینک بوسیله این نامه خودم را به پیشگاه با عظمت شما معرفی می کنم و تقاضای عضویت در جمع وحدتیا می نمایم که اگر شایسته باشد مرا هم عضویت بپذیرد و یک قطعه عکس هم با یک قطعه شعر که سروده خودم است تقدیم می دارم: سرباز وحدتی صحبت الله رشیدی متخلص به آواره:

به نام خدائی که جان آفرید همه زشت و زیبای عالم بدید

سلام بر وحدت نوین جهانی، نوری در قلبم احساس می کنم و خود نمی دانم که این نور از کجا می باشد و این چه قوه و قدرت و جاذبه ای است که من را بسوی خود سوق می دهد و بر من واضح گردید که این قدرت و جاذبه از منبعی است که آن را وحدت نوین می گویند از این رو بر من لازم گردید که خودم را برای خاک بوسی درگاه با عظمت این وحدت نوین آماده و معرفی نمایم و این تقاضا نامه را با قلبی پاک بسوی آن درگاه عالیقدر فرستادم. امیدوارم بذات بی عیب خداوند که قبول درگاه واقع گردد که شاید خودم را از خدمتگزاران وحدت محسوب نمایم. با تقدیم احترام صحبت الله رشیدی (آواره)

به مناسبت حکمت نوین و نور وحدت

خوشا آنکس که در گلزار وحدت	شود سر گشته در اسرار وحدت
خوشا آنکس که در میخانه عشق	شود مست از می سرشار وحدت
خوشا یکتا پرستی در ره حق	خوشا بر نهضت و افکار وحدت
خوشا آنکس که از روی حقیقت	شود وارسته و غمخوار وحدت
خوشا بر دیده حق بین و حق جوی	که بیند همچو خور دیدار وحدت
خوشا بر جمع و بزم وحدتیا	همه سرباز و هم انصار وحدت
به عالم پرچمش در اهتزاز است	به پاکی مظهر و گفتار وحدت
به مغناطیس نور آفرینش	بجوئی ره تو بر انوار وحدت
به محراب عبادت رو که بینی	بسان گفته دُر بار وحدت
به تو لبیک گوید حق تعالی	به پاکی رو تو در دربار وحدت
نما تطیهر و زاری کن به خلوت	که تا بینی چنان اسرار وحدت
چنان گردیده نورش عالم افروز	صفا و همت و کردار وحدت
تو در کنج عدالت خانه دل	نوی حق شنو از تار وحدت
ز حق گویم سخن تا خود ببینم	مقام و رفعت انوار وحدت
تو از روی حقیقت پرده بردار	کرامتها ببین از کار وحدت

من از شوق لقای «حشمت الله»	سرودم از صفا اشعار وحدت
ندیده عاشقم من بر جمالش	منم سرگشته در بازار وحدت
من آن «آواره»ی نامه سیاهم	که از جان می کنم اقرار وحدت

سرایا عشقم و آتش شدم من	چو مستان می بیغش شدم من
منم آواره کز شوق لقایش	بسان شعله سرکش شدم من

نخست درود من به روان پاک و سرچشمه ادب و انسانیت و انسان دوست و رهبر عالیقدر و استاد معظم و دانشمند محترم جناب آقای حشمت الله دولتشاهی، حشمت السلطان. شکر و سپاس خدای را که این بنده کمترین را از راه و روشی که از جل و نادانی سرچشمه می گیرد بسوی حق و حقیقت سوق داده و با قدرت جاذبه الهی خود مرا براه نیک هدایت فرمودند.

استاد گرانقدر و رهبر عالی مقام کتاب مکانیسم آفرینش را که از تراوشات مغز پاک و بی آلایش آن منبع یکتاپرستی شما است مطالعه نمودم اما چه بنویسم و چگونه شرح دهم که نه من بلکه اگر تمام اشجار را قلم کرده و دریاها را مرکب و دستهای همه انسانها را بهم وصل نموده و شب و روز را بهم آمیخته و بخواهند شرح نوشته های این کتاب مقدس را به رشته تحریر در آورند، بخدای بزرگ سوگند که نتوانند، مگر اینکه مافوق ترین قدرت الهی نیروئی به آنها بدهد که بتوانند چنین کتاب مقدس و آموزنده ای را بنویسند و آن نیرو و قدرت هم تنها در دست توانای رهبری خردمندانه شما می باشد و امیدوارم بذات یزدان مقتدر توانا در این راهی که شما پیش می روید و هدف شما جز صلح و صفا در عالم بشریت چیز دیگری نیست موفق و پیروز گردید. دانشمند الهی و ای رهبر خدائی از خواندن کتاب مقدس مکانیسم آفرینش همینقدر دانستم که جرقه برقی در قلبم ظاهر شد و تاریک خانه دلم را روشن و منور ساخت و در عالم بهت و حیرت بسوی وحدت کشانده شدم و این است که نام مقدس وحدت نوین جهانی را محترم شمرده و خود را یکی از انصار وحدت نوین می دانم. با تقدیم احترام

یا رب زنور وحدت ما را جدا مگردان	در شاه راه وحدت ما را رها مگردان
یارب نما تو یاری و ز نور وحدت خود	این قلبهای ما را تو بی صفا مگردان
یارب عنایت از تست ما عاصی و گنه کار	این دردهای ما را خود بی دوا مگردان
یا رب تو قدرتی ده بر توسن خیالم	تا راه تو بیویم، این ره خطا مگردان
یارب نمای روشن فانوس قلب تارم	هم بی نصیبم از این، نور صفا مگردان
یارب ز نام نیکت ما را بشارتی ده	محروم و ناامیدم زین ماجرا مگردان

یارب بسوی وحدت کن رهبری تو ما را	راه حقیقت از ما در اختفا مگردان
یارب تو باب رحمت بر روی خلق بگشای	دست تو سل ما تو بی دعا مگردان
یارب ترحمی کن بر ما ز راه احسان	ما را ز کار نیکو هرگز جدا مگردان
باشد امید بسیار ما را به رحمت تو	پشتم ز بار غفلت یارب دو تا مگردان
«آواره» ی حزینم سرباز* فوج وحدت	بر ما تفضلی کن شفقت ز ما مگردان

*: ضمن تقدیر بسیار از احساسات پاک و بی شائبه برادر وحدتی صحبت الله رشیدی توضیح می‌دهد که وحدت نوین جهانی چون موافق با صلح و صفا و دوستی و همکاری است ذکر سرباز وحدت موردی ندارد و شما برادر عزیز و ما و جمیع خواهران و برادران در یک سطح محبت و تعادل خدمت عالم بشریت قرار داریم - مؤلف

برادر وحدتی محمد شکبیا، مقیم قیدار زنجان، نامه و اشعاری به شرح زیر ارسال داشته اند: با کمال سربلندی استقامت و پایداری شما را در مسیر و هدف مقدس علوم اسلامی ستایش می‌کنم. برای اینکه با آن اداره محترم همکاری کرده باشم قطعه شعری به نام وحدت که تنها هدف عالی آن انجمن علمی است تقدیم می‌دارم شاید مورد قبول واقع شود و چه بسا از ما هم در صف همکاران یادی کرده باشند.

زیب و زینت بخش دانش نور پاک وحدت است عشق آن در هر که باشد مرد عالی همت است
 گر چه می‌گویند دائم خلق حرف ما و من وحدتی یک دل شود کاین امر عالی نهضت است
 بگذرند از جنگ و خونریزی، پی دانش روند آشنای حق شوند، این کار، کار وحدت است
 نابسامانی در این آشفتنگی‌ها تا به کسی افتخار آدمیت دوستی و الفت است
 در حسادت کردن و در بخل ورزی سود نیست قلب مردان حقیقت جایگاه رحمت است
 آتش سوزان بسوزد خویشتن را نیز هم پس در این سوزندگی کی جای فخر و عشرت است
 غیر وحدت نیست راهی از برای زندگی هر که پیماید ره دیگر، به رنج و زحمت است
 خواهر وحدتی پروین سادات هاشمی نسب، آموزگار، مسلمان مقیم تهران، ضمن موافقت با نظر وحدت می‌نویسد: با اجازه مافوق‌ترین نیروی قدرت و عظمت. درود فراوان به خواهران و برادران وحدتی و پژوهندگان راه حق. حمد خدای را که مرا به راه وحدت راهنمایی کرد و توانستم طعم خوش وحدت را بچشم. ما انسانها که از اختراعات و اکتشافات یکدیگر که از تراوشات اندیشه‌های تابناک بشری است بهره می‌گیریم و در همه امتیازات انسانی شریک و سهیم هستیم چرا باید تضاد و دو رنگی بین ما انسانها وجود داشته باشد؟ اگر همه ما از خرافات و موهومات چشم پوشی کنیم متوجه می‌شویم که همه را یک خدا آفریده و اوست که فرمانروای همه ماست. پس این همه غرور، خودخواهی و جنگ و بی‌ایمانی برای چیست؟ ما چکاره هستیم که بخواهیم خلاف سرنوشت و مشیت الهی قدم برداریم؟ بیائید دست یکرنگی و

یگانگی بهم داده به دنبال حقایق برویم تا خود و اطرافیان را در کمال سعادت ببینیم و از نعمت خوشبختی برخوردار شویم. وحدت نوین جهانی این راه سعادت را فرا راه بشریت قرار داده و من هم به سهم خود در برابر افکار بلند وحدتی عالیقدر حشمت السلطان سر تکریم فرود می آورم و از کوششهای برادران وحدتی برادر دکتر عطاء الله شهاب پور و برادر وحدتی کشاورز سپاسگزارم و همچنین از زحمات برادر وحدتی مسعود ریاضی که از دوستان دیرینه همسر وفادارم، وحدتی، فتح الله احدی می باشد و موجب آشنایی ما با راه مقدس وحدت گشته صمیمان تشکر می نمایم.

برادر وحدتی فتح الله احدی، شیعه اثنی عشری، رئیس محترم دبستان و کودکستان علی احدی تهران، ضمن موافقت با نظر وحدت می نویسد: وحدت نوین جهانی، سیاس و ستایش بیکران مر یزدان مقتدر و مهربان را سزااست که سرنوشت را چنین مقرر فرمود که در عصر شکوهمند و درخشان وحدت نوین جهانی قرار گیرم و با عقاید نوین وحدت که حاوی خدشناسی، حقایق آفرینش، پیام وحدت ادیان و صلح و سلامت قوم انسان است آشنا شوم. با اینکه مقدرات الهی و لطف پروردگار این افتخار را نصیب نموده لکن چون برادر وحدتی مسعود ریاضی دوست دیرینه موجب آشنائیم با کتب و نشرات وحدت نوین جهانی (تراوشات دانشمند بزرگوار روحانی وحدتی حشمت الله دولتشاهی «حشمت السلطان») شده اند بر خود لازم می دانم تشکر نمایم.

ریاضی جسم و روح شاد بادا تو کردی آگهم از راه وحدت

هر انسانی موظف است به قدر ظرفیت خود به بشریت خدمت کند. اکنون بالاترین وظیفه خود می دانم که به خواهران و برادران بشری آنان که این نظریه ناقابل را می خوانند اعلام نمایم که راه سعادت بشر در پذیرش ایده مقدس وحدت ادیان و پیشنهادات ارزنده وحدتی حشمت الله دولتشاهی می باشد. وحدت نوین جهانی طریق آسان نجات بشر را از گردابهای جهل و جنگ و نفاق که محصول افکار کوتاه و خودخواهی و غرور می باشد نشان داده است. هر چه در این راه بکوشم و برای گسترش این ایده مقدس قدم گذارم از بحث بلند خود که به عنایت خداوند قادر متعال نصیب شده راضی و سپاسگزارم. توفیق عموم خواهران و برادران وحدتی به خصوص وحدتی دکتر عطاء الله شهاب پور، وحدتی علی اشرف کشاورز، وحدتی مسعود ریاضی را که در راه نشر و اشاعه مرام و عقاید وحدت نوین جهانی می کوشند مسئلت و پیروزی و موفقیت وحدتی حشمت الله دولتشاهی بنیان گذار وحدت نوین جهانی را از یزدان مقتدر مهربان خواهانم. در خاتمه برای خدمت به وحدت عالم بشریت و آدمیت پیشنهادی می نمایم:

۱- اطفال بی بضاعت خواهران و برادران وحدتی را در دبستان احدی که مربوط به اینجانب است مجاناً بپذیرم. ۲- سالن و دبستان را در ساعات غیر رسمی که دبستان تعطیل است در صورت مقتضی به اختیار

وحدت نوین جهانی برای تعلیم و تربیت روحی قرار دهم. امید است با این دو پیشنهاد موافقت فرموده و نسبت به این برادر کوچک وحدتی منت گذارند.

مؤلف: از پیشنهادات خیرخواهانه و نوع پروانه برادر وحدتی ارجمند فتح الله احدی و همسر گرامیشان وحدتی پروین سادات هاشمی نسبت صمیمانه تشکر و تقدیر می نماید امید است سایر خواهران و برادران وحدتی در امور خیر عالم المنفعه همیشه پیشقدم و موفق باشند. از کلیه خواهران و برادرانی که به وحدت پیوسته و پندها و نصایح وحدت را آویزه گوش قرار داده اند کمال تشکر و امتنان را ابراز داشته مزید توفیقشان را در راه حق و حقیقت خواستارم. امیدوارم همه با هم در راه خداشناسی و وحدت و ایجاد صلح و مهر و برادری در جهان تا سر جد پیروزی همراه باشیم و از کمک به استقرار این خواست الهی کامیاب شویم. شک نیست که کلیه این عزیزان در نزد پروردگار قادر توانا و عالم بشریت سهم بزرگ و پر ارزشی خواهند داشت.

حقایق الهی اسلام را چگونه باید تبلیغ کرد؟

روز جمعه ۲۴ اردیبهشت ماه به مناسبت سالروز تولد فرخنده پیامبر عظیم الشان اسلام رسول اکرم حضرت محمد بن عبدالله (ص) مجلس با شکوهی از طرف هیئت تفسیر قرآن عظیم در منزل برادر مسلمان شیعه ما جناب آقای محبی برگزار شده بود که بنا به دعوت قبلی توفیق شرکت در آن جشن اسلامی نصیب گردید. عشق و علاقه برادران مسلمان و شیعه و ادب و نزاکتشان و اخلاص و محبت بانی و خدمتگزاران مجلس، نحوه تبلیغ و بیانات سودمند و مستدل گویندگان دانشمند به حدی جالب و مؤثر بود که دریغ است در این کتاب که به منظور راهنمایی و بیان حقایق الهی منتشر می شود از آن مجلس اسلامی پر جلوه یادی به عمل نیاید.

ابتدا آیاتی چندان از کلام الله مجید با صدائی دلنشین و جانفزا تلاوت گردید. سپس گوینده رشید و با شهامت اسلامی برادر با ایمان و دانشمند دلیر وحدتی اسماعیل جهانگیری سخنانی مستدل و مستند به آیات قرآن و اخبار و احادیث اهل بیت عصمت سلام الله علیهم اجمعین پیرامون لزوم توجه به حقایق قرآن و دین و پرهیز و دوری از خرافات و موهومات و برقراری وحدت و برادری بین مذاهب و فرق مختلف اسلام، رعایت احترام اصحاب پیامبر اسلام (ص) خودداری اکید از دامن زدن به آتش اختلافات شیعه و سنی که خاموش شده فراموش کردن اختلافاتی که موجب پراکندگی مسلمانان می گردد رعایت اصول برادری نسبت به پیروان مذهب تسنن و برادران مسلمان جهان برای ایجاد وحدت اسلامی. سخنان سودمند و بی غرضانه این برادر وحدتی دانشمند که روی دلسوزی به حال جامعه و به منظور تنویر افکار مردم و نجات آنها از گرداب خرافات بیان گردید در اذهان و افکار شنوندگان بسیار مؤثر افتاد. این مرد شریف خوشبختانه مرتباً در مجالس اسلامی به این خدمت بزرگ اشتغال دارند.

سپس واعظ دانشمند عالیقدر حضرت آقای سید مهدی طباطبائی خراسانی امام مسجد حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام (واقع در انتهای خیابان غیائی تهران) بر منبر قرار گرفتند و پس از ذکر مقدمه ای چند آیه از سوره مبارکه «الضحی» را در عنوان سخن قرائت نمودند: «الم یجدک یتیمًا فآوی و وجدک ضالاً فهدی و وجدک عائلاً فاغنی» «آیا نیافت ترا یتیم پس جایگاه داد و یافت ترا گم پس هدایت نمود و یافت ترا عیالمند پس توانگر ساخت». بعد فرمودند: «به مناسبت روز تولد حضرت رسول اکرم (ص) این آیات را تفسیر می کنم». جمله اول در این آیه مبارکه می فرماید: (البته در مقام استفهام است و پیغمبر را مخاطب قرار می دهد که خود پیغمبر قبول کند این معنی را) «ما ترا یتیم یافتیم پس بتو جا دادیم. یافتیم ترا گمراه پس هدایت کردیم. سوم می فرماید یافتیم ترا عائله مند پس غنی کردیم ترا.»

جمله اول که یتیم بود پیغمبر او را خدای تعالی عظمت داد. جمله دوم که گمراه بود هدایت کرد. جمله سوم عائله مند غنی کرد. این سه جمله باید با هم مربوط باشد. خود مناسب در کلام دلالت بر عقل است و خرد. و اگر کلام حکیمی را دیدیم که بحسب ظاهر متناسب نبود باید بدانیم که ما نفهمیده ایم و الا باید مناسبت داشته باشد. به نظر من منظور خدایتعالی از پناه دادن پیغمبر اسلام معنی ظاهری کلمه نیست زیرا بعید است خداوند با این عظمت که چه بسیار انسانها و موجودات یتیم را پناه می دهد برای این عنایت کوچک به پیغمبر خود با این لحن منت بگذارد.

هیچ پدر عاقل دلسوزی اینطور بر فرزند خود منت نمی گذارد. پس معنی این آیات عمیق تر است. بنظر من مقصود خدایتعالی از پناه دادن ابلاغ قرآن است که پیغمبر را در پناه قرآن قرار داده به همین مناسبت با قرآن او را هدایت کرده و عائله پیغمبر امت اوست که آنها را نیز با نعمت قرآن بی نیاز و غنی نموده است و الاغنی بمعنی ثروتمند باشد پیغمبر اکرم و عائله او همیشه با فقر مالی روبرو بوده اند. داستان شعب ابوطالب و آن گرسنگیها معروف است.

پیغمبر اسلام محتاج به غذای روح و حقایق بوده و امت او هم همین نیاز را داشته لذا خداوند او و امتش را با حقایق قرآن سیر و مستغنی نمود. حضرت آقای طباطبائی واعظ دانشمند اسلامی درباره آیات سوره قدر: «انا انزلناه فی لیلہ القدر» بطور اختصار و فشرده چنین فرمودند: اینکه می گویند قرآن در شب قدر بر پیغمبر نازل شده یعنی فرود آمده گروهی خیال کرده اند که قرآن از آسمان هفتم یا چهارم از محلی به نام بیت المعمور پایین آمده در حالی که منظور از نزول یا فرود آمدن این است که کلام حکیم فوق فکر بشر است و بایستی با ساده کردن و تفسیر و تشریح نمودن، مطالب را کمی پایین بیاورند و بشر هم سطح فکر خود را رشد دهد و بالاتر برسد تا هم افق بشود.

یعنی کلام حکیم در افق فکر بشر قرار گیرد تا برای مردم قابل فهم و استفاده باشد ولی اگر مردم افکار خود را رشد ندهند و مثل عده ای از مردم زمان ما روز بروز پایین تر بروند قطعی است که از حقایق قرآن دور می شوند و فاصله می گیرند. آقای طباطبائی مطالب بالا را با ذکر شواهد و دلایلی کافی با بیانی شیوا و شیرین ایراد فرمودند که مورد استفاده حضار مجلس قرار گرفت. قسمتی دیگر از بیانات واعظ دانشمند پیرامون وظیفه وعاظ و گویندگان و رعایت سطح فکر مستمعین و گفتن مطالب با بیانی ساده و روشن و تأیید نمودن مطالب همکاران خود در یک مجلس بود.

ایشان فرمودند: سابق بر این دیده می شد که واعظی مطالبی را در منبر عنوان می کرد ولی واعظ دیگری در همان مجلس مطالبی خلاف حرفهای او بیان می نمود و شنوندگان را سرگردان می کرد در حالی که حقاً بایستی گویندگان اسلامی که دین آنها و هدفشان یکی است مؤید یکدیگر باشند و مردم را هدایت

نمایند. آقای طباطبایی مطالب سخرنانی وحدتی اسماعیل جهانگیری ناطق اول را تأیید نمودند. سخرنانی این دانشمند محترم بسیار شیوا و بلیغ و مستدل و شیرین بود و توفیقات بیشتری برای معظم له خواستارم. سپس به منظور حسن ختام جلسه از خطیب شهیر و دانشمند معظم و استاد عالیقدر برادر وحدتی مسعود ریاضی تقاضا شد مطالبی بیان فرمایند. ایشان در ابتدای سخن پس از تأیید مطالب دو نفر گوینده بزرگوار و تجلیل از شخصیت علمی و ایمانی آنان، درباره نحوه تبلیغ دین در عصر حاضر و تلفیق دین و دانش و رعایت ظرفیت افکار و احوال مردم در بیان مطالب علمی و دینی، ضرورت حتمی اتحاد و همبستگی مذاهب اسلامی و وحدت ادیان و اتحاد و برادری پیروان ادیان و صلح و دوستی خداپرستان جهان، تطهیر اخلاقی و تقویت وجدان و پیروی از اخلاق ملکوتی پیامبران عظام مخصوصاً وجود مقدس حضرت رسول اکرم و محمد بن عبدالله (ص) و پرهیز و دوری از خرافات و اختلافات بی اساسی که به نام دین رایج شده است، تشویق و تقدیر از علماء و روحانیون دلسوز و با ایمان که قصدشان تربیت جامعه و بالا بردن سطح فکر مردم است سخن گفتند.

آنگاه به بیانات خود چنین ادامه دادند: وقتی گوینده ای در مجلسی به تبلیغ دین می پردازد چون به اسم مقدس یکی از پیامبران مثلاً حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام می رسد و به مناسبتی می خواهد ذکری از آن بزرگوار به عمل آورد هرگاه نام مقدس او را با تجلیل و تکریم به زبان جاری نماید چنانچه در آن حال یکی از پیروان دیانت مسیح از جوار آن مجلس عبور نماید و نام مقدس پیامبر محبوب خود را با آن احترام و و تکریم بشنود قطعی است که مکث می کند تا بقیه سخنان آن گوینده را استماع نماید. در این صورت است که گوینده اسلامی حقایق قرآن را به گوش یک برادر مسیحی خود رسانیده و او را تا حدی که مقدور و مقدر است به حقیقت دیانت اسلام آشنا می سازد. اگر این قاعده درباره همه بزرگان و پیشوایان ادیان رعایت شود و پیروان ادیان مختلفه را به مجالس و مساجد راه دهند و با آنها محبت و احسان کنند قطعاً حقایق قرآن و اسلام بخ نحو احسن به گوش آنها می رسد.

به این ترتیب است که گویندگان وظیفه دینی خود را ادا می کنند. عکس این روش پسندیده که البته در این عصر دانش و فرهنگ بخواست و مشیت یزدان مقتدر مهربان با آن روبرو نخواهیم بود یعنی اهانت و بی احترامی نسبت به رهبران و بزرگان مذاهب و مسالک و ادیان مختلف موجب دوری و بیزاری و بیگانگی برادران بشری و پیروان ادیان دیگر خواهد بود.

بدیهی است با روش نامطلوب جنگ و جدال و بدخویی که از خودخواهی و تعصب بی مورد سرچشمه می گیرد نه دین تبلیغ خواهد شد و نه دانش پیشرفت خواهد کرد و نه صلح و و وحدتی بین افراد بشر و پیروان ادیان ایجاد خواهد گردید. از تفرقه و نفاق به خدا پناه می بریم و توفیق در پیشبرد مقاصد مقدس

وحدت نوین جهانی را از ساخت مقدسش آرزومندیم. این بود نمونه مجلس تبلیغ دینی و سخنرانی صحیح که وعاط و گویندگان اسلامی و وحدتی مردم را مستفیض نمودند و بایستی از طرف گویندگان مورد عنایت و سرمشق قرار گیرد تا مستمعین بتوانند از بیانات آنان بهره کافی ببرند. از سخنان برادران دانشمندان و عزیز محفوظ شدم و صمیمانه تشکر می کنم.

گوشه ای از زندگانی پیامبر اسلام، محمد بن عبدالله (ص) و ابوسفیان

محمد بن عبدالله (ص) هنگامی که علناً مردم را به پرستش خدای نادیده و پذیرفتن دین مبین اسلام دعوت کرد، قریش ابتدا او را دیوانه خوانده به استهزاء و مسخره اش پرداختند. ولی بعد چون دیدند که با ایمان و حرارت مشغول فعالیت است نسبت به او خشمگین شده و به اذیت و آزارش برخاستند و به دستور ابوسفیان بعضی از یارانش را زیر شکنجه هلاک ساختند.

ناچار عده ای که باقی ماندند از ترس جان به حبشه فرار کردند و به پادشان آن کشور (نجاشی) پناهنده شدند. در آن اثناء ابوطالب عموی پیامبر و همچنین زن آن بزرگوار، خدیجه کبری، زندگی را بدرود گفتند. پیغمبر چون خود را تنها دید تصمیم گرفت که مکه را ترک کند و به جای دیگری رفته به دعوت مشغول بشود از این رو عازم طائف شد ولی مردم طائف که به عیاشی و فسق و فساد خو گرفته بودند، تعلیمات محمد بن عبدالله را موافق میل خود ندیده با او بنای دشمنی و ستیز را گذاشتند و سنگبارانش کردند. پیغمبر با قلبی پر از درد و اندوه به مکه برگشت اما چندی از اقوامش کناره گیری کرد، فقط گاهی که فرصتی می یافت به دعوت آنها می پرداخت و در عوض بیشتر مساعی خود را به دعوت بیگانگان مبذول می داشت. (از کتابهای حجاز صفحه ۱۰۸)

در این موقع که دومین جلد کتاب «گلهای راهنمایی» به پایان می رسد بر خود لازم می دانم که از مساعی جمیله برادران وحدتی دکتر عطاء الله شهاب پور و علی اشرف کشاورز که در تنظیم و ترتیب و چاپ این کتاب نهایت مساعدت را با بنده مبذول داشته اند کمال تشکر و امتنان را ابراز داشته مزید توفیق آنها را در پیشرفت حق و حقیقت و رهبری و ارائه وحدت مسئلت نمایم توصیه می کنم که کلیه وحدتیان در عالم وحدت با این دو نفر کمال یاری و همکاری را بپیمایند تا در پیشرفت آرمان بزرگ بشریت و صلح و صفای انسانیت سهیم و شریک باشند

شماره: ۱۵۱۰۲ تاریخ ۱۳۴۹/۱۰/۲۶، دفتر مخصوص شاهنشاهی

آقای علی اشرف کشاورز دبیر کل وحدت نوین جهانی

یک جلد کتاب (گل‌های راهنمایی) تألیف آقای حشمت الله دولتشاهی حاوی مطالب مربوط به آفرینش جهان؛ خداشناسی؛ مذهب، فلسفه، روانشناسی و غیره که طی عریضه شماره ۳۵۷۵ مورخ ۴۹/۹/۲۸ به پیشگاه مبارک ملوکانه تقدیم داشته اید از لحاظ انور شاهانه گذشت. مراتب خرسندی و رضایت خاطر خطیر اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریامهر به مناسبت زحماتی که در چاپ و انتشار این کتاب متحمل شده اند بدین وسیله ابلاغ می گردد. رئیس دفتر مخصوص شاهنشاه

از بیانات اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریا مهر در تاریخ ۲۳ خرداد ماه ۱۳۴۷ در مراسم جشن فارغ التحصیلی دانشگاه هاروارد امریکا

از تمام دولتها و موسسات و افراد نیکوکار و نوع پرست خواستار شدند به خاطر سعادت انباء بشر از طریق یک سازمان جهانی به نام (لژیون خدمتگزاران بشر) به یاری صدها میلیون نفر از مردم جهان که از بیماری، از گرسنگی، از جهل و تعصبات مختلف اجتماعی رنج می برند بشتابند و از راه محبت در رفع آلام آنها بکوشند. در این مراسم از طرف دانشگاه هاروارد که قدیمی ترین و مهمترین دانشگاه امریکا است به اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر دکترای افتخاری حقوق تقدیم شد.

شماره: ۸۳/۲/۸۰۱ف مورخ: ۴۹/۱۱/۱۴ دفتر مخصوص علیا حضرت شهبانوی ایران

آقای علی اشرف کشاورز یک جلد کتاب (گل‌های راهنمایی) تقدیمی از لحاظ مبارک علیاحضرت شهبانوی ایران گذشت. از احساسات صمیمانه ای که ابراز داشته اید تشکر و قدردانی می شود.
دفتر مخصوص علیا حضرت شهبانوی ایران

شماره: ۱۹۵۴ تاریخ ۴۹/۱۱/۷ دفتر والا حضرت شاهپور غلامرضا پهلوی

آقای علی اشرف کشاورز دبیر کل وحدت نوین جهانی نامه شماره ۳۵۷۷ مورخ ۴۹/۹/۲۸ منضم یک جلد کتاب (گل‌های راهنمایی) واصل و از لحاظ مبارک والا حضرت شاهپور غلام رضا پهلوی گذشت مورد مطالعه کامل قرار گرفت. رئیس دفتر والا حضرت شاهپور غلامرضا پهلوی، عباس گیلان‌شاه

توجه فرمائید

در جلد اول و دوم کتاب گلهای راهنمایی و کتابهای مکانیسم آفرینش و دینامیسم آفرینش نظرات و آراء عده ای از همگان وحدت نوین جهانی در داخل و خارج کشور منعکس شده است. متأسفانه جای کافی در اختیار نداریم که همه نظرات و آراء را منعکس سازیم و اگر بخواهیم چنین کنیم چندین کتاب مستقل کافی نخواهد بود. برای اطلاع از تأثیر وحدت نوین جهانی در افراد بشر از کشورهای مختلف نژادهای گوناگون طبقات متعدد مذاهب مختلفه بهتر است به کتابهای نامبرده بالا و کتاب «سراسر جهان از وحدت نوین جهانی استقبال می کند» توجه فرمائید. کتاب اخیر در ۴۸۸ صفحه به دو زبان فارسی و انگلیسی (و برخی زبانهای دیگر) است و نظرات جالب توجه و عکس عده کثیری از شخصیتهای جهانی درباره وحدت می باشد. برای تهیه این کتابها با صندوق پستی ۳۳۵ تهران مکاتبه فرمائید.

شرحی موبز درباره‌ی سه کتاب از انتشارات وحدت نوین جهانی

کمانیم آفرینش:

گر محرم راز من بجویم راه و روش نوین پیویم
و ز عشق و حدیث یار غایب اسرار نهان خویش گویم

کتاب نوظهوری است که تا کنون نظر آن به هیچ زبان چاپ نشده است. این کتاب درباره خدا و حقیقت، روح و حقیقت آن، اسرار عالم وجود، مکانیسم دستگاه آفرینش بشر و عالم، تفاوت و اختلاف در شئون خلقت، انواع مخلوقات، بررسی و تجزیه‌ی فکر و دستگاه تفکر آدمی، مرگ چیست، زنده نگاهداشتن مرده، امکان ساختن آدم مصنوعی، بشر ۲۱ حس دارد نه ۵ حس و تشریح تفصیلی حواس ۲۱ گانه‌ی بشر، بحث با دانشمندان مادی درباره‌ی وجود روح، اهمیت سلامت، ورزش و پرورش و مقام آن، اخلاق چیست، مسئولیت چیست، حل مشکل زمان و مکان، خودشناسی و تجزیه انسان، چه کنیم تا حواسمان خوب کار کند، تاثیر هوا در بدن، دخالت بشر در عالم، مقایسه حواس در انسان و حیوان، تشریح کامل حواس انسان و اطلاعات بسیار جالب و بی سابقه درباره‌ی حواس آشکار و پنهان و آلات آنها در بدن، حس شهوت و شقوق آن، حس مغناطیس، حس الهام و روشن بینی، حس خداشناسی، عجایب حافظه، حس عکس العمل و دفاع، عجایب انتقام شخصی یا مکافات دنیایی، غم و گرفتاری، امید و ترس، حس خستگی و خواب، رویا چیست، چگونگی دیدن خواب و خوابهای صحیح، تکامل چیست، هدایت به نور یزدانی، وحدت بین مکتبهای مختلف، مرض و کیفیت بیماری، میکروب چیست و بسیاری مطالب دیگر. ابتکار بی سابقه‌ی کتاب آن است که در حاشیه و کادر مخصوص نظر علما و فلاسفه و دانشمندان مختلف را درباره‌ی مطلب طرح شده ذکر کرده است.

این کتاب تا کنون سه بار چاپ شده است. با کاغذ اعلای ۷۰ گرمی به قطع وزیری بزرگ در ۲۵۲ صفحه و ۱۲۴ قطعه تصاویر زیبا و جالب. قیمت با جلد شومیز ۱۰۰ ریال. با جلد سلفون ۱۲۰ ریال است. برای همگامان وحدت به ترتیب ۷۰ و ۹۰ ریال.

دینامیسم آفرینش:

من فاش حقایق کنم ای مرد متین گویم خبر از سر الهی به یقین
گر پرده ز اسرار جهان پاره کنم تکفیر مکن موهبت حق تو ببین

مطالب این کتاب تا امروز نه به زبان فارسی و نه به هیچ زبان دیگر سابقه ندارد. در این کتاب دلایلی نوین و بی سابقه درباره ی خداشناسی، نظر ادیان درباره خداوند، خدا را چگونه می توان شناخت، فایده خداشناسی، چرا در قبول خدا شک دارند، عالم چگونه است و چیست! محدود یا نامحدود، عالم عبث است، عالم عبث نیست، اتم، عمومیت اتم، جسم و روح و قالب مثالی در انسان و در همه چیز عالم، دینامیسم عالم، قدرت تحرک کائنات، سیر حس خداشناسی در عالم، سرنوشت و تقدیر، جبر و تفویض، علت اختلافات خلقت، تحریر در آفرینش، بد و خوب، خودشناسی، تشابه عجیب عناصر عالم، موشکافی درباره ی سلامت، فایده اخلاقی خداشناسی، علم الروح تجربی، هیپنوتیزم، مانیتیزم، بررسی موضوع عود ارواح، زندگی پیامبران.

در این کتاب نظر هشت دین بزرگ جهانی و فلاسفه بزرگ شرق و غرب را درباره ی موضوعاتی که در کتاب طرح شده بیان می دارد. به علاوه در آخر کتاب، شرح هشت دین جهانی و شرح حال و عکس فلاسفه ای که نامشان ذکر شده درج گردیده است.

کتاب در ۶۴۴ صفحه به قطع وزیری بزرگ با کاغذ اعلای ۷۰ گرمی و غریب ۴۰۰ تصویر زیبا با جلد سلفون است. قیمت کتاب ۲۵۰ ریال است. (۲۵ تومان) برای همگامان وحدت ۲۰۰ ریال.

گلهای راهنمایی جلد اول:

وحدت ادیان و مهر و لطف کالا برقرار	هست عشق سرمدی و معرفت ای هوشیار
این متاع عاشقان حق بود در بزم یار	گر خریداری فروشنده منم، وحدت شعار

در این کتاب ابتکاری بی سابقه، طی فصول جداگانه درباره یزدان، روح و حیات، چگونگی روح، وحدت عالم، اسرار آفرینش، تربیت نفس، روح و پریسپری (قالب مثالی یا نیروی سوم انسان)، تحول یا مرگ، سلامت، دانش، دانش و دین، خرافات و گمراهی ها، پیامبران و سفرای الهی، وحدت ادیان، عشق، علوم روحی و معرفت، تکامل و ترقی، تمرین و ورزش، سرنوشت و تقدیر، جبر و اختیار، تفکر، اخلاق، ایمان و وجدان، اعمال خیر، مهرورزی، خوشبینی، فضایل اخلاقی، ادب و حسن خلق، عیوب اخلاقی، علاقه و کار، نشاط، وضع امروز جهان، روش زندگی، وضع اجتماع، موضوع بانوان، آزادی جوانان، جنگ و صلح، انتقام و مجازات، اثبات خداشناسی با دلایل نوین علمی و روحی.

این کتاب دارای ۳۸۶ صفحه با کاغذ اعلای ۷۰ گرمی و ۲۱۱ قطعه تصویر و جلد زیبای سلفون است. قیمت ۱۸ تومان برای همگامان وحدت ۱۵۰ ریال.

تذکر: خوانندگان گرامی هر گاه ضمن قرائت این کتاب به لطائف برخورد نمودید، امید است حمل بر بی ادبی نفرمایید زیرا همه خواهران و برادران ارجمند مهربان و سروران عظام باید بدانند، اصل مبنای گفتار ما بر اصول اخلاق و تربیت جاودانی است. پس هیچگاه به امید یزدان بخشاینده مهربان از حیطه ی ادب و انسانیت خارج نخواهیم شد بلکه همه را برادران و خواهران خود دانسته و با دیده ی احترام و بزرگی و سروری می نگریم.

پوزش: در این کتاب و نوشته های دیگر (حکمت نوین) هر جا الفاظ «اول، آخر، ابتدا، انتها، بدو، ختم، بالا، پایین، کوچک، بزرگ، امروز، فردا، سال، قرن و این قبیل کلمات» ذکر شده مقصود لغات قرار دادی و نسبی است که بشر به منظور رفع نیازمندی خود درست کرده و الا در اصل عالم لایتناهی هیچگونه زیر و زبر و اول و آخر و کوچک و بزرگ و میزان و عدد و امثال اینها در بین نیست.

چاپ این کتاب ۲۰۰۰ نسخه در خرداد ۱۳۵۰ در چاپ درخشان به پایان رسید،
بهای کتاب با جلد سلوفان ۲۲۰ ریال. برای همگامان وحدت نوین جهانی ۱۸۰ ریال